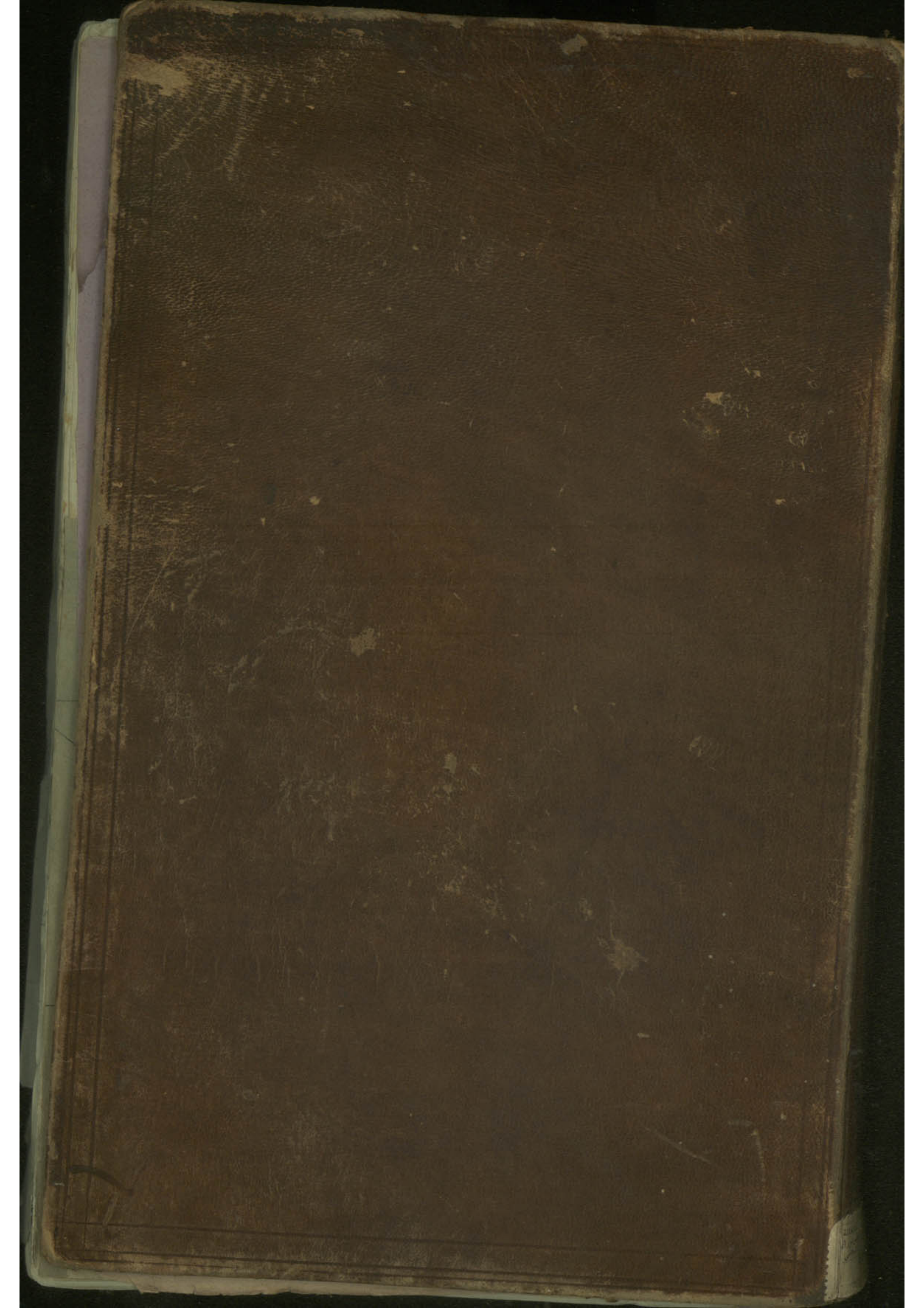
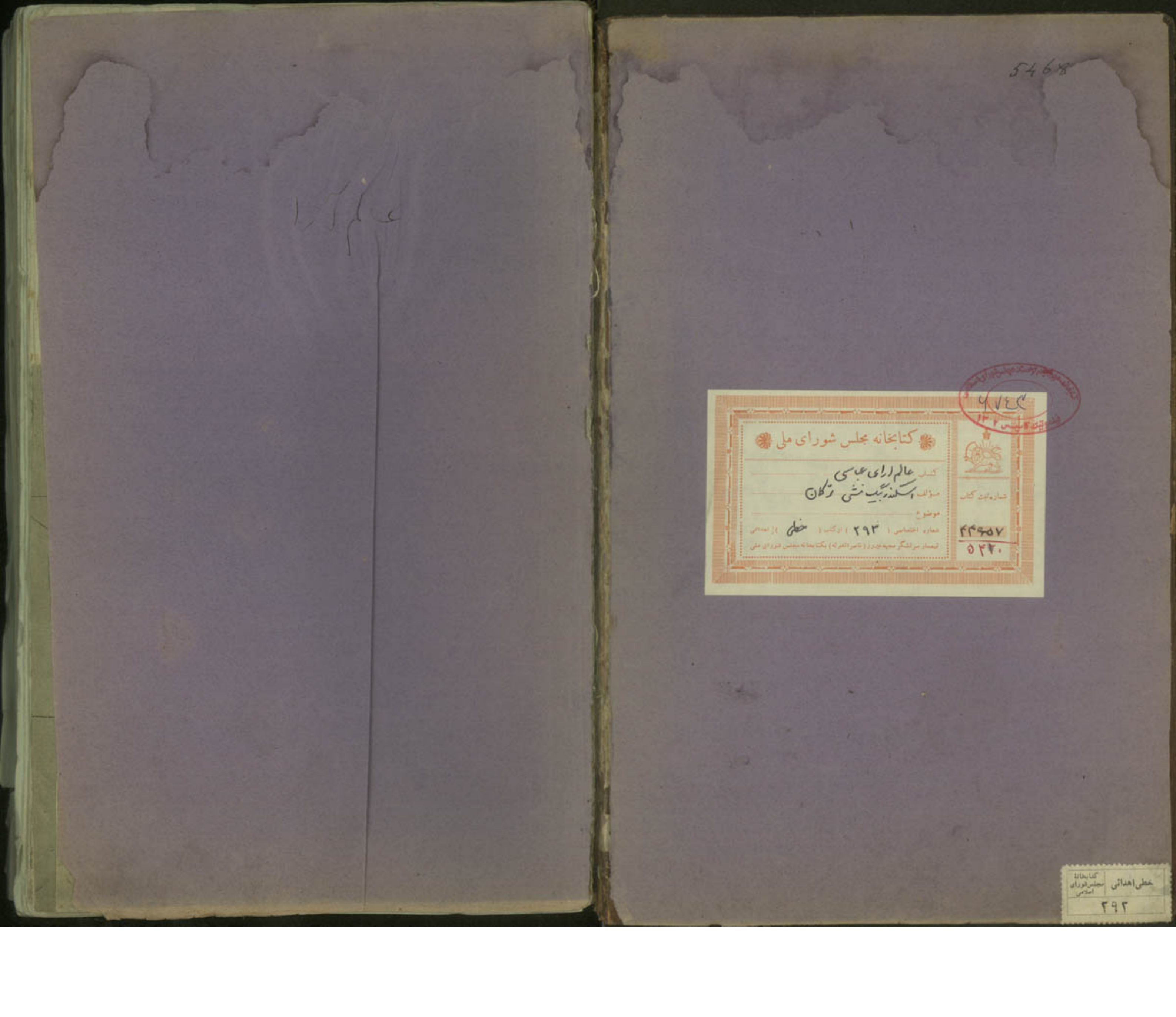
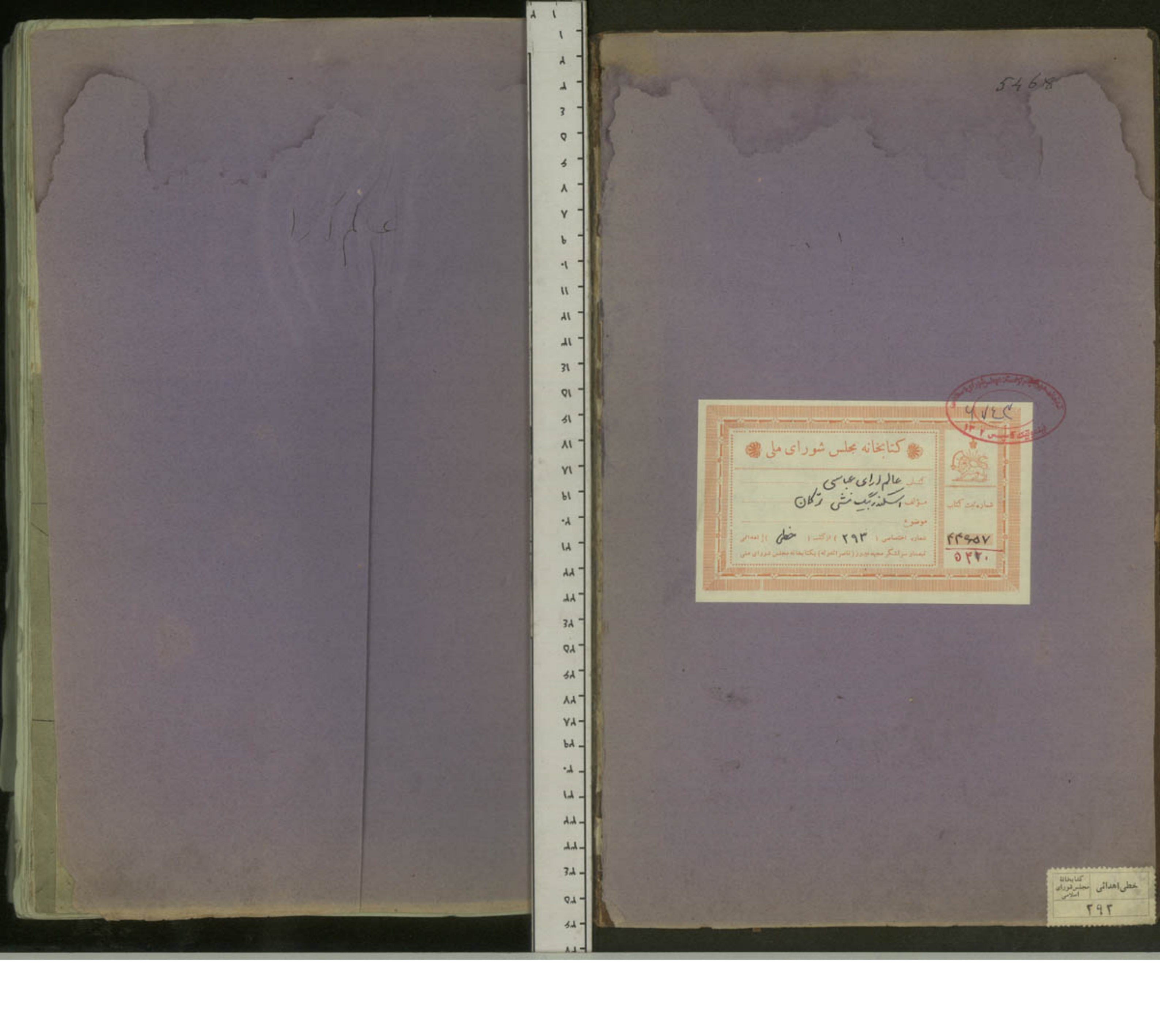
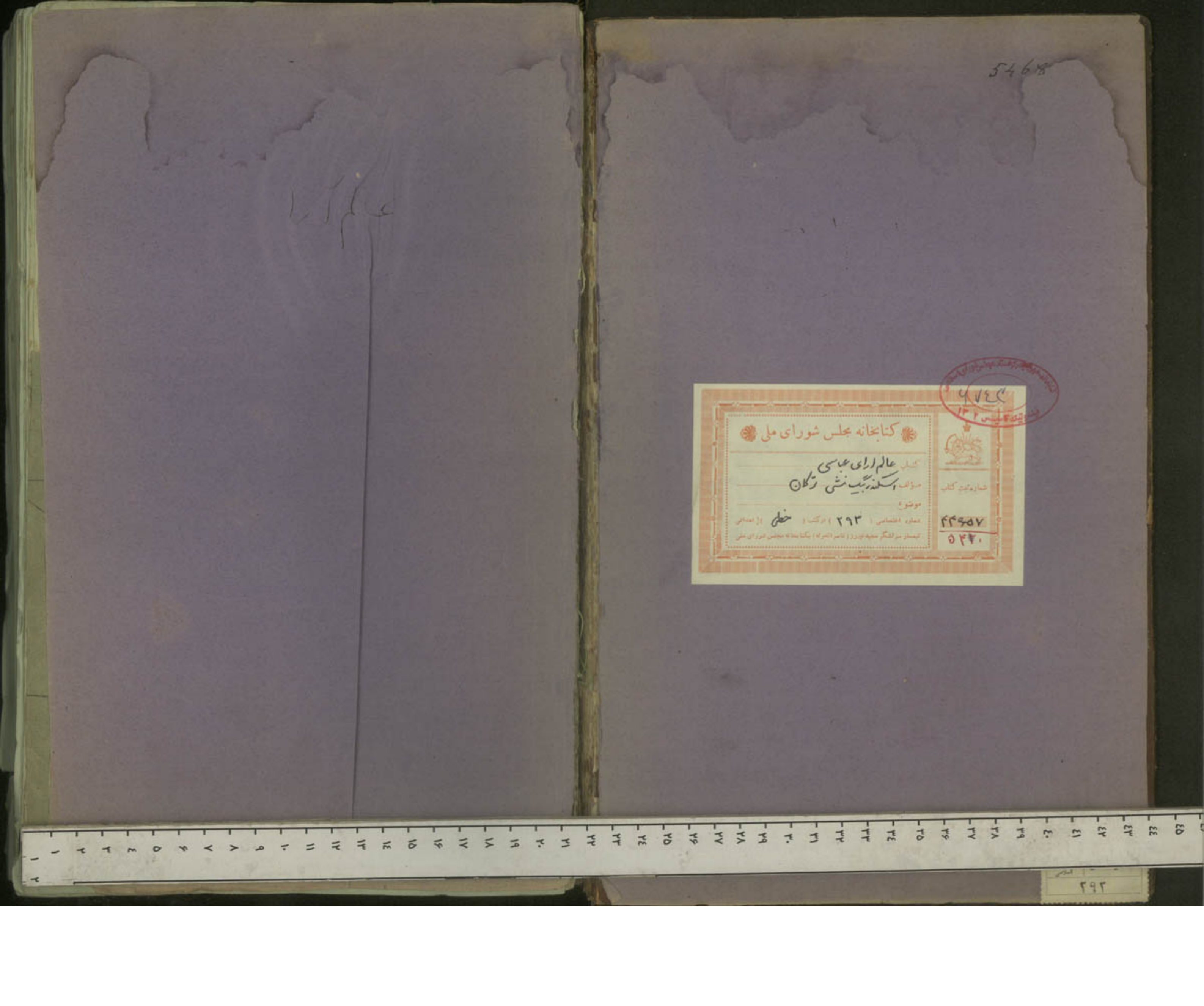



5468
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب عالم آرای عباسی
مؤلف اسکندر بیگ منشی ترکمان
موضوع
شماره اختصاصی ۲۹۳ از کتب خطی اهدائی
شماره ثبت کتاب
۴۴۶۵۷
۵۴۲۰
خطی اهدائی
۲۹۳



5468
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب عالم آرای عباسی
مؤلف اسکندر بیگ منشی ترکمان
موضوع
شماره اختصاصی (۲۹۳) از کتب (خطی) اهدائی
شماره ثبت کتاب
۴۴۶۵۷
۵۴۲۰
۶۷۴۳
خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۲۹۳


5468
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب عالم آرای عباسی
مؤلف اسکندربیگ منشی ترکمان
موضوع
شماره اختصاصی ۲۹۳ خطی
شماره ثبت کتاب ۴۴۶۵۷
۵۴۴۰
۲۹۳


۱۳۲۵
عالم آرا
خطی اهدائی
۲۹۲



۵۴۶۸



عنوان صحیفه سلطنت و عالم آرائی پادشاهان کامکار و دیباچه دیوان خلافت و کشورگشائی
شهریاران گردون اقتدار که برحسب الملک والدین توأمان ناظمان مناظم دین و دولت و مسند
آرایان محافل ملک و ملت اند جز تأسیس مبانی عدل و احسان و بسط بساط رافت و امتنان بعالمیان
زینت پذیر نیست چه هر یک ازین گروه والا گهر چون در ازل درگاه احدیت مأمور بامر ان الله یأمر بالعدل
والاحسان دانسته این شیوه ستوده در آرایش نهاد همت ساخته در نگهبانی خلق الله کوشش نموده اند
و پایه رفعت شان بجز روه بلند نیکنامی و رفعت و مکانت علیا رسیده بدولت جاودانی و عزت دو جهانی
فایز گردیده اند و ارباب تحقیق و دیده وران عالم تمیز و تدقیق که نظر بصیرت بشناختن مصنوعات
کارخانه خلقت گشوده اند صاحبان این صفات کامله و دریافت کنان این کیفیت شامله را که از مظاهر صفات
کمال احدیت است برحسب خطاب بلا ارتیاب السلطان العادل ظل الله ظل ربوبیت و جزوی از
اجزای نبوت و ولایت شمرده اند بیت عدل کن زانکه در ولایت عدل * در پیغمبری زند عادل *
حق جهان را بنور عدل آراست * آسمان و زمین بعدل بپاست * بحمد الله والمنه که ذات کامل الصفات
عالم آرای صورت و معنی خدیو جهان و قهرمان زمان شاهنشاه قضا قدرت قدر توان خسرو کامگار
کام بخش کامران عنوان صحیفه خلافت و عالم آرائی آرایش ایوان معدلت و کشورگشائی زینت افزای
سریر سروری آرایش دیهیم عدالت گستری فرمان روای جهان خرد و دانش یگانه گوهر دریای
آفرینش سلطان جهانبانش دولت و کامکاری زیبنده اورنگ نصفت و بختیاری سمی عم نبی آخر الزمان
غلام باخلاص حضرت شاه مردان بیت ورثه التاج تارک اقبال * شاه بیت قصیده اجلال * فلک
نبی عرش اساس حضرت عهد و شاه دین عباس * اعلی الله تعالی لوای دولته و خلافته بدین شیوه ستوده

موصول و باطن فیض مواطنش بدین شیمه کریمه مفطور و مجبول است لاجرم از دیوان قضا الارکان
ربک یخلق ما یشاء و یختار و اختتام توقیع سلطنت و پادشاهی ممالک فسیح المسالک ایران که خلاصه
ربع مسکون و بهترین عرصه جهانست بنام نامی آن خسرو عالی مقدار بلند مکان زیب و زینت یافته
و منشور این موهبت عظمی باسم سامی آن سلطان سلاطین نشان توشیح و تزیین پذیرفت بعد از
آنکه ساحت نزهت آباد ارم نهاد ملک ممدوح جم صاحب خرد آن عالم منتزه است از
خشک سال حوادث زمان بژمردگی یافته گلشن احوال ساکنان آن دیار از سموم هموم بیطراوت
شده بود از اهتمام صبح اقبال و انتسام نسیم عنایت ذوالجلال و زلال کوثر مثال نهر بین جاه و جلال
آن حضرت طراوت تازه و نکهت بی اندازه یافته نضارت و خرمی از سر گرفت و چنانکه در صحیفه
اول این اوراق نگاشته کلک بیان گردید مقر سلطنت روز افزون و مستقر خلافت ابد مقرون
را بورود موکب مسعود رشک دار الخلود گردانیده اعادی مخذول العاقبه که خس و خار گلشن همیشه
بهار دولت ابد پیوند آنحضرت بودند از نایره قهر قهرمان زمان سوخته راه عدم گرفتند و آن
حضرت بعنایت واهب منان تفویض الله عالیشان بی مانع و منازعی بر مسند فرمان روائی
ایران و تخت فیروز بخت آبا و اجداد عالیمکان نشستند و جمیع طوایف قزلباش که سرگردان
بادیه حیرت و بی سرانجامی بودند وجود گرامی آن گوهر دریای سلطنت و پادشاهی اکزین هدیه از
هدایای آسمانی و بهین عطیه از عطایای یزدانی دانسته از میمنت قدوم فرخنده لزوم آثار
بشاشت و شادکامی بمنصه ظهور آوردند غلغله بشارت و مبارکباد از میانه طوایف انسان
بکنگره ایوان افتاده فراز منابر و وجوه دنانیر باسم و لقب همایونش سکه و آرایش یافته *
صیت سلطنت و پادشاهی و آوازه خلافت و شاهنشاهی آن برگزیده الهی در اقطار آفاق
اشتهار یافت خلایق از اطراف و جوانب روی ارادت بدرگاه کیوان اشتباه آورده
پیشکش و نثار ایثار نمودند و زبان حال کافه انام بدین مقال گویا بود بیت شها ملک و
دولت بکام تو باد * فلک پیرو و بخت رام تو باد * مبارک بود بر تو تاج شهان * بر تست زیبنده
تخت کیان * برآرای اورنگ فرمان دهی * که هستی سزاوار شاهنشهی * بود از عنایات
پروردگار * قضا با تو رام و قدر با تو یار * بهر طیع رسد سال نو * بود گیتی افروز اقبال تو *

بانی بفرخندگی و جلال ** بر اورنگ شاهی صد و بیست سال ** تاریخ جلوس میمنت مانوس آن
حضرت را سخندان عراق ظل الله یافته اند و این ذره احقر در نظم بی نظیر در رشتهٔ نظم کشید شعر
کرد بر مسند شهنشاهی ** چون جلوس آن شه همایون کاه ** بود چون سایهٔ خدای جهان ** سایه
انداخت بر عبید الله ** سال تاریخ دل طلب میکرد ** هاتفی بانگ زد که ظل الله ** و اسم شریفش
عباس بهادرخان نیز تاریخ جلوس همایونش شده و آن از الهامات عالم غیبی و رموز
و اشارات لاریبی است ** بر مسند خاقانی بکینه زد شه ایران ** تاریخ جلوسش شد عباس بهادرخان
و بعضی مروج مذهب نیز یافته اند و برین وجه بنظم در آورده ** تاریخ جز و مروج مذهب یافت
ظل الله عباس بهادرخان هم ** و بنوعی که قبل ازین سمت تحریر یافت مرشد قلیخان از امرای عراق
جمع نموده من حیث الاستقلال تکیه بر مسند وکالت زده قطع و فصل مهمات دیوان پیش گرفت
و حضرت اعلی شاهی ظل آلهی بجهت استحکام قواعد قصر سلطنت و صلاح دولت و تکفل او
در انتظام امور جهان داری قوی و مطلق داشته روز بروز عظمت و اقتدارش می افزود
در اوایل حال در دولتخانهٔ مبارکه بسر برده صبح و شام امرا و وزرا و ارکان دولت در دولتخانهٔ
همایون نزد او حاضر گشته کلی و جزوی مهام دیوانی برای و صلاح او فیصل می یافت بعد از
چند روز از دولتخانه بیرون رفته در منازل بزرگان خانم صبیهٔ شاه جنت مکان که در جنب
دولتخانه بود نشیمن ساخت و از امرای اطراف و لیخان حاکم کرمان و یوسف خان ولد قلی بیک
قورچی باشی افشار از ابرقوه و علی خان ذو القدر و میرزا عبد الله ولد میرزا سلمان از
شیراز و علی قلی سلطان نواده شاه قلی خلیفه ذو القدر مهردار از قم و امیر خان طالش از اشک
بپایهٔ سریر سلطنت مصیر رسیده بشرف پابوس مشرف شدند منصب قورچی باشی گری بسیو
خان قاریان نهٔ مهرداری بعلیقلی سلطان ذو القدر مقرر گشت و ایالت شیراز بمهدیقلیخان تعلق
گرفت کور حمزه ولد ولو بوداق منصب خلفائی یافت اما در باب وزارت دیوان
اعلی که میرزا عبد الله ولد میرزا سلمان وعده نموده زمزم فرستاده بود بملاحظه خاطر میرزا شاه ولی
ولد میرزا احمد که وزیر مرشد قلیخان بود و پدرش حق خدمت درین دولت خانه داشت

تغافل ورزیده خدمت وزارت از میرزا شاه ولی متمشی میشد و ولایت الکای اصفهان
که بشاهزادهٔ مغفور سلطان حمزه میرزا و بعد از و بابو طالب میرزا تعلق داشت بمرشد قلیخان
تعلق گرفت و این اول الکائی بود و خطائی که از و در وجود آمد و او لکا زم سلمان خلیفه ترکمان
تعلق گرفته قور حمس خان شاملو بحکومت همدان منصوب گشت و سایر ممالک بنوعی که رای مرشد
قلیخان اقتضا کرد بامرای عظام تقسیم نموده از هر یک فراخور الکا و ایل او بهانی که داشتند در باب
قشون و لشکر سند گرفت که در سفر خراسان حاضر سازند و قرار یافت که در اول بهار موکب
جهانگشای شاهی بجانب خراسان در حرکت آمده با لشکرهای عراق و خراسان برفع عبد الله
خان پرداخته محصوران هرات را از مضیق محاصره خلاص بخشند ذکر حالات تنگوز ئیل
سال اول جلوس میمنت مانوس همایون اعلی موافق سنه ست و تسعین و تسعمایه هجری
و بیان فتنه که در درگاه معلی میانه امرا روی داده جمعی از اعاظم امرا بقتل رسیدند
چون حضرت اعلی شاهی ظل آلهی از اوان طفولیت در دار السلطنه هرات نزد علیقلی خان
لله و طایفهٔ شاملو نشو و نما یافت بالطبع خواهان ایشان بود و بعد از آنکه میانه او و مرشد
قلیخان چنانچه در صحیفهٔ اول گزارش یافته نزاع واقع شده مهم بکار ربانجامید و آن حضرت
بدست مرشد قلیخان در آمده بمشهد مقدس تشریف آورده للگی مرشد قلیخان و در
میانه استاجلو بودن مکروه خاطر شریفش بود اما بجهت صلاح دولت رضا بآن داده
بود و در ریتی رفت که بر تخت فیروزه بخت موروثی جلوس نمود و مرشد قلیخان پایهٔ قدر و
منزلت بایوان کیوان رسانیده شوکت و اقتدارش از دیاد پذیرفت امرای عظام خصوصا
خان
بر عیب استاجلو و برادران او که از مشهد مقدس معلی آمده بودند از ته کار خبر داشتند
اکراه خاطر
الکراه انحراف را در شوکت و اقتدار بیشان زبیش مرشد قلیخان فهمیده بودند تاب تسلط و اقتدار
او نیاورده آتش حقد و حسد در کانون درون نشان اشتعال یافت و همگی همت بر رفع او
گماشته باغوای میرزا عبد الله ولد میرزا سلمان که بهوس وزارت دیوان اعلی آمده مقصودش
بحصول نپیوسته بود با مهدیقلیخان حاکم شیراز و یوسف خان قورچی باشی و علیقلی سلطان
ذو القدر مهردار و ابو المعصوم خان ترکمان و کور حمس خلفا اتفاق نموده عهد و پیمان
بسته در رفع مرشد قلیخان یکجهت گشته و منتظر فرصت بودند و چون مرتضی اعظم میرزا

محمد امین ولد میر میران صدر که از اعاظم سادات عالیشان بود از اصفهان آمده بحوالی قزوین
رسیده بود و مرشدقلیخان قرار داده بود که باتفاق امرا باستقبال او روند اصحاب عظیم
قرار دادند که در سراب او را بمیان گرفته خاطر از مهم او جمع سازند صباح آن روز دو
کس از مردمی که از موعظه و قرار داد مذکور خبر داشتند نزد مرشدقلیخان آمده او را ازین حال خبر
دادند و مرشدقلیخان هواخواهان خود را جمع نموده از راه میدان اسب بدولتخانه آمده حضرت
اعلی شاهی را از فتنه و فساد امرا خبر داد و امرای طائی بمنزل یوسف خان قورچی باشی جمع شده
چون واقف گشتند که مرشدقلیخان از کید و غدر ایشان خبردار شده خود را بدولتخانه انداخته
در ملازمت اشرف بهیئت اجتماعی بدر دولتخانه آمدند و بهانه سواری و استقبال میرزا محمد امین
اکثر ملازمان خود و قشون ایشان یراق بسته بودند ایشیک آقاسیان و قاپوچیان خواستند
که لشکریان ایشان را از دخول مانع آیند هجوم نموده تمکین نکردند و بی اعتدالانه باندرون
دولتخانه درآمده با اسلحه و یراق بایوان چهل ستون برآمدند و اعتقاد ایشان این بود که این
اراده موافق مزاج اشرف است معاونت از آن حضرت یافته دفع مرشدقلیخان بآسانی
خواهند کرد و حضرت اعلی هرچند از اطوار مرشدقلیخان و زیادتی و دخل و اقتدارش ناراضی
بود اما بفطانت رای و حسن تدبیر رعایت جانب مرشدقلیخان نموده و بدین وضع طایفه
مذکور را که بخودسری برآمده اکثر در ایام شورش و فترات تغلب مرتبه ایالت و بزرگی
یافته طریق سلوک ملوک طوایف داشتند از میان برداشتن اهم و اولی دانستند زیرا که جهة
دفع این جماعت بهانه بهتر ازین بدست نمی آمد بالجمله چون حضرت اعلی از درآمدن امرا بایوان
چهل ستون واقف شدند کس نزد ایشان بایوان چهل ستون فرستادند که مطلب شما ازین
هجوم و ازدحام چیست و باعث این شورش و غوغا کیست ایشان کوتاه حوصلگی کرده و جرأت
اندک دلیری که می بایست کرد نکردند و جرأت پیشتر رفتن نموده حصول مطلب خود بوقت
دیگر حواله نمودند در جواب عرض کردند که اراده استقبال میرزا محمد امین داریم و آمده ایم که
اگر خان میل استقبال داشته باشند باتفاق باستقبال رویم والا از خدمت اشرف
مرخص گشته روانه شویم چون ایشان حرف دیگر گفتند نواب اشرف رخصت ایشان داده
فرمودند که شما بروید که خان در خدمت اشرف بمهمی مشغول است و نمیتواند آمد ایشان از کمال

سفاهت

سفاهت و بی عقلی بازگشته بعد از استقبال بهیئت اجتماعی بباغ جلال آباد رفته دانستند که
بعد ازین از مرشدقلیخان ایمن نمیتوانند بود و پرده از روی کار برداشته مخالفت او
ظاهر ساختند و بجمع نمودن لشکر مشغول شدند و مهمی را که اول حال بآسانی میسر بود دشوار
کرده بخود راجع ساختند بالجمله چون خبر جمعیت و شورش و غوغای ایشان در باغ بسمع اشرف
و مرشدقلیخان رسید قورخمس خان شاملو را نزد ایشان فرستاده استفسار کردند
که سبب این شورش چیست و چه مدعا دارند ایشان علانیه گفتند که ما انبساط و اعتقاد
مرشدقلیخان راضی نیستیم و سلوک ناهنجار او نسبت به بندگان حضرت اعلی مشاهده
مینمائیم که مرضی قزلباش نیست و ما را با او تعیش صورت نه بندد حضرت اعلی فرمودند
که شما ملازمان این درگاهید اگر حرف دولتخواهانه بخاطر شما رسد یا از بدسلوکی مرشد
قلیخان و دیگری شکایتی داشته باشید اصلح آنست که بما عرض کنید که هرچه فرمان ما
صادر گردد بعمل آورید بخودسر در میانه قزلباش فتنه انگیختن و لشکرکشی نمودن موجب
عصیان و طغیانست و بملاحظه آنکه مبادا اندیشه دیگر نموده سودای دیگر در سر داشته باشند
دفع ایشان را برذمت همت لازم دانسته بجهت آنکه سلک جمعیت ایشان از هم پاشیده
گردد شاهی سیون کرده جار فرمودند که هرکس سر مبارک شاه را دوست میدارد بدولتخانه
همایون جمع آید طوایف قزلباش گروه گروه بدولتخانه و میدان اسب جمع آمده روز دیگر
جمعیت ایشان بتفرقه و پراکندگی روی آورد ایشان از حصول مقصود مایوس گشته
قورخمس خان را بمجمع خود طلب نموده مصحوب او بخدمت اشرف پیغام کردند که قصوری
در اخلاص و بندگی ما نشده و از نواب کامیاب اشرف کمال رضا داریم خاطر ما از مرشدقلیخان
آزرده خاطر شده ایم که با ما بدسلوکی مینماید و چون هر یک منصبی عالی از مناصب دیوان اعلی
سرافرازیم لوازم آن مناصب را متمشی نمیشود و بهیچکدام در مهم خود استقلالی نداریم و توقع
تقویت و عزت بیشتر از پیشتر داریم و کمتر بظهور میرسد ملتمس آنست که بندگان اشرف اعلی
بنفس نفیس متوجه شده بنوعی که لائق دولت قاهره باشد میانه ما و او اصلاح فرمایند چون قورخمس
خان پیغام امرا را گذارد قرار یافت که ایشان بمنزل قورخمس خان رفته امشب مهمان او باشند
و روز دیگر مرشدقلیخان استرضای خاطر او جسته از همه جهت او را مطمئن گردانند و قورخمس خان

وسیله صلح شده ایشان را با یکدیگر صلح دهد و قورخمس خان ایشان را تکلیف خانه خود کرده
آخر روز از نی سعادتی از باغ سعادت آباد بیرون آمده به منزل او رفتند و شب در آنجا
بودند و قورخمس خان کما ینبغی بلوازم مهمانی پرداخت اما جماعت شاهی سیون که در دولتخانه
جمع آمده بودند در آن شب تا صباح پاس داشته طریق حزم و احتیاط مرعی داشتند روز
دیگر که خسرو ثوابت و سیار بر اورنگ چهار پایه فلک مینا رنگ برآمده جنود کواکب را بشعشعه
تیغ آتش بار متفرق و معدوم گردانید قورخمس خان بدولتخانه آمده مهدیقلیخان ذوالقدر حاکم
شیراز که اعقل آن جماعت بود باتفاق او آمده از جانب خود و امرا در خدمت اشرف عذر
بی ادبیها خواسته شروع در گله گذاری کرده عرض نمود که مرشدقلیخان برای خود ولی عرض
اشرف معظم مهمات ممالک را فیصل داده مهرهای اشرف را در گردن خود آویخته آنچه از
خاطر او سر میزند بفعل می آورد قاعده آنست که مرشدقلیخان مهرهای مبارک را من بعد خود نگاه
نداشته به بندگان اشرف بسپارد که بطریق زمان شاه جنت مکان در حرم محافظت نمایند
و در هر هفته دو روز دیوان کرده امرای عظام که هر یک منصبی از مناصب دیوان دارند و
ریش سفیدان اویماق خود اند جمع شوند و مهمات هر طایفه بصلاح و استصواب ریش سفیدان
آن طایفه فیصل یابد که قورچی باشی را در میانه قورچیان عظام و هر یک از امرا که ارکان
دولت اند در میانه ایل و اویماق خود عزت و اعتباری باشد بندگان اشرف فرمودند که در
زمان نواب سکندرشان بجهت اقتدار امرا و مداخلت ایشان و نقیض گیری یکدیگر چند فساد
در میانه قزلباش روی نمود و درین زمان آن قاعده را فراموش می باید کرد و اختیار مهمات
با یادداشت و ما مرشدقلیخان را محل اعتماد دانسته حل و عقد امور را برای صایب او تفویض
کرده ایم هر کس رضای خاطر مبارک ما میخواهد او را بزرگ و ریش سفید خود می باید دانست
مهدیقلیخان در اثنای محاوره و گفت و گو آواز بلند کرده با مرشدقلیخان سخنان خشونت آمیز گفت
حضرت اعلی را انایره غضب مشتعل شده فرمودند که ای مردک معندان ترا با ایالت شیراز و رتبه
خانی سرافراز فرموده ایم زیاده ازین چه توقع داشتی که میانه قزلباش فساد و بیکتی در وجود
امثال شما مردم که بجود سری برآمده اید خار گلزار دولت است رخنه گر مملکت سر افکنده
بیعقوب بیگ ولد ابراهیم خان ذوالقدر که در زمان شاه جنت مکان حاکم شیراز بود حکومت

شیراز
داده مهم مهدیقلیخان را با او حواله کردند و او را از مجلس بهشت آیین او را گرفت و دست او را
بسته تاج از سرش برداشته بیرون کشید و حسب الفرموده مرشدقلیخان در همانجا بقتل او مبادرت
نمود و همان لحظه برتبه ایالت شیراز سرافراز شد بعد از قتل او اسلمس خان ولد شاه نوح خان
ثانی ذوالقدر را که مهردار نواب سکندرشان بود و بشامت ابوطالب میرزا ایالت معزول
گشته بمصادره و مواخذه گرفتار بود بدستور منصب مهرداری عنایت فرموده مهم علی
قلی سلطان مهردار را با او حواله کردند و همچنین شاه قلی سلطان خلفا را که همین حالت
داشت بمنصب خلفای سرافراز فرموده مهم کور قورخمس خان را که خلفا شده بود بکفایت
او مقرون گردانیدند و بدر خان افشار برادر سکندرخان را قورچی باشی گردانیده بگرفتن
یوسف خان مامور ساختند و ادهم خان ترکمان بگرفتن ابو المعصوم خان معین گشته
امرای استاجلو بلوع بر حبیب خان و برادر او را متکفل شدند و نام بردها با عموم شاهی
سیونان سوار شده روانه خانه قورخمس خان آوردند امرا طاعی که تصور این معنی نکرده
بودند تاب توقف نیاورده در کمال اضطرار اکثر بی یراق سوار شده روی بدامن کوه قزوین
آوردند که شاید خود را بگیلان توانند رسانید هنوز قدم از شهر بیرون ننهاده بودند که طلیعه
لشکر پادشاهی رسیده ملازمان سر خود گرفتند و از امرا بعضی که بجنگ ایستادند در همانجا کشته
شدند و بعضی که صرفه در جنگ ندیدند دستگیر گشتند سوای یوسف خان قورچی باشی که مرشد
قلیخان بجهت آشنایی قلی بیگ پدرش و اینکه او حالا در روم است بود راضی بقتل او نشد
و امیر سلام خان برادر حبیب خان که نواب کامیاب اشرف را با او شفقت تمام بود
احدی از آن جماعت را زنده نگذاشتند و این دو کس اگر چه این کشته نشدند اما محبوس
گردانیده بقلعه فرستادند و بعد از ایامی که در قلعه بودند یوسف خان بالتماس ولیجان حاکم
کرمان که عمزاده اش بود نجات یافته امیر اصلان خان بقتل رسید میرزا عبدالعد پسر میرزا
سلمان که محرک این فتنه بود با میرزا نظام الملک برادرش گرفتار شده مهم ایشان بهر جان
قرار یافت و درین روز میرزا شاه ولی برتبه وزارت اعظم سرافراز گشته اعتماد الدوله لقب یافت
و سبعی او میر ابوالولی انجو که در زمان ابوطالب میرزا صدر شده بود بدستور بعالی منصب صدارت
سربلند شده مهرداری مهر اشرف بسید بیگ کمونه شفقت شد و بعد از این قضایا مرشدقلیخان

مهر بایوان کیوان رسانیده و من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و دیوان تکیه زده با نتظام
مهام ممالک پرداخت و نواب کامیاب اشرف را تکلیف دامادی کرده از شاهزادگان
و بنات مکرمه این دودمان صبیه سلطان مصطفی میرزا را که تا غایت بحباله احدی در نیامده
بود و صبیه سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که در حباله نواب غفران پناه شاهزاده
مغفور سلطان حمزه میرزا بود جهت نواب همایون اختیار نموده آن دو زهره زهرا ازّا
سلطنت را با مشتری اوج سعادت عقد بستند و در میدان اسب شاه جنت مکان جشن
ملوکانه و مجالس پادشاهانه آراسته سه شبانه روز عروسی کرده خلایق بعیش و طرب گذرانیدند
و در شب سیم با مهر و زفاف واقع شده حریم حرم سرای مقدس بوجود شریف آن دو
همایون طلعت آرایش یافت و درین سال امام قلی خان قاجار بیگلربیگی قراباغ باجل طبیعی
فوت شده ایالت آن ولایت بمحمد خان ولد خلیل خان ابن شاه وردی سلطان زیاد
اوغلی قاجار که در زمان شاه جنت مکان بیگلربیگی قراباغ بود مفوض گشت راقم حروف
بتوفیق الله تعالی شرح قضایای ایران را از زمان ولادت با سعادت شاه جمجاه ملایک سپاه
ظل اللهی تا آخر این سال که شکوز ییل ترکیست و تاریخ هجری نهصد و نود و شش رسیده و بی عبارات
منشیانه و استعارات مترسلانه بطریق رموز تسوید نموده با تمام رسانیده که اگر از غرامان اجل
فرصتی بدست افتد و صاحب دولتی سایه اهتمام بر تالیف این نسخه شریفه اندازد بنوعی
که در خاتمه صحیفه اول اشارتی بدان رفت مسوده مذکور را که از حکایات رموزی بیش نیست
بعبارات شریفه و استعارات لطیفه آراسته به بیاض برده زواید را که در وقت کتابت
بزبان قلم جریان یافته و ضروری فن تاریخ نیست انداخته نسخه بنظم و نثر پرداخته آید که
مقبول طبع بالغ نظران صاحب طبیعت و مستعدان عالی فطرت گردد اکنون اراده چنانست
که قضایای زمان سلطنت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از مبدا سال سیچقان ییل اگر چه سال
دویم جلوس سعادت مانوس همایون و تمکن بر اورنگ خلافت عظمی است و فی الحقیقه آغاز دولت
و سال اول تمکن بر سریر سلطنت است سال بسال مرقوم قلم وقایع نگار گردانید که مستحضران
احوال اداناش افزا باشد و هم بر سالکان مسالک جهانداری روشن گردد که در عهد خلافت
این یگانه دوران در هر سال چگونه قضایا روی داده و بنیروی اقبال و حسن سعی این صاحب دولت

دیهیمه سه چه مقدار ترقی در امور دین و دولت واقع شده اگر چه در سال اول دولت
ظفر مآل چون هنوز اختر بخت ایرانیان در حضیض وبال بود بعضی مکروهات که در لوح قضا ثبت
شده بود بحیز ظهور آمد اما زمان ادبار زوال پذیری شده زمانه در سعادت و اقبال بر روی
اولیای دولت ابد زوال گشاده و بیمن بخت همایون و نیروی همت والا نزع ممالک ریاحین
مملکت از سحاب الطاف الهی و حسن اعتنا و اهتمام پادشاهی خرمی تازه یافت و فی الواقع اگر بدیده
بصیرت مشاهده شود اعمال و کردار این تایید یافت الهی کارنامه سلاطین جهان و دستور العمل
پادشاهان عالیشانست امید که دولتش تا زمان ظهور صاحب الامر متصل باد و ذکر وقایع سیچقان ییل
ترکی که سال دوم جلوس همایونست و مطابق سنه سبع و تسعین و تسعمایه هجریست و
شرح استیلای اوزبکیه بر بلده فاخره هرات و کشته شدن علیقلیخان و استیصال
طایفه شاملو از حوادث روزگار چون زمستان بپایان رسیده نوروز عالم افروز
بفرخی و مبارکی روی داد **بیت** باد بهاری طرب انگیز شد روی هوا الخ آمیز شد
از اثر ژاله گوهر سرشت صحن چمن گشت چو باغ بهشت بساتین عرصه جهان که غارت
زدگان لشکر دی بودند از آسیب حوادث اطمینان یافته با هزاران برگ و نوا زینت
و خرمی از سر گرفته و شاهدان ریاحین که سر بجیب اختفا برده بودند بجلوه گری در آمده
بهجت افزای خلایق گشتند مرشد قلیخان بتهیه اسباب یورش خراسان بر داخته
همه روزه اوقات صرف انتظام احوال لشکریان نمود و نواب سکندر شان و ابوطالب
میرزا را از بیم فتنه قزلباش در اول حال بقلعه الموت که طهماسب میرزا نیز در آنجا
بود فرستاد که تا معاودت سفر خراسان در آن قلعه باشند و ثانی الحال بجهت نزدیکی
گیلان بودن آنجا را مصلحت ندیده بقلعه ورامین ری که وسط ملک عراقست و منازل
مرغوب دارد مسکن ایشان قرار یافته یکی از معتبران طایفه استاجلو که محل اعتماد بود
بمحافظت قلعه و خدمت ایشان معین گشت و مرشد قلیخان اگر چه همه روزه حرف یساق
خراسان و استخلاص محصوران قلعه هرات در میان داشت اما باطنا چون از علیقلیخان
شاملو حاکم هرات خایف بود و توجه خاطر اشرف را نسبت باو میدانست بملاحظه
آنکه مبادا دیگر باره وکیل و رکن السلطنه گشته از و انتقام کشد در رفتن خراسان تاخیر می‌نمود

تا آنکه مساهله و اهمال از حد اعتدال گذرانید و محصوران قلعه هرات از فقدان آذوقه
و عفونت هوا و بیماری که در قلعه بهم رسیده بود دل تاب و توان گشته قدرت مصادمه
و قوت قلعه داری نداشتند و طایفه اوزبک بر قلعه مستولی گشته آن بلده فاخره
بدست معاندان افتاد شرح این احوال بر سبیل اجمال آنست که چون عبدالله خان
از اطاعت و انقیاد علیقلیخان مایوس گشته کمر همت بتسخیر قلعه هرات بست و طایفه
اوزبک بمحاصره قیام نموده قلعه را مرکزوار در میان گرفتند علیقلیخان و طایفه شاملو
مردانه پای ثبات و قرار استوار داشته بلوازم قلعه داری پرداختند و همه روزه مابین
جانبین محاربه و مصادمه وقوع یافته بازار گیر و دار گرم بود و دمبدم صفیر تیر و تفنگ پیام
اجل میگذرانید بعد از آنکه توجه همایون اعلی از خراسان بعراق و تمکن آنحضرت بر سریر
سلطنت موروثی ایران مسموع طایفه جلیله شاملو گردید اگرچه علیقلیخان بنابر عنادی که فیمابین واقع
شده بود از امداد مرشدقلیخان مایوس بود اما بمحض غیرت و خلوص طویت و غلامی چندین
ساله این دولت عظمی تا ممکن و مقدور ایشان بود کوشش نموده نمیگذاشتند که اوزبکیه
قدم جز خاکریز توانند نهاد و چند مرتبه از بیرون هجوم نموده بخندق در آمدند و محصوران
مردانه بمدافعه کوشیده و بسیاری از بهادران نامی را بخاک هلاک انداختند تا آنکه مدت
محاصره بامتداد کشید و از هیچ طرف نسیم امدادی نوزید و از فقدان آذوقه و هوای
نامناسب و عفونت هوا بیماری عظیم در شهر بهم رسیده از عوام بخواص لشکر سرایت نموده
هر روز خلق کثیر از ترک و تاجیک راه عدم می پیمودند و بدین جهت اختلال تمام باحوال
محصوران راه یافت و از مصادمه عاجز گشتند و بعضی از اهل خراسان که در قلعه بودند
خصوصا ملا میر باخرزی که سالها نمک پرورده این دولت بود حرام نمکی کرده برجی از بروج را
که در عهده اهتمام او بود خالی گذاشته به بیرونیان ملحق شد و بی سرانجامی قلعه و عجز و اضطرار
بقیه السیف را بیان و عدم قوت و قدرت ایشان چنانچه بود بعبدالله خان خاطرنشان
کرده اظهار دولتخواهی اوزبکیه نموده در تسخیر قلعه سعی کردن گرفت علیقلیخان ابوطالب سلطان
اردوبادی مستوفی خود را که با او نسبت قرابت داشت با چند نفر از معتمدان خود بیرون
فرستاد که با عبدالله خان تمهید مصالحه نموده قرار دهد که بجماعت قزلباش راه دهند که دست

از مملکت باز داشته با خانه کوچ و اهل و عیال بیرون روند عبدالله خان که در اول حال این معنی
منتهای مطلب او بود درین وقت بتحریک ملا میر راضی نشد و با آنکه در آیین شاهان و
رسم کیان پیام آوران ایمن اند از زیان و در هیچ عهد و زمان کشتن ایلچیان معمول
نبوده و هیچ یک از کشورگشایان والا شکوه مرتکب آن نگشته همگی مذموم شمرده اند
عبدالله خان بآن امر شنیع اقدام نموده فرستاده ها را در دهان توپ نهاده بجانب
قلعه انداخت و آتش بیداد در خرمن عمر آن بیچارگان زده فی الحقیقه اسباب ناموس
خود را سوخت فی الجمله چون علیقلیخان و اعیان شاملو از مصالحه مایوس شدند و ابواب
خلاصی را مسدود دیدند بهر طریق که بود قریب دو ماه دیگر با آن لشکر خونخوار مقاومت
نموده قلعه را نگاه داشتند اما اکثر بروج از نگهبانان خالی مانده بود و در ماه یازدهم
روزی بوقت استوا که علیقلیخان از برج خود بمنزل رفته بود و اکثر قزلباش از استیلای
جوع بخانهای خود رفته بودند شخصی از برج فریاد زد که این بروج از نگهبانان خالیست
جمعی از بهادران اوزبکیه که همیشه مستعد یورش بودند خود را بپای برج رسانیدند
بارریسمان بالا رفتند و چند کس دیگر را بالا کشیدند و همچنین در دو سه برج دیگر این
عمل کردند علیقلیخان و لشکر قزلباش که ازین معنی غافل بودند ناگاه آواز کرنا
از برج و باره برآمده اوزبکیه بشهر ریختند و از غایت سراسیمگی و عدم قدرت
احدی از مستحفظان بمدافعه ایشان نپرداخت و دست از محافظت بروج و باره کشیده در
کمال اضطرار بی اختیار خود را بحصار اختیار الدین که در میان شهر واقع بود و از جمله بناهای
ملوک غورات رسانیدند و شهر هرات بدست اوزبکیه در آمده قتل و غارت و یغمای
شهر شیوع یافته آتش بیداد بنوعی مشتعل گشت که زبانه بکره اثیر کشید علیقلیخان و طایفه شاملو
و غیرهم که در حصار اختیار الدین پناه جسته بودند دو روز در کمال پریشانی و اضطرار بسر
برده چون آذوقه در حصار نبود حیران کار خود گشتند عبدالله خان چون خبری از حصار مذکور
نداشت و تصور مینمود که محصوران آنجا چون جمعی قلیل اند و آذوقه بسیار دارند در نگاه
داشتن آن ارک سعی بسیار خواهند کرد و معامله بامتداد خواهد کشید بوساطت محمدباقی
آتالیق و میر قلباباء کوکلتاش و امرای معتبر اوزبکیه بعلیقلیخان پیغام کرد که اگر ترک قلعه داری

کرده ارک را بسیار و متملکات خود را پیشکش نماید او را مرخص میسازیم که با طبقهٔ قزلباش
بهر طرف خواهد رود مشروط بانکه آمده ما را کورنش نماید علیقلیخان و اتباع اگرچه اعتمادی
بسخن عبد الله خان و عهد و شرط طایفهٔ اوزبک نداشتند اما از فقدان آذوقه جز
بیرون آمدن چاره نیافتند و رضا بقضای کردگار داده روز سیوم بیرون آمده
باتفاق امرا عبد الله خان متوجه کریاس او گشتند و اوزبکیه ارک را بتصرف در آوردند
عبد المومن خان پسر عبد الله خان بارادهٔ خود یا باشارهٔ پدر علی اختلاف الروایتین
جمعی از بهادران اوزبکیه که اکثر برادر و پسر و اقوام ایشان در محاربات ایام محاصره بدست
قزلباش کشته شده بودند تحریک نمود که از طبقهٔ قزلباشیه انتقام کشند در وقتی که علی
قلیخان و مردم او بحوالی خانهٔ عبد الله رسیدند امرای اوزبکیه گفتند که باید شمشیر و
یراق بخدمت پادشاه رفتن جهت بیعت و شمشیرها را از میان کشودند و ناگاه اوزبکیه دفعةً
اوزبک شمشیر کشیدند قزلباشیه چون مشاهدهٔ این حال کردند بهم بر آمده دانستند که حال چیست
کلمهٔ شهادت بزبان آورده مجموع بیرون آمده شربت شهادت چشیدند عبد الله خان
بعد از وقوع این حال حکم بقتل عموم قزلباش نمود و اوزبکیه بنوعی مبالغه در قتل و غارت
نمودند که بسیاری از مردم تاجیک نیز با وجود موافقت مذهب باولیای قزلباش کشته
شدند نسا و صبیان طایفهٔ شاملو و غیر ذلک را باسیری گرفته بجانب ماوراء النهر فرستادند و
خواتین معظمهٔ شاملو را جهت بدست در آوردن ذخایر و دفاین شکنجه کشیده دقیقه از دقایق
ظلم نامرعی نگذاشتند و بعد از شکنجه بسیار و اخذ اموال برهنه و عریان سر میدادند و کمتر
کسی از آن بلیه نجات یافت و قلیلی از آن طبقه که در بیغولها خزیده بودند تنها بیرون آمده در
ظلمت لیل پیاده و برهنه پای سر بصحرا نهاده راه فرار می پیمودند چند کاه شیعه کشتن در آن
شهر رواج داشت و هر کس عداوت قدیم با کسی داشت فی الحال او را برفض منسوب ساخته
دو جاهل نادان را گواه گذرانید [illegible] بی تامل حکم بجزم قتل آن
بیچاره مینمود و بهر کس گمان اندک تمولی بود بمصادره اوزبکان گرفتار بود و مجملاً چند کاه رعایا
و عجزه پایمال رنج و عنا بودند تا آنکه عبد الله خان حکومت آن ولایت را بمیر قلبابا کوکلتاش که
از اعیان سمرقند و مرد فاضل صاحب طبیعت بود و حق خدمت قدیم در خدمت خان

داشت و محل اعتماد او گشته رتبهٔ امارت را با منصب عالی صدارت جمع داشت تفویض نمود
و مشار الیه شیوهٔ ملکداری و رعیت پروری پیش گرفته ابواب جور و اعتساف مسدود گردانید
و متعصبان مذهب را از آزار و اضرار خلایق ممنوع ساخته بالتیام جراحات بیچارگان
پرداخت فی الجمله استقامتی دران ملک پدید آمد القصه عبد الله خان بعد از فتح و تسخیر هرات
عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس منعطف نمود ابراهیم خان چاوشلو برادر مرشد قلیخان
که دران وقت حاکم مشهد مقدس بود درخواست که بمتانت رای و حسن تدبیر شران گروه را در این
سال از سر ساکنان آن بقعهٔ شریفه دفع نماید با وکلا عبد الله خان ابواب الفت و آشنایی
مفتوح ساخته تحف و هدایا بخدمت خان فرستاده عرض کرد که چون لشکر اوزبک مدت مدید
که از اوطان جدا افتاده و در تسخیر قلعهٔ هرات مشقت بسیار کشیده اند و هرگاه متوجه محاصره
قلعهٔ مشهد مقدس کردند بواسطهٔ استعداد قلعه داری در مردم این ولایت بیشتر است و بجهت حفظ و
حراست روضهٔ مقدسهٔ حضرت امام الجن و الانس در قلعه داری زیاده از مردم هرات سعی و
کوشش خواهند کرد و موکب عالی را توقف بسیار درین ولایت می باید کرد و لشکریان زحمت
بسیار خواهند کشید مع ذلک پادشاه ما بر مسند سلطنت و پادشاهی موروثی تمکن یافته با عموم
سپاه قزلباش از پای تخت همایون بیرون آمده متوجه خراسان است و اگر در اثنای محاصرهٔ مشهد
مقدس قدم باین ولایت نهد معلوم نیست که طایفهٔ اوزبک که درین سال بسیاق خراسان کشیده
باشند تاب مقاومت لشکر بیحساب قزلباش توانند آورد اولی آنست که درین سال بسعادت
کوچ فرموده متوجه مقر سلطنت گردند و ما را مهلت دهند که در سال آینده اگر پادشاه ما در
خراسان باشد ایشان بدانچه صلاح دولت خود دانند عمل نمایند و الا احتیاج نهضت موکب
عالی نیست و هر کس از امرای اوزبکیه را فرستند ما مملکت را سپرده راه خود میگیریم عبد الله
خان را این سخنان معقول افتاده و آوازهٔ توجه موکب همایون نیز باو رسیده بود بجهت
ازکنکاش مکر صلاح و مراجعت دانسته ترک محاصرهٔ مشهد نموده بتعجیل پیشکشی قناعت کرده
طبل ارتحال فرو کوفته متوجه جانب سرخس شد و چون بپای قلعهٔ سرخس رسید در حوالی شهر
فرود آمده میر ابن حسین خان حاکم آن ولایت که ولد میر حسین سلطان فیروز جنگ است و از زمان
شاه جنت مکان در سلک امرای خراسان منسلک و درین عهد حاکم سرخس بود ابواب شهر و قلعه

مسدود ساخت لوازم حفظ و حراست مرعی داشت و جماعت جغتای بساخت و تهیه اسباب
جنگ و جدال پرداخت مردانه وار در دفع مخالفان کوشیده جنگهای دلیرانه میکردند و بنای
از جنود و هوا اوزبک در محاربات که فیما بین روداد ضایع شدند بالآخره بعضی از وعده و وعید کرده
جنگ را در باقی گذاشتند و عبد الله خان بمختصر پیشکشی قناعت کرده طبل رحیل کوفت
بعد از رفتن او امرای قزلباش تا غوریان در تصرف داشتند و از غوریان تا کنار مرغاب
تصرف اوزبکیه درآمده میرقلبابا حاکم و فرمان روا گشت و در ایامی که عبد الله خان در
حدود مشهد مقدس بود و اوزبکیه چنانچه عادت ایشانست نهب و غارت و خرابی
مملکت قیام داشتند صلحا و اتقیا مشهد مقدس عریضه موعظت آمیز بیرون فرستادند
که شاید بدان وسیله دست از خرابی باز داشته متعرض محصولات که اکثر بر کار
فیض آثار متعلق و مدار معاش جمعی کثیر از خدمه آن روضه مقدسه است نگردند علما و فضلای
اوزبکیه در جواب عریضه مکتوبی باتقیا مشهد مقدس فرستادند و مولانا محمد مشکک سعدی
جوابی نوشته فرستاد صورت هردو مکتوب بی زیاده و نقصان درین صحیفه درج
افتاد که ارباب فطنت و ذکا از مطالعه آن بهره ور گردند و حسن و قبح عقاید ارباب [illegible]
ظهور یابد **مکتوب علمای ماوراءالنهر در جواب صحیفه خدمه روضه متبرکه و نقبای مشهد مقدسه**
معلی مزکی پوشیده و نیست بر هیچ مومن عالم که تعرض باموال کسی که گویند و کلمه طیبه لا اله الا الله
محمد رسول الله اند مادام که از ایشان افعال و اقوالی که موجب کفرست صادر نشود و عمل
بطریق مرضیه سلف ائمه اثنی عشر رضی الله عنهم مینموده باشند جایز نیست اما وقتی که با تکلم با
کلمه طیبه مذهب اهل سنت و جماعت و طریقه علما و اتقیا را بالکلیه مهجور گردانیده و انتحال طریقه
و اظهار طریقه شیعه شنیعه نموده سبّ حضرات شیخین و ذی النورین و بعضی ازواج طاهرات
رضوان الله تعالی علیهم که کفرست تجویز کنند بر بادشاه اسلام بلکه بر سایر انام بنا بر امر
حضرت ملک علام قتل و قمع اینها اعلاء لدین الحق واجب و لازمست و تخریب ابنیه و اخذ اموال
و امتعه ایشان جایز و اگر بادشاه زمان و خلیفه دوران خلد الله ظلاله در جهاد که باتفاق
و اجماع علما واجب و طریقه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب کرامست
با وجود استطاعت و قدرت تامل نماید چگونه از عهده جواب و سوال ملک متعال یوم

لاتجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یوخذ منها عدل و لا هم ینصرون و آیه
کریمه و لنسئلن الذین ارسل الیهم و غیرها ثابت شده تواند بیرون آمد و بر عاقل که بمقتضای
عقل رفته در آیات و احادیث تامل نماید ظاهر میگردد که جماعتی که مشرف بشرف
صحبت حضرت رسالت گشته طریقه تبعیت و خدمت را مرعی داشته سالها در اعلای
کلمه حق با کفار در رکاب آنحضرت مقاتله نموده باشند خالی از شوائب نقصان
و مستحق جنان خواهند بود و خصوصا آنها که بمقتضای آیه کریمه لقد رضی الله عن المومنین
اذ یبایعونک تحت الشجرة بشرف رضوان حضرت ملک منان مشرف گشته اند
اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده و شک نیست که حضرات شیخین ذی النورین
ازین جمله اند و بمصاهرت و مخاتنت آن سرور معزز و مکرم و صدیق اعظم را حضرت
علیم در کلام قدیم صاحب او خوانده کما یقول اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا
و بمقتضی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی جمیع اقوال و افعال آنحضرت موجب وحی
و آن حضرت کمال تعظیم و توقیر و احترام ایشان میکرده و در توصیف هر یک احادیث
کثیره وارد گشته پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و خذلان و فی الحقیقه منکر قرآن و سنت
کننده نقص سرور انس و جان و معتقد و محب ایشان مرضی و متابع آن سرور باشد
بنا بر فرموده حق تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم امیدست که
بشرف محبوبیت سبحان و حسن غفران برسند و ایضا و اهتمام حضرت امیر المومنین علی
صلوات الله علیه در اعلای حق از آن مشهورترست که بر کسی پوشیده ماند و آن جناب
در زمان مبایعت و متابعت خلق با ایشان بوده و خود نیز متابعت و مبایعت کرده پس جماعت
که اثبات نقص بایشان جسارت میکنند غافلند از آنکه اثبات نقص بآن جناب لازم می آید و ایضا
چگونه است نسبت کردن صدیقه را رضی الله عنها با آنکه متفق علیه است که شرف فراش
آنحضرت یافته و محبوبه آن سرور بوده و بعضی امور شنیعه که گفتن و شنیدن آن جایز نباشد
و در قرآن مجید واقع است که الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون
للطیبات پس ملاحظه باید نمود که نسبت خبث با و منجر بکجا میگردد و ایضا زوجه کمینه بازاری را
که نسبت بامر شنیعه نمایند آن بازاری در کمال وحشت میگردد پس چگونه صاحب فراش

خیر البشر را بامثال ان خبرها که بعضی از طایفه شیعه نسبت میدهند توان داد نعوذ بالله
من ذلک فاعتبروا یا اولی الالباب و اکر بعضی کویند که از ما امثال این امور واقع نشده خواهد شد
شک نیست که این معاملات را میشنوند و منع نمیکنند پس ایشان نیز حکم انها دارند ایضا
وانچه نوشته اند که بحکم آیة ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل وحدیث ولا یحل مال امرء مسلم الا
من طیبة نفسه چکونه اتلاف محصولات و زراعات مشهد مقدس معلی حلال باشد جوابش
انست که در آیة و حدیث اموال تخصیص بمومن و مسلم یافته انچه بتواتر ثابت شده که
جماعت شیعه شنیعه میکویند از زمره اهل اسلام و ایمان بیرون آمده اند و این آیت
و حدیث بنابر مفهوم مخالف که بعضی علما اعتبار کرده اند و آیات و احادیث دیکر
که احتیاج بنوشتن نیست دلالت دارد برانکه قتل و غارت اموال و سوختن و ویران
کردن زراعات و باغات اهل کفر جایز است و هیچکس را دران خلافی نیست و با اهل
حرب جامعی که بیعت با پادشاه اسلام و خلیفه انام نمایند جایز است باتفاق علما
هرچند ان جماعت کوینده کلمه توحید و مسلمان باشند و برین دال است بعضی حرب که
اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام در زمان خلافت خویش کرده اند
و ازین قبیل ست حربی که اعالی حضرت خاقانی با بعضی از مسلمانان نموده اند وانچه
نوشته اند که زراعات و باغات مشهد مقدس وقف سرکار مزار فایض الانوار است
که آبا و اجداد حضرت خاقانی وقف کرده اند چون این دیار از جمله دار الحرب و از دول
اسلام موقوفات ممتاز نیست و معین آن نیز حکم سایر باغات و زراعات دارد و بر
تقدیری که تعیین و امتیاز یابد مصرف انها مسلمانان خواهند بود و وقتی که بمصرف نمیرسیده
باشد خلیفه را جایز است که از افغانان و لشکر اسلام حلال کرده اند وانچه نوشته اند که اکثر
ساکنان این دیار از ذریه پیغمبر اند صلوات الله علیه و آله وسلم بر تقدیر تسلیم کویا آیه
کریمه انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح را نشنیده اند وانچه نوشته اند که همه صالح اند صلاح
فرع اسلام است وانچه نوشته که در مکه و مدینه و شام با علما صحبت داشته اند بیت
سرکه او روی بهبود نداشت ٭ دیدن روی نبی سود نداشت ٭ وانچه انوشته اند که علما
تحسین ایشان کرده اند ممنوع بر تقدیر تسلیم بنابر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان

بود وانچه نوشته اند که ماه رجب از جمله اشهر حرم است و قتل و حرب در آن ماه با جماعتی
که در مقام حرب میشتند جایز نیست جوابش انست که حرمت اشهر حرم منسوخ است بنابر احادیث
صحاح مشهوره و بعضی از غزوات حضرت امیر المومنین علی صلوات الله علیه و آله در وقت
انحضرت بر سر اعادی درین اشهر دال است برین وانچه نوشته اند که آیه و ما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون از محکمات است دران شک نیست که جهاد با کفار از اعاظم عبادات
وای بران جماعت که ترک عبادت نموده [illegible] صحابه مینمایند و آن کفر و زندقه
باعث ثواب نیست و عجب است با انکه در میان ایشان جمعی هستند که معانی ظاهره آیات
و احادیث را میتوانند دریافت و در ترجمه آیات و احادیث مکتوبه اظهار این معنی
نموده اند ازین مذهب ظاهر البطلان بر نمیکردند و تبعیت ائمه اثنی عشر رضی الله عنهم
و سلف نمی نمایند قد بینا الایات لقوم یعقلون و اکر بعضی مضلین افترا نموده از بعضی ائمه
و سلف در تقویت معتقدات فاسده با ایشان چیزی رسانیده اند یا درانچه ذکر کرده شد
کسی را سخنی باشد باید که رأس رئیس خویش ملا عبد الله را بیرون فرستند تا امان داده
با بعضی از ملازمان رکاب همایون مناظره نماید تا باشد که مذهب حق بر همه ظاهر کردد والسلام
علی من اتبع الهدی جواب کتابت مذکور که مولانا محمد مشکات سنجاری نوشته نتایج
افکار و رشحات اقلام درر بار افاضل ما وراء النهر اهم الله وایانا سبیل الرشاد و حفظهم الله
وایانا عن التعصب و العناد بوقوف پیوسته دران باب انچه موجب ثواب است مذکور شده
بر رای حکمت آرای حضرات عالیات مخفی نماند که حضرت سید المرسلین بروجهی که در کتب شیعه
و اهل سنت مسطور است امت را بمتابعت کتاب الله و عترت طاهره مامور ساخته و چون
حضرت امام الجن والانس ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا در بلاد عجم غریب
واقع شده راقم حروف محمد خادم برای احترام عتبت آن حضرت و بواسطه فیوض و برکات
که از روح مطهر آن حضرت یافته و حضرت دیکران درین صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات
ملازمت ایشان را اختیار نموده با قزلباش الفتی دارد و از او زنک کلفتی نه بمیل و
عناد نسبت با طایفه بعد از تحقیق و تفتیش در امور دینی تعیین کرده انچه مقتضای حدیث و
قران موافق امر حضرت ملک منان است اختیار نموده از روی انصاف کلمه چند بعرض میرسا

اگر قبول انظار افادت آثار حضرات شود نهو المراد و الا بیت من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال ❊ و میزان سخن کسی که صاحب ادراک کامل و انصاف
شامل باشد میتواند بود و اکثر از طلبه ماوراء النهر که متردد این حدود اند مسموع شده است
که نواب اعلی خاقانی باین صفت حمیده آراسته اند و از امرای ایشان نواب
کوکلتاش بهادر و جمعی دیگر بفنون فضل و تمیز پیراسته اند اما تعصبی که از ایشان
الی الآن بحکایات علمای ماوراء النهر واقع شده بنابر مثل مشهور که چون تنها
بقاضی روی راضی آیی معتبر نیست چه فضلای مذهب ائمه اثنی عشر بمجلس ایشان
مشرف نشده اند و علمای اهل سنت چنین خاطرنشان کرده اند که مذهب شیعه مبتدع
و مخترعست و اصلی ندارد و اگر بعد از تحقیق حال و تفتیش اصول و اقوال فریقین در اجتیار
احد المذهبین امری فرمایند بحکم کلام الملوک ملوک الکلام مطاع و منقاد خواهد بود مجملا در
طرق شیعه و سنی کتب کثیره در احادیث مضبوط شده اما احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه
باشد معتمد است و احتیاط مقتضی آنست که آنچه متفق علیها باشد بواسطه منافات حدیث
مختلف فیه متروک نشود زیرا که اهل اسلام منحصر درین دو فرقه اند اگر خلیفه بحق بعد از پیغمبر
بلا فصل ابوبکر را میدانند اهل سنت اند و اگر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
را میدانند شیعه اند و ثالث نیست پس آنچه متفق علیه فریقین باشد مجمع
علیه اهل اسلامست و ترک مجمع علیه برای مختلف فیه باطل بعد از تمهید مقدمات
گوییم آنچه مرقوم قلم حضرات عالیات شده بعد از تنقیح و تلخیص حکم بکفر آل شیعه
مبنی است بدلایل متعدده اول آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مدح خلفای ثلثه
فرموده اند و سخن آنحضرت بمقتضی آیه کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی وحیست
و شیعه که مذمت خلفای ثلثه میکنند مخالفت وحی مینمایند و مخالفت وحی کفر است
جواب آنست که این دلیل قدح خلفای ثلثه و بطلان خلافت ایشان لازم می آید زیرا
که در شرح مواقف از آمدی که از اکابر علمای اهل سنت است منقول است که در
وقت رحلت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان اهل اسلام مخالفت چند واقع شد
و مخالفت اول آنست که حضرت در مرض الموت فرمود ائتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لن

برآید ❊ و ظاهر است که باین فتویهای بی ملاحظه سپاهی را بهانه اهتمام در استیصال بندگان
خدای تعالی بهم میرسد و استیصال ایشان اگرچه کافر باشند ملایم حضرت الله تعالی که در
کمال حلم است نیست چنانکه روایت شده که حضرت نوح علیه السلام در روز قیامت
برای هلاک کفار خلایق و آثار و اخبار دیگر برین دال است که تفصیل آنها در صحیفه نمیگنجد مرگ
سپاهی بفتوی علما این کار کند معظم جواب آن در روز جزا بر علما خواهد بود بیت
در آن روز کز فعل پرسند و قول ❊ اولو العزم را تن بلرزد ز هول ❊ بجائی که شرمنده اند
انبیا ❊ تو عذر گنه را چه داری بیا ❊ و مخفی نماند که ابن طاوس از علمای شیعه بوده
و در اصول و فروع مجتهد بوده و مع هذا در فقه تصنیف نفرموده بنابر آنکه حضرت الله تعالی
در باده حضرت پیغمبر صلعم که دوستان حضرتست و دنیا را بطفیل او خلق کرده گفته که و لو
تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه
حاجزین هرگاه در ماده حضرت پیغمبر این همه تهدید و مبالغه واقع شده باشد اگر دیگری را
در امری غلطی واقع شود چون از عهده بیرون آید پس اگر حضرات عالیات طریق اتقیای
سلف را مرعی داشته شیوه احتیاط را منظور دارند بهتر خواهند بود و در عرصات
عرصات جواب مظلومان خصوصا اطفال که بمضمون رفع القلم عن الصبی حتی یبلغ
و عن المجنون متمسکند بغایت صعب است نظم بجرم عشق مرا گر کشی چه خواهی گفت ❊
جواب خون محبان بیگناه ❊ مرا مراد ازین جمله نیکخواهی تست ❊ و گرنه زین همه
گفتگو چه مقصود است ❊ چون اکثر مفاسد عالم از اغراض فاسده دنیوی است متاسف
آنست که ارباب فضل ازین اغراض منزه باشند بلکه بعد از عمری که افاضل ماوراء النهر
بحوالی مشهد مقدس معلی تشریف آورند فقیران از ابنای جنس شمرده بشرف حضور
مشرف و مسرور سازند و اگر بواسطه قهاری نواب خاقان فریدون مکان این فقیران
از شهر بیرون نتوانند آمد ایشان حرمت امام انام ع بجای آورده بسعادت زیارت
مستسعد شوند و این فقیران برکت آن عزیزان فیروزی یابند و این معنی بوجود بنا میدهد
فتوی بقتل فقیران دادند بارک الله فیکم و اعظم اجورکم و اصلح امورکم شعر مکن مکن که
پرده جور را کناره نباشد ❊ مکش مکش که پشیمان شوی و چاره نباشد ❊ و السلام علی

عباد الله الی الحین **ذکر توجه رایات ظفرنشان بصوب خراسان و بقتل آمدن مرشد**
قلیخان و قضایایی که دران سفر روی داد چون اخبار خراسان بنوعی که مرقوم
کلک بیان گشت بعراق رسید و یکیک از گریختگان آن حادثه عظمی بجای که کس
مبینا د بپایه سریر اعلی آمدند نواب کامیاب اعلی شاهی ظل الهی از قضیه کشتن علی قلیخان
و قتل و نهب طایفه شاملو بغایت آزرده گشته موجب غبار خاطر مبارک گردید مرشد
قلیخان نیز ظاهرا اظهار ملالت نموده بحکایات بی‌پا بهانه زنگ زدای خاطر اشرف میشد
در توجه خراسان اهتمام نموده در ساحت سعدآباد مقر سلطنت عظمی پیشخانه همایون
بیرون زدند و محمد شریف بیک چاوشلو که نواده حسین آقا قورچی تیر و کمان شاه
جنت مکان و دخترزاده معصوم بیک صفوی بود و قورچی تیر و کمان حضرت اعلی شاهی
ظل الهی شده بود تربیت فرموده برتبه ایالت و خانی رسانیده حکومت قزوین که دار
پای تخت همایون باو رجوع شد و در اول بهار که صحرا و هامون از کثرت سبزه و ریاحین
رشک سپهر بوقلمون بود موکب همایون در حرکت آمده جهت جمعیت لشکر ظفراثر به
ییلاقات رفتند و قرار یافت که تا هنگام ارتفاع محصولات تابستانی طی مسافت میمنود و با
و در ییلاقات لار از ملوک رستمدار ملک بهمن والی لارجان و ملوک ولایت نور و کجور که مردو
ملک جهانگیر نام داشتند و پدران ایشان چون در جبال رستمدار خود سر خود را
برآمده بودند دیگری را بنظر در نمی آوردند و از ملاقات امرای قزلباش بغایت تحاشی
مینمودند و همیشه یاغی بوده اطاعت قزلباش چنانچه باید نمیکردند درین وقت بیمن اقبال
همایون آن وحشی صفتان بمردم رام گشته برهنمونی بخت و هدایت باردوی همایون آمده
بشرف ملازمت و عتبه بوسی علیا مشرف گشته حلقه اطاعت در گوش و غاشیه بندگی بر دوش
گرفتند و الحق وقوع این حال در نظر ارباب روزگار دیده از مویدات اقبال نموده و
موکب همایون چندروزی در ییلاقات بسر برده همه روزه عساکر اقبال باردوی ظفرمآل
میرسیدند در ییلاق مذکور خداوند همت و بخشاینده بی منت نواب کامیاب را فرزند
ارجمند کرامت فرموده بسلطان حسین میرزا موسوم گشت القصه موکب همایون از راه فیروز
کوه بدامغان رفته در آنجا نزول اجلال فرمودند مرشد قلیخان چون خاطر از سرحد آذربایجان

جمع نداشت و در اول حال بتمهید مصالحه که میانه نواب غفران پناه جهانبانی و فرهاد پاشا شد
ولی آقای چاشنی گیرباشی از نزد او بان مهم آمده بود و راضی نبود و بتجویز فرستادن
شاهزاده و ترک طلب ولایت تبریز که جزو اعظم مصالحه بود مینمود بعد از آنکه خبر تسخیر هرات
و استیلای عبدالله خان اوزبک بر بلاد خراسان رسید اگر خود را مشغول مهمات آذربایجان
و محاربه رومیان میساخت قطع تعلق از خراسان میبایست کرد و از دو طرف با دو پادشاه
ذی شوکت دو دشمن قوی دست صاحب قدرت دشمنی کردن از عقل دور مینمود
ناچار راضی بآن مصالحه شده قرار داد که چند روز در چمن بسطام توقف کرده بترتیب
اسباب فرستادن شاهزاده مشغول گشته او را با ایلچی سخندان در مرافقت ولی آقا
روانه دیار روم گرداند که خاطر از طرف آذربایجان جمع گشته از روی اطمینان قلب
بجانب خراسان کوچ کرده در شاهرود رکن همت بر کنگره تسخیر هرات اندازد چون از
دامغان کوچ کرده در شاهرود نزول اجلال واقع شد از اقتضای قضا قضیه قتل مرشد
قلیخان بوقوع انجامیده آن اراده معوق گشت چنین این مقال آنکه سابقا مرقوم قلم
وقایع رقم گردید که مرشد قلیخان از وقتی که در معرکه سوسفید ترشیز بر علیقلیخان شاملو
ظفر یافت حضرت اعلی شاهی ظل الهی را بمشهد مقدس آورد و این معنی موجب اندوه
خاطر اشرف گشته با او بالطبع التیام نداشت و از بدسلوکی او نیز خاطر شریفش آزرده
بود غایتش بمقتضای وقت و رعایت سلسله ظاهر استحکام بنیان دولت قدسی
مظاهر با او بسر می بردند بعد از آنکه بعراق آمده بر سریر دولت و فرمانروائی ایران
تمکن یافتند با وجود سلوک ناهنجار و کثرت اعوان و انصار بجهت حسن سعی و خدمات او
در راه این دولت ابدپیوند تسلط و استیلای او آورده عنان اختیار و اقتدار را
بنوعی بکف کفایت او گذاشته بودند که در هیچ امری دخل نمیفرمودند تا آنکه در دارالسلطنه
قزوین بعد از خبر واقعه هرات و بقتل در آمدن علیقلیخان پای از اندازه بیرون
نهاده اراده وصلت با دودمان طاهره نموده خواست که یکی از بنات مکرمه شاه
جنت مکان را اولاد نامدارش بحباله نکاح درآورد بعد از قیل و قال بسیار و ارادتهای
دور از کار که مرضی خاطر مبارک نبود بتوقع اختیار باسم صبیه غفران پناه سلطان حسین میرزا

که نواب شاه جنت مکان است و پدرش گزیده طایفه استاجلو بود درخواستگاری آن
شهزاده پاک طینت نیکو سیرت ساعی گشت و والده محترمه میرزا در حیات بود و راضی با آن
نشد هرچند حضرت اعلی ... مرشد قلیخان درین باب توجه فرمودند آن عفیفه لجاج
ورزیده و رضا بآن نمیداد چنانکه مرتبه نواب سکندرشان حسب الالتماس مرشد
قلیخان جهت تمشیت این مهم بمنزل سلطان حیدر میرزا قدم رنجه فرمودند و مبالغه
بسرحد افراط رسانیدند صورت نیافت مرشد قلیخان را مظنه آن شد که بندگان اشرف
ایشان را از قبول این مدعا منع نموده ... الامورات راجع بقدرت آنست که از حکم پادشاه شهید
و بآن حضرت بدمظنه گردیده و از ماتم خود ... تزک آن نمود اما فی الجمله خفیف گشت و بعضی از طایفه
استاجلو که نیک خواهان او بودند ... محمود بیک صوفی اوغلی استاجلو علانیه با و
می گفتند که این پادشاه باطنا با تو صفای ندارد و شب و روز در اندیشه دفع تست و عنقریب
ترا ضایع کرده او جماق استاجلو بخاک برابر خواهد شد و خیالات فاسد در سویدای خاطر
او جای داده بودند بنده از صحیح القولی استماع نمودم که محمود بیک صوفی اوغلی بمرشد قلیخان
می گفت که ای جوان غافل از احوال خود ... چنین غافلی اولی آنست که نام سلطنت و پادشاهی
بر اسمعیل میرزا ولد سلطان حمزه میرزا که طفل شش ساله بود نهاده و والده او را خواستگاری نمائی
که ظاهرا ازین دغدغه فارغ ساخته ... در میانه قزلباش بعزت و کامرانی فرمان روا
باشی حضرت اعلی این مقدمات را بفراست و دانش خداداد و یا باخبار بعضی از خاصکیان
مرشد قلیخان که از ته کار خبر یافته بودند دریافت از آنجا که مقتضای عقل دوراندیش بود با مرشد
قلیخان بدمظنه شده بفکر تدبیر کار او افتادند و الحق هرچند طبع مرشد قلیخان از قبول آن ابا
داشته باشد از دفع این جاه و عظمی غفلت ورزیدن از عقل دور بود لیکن چون سفر خراسان و
امور عظیمه در پیش بود آن حضرت از غایت تهور تغافل ورزیده و بجهت اطمینان قلوب ظاهر
بینان خاطر صورت با او مدارا می کردند و حفظ حال خود کرده باحتیاط تمام روزی
میگذرانیدند تا آنکه مرشد قلیخان بدسلوکی را بسرحد افراط رسانیده بعنوانی که در زمان طفولیت
با آن حضرت سلوک نموده درینوقت نیز که اوان نشو و نما و ابتلای قوت غضبی و حدت طبع
و آتش مزاجی بود بهمان ... سلوک میکرد و بچشم حقارت در آن حضرت نگریسته آنقدر

اختیار نمیداد که باراده خاطر مبارک عطای بخشی توانند کرد و احدی از ترک و تاجیک را قدرت
آن نبود که برضای او بخدمت اشرف آگشت و آشنائی تواند نمود و زیاده تغافل ورزیدن
در حوصله شریفش نگنجید و عرق ناموس سلطنت و حمیت پادشاهانه بحرکت در آمده نایره غیرت
در کانون ضمیر منیرش اشتعال پذیرفت و مع هذا آباء و ... مظنه شده والعیاذ بالله بعد ندغه
جانی علاوه آنها شده بود و دفع او شرعا و عرفا بر ذمت همت لازم گشته میخواستند که خود
دست مبارک بخون او آلایند و از خراسان آمده تا که حسب الصلاح مرشد قلیخان در خدمت
آن حضرت بودند هیچکدام جرأت آن نمی کردند چون اهل عراق باطنا با او صفائی نداشتند
اراده خاطر اشرف بآن متعلق گشت که بوسیله ایشان او را دفع نمایند در خفیه معتمدی نزد
میرزا محمد که در زمان ابوطالب میرزا وزیر او شاه اعظم ... شده بود فرستاده او را بمنصب جلیل
وزارت وعده داده که او باهل عراق که محل اعتماد باشند قرار این امر دهد مشارالیه با آت
بیک قراساولوی کونکلی اوغلی که از نیکخواهان علیقلی ... بودند و بدان جهت بمحنت مصادره
گرفتار گشته کمال آزردگی از مرشد قلیخان داشتند و اسد الله و روی بیک زرگرباشی و محمد بیک ولد
اسلمس بیک ساروقچی قرار داد که این خدمت را بتقدیم رسانند و از خراسان آمده جاها قورچی
چاوشلو قورچی تیر و کمان که دولتخواه و بجهت حضرت اعلی شاهی بود رفیق ایشان گشت
و انتهاز فرصت مینمودند تا آنکه در شبی که نزول اجلال در شاهرود و بسطام واقع شده بود
و مرشد قلیخان بطریق معهود بکشک آمده در خیمه دولتخانه که در شب اطاق خوابگاه اشرف
نصب مینمودند خوابیده بود نصف شب که اهل کشیک ... در خواب بودند نام برده با شمشیر
کشیده بر سر او آمده اول مت بیک شمشیری زد بعد از آن ... و دیگران کارش را باتمام
رسانیدند و وقوع این قضیه نتیجه کمال بی اخلاصی تواند بود چه تا این مرتبه جرأت و نزد دولت او که در
اعتلای لوای دولت همایون می نمود محض جاه طلبی و استقلال بمسند بزرگی و اغراض دنیوی خود
بود و بالآخره کار بآنجا کشید القصه بعد از کشته شدن او بهمان ... میرزا محمد را طلب فرموده
حسب الوعده بمنصب وزارت سرافراز شد و برادر مرشد قلیخان که حاکم مشهد مقدس بود از
آن مهم معزول گشته مواخذه گردید و امت بیک برتبه خانی و ریش سفیدی ... ایماق استاجلو
سرافراز گشته یراق مرشد قلیخان باو عنایت شد ملازمان او بملازمت مشارالیه مامور گشتند و الله

زرگرباشی برتبه امارت سرافراز شده الکای جرباذقان مشفقت شد محمد بیک ساروجی
داروغه اصفهان فرموده قراحسن نیز برتبه خانی والتفاتهای گوناگون سربلند گردیده
حضرت اعلی شاهی ظل الهی که تا غایت در امور سلطنت پادشاهی مدخل نمی فرمودند
بنفس نفیس متکفل امور دین و دولت گشته در خاطر انور رسوخ یافته بود که هرکس از مفسدان
قزلباش بخودسری وخودرایی برآمده باشند دفع نموده گلزار همیشه بهار دولت که
از خس وخاشاک اهل بغی وعصیان خشک سال حوادث ونوایب دوران پژمرده گشته بسحاب
سحاب الطاف الهی وفکر ثاقب وحسن تدبیر حضرت شاهی طراوت افزاید بالجمله بعد از قتل مرشد
قلیخان درهمان روز کوچ فرموده در چمن بسطام نزول جلال واقع شد محمدخان
ترکمان که دران چند روز باردوی همایون داخل شده بود میخواست که بطریق زمان
نواب سکندرشان صاحب اختیار مطلق بوده هیچ مهمی بی مشوره وصلاح او فیصل نیابد و
حضرت اعلی از چند جهت کمال بی التفاتی باو داشتند وجود او را خار گلزار دولت
میدانستند اول باعث قتل نواب مرحومه مهد علیا بیگم والده آن حضرت و معین وشریک
آن امر شنیع بود دویم آنکه با نواب جهانبانی رضوان مکانی سلطان حمزه میرزا عصیان
وطغیان ورزیده وبجهت قتل امیرخان در مقام افساد درآمده وطهماسب میرزا را دست
آویز خود کرده با آن شاهزاده مرحوم که فرزند اکبر ارشد و وصی و ولی عهد پدر نامدار بود صف
آرائی کرده محاربه نموده وچون پیرایه رشد بود تا پیدا شد ثالث آنکه از جمله بقایای مفسدان
قزلباش بود در روز سیوم قتل مرشد قلیخان فرخ خان پرناک را که منظور نظر شفقت پادشاهانه
بود طلب فرموده اظهار کردند که چون همگی همت والا مصروف بدانست که فتنه و فساد
میانه قزلباش برطرف شده مفسدان هر اویماق را ارباب اخلاص آن اویماق از میان
بردارند که در میانه هیچ طایفه تعصب ایماق نبوده باشد وطوایف قزلباش عموما
با پادشاه و ولی نعمت یکدل ویک جهت گشته اوامر پادشاهی را ثانی احکام الهی شمرند و عالمیان
معلومست که از محمدخان چه مقدار فتنه و فساد در میانه قزلباش وقوع یافت مجملا مصرع
قتلش بجای خدمت واجب چو قتل افعی ه واین خدمت بوفور اخلاص ویکجهتی تو منوط ومربوط است
فرخ خان طوعا ورغبة این خدمت بوسیده از خرگاه همایون بیرون آمده محمدخان را

لی

کُنی الجمله عارضه نواب کامیاب حضرت اعلی شاهی ظل الهی روی بانحطاط آورده هنوز صحت کامل
نیافته بودند که خبر ملالت اثر واقعه هایله مشهد مقدس معلی بارد و رسیده موجب پریشانی ضمیر انور
حضرت شاه جمجاه وافسردگی عموم سپاه گردید چون قضایای آسمانی را بجز صبر چاره نیست دست
بعروة الوثقی صبوری زده کافه خلایق شکر سلامتی ذات مبارک اشرف بقیام نمودند وچون
ضعف ونقاهت کمتر شد از طهران تا قصبه طیبه عبدالعظیم تشریف آورده چند روز در آن آستانه
مقدسه بزیارت و دعا مشغول بوده چون خبر مراجعت عبدالمومن خان بتحقیق پیوست رایات
نصرت نشان بصوب مقر سلطنت در حرکت آمده بصحت وسلامت بدارالسلطنه قزوین رسیدند

ذکر محاربه بوداق خان وامرا با نور محمدخان وجنود اوزبک وشکست یافتن تنبیه برکرده کار جهان

کلک سخن پرداز که معرکه آرای مضمار سخن سرایست اشهب سبک سیر را بجانب احوال خراسان عطف
داده مینماید که قبل ازین زمام مذبر صحیفه ظهور رشده بود که بوداق خان چکنی با ابومسلم خان
چاوشلو وامام قلیخان قاجار ومحمود خان صوفی اوغلی استاجلو وغیر ذلک که با او متفق بودند
شهزاده سلطان حسین را دست آویز خود کرده جمعیت نموده اراده داشتند که بمشهد مقدس
معلی رفته امت خان را اگر اطاعت نماید از مشهد بیرون کرده بوداق خان لله وامیرالامرا بوده
بضبط ولایت خراسان کمر بندند دراین اثنا عبدالمومن خان بر سر مشهد مقدس معلی آمده امت
خان محصور اوزبکیه گردید وکس نزد ایشان فرستاد که جمعیتی که نموده اید بغایت در خور
موقعست لیکن چون حالا اوزبکیه قدم بدین ولایت نهاده اند اول بدفع دشمن بیگانه پرداختن اولیست
اگر قدرت وقوت داشته باشید تا مشهد مقدس تعجیل آمده بدین حدود آیید که ما نیز بایشان
ملحق گشته بدفع مخالفان پردازیم واگر قوت مقاومت نداشته باشید تا حدود رادکان حرکت
نمایید چند روزی معاندان را بخود مشغول گردانید که از عراق مدد برسد شاید این خطه شریفه از
شر اعدا مصون ماند ایشان اگرچه تاب مقاومت عبدالمومن خان نداشتند اما بقصد توجه مشهد
از موقف خود در حرکت آمدند در خلال این احوال نور محمدخان ابن ابو المحمد خان ابن دین
محمدخان که والی مرو ونسا وابیورد و باغباد بود و میانه او وعبدالمومن خان وحشت پدید آمده از
خوفناک بود دنبو سر آنکه مبادا عبدالمومن خان قصد ولایت او داشته باشد اوزبک تایمان وجمع
ترکمانان صاین خانی ساکن نسا و باغباد را اخذ و درا جمع نموده تا موازی شش هفت هزار کس تع

آورده بحوالی خبوشان و آن حدود آمد و چون آمدن او مسموع بوداق خان و امرا گردید مظنه آنکه
مبادا نور محمد خان بعبدالمومن خان ملحق گردد و مقاومت با آن دو لشکر جرار دشوار گردد و شود
رای و تدبیر ایشان بآن قرار گرفت که بمقابله نور محمد خان شتافته قبل از آنکه آن دو لشکر با یکدیگر
ملاقی گردند با او مقابله نموده سلک جمعیت او را از هم فرو ریزند چه هرگاه او را منهزم سازند
اگر فی الواقع در مقام امداد عبدالمومن خان بوده باشند انهدام او سبب ضعف و فتور احوال
عبدالمومن خان میگردد و هم آثار غلبه و اقتدار ایشان ظهور یافته باعث خوف و هراس عبدالمومن
خان از لشکر قزلباش میشود و محتمل که از آن لشکر حسابی گرفته دست از محاصره مشهد مقدس باز دارد
بدین عزیمت جازم گشته کمر بمحاربه او بستند و با لشکر پرخاشجوی بمقابله او شتافتند نور محمد خان
کس نزد بوداق خان فرستاده اعلام نمود که مرا با لشکر قزلباش کاری نیست بلکه غرض از این حرکت
صیانت ملک موروثی خود و تنبیه عبدالمومن خانست ایشان این حکایت را حمل بر کید و مکر نموده با کمال
نخوت و غرور از او حسابی نگرفتند و در مقابل او صف سپاه آراسته از آنجانب نیز او در
مقابل آن فئه معدود صف آراسته از جانبین دست بآلت کارزار بردند و بهادران اوزبک و
دلیران قزلباش در هم آویخته چرخچیان قزلباش بی محابا بجانب ایل تاخته هراول و چرخچی او را پیش
برداشته بسیف ساینده سپاه نور محمد خان شیه آغاز نهاده و چون بسیاری از لشکر قزلباش
بزخم تیر اوزبک مجروح شده بود و جنود اوزبک بهیئت اجتماعی حمله آورده جلوریز بصف سپاه قزلباش
که اکثر بخیال فتح و ظفر پراکنده شده بودند تاختند و لشکر قزلباش چون خلاف رضای ولی نعمت پیش
گرفته بودند تایید نیافته با وجود قوت و قدرتی که داشتند منهزم گردیده راه فرار پیش گرفتند و نور
محمد خان بران فیروزی ظفر یافته تا موازی ششصد هفتصد نفر از جوانان کارآمدنی قزلباش در
آن معرکه ضایع شده راه عدم پیمودند و نور محمد خان بعد از انهزام قزلباشیه دست از تعاقب باز
داشته پیشتر نیامد و بوداق خان و امرا که اسبهای دونده و توجاق داشتند از معرکه بیرون آمده [illegible]
شکسته و پریشان حال بجای خود آمده باستحکام قلاع خود پرداختند و بوداق خان عریضه ضراعت
آمیز بخدمت بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی نوشته حسین علی سلطان پسر خود را که ارشد اولاد
بود بدرگاه معلی فرستاده اظهار ندامت و شرمندگی بسیار کرده استدعای عفو تقصیرات خود
نمود و نور محمد خان مژده فتح بعبدالمومن خان فرستاده منت خدمتکاری بر او نهاده معبر

دولت خود باز گشت و عبدالمومن خان اگرچه در آن سال متعرض الکای او نشد اما بعد از تسخیر مشهد
و نیشابور طمع لایت او کرده در اندک زمانی مرو و نسا و ابیورد و سایر محال را عبدالمومن
خان از تصرف او بیرون آورده او را از ملک موروث بیرون کردند و شرح ان احوال
در ضمن قضایا بمحل بعد ازین از مساعدت بخت مامول است انشاء الله وحده العزیز وقایع
متنوعه که درین سال برحسب تقدیر خالق العباد روی داد درین سال محمد خان زیاد اوغلی
قاجار و امرای قراباغ که سال گذشته از صولت سپاه روم از ولایت مزبور جلا نموده با ایل و
اویماقها بسیار آمده بودند بخیال تسخیر قلعه گنجه با حشمی انبوه از غازیان قاجار و ایل و اویماقات
ترکمه قراباغ و ارسبار بقراباغ آمدند و پای قلعه گنجه رسیده بمحاصره پرداختند و مورچلها بهم
طایفه قسمت نموده سپهها ترتیب داده در لوازم قلعه گیری اهتمام نمودند [illegible] ن گرفتند و مقصد
ایشان آن بود که چون گفتگوی صلح با رومیان قبل از تسخیر گنجه و قراباغ بشرایطی که مذکور شد
تمهید یافته بود و ایشان بعد از آن لشکر بقراباغ کشیدند که تا رسیدن شهزاده و ایلچی قزلباش
بروم ایشان قلعه گنجه را از دست رومیان گرفته ویران سازند و در حین استحکام شرایط
صلح قراباغ در تصرف قزلباش بوده باشد اما از آن طرف حارسان قلعه مذکور بریده
سریع السیر بجانب جعفر پادشاه که حاکم تبریز بود فرستاده از حقایق حال خبر دادند و او
ایلچی بخدمت اشرف فرستاده عرض کرد که چون هنوز قواعد صلح استحکام نیافته لایق
نیست که در بدایت حال آثار مخالفت از جانب ملازمان بظهور رسد و بجائی الیوم در تصرف
منسوبان آل عثمانست تعرض رود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چون صلح مذکور را در آن
وقت موجب استحکام بنیان قصر دولت ابد بنیان میدانستند بملاحظه آنکه مبادا در وقتی که شهزاده بپای
سریر سلطان روم رسد این حرکت ناهنجار از قزلباش موجب تزلزل امر مصالحه گردد حکم
همایون باسم محمد خان و امرای قاجار فرستادند که ترک محاصره گنجه نموده دست از
ولایت قراباغ باز دارند چون آن ولایت دلکش در لطافت هوا و کثرت سبزه و ریاحین
و انتفاع صحرانشینان و خصوصیات ییلاق و قشلاق شهره آفاقست و شمه از آن سخنور نامی
شیخ نظامی علیه الرحمه در اسکندرنامه اظهار نموده که شعر خوشا ملک بردع که اقصای وی * ندارد
بهشتست فی گل نه دی * تموزش گل کوهساری دهد * زمستان نسیم بهاری دهد * همه ساله ریحان و

همیشه در و ناز و نعمت فراخ * زمینش آب زر آغشته اند * تو گویی در و زعفران کشته اند * در آن ساحت
آباد جای مهان * زمانه بسی گنج دارد نهان * و طایفه قاجار و ایل و اویماقات ساکن قراباغ
چندین سال بود که در آن ولایت نزهت بخش انس گرفته املاک و باغات کثیر النفع بهم رسانیده
بودند و دل از آن سرزمین باستانی بر نمیتوانستند داشت و قطع نظر از وطن خود نمیکردند بعلاوه
ممنوع نگشته دست از محاصره قلعه باز نداشتند تا آنکه این خبر بفرهاد پاشا که بانی و باعث
امر مصالحه بود و هنوز در سرحد ارزن الروم بود رسید و از جانب او نیز ایلچی آمده در آن
باب گفتگو و مبالغه کرد بندگان حضرت اعلی شاهی ظل آلهی معتمدی از ایل قاجار شاه ویردی بیک نام چولاق
مشهور را نزد محمد خان زیاد اوغلی و ریش سفیدان آن طبقه فرستاده پیغام کردند که پدران شما
روی ارادت و اخلاص بدین دودمان آورده از میامن تربیت و شفقت آبا و اجداد همایون
ما بمراتب عالیه رسیده اند و ملک قراباغ را ما بایشان داده بودیم و چون الیوم مصلحت دولت
در آنست که درین وقت دست از آن مملکت بداریم ایشان اگر دولتخواه و بجهت این دولتمند و
رضای ما را منظور میدارند دست از آن ولایت کشیده بدینطرف آیند که در عوض قراباغ
در سایر ممالک جا و مقام بدیشان عنایت فرماییم قراباغ بجای نمیرود و اگر خدای تعالی خواسته
باشد باز بآسانی بدست می آید و اگر مقدر آلهی نبوده باشد با روزگار ستیزه نمیتوان کرد
امیدواریم که بیمن الطاف آلهی عنقریب حق در مرکز خود قرار گیرد محمد خان چون صوفی و دولتخواه بود
بعد از اطلاع بر این مضمون رضای خاطر اشرف جسته از پای قلعه برخاسته بجانب ایروان آمد
و از ایل و اویماقات هر کس بهره از اخلاص داشت رضاجوی خاطر مبارک را بر ملک و مال
ترجیح داده ترک آن ولایت کرده بممالک محروسه آمدند جمعی که اعتقاد درست نداشتند روی از این
دولت تافته تن بمذلت و خواری رعیتی رومیان دادند و آن ولایت محک تجربه ارباب اخلاص
گشت بیت خوش بود گر محک تجربه آید بمیان * تا سیه روی شود هر که در او غش باشد * چون بندگان
حضرت اعلی شاهی ظل آلهی را رجا واثق و نیت صادق بود بعد از بیست سال که آن ولایت
در تصرف رومیه بود به مقتضای الامور مرهونة باوقاتها این معنی از حیز قوت بفعل آمد و
و بنیروی اقبال و مساعدت بخت فرخ فال در سال یونت ئیل سنه اربع عشر و الف بنوعی که
در طی قضایای آن سال سمت گذارش خواهد یافت متصرف اولیای دولت ابد قرین گردید

محمد خان که انواع تعب و تشویش کشیده جرعهای ناکامی از دست روزگار چشیده بود
در ازای اخلاص و یکرنگی دیگر باره بایالت آن ولایت سربلندی یافته از حضیض مذلت باوج عزت
رسید و از هر طایفه که اخلاص و یکجهتی بظهور آمده بود دیگر باره در آن ولایت لوای عزت
افراختند و جمعی که در اخلاص ایشان خللی پدید آمده بود و در آن وقت آهنگ مخالفت ساز
کرده بعراق نیامدند و ترک اوطان خود ننمودند قهرمان قهر پادشاهی با جلای ایشان حکم فرموده
همگی را جبراً قهراً از دیار خود بیرون کرده بمازندران فرستادند که موجب آبادانی آن ولایت
و هم موافق از منافق متمیز بوده هر یک بجزای عمل رسیدند و این معنی کارنامه سلاطین روزگار
و دستور العمل خواقین نامدار گردد و اگر چه این مقدمات در محل خود سمت تقریر می یابد
ذکر آن در طی سوانح این سال مناسب نبود اما کلک سخن پرداز در اثنای گذارش قضیه قراباغ
از شایبه تکرار نیندیشیده بتحریر آن پرداخت دیگری از سوانح این سال فرار نمودن
محمد شریف خان چاوشلو است مشارالیه ولد خلیل بیک ابن حسین بیک قورچی تیر و کمان
شاه جنت مکان علیین آشیان و دخترزاده معصوم بیک صفوی است و در خدمت
همایون معزز و محترم و بمنصب موروثی سرافراز بود در وقتی که رایات جلال متوجه سفر خراسان
شده مرشد قلیخان او را بمرتبه ایالت خانی و دارایی قزوین نوید داده آن منصب را به محمد
سلطان کوتوال عمزاده خود داد و او بمحض رضای مرشد قلیخان و هواپرستی و جاه طلبی ترک
خدمت شبانروزی حضرت اعلی شاهی ظل آلهی نموده قطع تعلق از منصب موروثی
کرده ایالت و خانی اختیار نمود و تا معاودت موکب همایون حاکم قزوین بود و در اوایل
این سال بی آنکه استشمام رایحه بی التفاتی نموده باشد بمقتضای الخاین خایف چون برضای
خاطر اشرف ترک خدمت نموده بود خوفناک گشته با چند نفر از محرمان و معتمدان خود از
قزوین فرار نموده بگیلان رفت مرشد قلیخان برادر اسمعیل قلیخان شاملو نیز بجهت برادری مشارالیه
و مخالفت ایام ابوطالب میرزا اندیشناک گشته فرار نموده بگیلان رفت و چند کس دیگر که از
حضرت اعلی هراس داشتند این عمل کردند خان احمد والی گیلان آنجماعت را در گیلان جای
داده با ایشان مردمی بسیار کرد نواب اشرف بجهت آنکه سد این باب شود ایشان را از
خان احمد طلب داشت مشارالیه از فرستادن ابا نموده التماس عفو و اغماض نمود بندگان

حضرت اعلی چون وقت مقتضی بازخواست نبود تغافل پادشاهانه شعار خود ساخته دران سال
درمقام بازخواست آن درنیامدند و هم درین سال فرهاد آقای غلام حاکم اصفهان را
بجهت آنکه حقوق تربیت چندین ساله شاه جنت مکان و نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا را
منظور نداشته بهوس حکومت اصفهان نوکری مرشدقلیخان اختیار کرده بود مواخذه کرده
داروغگی و کل معاملات اصفهان به ولی بیک غلام نواب غفران پناه جهانبانی که در خدمت
حضرت اعلی معزز و مکرم و گرامی بود شفقت شد و هم درین سال فراحسن چاوشلو قورچی تیر و
کمان که محل اعتماد شاهانه و منظور نظر عاطفت بود بمصاهرت این دودمان از اقران امتیاز
یافته بود صبیه سلطان حیدر میرزا که مرشدقلیخان آرزوی تزویج او داشت و صورت نبست
بحباله او درآورده و نواب اشرف عروسی پادشاهانه جهت او نموده او را بدین مرتبه عالی
سربلند و گرامی کردانیدند گفتار در بیان حالات و مجاربانی که در فارس و کرمان و یزد میانه
قزلباش بوقوع پیوست و احوال ایشان قبل ازین فارس مضمار قصه پردازی یعنی کلک
بدایع نگار در معرکه سخن پردازی چنین تک و دو نموده بود که چند نفر از آقایان ذوالقدر فارس
بمخاصمت یعقوب خان امیرالامرای آن ولایت بی رخصت از اردو فرار نموده در حد و دیزد
بیکتاش خان افشار ایشان را بدست آورده بعلیقلیخان شاملو قورچی ترکش که داروغه یزد و
حارس قلعه آنجا بود سپرد و بحسب ظاهر این معنی را دولتخواهی نام نهاد اما چون مرد مجهول صاحب جیب
بلندپرواز بود میخواست که بوسیله آقایان مذکور ذوالقدران فارس را بخود رام ساخته
صاحب اختیار آن ولایت باشد و بتحریک و اغوای میرمیران که در دفعه اندور سنور حسن طلب بود
در کل ولایت فارس و یزد و کرمان لوای اقتدار برافراخته فرمان روا باشد و زیاده حساب
از ارکان دولت قاهره پادشاهی نمیگرفت و چون هر دو مست باده غفلت و غرور بودند
از وخامت عاقبت نمی اندیشیدند بعد از آن که یعقوب خان بتعاقب ایشان بیزد رسید اظهار
ایشان آثار بغی و خلاف تفرس نموده لب از گفتگوی آقایان بسته همان لحظه خود را از یزد بیرون
انداخته راه شیراز پیش گرفت بیکتاش خان جمعی را از عقب او فرستاد اما بگردش نرسیدند
و چون یعقوب خان بشیراز رسید بود در مقام قمع مفسدان طایفه ذوالقدر که بامداد بیکتاش خان
مستظهر بودند درآمده خواست که کسر شوکت بیکتاش خان سعی نموده شعله اقتدار او را بزلال تدبیر

فرونشاندند که قوت امداد ذوالقدران نداشته باشد و چون از جانب اشرف مرخص بود که در انتظام
مهمات فارس آنچه صلاح داند بعمل آورد و نوید ایالت کرمان از جانب همایون بعباس سلطان افشار
عم بیکتاش خان داد و بطوایف افشار که در کرمان بودند اعلام نمود که بر سر عباس سلطان جمعیت
نمایند که نواب اشرف بنابر سوء اعمال و خودسریهای بیکتاش خان ایالت آن ولایت را بعباس
سلطان شفقت فرموده اند عباس سلطان که همیشه درین آرزو بود این مقدمه را فوز عظیم دانسته طلب و نصرت
باموال دیوانی دراز کرده عموم سپاهیان آن ولایت بقدر ابنیهای بی فایده داده بیاهان تبرک از
بامید انعامات و مناصب بر سر او جمعیت نمودند و او بحکومت آن ولایت مشغول گردید و چون
این خبر بیزد رسید تزلزل باحوال بیکتاش خان پدید آمده بجز ریش سفیدان افشار که در یزد با او بودند
بی اعتماد گشت اما چون پدرش در اردو بود و از جانب او اشعاری نشده بود دانست که ساخته و
برداخته یعقوب خان است حقیقت را خاطرنشان ریش سفیدان افشار کرده با جمعی که با او بودند
و تخمینا پانصد کس میشدند از یزد متوجه کرمان شد و چون آمدن او مسموع عباس سلطان گردید حشری
انبوه از متجنده افشار و سرداران کرمان و اعراب و احشام آن ولایت جمع آورده با سه هزار سوار و
پیاده متوجه پیکار او گشت و بیکتاش خان چون از جمعیت او خبر یافت و کسی از جماعت افشار و مردم
کرمان نیز نزد او نیامد و مع هذا با اندک مردمی که با او بودند بدمنطنه و بی اعتماد بود خاطرنشان او کردند
که امساک بر طبیعت عباس سلطان غالبست و زیاده داد و دهشی ندارد و جماعت افشار سالها
که غریق بحر بر و احسان و نمک پرورده این سلسله اند و بحسب ضرورت بر سر او جمع شده اند معلوم
نیست که بجهت خاطر او بجاربه خان نعمت نمایند و اگر اندک تاخیری در رفتن واقع شود بر جبین دولت
محمول گشته موجب دلیری اتباع عباس سلطان میگردد و بیکتاش خان که الحق مرد شجاع دلیر صاحب همت
بود تنبید بر عقلای صایب رای عمل نموده مستعد رزم و پیکار او گشته تا حوالی شهر در هیچ مکان توقف
ننموده از آن طرف عباس سلطان با قشون آراسته از شهر بیرون آمده تفنگچی بسیار بر یمین و یسار و
بازداشته در ظاهر سواد شهر صف سپاه آراسته پشت بدیوار بست شهر و قلعه داد خود بیکتاش
خان بمقابله او شتافته تقارب فئتین دست داد با اتباع و مردمان خود جلورین بر سر او تاخته یک حمله
دلیرانه صف سپاه کرمانرا متفرق و پراکنده ساخت و اتباع عباس سلطان که حال بدین منوال مشاهده
نمودند چاره کار منحصر در فرار و تحصن و قلعه داری دانسته او با پسران و مردم اعتمادی خود

بقلعه رفته متحصن گردید بکتاش خان مظفر و منصور بشهر آمده در مقام ترتیب اسباب قلعه گیری
شد جناب آصف صفاتی حاتم بیگ ولد ملک بهرام اردوبادی که مرد صلاح اندیش صایب رای
و وزیر بکتاش خان بود در اواخر بدرجه وزارت دیوان اعلی صعود نمود در رعایت حقوق
نمک خوارگی آن سلسله نموده صلاح دولت ایشان دران دانست که عم و برادرزاده بساط
مخالفت را در هم نوردیده ترک عناد نمایند و از بکتاش خان استجازه نموده بقلعه رفت و عباس
سلطان را بحسن تقریر و نصایح و مواعظ دلپذیر بمصالحه راغب ساخت و عباس سلطان رضا
بصلح داد مشروط بانکه بکتاش خان قسم یاد نماید که در حق او و پسران و مردمی که مرافقت او
نموده اند در مقام غدر نبوده باشد و بدی نیندیشد و الکا و تیولی که قبل ازین داشت بدستور
باو گذارد بکتاش خان شروط مذکور را بایمان مغلظه مؤکد گردانیده و عباس سلطان و پسران
و سایر متحصنان تکیه بر عهد نا استوار او کرده بعد از عهد و میثاق از قلعه بیرون آمدند اما
بکتاش خان بعهد و پیمان وفا ننموده در همان چند روز عم و عمزاده ها را بی اطلاع وزیر نیک نهاد
آن سلسله از میان برداشت و این معنی بر و مبارک نیامده در همان زودی زمانه غدار خاک
ادبار بر فرق و بخت و از کاس ناکامی شربت هلاک در کام او ریخت القصه بکتاش خان خاطر از
مهمات کرمان جمع نموده دیگربار بیزد مراجعت نمود اما یعقوب خان در فارس لوای شوکت و اقتدار
افراخته شروع در گرفت و گیر ذوالقدران معتمد نموده با هر کسی که مظنه خلاف داشت گرفته بقتل رسانید
و خانهای آقایان را که در یزد بودند بضابط داده املاک و اسباب ایشان را متصرف شد شاهوردی
خلیفه ولد ولی خلیفه شاملو برادر بزرگتر اسمعیل قلیخان که در زمان وکالت مرشد قلیخان حاکم
ایج و نیریز فارس شده با دویست سیصد نفر شاملو و ملازمان قدیمی ولی خلیفه در انجا اقامت
داشت یعقوب خان چون سوء مزاج اشرف را با آن سلسله میدانست او را از حکومت آن ولایت
عزل نموده مشار الیه از اطاعت و سر باز زده یعقوب خان برای خود یا باشاره همایون اعلی علی
ای التقدیرین بهانه شکار از شیراز بیرون آمده علی الغفله بر سر او ایلغار نمود و مشار الیه تاب
مقاومت نیاورده گرفتار گردید یعقوب خان بقتل او و چند نفر از اولاد و اقربای او مبادرت
نموده دقیقه از دقایق نهب و غارت فرو نگذاشت و تتمة السیف از ان ولایت بیرون کرد و حسین بیک
پسر شاهوردی خلیفه با سایر مردمی که از ان مهلکه نجات یافته بودند در کمال بی سامانی و غارت

زدگی بیزد آمدند و بکتاش خان مقدم ایشان را گرامی داشته همه را در کنف حمایت خود جای داده
رعایت نمود و کل مواد مخالفت با یعقوب خان اختیار نموده اوقات بفکر و اندیشه تضییع او بسر
می برد تا انکه آقایان ذوالقدر را نیز که در قلعه در دست علیقلی بیگ شاملوی چی ترکش بود بعنف
گرفته مطلق العنان گردانیده و در مقام تربیت حمزه بیگ چاوشلو در آمده اولاد او را بایالت
شیراز نوید داد و از جانب ایشان عرضه داشتی بپایه سریر اعلی نوشته مبلغ خطیر برسم ترجمان
قبول کرد چون میانه یعقوب خان و طایفه ذوالقدر بالبغضاد انجامید و ریشه عناد آن طبقه
بهیچ وجه با او التیام نمیپذیرد و ایالت او را نمی پذیرند اگر عنایت پادشاهی شامل حال آن طبقه گشته یعقوب
خان را از حکومت فارس عزل نموده بدیگری از غلامان درگاه شفقت شود بصلاح دولت
اقربست و میخواست که بدین وسیله مکنون خاطر او بظهور آمده زمام مهام آن ولایت در قبضه اقتدار او
باشد هر چند نیک خواهان و صلاح اندیشان خصوصا حاتم بیگ وزیر او را ازین بوالفضولی منع نموده
میگفتند که جناب خانی با آن طایفه قرار حسب الفرمان پادشاهی حاکم کرمانند و مهمات یزد و طایفه
ذوالقدر نسبتی بایشان ندارد لایق حال و مآل آنست که از یزد متوجه کرمان شده بلوازم آن ولایت
مشغول باشند و پیرامون اینگونه بوالفضولیها که مرضی خاطر پادشاه و ارکان دولت قاهره
نیست نگردند و همواره ولیجان پدرش نیز که در اردو بود کسان فرستاده او را منع میکرد
اما چون او را از اخلاص بهره نداشت منع احدی ممنوع نگشته تا زنده اطوار او و آثار عصیان و طغیان او
بظهور میرسید تا آنکه بخیال تباه اراده نموده بود که اگر از دیوان اعلی مهمات بر وفق رضای او
عمل نیاید یکی از احفاد میر میران را که نبیره دختر شاه جنت مکان بود دست آویز خود کرده
بحکم ولایت یزد و کرمان و فارس تمام اختصاص گیرد بکتاش خان شراب کم میل داشت
و ترکیب افیون دار معتاد بود اما چنان از باده غرور و نخوت سرمست بود که جز حرف استقلال
و بلند پروازی بر زبان نمی آورد و گاهی در آغاز نشاء افیون میگفت که من از امیر محمد مظفر کمتر
نیستم که از مرتبه شحنگی میبدی بپایه سلطنت و پادشاهی عروج نمود القصه آقایان شیراز هم
تعهد نمودند که بفارس رفته هر یک اویماق خود را جمع نموده مردم آن ولایت را که از تسلط و استیلای
یعقوب خان بجان آمده همگی از و خایف و هراسانند بجانب خود خوانده او را از آن ولایت
اخراج نمایند بکتاش خان بسخنان واهی دور از کار ایشان فریفته شده تمام ایالت شیراز

برحمزه بیک چاپشلو نهاده او را با آقایان ذو القدر و یکصد و پنجاه نفر از غازیان افشار
بجانب فارس فرستاد و خود اراده نمود که قلعه یزد را از تصرف علیقلی بیک بیرون آورده
مأمن خود سازد علی قلی بیک سر از اطاعت باز زده قلعه را ضبط نمود و بکتاش خان در
گرفتن قلعه اصرار نموده جمعی را بمحاصره امر کرد و همه روزه بین الجانبین نزاع و جدال بوقوع می انجامید
تا آنکه حقیقت این حالات بمسامع جاه و جلال رسیده توجه موکب همایون جهت دفع این اختلال
بدانطرف لازم شد و از دار السلطنه قزوین در حرکت آمده چون مخیم کاشان محل نزول
موکب نصرت نشان گشت خبر کشته شدن بکتاش خان باستقبال موکب همایون آمده خاطر از آن
اندیشه فارغ گردید تبیین این مقال و تصریح این احوال آنست که چون آقایان ذو القدر قدم
بولایت فارس نهادند یعقوب خان بنوعی آن ولایت را ضبط نموده بود و طوایف ذو القدر
چنان از و خایف و هراسان گشته بودند که حرف مخالفت او در صفحه خیال هیچکس نقش نمی بست
حمزه بیک بجانب شولستان که در زمان حکومت ولی سلطان با و طایفه چاپشلو تعلق داشت
رفت و باستظهار طایفه افشار دست تصرف بآن حوالی دراز کرده و تخت قلعه سفید را
بدست آورده بامت آقا نام معتمدی سپرد که اگر ایشان را حادثه پیش آید که بامنی احتیاج
داشته باشند خود را بآن قلعه کشیده از حوادث روزگار صیانت نمایند بعد از استحکام
قلعه در ان حدود روزی چند رحل اقامت انداخت اما از طایفه ذو القدر کسی بر سر او
جمع نشد و مهمات ایشان بروجهی که مطلوب ایشان بود تمشیت نپذیرفت و یعقوب خان از آمدن او
اطلاع یافته با جمعی از دولتخواهان خود بر سر آن جماعت ایلغار نمود و آقایان افشار که علامات
ادبار در ایشان مشاهده میشد جمعی از ذو القدران یعقوب خان بایشان رسیده و جنگ در
پیوستند و اکثر آن مردم مقتول گشته قلیلی که نجات یافتند بیزد آمده بکتاش خان را از حقیقت
حال آگاه گردیدند و اندکی موجب خفت و بی اعتباری او گشت القصه حمزه بیک و اسمعیل خلیفه و
رفقا که از اماقیه افشاران و آمدن یعقوب خان خبر یافتند چون جمعی که مکنون خاطر ایشان
بود میسر ایشان نشده بود و قوت مقاومت با یعقوب خان نداشتند فرار نمخصوص قلعه داری
بخود داده چون بپای قلعه رسیدند امت آقای کوتوال که محل اعتماد حمزه بیک و رفقای
او بود ایشان را بقلعه راه نداد بنا بر آن از تحصن قلعه مایوس گشته چاره دیگر میجستند که یعقوب خان

او

چون قضای مبرم و بلای ناگهان رسیده زیاده دست و پا نتوانستند زد و همگی گرفتار پنجه
بلا گردیدند و یعقوب خان میسر نشد و چهار نفر از آقایان معتبر مقید و محبوس بشیراز آورده سایر
لشکریان خصوصا جماعت چاپشلو متفرق و پراکنده گشته حمزه بیک و رفقا که بدست مردمان
یعقوب خان در آمده بودند مقتول شدند و یعقوب خان هر یک از خصما و اضداد خود را بنوعی
که توانست بدست آورده مقتول ساخت و با هر کسی که مظنه داشت از میان برداشته در سفک دماء
ایشان تاخیر جایز نمیداشت و خاطر از مر ایشان جمع نموده در کل فارس والی نافذ الحکم فرمان روا
گشت و امت آقا قلعه را بتصرف یعقوب خان و ذو القدران داد بعد از ین قضایا یعقوب
خان همت بر دفع بکتاش خان گماشته تا قریب هفت هزار کس از امرا و اعیان و متجنده
فارس جمع آورده بجانب یزد در حرکت آمد یوسف خان ولد قلی بیک قورچی باشی که
قبل از جلوس همایون حاکم ابرقوه بود و در ایام جلوس همایون منصب قورچی باشی گری یافته در ثانی
الحال بموافقت امرای عاصی در قلعه محبوس گشته بالتماس ولی خان پدر بکتاش خان از حبس نجات
یافته در ایامی که موکب همایون در خراسان بود بیزد آمده با جمعی از ملازمان قدیمی و پدر خویش که
در ابرقوه بودند بامداد بکتاش خان قلعه ابرقوه را متصرف شده حاکم آن ولایت گشت اما بزرگی
و عظمت و اقتدار بکتاش خان مرضی خاطرش نبود و باطنا با او صفایی نداشت اما بکتاش خان
بجهت قرب قرابت و رعایت حقوق تربیت قلی بیک پدر او با او مدارا می نمیکرد و چون یعقوب
خان نزدیک ابرقوه رسید کس نزد او فرستاده اعلام نمود که چون از بکتاش خان خلاف
دولتخواهی بظهور میرسد همت بدفع او مقصود است اخلاص آنست که تعصب او بیجا
منظور ندارند و بعسکر انجانب ملحق گردند که انشاء الله چون دفع شر او نموده شود حکومت کرمان
یافته با قشون و لشکر خود بیعقوب خان ملحق گشته اطاعت او اختیار نمود و یعقوب
خان بموافقت او که بزرگزاده افشار بود مستظهر گشته با حشمی انبوه و لشکری کوه
شکوه روانه یزد شد و در حینی که بکتاش خان قلعه یزد را محاصره نموده میانه او و علیقلی بیک
قورچی ترکش کی توال نزاع بود بظاهر یزد رسیده و بکتاش خان چون از آمدن او خبر
یافت بجهت آنکه اکثر قشون و لشکر او در آن وقت در کرمان بودند و بر سر او حاضر نبودند
مضطرب گشته با ریش سفیدان افشار طرح مشورت در میان انداختند نیکخواهان

آن سلسله باو لغشند که تا خان در یزد توقف دارد مردم دور و نزدیک او را بعصیان
وطغیان منسوب میسازند و الّا آنکه ترک سکنی یزد کرده روانهٔ کرمان گردد بشهر خود
رود و شهریار خود باشد و هرگاه که خان در کرمان بوده باشد بدخواهان را مجال تشنیع نمی ماند و
یعقوب خان جرأت آمدن کرمان نخواهد کرد مع هذا اگر یعقوب خان لشکر بکرمان کشد در آنجا
دفع او آسان می توان برداخت بکتاش خان را غیرت دامنگیر گشته نخواست که پشت
بخصم نماید و بین الجمهور تهمت زده گریز باشد و میر میران نیز چون بمعاونت او رایات
لوای شوکت و اقتدار برافراشته بود مانع رفتن او میشد مجملا بکتاش خان بتحریک جهلا
و مردم نادان با اندک مردمی که با او بودند بمحاربه یعقوب خان کمر بسته از شهر بیرون آمده در برابر
او صف سپاه آراست و از جانبین دست بآلت قتال برده چرخچیان لشکر شیراز حملات
متواتر نمودند و دلیران لشکر افشار تاب صدمه … ایشان نیاورده تزلزل بحال سپاه یزد راه
یافت بکتاش خان چون قلت لشکر خود و کثرت اعدا را مشاهده نمود دانست که اگر بقاعده
و آداب جنگ کند مقاومت با آن لشکر بیشمار نمیتواند کرد و بخاطر آورد که بطریقی که در محاربه
عباس سلطان عمل نموده بود بعمل آورده بهیئت اجتماعی بیکبار زد و الی وار بر صف سپاه شیراز
زند قول را بابن عزیمت بمعتمدان سپرده با خلاصه شجعان لشکر خود از قول جدا شده جلو
بر سر ایشان تاخت و صف سپاه چرخچیان را و بران ساخته تزلزل در بنیاد ثبات و قرار لشکر
انداخت و یعقوب خان سراسیمه گشته از یک صدمه دلیرانه که از غازیان افشار بظهور آمد آثار
ضعف و انکسار در ناصیه احوال لشکریان خود مشاهده نموده چنان مضطرب شده بود که از پای علم
دور گشته هزیمت را آماده شده بود محمد قلی خان ولد مرتضی قلیخان برناک که از زمره امرای
فارس بود او را ازین حرکت مانع آمده بصبر و ثبات ترغیب مینمود اما بکتاش خان در اثنای کرّ و
فر چون بقول یعقوب خان رسید جمعی از غازیان افشار از کثرت اعدا اندیشمند گشته دست
در عنان تکاور او زده او را از آن جسارت و دلیری مانع آمدند و در برابر لشکر قول متوقف
شدند ذو القدران چون توقف ایشان را مشاهده نمودند اندک اطمینان یافته ثبات قدم ورزیدند
جمعی از افشاران ملازمان یوسف خان در حین ستیز و آویز بکتاش خان را در میان انجمن
نشناخته بیعقوب خان خبر دادند که بکتاش خان در میان فوج قلیله که پیش جنگ اند یعقوب خان

کاو را در قول تصور نموده کال و غدغا زده داشت چون مطلع شد که از قول دور افتاده پیش آمده
لشکریان خود را ترغیب نمود که او را در میان گرفته راه بیرون شد او را مسدود سازند لشکریان
حوک از اطراف و جوانب در آمده او را در میان گرفتند بکتاش خان چون حال بدان منوال مشاهده
نمود خود را در غرقه دریای بلا دید از آن توقف نابهنجار پشیمان گشته انگشت ندامت بدندان تحسر
گزید و اگر بمحاربه مشغول میشد احتمال گرفتاری داشت بالضرورت عنان از معرکه پیچیده خواست
که بقول ملحق گردد فرصت نیافت و چون مبارزان صف شکن صفوف مخالفان را از هم شکافته راه
شهر پیش گرفت و مردم قول نیز از هزیمت او آگاه گشته راه فرار پیمودند و چون بشهر داخل شده
دروازه های شهر را بمردم اعتمادی سپرده نزد میر میران رفت که در رفتن کرمان و توقف نمودن
یزد و قلعه داری کردن با او مشورت نماید جمعی از نیکخواهان او که بشهر آمده او را از این آمدن نکوهش
نموده گفتند که از همانجا راه کرمان پیش میبایست گرفت و الحق مقتضی عقل این بود حالا نیز مجال
توقف نیست و تا صبح ده فرسخ میتوان رفت همین لحظه روانه میباید شد بکتاش خان را غیرت
دامنگیر گشته صبیه میر میران را که حرم محترم و محبوبه او بود نمیتوانست که در یزد گذاشته
و خود بیرون رود و همراه بردن دشوار بود و مفاسد داشت چه محتمل بود که یعقوب خان
جمعی کثیر بسر راه کرمان فرستاده باشد و بمردم خود بدظنه شده اعتمادی نمیکرد اما یعقوب خان
و لشکر ذو القدر بعد از آنکه آثار مغلوبیت غالب آمده بظفر و نصرت اختصاص یافتند و چون روز
بیگاه شده بود تعاقب هزیمتیان نکردند و داخل سواد شهر نتوانستند شد و در همانجا فرود آمدند
و در همان شب مشخص شد که بکتاش خان بشهر رفته یعقوب خان خواست که او را بلطایف الحیل
بدست آورد و اندیشه آن داشت که مبادا صبیه میر میران را که زوجه اوست برداشته در همین
شب راه کرمان گیرد و همان لحظه دو سه کس از ریش سفیدان خود را برسم رسالت نزد میر میران بشهر
فرستاد و خلاصه پیغام آنکه بکتاش خان مخالف دولت و دوستان شاه عالم پناه است او را بشما
سپرده ایم اگر بطرفی رود آنجناب در خدمت اشرف مواخذ خواهد بود و در ضمن پیغام اندک تهدیدی
بمیر میران که سید عالیشان بزرگ منش با احترام بود و در هیچ زمان از امرا و اعیان نسبت بوی
بجا نیاورده اهانه نکرده بود چون میدانست که یعقوب خان مرد جاهل نهنگ مغرور است و احتمال که
با او نیز در مقام خفت در آید از تهدید اندیشه نموده در حضور بکتاش خان نفرستاد و گفت

که اینک نزد من آمده و بجایی نمی رود انشاء الله تعالی آنچه خیر و صلاح بوده باشد بعمل خواهد آمد و بملاحظه آنکه مبادا سکباش خان بطرفی بیرون رود و او داعیه آن داشته باشد جمعی را تعیین نمود که از و غافل نباشند و اگر بیرون رود مانع آیند و بدین اکتفا نکرده کس بدروازه فرستاده جمعی از مردم یعقوب خان را بشهر آورده در خانه باز داشت سکباش خان که شیوه موافقی میرمیران ملاحظه نمود از موافقت و معاضدت او مایوس گشته دانست که استحکام بروج و باره و قلعه داری ممکن و مقدور نیست و مع هذا بر مردم خود بد مظنه شده و اعتماد نمیکرد و در شب با اضطراب افتاده نمیدانست که چه کند نه رای بودن داشت و نه پای رفتن و مردم میرمیران پس و پیش او را گرفته در بیرون و اندرون از و غافل نبودند چون پیمانه حیاتش پر شده بود و اجل دامنگیر او گشته نگذاشت که بهیچ طرف حرکت نماید و دانش و بچور که مردم او هر کس بخود درمانده بودند او در کمال اضطراب هر لحظه باندرون میرفت و بیرون می آمد و هر دم خیال و اندیشه دیگر میکرد و درین آمد و رفت مشاهده نمود که چند نفر از مردم بیگانه یراق بسته درخانه را گرفته دانست که مردم یعقوب خانند و باشاره میرمیران آمده اند پس دست بشمشیر یازیده بجانب ایشان توجه نمود و درین اثنا غلوله تفنگ بدست او خورده دستش از کار باز ماند و مشخص نشد که کسی دانسته تفنگ بر و انداخت یا یکی از خدمتکاران او که تفنگ در دست داشت و در آن وقت حاضر بود از شراره قضا آتش گرفته خرمن حیات او را سوخت القصه آن جماعت او را از خدار یافته خود را باو رسانیده او را گرفتند سکباش خان از تجبری که داشت نخواست که دست او را برابر یعقوب خان آورند آن جماعت را از طایفه افشار خوفناک کرده ابشد و بقتل خود رهنمای کرد ایشان فی الفور بقتل او پرداخته خاطر از مهم او فارغ ساختند و نصف شب بود که این واقعه روی نموده مژده قتل او بیعقوب خان رسید و او را مسرت بی اندازه روی نموده کلاه گوشه عظمت و اقتدارش باوج چرخ برین رسید و سر سکباش خان را بدرگاه والا فرستاده حقایق حالات را عرضه داشت نمود و ملازمان و اتباع سکباش خان در حفظ حال خود پرداخته در جایهای محکم مخفی گشتند هنوز طلیعه صبح صادق ندمیده بود که لشکر و اقتدار بشهر ریخته دست بغارت و تاراج خانهای افشاران دراز کردند و مردم بی سروپا که موافق از مخالف و دوست از دشمن نمیشناختند بهر جا دست می یافتند بجاروب نهب و غارت میروفتند و در آن قضیه انواع تعب و تشویش باهل یزد رسیده و دست از این شورش و غوغا در کار بود و خانه

بسیاری از اهالی یزد معرض نهب و تاراج گشته از ابنای میرمیران میرخلیل الله که همیشه با پدر نقیض و با سکباش خان مخالف بود و میانه او و یعقوب خان مراسلات واقع میشد در آن وقت نزد یعقوب خان آمده معزز و محترم بود اما میرمیرالله و سایر اولادش را یعقوب خان بموافقت سکباش خان و مخالفت و عصیان متهم داشته زیاده احترامی نکرد بلکه در مقام استخفاف در آمده جمعی را که بجهت ضبط خزاین و اموال سکباش خان تعیین کرده بود محافظت خانه او نیز میکردند خانیش چون بنات مکرمه شاه جنت مکان و سلسله علیه صفویه بود و نفر در منزل او بود قزلباش نقدر ملاحظه نموده زیاده ولی اندامی نکردند و دست درازی بخانهای میرمیران نکرده اما خفت و خواری بسیاری باو رسید و یعقوب خان توقعات از و کرده مبلغهای کلی برسم پیشکش و ترجمان بازیافت نمود و راقم حروف حقیقت واقعه مذکور را از جناب آصف صفات حاتم بیک که در میان آن قضیه بود استماع نموده و بنوعی که از و شنیده بود و مردم ثقه تصدیق نموده اند از اطناب نیندیشید و خصوصیات آن قضیه را بی زیاده و نقصان در قید تحریر در آورد و یعقوب خان را که امساک بر طبیعت غالب بود و چون خزاین و اسباب سکباش خان را که در عرض بیست سال جمع آمده بود در تصرف خود دید شیفته آنها گشته از طریق اخلاص و بندگی منحرف شده رقم اختصاص بر آنها کشیده و نفایس اموال را جهت خود جدا کرده قلیلی از آن بپایه سریر اعلی فرستاده و اگر خاطر اخلاص گزین میداشت نظر بر این خدمتکاری افتخار نموده خزاین عالم را بآن برابر نمیکرد و خود را آلوده درم و دیناری از مال او نمی ساخت چه هر که بدین شیوه سلوک مینمود همت بجز خاصیت خسروانه کل مایعرف سکباش خان را مع شیء زاید باو انعام میفرمود و این ادنی مراتب سعادت گزینان عالم اخلاص است چون او بهره از آن نداشت بر زخارف دنیوی آلوده گشته اسباب عظمت و بزرگی خود را بهم جهت آماده یافت و بنوعی مست باده غفلت و پندار گشته بود که چشمش از قبایح اعمال پوشیده گشت و از نشاء نخوت و غرور بدمستی آغاز کرده بجز دسر با زنکاب بعضی امور جرات نمود از جمله یوسف خان را برای و صلاح خود بحکومت کرمان فرستاده و شرط و پیمان از و گرفت که از صوابدید او تجاوز نکرده در کل مواد تابع امر و نهی او باشد و ابر قوه را بحیدر خان برادرزاده خود داده و از سعادت خدمت اشرف دوری گزیده و بخیال استقلال بدار الملک شیراز توجه نموده از جهالت و خود رایی آیین سلاطین پیش گرفت و بعضی

میر میران که زوجه بکتاش خان بود بعقد ازدواج خود و عده داده بعنف و تعدی همراه
بشیراز برده بعد از انقضای عده بحباله خود در آورد و تغییر و تبدیل در الکای امرا نموده
کل مملکت فارس را ملک مطلق خود دانسته املاک جمعی ذو القدران را که مقتول ساخته بود
صونک نموده بحیطه ضبط در آورده و دماغش بغایت مخبط و پریشان گشته جاه و جلال او
بسر حدی رسید که جهت والی لار خلعت فرستاد چون عالمیان شفقت شاهی را دربارهٔ
یعقوب خان بدرجه کمال مشاهده مینمودند بزرگی او را پذیرفته از فرمان او تجاوز نمیکردند
والی لار بطریق چاکران استقبال نموده خلعت او را پوشید مجملاً یعقوب خان چندگاه
در شیراز کامیاب دولت بوده بعیش و خرمی روزگار میگذرانید تا آنکه چشم زخم روزگار
باو رسیده اعمال شنیعه و سوء ادب او را بکفران نعمت متهم ساخته بشامت آن گرفتار گردیده
خاتمت احوال او در قضایای سال آینده بتوفیق الله رقم زده کلک بیان خواهد گشت

ذکر توجه موکب همایون شاه ظل اللهی بجانب خطه بهشت نشان اصفهان و شیراز و بیان حالات و فتوحاتی که در آن سفر خیر اثر روی داد

قبل ازین دیباچه سخن سرای
بدستیاری قصه پرداز بدایع نگار بدینگونه آرایش یافت که چون اخبار اختلال احوال ولایت یزد و کرمان و
عصیان و طغیان بکتاش خان بمسامع جاه و جلال رسیده توجه موکب همایون بآنطرف لازم
گردید بر توجه آنطرف عزم جزم فرموده بهمراهی قاید اقبال از مقر سلطنت در حرکت آمده متوجه
دار السلطنه اصفهان گشتند درین سفر خیر اثر نواب سکندر شان را تکلیف مرافقت فرمودند
آن حضرت رضاجوی خاطر انور گشته باتفاق یکدیگر قران کرده با هم مه و آفتاب روی توجه
بآنطرف آوردند یولی بیک غلام خاصه شریفه که حاکم اصفهان بود آن ولایت را برآشوب
دیده او نیز قلعه طبرک را تعمیر نموده بروج و باره را استحکام داده آذوقه و یراق و مایحتاج قلعه را
مرتب داشت و از غایت شقاوت و بی عقلی و خلوی خوش آمد گویان خود را مالک ملک اصفهان
جنت نشان دانسته حرف استقلال بر صفحه خاطر می نگاشت و قشون و لشکر آراسته جهت خود
مرتب داشته لوای اقتدار برافراشته بود و چون رایات نصرت آیات در خطه کاشان نزول
نموده در انجا خبر محاربه یعقوب خان و کشته شدن بکتاش خان چنانچه بتحریر پیوست رسیده
موجب ابتهاج ضمیر اشرف گشت جهت یعقوب خان خلع فاخره و جلد و فرستادهٔ او را

استحسان فرمودند و کس باصفهان فرستاده بیولی بیک پیغام کردند که مهمان پذیر باش
که اینک بمهمانی تو می آییم و بارسال استمالت نامها و خلع پی در پی خاطر او را اطمینان بخشیده
روانه آن صوب شدند یولی بیک چون از کشته شدن بکتاش خان و توجه موکب نصرت
نشان خبر یافت چاره بجز اطاعت و انقیاد ندیده قلعه را بمعتمدان سپرده خود جریده و سبک
باستقبال موکب همایون آمده در مابین کاشان و اصفهان شرف بساطبوسی دریافته مورد عنایات
بی اندازه گشت و چهار روز رخصت یافته جهت سرانجام ضروریات سرکار خاصه شریفه
و یراق مهمانداری باصفهان بازگشت و رایات نصرت آیات در ساعت سعد باصفهان
رسیده اهالی آن ملک بلوازم استقبال پرداختند و از دولت آباد که سه فرسخی شهر است
تا دولتخانه مبارکه نقش جهان پای انداز انداختند در چند مکان طبقهای زر نثار موکب همایون
می نمودند و بندگان حضرت اعلی در کمال مسرت و شادمانی داخل شهر شده در دولتخانه نزول
اجلال فرمودند و آن مقام مبارک از فر ورود مقدم همایون رشک جنان گردیده ابواب
عیش و شادمانی بر چهره آمال و امانی منتسبان دولت قاهره مفتوح گشت یولی بیک بر امر خدمات
قیام مینمود اما قلعه طبرک را استحکام داده بمعتمدان خود سپرده بود و احدی را راه بقلعه نمیداد
و این معنی از و که داغ بندگی این دولت بر جبین داشت پسندیده نمی نمود و حضرت اعلی از این
مقوله حرفی باو اظهار نمیکردند و هر روز لطفی مجدد در بارهٔ او بمنصه ظهور میرسید تا آنکه
حسب الاشارهٔ همایون در منزل خود بترتیب اسباب سرور و جشن پرداخته مایحتاج آن مجلس عالی
بر وجه لایق سرانجام نموده و بندگان حضرت اعلی با مخصوصان و مقربان بساط اقدس اعلی
و مجلسیان بزم مقدس جرعهای شادمانی از دست ساقیان زهره جبین در کام امید میریختند
یولی بیک بمقتضای الخاین خایف الطاف گوناگون شاهی را حمل بر خدعه و فریب نموده خالی از
توهم نبوده و دران مجلس واهمه عظیم باو راه یافته در همان دو سه روز با جمعی معتمدان خود
بقلعه گریخت و توپ و تفنگ برج و باره در آورده شروع در قلعه داری کرد و این حرکت
ناهنجار که از کمال سفاهت و بی عقلی تواند بود موجب استعجاب همگنان گردید بندگان
حضرت اعلی شاهی از روی تلطف و بنده پروری جمعی از اعزه خصوصا سید بیک کمونه را
که از اعاظم امرای زمان شاه جنت مکان بوده نزد او بقلعه فرستادند که از سبب توهم او

برسید و بصلاح او را از کفران نعمت تحذیر و تخویف نمایند یولی بیک پنبه غفلت و نادانی
در گوش نهاده آن نصایح دلپذیر را بسمع رضا نشنود و فرستادها را در قلعه توقیف نموده معینان
سپرد و چون آوازه مخالفت مثل او غلامی نادان در شهر صفاهان که محل نزول شهریار جهان باشد
موجب نقص دولت و منتج مفاسد عظیمه بود و بساط او در نوردیدن و تغافل پادشاهانه شعار
خود ساختن و خاطر او را بشفقت و عفو و اغماض اطمینان بخشیدن بصلاح دولت اقرب می‌نمود
فرهادخان قرامانلو که موتمن الدوله و مقرب الحضرت بود و با یولی بیک از زمان شاهزاده مغفور
سلطان حمزه میرزا صداقت و دوستی میورزید از خدمت اشرف مستقبل که بقلعه رفته او را
نصیحت نموده بیرون آورد ملتمس او درجه قبول یافته با چند نفر از ملازمان و اهل خدمت بقلعه رفت
یولی بیک روز اول با فرهادخان اختلاط یارانه کرده تواضعات رسمی بجا آورد اما روز دیگر با بفساد
جمعی مفسدان فتنه انگیز که با او بودند فرهادخان را در قلعه نگاه داشت و از شمشیر و آلات جارحه
آنچه او و ملازمان او داشتند از میان ایشان کشوده ملازمان او را با مرد هوشیار سپرده چند
روز در قلعه میان ایشان ملاقات نشد چون خبر گرفتاری فرهادخان به بندگان حضرت اعلی
رسید ازین جسارت و بی ادبی نایره حمیت شاهانه التهاب یافته حکم شد که قورچیان عظام
و ملازمان کرام درگاه و اکابر و اعیان صفاهان شاهی سیون نموده اطراف و جوانب قلعه را مرکز
وار در میان گرفت ترتیب اسباب قلعه گیری پرداختند فرمان بران آن خان فرمان پادشاهی
نموده در اطراف و جوانب قلعه محیط گشت و چند روز من الجانبین ابواب محاربه مفتوح بود یولی
بیک بعد از خراب البصره از غایت بیگری بفکر کار خود افتاده دانست که شیوه نامرضیه مخالفت
باعث کفران نعمت و موجب خذلان دنیا و آخرت است در قلعه با فرهادخان ملاقات نموده
گفت اگر بندگان حضرت اعلی رقم عفو بر زلات این غلام کشیده حکومت اصفهان بدستور
بمن تفویض نمایند ترک قلعه داری نموده بیرون می‌آیم فرهادخان بنا بر مصلحت قبول التجا و ملتمسات
او کرده بخدمت اشرف عرض نمود و بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بصوابدید فرهادخان عمل نموده
مدعیات یولی بیک را با نجاح مقرون گردانیده خلعت فاخره فرستادند و خاطر او را بمواعید گونا
گون پادشاهانه اطمینان بخشیدند و یولی بیک بتعهدات فرهادخان اعتماد نموده از قلعه بیرون
آمده شرف ملازمت دریافت بندگان حضرت اعلی بحسب ظاهر توجهات فرموده اعزاز و اکرام

بسیار نمودند اما باطنا خاطر مبارک از من حرکت ناهنجار او غبارآلود بود و چگونه نباشد با ولی نعمت
عصیان ورزیدن و بدین نهج گونه امور جسارت کردن و امید فلاح و نجات داشتن غایت
سفاهت و بی عقلی است. با ولی نعمت ار برون آیی گر سپهری که سرنگون آیی عاقبت این معنی مصداق
حال او افتاد و بالجمله چند روز یولی بیک هوای حکومت اصفهان در سر داشت رفع غبار خاطر
اشرف را در سپردن قلعه تصور نموده قلعه را سپرد و بعد از انکه قلعه بتصرف درآمد اهالی اصفهان
که در ایام قلعه داری او دولتخواهی حضرت اعلی اظهار نموده با او بی اندامیها کرده بودند
حکومت او را کاره بوده بگفتگو درآمدند و یولی بیک ناکام قطع نظر از حکومت اصفهان کرده همراه
گشت و بفرهادخان متوصل بوده کار خود را با و حواله نمود و فرهادخان با او سلوک آدمیانه کرده
من الجانبین الفت تمام بود تا آنکه نتیجه کفران نعمت شامل حال او گشته عنقریب رشته حیاتش بتیغ
قهر منقطع گردید **ذکر وقایع سال میمنت مآل پارس ئیل ترکی مطابق سنه تسع و تسعین و**
تسعمایه هجری که سال چهارم جلوس مبارک همایون شاهی ظل اللهی است چون
شدت زمستان و سرما رو بانحطاط آورده حسن و بهار گلزار از اهل الفقد و موسم لزوم زیب
و زینت داده نسیم بهاری طراوت افزای عالم جوانی گردید **نظم** بازفراش عهد فروردین
بست ایوان بهر آیین گشت چون خسرو سحرگاهی مسند آرای کشورشاهی در فرازی جهان به پیروزی
گسترانید نوروز فیروزی یعنی خسرو ثوابت و سیار از خلوت سرای حوت بیرون خرامیده
بنجگاه حمل برآمد بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در دار السلطنه اصفهان کامیاب عیش و
عشرت بوده روزگار خجسته آثار بخوبی و شادمانی میگذرانیدند از سوانح این سال فرستادن
یادگار سلطان روملو است برسم رسالت بجانب هندوستان بر عالمیان این معنی کالشمس المشارق
من السما ظاهر و هویداست که از آغاز طلوع نیر عالم افروز این دولت روزافزون محمد بابر پادشاه
ابن عمر شیخ میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان از صولت سپاه اوزبک و استیلای محمدخان شیبانی
در ماوراءالنهر و اخسی و اندجان بلاد فرغانه که مرکز دولتش بود مجال اقامت نیافته بعد از محاربات
قوی در حدود کابل و حصار شادمان بیسر و سامان میگشت چنانکه در واقعه احوال خاقان سلیمان
شان اشارتی بدان رفته با ملازمان درگاه شاهی از روی اخلاص و هواداری پیش آمده سلطان
اویس میرزا که عم زاده خود را که حاکم بدخشان بود و بمیرزا خان اشتهار داشت بخدمت اشرف

فرستاده در استرداد ملک موروث از آن حضرت استمداد نمود و خاقان سلیمان شأن گروهی
از لشکر قزلباش را بمعاونت او نامزد فرمودند بابر پادشاه باستظهار آن سپاه ماوراء النهر را
بحیطه کشیده در خطه سمرقند پای بر مسند جهانبانی نهاد و چند سال میانه او و خانان اوزبک در
ماوراء النهر و ترکستان و حصار شادمان محاربات روی میداد همیشه بحمایت خاقان سلیمان
شأن غالب میگشت و بین الجانبین دقایق دوستی و یگانگی مسلوک بود تا در مرتبه اخیر که سپاه اوزبک هجوم
آورده در حدود بخارا با عبید الله خان و سلاطین اوزبک مصاف داده شکست یافت دیگر
باره دیگر پاره کسان خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده استمداد نمود و درین مرتبه خاقان
سلیمان شأن امیر نجم ثانی اصفهانی را که رکن السلطنه بود باتفاق امرای خراسان بکومک فرستادند
و حسب الاتفاق در پای قلعه غجدوان با خانان اوزبک محاربه واقع شده کاری از پیش نرفت
و او روی همت بتسخیر ممالک هندوستان آورده کامیاب دولت و فرمان روائی گشت و
بعد از آنکه بابر پادشاه تخت سلطنت را وداع نمود ولد ارشدش محمد همایون پادشاه قایم مقام
پدر عالی گهر گردید و او را در وسعت آباد هندوستان فتوحات عظیمه روی داده چندین سال
بدولت و اقبال گذرانید ناز تقدیرات الهی و صولت سپاه افغان و دست برد شیرخان احوال
او اختلال پذیرفته چمن دولتش روی بپژمردگی نهاد و در ممالک هندوستان مجال اقامتش نمانده آن
مملکت را بشیرخان گذاشته تنگ تنه و پریشان و بی سر و سامان روی بطرف تته و سند و قندهار
آورده آنجا نیز از عدم موافقت بخت مجال توقف نیافته روی امید بدرگاه شاه جنت مکان علیین آشیان
آورد از شاه جنت مکان چنانچه در کتب تواریخ خصوصا تاریخ اکبری مسطور است در امداد
و اعانت او دقیقه فرو گذاشت نشد و او را با آیین شاهانه روانه فرمودند و بنیروی اقبال
شاهی تدارک احوال او شده و از جانب آن حضرت تا حین حیات بجهت طریقه محبت و وداد مسلوک میداشت
بعد از ارتحال آن پادشاه نیکو اعتقاد فرزند ارجمندش جلال الدین محمد اکبر پادشاه پای بر مسند سروری
نهاده شاه جنت مکان سید بیگ ولد وکیل السلطنه معصوم بیگ صفوی را با تحف لایقه بتهنیت جلوس او
و پرسش واقعه والد بزرگوارش فرستاد و انواع مهربانی بظهور آوردند و بعد از آنکه مشار الیه
سلطنت و فرماندهی هندوستان مطلق العنان گردید سلسله باب آشنائی شده فیما بین سلوک
و آمد شد انقطاع یافت چنانچه بعد از سنوح واقعه هایله حضرت شاه جنت مکان که انواع قضایا

در ممالک

در ممالک ایران روی نمود اصلا لوازم الفت و آشنائی و پرسشهای دوستانه که در هنگام
شدت از دوستان خوش نماست بعمل نیامد و مدتها ما بین الجانبین طریق آمد شد مسدود شد تا
آنکه حضرت اعلی شاهی ظل الهی درین سال که اوان جلوس سعادت مانوس همایون بر اورنگ
عالم آرائی بود با پادشاه عالی جاه مشار الیه باب آشنائی و الفت گشته اراده احیای خصوصیت
قدیم فرمودند و الحق که سلسله محبت و دوستی را که در زمان آبا و اجداد انتظام و ارتباط
چگونه طبع حقیقت سرشت بهدم بنیان رضا دهد و خاطر دوستی دوست از آن اغماض
نماید بالجمله رای جهان آرا بدان متعلق گشت که یکی از اعیان طبقه قزلباش را برسم رسالت
بخدمت آنحضرت فرستند قرعه اختیار بنام یادگار سلطان روملو که مرد صوفی نهاد صافی اعتقاد
و طرز دان چرب زبان بود افتاد از دار السلطنه اصفهان او را با تحف لایقه و نامه محبت آیین
ارسال داشتند و در آن نامه نامی اشعار بگله دوستانه از مغایرت و بیگانگی ایشان فرموده
محکمی عهود و مواثیق قدیمه و محرک سلسله وداد گشته اظهار فرمودند که چون بر حسب قضای قضا
عبد الله خان و جنود اوزبکیه بر خراسان مستولی گشته همگی همت بدفع سپاه اوزبک و
استخلاص ممالک موروث خراسان مصروف است اگر امداد ظاهری متعذر باشد همت و توجه
باطنی دریغ ندارند هر چه کند همت مردان کند شرح آمدن او و بعد از هفت سال از هندوستان
در محل خود سمت گذارش خواهد یافت دیگری از سوانح این سال آنکه میرزا لطف الله شیرازی
که وزیر اعتماد الدوله بود مورد الطاف پادشاهی گشته ایالت با وزارت جمع کرد و بخلعت خاص از
تاج و کمر مرصع و اسب با زین و لجام مرصع و چهار قب طلا دوز و علم و نقاره که مخصوص امرای نامدار است
سرافراز گردیده پایه قدر و منزلتش بایوان رسید دیگری از وقایع آنست که میر میران بجهت سوء
اعمال و موافقت بیکتاش خان منظور نظر عاطفت نگشت و زیاده احترامی نیافت اما شاه خلیل الله
ولد او که با یعقوب خان متفق و شاهی سیون بود مورد شفقتهای گوناگون گشته مهمات یزد با
شفقت شد در خلال این حال خانش بیگم صبیه محترمه شاه جنت مکان که در حباله شاه نعمت الله ولد
میر میران بود باجل طبیعی در اصفهان در گذشت و حضرت اعلی بتعزیه او تشریف قدوم ارزانی
داشتند دیگری از قضایا آنکه چون محمد شریف خان برادر اسمعیل قلیخان با چند نفر از فتنه انگیزان فراری
بگیلان رفته بودند بندگان حضرت شاهی ظل الهی بودن شاهزادگان کامکار را در قلعه الموت صلاح

دولت ندانسته ایشان را باصفهان آورده در قلعه طبرک نگاه داشتند و کوتوالی ان قلعه و محافظت
شاهزادها را باحمد بیک کرامپیار رجوع فرمودند

ذکر توجه موکب همایون بدار الملک فارس ولشکر فرستادن بکرمان بعد از انتظام مهام انولایت و معاودت نمودن بمقر سلطنت سعادت بنیان

چون یعقوب خان بنوعی که سابقا تحریر پیوست از بروجرد
شیراز شد و از بادهٔ غفلت و غرور بدمست و بی شعور گردید بعضی دیوانه حیران قزلباش که از سوی
اعمال و آتقه و بجهات مختلفه از بندگان حضرت اعلی خایف بودند مثل بوداق خان قراکونه
خنوسلو و مختار سلطان تکلو و ترابی بیک ولد دولتخیار ترکمان و ابو الفتح بیک شاملو ولد
فولاد بیک امیرآخور را از اردو فرار نموده بشیراز نزد او رفتند یعقوب خان اصلا متقید برضای
ولی نعمت نشده مقدم ایشان را گرامی داشته با ایشان خصوصیت و مصاحبت آغاز نهاده و
ایشان در طغیان نشاه باده خوشامدهای بلند در کار او کرده که از زیادی بی هوشی و بدمستی و میکشی شده و بخت
باز خواست خزاین و اموال یکتاش خان او را از ملازمت حضرت با اقبال شاهی خایف و اندیشناک
گردانیدند و این معنی موجب مزید علت گشته یکباره سر بعصیان و طغیان بر آورده همه امرای فارس را
بمتابعت خود دلالت نموده هر کس اطاعت او نمی نمود تغییر داده برای خود امرا تعیین می نمود بندگان
حضرت اعلی مکرر امثله و نصایح و ارقام شفقت آمیز فرستاده جهت رفع شناعت و بدنامی او را
بآمدن اردوی معلی و شرف ملازمت اشرف تکلیف کردند مفید نیفتاد و چون والده اش از جواری
حضرت شاه جنت مکان بود که بامر ابراهیم خان پدر او بخشیده بود از علت سودا و طغیان
مالیخولیا در مجمع امرا میگفت که مادرم چون از حرم علیه بیرون آمد بمن حامله بود و من پسر شاه جنت مکانم
و از ممالک این ملک فارس بمن میرسد و ازینگونه هذیانات مزخرف بر زبان می آورد و
خوشامدگویان تصدیق مینمودند القصه تخلف از فرمان پادشاهی کرده خیال مقابله با عساکر
اقبال شاهی مینمود و گاهی در استحکام قلعه کوشیده اندیشه تحصن و قلعه داری میکرد طایفه ذو القدر
و امرای فارس که جبلتاً ضبط نموده هراسی در دل ایشان انداخته بود که حرف مخالفت او در
خیال هیچکدام نقش نمی بست تا آنکه بعضی امرا آثار عصیان از اطوار او مشاهده نموده در زی
از اردوی او جدا شده بملازمت اشرف آمدند و حقایق احوال معروض داشته نهضت موکب
همایون را بجانب فارس لازم شمردند لهذا توجه رایات نصرت آیات بدان طرف جزم شده

در ساعت سعد بدانصوب در حرکت آمد یعقوب خان آوازهٔ ورود موکب همایون شنیده و بی اتفاق
امرا دیده احمال و اثقال خود را در قلعه اصطخر فرستاده با چند نفری از مردم اعتمادی بجانب
قلعه رفت متحصن گردید اعیان ذو القدر فوج فوج باستقبال موکب همایون می شتافتند
و حضرت اعلی اسلمس خان مهردار را با یوزباشیان و قورچیان فارس بمحاصره قلعه مامور فرمودند
و موکب همایون چند روز بجهت حرارت هوا در ییلاق مذکور گذرانیده عزیمت شهر شیراز فرمودند
و آن بلده فاخره را که تخت جمشید و سلیمان و ممدوح جمهور سخنوران جهان است از قدوم همایون
زینت بخش روضه جنان گردانیدند و میرزا لطف الله وزیر چون شیرازی الاصل بود باداء
لوازم خدمت پرداخته تمامت اهالی و اعیان ولایت فارس بپایه سریر اعلی آمده بسجده
سجده تحیت و اخلاص بجا آورده پیشکشهای لایق گذرانیدند ابراهیم خان والی لار تحف
و هدایا فرستاده اظهار بندگی و اخلاص نمود ایالت ولایت شیراز و امیر الامرایی فارس بنیاد
خان نامزد شد و حضرت اعلی بفیروزی و اقبال در متنزهات آن بلده فردوس نما که آبش
خضر می بخشد زلالش بسیر و سواری مشغولی میفرمودند در خلال این حال از اصابت عین الکمال
چشم زخمی بذات فرخنده صفات اشرف رسید در هنگام سواری و اسب تاختن از اسب
افتاده دستهای مبارک کوفته گردید و جراحان بمعالجه پرداختند قریب یکماه صاحب فراش بودند بعد از
آنکه آن کوفت زایل شد و بصحت بدل گردید خبر جهانگیری و عصیان یوسف خان افشار رسید که قورچیان و ملازمان
درگاه را در کرمان بود همه را جواب داده قلعه را مستحکم گردانیده دم از موافقت و هواخواهی یعقوب
خان میزند بندگان حضرت اعلی فرهاد خان را بجهت دفع فتنه او روانه کرمان فرمودند چون
لشکر کرمان اکثر ملازمان قدیمی ولیخان و بکتاش خان بودند بنابر صلاح وقت ولیخان را که مرد
نیکوخواه و صلاح اندیش و همیشه منکر افعال و اعمال پسرش بود بایالت بعضی از ان ولایت سرافراز
ساخته بعضی دیگر را باسمعیل خان افشار داده هر دو را همراه فرستادند و ولی بیک غلام در این سفر برفاقت
فرهاد خان نامزد شد و از سوانح حیرت افزا که در شیراز بظهور آمد کشته شدن شاه قلی خان ولد
خلیل خان افشار است بدست حسن خان ولد عبد اللطیف بیک که هر دو از احفاد افشار مذکورند و در
صحیفه اول این فرد رقم پذیر کلک تحریر شده که در ایام شورش و انقلاب طوایف قزلباش که در
هر سری سودایی پدید آمده بود در کوه کیلویه بعد از فوت و ظهور قلندر و فوت سکندر خان

حالی که از جانب دیوان منصوب شده بود شاه قلی بیک پسر کوچک خلیل خان که خود سر نام خانی بر خود
نهاده خود را حاکم کوه کیلویه نامید اما حسن بیک ولد عبد اللطیف بیک مزبور خود را درین امر
شایسته ندیده با او مخاصمت آغاز نهاد و جمعی از طوایف افشار و الوار را بسر خود جمع کرده مدعی حکومت
شده و هر یک بقدر قدرت و توان متصرف بعضی محال گشته تا تعیین ورود موکب جهان کشای
همایون اعلی با یکدیگر بمدارا و احتیاط می بودند تا آنکه درین هنگام هر دو بپایه سریر خلافت مصیر
آمده بسعادت ملازمت فایز گشتند و هر یک با انفراد ایالت آن ولایت داشتند اگر چه بندگان
حضرت اعلی با عموم این طبقه که بخود سری عادت کرده این شیوه جبلی ایشان شده بود توجهی نمی‌نمودند
و بدین جهت استحکام قابل تربیت نبودند اما بسر خلیل خان از بزرگ منشی دماغ شاه قلی خان را آشفته
داشت و مطلقا با شیوه چاکری و فرمان برداری آشنا نبود و حسن جان بقدر مراتب نوکری
طی کرده از وساده دل ترمیم نموده و توجه والتفات ایلی جانب اشرف و پیشتر یافت باستظهار
لطف همایون در مقام قمع شاه قلی خان در آمده علی حین الغفلة با جمعی بر سر او رفته پیکر حیاتش را
بتیغ تیز ریز ریز گردانید و مورد عنایت والتفات گشته بایالت کوه کیلویه رتبه اختصاص
کشید دیگری از حوادث کشته شدن حسین علی سلطان چکنی ولد بوداق خانست که در خدمت
اشرف از جمله مقربان و مخصوصان بزم اقدس بود و سبب ظاهری که معلوم همگنان گردید
آن بود که او مرد مجهول فتنه اندوزی بود که زبانش با دل موافقت نداشت و چنین کسی شایسته
قرب و منزلت پادشاهان نیست دیگر آنکه از بوداق خان و اولاد او که چنانچه سبق ذکر یافت
در خراسان حرکت ناهنجاری صدور یافت که شاه زاده سلطان حسین را برداشته مخالفت آغاز
نمودند و بقلعه خبوشان برده مدتی سالک طریق خلاف بودند و بدین جهت محل اعتماد نبودند تا
چون با کمال ندامت و خجلت زدگی روی ارادت بپایه سریر والا آورده شاهزاده بدست آمد
پدرش با جمعی کثیر از ایل و عشیرت و اولاد و اقربا که در خراسان بودند بعراق آمدند و خاطر از
فتنه ایشان جمع نگردیده بود و از ورود تمامی ایام تقرب ایمن نبودند مع هذا النسبت بخدمتکاران
بزم خاص جسارتی تمام از و ظهور یافته بود که محرک عقوبت سزاوار به تیغ شحنه سیاست شده بود
القصه کور حسن استاجلو و بعضی از مقربان بساط عزت در حریم خلوت خانه همایون او را بجزا
و سزا رسانیدند و ملازمان حسین خان شاملو حاکم قم حسب الامر اعلی بر سر اردوی بوداق خان که در

الکاری بود و او را گرفته بقم آوردند و تمامی اموال و اسباب اردوی او بغارت و تاراج رفت
خاینش چون در معاملات خراسان صاحب وقوف بود بعد از ایامی دیگر باره مشار الیه و اولاد
او منظور نظر شفقت گشته حسن علی خان پسر بزرگتر او بایالت همدان سرافراز شده با سایر اولاد
ملازمت عتبه شاهی مینمودند القصه بعد از رفتن فرهاد خان و کشته شدن حسین علی چکنی چون
تسخیر قلعه اصطخر که بمتانت و استحکام شهره عالم و بنا کرده بود فریدون و جم است بقهر و غلبه دشوار
می نمود از الهامات غیبی بخاطر قدسی اثر خطور نمود که یعقوب خان را با فسانه و افسون و وعده بدست
آورند بقصد آنکه شاید که آهوی رمیده را بحسن تدبیر صید نمایند طرح شکار انداختند با جمعی از
مخصوصان و ندما شکار کنان از حوالی اصطخر گذشته یک صراحی شراب بجهت یعقوب خان
فرستاده پیغام کردند که هر چند تو از ما بگذری ما از تو نمی گذریم و خاطر اشرف بصحبت او مایل است
چون او خود را در آن وحشت آباد دیوپای بند سلسله هوا پرستی گردانیده بخیالات فاسد نفسانی
از آمدن تحاشی دارد این صراحی می با مخصوصان خود آشامیده ما را یاد نماید یعقوب خان
ازین پیغام مسرور و شادمان گشت و چون فرهاد خان در پایه سریر اعلی نبود و حسین علی سلطان
چکنی ولد بوداق خان چنانچه گذشت بقتل رسیده بود و بزم بهشت آیین را از وجود اغیار خالی
دیده بود از تحصن در قلعه داری نیز تنگ آمده بود و صلاح وقت در ملایمت و برچیدن بساط کلفت دیده
بآمدن خدمت اشرف راغب گردید و سخنانی که مشعر بر اطاعت و انقیاد بود عرضه داشت نموده و
تحت میرزا جان بیک وزیر خود را با تراب بیک ولد دلو احتسابی ترکمان و میرزا قلی بیک برادر
زاده خود بشهر فرستاد که بملازمت اشرف رسیده معلوم نمایند که با او در چه مقام اند و هرگاه
در مقام شفقت باشند و شرط نمایند که حکومت فارس بدستور با او متعلق باشد و مجددا او را
دران ملک مطلق العنان گردانیده خود روانه عراق گردند و این عهد و پیمان را بایمان
مؤکد گردانند او از قلعه بیرون آمده بشرف پای بوس مشرف گردد زهی سفاهت و بی خللی
که ولی نعمت خود را بر قسم اکراه نماید و از زمانه چشم فلاح و کامرانی داشته باشد اما چون میرزا
جان بیک وزیر بملازمت اشرف مشرف شد بنابر مصلحت وقت آن مقدار از تلطفات بندگان
حضرت اعلی نسبت بیعقوب خان بمنصه ظهور رسید و چرب زبانیها و فنون سازیها که در چنین
کارها باید بکار فرمودند که غبار وحشت بالکلیه زایل گشته میرزا جان بیک متکفل آن شد که یعقوب

رفته یعقوب خان را بملازمت اشرف آورد * برای لشکری را بتنگی پشت * بشمشیری یکی تا توان
کشت * القصه میرزا جان بیک بقلعه بازگشته آنچه دیده و شنیده بود خاطرنشان یعقوب خان کرده
او را بآمدن مایل و راغب ساخت و او قلعه را بیکی از معتمدان سپرده خود با اتفاق مصاحبان
و مخصوصان از قلعه بیرون آمده روانه شهر شد و قاید ادبار و کافرنعمتی گریبان او را گرفته
کشان کشان بدرگاه کج دون اساس سایید و چون چشم حق بینی نداشت نظر از اعمال و
افعال خود پوشیده خود را همان حاکم باستقلال تصور مینمود زهی تصور باطل زهی
خیال محال با این اعمال و افعال زیاد و شاهان که آینه خاطرشان یکدم غبارآلود میگردد چگونه
اینگونه نوازشات که سزاوار فدویان نثار دوست و دولتخواهان اخلاص شعار است توقع توان داشت
زهی سفاهت و بی عقلی بالجمله چون خبر آمدن او رسید حضرت اعلی امرا و ارکان دولت و
اعیان حضرت را باستقبال فرستادند حضرت اعلی بر سبیل سیر سوار دولت بودند که
یعقوب خان در سر خیابان بموکب همایون رسیده پیاده گردیده رکاب مقدس را بوسه داد و
مورد توجهات ظاهری گشت چون یعقوب خان پای بوس را که مخصوص پادشاهان است
و با امرا نسبت ندارد در زمره معمول ساخته بود در حضور اشرف بی شرمی و بی آزرمی کرده
از غایت سفاهت و بیخردی اهل فارس که می آمدند پای خود پیش میداشت که بوسه دهند القصه
حضرت اعلی با مشارالیه و مخصوصان او بنوع خصوصیت و اختلاط آغاز نهادند که زنگ خشونت و
از آینه خاطرشان بصیقل عاطفت زدوده گشت اما اهالی و اعیان فارس و طایفه ذوالقدر که
از نه کار خبر نداشتند بخدمت او توسل جسته ملازمت مینمودند و او تا سه روز در کمال شوکت
و حشمت بدولتخانه همایون آمد شد مینمود در روز سیوم دیوانیان اعلی امور را اعتراض کرده اینده
از زیاده و نقدی که در ایام حکومت او در فارس گرد نموده بودند باز خواست نمودند و غافل از این معنی بوده
که * اگر حنی بهوا رفت از کشاکش باد * بیکدمی دو سه ناچار بر زمین افتد * چون جنبش باطن داشت
بمقتضای این مصراع که مصرع از کوزه همان برون طراود که در وست * سخنان لاطایل از و بوجود
آمد قلعه را نگاه داشته تصرف نداد و حضرت اعلی از مکر و غدر او در مقام تحمل بود مدت آن
بوده در آن دو سه شبانروز در کمال احتیاط میگذرانیدند و در وقتی که میرزا جان بیک نواب
اشرف را تکلیف میکرد که در حق یعقوب خان بدی نمیندیشند و بدستور سابق حکومت فارس بدو

تعلق داشته باشد نواب کامیاب اعلی در باطن مبارک قصد سه روز فرموده بودند با میرزا لطف الله
وزیر اظهار فرموده انتظار انقضای موعد میکشیدند زیرا که سیاست او جهت عبرت سایر مردم
در خاطر اشرف رسوخ یافته بود و چگونه مسامحه درین امور جایز باشد شاهان اداهای بیجا و سخنان
دور از کار و لافهای گزاف از پادشاهان از خود بزرگتر نمیگذرانند و بقدر قوت و توانایی
انتقام میکوشند از خدم و حشم خصوصا تربیت کرده های خود چگونه گذرانند خلیف که بندگان
حضرت اعلی همت بر اصلاح اختلال احوال ممالک گماشته کارهای خطیر عظیم در پیش داشتند که
که بر کشیدگان و تربیت یافتگان آن حضرت بدین شیوه سلوک نمایند دیگر آنکه بخود سری بر آمده باشند
و مشاهده اعمال این طبقه نمایند چگونه ترک خود رایی نموده گردن بر بجهت اطاعت در آورند بالجمله
روز چهارم درگاه خلوتخانه همایون را به بایزید بیک قاپوچی استاجلو سپردند که هیچ آفریده
بی طلب بخلوتخانه نیاید و هر کس داخل شود بیرون نرود و یعقوب خان بطریق معهود آمده بزرگانه
در صدر مجلس اقدس نشست و با میرزا لطف الله وزیر در کمال شدت و تندی خطاب کرده
محاسبه او و نقدی که در الکا من گرفته اید از شما میخواهم مشارالیه در جواب گفت که بالرأس والعین
هرگاه اشاره همایون شود در یک لحظه حساب خاطرنشان نموده میشود و درین اثنا حسین خان
زیاد اوغلی قاجار که از امرای معتبر و مقربان بساط اقدس بود باشاره همایون دست در میان او کرده
او را بر داشته بر زمین زد و در اول حال تصور نمود که آن از مقوله دست بازی و ظرافتهاست
که مقربان و ندما بزم بهشت آیین اکثر اوقات با یکدیگر میکنند چون پایه خود را برتر از آن میدانست از
جسارت و بی ادبی او استعجاب نموده گفت که حرفی در میان دارم چه محل ظرافت است حسین خان
او را دشنام داده گفت ای نمک بحرام با این افعال که از تو بظهور آمده چه توقع داری یعقوب خان
دانست که حال چیست فی الفور شروع در عجز و اضطرار نمود حسین خان او را دست بسته
کشته و سر برهنه در برابر حضرت اعلی در آفتاب باز داشته رفقای او را یک یک باندرون
خلوتخانه میطلبیدند و چون داخل میشدند جمعی از غلامان و جان سپاران تیغ در ایشان نهاده
پاره پاره میکردند و هر کدام که می آمدند ازین باده خمارشکن مستیهای سابق مست بی شعور میگردیدند
و در بیرون هیچکس خبری ازین حال نداشتند الفور مردم آن بود که در خلوتخانه بزم خاص آراسته
محفل عیش و عشرت پیراسته بصحبت مشغول اند مجملا تا هنگام عصر این صحبت در کار بود و یک یک

و مختار سلطان و بوداق خان قراگوزلو و ابو الفتح بیگ شاملو و چند کس دیگر که خمیرمایه فساد بودند
بمجلس آمده بر رفقا ملحق شدند و اجساد ایشان را بیرون آورده عبرة للناظرین از دار آویختند و حقیقت
حال بر بیرونیان معلوم گشت اما یعقوب خان را جهت بدست آوردن قلعه نگاه داشتند و دران
روز بقتل رسید و در سیاه چاهی که خود کنده جمعی از ذوالقدران بیگناه که در آنجا مقید ساخته
بود محبوس گشت و نوشته ازو گرفته بقلعه فرستادند که معتمدان او قلعه را بملازمان درگاه
شاهی سپارند اما اهل قلعه اعتمادی بران نوشته نکرده سر از ربقه اطاعت پیچیدند قلعه را استوار نمودند
و چند روز در مخالفت و قلعه داری اصرار نمودند و دران چند روز هر روز جمعی از ورثه
ذوالقدران که بتیغ قهر یعقوب خان کشته شده بودند بموجب اشارت علیه او را بیرون
آورده در سر چاه سرنگون آویخته سیاست می نمودند و از ناله و نفیر باوج فلک اثیر میرسانیدند
و بعد از چند روز که اصرار قلعه داری از ملازمان او بظهور رسید ریش سفیدان ذوالقدر
متکفل آن مهم شده در قتل یعقوب خان تعجیل نمودند حضرت اعلی او را بدست ذوالقدران
داد و ایشان باتمام کار او پرداختند بعد از کشته شدن او جمعی از مردم فارس خصوصا
حسین قلی سلطان سیاه منصور گور روی کرده بطریق عیاران از رخنه کوه که صعود بران در نظر
میشده محال مینمود بر دروازه قلعه بر آمده بیکبار نفیر و غریو کشیدند قلعه را متصرف شدند و بدکاران
بجزای عمل رسیدند در خلال این حال کس از جانب فرهاد خان آمده خبر رسانید که مهمات آن
ولایت بر حسب دلخواه صورت یافته قلعه بتصرف در آمد شرح این قضیه چنانست که چون
فرهاد خان بحوالی کرمان رسید استمالت نامها بطوایف افشار فرستاد و ایشان را که ملازم
قدیم ولی خان بودند بدستور بملازمت او دلالت نمود طبقه افشار که از آمدن فرهاد خان
و ایالت ولیخان خبر یافتند تزلزل در احوال ایشان پدید آمده فراغت و عافیت خود را دران
دانستند که ترک مرافقت یوسف خان نموده شاهی سیونی ظاهر سازند و گروه گروه باستقبال
شتافته بدست بوس خوانین مشرف میشدند یوسف خان که بر مسند ایالت و استقلال
تکیه داشت مشاهده نمود که مردم رو بطرف ایشان آورده با او یکدل نشدند با آن جماعت
بدمظنه شده با دویست نفر از ملازمان قدیمی خود بقلعه رفته قرار تحصن و قلعه داری داد و فرهاد
خان بشهر آمده قلعه را محاصره نمود و کس نزد یوسف خان فرستاده او را بنصایح دلپذیر براه

اطاعت و انقیاد دلالت نموده کس سود متعهد شد که بخدمت اشرف استدعای عفو تقصیرات
او نماید بعد از مراسله و پیغام و آمد شد مکرر یوسف خان از کرده نادم و پشیمان گشته بمصالحه رضا داده
گشته ترک قلعه داری نموده بیرون آمد و هوس حکومت کرمان از دل بیرون کرده دست
در دامن عجز و بیچارگی زده بهمین قدر راضی شد که بجان ایمن بوده در گوشه از دعاگویی
مشغول باشد فرهاد خان این شیوه را که مقتضای عقل بود ازو پسندیده داشت متعهد آن شد
که در خدمت اشرف استدعای عفو زلات و تقصیرات او که از کوته خردی و نادانی و اغوای
یعقوب خان بظهور آمده نماید بالجمله فرهاد خان قلعه را متصرف شده ولیخان و اسمعیل خان
را در کرمان گذاشت مهمات آن ولایت را بر وجه دلخواه ساخت و پرداخته بجانب شیراز مراجعت
نمود در وقتی که بندگان حضرت اعلی مهمات فارس را انتظام داده از راه یزد عازم اصفهان بودند
فرهاد خان در اثنای راه بملازمت اشرف رسید و چون یوسف خان تکیه بر مروت شاهانه نموده
و از ادعای نامعقول از خاطر بیرون کرده شمشیر در گردن آویخته آمده بود عفو پادشاهانه سامان حال او گشته
بجان امان یافت اما یولی بیگ دران روز بجهت آنکه در کرمان با فرهاد خان در مقام عذر در آمده
بود و اراده داشته که فرهاد خان را در بزم شراب بقتل آورده بهمراهی یوسف خان دیگر باره بعصیان
و طغیان بر آورد و یکی از اهل مواضعه فرهاد خان را از آن حال خبر داده بود درین روز بدست
ملازمان او بقتل رسید و در همان ایام ملازم مهدیقلیخان چاوشلو که همراه شاهزاده نامدار سلطان
حیدر میرزا بایلچیگری بروم رفته بود آمده خبر رسانید که فرمان فرمای روم مقدم شاهزاده گرامی
داشته معامله صلح بر وجه دلخواه انعقاد پذیرفت و مهدیقلیخان رخصت انصراف یافته عنقریب
با نامه محبت آیین میرسد حضرت اعلی اردوی همایون را از شیراز روانه اصفهان نموده خود بیزد
تشریف بردند و فرهاد خان در رکاب مقدس همایون رفت و چون خطه دلپذیر یزد از تشریف قدوم
همایون زینت یافت در باغ گلشن که مقام و مسکن شاه خلیل الله بود نزول اجلال واقع شد و کوچ
محترم او که صبیه اسمعیل میرزا بود بلوازم خدمت و میزبانی پرداخته خدمات لایقه بجای آوردند
در آنجا جناب آصف صفات حاتم بیگ وزیر سابق ولیخان را بازار خدمتش که درین ولا در کرمان بتقدیم
رسانیده بود مورد شفقت شاهانه فرموده بمنصب رفیع القدر استیفای ممالک محروسه سربلند
گردانیدند و چند روز دران خطه دلکش بعیش و عشرت و کامرانی گذرانیده و ساکنان آن

ملک را مشمول الطاف شاهانه فرموده مرهم جراحات خلق کشته مطالب و مدعیات رعایا و
وجوه را بعز انجاح مقرون کردانیده عنان عزیمت بدار السلطنه اصفهان معطوف داشتند و
دیکرباره دولتخانه مبارک نقش جهان محل نزول جلال کردید و یک ماه در صفاهان جنت نشان
بانجاح مطالب زیردستان برداختند و از سوانح اقبال که دران اوقات منصه ظهور رسید
انکه احمد بیک کوتوال قلعه طبرک در ایام غیبت همایون آذوقه و مایحتاج بسیار بقلعه کشید و اسباب قلعه
داری بروجه لایق سرانجام نموده بود و شاهزادکان کامران دران قلعه بودند احمد بیک مورد طعن
بدکویان کشته او را باراده های دور از کار متهم داشتند و خاطر مبارک اشرف را از و غبار آلود
کردانیدند بندکان حضرت اعلی هرچند میدانستند که این حکایت فروغی از صدق ندارد اما از مقام
طریق احتیاط لازم بود و درست همانی که اعتماد برو توان کرد و قلعه حصین را با دو سه شاهزاده
که رایحه فرمان روائی در دماغ ایشان جای کرده باو نتوان سپرد ضمیمه کشت و مع هذا اهالی اصفهان
چون قلعه مذکور را موجب شورش مملکت و اختلال احوال رعیت میدانستند مبالغه در تخریب آن
و در تفضیع ایشان می نمودند و حضرت اعلی با وجود انکه ملک عقیم است و شریک و سهیم بر نمی تابد
بصله رحم فرموده رضا بافنا و اعدام ایشان نمیدادند بالآخره رای عالم آرا قرار یافت که دیده جهان بین ایشان را
که چراغ فتح و فتوحست از دیدن عاری و عاطل کردانیده خاطر بالکلیه از دغدغه ایشان فارغ
کردانند که ایشان نیز بحالت سعادت امیدوار بوده از تفرقه خاطری که آناً فاناً ایشان را آشفته دماغ دارد
آسوده کردند مجملا چهار نفر از شاهزادکان را که ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا که برادران حضرت
اعلی بودند و اسمعیل میرزا ولد سلطان حمزه میرزا و سلطان علی میرزا ولد شاه جنت مکان بوده
باشند میل کشیده بقلعه الموت فرستادند و قلعه طبرک را خراب نموده خاطر از ان دغدغه فارغ
ساختند والحق پادشاهان را درین امور نکوهش نمودن عین بی انصافیست **بیت** فلک را نخستین
نه اینست کار ** بسی یاد دارد ازین روزکار ** و از اصفهان عنان توجه بصوب دار السلطنه قزوین
معطوف ساخته در کاشان کور حسن استاجلو که از عظماء آن طایفه و در خدمت اشرف [illegible]
بود بمظنه آنکه از تربیت یافتکان زمان مرشد قلیخان است و اعتماد را نشاید بر دست حسن بیک
قاصلی قورچی احمر بقتل رسید و از انجا بدار السلطنه قزوین تشریف برده حضرت اعلی در موکب عالی با در
در منظر سلطنت فلک مقدار نزول اجلال فرمودند و دران اوقات محمدی خان تخماق که الامرا

اختلاط

اختلاط و کلمات رنگین و ظرایف لطایف مجلس خلد آیین او یافته حریف بزم خاص کردید **ذکر توجه
موکب همایون بجانب نخجوان و ایروان و فتح قلاع آنجا بیمن عواطف ملک منان** حضرت اعلی بعد از تسخیر
قلعه تبریز و انتظام مهمات آنجا کمند همت بر کنکره تسخیر کل ولایت موروثی آذربایجان انداخته
لوای جهانکشائی برافراختند و عنان عزیمت حضر روانه بصوب نخجوان و ایروان انعطاف دادند
و در آن هنکام سید محمد پاشای مشهور بشریف پاشا بیکلربیکی ایروان که از سادات بلاد عجم اصفهانی الاصل
بود که چند سال قبل ازین جهت کسب تعلقات دنیوی و اعتبارات ظاهری که لازم بشریت است از
تقدیرات فلکی بولایت روم رفته در استنبول ملازمت اعیان دولت عثمانی اختیار نموده از پایه نوکری
اعیان و ارباب ترقیات دست داده بمرتبه ملازمت پادشاه رسیده و خدمت او مستحسن کردیده و چون مرد
عاقل کاردان با تدبیر و رای بود پادشاه روم در تربیت او افزوده مرتبه مرتبه ترقی یافته بایالت و
دارائی ولایت مصر رسید و قاعده و قانون رومیان چنانست که هرکس بایالت مصر رسد پایه ترقی
او وزارت اعظم است پاشای مذکور چند سال مصر حکومت نموده خیرات و مبرات بسیار و آثار خیر
بیشمار در حرمین شریفین ازو بظهور رسید بعد از آنکه از ان منصب معزول کشته بدرکاه پادشاهی آمده
حضرت پادشاه التماس نمود که حکومت ولایت ایروان و نخجوان باو مرحمت کردد و با ملامت وزارت
بان منصب مامور کشت راقم حروف بعد از فتح قلعه ایروان که پاشا بخدمت اشرف رسید و شرح
آن عنقریب رقم زده کلک بیان میکردد از و سوال نمودم که ایالت مصر پایه وزارت اعظم است
سبب چه بود که خواندکار بعد از ان منصب عالی شما را بحکومت ایروان و نخجوان که فروتر از ان منصبست
فرستاد جواب داد که خود این التماس کردم بنده از سبب آن پرسیدم کفت سالها بسبب وسواس
شیطانی و جاه طلبی تشیع فطری در میان اهل سنت و جماعت روزکار کذرانیده تقیه کرده بودم و در هنکام
پیری که آخرهای عمرست آرزو می بردم که در جای مقیم باشم که بمذهب خود عمل توانم کرد و این معنی از قوت
بفعل نمی آمد و در خاطر داشتم که حکومت ولایتی را التماس نمایم که بولایت عجم نزدیک باشد شاید که
چرخ شعبده باز و که من خود را بملک عجم و بمیان شیعیان اندازم و محالی که مناسب طلب من بود بغداد
و تبریز است و ایالت بغداد در آنوقت بحسن پاشا و ایالت تبریز بعلی پاشا که مرد و از ملازمان کرامی
خواندکار بودند تعلق داشت و تغییر آن صورت نمی یافت از ان جهت نخجوان و ایروان را التماس
کردم و فی الجمله مطلب من نزدیک بود مجملا مشار الیه در آنوقت بیکلربیکی آنجا بود و شر آنجا را با محالی

که تابع انجا بوده واز ده هزار نفر میشمارند و همچنانچه مرقوم گشت انطایفه در حدود مرند از علی پاشا جدا
شده بنخجوان آمده هنوز درجا و مقام خود قرار نگرفته بودند که خبر قتل لشکر تبریز و گرفتاری علی پاشا
و بدست آمدن قلعه تبریز بدیشان رسیده متحیر و سراسیمه گشتند چون زیاده اعتمادی بر قلعه نخجوان
نداشتند و قلعه ایروان در کمال متانت و استحکام بود خاطر بتحصن قلعه ایروان قرار دادند و بجهت
آنکه یکباره قطع نظر از الکا نخجوان کردن شاید مکروه خواندگار باشد یکی از آقایان را بامارت الکاء
نوید داده با   نفر در قلعه نخجوان گذاشته شریف پاشا با سایر لشکریان و زعما و بیگلربیگیان
و علازمان پا شا که در انوقت درمیان ایشان بودند بایروان رفته آن قلعه را استحکام دادند و بنا
بر آنکه قلعه مذکور گنجایش اقامت کل آنجماعت که قریب به ده هزار کس بودند نداشت لشکر نخجوان جهتا
دیگر که در جانب قبلی قلعه عتیق جهت مسکن خود طرح کرده کل سپاهی و رعیت هجوم نموده شب و روز کار
کرده در عرض بیست روز که حضرت اعلی بمهمات تبریز و نظم و نسق امور ضروری آنجا مشغول بودند آن
حصار مذکور را اتمام نموده آزوقه و یراق قلعه داری دو سه ساله سرانجام دادند و حضرت اعلی
بساعت مسعود از تبریز بیرون آمده ذوالفقار خان را با امرای قورچی به پیشتر بنخجوان فرستاده موکب
همایون متعاقب حرکت آمد و سردار محمود جیغالی که چندگاه درمیان روبیه جلالی بوده مدتی بود که
پناه بسایه چتر همایون فال شاهی آورده در رکاب فلک فرسای بود از خدمت اشرف اعلی اجازت
یافته با سیصد نفر از اوباش متوجه ایروان و آخته و گردید که دستبردی نماید و ترددی در میان دشمن
باشد و آوازه جلادت او در آن ولایت شیوع داشت از اقدام تدبیر شبی در یکی از مواضع قریب ایروان
توقف نموده از شرب شراب و غفلت مستی از لوازم حزم و احتیاط غافل شد و گروه میان خبر یافته با
قریب هزار نفر بر سر او تاخته او را بدست آورده بقتل رسانیدند و بعضی از رفقا او مقتول و گرفتار
شدند القصه چون ذوالفقار خان با جنود ظفر ورود که مقدمة الجیش بودند نزدیک نخجوان رسید اهالی
و اعالی آن ملک باستقبال مبادرت نموده اظهار بشاشت و خرمی کردند و جماعت رومیه که در قلعه
نخجوان توقف نموده بودند از شکوه لشکر قزلباش و آوازه ورود موکب همایون شاهی هراسان گشته
از جرات و جسارت که در توقف قلعه نموده بودند پشیمان شدند و قبل از ورود موکب ظفر قرین دست
در دامن استیمان زده کس نزد ذوالفقار خان فرستاده بجان و مال امان خواستند و خان مذکور
ایشانرا بمواعید دلپذیر مستظهر گردانیده معتمدان بقلعه فرستاده عهد و پیمانی که خاطر خواه ایشان بود

که درون

که در بیرون خرگاه نشسته بود گرفت تاج از سرش برداشت و از خیمه دولتخانه بیرون آورده
در همانجا بقتل او پرداخت و سر او را در نیزه کرده در اردو گردانیدند طایفه استاجلو
که بجهت قتل مرشد قلیخان تزلزل تمام داشتند از قضیه قتل محمد خان خوشوقت گشته بشفقت
شاهانه امیدوار شدند سایر مردم از این دو واقعه که در نظرها بعید مینمود از پاس سیاست
پادشاهانه اندیشه مند گشته پای در دامن ادب پیچیدند بدر خان افشار بایالت استراباد گشت و
احمد سلطان ذوالقدر حاکم خوار و سمنان بکومک معین گشت و منصب قورچی باشیگری
که معظم مناصب دیوان اعلی است بولی خان افشار که حاکم کرمان بود شفقت شد و حکم ایالت
کرمان باسم بکتاش خان ولد او که در یزد بود عز اصدار یافته مقرر شد که بکرمان رفته با
طوایف افشار که درین چند سال از خدمت و یساق تقاعد ورزیده بودند بخراسان
آمده و فتون آراسته بنظر رسانند و تا ترتیب جبه و زره جهت جمعیت عساکر در الکاء بسطام
توقف فرمود و از راه اسفراین بمشهد مقدس تشریف بردند و بشرف زیارت آستان
ملایک آشیان حضرت امام الجن و الانس مشرف گشته چندگاه جهت تفحص احوال خراسان
و قضایای حاجت جز اسپاهیان و تحقیق اوضاع اوزبکیه که در هرات مجتمع بودند در مشهد مقدس
توقف نمود و خلاصه اوقات را صرف خدمت روضه مقدسه حضرت امام همام میفرمودند
و میرزا محمد وزیر لوای اقتدار افراخته در کمال عظمت و استقلال بامر وزارت دیوان اعلی
قیام داشت و در امور ملکی دخل نموده در همه او بصوابدید او عمل میشد بوداق خان تکلی
را منظور نظر شفقت گردانیده بمنصب اللهگی و اتابکی شاهزاده سلطان حسین میرزا
معزز و سربلند گردید و حکومت مشهد مقدس و نامزد شد و الکاء خبوشان و محالی که سابقا
باو متعلق بود باولاد او حسن علی سلطان و حسین علی سلطان و سایر برادران تفویض
رفت در خلال این احوال سلطان علی خلیفه شاملوی ولد فولاد خلیفه که حاکم قاین بود و بجهة آنکه
در روز معرکه سوسفید ترشیز صف سپاه علیقلیخان شاملو را ویران کرده بمرشد قلیخان
پیوست و این معنی موجب انهزام علیقلیخان گردید و سلیمان خلیفه ترکمان داماد مرشد
قلیخان همراه او متعهد بوده موآخذه گردیده از اوج عزت بحضیض ذلت و خواری افتادند
از وقوع این حال بوداق خان چگنی که دختر خود را بمرشد قلیخان داده با او وصلت کرده بود

اندیشه مندگشته باغوای سپراتش که همگی صاحب داعیه بی اعتدال و بد نهاد بودند از
جاده اخلاص منحرف گشته شهزاده را بر داشته بقلعه خبوشان کریختند ولی اکثر
از جانب اشرف بوی آن اشتعالی بمشام ایشان رسید مرتکب این عمل شنیع گردیدند سلمان
خان ولد شاه علی میرزا نواده عبدالله خان استاجلو که حاکم تون بود و اهتمام نموده
قلعه تون را بسته شعار خلاف بظهور رسانید آقایان ذوالقدر شیراز نیز که بجود
سری برآمده بمخالفت حاکم معتاد شده بودند با یعقوب خان همان شیوه پیش گرفته
از مشهد مقدس فرار نموده یعقوب خان بجهت دست آوردن ایشان مرخص گشته روانه
شیراز شد اما آقایان که سرکرده ایشان حمزه بیک جامسلو بود چون به یزد رسیدند بیکتاش
خان ایشان را بدست آورده بعلیقلی بیک قورچی ترکش شاملو که داروغه یزد بود سپرد
که در قلعه نگاه دارد و چون یعقوب خان متعاقب ایشان در رسید بیکتاش خان
اول استقبال کرده بشهر آورد اما یعقوب خان از اطوار بیکتاش خان تفرس نموده
بود که با فساد میر میران اراده کرده که او را گرفته حمزه بیک مذکور را بایالت شیراز مقرر
نماید و طایفه ذوالقدر را با خود متفق ساخته لوای مخالفت برافرازد شیوه احتیاط مرعی داشته
در همان شب احمال و اثقال را گذاشته از یزد بطریق فرار روانه شیراز شد بیکتاش خان جمعی
بر تعاقب او فرستاده با و نرسیده بازگشتند الحاصل حضرت اعلی این مقدمات را از یادی
اعتباری نفرموده حکومت مشهد مقدس معلی را بامت خان استاجلو تفویض فرموده
قشون و لشکر مرشد قلیخان و ابراهیم خان برادرش را که خانه کوچ در مشهد مقدس داشتند
بملازمت او مامور ساختند و رایات جهانگشا بجانب هرات در حرکت آمد تا بند فریمان
جام تشریف بردند در خلال این احوال اخبار موحش از جانب عراق رسیده آن حضرت
را عایق گشته بازگشتن بجانب عراق لازم شد اولا خبر رسید که فرهاد پاشای سردار روم که
در ارزن الروم توقف داشت با لشکر جدید و مهمات بسیار آمده آن ولایت را از تصرف امرای
قاجار بیرون آورده در گنجه قلعه ساخت و دیگر آنکه جغال اوغلی که حاکم بغداد بود با لشکر عراق
عرب بجانب همدان آمده با قورمش خان حاکم آنجا و امرای آن حدود محاربه نموده قورمش
خان گرفتار شده آن ولایت عرصه نهب و غارت گشت و از همدان پیشتر آمده

ارنهاوند

سو در نهاوند که قرب بملک عراقست قلعه ساخته نیکوری و آذوقه و یراق سامان نموده
مراجعت نموده از وقوع این اخبار بسیاری از عساکر منصوره و قورچیان عظام که
در ولایت همدان و آن حدود خانه کوچ داشتند در کمال اضطراب و اضطرار بی اختیار
گشتند و فی الجمله پریشانی بضمیر انور راه یافته در رفتن هرات متردد خاطر گشتند محتمل بود
که اگر متوجه محاصره قلعه هرات گردند ایام محاصره بامتداد کشد و در بهار عبدالله خان و پسرش
عبدالمؤمن خان بغلبه از دحام تمام بخراسان آیند و عساکر منصوره بجهت امتداد یساق
خراسان و تفرق سپاه تاب مقاومت نبوده باشند و هرگاه غلبه از جانب ازبکیه روی
دهد پیداست که مضرت بسیار درین دولت لاحق میگردد و ماکولات نیز در خراسان
روی بنقصان آورده عساکر منصوره تنقیص میکشیدند درین سال مهم هرات را تعامل
ورزیدن و بازگشتن بجانب عراق و خاطر از جانب مهم جمع نمودن اولی و انسب و بصلاح
دولت اقرب نموده رای جهان آرا بعزیمت جانب عراق تصمیم یافته بعضی از امرای خراسان
را که نصب کرده زمان مرشد قلیخان و محل اعتماد شاهانه نبودند عزل فرموده حکام مجدد
تعیین فرمودند از بند فریمان کوچ کرده در اول حال اراده فرمودند که از راه یزد بعراق متوجه
چون مهمات یزد و کرمان و فارس بجهت نیامدن بیکتاش خان حاکم کرمان و توقف نمودن
در یزد و حمایت آقایان شیراز نمودن مختل گشته بود در انتظام آن نیز به بند و بیکتاش خان
اگر قشار دولت دیار و از افزون داشته باشد و بشرف ملازمت رسیده آثار سعادت از ناصیه
حالش هویدا باشد آقایان شیراز را از کرده بجزا و سزا رسانند و او را بجانب کرمان گسیل کرده خاطر
از مهمات یزد و کرمان جمع نموده بدار السلطنه قزوین روند بدین جهت عزیمت متوجه دخابه
راه و محولات که سمت یزد است گردیدند و چون آوازه مخالفت بوداق خان شیوع یافت
باعث دلیری دیگران نیز میشد که باعمال ناصواب جسارت می نمودند از آنجا کور حسن استاجلو را
که از معتبران طایفه استاجلو و در یزد بود و بوداق خان بجنوشان فرستادند که او را بمواعید دلنشانه
مستظهر کرده بپایه سریر اعلی آورد و چند گاه در آن مکان توقف نموده انتظار خبر بوداق خان
کشیدند مشار الیه معاذیر نموده بتمسک جسته در آمدن تقاعد ورزید و در آن منزل میرزا احمد
وزیر مغضوب گشته او را بفرهاد خان کیرانیدند بسبب انحراف مزاج اشرف اگر چه معلوم همگنان

نشد اما آنچه بر عقلا ظاهر بود و خود تصدیق آن مینمود اولا آنکه بعد از نواب جهانبانی سلطان
حمزه میرزا باعث تربیت ابو طالب میرزا شده از جانب امرای عراق سخنان بی وجه
نسبت بحضرت اعلی بخراسان نوشته بودند ثانیا آنکه میخواست که بطریق مرشد قلیخان عمل نماید
سلوک کرده مهمات ممالک عالی عرض اشرف برای و صلاح خود فیصل میداده باشد ثالثا
آنکه با میر میران تمهید مقدمات وصلت کرده اراده نموده بود که چون به یزد رسد با
پیکتاش خان هم داستان گردد و او را حامی خود گردانیده باستظهار طایفه افشار پادشاه
نشان باشد و بوداق خان نیز پیغام کرده بود که با فساد میرزا محمد این جسارت از من بظهور
آمد مجملا چون صاحب نفس قوی و مفسد بلند پرواز بود بمقتضای این مضمون که اندر سر
آن روی که در سر داری [illegible] ادبار او سرانجام فتنه بتحریک مقربان بساط اقدس کم عقلت و
اقتدار او مکروه طبع ایشان بود گرفتار شد و چون پیمانه حیاتش پر شده بود دستمکنان
عدم او را بر وجود ترجیح نهاده بدست پیرعلی آقا اربطان ملازم فرهاد خان بقتل رسیده
اموال و اسباب او بدیوان تعلق گرفت و درین منزل ملک بهمن لارجانی که در اردو بود
بجهت ظاهر زوار نموده بلارجان رفت و بعد از وقوع این حالات حضرت اعلی امرای عظام
را جمع نموده مکرر مجالس کنکاش انعقاد یافت که توجه موکب همایون بعراق از کدام راه
مناسب دولت ولیخان چاووشلو قورچی باشی که پدر پیکتاش خان بود عرض کرد که موکب همایون در حرکت
آید موجب ازدیاد توهم بکتاش خان و میر میران گشته جرأت آمدن بپایه سریر اعلی نخواهد
کرد و محتمل است که مشاغل عظیمه پیش آید اولی آنست که از اعمال ایشان که هم ملازم و نمک
پرورده این درگاه اند اغماض فرموده از راه ترشیز و سبزوار بعراق رفته در مقر
سلطنت ابد پیوند نزول فرموده متوجه انتظام سرحد آذربایجان و دفع صولت رومیان گردند و هر گاه
درین امر تغافل پادشاهانه شعار خود ساخته از اطوار ناهنجاری که بظهور آمده اغماض
فرمایند این پیر غلام متقبل میشوم که در کار پیر مرم بکتاش خان رضای خاطر مبارک حاصل نمود
بعد از اطمینان او را بپایه سریر اعلی آورم نواب کا[illegible]میاب حسب الالتماس او فسخ عزیمت
یزد نموده از راه ترشیز و سبزوار متوجه عراق گشتند و چون بدامغان رسیدند زمستان
بپایان رسیده بود سه روز در دامغان توقف فرموده جشن نوروز آن روز فیروز

قیام

قیام نمودند و از انجا روانه ری شدند و چون در وقتی که مرشد قلیخان نواب سکندر شان
و شاهزاده ها را بقلعه ورامین میفرستادند مکرر و طبع شاه جمجاه بود درین وقت اراده
فرمودند که آن حضرت را از قلعه بیرون آورده مصحوب خود گردانند در موضع
ایوانک جشن عظیم و مجلس عالی آراستند نواب سکندر شان را از قلعه بیرون آوردند
و چون باردو نزدیک رسید حضرت اعلی باستقبال پدر بزرگوار شتافتند و چون موکب عالی
او نمودار شد حضرت اعلی شاهی از اسب پیاده شده در کمال ادب ران و رکاب
مقدس پدر نامدار را بوسه دادند نواب سکندر شان فرزند عالیشان را در آغوش مهربانی
کشیده بدیدار یکدیگر ابتهاج و استبشار نمودند و از جنبه ولیخان تا کنار اردو پای انداز
انداخته چون بدرگریاس گردون اساس رسیدند چندین جا زرها نثار فرموده آن
روز را بعیش و خرمی گذرانیدند و از مجلس بحرم سرای مقدس تشریف برده همشیره
محترمه اش زینب بیگم و پردگیان سرادق اقبال شرف ملازمت دریافتند و از انجا
کوچ فرموده در مرافقت یکدیگر بدار السلطنه قزوین رسیده بفیروزی و اقبال در مقر
سلطنت ابدی الاتصال نزول اجلال فرمودند گفتار در بیان وقایعی که بعد از توجه فرهاد خان
سردار بجانب قراباغ روی داد و احوال و سانحه مرقوم کلک وقایع نگار گشت
که قبل ازین قرار یافته بود که امر مصالحه رومیان بنوعی که در زمان حیات نواب غفران
پناه جهانبانی سلطان حمزه میرزا تمهید یافته بود بعمل آید و مرشد قلیخان ولی آقای حاجی کبیر
باشی را که از روم بدین مهم آمده بود باردو طلبیده متوجه سرانجام این امر بود که قضیه قتل
او بوقوع انجامید و آن امر در آن وقت صورت نیافته در حیز تاخیر ماند و رومیان
از استماع توجه رایات نصرت آیات بخراسان انتهاز فرصت نموده فرهاد پاشا با عسکر بیحد
که در ارزن الروم توقف داشتند متوجه تسخیر قراباغ که در مابین شروان و آذربایجان واقعست
گشتند از سلاطین گرجستان سیمون خان که همیشه دولتخواه این طرف بوده مکرر با رومیان محاربات
قوی نموده بود درین هنگام فرهاد پاشا با او ابواب ملایمت مفتوح داشته او را بمواعید
دلپسند و هدایای ارجمند فریفت و مشارالیه نیز که مرد عاقل بود تن بطبیعت داده پهلو از
مخالفت که فی الحقیقه مقدور نبود خالی کرده بر میان راه داده و بر کنار نشست فرهاد پاشا

خاطر از کار او جمع ساخته بفراغ بال از مضایق گرجستان گذشته قدم بولایت قراباغ نهاد
محمد خان که در همان [illegible] به ایالت رسیده و هنوز استقامتی نیافته بود مضطرب گردید
و از امرای قراباغ [illegible] با ایل خود روگردان شده بر رومیان پیوسته مرتبه پاشائی
یافت طایفه قاجار و [illegible] باق بنوعی بهم برآمدند که مطلقا سامان و سرانجام جمعیت نیافتند
و مقاومت با آن لشکر [illegible] رشان نبود و دست از مملکت کشیده در کمال اضطرار و پریشانی
کوچ کرده از آب ارس [illegible] و بار سبار آمدند و پریشانی و اختلال تمام باحوال آنجماعت
راه یافته بسیاری از اموال و اسباب ایشان عرضه نهب و غارت گشت و فرهاد
پاشا چند روز در ربده گنجه رحل اقامت انداخته قلعه در کمال حصانت و متانت ساخته
و بپرداخته بردان کار و آلت کارزار و آذوقه و یراق بسیار استحکام داده مراجعت
نمود جعفر پاشا که در قلعه تبریز بود چون اطراف و جوانب آن در دست قزلباش بود و بعزم
تصرف آن محال بیرون آمده عزیمت اردبیل نمود و تا سراب آمده چون قدرت پیش
آمدن نداشت از انجا بازگشت اما [illegible] وردی خان ولد خلیفه انصار که حاکم قراجه داغ
بود با او در مقام اطاعت درآمد و پسر خود را به تبریز نزد او فرستاد و از بی سعادتی
فرق دولت خود را از تاج و [illegible] اری ساخته مجوز رومیان بر سر نهاد بعد از این
قضایا امرای قزلباش [illegible] از حوالی ولایت تبریز کوتاه کرده اردوباد و مرند و دزمار
و زنوز و کرگر و الحوالی بتصرف جعفر پاشا قرار یافت سنان پاشای مشهور بجغال اوغلی که
بکلربکی بغداد بود و او را [illegible] و علیشکر در سر افتاده لشکرهای عراق عرب را جمع آورده
اکراد آنسرحد را انجو و ملحق ساخته عزیمت آن ولایت نمود قورخمس خان شاملو که حاکم
همدان بود امرای آن حدود را اخبار نموده در مقام مقابله و مقاتله درآمد اما قبل از آنکه
او را جمعیتی دست دهد [illegible] قدم بآن ولایت نهاده با غلبه تمام بحوالی همدان رسید قور
خمس خان از کمال غفلت [illegible] دور از طریق حزم و احتیاط دور افتاده منتظر جمعیت لشکر نشده
با اندک مردمی که داشت [illegible] با بلا اعدا شتافت شاهوردی خان حاکم لرستان که نزد قورخمس خان
آمده بود از قلت لشکر اندیشیده او را از محاربه منع مینمود و چون قورخمس خان اعتمادی
بجانب او نداشت این سخن را بکید و عذر او حمل نمود و حزم و احتیاط که لازمه سپاهیگری

بود مرعی نداشته بمعرکه قتال شتافت شاهوردی خان با لشکر لرستان پهلو از محاربه
خالی کرده برکنار استاد و رومیان حملات متواتر نموده لشکر قزلباش را که فوج قلیل بودند
احاطه نمودند و قورخمس خان در آغاز محاربه با چند نفر از جوانان شاملو از صف سپاه بیرون
آمد که چرخچیان را بجنگ ترغیب نماید گروهی از رومیه دوچار شده با او درآویختند و یکدو
کس از مردم آن ولایت که روگردان شده بر رومیان پیوسته بودند او را شناخته
معاندانه امجر ساختند و از اطراف و جوانب او جلو [illegible] آختند مشار الیه خود را
غریق بحر کارزار یافته دست و پائی که مقدور بشر بود زده گرفتار گشت بعد از گرفتاری
او لشکریان دست از محاربه کشیده راه انهزام پیمودند شاهوردی خان راه لرستان پیش گرفته
دست نهب و غارت دراز کرد اما اهالی همدان بیچارگان آن ولایت بهم برآمده دست
اهل و عیال گرفته به بغولها خزیدند جغال اوغلی از حوالی همدان گذشته بطرف نهاوند آمد
آنجا را که یکطرفش بلرستان پیوسته جهت قلعه ساختن اختیار نمود که هم ولایت قلمرو
علیشکر بتصرف درآید و هم الکای لرستان در تحت فرمان ایشان باشد بالجمله قصبه نهاوند
را قلعه ساخته قلعه دیگر در سعد وقاص ترتیب نمود رعایای نهاوند که شیعه فطری اند با رومیان
نمی آمیختند مواضع و مزارع خود را خراب کرده در اطراف و جوانب پراکنده شدند و
درین آمد و رفت خرابی بسیار بولایت قلمرو علیشکر راه یافته اسیر و نهب و غارت
بسیار بوقوع انجامید جغال اوغلی قورخمس خان را همراه خود به بغداد برده حقیقت حال
بخدمت خواندکار عرض کرده مورد استحسان گردید **ذکر احوال امرای خراسان
و بعضی حالات که بعد از مراجعت رایات نصرت نشان [illegible]** بعد از مراجعت موکب
همایون از خراسان بوداق خان و اولاد او و کان میر الامرای گشوده اجناس مطالب خود را
که در خزاین ضمیر داشت بر روی کار آوردند و شاهزاده سلطان حسین را دست آویز خود
ساخته بعضی از امرای معزول را که در خراسان مانده بودند [illegible]ب خود خوانده خاطر
نشان مردم نمودند که حضرت اعلی شاهی ظل الهی قطع تعلق از خراسان کرده بعراق تشریف
بردند و از استیلای رومیان فرصت آمدن خراسان نخواهند یافت و ما پادشاه
زاده در دست داریم بر سر او جمعیت نموده او را بمشهد مقدس [illegible] برده بر سر سلطنت

خراسان متمکن میسازیم و ملک خراسان را ضبط نموده از اعدا صیانت مینمائیم و هر کس
اطاعت ما نکند بدفع او پرداخته الکای او را بدیگری میدهیم چون تمام شاهزادها و در
میان بود جمعی بطرف او رغبت نموده امیر الامرائی و ریش سفیدی بود و اتفاق [illegible] پیوستند
از جمله محمد خان صوفی اوغلی استاجلو که از حکومت نیشابور معزول گشته بود با او اتفاق
نموده باستظهار او به نیشابور آمده غازیان استاجلو ملازمان شاه نظر سلطان کوچک
اوغلی قوم امت خان که حاکم نیشابور شده بود چون ملازم قدیمی محمود خان بودند بجانب
او رغبت نموده ولایت نیشابور را بتصرف او دادند شاه نظر سلطان بمشهد مقدس نزد امت
خان رفت محمود خان در حکومت نیشابور مستقل گشت و همچنین امام قلیخان ولد قباد خان
قاجار که از حکومت سبزوار بجهت بدسلوکی و شکوه رعایا معزول شده بود بر سر سبزوار آمده آن
ولایت را از تصرف گماشتگان محمد خان ولد یعقوب بیک چاوشلو بیرون آورده متصرف
گردید ابو مسلم خان چاوشلوی حاکم اسفراین نیز با ایشان اتفاق نمود و امت خان که حاکم
مشهد مقدس و از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی امیر الامرا بود کس فرستاده ایشان را
از خودسری و خودرائی منع کرد ایشان ممنوع گشته در مقام آن شدند که بر سر مشهد مقدس معلی
آمده او را از مشهد مقدس بیرون کنند و بدین اراده جمعیت نموده بودند که آمدن عبد المؤمن
خان بخراسان روی نمود و امت خان محصور گردید و باقی احوال ایشان در قضایای
سال آینده مرقوم کلک بیان میگردد و بعضی از امرا معزول خراسان که بمواخذه و مصادره
گرفتار آمده بودند از جمله سلطان خلیفه ترکمان و جمعی دیگر از مفسدان بجانب رستم میرزای ولد
سلطان حسین میرزا که حاکم بست و زمین داور بود و در قندهار با سلطان حسین میرزا
برادر بزرگتر خود محاربه نموده بر وظفر یافته بود میل نموده بطرف قندهار رفتند که او را بسلطنت
خراسان فریفته باین طرف آورند و بسیاری از سپاهیان خراسان از هر طایفه بقصد ملازمت
میرزا مذبور کمر بسته بطرف قندهار رفتند اما چون بملازمت میرزا رسیدند میانه برادران
صلح واقع شد و میرزا دست قندهار را به مظفر حسین میرزا گذاشته بود و رستم میرزا در اول
حال مقدم امرا را گرامی داشته از مافی الضمیر او استطلاع نموده امرای مذکور میرزا را با آمدن
خراسان اغوا نموده خاطرنشان کردند که ملک خراسان بی صاحب است اگر موکب عالی بطرف

نهضت نماید ما بندگان کمر خدمتکاری بر میان جان بسته آثار جان سپاری بظهور می آوریم
و عنقریب لشکر عظیم از طوایف قزلباش که در خراسان اند در موکب عالی جمع شده نواب
میرزا بمدارج عالیه ارتقا خواهند نمود رستم میرزا اگرچه جوان شجاع دلیر مردانه بود اما بغایت
فراغت دوست و راحت طلب بود چند گاه با امرا مدارا کرده مجالس عیش و عشرت
ترتیب میداد و در هنگام مستی و خمار نشاء شراب وعده و لبسند مینمود اما هیچکدام
از آنها از قوت بفعل نمی آمد و بعضی اوقات بکنایه سخنان مشتمل بر عدم رغبت آمدن خرا
سان بزبان می آورد تا آنکه خبر استیلای عبد المؤمن خان بر مشهد مقدس باو رسید یکباره
قطع تعلق کرده صریحا با امرا جواب داد که تخت سلطنت و پادشاهی ایران بالولا و ناعدا
شاه جنت مکان متعلق است و بما نسبتی ندارد و ما پدر بر پدر ملازم آن درگاهیم مرا کجا
من بجود سر بخیال استقلال بخراسان آمده ام این معنی مخالف طبع حضرت اعلی شاهی ظل
اللهی است و از یکطرف با آنحضرت که نبیره شاه جنت مکان و وارث ملک ایران است
مخالفت می باید کرد و از یکطرف با اوزبکیه مقاومت می باید نمود و معلوم نیست که این
مقدمات بر نهج دلخواه تمشیت یابد و یا خود قرار داد ع که بشهر خود روم و شهریار خود باشم
مجملا امرا بوالفضول را عذر خواسته با ملازمان قدیمی که داشت راه زمین داور پیش
گرفت و پای در دامن عافیت پیچیده چند روزه فراغت را غنیمت شمرد اما از اوضاع روزگار
مجال عافیت نیافته زمانه بساط انبساطش در پیچید و عنقریب اختلال باحوال آن سلسله راه
یافت باقی حالات او و مظفر حسین میرزای برادرش در قضایای قندهار و سیستان و مآل حال
اولاد سلطان حسین میرزا از ابتدا تا انتها در طی قضایای سال آینده در داستانی علیحده
تسوید یافته بشرح و بسط در محل خود سمت گذارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی

ذکر وقایع اود ئیل ترکی که سال سیوم جلوس همایون مطابق سنه ثمان و تسعین و تسعمایه

بیت بهار شد که دگر راه بوستان گیریم ٭ ز باده عنبی رنگ گلستان گیریم
گهی بیاد بتان سرو را نظاره کنیم ٭ گهی ز شوق لب یار ارغوان گیریم ٭ درین سال نوروز
جهان آرا بفرخی و فرخندگی در قزوین اتفاق افتاده خسرو سیارگان چون موکب شاه جهان
در برج شرف نزول نمود ز شوق گل بعد افغان کشید مرغ صفیر چو مهد شاه جهان تاز

گشته عالم پر موکب همایون ظل الهی شاهی مقر سلطنت ابد قرین رسید و بکامرانی بر مسند دولت و
اقبال متمکن گشت و منصب رفیع القدر وزارت دیوان اعلی میرزا لطف الله شیرازی که وزارت
نواب غفران مآب جهانبانی بدو مرجوع بود و درین هنگام بوزارت سرکار نواب
علیه عالیه قیام مینمود تفویض یافته قامت قابلیتش را بتشریف گرانمایه این مرتبه عظمی
آراسته گردانیده زمام مهام دیوانی را بکف کفایت او دادند و بندگان حضرت
اعلی شاهی ظل الهی ایام بهار را در دار السلطنه قزوین بعشرت و شادکامی گذرانیده
بجهت دفع مکاره زمان و اقتضای ایام شباب که بهار زندگانیست در باغ و بوستان گلرخ
لاله رخ ریحانی قیام نموده از گلرخان سمن عذار کام ستان بودند اما در لباس عشرت و نقاب
غفلت که بر چهره آگاهی افکنده بودند چون آگاه دلان حذر برو ربا نتظام مهام ممالک که
بغایت مختل گشته بود پرداخته لحظه از تدابیر امور ملکداری غافل نبودند چون شرط
مصالحه رومیان فرستادن شاهزاده و قطع نظر نمودن از ممالک آذربایجان و غیره
بود که بتصرف آل عثمان در آمده بود و این معنی بر طبایع گران می آمد و فرستادن شاهزاده
اصلا مرضی طبع اشرف و اعیان قزلباش نبود اما رای اصابت انتما بمقتضای عقل و تدبیر
عمل نموده رضا بآن دادند زیرا که از دو طرف و پادشاه عالیجاه روی بممالک ایران آورده
بودند و هنوز نفاق و اتفاقی در میانه طوایف قزلباش واقع بود و از یکتاش خان حاکم یزد آثار
مخالفت بظهور رسیده و طایفه ذو القدر ان فارس بتحریک و اغوای یکتاش خان در
مقام گردنکشی بودند و بعضی از امرای افشار که از حدود اصفهان تا کوه گیلویه اقامت داشتند تا غایت
اطاعت شایسته بظهور نرسانیده بودند و خلیل خان افشار که در کوه گیلویه بخود سر حاکم گشته آن ولایت
را متصرف بود بازگشتی بدرگاه جهان پناه نکرده بود و سرکشان اکناف و ولاة اطراف ممالک ایران که هر یک
علم طغیان و سرکشی افراشته بودند از تاریخ فوت شاه جنت مکان تا حال که یازده سال است هر یک در مقر
حکومت خود لوای اقتدار افراخته دم از استقلال و استبداد میزدند و با این حال مقاومت با دو
دشمن قوی متعذر می نمود و چاره جز آن نبود که بیکطرف را راضی کرده بار و زکار سازی نمایند خرد
شد این نکته آتش رهنمون که آواز ناید ز یک کف برون چو نشد هر دو با یکدگر آشنا بگردون گردان
رساند صدا بالضروره حضرت اعلی شاهی ظل الهی رضا بمصالحه داده متوجه سامان یراق شاهزاده گشته

مهدیقلی خان چاوشلو ولد یعقوب سلطان را که در آن وقت حاکم دار الارشاد اردبیل بود و بمزید
عقل و دانش و وفور فهم و کیاست و کاردانی و مکنت و حشمت از سایر امرا امتیازی داشت
برسالت تعیین فرموده میرزا را با آیین شایسته روانه نموده نامه صداقت آمیز دوستانه بجهت
خواندکار نوشته تحف و هدایای لایق ارسال نمودند و لی آقای چاوشلی کیرمانبی را که دو سال بود
که بدین مهم آمده توقف داشت منظور نظر عنایت گردانیده رخصت انصراف دادند و چون مشار الیه
مینمود که از جانب خواندکار حکم نشده بود که جغال و غلی لشکر بولایت عراق کشد و او بخود سر آمده
در نهاوند قلعه ساخت بخاطر انور خطور نمود که جمعی را بتسخیر آن قلعه مامور فرموده تا رسیدن شاهزاده
باستنبول آن قلعه خراب کرده و در حین انعقاد مصالحه قلعه نهاوند در تصرف نبوده باشد
ایالت ولایت همدان را بطهماسب قلی سلطان ارشلو عنایت فرموده او را بتسخیر قلعه نهاوند
نهاوند مامور ساخته جمعی امرای بیات را بمعاونت او مامور فرمودند و ایشان حسب الامر
متوجه آن خدمت گشته قلعه را محاصره کرده چند گاه در تسخیر آن اهتمام مینمودند چون در آن
اثنا آوازه آمدن عبد المومن خان بخراسان شیوع یافته توجه موکب همایون بطرف خراسان لازم
گردید امرای مذکور کاری نساختند و جغال و غلی مرتبه دیگر بجانب نهاوند آمده مایحتاج قلعه
از بغداد آورده حارسان آن را زور گماشته رفت بعد از انعقاد مصالحه چون خلاف شرایط
صلح بود متوجه تسخیر آن قلعه که در وسط عراق واقع شده بود نشده همچنان در تصرف رومیان گذا
داشتند و آن را بوقت دیگر حواله نمودند چنانچه عنقریب تحریر ظهور خواهد آمد از مصالحه مذکور و رفتن
شاهزاده و مسامحه که با رومیان نمودند جمعی از جهلای نادان را که از خرد بهره نداشتند خار تعصب و
تعقل دامن گیر گشته زبان طعن گشودند و نواب کامیاب اشرف با وجود قهاری و آتش مزاجی و
استیلای قوت غضبی ایام شباب برای پیران صاحب خرد عمل نموده گوش بسخنان اهل
روزگار نفرمودند و الحق از آن قدر مسامحه و مدارا فواید کلی بدین و دولت رسید زیرا که
چون خاطر از طرف رومیان جمع کرده متوجه رفع اختلال احوال ممالک شدند بنیروی اقبال و
حسن تدبیر و رای صایب غبار فتن و فتور را از ساحت ملک ایران محو گشته در اندک وقتی
مفسدان هر طایفه از طوایف سرکش قزلباش را دفع فرموده سر سرکشان را بنوعی بخط اطاعت
آوردند که موجب حیرت ارباب بصایر گردید و فتح قلعه بسیاری از قلاع و بقاع عظیمه که



بتصرف اعادی بود استرداد فرموده چندین قلاع و بلاد مفتوحه ضمیمه آنها گردیده اقطار ممالک
بنوعی از خس و خاشاک معاندان پاک گردید که اکنون ساحت ملک ایران غیرت افزای روضه
رضوانست و عنقریب شرح هریک در محل خود سمت تحریر خواهد یافت

ذکر توجه عبدالمومن خان با جنود اوزبکیه بصوب خراسان و محاصره مشهد مقدس معلی و تسخیر آن بلده و شهادت طایفه قزلباش و جمعی کثیر از علما و فضلا و سادات و صلحا که ساکن آن بلده طیبه بودند

سابقا ایراد یافت که عبدالله خان که در سال گذشته بمشهد مقدس معلی آمده بمختصر پیشکشی قناعت
کرده از سر مشهد برخواست و ابراهیم خان استاجلو که دران سال حاکم مشهد بود و اهالی آن
آن ملک بنا بر صلاح وقت با او وعده کردند که اگر پادشاه قزلباش امسال نیاید بحراست آن ملک
توجه ننماید هرکس از جانب او بتسخیر این ولایت آید شهر و قلعه باو سپارند چون مسموع عبدالله خان
گردید که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بخراسان آمده بی آنکه متعرض بلده هرات گردد بازگشته بجانب عراق
رفت هوس تسخیر خراسان که در ضمیرش جایگیر بود ازدیاد پذیرفت عبدالمومن خان پسر خود را
از بلخ متوجه آنصوب گردانید و دین محمد سلطان ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله
خان که بتیلیم سلطان اشتهار داشت و میر قلبابا کوکلتاش حاکم هرات با لشکرهای هرات و بلخ
واندخود و شبرغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و هزاره و دشت قبچاق بمعاونت او مامور گشته
پیش از آنکه محصولات بحصاد رسد بخراسان درآمدند در اول حال که عبدالمومن خان بخراسان
درآمد اصلا آمدن او نزد امرای خراسان محقق و معلوم نبود و چون بسرعت و استعجال
با اندک مردمی آمده بود اول به نیشابور آمد محمود خان صوفی اوغلی و غازیان استاجلو که در نیشابور
بودند بعد از اطلاع بی آنکه بر حقیقت حال و کیفیت و کمیت لشکر آگاهی یابند بعزم رزم با قشون
آراسته از شهر بیرون آمدند با طایفه اوزبک درهم آویخته اندک محاربه فیمابین وقوع یافت
و قزلباشیه آثار جلادت و شجاعت بظهور آورده چند نفر از بهادران نامدار معتبر اوزبک گرفتار
گردیدند و چون مشخص شد که سرکرده آن جماعت عبدالمومن خان است غازیان استاجلو دست از
محاربه کشیده خود را بقلعه رسانیده دروب را مستحکم گردانیده ببرج و باره برآمدند
عبدالمومن خان در ظاهر شهر نزول نموده جنود اوزبکیه گروه گروه جمع شدند محمود خان
چون اسباب قلعه داری جمع نداشت بوسیله گرفتاران که اقوام معتبر در میانه لشکر داشتند

مختصر پیشکشی بیرون فرستاده عرض کرد که نیشابور تابع مشهد مقدس است هرگاه که مشهد
مقدس بحیطه تسخیر درآورید ما این ولایت را بی نزاع میسپاریم مجملا عبدالمومن خان بسعی جمعی
از امرا که اقوام ایشان گرفتار شده بودند رضا بصلح داده کوچ کرده و محمود خان تمامی گرفتاران را
بیرون فرستاده و از انجا عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس معلی معطوف داشته
چون بظاهر شهر رسید و اندک مردمی با او بودند بنا بران در اول حال بمحاصره نتوانست پرداخت
و در حوض تونی که نیم فرسخی شهر است نزول نمود تا آنکه میر قلبابا حاکم هرات و تیلیم سلطان
و سایر امرا اوزبکیه که در خراسان بودند بر سر او جمع شده از انجا بحوالی شهر آمده شهر را
محاصره نموده بشروع در لوازم قلعه گیری کردند و امت خان هرکس از سپاهیان آن حوالی
که دست رسید بشهر آورده برج و باره و فصیل و دروازه شهربند بیرون را بقدر مقدور استحکام
داده بر هر برجی از جنود قزلباشیه و اهالی و اعیان مشهد مستحفظان گماشته بمدافعه و قلعه
داری مشغول شدند و کس بپایه سریر اعلی فرستاده حقیقت حال و تنقیص آذوقه و عسرت
و تنگی اهل قلعه عرض کردند نواب همایون اعلی بعد از اطلاع بر مضمون عریضه امت خان
همت بر دفع اعدا و استخلاص محصوران مشهد گماشته از مقر سلطنت در حرکت آمده بجانب
مقصد توجه فرمودند چون الکای ری مضرب سرادقات اقبال گشت چند روز در بلده طهران
جهت اجتماع عساکر نصرت نشان توقف واقع شد چون هنوز کوکب بخت ایرانیان از ظلمت
وبال بیرون نیامده استقامت احوال بر اختلال ایشان را میعادی مقرر بود از اقتضای
قضا و عفونت هوا بیماری در معسکر همایون شیوع یافته عرض مرضی بذات مقدس حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی سرایت کرده بیماری صعب عارض ذات همایون گردید جمعی از امرا و عساکر را
پیشتر فرستادند که مقدمة الجیش بوده تا چمن بسطام رفته در انجا منتظر ورود موکب اقبال باشند که
بعد از صحت مزاج وهاج روانه آنطرف شوند و اطبا بمعالجه و مداوا پرداختند و چون اراده
ازلی باختلال احوال ساکنان آن بقعه شریفه و شهادت صلحا و اتقیا روضه مقدس منوره
علی مشرفها الف الف سلام و تحیه و رفع درجات اخروی آن گروه سعادت نشان تعلق
گرفته بود بیماری و تشنج مزاج بامتداد کشیده بسیاری از عساکر منصوره بمضایق خاک و
مضاجع هلاک شتافتند اوزبکیه ازین خبر مبتهج و مسرور گشته از روی اطمینان قلب در

تسخیر شهر و قلعه سعی مینمودند امت خان و محصوران از این اخبار ملالت افزا پریشان حال گشته
تا مدت چهار ماه در رعایت یاس و حرمان روزگار رگذرانیده با اعدا مقاومت نموده بقدر
مقدور ~~مقاومت نموده~~ در مدافعه میکوشیدند رفته رفته کار با ضطرار انجامید بجهت
محصوران از فقدان آذوقه بجان رسیده و دست از بیرون شهر باز داشته حصار اندرون
را نیز چند گاه محافظت مینمودند روز بروز بیرونیان از رسیدن مدد و کومک قوت گرفته
محصوران ضعیف تر میشدند و بجهت امتداد بیماری و نقاهت ذات مبارک اشرف
قطع امید از امداد و کومک کرده چون غریقان بحر تحیر در لجه اضطراب افتاده از مقاومت
عاجز شدند و حرکت المذبوحی کرده بمقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش اراده نمودند که بوسیله میر قلباباً
با عبدالمومن خان دم از مصالحه زده شهر را بسپارند که شاید بجان امان یافته بیرون روند
خداویردی خان جلایر را بیرون فرستاده استدعای مصالحه کردند عجز ایشان معاندان
ظاهر گردیده عبدالمومن خان بآن راضی نشده و خداویردی خان را با تیغ وجهی در برابر قلعه
سیاست نموده مقتول ساخت و در کمال خشم و غلظت متوجه تسخیر قلعه شده امرای اوزبکیه بیشتر
از بیشتر ساعی گشته از همه طرف هجوم کرده یورش نمودند و قزلباشیه تاب مقاومت
نیاورده قوت مدافعه نیافتند و اوزبکیه بر بروج صعود نموده بشهر ریختند امت خان
با غازیان استاجلو و سایر مردم در صحن آستانه مقدسه جمع شده حصار روضه مقدسه
را پناه خود ساخته بمحاربه مشغول شدند جمیع سادات و علما و خدام و مدرسان سرکار
فیض آثار و صلحا و اتقیا که در مشهد مقدس بودند و آستانه مقدسه را ملتجا میدانستند بآنجا
جمع شده بدعا و زاری اشتغال داشتند اما چون ایام سعی سپاهیان و دعاگویی مظلومان
دافع قضا نگشت اوزبکیه اطراف و جوانب صحن را احاطه کرده طایران تیر و تفنگ از جانبین در
پرواز آمدند عبدالمومن خان و دین محمد سلطان مشهور بتیلیم سلطان با جمعی از بهادران تمامی
بشهر درآمده بصحن آستانه درآمدند غازیان قزلباشیه سینه سپر بلا ساخته دل از جان
شیرین برگرفته مردانه وار میکوشیدند و یکیک از جام بلا شربت شهادت می نوشیدند
تیغ بجانی سرافشانی آغاز نهاده در صحن آستانه مقدسه از کشتها پشتها پدید آمد امت خان
با کل سپاهیان و مردمی که یراق بسته بجنگ مشغول بودند بقتل رسیده اوزبکیه بر مستحقین القتل

نکردند و چون از ارباب جلادت برداختند دست بخون علما و سادات و صلحا و
خدمه آستانه و جمعی که پناه بروضه مقدسه آورده بودند یازیده عبدالمومن خان شیوه
ابن زیاد ملعون پیش گرفت شعله غضبش جز بخون سادات و علمای شیعه انطفا
نمی پذیرفت و از مضمون لا یرحم الله من لا یرحم الناس احتراز ننموده با کمال قساوت قلب
در صفه میر علیشیر ایستاده جنود شقاوت ورود اوزبکیه را باندرون روضه فرستاده
یکیک از بیچارگان مظلوم را از دار السیاده و دار الحفاظ بیرون کشیده و بدرجه شهادت
میرسانیدند و مصاحف از دست حفاظ گرفته از همان شربت میچشانیدند و از
صحیح القول استماع رفت که میر محمد حسین استرابادی مشهور بمیر بالای سر که در صلاح
و تقوی و عبادت درجه عالی داشت و همیشه در بالای سر ضریح مبارک بنماز و طاعت
و تلاوت قیام نموده کمتر از آن مقام شریف حرکت کردی دران روز هولناک بدستور معتاد
در بالای سر نشسته بتلاوت مشغول بود یکی از اوزبکان از خدا بیخبر دست در کمر او زده
بیرون میکشید میر بیچاره از هول جان و کشاکش و اضطراب دست بر پنجره ضریح مبارک زده
محکم گرفت اوزبک دیگر شمشیری انداخته قطع ید او نموده دستش در پنجره ماند و او را
بیرون کشیده پاره پاره کردند مجملا آن روز غم اندوز ثانی روز عاشورا و نمونه دشت
کربلا بود خون کشتگان در صحن آستانه منوره بر مثال آب روان جریان یافته سفینه حیات
آن مردم غرق بحر فنا گشت مولانا شانی که در ولایت نجم مرتبه سحبانی دارد مرثیه درین
باب بنظم آورده که این بیت از آن مناسب مقامست هنوز اگر نفشارند خاک مشهد را
سفینه بر شط خون تا بکربلا برود عورات این طبقه که سرپوشیدگان حریم عزت و پرده نشینان
سرادق عفت بودند و باستانه جمع شده ملتجی گشته بودند از ازواج و پسران و برادران خود را
غرقه دریای خون دیده خود در دام محنت و بلا افتاده بدست اوزبکان بیحیا اسیر و مبتلا شدند
همچنین در کوچها و محلات دست بقتل و اسر و یغما برآورده هر کس را از محل اختفا بیرون میکشیدند
و بعد از تفتیش و شکنجه و اخذ مال بهمان شربت میچشانیدند روضه مقدسه بباد غارت و تاراج
رفت قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدان که از حیز تعداد بیرون بود و مفروشات و
ظروف و اوانی چینی و کتابخانه سرکار فیض آثار که در تمادی ایام از اکثر بلاد اسلام جمع شده

بود از مصاحف بخطوط شریف حضرات ایمه معصومین و استادان ما تقدم مثل یاقوت
مستعصمی و استادان سلف و دیگر کتب علمی تازی و فارسی که از حیز احصا بیرون بود بدست
اوزبکان بی تمیز نادان درآمده آن درر گرانمایه را چون خزف ریزه بی بها بیکدیگر میفروختند
مجملا تا سه روز آتش بیداد آن طایفه بدنهاد اشتعال داشت قلیلی از سپاهیان و سادات
اصحاب آستانه و مردم مشهد که در نهانخانها خزیده بودند شبها بیرون آمده بیاده سر بکوه
و صحرا نهاده خود را بجامنی میرسانیدند بعضی بعراق آمدند بعضی دیگر که قطع تعلق از فرزندان
میکردند در مواضع و محال نواحی مشهد مقدس مختفی شده بصد بیم و هراس روزی میگذرانیدند
تا آنکه جنود اوزبکیه از قتل و غارت و اسر رعیت ممنوع شدند خلایق که در زوایای اختفا
بودند یکیک و دودو جمع شده بقدر جمعیتی روی داده با وجود غارت زدگی مال دیوانی حواله
میشد و هرکس قدرت بر ادای آن نداشت اطفال و کودکان را در عوض میگرفتند بسیاری
از سادات و صبیان را که اسیر شده بودند بذل رقیت گرفتار کردند عبدالمومن خان حاکمی در مشهد
تعیین نموده در وقت رفتن قندیل طلای بالا سر مبارک را که شاه جنت مکان از صد من طلا
ترتیب داده بودند تصرف نموده و بعد از تسخیر مشهد مقدس رضوی توجه بجانب سرخس آورده شهر و
قلعه را در میان گرفت اوزبکیه بمحاصره و محاربه پرداختند ابن حسین خان حاکم سرخس با طایفه
جغتای که ملازمان قدیم او بودند در مراسم قلعه داری کوشیده همه روزه بین الجانبین محاربه و
مصادمه وقوع یافته چند مرتبه یورش و هجوم آورده کاری نساختند درین محاربات
فوجی کثیر از جنود اوزبکیه و بهادران معتبر مقتول و گرفتار گشتند از اهل قلعه کمال جلادت و مردانگی
بظهور رسید آخر الامر عبدالمومن خان از تسخیر سرخس مایوس گشته مهم آن ولایت را بسال دیگر
انداخته از پای قلعه کوچ کرده راه بلخ پیش گرفت و ابن حسین خان در آن سال در جام مقام
خود اقامت داشت اما اکثر محال خراسان خصوصا جام و خواف و باخرز و کوسویه و غوریان
و فوشنج از قزلباش خالی شده تصرف اوزبکیه قرار گرفت محمود خان سبعی ملازمانش که
خانه کوچ همراه داشت شهر را خالی کرده به بسطام آمد و آن ولایت نیز بآسانی بدست اوزبکیه در
آمد کنجعلی خان چندگاه در خواف قلعه سلامت را نگاه داشت و مردانگیها نمود اما بالاخره
چون از کومک مایوس شد از بیم آوازه مخالف آهنگ عراق ساز کرد و بالجمله در بلده طهران

بمیان

بمیان آوردند و آنجماعت چاره بجز انقیاد نیافته طوعا و کرها بیرون آمدند و قلعه نخجوان نیز با توابع
و مضافات که معظم ولایت آذربایجان است بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده و خان
مذکور حقیقت آنرا بپایه سریر اعلی عرض نموده موجب انبساط خاطر اشرف گشت و کوچ بر کوچ روانه شده ظاهر بلده
نخجوان محل نزول رایات ظفر قرین گردید و مستحفظان سایر قلاع آذربایجان که درین طرف آب ارس و قلاع ارس
کرده با ایروان جمع آمده بودند بندگان حضرت اعلی الکاء نخجوان را بحاجی ایچ سلطان استاجلو مرحمت فرموده و درین میان
مذکور را نزد ملازمان ذوالفقار خان که همراه بودند بازو سپردند که چون خانه کوچ ایشان در قلعه ایروان است
و اعتماد بر ایشان نمی توان کرد تا فیصل قلعه ایروان نزد مشار الیه بوده باشند و درین منزل مظفر بیک
محمودی حاکم قلعه ماکویه که از اعاظم امرای اکراد محمودی بود بعز دست بوس مشرف گشته مورد توجهات شاهانه
گردیده و از آنجا بنصیر وزی اقبال متوجه ایروان گشته از ناحیه ویدی جمعی کثیر از مردم ایماقات ایلیات و
وسعدلو و بایروکی و غیرهم که در زمان قزلباش در ولایت چخور سعد اقامت داشتند و در فترت رومیه
اکثر در آن محال مانده بودند اظهار شاهی سیونی کرده بموکب همایون ملحق گشتند و تمامی ریش سفیدان و ملکان آن ولایت
مذکور نیز آمده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و از آنجا کوچ فرموده بیک فرسخی قلعه نزول اجلال فرموده و دیگر
منزل قریب ده دوازده هزار نفر بیلدار و برالکار مواضع ایروان و نخجوان و آنحدود و ترتیم شد که پای قلعه آمده و در تنه
کار کنند و در آن روز جمعی از غازیان جلادت شعار تا پای قلعه رفته آثار اقتدار تمام ظاهر ساختند و رومیه نیز
بیرون آمده بمدافعه قیام نمودند و چند کس از جانبین زخمدار شدند روز دیگر رایات نصرت آیات
بپای قلعه در حرکت آمده از دامن کوه روانه شدند و رومیه دروازهای قلعه را بسته باندختن توپ و ضربزن
و بادلیج مشغول شدند و اردوی همایون در میان باغات و دیوار بست حوالی قلعه در آمده هر کس در محل مناسب
فرود آمده جهت آسیب گلوله ضربزن و بادلیج که بر مثال تگرگ از قلعه می بارید در یک طرف خیمه خود کوچه
قلعه بود بنای ساختند و قلعه ایروان مشتمل بر سه قلعه بود یکی اصل قلعه که فرهاد پاشا [illegible]
که قبل از تسخیر ولایت مذکور آمده نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه در خراسان بود در کنار رودخانه
زنگی جائی بغایت استحکام ترتیب داده بر سه طرف خندق عمیق حفر نموده بود و یک قلعه کوچکیست که
بر بالای تل بزرگ که مابین جنوب و غربی قلعه واقعست ترتیب داده بودند و قلعه کوزجی نام نهاده و فاصله
بین القلعتین دو سه تیر پرتاب بوده باشد و آب این قلعه را از رودخانه برده در حمیانها انبار میدارند و
مستحفظان هر قلعه باستظهار یکدیگر بیرون آمده آب از رودخانه و مایحتاج از قلعه بزرگ می برند

یکی دیگر قلعه جدید است که دران روزها لشکر نخجوان بجهت خود در جنب قلعه عتیق در طرف قبلی ترتیب داده
خندق عمیق حفر نموده بودند بندگان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی امرا عظام اطراف و جوانب قلعه را
احتیاط فرموده اگرچه تسخیر سه قلعه چنین که مملو و مشحون بمردان کاری و آلات قلعه داری و ذخیره فراوان
بود با وجود آنکه مستحفظان هر سه قلعه بامداد یکدیگر مستظهر بودند در نظر خاص و عام بغایت مشکل می نمود
و از زمان ظهور دولت جهانگشای سلاطین صفویه تا غایت کمتر واقع شده بود که قزلباش قلعه
از رومی گرفته باشد و در خاطرها چنین قرار یافته بود که قلعه از دست رومی گرفتن امریست محال اما حضرت
اعلی همت والانهمت تسخیر آن مصروف ساخته اطراف و جوانب قلعه را با امرا عظام قورچیان و غلامان سایر
عساکر نصرت نشان قسمت فرموده ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان را بتسخیر قلعه کوزچی مأمور نمودند
قورچیان بیک را با غلامان خاصه شریفه و هر یک از امرا و عساکر را محلی مناسب تعیین نمودند و رومیان بکمال
قدرت و اقتدار بمدافعه و محاربه مشغول بودند چند مرتبه با فوج کثیر از قلعه بیرون آمده در فضائی که در جلو
قبلی قلعه جدید واقع بود صف آرای گشته مستعد رزم و پیکار میگردیدند و از طرف نیز لشکر قزلباش
بمقابله ایشان شتافته بین الجانبین محاربات روی نمود و از جانبین جمعی قتیل و مجروح میگشتند در یکی از
معارک شیخ حیدر خان مکری بی باکانه خود را بر رومیان زده بزخم تفنگ مقتول شد و چون رومیه پشت بقلعه و
دیوار بست داده پیش نمی آمدند و جهلا و بی باکان لشکر قزلباش از جهل و غرور جوانی تا پای قلعه میشتافتند
و تفنگچیان که رومیه در مکامن باز داشته بودند بزخم تفنگ غالب ایشان را از کار میساختند و چندکس از جوانان دلیر
کارآمدنی ضایع شدند حضرت اعلی صرفه کار درین نوع جنگ ندیده امر فرمودند که در میان فضای مذکور چپر
زده جمعی از تفنگچیان و قورچیان و ملازمان خاصه شریفه در آنجا کشیک نگاه دارند که من بعد از دروازه
لشکر بیرون نتوانند آمد فرمان بران حسب الامر نموده بهمایون ترتیب چپر پرداخته غازیان و تفنگچیان بمحافظت
و محارست مشغول گشتند و رومیه راه بیرون آمدن و صف آرائی بر خود مسدود دیده ترک آن کرده از اندرون
قلعه بمدافعه و مصادمه مشغول گشتند و از اینجانب امر محاصره و ترتیب سیبه بسعی موفور بظهور میرسانیدند و
انیس الدوله برخوردار بیگ ریخته گر بریختن توپ مأمور نموده مقرر شد که در شهر ایروان که تا پای قلعه یک
[illegible] یراق توپ ریزی مشغول باشد و کس بتبریز فرستاده بال بزرگ و چند توپ دیگر که در قلعه تبریز
بود آورده اول توپ را با توپچیان بذوالفقار خان دادند که بر قلعه کوزچی زنند زیرا که تا آن قلعه مفتوح
نمی شد از آن طرف سیبه پیش نمی توانستند آورد و در میان قلعه جدید و عتیق باستظهار قلعه کوزچی

بکنار رودخانه و باغات تردد مینمودند و رفتن لشکر قزلباش بمیانه این دو قلعه و در آنجا سیبه ساختن بغایت
دشوار بود تا آنکه بعد از چند روز که توپ میزدند از اتفاقات حسنه توپ بر برجی که چشمهای آب بود خورده
فرو ریخت و چشمها شکسته آبها ریخت و در همان اثنا ملازمان ذوالفقار خان جلادت نموده بدره
که فاصله بین القلعتین است درآمدند مستحفظان قلعه کوزچی از فقدان آب و درآمدن قزلباش بمیان دره
سراسیمه گشته داد و تردد و آب آوردن را بر خود مسدود دیده یکبار سر بشمشیرهای آخته بیرون دویده
جنگ کنان خود را بقلعه جدید انداختند و چند نفر از رومیه مقتول و زخمدار شده قلعه کوزچی مسخر
و این معنی مقدمه فتح و ظفر گشته غازیان جلادت آثار بیشتر از پیشتر اهتمام در محاصره و استحکام سیبها
کوشش مینمودند اما چون سرمای مفرط و برودت عظیم بهوا استیلا یافته بود و شدت سرما بمرتبه رسیده
که دستها از حرکت باز ماند زیاده اثری بر سعی و اهتمام غازیان مترتب نمی شد و همین قدر بود که سیبها را
استحکام میدادند و شب و روز حفظ و احتیاط بجای می آوردند و رومیان یکمرتبه به سیبه خادمان [illegible]
و یکمرتبه به سیبه علیقلی بیوتات بیگ نقدر دستبردی نمودند و یکمرتبه که بطرف قورچیان بیگ و غلامان بیرون آمده
بودند شکست یافته حسین آقا کیکی از آقایان معتبر رومیه بود بزخم تفنگ یافته پنجاه شصت نفر از رومیه زخمدار
و مقتول شدند و تا زمستان و سرما و یخ بندان بود بدین وتیره بمحاصره قیام داشتند و از جانبین توپ و
تفنگ در کار بود و رومیان در انداختن بادلیج و ضربزن بنوعی مبالغه می نمودند که هیچ خیمه از خیمها نبود که ده
دوازده عدد گلوله بهر وزن در آن خیمه جمع نشده باشد و از جمعی متردد بین میان اردو و مردم اردو و بازار
بضرب گلوله بادلیج ضایع شدند و اکنون مناسب چنان نمود که اول بتحریر وقایع که درین زمستان روی داده
قلعه ایروان دست داده نموده بعد از آن بذکر تتمه احوال قلعه و شرح فتح و تسخیر آن حصن حصین که کارنامه
سلاطین روزگار و خواقین نامدار است پردازد **ذکر وقایعی که در آن زمستان حین محاصره قلعه ایروان روی
داد باقتضای قضا و حسب تقدیر خالق بلاد و عباد** بر ضمایر ارباب هوشمندان کارآگاه و باریک بینان عالم اقتدار بصورت این
معنا با حسن وجهی جلوه ظهور دارد که هرگاه کوکب اقبال سعادتمندی از مطلع امید درخشیدن آغاز کند بیشتر کلید
گشایش ابواب فتوحات از کمال الطاف ربانی بر چهره آن سعادتمند گشایش یافته اسباب رفعت و اقبال
علی احسن الحال مهیا و آماده میگردد و مصداق این مقال صادرات احوال سعادت منوال شهریار بیهمال اعنی حضرت
اعلی شاهی تواند بود که چون پای سعادت در رکاب اقبال نهاده بمقتضای همت بلند و جهت چند که مراد
سلطنت مملکت فرمان روا ایست با فرمان فرمای ممالک روم که سطوت پادشاهی و کثرت عساکر و

بسطت مملکت و عظمت و فرمان روائی و از تکلفات سخن وران و نکته نگاران قصه و از مستغنی است ابواب
مقابله و مجادله گشوده و بلده فاخره تبریز را که از معظمات بلاد جهان با وجود خرابی در آوازه و نام نزد خاص و عام
مجدداً بحیطه تسخیر در آورده و خزاین و توپخانه و اسباب قلعه را متصرف گشته همت بر تسخیر سایر ممالک و قلاع آذر
بایجان مصروف داشتند در حین محاصره قلعه ایروان بعضی امور سانح شد که هر یک از آنها نشانه دولت و نمونه
اقبال بود اول السلطان محمد خان که در آن وقت فرمان فرمای ممالک روم بود پسر بزرگ حبت و یکساله خود را
که سلطان مظفر نام داشت و آثار سلطنت و پادشاهی از ناصیه احوالش لایح بود با غوای بعضی از اهل حرم که ضد او
او بوده اند او را نسبت به پدر بعذر متهم ساخته بودند بجرم سرای طلبیده و بدست خواجه سرایان تا جز
گردانیدند و مضمون این مقال که نه دست تو دار و خبر نه تیغ تو آلوده کی دشمن چنین دفع شد و بعد از قضیه
و استماع اخبار تبریز و شورش و غوغای آذربایجان انواع کدورت و ملال بر ضمیرش استیلا یافته بمقتضی آیه
کریمه اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون هادم اللذات بر سرش تاختن آورده روی بعالم بقا آورد
و ارکان دولت خاندان عثمانی از این دو واقعه پایه متزلزل گشته سلطان احمد نام پسر کوچکتر او را که شانزده ساله
بود بر تخت پادشاهی روم جلوس فرمودند اما بجهت وقایع مذکور و حداثت سن پادشاه بیشتر از پیشتر شورش
و پریشانی بمملکت راه یافته احوال مستحفظان قلعه ایروان نیز اختلال پذیرفت و از مدد و کومک مأیوس گشته
سعی و جهد که در امور قلعه داری می نمودند تنزل یافت و دیگری از سوانح ایام محاصره آمدن میر معصوم که از
امرای معتبر سلسله پادشاه عالی جاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه و حاکم ولایت بکر بود که از جانب آن پادشاه
همراه منوچهر بیک ایشک آقاسی غلام خاصه شریفه هفت سال قبل از این برسم رسالت بجانب هند رفته بود و
بایلچیگری آمده تحف و هدایای لایقه آورد و از جمله هدایا یک قبضه شمشیر غلاف و آنچه سر طلای مرصع
بالماس بیدر و جواهر ثمینی بود و رهنمان عالم معنی فرستادن شمشیر مذکور را در حینی که حضرت اعلی
بمرحمت تمکین اعلی منوجه تسخیر ممالک موروث آذربایجان و شیروان و گرجستان بودند از جانب حق جل و علی
که همیشه تیغ قهرش بر فرق اعادی افاغنه و هنود مظفر و منصور آمده بفال و شگون گرفته بفتح و ظفر شهریار
کامکار امیدوار شدند القصه ایلچی مذکور در پای قلعه ایروان باردوی ظفر نشان رسیده و باتفاق
منوچهر بیک شرف مجالست مجلس بهشت آیین دریافت و تحف و هدایای پادشاهی را بدولت خانه همایون آورده
بر بزرگی کبر چیده اند که هرگاه رخصت یابند از نظر اقدس بگذرانند حضرت اعلی شاه ظل الهی چون از دیر فرستادن
منوچهر بیک و تغافل نمودن از معامله گفتند بار که در زمان نامی اشعاری بآن شده بود بقدر گرانی خاطر داشتند زیاده

التفاتی بحال ایلچی نفرموده صرف نظر همت بجز خاصیت از تحف و هدایای مذکور نموده سوای شمشیر که مشار
آن فال و شگون بود متوجه دیدن آنها نشدند و ملازمان خان مذکور مدت چهار ماه که از سورت سرما و شدت
شتا که روح و ابدان منجمد میشد در دولتخانه بکشیک و محافظت بارخانه مشغول بودند و درین چهار ماه ایلچی مذکور
از دو سه نوبت شرف حضور دریافت و چون مشار الیه مرد شاعر بود و نامی تخلص می کرد و مکرر با
در خدمت اشرف زبان بمدحت و ذکر اوصاف گشوده حضرت اعلی در مقام عطوفت در آمده بعد از فتح
قلعه که شریف پاشا و اکثر غطا و معارف سپاه رومیه و اکراد در بارگاه معلی حاضر بودند تحف و هدایای خاصه
را با پیشکش ایلچی از نظر اقدس گذرانیدند و حضرت اعلی جمیع آنها را بامرا و عظام و حکام ولایات و اشراف
و اعیان هر طبقه و هر طایفه که در اردوی همایون مجتمع شده بودند علی قدر مراتبهم قسمت فرمودند دیگری از سوانح
خبر اسکندر خان ابن لوند خان والی گرجستان کاخت است که از جمله باج گذاران این دودمان و تابع
امر و فرمان بوده و او بعد از پدر بحکم بدایع جهان مطاع حضرت شاه جنت بارگاه والی ولایت مذکور گشته در حین
حیات آنحضرت بر جاده اطاعت و انقیاد راسخ بوده هر ساله باج و خراج می داد بعد از واقعه شاه جنت مکان
و فوت اسمعیل میرزا بنوعی که در صحیفه اول نگارش و تحریر یافت رومیان لشکر بتسخیر ولایت شروان
فرستادند و عبور آن لشکر از ولایت گرجستان بود اسکندر خان بر خلاف سیمون خان والی کارتیل
صلاح خود را اطاعت و انقیاد رومیه دیده با پاشایان و سرداران که می آمدند طریقه بازگشت مرعی داشت
و ترام ساوری داده خدمات میکرد و چون ولایات شروان و آذربایجان بتصرف رومیان در آمد
مشار الیه باج و خراج قبول کرده هر ساله ادای آن می کرد و در ولایت او سکه و خطبه بنام خواندکار بود
و چون کستندیل میرزا پسر او که در اوایل بخدمت سلطان حمزه میرزا فرستاده بود و در اول طفولیت
در میان قزلباش نشو و نما یافته در خدمت اشرف قرب و منزلت تمام یافت و در سلک مقربان و محرمان
منتظم بود اسکندر خان مآل اندیشی کرده همیشه کسان خود را بدرگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص می نمود
و تحف و هدایا می فرستاد و بعنایات و اصطناعات شاهانه سرافرازی گردید درینوقت که سفر آذربایجان
اتفاق افتاد و محاصره قلعه ایروان واقع شد کستندیل میرزا در خدمت اشرف تعهد می نمود که بگرجستان
رفته پدر خود را بدرگاه جهان پناه آورد که من بعد ترک دوستی و هواخواهی رومیان نموده بدستور
زمان شاه جنت مکان تابع امر و فرمان شاه عالیجاه کشورستان بوده باشد و رخصت یافته بگرجستان
رفت خان مشار الیه را که باصابت رای و تدبیر سرآمد برنا و پیر و در حیل روباه بازی بی شبیه و

نظیر بود بجز تملق و لطف گفتار و وعده و وعید پاس و انقیاد از این دودمان و آمدن بپایهٔ سریر اعلی شاه
کشورگشای ممالک ستان راغب ساخته طوعاً و کرهاً بایروان آورده و در روزی که مشارالیه بدرگاه
ملحق شد حسب الامر اعلی امرا و ارکان دولت ابد مقبال رفته او را بتعظیم و تکریم تمام آوردند و هم از گرد راه
ببارگاه سپهر اشتباه درآمده بشرف پای بوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی مشرف شد و طبق زر اشرفی
چنانچه رسم و آیین سلاطین گرجستان است که بر سر پادشاه نثار میکنند بدست گرفته و حین ملازمت
نثار فرق همایون کرده و نواب اشرف او را در آغوش عطوفت و التفات کشیده بانواع
نوازش و الطاف پادشاهی معزز و مباهی گشت و همواره از اهل مجلس خاص و هم صحبت بزم اختصاص بود و همچنین
طهماسب قلی بیک غلام خاصه شریفه که در سلک مقربان درگاه منتظم بود بطلب گرگین خان ولد سیمون خان که
بعد از گرفتاری پدر در گرجستان کارتیل که ولایت موروثی آن سلسله بود بایالت و دارایی آن نشسته
رفته و او هم صمیم القلب احرام عتبهٔ اقبال بسته در پای قلعه باردوی معلی رسیده بشرف
مجالست مجلس بهشت آیین مشرف شده و تعظیمات شاهانه و تکریمات پادشاهانه عز اختصاص یافت
و در خلال این احوال از اویماقات ولایت روم که خود را ایل سبز نام نهاده بودند و در روم شاهی سیون
شده قریب بده هزار خانه وار روی امید بدرگاه جهان پناه نهادند و بهر محل از ولایت روم
عبور نموده هر چه یافتند بر طبق نام خود بجاروب حادثه پاک رفتند و ریش سفیدان ایشان
در پای قلعه بشرف سجدهٔ اشرف مشرف شده و تربیت و نوازش سرافراز گشته و در ولایت
ری و ساوه و خوار و فیروزکوه جهت طوایف مذکور قشلاق و ییلاق یافته روانهٔ عراق گشتند و
شمس الدین پاشای قزاقلر با جمعی از ایل مذکور که از اویماقات قزلباش بوده در قراباغ مسکن داشتند و
قریب رومیه اطاعت رومیه نموده مرتبهٔ امارت و پاشایی یافته بود و جمعی دیگر از ایلسو طلو و خالد جلو
[illegible] لک بپایهٔ سریر اعلی آمده دیگر باره فرق افتخار خود را بپوشیدن تاج وهاج دوازده ترک اثنی
عشری بفرق عقیدت سایند مد پاشای مذکور بلقب خانی ارجمند سرافراز شد از آمدن سلاطین گرجستان
و امرا اکراد و ایل و اویماقات روز بروز شوکت و اقتدار پادشاهی از دیاد پذیرفته موجب اختلال
احوال رومیان و مستحفظان قلعه میگشت **ذکر رفتن الله وردی خان با امرا و عساکر فارس حسب الفرمان
قضا جریان بر سر بغداد و مراجعت نمودن بدرگاه فلک بنیاد** در سال گذشته از زمرهٔ آقایان بغداد
اوزن احمد که بوفور رشد و کاردانی از سایر اعیان و اخیار سمت امتیاز داشت با حاکی که از

جانب

جانب خواندکار روم منصوب بود مخالفت نموده زمام حکومت عراق عرب بنام خود کشیده و با عتبهٔ علیای
شاهی در مقام اخلاص و هواخواهی درآمده عرض نموده بود که خطهٔ بغداد را بجهت اولیای دولت ابدی
بنیاد قطعت نموده ام و هرگاه موکب همایون نصرت قرین از این طرف حرکت نماید یکی از امرای
نامدار بدین خدمت مامور گردد بنده و ارا الطاعت فرمان قضا جریان نموده شهر و قلعه را می سپارم
حینی که توجه رایات ظفر آیات بصوب آذربایجان بود حکم همایون بدین مضمون نفاذ یافت که الله وردی
خان امیر الامرای فارس با عساکر ظفر مآثر آن ولایت از شوشتر و حویزه بجانب بغداد رفته اگر از اطوار
اوزن احمد رایحهٔ صدق و اخلاص بمشام هواخواهان رسیده بوعده وفا نماید بحراست آن ولایت بپردازد
و الا بمقتضای وقت عمل نماید الله وردی خان حسب الفرمان قضا صولت قدر توان با لشکرهای فارس و
کوه گیلویه و خوزستان از راه عربستان و لرستان بجانب بغداد در حرکت آمد و حسن خان استاجلو
حاکم همدان و حسین خان حاکم لرستان با امرا و عساکر قلمرو خلیش حسب الامر الاعلی بخان مشار الیه پیوسته
مجموع از ده هزار کس جنگی ترتیب یافته با قشون آراسته و پیراسته بحوالی بغداد رسیدند ابراهیم
بیک نام شخصی را که مدتی بود که از بغداد شاهی سیون گشته بملازمت عتبهٔ علیا آمده در سلک غازیان
درگاه منسلک بود برسالت نزد اوزن احمد بشهر فرستاده او را امیدوار عهد دلپذیر و نوازشات
شاهانه مستظهر و امیدوار گردانیده پیغام دادند که حسب الامر الاعلی بنابر وعده که بمنسوبان درگاه شاهی
نموده بودی آمده ایم اگر بوعده وفا نمایی و کردار مطابق گفتار باشد سر آینه در خدمت اشرف بحصول مطالب
و مقاصد ارجمند معزز و سربلند گردی و الا آنچه در مشیت الهی رقم تقدیر پذیرفته باشد بحیز ظهور آید اوزن
احمد چون در امر حکومت فی الجمله استقلال بهم کرده بود و ارکان دولت عثمانی مصلحت وقت در تغافل
دانسته حکومت بغداد و امیر الامرایی عراق عرب را باو واگذاشته بودند مشار الیه صلاح دران دانست که
خود را هواخواه دودمان آل عثمان ستوده با لشکر قزلباش در مقام خلاف درآید و بدین وسیله مبانی
حکومت و امارت خود را از سلسله استحکام داده نقد رابطه نداد بنابران ابراهیم بیک مذکور
را که پیام آوری پیش نمود برخلاف قاعده بقتل آورده لوای مخالفت مرتفع گردانید عاقبت بشآمت این کردار
زشت گرفتار آمد و رسید آنچه رسید و بر قوی اذهان گذشت بر صحیفهٔ احوال سال آینده خواهد نگاشت بالجمله
روزی که جنود نصرت نهاد بظاهر شهر بغداد رسیدند متحصنه شهر پای جلادت از درون و از بیرون
نهاده در برابر لشکر فیروزی اثر صف قتال آراسته و از این طرف نیز افواج قاهره در حرکت آمده

مبارزان معرکه نبرد خصوصا حسن خان و حسین خان که چرخچی جنود اقبال بودند پای مبارزت پیش نهاده
بیا و حمله صرصر اثر سلک جمعیت آن طایفه را از هم ریخته خاک معرکه را بخون مبارزان آمیختند بغدادیان
تاب مقاومت نیاورده روی هزیمت بجانب شهر آوردند و دروازهای شهر و قلعه را بسته خاطر
بتحصن و قلعه داری قرار دادند و سپاه ظفر قرین هزیمتیان را قریب بدروازه تعاقب نموده جمعی کثیر را
برخاک هلاک انداختند چنانچه چند نفر را در کنار رخنه پل بشهرستان عدم فرستادند و جناب خانی با
امرای عظام با کمال شوکت و اقتدار محل نزول اختیار کرده فرود آمدند و همان روز از موقف عز
و جلال منشور اقبال شرف ورود یافت مضمون بلاغت مشحون آن خطاب بلاارتیاب که باشارهٔ
آسمانی منزلان حکمت عملی در آن مندرج و منطوی بود و الفاظ آن نکات بقلم تقدیر در صحیفهٔ تدبیر شاهان
والاشکوه که پرده کشایان سریر غیبی اند رقم تصویر یافته آن بود که اگر او زمان احراز و عهده پشیمان
گشته در مقام مخالفت و قلعه داری باشد چون در توقف کم همت تسخیر ولایات موروث آذربایجان
و شروان و گرجستان بسته ایم و الیوم بنفس نفیس محاصره قلعه ایروان نموده ایم و آمدن لشکر عظیم از
جانب پادشاه روم جهت استخلاص محصوران و محاربه جنود نصرت نشان محتمل است از دو طرف
خود را پای بند حوادث نمودن مصلحت وقت نیست در بغداد خود را بمحاصره قلعه مشغول نساخته متوجه
آذربایجان گردیده بموکب نصرت نشان پیوندد چون در آن وقت شاید تسخیر ملک بغداد در نهانخانهٔ
تقدیر الهی روی در نقاب احتجاب داشت خان موما الیه ممتثل فرمان واجب الاذعان گشته بمحاصره
قلعه نپرداخته طبل رحیل کوفت و در اثنای راه معلوم شد که بلبان قباد ولد میر عمر کوران که از امرای
سنجق رومی بودند در قلعه زنجیر و آن حدود اقامت دارند متعرض جنود اقبال گشته مضرت و اذیت
بجمعی که متعاقب امرای عظام می آمده اند میرسانند تنبیه و تادیب آن بد گهران که در خارستان وادی
ادبار وطن دارند بر ذمت همت لازم دانسته جمعی از امرا و عساکر بدین خدمت مامور گشته روی
توجه بمساکن آن قوم آوردند و ایل و الوس ایشان که در مسکن مألوف بر بستر غفلت خفته بودند بدست
آمده ممتلکات ایشان عرصه نهب و تاراج شد و عمر بیگ نام برادر قباد که بریاست و سروری قوم از
برادران امتیاز یافته بود از میان الوس فرار نموده بقلعه زنجیر گریخت و از افواج قاهره طلایهٔ
حسن خان دست از تعاقب باز نداشته مقارن وصول او بقلعه رسیدند و عمر بیگ فرصت مداخله
قلعه بندی نیافته فرار نموده بامداد جنود عثمانی و بنیروی اقبال حضرت اعلی بدست مبارزان لشکر

فیروزی اثر گرفتار گشته تمام قلعه و ممالک ایشان تصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمد پسران
دیگر چون حال برین منوال دیدند دست در دامن عجز و بیچارگی آویختند در ملازمت جناب خانی باردوی
کیهان پوی آمده به مراحم بیدریغ خسروانه سرافراز شده در سلک عساکر منصوره در آمدند اما چون انسانی
از دولت نداشتند عاقبت روی گردان از جبههٔ اقبال گشته پای در وادی بادیهٔ فرار نهادند و حسین
خان حاکم لرستان با سایر امرا مرخص گشته با لکا و اقطاع خود رفتند و الله وردی خان و حسن خان متوجه
همایون گردیده حسن خان در هنگام محاصرهٔ قلعهٔ ایروان و الله وردی خان در روزی که فتح قلعه شده
بود بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آمده بشرف بساط بوسی و نوازشات خسروانه سربلندی یافتند و حسن خان
با بعضی امرا بتاخت آخسقه که از گرجستان قشلاق الکاء منوچهر خان داماد همیون خان بود و بتصرف
رومیان آمده بود مامور گشت و آن خدمت را بر وجه مرغوب بتقدیم رسانیده بسیاری از نسا و
صبیان کفرهٔ گرج اسیر نموده بر وجه احسن معاودت نمود و از سوانح آن ایام تخریب قلعه تبریز و
عمارات عالیهٔ آنجا بود که رومیان در عرض سی سال که آن بلدهٔ فاخره در تصرف ایشان بود ساخته
و پرداخته بودند که اکثر صاحبان بیوت و حمامات و مستغلات مرغوب که در آن قلعه احداث
شده بود در این معارک روی بشهرستان عدم آورده بودند اما طایفهٔ رومیه خصوصا اتباع ایشان
و آن قوم را که علاقهٔ خاصی که لازم ارباب تعلق و گذر زیست و بیشتر قیمت بجا نهاده و مستغلات آنجا بود و جهت
قطع علاقهٔ آن طایفه قلع و قمع آنها ~~و ازاله حمامات و مستغلات که حالها از آن انتفاع یافته بودند~~ و خوب
سعیه بر ضمیر الهام پذیر لازم نمود لهذا از موقف جلال فرمان قضا جریان باسم تبریزیان در آن
باب عز صدور یافت و اخلاص کیشان عقیدت آیین تبریز نطاق همت باقدام این خدمت چست
بر میان بسته در اندک روزی از قلعهٔ مذکور و آن سه ابنیه و عمارات از خانها و دکاکین و حمامات
و امثال اینها آثاری نگذاشتند چون بعضی از سوانح و قضایا را ایام محاصره قلعه در رشته تحریر درآمد
اکنون همت آنست که بر سر سخن رفته کمیت اقلام جهان نورد اندیشه را در میدان سخن پردازی بجولان
در آورده وقایع سال میمنت مآل لوی ییل ترکی و شرح فتح قلعه و دیگر فتوحات که بنیروی اقبال در آن سال
فرخنده فال سمت ظهور یافت در سلک تحریر انتظام دهد ❀ کند گر عاید توفیق یاری ❀ بمفتاح قلم از لطف
باری ❀ گشایم قلعهٔ امید را چست ❀ نکرده دگر بنیان همتم سست ❀ وقایع سال فرخنده فال لوی ییل ترکی
موافق سنه ثلث عشر و الف که سال هجدهم جلوس سعادت مانوس جهانبانی است موز در این سال جهان

افروز همایون فال روز یکشنبه نوزدهم شهر شوال ختم بالخیر و الظفر اتفاق افتاد و حضرت بیدار کار
که قلعه‌کشای طارم چهارمست بروج میش و دلو و حوت راهبری ساخت لوای ظفر و اقبال و رایات جهت
دلکشای حمل افراخت و شاه انجم سپاه والا جاه وارد وی کوه شکوه گردون مثال در پای قلعه ایروان
نزول اجلال واقع شد در مدت محاصره جهت هجوم لشکر دی و شدت زمستان و صورت سرما و دم سردی
روزگار و کثرت یخ بندی که زمینها حکم فولاد اگر داشت چندان کاری از پیش نرفته بود در این هنگام که
شهسوار گیتی خرام جهان بها با شکوه عظمت و اقبال از شکنای ظلمت دی بیرون خرامیده کمند رسن تاب
همت بر تسخیر وسعت آباد جهان انداخت و افسردگی روزگار روی بانحطاط آورد و قلعه‌گشایان باغ
و بهار جلوه‌گری آغاز نهادند و رزم‌آزمایان معرکه برد و بهادران موکب اقبال بیشتر از پیشتر کمر همت جهت
بر میان بسته بر اسم قلعه‌گیری برداختند و دو عدد توپ قلعه‌کوب بزرگ که هر یک تخمیناً سی من
بوزن تبریز که پانزده من شاهی باشد سنگ می انداخت ترتیب داده براي جهان آرای پرتو انداخت
که بخت و تضییق ساکنان حصار جدید اهتمام نمود و بحیطهٔ تسخیر درآوردند و بعد از آن بتوفیق آسمانی از جانب
حصار جدید سیبه پیش آورده متوجه تسخیر قلعه عتیق گردیدند و بروشنی شعل تقدیر مسالک این تدبیر ختم
جامی که تقرب جای بیک غلامان متعلق بود و بحسن اهتمام ذوالفقار خان لشکر آذربایجان مفوض گشت
و مقصود بیک ناظر با عمله کارخانها و محمد امین بیک مین باشی با تفنگچیان بافتی که در طرف شرقی قلعه عتیق
سیبه واقع شد مقرر شد که یک توپ از آن طرف حواله نمایند و امیرگونه خان که بحکومت ایروان منصوب
گشته از جانب قراباغ آمده بود قرار یافت که در جانب شرقی مابین قلعه عتیق و جدید در برابر برج عظیم
که معظم بروج قلعه بود و از تفالی آسمانی داشت حواله ترتیب داده پای جلادت و مردانگی از آن طرف
نهد و قنبر بیک سیلحدار باشی گوزمی سکلو با بعضی از دلیران بجانب شرقی قلعه جدید معین شدند و از برج
بزرگ که رکن طرف قبلی حصار جدید بود تا دروازه در عهده و اهتمام قورچی باشی و قورچیان عظام قرار
یافت و یک توپ را در آنجا نصب نمودند و از اطراف و جوانب در و قلعه سوای جانب غربی که رودخانه
زنگی جای مشهور از آنجا میگذرد و سیبه آوردن از آنجا متعذر بود دیگر دلیران کار استحکام متانت قلعه را کاحاطة الهلال
بالبدر در میان گرفتند و هر یک از سرداران مورچل خود را استحکام تمام داده حوالها ترتیب داده و دقایق
جنس دو نقل خاکی چون کوه الوند بدیوار حصار رسانیدند و نقبها بر بروج و باره زده رخنها ضرب توپ در برج
افتاد و بسیاری از تفنگچیان و سایر مستحفظان از اثر تأثیر غلوله تفنگ راه عدم پیمودند و کار بر عصیان تنگ

گشته تزلزل و اختلال تمام باحوال ایشان راه یافت و اسباب یورش قلعه جدید از همه طرف دست بهم داد و
مبارزان رزم‌آزما آماده آن کار شدند اما حضرت اعلی شاه ظل الهی در امر یورش متفکر بودند بعضی
از ارکان دولت قاهره مثل قورچی باشی و بسطام آقا و غیرهما اراده یورش داشتند و بعضی دیگر تجویز
نمیکردند چنانچه تا ده روز این معامله معوق مانده این گفتگو در میان بود که خلقی کثیر بزخم تفنگ ضایع و تباه
گردند و العیاذ بالله اگر مهم تسخیر در این یورش صورت تیسیر نپذیرد و بعد از آن محصوران خیره گشته کار بدو
دراز کشد بالآخره قرار یافت که حضرت اعلی بنفس نفیس همایون تشریف برده برای العین مشاهده و منافذ رخنها
نمایند و بدانچه رای عالم آرای اشرف خاقانی که مهبط تجلیات سبحانیست اقتضا نماید و جان سپاران عتبه
اقبال ابدان مامور گردانند که کمر طاعت گذاری بر میان جان بسته بدان اقدام نمایند بدین نیت درست
و عزم لایق مرکب بی‌بدیل را بدرع حمایت الهی مزین ساخته بمورچلهای مبارزان غیور از مسند تشریف برده
مساعی جمیله هر یک از بندگان درگاه را که در خدمت بوجه ظهور آورده بودند خاطرنشان نمودند و
ملاحظه اوضاع سیبها فرموده چون کار نزدیک رسیده بود تجویز یورش فرمودند بتاریخ روز شنبه
بیست و هفتم شهر ذی الحجة الحرام عساکر نصرت اعتصام که بتسخیر قلعه جدید مامور بودند در سیبها جمع شده
منتظر بودند که هرگاه از جانب اشرف اشاره شود روی جلادت و مردانگی بتسخیر حصار آورند چندان
جمعیت و ازدحام در سیبها واقع شد که دلیران جان نثار بر زبر یکدیگر افتاده جای ایستادن نمانده اشتند و از
موقف حکم قضا جریان بر این جمله نفاذ یافت که در هنگام یورش قلعه جدید از جانب قلعه عتیق شورش و
غوغا آغاز نهاده توپ و تفنگ بسیار اندازند اما از جای حرکت نکرده قدم فراتر ننهند که مستحفظان قلعه
عتیق بخود درمانده از ایشان مددی بمردم قلعه جدید نرسد که قریب طلوع صبح صادق کرنای نوبت و
سورن انداخت افواج قاهره هر یک از برج و باره و دیده از رخنها که پدید آمده داخل قلعه شوند در این شب
رومیان از زیادتی غاغله عظیم بیدار و پاس داشته آماده مدافعه و مصادمه بودند از اتفاقات حسنه که بتاییدات
ایزدی عبارت از آنست قریب بنصف شب هوا تاریکی یافته غمام سیه فام روی فلک را تیره و تار گردانید و
باران عظیم باریدن گرفت و در مورچلها و سیبها موج چندان آب روان شد که از کثرت گل و لای پای
محصوران را مجال حرکت نبود و بالضروره این معنی در عقدهٔ تأخیر افتاده در آن شب بجو هولناک قضیه یورش بصورت
نبست اگرچه ظاهرپرستان عالم صورت آن شورش طوفان را سد راه ظفر و مانع توفیق فتح داشتند
اما بر دوراندیشان جهان معنی ظاهر بود که قطرهٔ اشک کرم از سحاب اقبال ریزان بود و چندین مصلحت ایزدی

در ضمن آن مظنونی بود با جماعه شب دیگر که بیست و هشتم شهر مذکور بود بهان قاعده عساکر نصرت نشان در مورچلها
جمعیت و ازدحام نموده آماده یورش گشتند رومیان بطریق شب دوشین تا نصف شب که منتهی
بلوازم حزم پرداخته باش اشتند اما بعد از نصف اللیل از آثار و علامات چنین ظاهر شد که در برج و
باره و منتر کسی نمانده اکثر بخواب غفلت فرو رفته اند القصه قریب صبح صادق که هنگام غروب کوکب بخت مخالفان بود
سرداران قزلباش یکدیگر را خبردار گردانیده بخت از جانب سیبه قورچیان عظام کرنای جنگ اختند از اطراف
و جوانب سورچین انداختند در قلعه فرو ریختند و از جانب قلعه عتیق نیز سورن انداخته نقارهای شادیانه
بنوازش در آوردند و رومیان نیز خبردار شده خود را به برج رسانیده جنگ در پیوسته آواز رعد آهنگ
توپ و تفنگ از جانبین متواتر بود و غلغله در زمین و زمان انداخت و صدای کرنای که از هر طرف بلند آوازگی داشت
گوش فلک را کر ساخت و دلاوران لشکر قزلباش اصلا از مخالفان بیم نکرده سمندروار خود را در آتش کارزار
می انداختند و رومیان را از جلادت و مردانگی سپاه منصور پای اقامت سست شده دست از کار رفت و از
اطراف و جوانب بلا را بخود محیط یافته بطرفة العینی میان قلعه از جنود قزلباش مملو یافتند و از ستیز و آویز
عاجز گشته بالضروره در کمال اضطرار روی بجانب قلعه عتیق آوردند و راجل هر کدام تا خیری بود خود را بقلعه عتیق
هم جانی از ورطه هلاک بساحل نجات رسانیدند تیغ یمانی دلیران آغاز سرافشانی کرده در اندک زمانی دو سه هزار
کس طعمه شمشیر آبدار و برخی گرفتار شدند و عیال و اطفال آن طایفه خذلان مآل اسیر پنجه تقدیر گشته و اموال و
اسباب و اثاث البیت ایشان عرضه نهب و غارت گشت و چون حصار جدید مسخر اولیای دولت ابد پیوند گردید
جلادت منشان شجاعت اندیشان از طرف سیبه شمال و رده قلعه عتیق را دایره وار در میان گرفته [illegible]
[illegible] ساکنان آن قلعه را [illegible] مع ذلک مهما امکن در حراست قلعه سعی موفور بظهور می رسانیدند
تا آنکه از طرف شمال ذوالفقار خان در دو سه روز سیبه را از مورچل خود بحصار شیر حاجی رسانیده آتش [illegible]
شیر حاجی [illegible] و از طرف شرقی ملازمان خاصه شریفه و آقایان یوزباشی و تفنگچیان تبریزی با [illegible] هجوم
بشیر حاجی بر آمدند و رومیان سراسیمه وار دست از محاربت باز داشته بقلعه گریختند و امیر گونه خان
به برج سفیدی که در طرف شرقی بود یورش نموده بعد از محاربه بسیار و حملات مردانه که متواتر از غازیان قزلباش
بظهور پیوست مردانه وار بر آن برج مستولی گردید اهل قلعه از هر طرف عجز و درماندگی خود را برای العین مشاهده
نموده عقلای آن طایفه بعد الیوم طاقت مقاومت و قلعه داری در خود ندیده استیمان اهم و الزم دانستند
و شریف پاشا حسن آقای حاکم و [illegible] را بخدمت اشرف فرستاده که اگر عنایت الهی شهریاری شامل حال محصوران گشته

تو عفو بر تقصیرات و گستاخیهای ایشان که در ایام محاصره وقوع یافته و در آداب چاکری و طریق خدمتگذاری
و پاس حقوق نمک خوردگی ولی نعمت از آن چاره نبود کشیده عموم اهل قلعه را بامضی بخط پادشاهی ایمن گردانیده
قلعه را تسلیم نمایم حضرت اعلی شاهی ظل الهی از شمول الطاف جلی این صورت را از محاربه و یورش و خونریزی
ریزش الیق و اصلح و اقرب دانسته ملتمس شریف پاشا را بانجاح مقرون گردانیدند و میرزا علی بیک یوزباشی
بنگ ترکمان را با نشان و منشور عاطفت باسم شریف پاشا و آقایان و بلوک باشی و کل مردم قلعه
از کمال عنایت و مرحمت [illegible] خسروانه فرستادند [illegible] اما جهلای آن قوم که از خرد بی بهره بودند بوجود
اراجیف که در باب [illegible] میان قلعه مذکور میکردند [illegible] محمد پاشا و لله خضر پاشا که در آن قلعه
بود جمعیت نموده بخیال [illegible] و اندیشه جنگ و جدال راضی بقلعه دادن نشده میرزا علی بیک را دو روز نگه
داشتند روز سیوم بیرون فرستادند جهت اطمینان چند دان جاهل و جاهلان [illegible] ده روز مهلت خواسته
بودند که توپ انداختن و بجنگ و جدال پرداختن در حیز تاخیر و تراخی بوده باشد تا حقیقت کومک بوضوح پیوندد
و چون در عالم حساب دانی و معامله فهمی اینگونه استدعا نمودند [illegible] از خصم [illegible] فرمان روایان
قلعه گشائی در حصول مقصود [illegible] یک ساعت و یک دقیقه مقصود است دور از عقل بود و این مهلت دادن
میزان خرد سنجیده نمی نمود مزاج اشرف از حرکت ناهنجار منحرف گشته فرمان جهان مطاع نافذ گردید که چون اقوال
رومیان فروغی از صدق ندارد و اعتماد را نمی شاید افواج قاهره بیشتر از بیشتر در کار قلعه گشائی و تضییق محصوران
اهتمام نموده قلعه را قهرا و قسرا مسخر سازند دلیران جنود اقبال بمعاونت عساکر ظفر مآل شروع در کار کرده و چابک
روی و چابکدستی از همه طرف کار بر محصوران تنگ ساختند توپچیان آتش فعل بضرب توپ رخنها در برج انداختند
و در آن چند روز که بازار محاربه و گیرودار بس گرم بود هراس بیشمار بر اکثر اهل قلعه استیلا یافته هر روز
جمعی یک یک و دو دو از خوف و بیم خود را از برج و رخنها بزیر انداخته شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته
تاب آفتاب حوادث بسایه اقبال شهریاری استظلال میجستند و کار بجائی رسید که گروه گروه بی تابانه خود را
از برج می انداختند چنانچه محافظان قلعه از ضبط لشکر و حراست برج و باره عاجز آمدند شب عاشورا
که مردم اینطرف تعزیه حضرت سید الشهدا و جگر سوختگان بادیه کربلا قیام داشتند غوغای عاشوریان اردو بازار
را محصوران قلعه شورش و غلغله یورش تصور نموده جمعی که راضی بمصالحه و قلعه دادن نبودند نیز از خواب غفلت بر آمده
از روی اضطرار دست در دامن تشفع شریف پاشا زدند و یوم عاشورا که مقتل سید الشهدا بود و حضرت اعلی
با علما و اعیان لباس ماتم و سوگواری پوشیده بلوازم تعزیه مشغول بودند شریف پاشا دیگر بار حسن آقای

چاوشلو باشی را به پایهٔ سریر اعلا فرستاده بروحانیت خمس آل عبا و شهدای کربلا درخواست خون آن
گروه نمود متقبل آن شد که در همان روز بیرون آمده قلعه را بسپارند اگرچه آیینهٔ خاطر مبارک از آن
اطوار ناهنجار که از آن طایفه بظهور آمده غبارآلود بود چون ارواح مقدسهٔ شهدا را شفیع ساخته بودند بعز قبول
مرحمت نکتهٔ ای خاطر انور گردیده مقرر شد که قورچیای بیگ غلام خاصهٔ شریفه با فوجی از غلامان بعلیقه
رفته محافظت قلعه و یراق متعلقه بسرکار پادشاهی نماید و پاشا مذکور با کل اهل قلعه بیرون آمده در صحرا خیام
اقامت نصب نماید و بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر هرکس را در این دیار علاقه بوده اراده توقف
و ملازمت داشته باشد مختار است و هرکه اراده رفتن روم نماید مرخص گردد و حسن آقا مأمور و شادمان
بقلعه آمده محصوران از تنگنای محاصره نجات یافته کلاه شادمانی بر تارک آمال و امانی نهاده بنوعی که قرار یافته
بود بیرون آمده فارغ البال در خیمه آرام گرفتند و قورچیای بیگ داخل قلعه شده آن حصن حصین که فی الحقیقت
کلید تمام قلاع آذربایجان و شروان بود بتصرف اولیای دولت ابدپیوند درآمد و الحق فتوحات چنین را
تأیید الهی و امداد جنود غیبی تواند بود زیرا که جماعت رومیه که در این قلعه بودند با وجود امتداد ایام محاصره
و کشته شدن جمعی کثیر از ایشان در روزی که از قلعه بیرون آمدند راقم این حروف تخمینا آن
گروه ایستاده بود از عظمای آن طایفه و زعما و چاوشان و ینیچریان و سایر لشکریان چنان سپاهی
آراسته و پیراسته بنظر درآمد که بآن آراستگی اسب و یراق و استعداد کمتر بنظر درآمده بود ولیکن ایزد تعالی
که بعاطفت ازلی درهای سعادت بر روی صاحب دولت خیراندیشی گشوده اسباب افزونی دولت او را بانجام
میرساند آنچنان رعب و هراسی بر دل آن طایفه افکنده بود که من بعد طاقت مصادمه و قدرت قلعه داری در
خود نیافته دل از ملک و مال برگرفته زندگانی دو روزه را غنیمت شمردند القصه بعد از بیرون آمدن ایشان
همت بحر عطا خاصیت خسروانه کل متملکات آن طایفه را بدیشان مسلم داشته در مقام اخذ جهات و
متملکات ایشان نشدند رومیه بعد از ظهور چنین مروت و احسان که در متخیله ایشان نبود قرار داده
که بشکرانهٔ این عاطفت و احسان که علاوه جان‌بخشی شده بود طوعا و رغبة موازی دوازده هزار تومان
عراقی در میان خود سرانجام داده بنظر اقدس گذرانند حضرت اعلی شاهی ظل الهی صرف نظر همت از آن
فرموده اظهار کردند که چون جمیع را بجان و مال امان داده ایم از ایشان چیزی گرفتن لایق مروت
و فتوت نیست عظمای رومیه تصور نمودند که آن مبلغ درخور نگشت و استطاعت ایشان الحال است
و سخن از زیاده میگفتند حضرت اعلی اصلا نظر قبول بر آن نینداخت آن طایفه عطا فرمودند شریف پاشا

ولد خضر پاشا و بعضی از عظمای مقری از اسب و یراق و تحف لایقه بنظر اشرف آوردند و حضرت اعلی جهت
اطمینان خاطر آن قوم از پیشکشهای ایشان چند راس اسب و چند زره و یکصد و قبضه تفنگ فرنگی و امثال آن
برداشتند و از ظهور این عاطفت علیا که در نظر ارباب تعلق بسیار نمود دلهای آن طایفه که پریشان شده
حوادث بود آرمیدگی یافت شریف پاشا شمه‌ای از احوال او گذارش یافت چون شیعه مذهب بود خواست
که در اواخر عمر در میان شیعیان بطاعت و عبادت گذراند و دل از فرزندان و اموال بی‌نهایت که
روم داشت برداشته اراده توطن مشهد مقدس معلی و مجاورت روضه مقدسه سلطان روضهٔ رضا
امام ثامن و ضامن علیه التحیة و الثنا نمود که بعد الیوم اسباب جمعیت حال عنان سرانجام داده کامیاب دولت
ابدی گردد و توفیق ادراک این سعادت عظمی یافته با جمعی از ملازمان و اتباع که قریب یکصد نفر بودند روانه
این مقصد اعلی گردید و عاطفت علیای شاهی هرساله مبلغ سیصد تومان عراقی نقد و موازی پانصد
خروار غله بجهة معاش او مرحمت فرموده مرخص ساختند که در ایام ولیالی متبرکه بدستور سایر خدام
والا مقام در روضه مقدسه خدمت نماید و محمد پاشا ولد خضر پاشا با کرد و سایر قوم کشته بجانب روم
رفتند و حضرت اعلی صفرقلی بیگ چکنی را با جمعی از قورچیان چکنی و علیخان بیک ایشک آقاسی و ملوزم
انجاعت کردند که ایشان را تا قلعه قارص که در تصرف رومیه است بسلامت برسانند که مبادا از
اجامره و اوباش جهت طمع مال در راه آسیبی بایشان رسد صفرقلی بیک ایشک آقاسی و قورچیان ایشان را
از محال خطرناک گذرانیده بازگشتند و علیخان بیک مذکور ایشان را بقارص رسانیده عمارات و میان
کوه قارص اقامت داشتند در برابر این خدمت علیخان بیک را گرفته تا آمدن جغال اغلی سردار در
قلعه مقید و محبوس نگاه داشتند و شرح آمدن جغال اغلی و قضایایی که در سال چهارم روی نمود در ترقیم خامه
بدایع نگار خواهد شد القصه بعد از فتح ایروان ایالت آن ولایت با میرگونه خان تفویض یافته الکای
نخجوان بمقصود سلطان کنگرلو شفقت شد و قاقرمان وآگند و منقس سلطان سعدلو قرار یافت و امرا
اکراد که شاهی سیون شده بپایه سریر اعلی آمده بودند مثل غازی بیک و موسی بیک برادر او و ولدان
و شاه علی بلباس بکاری [illegible] بیک و [illegible] بیک و منصور بیک محمودی و اولاد او را تیولات
مناسب مرحمت شد و از سلاطین گرجستان گرگین خان ولد سیمون خان والی کارتیل بجهت آنکه تهمان قلعه تفلیس
آشفته دست درازی بمملکت او نمایند رخصت انصراف یافته بشمول عواطف خسروانه و خلاع گرانمایه و دیگر نوازش
و تفقدات سرفراز گردیده و غریق بحر احسان متوجه گرجستان شد و صبیه صلبیه او را که در حجله عفت داشت

در سلک سایر جماعت نشینان سرادق اقبال انتظام بخشیده این مژده مسرت افزا علاوه سایر الطاف گردیده
جهت مخدرات استاران آن دودمان خلعتهای فاخره و تنسوقات وافر فرستاده مقرر شد که سرکاه
اشاره شود آن مخدره را بجرگه اقبال فرستد و اسکندرخان بهمان نحو در اردوی معلی بود بالجمله رایات
جلال بعد از قرار مهمات چخور سعد و انتظام امور ضروریه از پای قلعه کوچ فرموده در قرق بلاغ نزول
اجلال فرمودند ذکر محاربه داود پاشای بیگلربیگی قراباغ با حسین خان قاجار و شکست یافتن حسین خان دوقاچی
دران اوان روی داد سابقا تحریر یافته است که در هنگامی که نصرت قرین رایات از تبریز بجانب نخجوان و ایروان
نهضت می نمود امیرگونه خان قاجار را که هنوز رتبه ایالت نیافته داروغه قزوین بود با جمعی از اوتماق
که در حوالی اردبیل و استارا می بودند بکنار آب ارس فرستادند که در آنجا اقامت نمود هر کس از
طایفه قاجار و ایل و الوس و اکات قراباغ که در آن ولایت مانده اند بر سر خود جمع کرده از آن طرف
خبردار باشند که مبادا از رومیان گنجه و شروان دست درازی بآن حدود واقع شود و چون در
زمان شاه جنت مکان علیین آشیان ایالت گنجه و امیر الامرائی قراباغ بخانواده زیاد اغلی قاجار تعلق
داشت و در ایام دولت روز افزون شاهی ظل الهی از آن خانواده حسین خان مشمول عواطف
تربیت شاهانه گشته درین ایام بایالت و دارائی استراباد مخصوص و حضرت اعلی حسین خان مذکور را
از استراباد طلبیده منشور ایالت قراباغ بنام او عز اصدار یافته یوسف بیک میرشکار را بحکومت
استراباد سرافراز ساخته بآن حدود فرستادند و حسین خان روانه مملکت قراباغ شده امیرگونه خان
حسب الفرمان قضا جریان بموکب نصرت نشان پیوسته چنانچه اشارتی بدان رفت بایالت چخور سعد
سربلند شد حسین خان در کنار آب حل اقامت انداخته بضبط و ربط سپاهی و رعیت پرداخت و
حسین خان مذکور اگرچه بوفور شجاعت و دلیری و مردانگی اتصاف داشت اما بسیار متکبر و خودرای
و بزرگ منش بود از باده غرور آزهای نخوت و بزرگی سرمست شده با امرای ذوی و ملازمان موکب اقبال
بزرگانه و متکبرانه سلوک مینموده و امرا و سرداران که برفاقت او بدین خدمت مامور بودند راه
رسم خدمت و اطاعت تقدیم میرسانیدند و از توقیر و احترامی که چشم داشت ایشان بود بظهور نمی آمد
بلکه در خفت و بی اعتباری ایشان میکوشید و از عجب و غروری که داشت حساب از رومیان قراباغ
نمی گرفت و چنانچه شایسته سرداران باراى و تدبیر است بلوازم حزم و احتیاط نمی پرداخت
تا آنکه حوادث روزگار قدری او را از مستی غفلت بهوش آورد و شرح آن سرگذشت آنکه داود پاشا

بیگلربی

بیگلربیگی قراباغ که حاکم گنجه بود بعد از زمستان و سورت سرما که عساکر فیروز مند بمحاصره قلعه ایروان مشغول
بودند عساکر رومیه که در قراباغ و آن حدود بودند جمع آورده از لشکر شروان نیز جمعی باو پیوستند و بعزم دستبرد
و استیصال حسین خان و لشکر قزلباش که در کنار آب اقامت داشتند با موازی هفت هزار کس از گنجه بیرون
آمده متوجه آن صوب شدند و چون آوازه حرکت رومیان قراباغ بحسین خان رسید ایل و الوس از
کنار آب گذاشته با لشکر سپاهی که کیفیت و کمیت لشکر و قوت و قدرت خود و لشکر خصم را
نمی دید بی آنکه از آب گذشته بخط الشان استقبال نموده اثر دلیری نام کرد اما چنین عزیمت و رفتن را
ثبات قدم در کار است بالجمله چون تقارب فئتین روی نمود حسین خان اندکی از خواب غفلت و غرور بیدار
شده دانست که وی زیاده از مرومیت که با او از آب گذشته اند و مع هذا بعضی از مردم ایل و الوس
همراه اند اسبهای زبون دارند مصلاح در جنگ رو برو ندیده قرار داد که از مقابل ایشان یکسو رفته
از سمت راه دور شود که رومیه گذشته بر سر اغرق رفته بتاراج مشغول گردند و او از عقب آمده دفع
خصم پردازد و امرا و ریش سفیدان کار دیده که همراه بودند این رای را خطا شمرده گفتند که تفرقه
و پراکندگی ایل و الوس او یافته اردو بغارت میرود و اکثر مردم که همراه اند بجهت محافظت اغرق جدا
خواهند رفت و جمعی که توقف مینمایند قوت و قدرت مقاومت نخواهند یافت و چاره کار
منحصر در دو شق است اول آنکه همچنانکه آمده ایم دل در کرم الهی و اقبال روز افزون شاهی بسته مردانه وار
قدم در معرکه کارزار نهیم که آنچه مقدر الهی باشد بخیر ظهور آید و شق ثانی آنکه بهیات اجتماعی مراجعت نموده از
آب بگذریم و ایل و الوس و اغرق را کوچانیده در محال دور دست فرستیم که از آسیب ایمن بر کنار باشند
و خود با لشکر در کنار آب ایستاده معبر را حفظ نموده نگذاریم که رومیه عبور نمایند و الحق رای صواب
و تدبیر شایسته همین بود حسین خان مبالغه نمود که بازگشتن نوعی از هزیمت است و بدنامی دارد و جنگ کردن
مقدور نیست و بر همان تدبیری که اندیشیده بود اصرار نموده عنان از مقابله اعدا تافته بیکطرف میل
نمود و چون قرار حرکت او بجز و داده بود مقرر کرد که هر کس اسب زبون داشته باشد در رفاقت او نشود
بیشتر رود و اکثر مردم زبونی اسب را بهانه کرده بجهت صیانت احمال و اثقال روی بجانب اغرق آوردند و
در میان اردو شورش عظیم واقع شد و سپاهیان گنج می آمدند بخیال آنکه اردو بنهب و غارت رود میان خود
دست درازی کرده دست بتاراج یکدیگر می آوردند خزاین و اسباب بیوتات سرکار حسین خان و امرا بغارت
رفته هیاهو منشور گشت جماعت تو نوک قراباغ که چرخچی لشکر مخالف شده آمده بودند از یکسو رفتن حسین خان

خبردار شده و دلیل لشکر رومی گشته ایشان را بر سر حسین خان آوردند و داود پاشا هفت هزار کس که همراه
داشت صف ساز و آراسته بآیین جنگ پیش آمد حسین خان و امرا با اندک مردمی که بر سر ایشان مانده بود
شده قرار دادند که هر کس اعتماد بر اسب خود داشته باشد ایستاده سایر مردم از معرکه بیرون رفته خود را
بامنی برسانند و برگشتگی در لشکر افتاده چهارصد و پانصد نفر از دلیران رزم آزما با حسین خان و امرا
ثبات قدم ورزیده در برابر هفت هزار کس صف کشیده از جانبین دست به آلت کارزار بردند
از ینطرف مبارزان لشکر قزلباش شیوه آغاز نهاده و تیرباران عظیم کردند در آن وقت حاجی حسین خان
از ایستادن بمحاربه و با اندک مایه مردمی که داشت با خصم محاربه نمودن آن بود که لحظه زد و خورد نموده
خصم را بجود مشغول گردانند که تعاقب هزیمتیان نتوانند نمود و از رومیان آسیبی بقزلباش نرسد چه
ایشان تا شام جنگ یکدیگر کرده خود را از جنگ جدا برآمدند از جمله امرا رستم سلطان سوکلن که
جوان شجاع دلیر مردانه بود قدم جلادت پیشتر نهاده با مخالفان درآویخت و جنگهای مردانه کرده جمعی
از رومیان او را در میان گرفته و زخمی چند بموی یافت چون از ستیز و آویز عاجز آمد زنده گرفتار
گشت حسین خان بضرب حسام خون آشام گروه مخالف را از تعاقب ارباب هزیمت باز داشته مردانگیها
در آن معرکه از و بظهور آمد و زمانی ممتد رومیان را بجود مشغول گردانید همگی اهل هزیمت از آسیب دشمن
نجات یافته بیرون رفتند حسین خان با چند نفری که با او بودند جنگ کنان و تیراندازان از معرکه بسلامت
بیرون رفت و رومیان از جلادت و مردانگیهای او که بنفسه در آن معرکه از و بظهور آمد تعجبها نمودند القصه
شدت موج [illegible] لشکر اقبال اعدا [illegible] مشاهده نموده بدست درآوردن رستم سلطان اکتفا نمود
جرأت پیشتر رفتن نکردند و از همانجا طبل مراجعت فرو کوفته بازگردیدند و داود پاشا رستم سلطان را تعظیم و
تکریم نموده جراحان بمعالجه زخمهای او پرداختند و در قلعه گنجه او را نگاه میداشت و حسین خان و رفقا
که از آب گذشته بیورت خود آمدند معلوم ایشان گشت که اغرق بباد غارت و تاراج رفته و تفرقه بحال مردم
راه یافته و در آن شب از غایت سرما و ماندگی اسبان و تک و دو بسیار که نموده بودند هیچ امری بجز خفتن نشد
روز دیگر مشخص شد که رومیه جرأت پیش آمدن نکرده و بازگشته اند چون از آن ممر خاطر جمع گردید در محل
مناسب فرود آمده بجمع نمودن مردم ایل و الوس و استرداد اموال غارتی پرداختند آنچه بدست آمد
بصاحبان داده مرتبه مرتبه اکثر اسباب ظاهری که داشتند از شتر و خیمه و خرگاه که از سرکار او و امرا
بغارت رفته بود بدست درآمد اما نقود و اوانی طلا و نقره و مخفیات بسیار از میان رفت و حسین خان

باکمال

باکمال خجالت و شرمندگی شرح واقعه را بپایه سریر والا عرض نمود استمداد نمود که بگنجه رفته تدارک این مخمصه نماید
و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چون بر وفور شجاعت و دلیری او اطلاع داشت شده و مولع حال او را از
شمول عاطفت با قضای قضا حواله کرده منشورات تمالت نظام او در قلم آورده بسخنان دلاویز خاطر اندوهگین
او را اطمینان بخشیدند که در عالم سپاهیگری از ینگونه خطاب بسیار واقع میشود و قدم بر عقاب
رای گاهی مخالف تقدیر واقع شود و در جنگ گاه ظفر است و گاه هزیمت و این امور اختیاری
نیست و چون هنوز تسخیر قلعه نشده بود و عساکر منصور بدان مشغول بودند رای جهان آرا در آن هنگام
در مقام انتقام نشده مقرر شد که تدارک اختلال احوال خود و مردم ایل و الوس پرداخته بحال خود باشد
که بتوفیق الهی بعد از فتح قلعه آنچه مقتضای وقت باشد بعمل آید و بعد از آنکه قلعه ایروان مفتوح شد و ساحت
قرق بلاغ مضرب خیام نصرت و اقبال گردید چون هوای قراباغ بسیار گرم می باشد و همه ایام توجه
موکب همایون بآنطرف مناسب نبود و یکدو قلعه چه شوره گل و دست رومیان مانده بود که نهضت
همایون بآنطرف لازم بود بخاطر خطیر الهام پذیر اشرف چنان خطور نمود که نخست فوجی از سپاه ظفر پناه بجانب
قراباغ فرستند که تا گنجه رفته اگر رومیان بیرون آمده بجنگ پیش آیند از ینطرف نیز بمحاربه قیام نموده جزای
کردار در کنار ایشان نهند اگر در قلعه خزیده متوجه حرب و قتال نگردند لشکر فیروزمند جمعی از مردم و دو توک و ایل و
الوس را که بهواخواهی رومیان در آنجا توقف نموده تا غایت بدینطرف نیامده باشند قتل و تاراج
نموده محصولات را ضایع و نابود گردانیده مراجعت نمایند که در وقت قشلاق که خاطر از مهمات سرحد ایروان
و آمدن لشکر روم فراغ یافته باشد عنان عزیمت بتسخیر آن ولایت معطوف گردد بدین عزم درست و
فکر صایب الله قلی بیگ قورچی باشی قاجار را سرکرده گروهی از امرا و قورچیان عساکر نصرت نشان نموده
بدین خدمت نامزد فرمودند و با موازی دوازده هزار کس از جنود مسعود روانه جانب قراباغ گردید
و چون بحوالی گنجه رسید رومیان نیز جمعیت نموده بخیال مقابله و مقاتله از دیوار بست شهر بیرون آمده
صف آرای گشتند رومیان زمانی با جرچیان درآویخته آغاز ستیزه نمودند اما چون چشمشان بر قول ترک
افتاد طاقت مقاومت در خود ندیده ترک ستیز و آویز کرده روی هزیمت بجانب قلعه آوردند و درب
قلعه را مسدود ساخته باستعداد قلعه داری پرداختند و افواج قاهره تا کنار خندق تعاقب نموده جمعی
کثیر را بر خاک هلاک انداختند و برخی دستگیر شدند از جمله گرفتاران کچوک حسن نامی بود از معتبران رومیه که
از قلعه تبریز فرار نموده بقلعه گنجه رفته بود و چون قورچی باشی بمحاصره قلعه مأمور نبود در محل مناسب

نزول نمود و تا سه روز هر روز لشکر ظفر اثر را فوج فوج جوق جوق بتاخت و غارت اطراف و
جوانب می فرستاد و جنود ظفر ورود آنحوالی بجاروب نهب و غارت رفته غنیمت بسیار
از اسب و شتر و گوسفند و اثاث البیت بدست آوردند و بسیاری از نسا و صبیان باسیری
گرفتند روز سیم ندای کوچ در داده قرین نصرت و فیروزی معاودت نمود و هنوز یورت قرق
بلاغ مخیم سرادقات اقبال بود که مورچی باشی و امرا بپایه سریر اعلی آمده سرهای مقتولان و اکثر مهمات
و اسیران را بنظر اقدس در آوردند و خدمت ایشان مستحسن افتاد و اما اسیر نمودن نسا و صبیان مسلمانان
که شرعا مذموم است مکروه شمرده حکم شد که تمامت اسیران آزاد بوده باشند و چند کس که اسیر بهان
نموده بودند مورد سیاست و غضب پادشاهی شدند و این آوازه معدلت و دادگستری بقرای
رسیده از هر کس اسیری رفته بود باردوی معلی آمده اسیر خود را بردند و سایر غنایم که بعضا آمده
بسویت و راستی بر لشکریان قسمت شد و کچوک حسن را بنذر خان مروار سپردند که بطریق مهمان
دارد و مدتی در خانه خان مشار الیه کامیاب عزت و فراغت بود اما درحینی که جغال اغلی سردار
از حدود قارص فرار نمود و به روم میان پیوست و شرح آن قضایا در محل خود سمت گذارش خواهد
یافت انشاء الله ذکر آمدن اوزون احمد باعث کری بغداد بر سر قتلمر جلیشکر و گرفتن او شدن
شکست و دیده تقدیر خالق اکبر درین ایام که ییلاق قرق بلاغ مضرب سرادقات جاه و جلال بود از جانب
همدان خبر رسید که اوزون احمد که سرکرده لشکر بغداد بود بعد از معاودت شاه الله وردی خان
و امرای عظام قزلباش خیال انتقام نموده با عساکر بغداد و امرا انجق و اکراد تابع بیگلربیگی بغداد جمعیت نموده
از شهر بیرون آمده عزیمت تاخت و غارت قلمرو جلیشکر دارند و بحوالی ماهی دشت که سرحد الکای قزلباش است
رسیده اند چون کوچ و متعلقان جمعی کثیر از طوایف قزلباش از قورچیان و ملازمان درگاه که در آن ولا
اموال و تیولات دارند و ملازمان امرا و غیره فراگرفت در آنجا مسکن داشتند و حسن خان جاو شلو که بیگلربیگی الوند است
در رکاب همایون بوده و در آن سرحد صاحب وجودی که دفع نکایت خصم تواند کرد کمتر بود و دوری اردوی
این فکر و اندیشه خاطرها پریشان داشت که قاصدان جهت پیام که بر شمال صبا سبقت گرفته بود رسیدند
و مژده فتح و ظفر عساکر آن سرحد و خبر گرفتاری اوزون احمد رسانیدند موجب مسرت و شادمانی
گردید و کیفیت آن قضیه چنان است که بعد از آنکه الله وردی خان و امرا از بغداد مراجعت نمودند الکای قصبه
و الدمر بیگ را که از انجق بیگیان تابع بغداد بود متصرف شده باردوی معلی پیوستند اوزون احمد را خاطر

که چون حاکمی در همدان نیست و این سرحد خالیست باعث کری بغداد تا همدان آمده قتل و غارت نماید
که هم انتقام لشکر قزلباش کشیده باشد و هم محتمل است که باوازه توجه لشکر عراق و عرب اهل عراق
عجم بهم بر آمده لشکر قزلباش را دل گرانی بهم رسد و ترک تسخیر قلاع آذربایجان کرده در روی بحراست ملک عراق
آورند و بدین شکوه خدمتی منظور انظار شفقت پادشاهانه سلطان روم گشته تلافی که قبل ازین از و صادر گشته
موافقه نگردد و از بن معنی غافل افتاده که کاربردازان عالم غیب که اسباب دولت روز افزون را سرانجام
میدهند اول دفع بدخواهان می پردازند القصه محمد بیگ نام پسر خود را که آخر در بغداد مرتبه پاشایی یافت
قایم مقام گذاشته با هفت هزار کس از منتخبه بغداد بیرون آمده روی توجه بجانب همدان آورده و جوقی
از اکراد بدسرشت بد نهاد نیز بطمع نهب و غارت بدو پیوستند از امرای قزلباش قاسم سلطان ایماق
افشار که در آن سرحد بود از آمدن رومیه خبردار شده کس بجانب لرستان نزد حسین خان حاکم آنجا فرستاده
ازین واقعه اخبار نموده حسین خان با یکهزار نفر قبایل لر که ملازم بودند به سرعت برق و باد متوجه آنصوب
گشته بقاسم سلطان ملحق گردیده و باتفاق دفع شر آن طایفه را وجهه همت ساخته بجانب ماهی دشت که
عبور لشکر بدانجا واقع میشد در حرکت آمدند و با اوساط حشامات و سپاهیان قلمرو جلیشکر کس فرستادند
که چون دفع صایل واجب است هر کس اسب سواری داشته باشد بلشکر ظفر اثر ملحق گردد بالجمله موازی
هزار کس از الوار و افشار و سایر جنود ظفر شعار فراهم آمده بعد از مشاوره و کنکاش رای همگی بر جنگ قرار
یافت و بحکمت الطاف الهی و نیروی اقبال بیزوال شاهی نموده بمقابله اعدا اشتغال شدند و در ماهی دشت
تلاقی عسکرین روی داد و سرداران لشکر منصور قرار دادند که چون لشکر مخالف بیشتر است پیشتر از آنکه
مخالفان بر کیفیت و کمیت لشکر قزلباش مطلع گردند دلیرانه از کردها و بر صف سپاه تاخته بقاعده و آداب
جنگ مقید نگردند القصه افواج قاهره دو گروه شدند یک گروه قزلباش بسرکردگی قاسم سلطان و یک
گروه الوار بسرکردگی حسین خان و از آنطرف اوزون احمد از رسیدن جنود قزلباش خبردار شده اردوی
خود را در مکانی که فرود آمده بود گذاشته با سوار و پیاده و تفنگچی که همراه داشت از اردو بیرون
آمده صف سپاه آراسته آماده پیکار گردید و لاوران سپاه منصور را چون چشم بر جنود مخالف افتاد
بنوعی که تمهید یافته بود از دو طرف جلو ریز بر سر سپاه روم تاخته فدائی وار بمیان فوج کثیر حمله آور گردیدند
که از جلادت و دلیری ایشان پای ثبات رومیان از جای رفته دستشان از کارزار ماند و چون آنکه بر کیفیت و کمیت لشکر آگاه
نشوند تاب صدمه دلیرانه مبارزان جنود اقبال نیاورده عنان بوادی فرار تافتند اوزون احمد

در معرکه ثبات قدم ورزیده و هرچند خواست که آن لشکریان را از فرار مانع آمده بجنگ ترغیب نماید
میسر نشد و هیچکس از ایشان فرصت محاربه نیافت ازون احمد مرد بلند قوی هیکل شکیل بود از معرکه
بیرون شتافت ... در همانجا دستگیر گشت و تا مقدار دو هزار کس از رومیه و اکراد طعمه شمشیر آبدار
و برخی گرفتار گشتند و سپاه منصور تعاقب دشمنان کرده گروهی از جماعت الوار و ایلات روم بیابان
افتاده و به نهب و غارت مشغول شدند و طایفه قزلباشیه نقد مقدور و کشش و کوشش نموده کمال ...
بظهور آوردند و غنایم نامحصور بدست لشکر منصور افتاد از جمله غنایم چند راس اسب تازی
نژاد انیقه و رمادیان بود که انتخاب نموده بخدمت اشرف فرستاده بودند و الحق آنچنان تازی نژادان
دیو هیبت کمتر بنظر در آمده بود با جمله مردم آن ولایت که بمیمن این واقعه بودند اطمینان یافته رعایا و
سپاهی از شر آن طایفه خلاصی یافته آسایش و آرامش تمام در آن سرحد پدید آمد و امرای عظام ازون احمد را
با سرهای قتیلان و گرفتاران مصحوب معتمدان بپایه سریر والا فرستاده و از جمله غنایم آنچه لایق
نظر قبول شهریار کامکار بود ارسال کرده بودند در حینی که رایات نصرت آیات در ییلاق کوکچه تنگز نزول
اجلال داشت ازون احمد را دست بسته با نقایس غنایم بنظر مقدس در آوردند حضرت اعلی شاهی ظل الهی بنظر
توجه و التفات در روی نگریسته امر فرمودند که دستهای او که بکمند گرفتاری بسته بود بگشایند و بلفظ گوهربار
فرمودند که تو بما پیغام داده بودی که با خواندگار مخالفت ورزیده بنده و دولتخواه شاهیم و بغداد را بجهت
آنحضرت ضبط نموده ام و بهرکس اشاره شود می سپاریم و ما نیز وعده کرده بودیم که هرگاه نقد اخلاص تو
در بوته امتحان تمام عیار نماید هر آینه مشمول نوازش و تربیت شاهانه خواهی گشت نوازان اراده ...
گشته بوعده وفا نمودی و ما از وعده التفات پشیمان نیستیم و با وجود جرات و جسارتی که از تو صادر ...
آن انتظار نداشته بوعده کریمانه وفا نموده بار دیگر ترا بغداد میفرستیم مشار الیه سر خجالت بزمین
افکنده بزبان مسکنت معروض داشت که اگر عنایت پادشاهی زلات این بنده گناهکار را عفو فرموده
جانبخشی فرمایند شکرانه این موهبت مدت العمر سر از حلقه بندگی و طوق فرمان برداری نه پیچم و بغداد را
بهرکس اشاره شود سپرده خود با فرزندان در رکاب اشرف غاشیه بندگی بر دوش گرفته سر براستان عقیدت
و جان سپاری برد ارم حضرت اعلی شاهی ظل الهی او را بعاطفت علیای شاهنشاهی اختصاص داده
بحسن خان حاکم قم و چلشکر سپردند که مهمان او باشد و بعد از چند روز که از مشقت بند و زنجیر
و محنت راه آسودگی یافت بخلع فاخره سرافراز گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشته

بهمراهی ملازمان حسن خان روانه مقصد فرمودند بجهت حسین خان حاکم لرستان و قاسم سلطان و جمعی که در
جنگ ازون احمد مردانگی کرده بودند خلع گرانمایه ارسال داشته مورد تحسین و آفرین گردیدند ازون احمد
چون همراه رفته بود بطالعی که داشت فایز گشت و از قضای الهی در راه مریض گشته چون بقصبه
زنجان که از قصبات مشهوره عراق است رسید خارج امر که همراه گشته رخت هستی بسرای ...
کشید و ملازمان حسن خان که همراه او رفته بودند حقیقت فوت او را بعرض رسانیدند و مقرر شد که ...
سازند و فرمان عاطفت و منشور التفات باسم محمد بیک ولد او عز اصدار یافته شمه از مراحم و الطاف
که شامل حال پدرش شده بود در آن منشور ... درج فرمودند اما احوال بقیة السیف لشکر بغداد آنکه بعد
از انهزام شکسته و پریشان حال بشهر در آمدند محمد بیک را از گرفتاری پدر آگاه گردانیدند و او جنود بغداد
را با خود متفق ساخته خود را پاشا نام کرده حکومت آن ولایت را از ... کشید و حقیقت گرفتاری پدرش
را بدرگاه پادشاه روم عرض نموده اظهار دولتخواهی کرد و ارکان دولت خاندان عثمانی مصلحت وقت
در تربیت او دانسته نشان پاشائی ایالت بغداد باسم او فرستادند و او در حکومت آن ولایت
تمکن یافته ... بپایه سریر اعلی از راه نفاق در آمده بود چون از پدر روی بر خود سری بظهور آمده
بود و از ارکان دولت عثمانی نیز خایف بود بر متوطنین عراق عرب تحمیلات نموده مصادره بسیار کرد
و بجهت خود لشکر خاصه که در میانه رومیه بسکبان مشهور و معروفند بهم رسانیده با لشکر بغداد و ...
پادشاهی با احتیاط زندگانی می نمود چون همراه میرفت نیز بطریق پدر تا بعد بنیاد ایام دولت
مستعار و عمر ناپایدارش ... گشت چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح می پیوندد و **ذکر بعضی**
سوانح احوال که از وقت ییلاق تا هنگام آمدن جهال اعلی روی داد در ایام میمنت فرجام بهار که هنگام ...
و خرمی روزگار است حضرت اعلی شاهی ظل الهی در منتزهات ییلاق لار کوکچه تنگز که فی الواقع بلطافت ...
و عذوبت ما و کثرت ریاحین ازهار و چشمهای خوشگوار و ترشح ابر و ریزش امطار رشک گلزار جنان
است عشرت همراه بوده بنشاط سیر و شکار می پرداختند محمد معصوم بیک ایلچی پادشاه عالیجاه فرمان
فرمای ممالک وسیع هند را که بخدمت اشرف آمده بود رخصت انصراف ارزانی داشته روانه دیار هند
فرمودند اما زیاده و التفاتی که درخور باشد بحال او واقع نشد و همچنین امرا اکراد که در پایه سریر اعلی بودند
خصوصا غازی بیک هکاری و مصطفی بیک محمودی که رخصت یافته بالکاه خود رفتند و چون ...
کرکین خان ولد سیمون خان در سلک ... سرادق اقبال در آمده بود و بجهت مراعات جانب

اسکندر خان او را نیز مژده این عطیه والا مسرور گردانید وصیت داود خان پسر او را که ولی عهد بود
و با جل موعود در گذشت و دو پسر کوچک و دختر از و مانده بود در سلک مخدرات استار سلطنت انتظام
داده منظور شد که والده ایشان که به بدیهی فال مشهور است و گرجیان زن پادشاه خود را بدیهی فال
میگویند صبیه مذکور را با برادران بپایه سریر خلافت مکان آورد و هنوز ییلاقات مخیم سرادقات
اقبال بود که زهره زهرا صفت را در هودج عزت و جلال با دوی گردون شکوه آورده بحرم سرای
مقدس در آوردند و پسران داود خان نیز که بزرگتر را طهمورث و کوچکتر را شیش میگفتند بخدمت
اشرف مشرف شدند از سوانح این ایام ایلغار نمودن الله وردی خان و فوجی از امرا و عساکر نصرت
نشان بر سر احمد پاشای جلالیست شرح این حال بر سبیل اجمال آنکه احمد پاشا از جمله ملازمان جعفر پاشای حاکم
تبریز بود و او در صدد تربیت احمد پاشا در آمده بالتماس و استدعای او حاکم وان شده بود و حینی
که طنطنه اقبال شاهی بنهضت موکب همایون شاهنشاهی در آذربایجان بلند آوازگی یافت احمد پاشا از ایالت
وان معزول شده بود و از تمکین حکم پادشاه خود کرده دست از حکومت باز نداشت و دست درازی
بدیگر ولایات قریب نموده بخود سر اخلاط و عادلجوز و ارجیش و آن حدود را تا حوالی دیار بکر بتصرف
در آورده لشکر و حشر بیشمار بر سر خود جمع کرده محالی را که ضبط نتوانست نمود اطراف و جوانب آنرا
بجاروب نهب و غارت رفت و آنچه بدست آورد بلشکریان و لوندان بی سر و پا که از هر طرف
جمع آمده شورش افزای دماغ او شده بودند میداد و از تقریر واردین مسموع شده که عدد ملازمان
او بده هزار رسیده بود و بعد از رحلت سلطان محمد خان پادشاه روم و جلوس سلطان احمد خان
پسرش احمد پاشا اظهار دولتخواهی او کرده عرضداشت نمود که جرأت و جسارتی که از من در بعضی
امور صادر شد بجهت دفع فتنه قزلباش و حفظ ثغور ممالک است ارکان دولت خانواده عثمانی صلاح
وقت در تغافل و اغماض دانسته چشم از اعمال ناصواب او پوشیدند و به تربیت و عواطف خاص
او را اطمینان بخشیدند و او بیشتر اقتدار یافته از باده هوش ربای نخوت و بزرگی و جرعه افکن خودسری
و خودرایی مست گردید و نسبت بملازمان حضرت اقبال شاهی بی ادبانه سلوک نموده سخنان بی حزوانه
از عقل و انصاف و لفظهای گزاف از و بظهور میرسید و یکدو سال قبل ازین در روان یکی از تجار ممالک محروسه
همایون را بطمع اموال بقتل آورده و تا موازی سه هزار تومان عراقی تملکات او را متصرف نمود و همیشه در خاطر
خطیر معدلت تأثیر رسوخ داشت که در هنگام مجال و انتهاز فرصت او را گوشمالی بسزا و جزا داده

نوعی شود که پراکندگی بلشکر او راه یابد و درین اوقات که ییلاقات گوکچه دنگیز مخیم سرادقات اقبال بود خبر
رسید که احمد پاشا بر سر قلعه ارجیش آمده محمد پاشا ولد زال پاشا را که در آن قلعه بود و با احمد پاشا اطاعت
شایسته نمیکرد محاصره نموده حضرت اعلی الله وردی خان را با فوجی از عساکر منصوره که قریب بهزار کس
بر سر او فرستادند و چون او بخاطر آورده بود که پادشاه قزلباش در حدود ایروان اقامت دارد
و ایلغارهای عظیم حضرت اعلی بین الجمهور مشهور است مبادا درین وقت او را غافل تصور نموده ایلغار
بر سر او آورند از عالم احتیاط و سپاهیگری کسان کاردیده اعتمادی بر سمت راه ایروان
فرستاده و خود را مستعد و آماده کوچ متهیو گردانیده که اگر امری بظهور آید علاج واقعه پیش از وقوع کرده باشد
و آن دیده‌وران و درین کار آگاه علامت گرد عظیمی مشاهده مینمایند که در سمت راه ایروان مرتفع
گشته و از روی تجربه و قیاس معلوم ایشان شد که گرد لشکر است فی الفور خبر باو میرسانند و او در کمال
سراسیمگی بر اسب فرار سوار گشته تا صحرای موش و ریسیح مرحله یکساعت عنان باز نکشید و تفرقه
در میان لشکر او افتاده از این فرار اکثر آواره دیار ادبار گشته و خود تا آمدن بخال اغلی در همانجا
اقامت داشت الله وردی خان چون بقلعه ارجیش رسیده کیفیت فرار احمد پاشا معلومش گردید چون
بر پس رفتن مأمور نبود بعد از آسودگی اسبان عنان بصوب مراجعت انعطاف داده و بتجویز آزار
و اضرار رعایا که اکثر بیچاره ذکر دو هر چند لکار مخالف بودند لشکریان را از نهب و غارت و خرابی زراعت
که بحصاد رسیده بود نهی نموده اصلا درین آمد و رفت آسیبی از عساکر منصوره با حدی نرسید بعد از
وصول ایشان بدرگاه سدره نشان چون گروهی از اوباش و بیم قلعه شوره گل که از توابع چخور سعد است
در آمده آن حصار را پناه و استظهار خود ساخته متعرض خلق الله میشدند رایات نصرت
آیات بدان طرف حرکت آمده چون ساحت آن عرصه دلگشای که از کثرت سبزه و شقایق و
علف زارهای مرغوب از ریاض جنان نشان میداد مضرب سرادقات جاه و جلال گردید آن تیره
بختان تیره رای از بخت برگشتگی آن حصار نا استوار را مأمن خود شناخته با آن جسارت پا در
حراست آن محکم افشردند و از این طرف فوجی از عساکر نصرت نشان و تفنگچیان قدر انداز اصفهان
بتسخیر قلعه مأمور گشتند و آن گروه اقبال کمر همت بتسخیر آن قلعه حصین بسته در شب اول پای
جلادت و مردانگی پیش نهاده خود را بپای حصار رسانیدند و محصوران هر چند آثار مبارزت
بظهور آورده در دفع جنود اقبال کوشیدند سعی بی فایده ایشان بجایی نرسید و مبارزان

قلعه گشت چند جا سوراخ در دیوار کرده نقبها بر آمدند محصوران برگشته بجانب کلیسیای که در ازمنه سابقه
از سنگ سماق تراشیده و در غایت استحکام و ارتفاع ترتیب داده در میان این قلعه واقع شده
بمنزله ارک بود پناه بردند عاقبت آنرا نیز بضرب بیل الماس گون سوراخ کرده بران عمارت بلند
ارتفاع سنیلایان شدند و تمامی محصوران بیه کلیم مورد سخط و غضب پادشاهی شده بفرمان قهرمان
زمان شکم دریده و از کنگرهای قلعه عبرة للناظرین آویختند چنانچه دور حصار از وجود جثه آن
خبایث آرایش پذیرفته احدی از آن قوم تیره روزگار نجات نیافت بعد از چند روز که عرصه
آن ساحت و ملک مخیم نصرت و اقبال بود اهل اردو بازار بتخریب آن قلعه و حصار مامور
گشته جا بجا بسنان اردو بازار در تخریب آن حصار ید بیضا نموده در اندک روزی با خاک
یکسان کردند اما کلیسیای مذکور که ارک آن حصار نا استوار بود و از غایت استحکام و صنعت
گری استادان سنگ تراش در نظر بینندگان یکپارچه سنگ مینمود بالتمام خراب نشد و چون
خاطر خطیر اشرف از این امور فراغت یافت عنان عزیمت بطرف قلعه قارص و آخذ معطوف
داشتند از سوانح آن ایام آمدن سلیمان بیک ممعوی حاکم خوشات و قرا حصار است وی از امرای
سنجق روم تابع بکلربگی وان است و از شکوه و جلال پادشاهی و آوازه صولت و سطوت شاهنشاهی
دل از دست داده همچنانچه شیوه و شعار امرا اکراد شقاوت نهاد است که مصلحت وقت خود منظور
داشته از هر طرف تسلط و اقتدار مشاهده نمایند اظهار دولت خواهی آنطرف مینمایند او نیز عاقبت
اندیشی کرده از وفور اخلاص و حسن عقیدت که بزبان اظهار نموده و در روش ازان حضرت
و از جوهر دولتخواهی اثری نیست احرام دریافت کعبه اقبال بسته بسعادت بساط بوس فایز گردید
و حضرت اعلی شاهی ظل الهی هرچند عیار جوهر اخلاص این طایفه گرفته اند اما مراعات جانب ظاهر
کرده شیوه فرمان روایان عالم صورت کرده او را منظور نظر التفات گردانیدند و بخلعت گرانمایه
و لقب ارجمند خانی سربلندی یافت و بین الاقران بدین پایه والا علم مفاخرت برافراخت و بعد از
چند روز که در ملازمت اشرف کامیاب عزت و عاطفت بود رخصت معاودت یافته بجانب
خود معاودت نمود دیگری از سوانح آن ایام آمدن ایلچی معتبر است از جانب سلاطین فرنگستان
پادشاه اسبانیه و پرتکال که اموازی پنجاه نفر یراق دار همراه داشت و در حدود قارص برکاب
معلی رسیده بشرف عتبه بوسی مشرف شده تحف و هدایای لایق از نظر اقدس گذرانیده منظور نظر عنایت

ابز

ترتیب یافته ذخیره و یراق سرانجام یافت و کوتوالی قلعه بسیدی سلطان خنوسلو رجوع شده الکای موش
باو تفویض یافت و این معنی موجب اطمینان خاطر مردم خوی گشته در جا و مقام خود آرام گرفتند
دیگری از سوانح عبرت افزا که در آن ایام روی نمود قضیه کشته شدن شیخ احمد آقاست و او از
بیک زاده او سط الناس طایفه شرفلوی استاجلو بود و در آغاز جلوس همایون شاهی ظل الهی بملازمت اشرف
رسیده و بخدمت شبانه روزی درگاه معلی خود را منظور نظر اعتبار گردانید و حضرت اعلی آثار رشد
و کاردانی ضبط و ربط از ناصیه احوال او مشاهده فرموده در اوایل حال ضبط واردات دولتخانه همایون
باو رجوع شد در ادای خدمات شایسته داروغگی دارالسلطنه قزوین باو شفقت شد و در آن مهم
از قساوت قلبی که داشت دکان سیاست گشوده داد خونریزی داد و دویست و سیصد نفر از مردم
خونریز بروجوه شده در حکومت قزوین بر اطراف و جوانب عراق حکمرانی کرده ملازمان خود را
دستارهای سرخ برسر بسته بدین علامت در میانه قزلباش اشتهار یافت هر یکی از ایشان از جانب
او بهر خدمتی که مامور گشته بطرزی میرفتند هیچ یک از امرای عظام را قدرت آن نبود که فلان
اراده آن ملازم بظهور آورده و جز اطاعت چاره نداشت و سیاست او بمرتبه رسید که چند کس
جاهلی را که بعلت دزدی و حرامی گری گرفته بودند بحق و ناحق در میدان سعادت آباد قزوین
زنده بر سیخهای آهنین زده آتش افروخته کباب کرد و مجملا باری سبحانه و تعالی که حاکم عادل است
بجهت سیاست بدکاران تیغ بر ایشان کاشته بود اگر حاکم افعال او دیر و قوف قانون عدالت
نبود اما موجب خوف و بیم خلایق گشته اجامره و بیدولتان پای در دامن سلامت پیچیده از
ارتکاب امور ناپسندیده باز آمدند و حضرت اعلی شاهی ظل الهی هر خدمتی که او در سیاست مینمود پسندیده
باو رجوع مینمودند القصه میرغضب بود و چند گاه خدمت ایشک آقاسی گری حرم هم بعلت قیام داشت
و آخر بمرتبه امارت رسید و چون بی اعتدالی او از حد اعتدال گذشته بود از آن گونه اعمال ممنوع گشته در این
سفر با قشون آراسته ملازم رکاب اشرف بود بر سبیل اتفاق یکی از قورچیان عظام را با ملازم او
بر سر غلام آوردن جنگی واقع میشود و شیخ احمد آقا بیهر سید و او را عزو رفتن و عادت طبیعت فی العفو
بقتل آن جوان مبادرت نمود اقربای او بخدمت اشرف آمده تظلم نمودند و حضرت اعلی فرمودند
که در ایامی که او را حاکم و حارس ملکی فرموده بودیم بجهت سیاست بدکاران و ضبط مملکت اعمالی که از او
بظهور میرسید میگذرانیدیم حالا که مدتیست از آن اعمال ممنوع است چگونه بی جهتی بخود سر بقتل تخفیف

که ملازم اشرف باشد و در سلک قورچیان عظام انتظام داشته باشد جهات مینا بید و ارکان
دولت قاهره را به پرسش قضیهٔ مذکوره مامور فرمودند و دیوانیان اعلی در دوشخانه همایون او را طلب
نموده از سبب قتل او پرسیدند از عجب و غروری که داشت اعتراف نمود که با ملازم من بر سر
خلا جنگ کرده بود او را کشتم هرچند دیوانیان اعلی اظهار فرمودند که کدام ملازم تو او را مقتول
ساخت قتل او را بخود منسوب ساخته اقرار صحیح میکرد که من کشته ام حقیقت بعرض اشرف
رسید رای عدالت انتما اقتضای آن کرد که او را بدست اولیای مقتول دهند حسب الامر اعلی او را
گرفته بدست خون طلبان دادند و اصلا در خاطر ناخطور نمی نمود که آنجماعت جرات قصاص نمایند
و گمان مردم این بود که بدیت راضی خواهند شد چون پیمانهٔ حیاتش لبریز شده بود فی الفور اولیای
مقتول بقتل او پرداختند و موجب عبرت و استعجاب خلایق گردید تحفه بیک ولد او را حاکم شکی
قشون و لشکر او را ضبط نموده بخدمت مرجوعه قیام نماید دیگری از سوانح آن ایام خبر فوت
اوزبک خان که در یورت سلمان آباد رسید که اجل طبیعی درگذشته بعالم آخرت شتافت و داور
سلطنت ولی محمد خان برادر کوچکتر او اتفاق نموده او را در آنجا بر مسند سلطنت و پادشاهی ماوراءالنهر
و ترکستان نشانیدند **ذکر توجه رایات جلال بصوب ماکو و تنبیه متمردان اکراد محمودی و دنبلی که دوران حین روی نمود** چون رایات جهان گشای اقبال نشان چندگاه در ییلاقات خوی
حوالی صحرای ... و متنزهات فرح افزای آنجا عشرت پیرا بوده شدت گرما را گذرانیدند امرا و ارکان
دولت را جمع آورده طرح مشورت در میان انداختند که درین هنگام یورش همایون بکدام
طرف انسب و بصلاح دولت اقرب است جمعی توجه بجانب ارزن الروم و سوزانیدن غلات
و تخریب آن مرز و بوم را صواب شمردند که درین سال عبور عسکر روم بجهت فقدان ذخیره از
آن طرف متعذر باشد و بعضی توجه بجانب وان و تنبیه سرکشان کردستان را مصلحت میدیدند چون
بعضی امرا اکراد محمودی که در قلعه ... و ماکو و آخذه و اقامت دارند درین ایام که اردوی گردون
شکوه در آن حدود بود از آمدن بپایه سریر اعلی تقاعد ورزیدند بجهت آن شیوه و تادیب آن طایفه
که در سوابق زمان کردان آن طبقه را تنبیهی شمرده اند برذمت همت خسروانه لازم آمده جمعی از ... قرچه
داغ با اولاد منصور بیگ تعلق داشتند اظهار دولتخواهی این دودمان می نمودند کوچانیده بولایت
عراق فرستادند و جمعی از امرا و عساکر نصرت نشان را بر سر ایل و عشایر حاکم ... بیگ فرستاده اردوی

گردون

گردون شکوه بجانب ماکو در حرکت آمد مصطفی بیک محمودی حاکم آنجا با انجا اظهار دولتخواهی
کرده وعده آمدن بدرگاه معلی و ادراک سعادت بساطبوسی نموده بود و درین وقت که ساحت
الکاء ماکو از غبار سم سمند جهان پیما مشکبو گردید از بخت برگشتگی باغوای جمعی از مردم فتنه انگیز خصوصا
برادران او که همیشه آثار خلاف از ناصیهٔ احوال ایشان مشاهده می افتاد بقلعه ماکو تحصن جسته از
آمدن بپایه سریر تقاعد ورزید و مشار الیه دو قلعه در تصرف داشت یک قلعه در دامن کوه ماکو که مسکن
اهل او و اقربای او و اتباع او بود و یک قلعه در بالای کوه میانه دره که از غایت رفعت و انسداد طرق
دست تسلط هیچ صاحب شوکتی بدامن آن نرسیده و بجز سلطان چار بالش اقلیم فلک چهارم احدی
آفتاب طناب تسخیر بر کنگره آن نمیانداخت چون بقلعه دامن کوه زیاده اعتمادی نداشت احمال و اثقال
نقل آن بقلعه بالا دشوار بود و بهمگی گذاشته جمعی را بحراست تعیین نموده خود با کوچ و اقربا و اتباع بقلعه بالا
رفته طریق موافقت و متابعت مسدود ساخت و آتش قهر قهرمانی شعله افروز گشته طایفه قراداغلو و
مقدم را بتسخیر قلعه دامن کوه مامور فرمودند و آن جماعت در همان شب بر اطراف جوانب قلعه محیط
گشته در صدمه اول مستحفظان را مقهور گردانیده خود را بپای حصار رسانیدند و بضرب تبل سوراخها
کرده بقلعه فرو ریختند و معدودی که بحراست قیام داشتند دست از جرات حصن بازداشته
عرضه تیغ فنا گشتند و سایر سکنه آن قلعه پامال حوادث و نوائب گشته آنچه از صامت و ناطق
در آنجا یافت شد بیادی نیازی زحمت بعد از وقوع این حال فوجی از جنود اقبال بتاخت و غارت طوایف
محمودی مامور گشته چون تسخیر قلعه بالا بسهولت تیسیر پذیر نبود حکم شد که لشکر قیامت اثر متوجه تسخیر قلعه
نشده اگر مخالفان محمودی قدم جرات پیش نهاده بمقابله و مقاتله اقدام نمایند جزای ایشان در کنارشان
نهند والا در مساکن ایشان آنچه بیابند تاراج نمایند و چون ایل و عشیرت محمودی جمعی کثیر بودند و در قلعه مذکور
بجهت ضیق مکان و قلت آب مسکن نگزیده بودند اکثر مردم آن قلعه پامال سم ستور عساکر گردید و تمامی
دواب و اغنام مایعرف آنقوم خواه در ... و خواه در ماکو بشآمت عصیان مصطفی بیک و برادران
و چند نفر از همدمان عشیرت او که در مخالفت اصرار مینمودند بتاراج حادثات رفت چنانچه گوسفندی خوب
در اردوی معلی به پنجاه دینار عراقی و گاو به دویست دینار خرید و فروخت شد و بسیاری از نسا
و صبیان آن طایفه بمحنت اسیری گرفتار آمدند القصه تا ده یوم اردوی گردون شکوه در آن یورت نزول
اجلال داشت و جمعی از عشایر مذکور که از نهیب لشکر ظفر اثر خود را بتنگنای جبال کشیده بودند بدست در آمده

از آسیب حوادث رستند و در خلال این خبر عصیان و طغیان جماعت گرجی و مخالفت ایشان با
کستندیل خان و بیرون آمدن او بدینجهت از شروان چنانچه در ذیل این دفتر سمت گذارش خواهد یافت
رسید و بتحقیق پیوست رای عالم آرای بدان قرار گرفت که بحوالی نخجوان که میانه راه روان و ارزن الروم
است رفته چند روزی در کنار آب ارس محل اقامت انداخته اگر درین سال سردار روم رجعتی
روی دهد و عزیمت آذربایجان نماید در مابین هر دو راه که محل عبور لشکر روم است مستعد مدافعه بوده
بهر طریق که صلاح وقت باشد عمل شود و اگر درین سال آمدن سردار صورت نبندد قشلاق همایون
قراباغ واقع شود بتوفیق الله تعالی قلعه گنجه و مملکت شروان منتزع وجهه همت علیا نهمت سازند بدین
رای صواب انتمای عمل نموده عنان بدانطرف معطوف گردانیدند و برابر ویرانه نخجوان از آب ارس
عبور فرموده در کنار آب خیام اقامت نصب کرده سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه افراشتند
و امیرگونه خان را بتعمیر قلعه ایروان مامور ساخته جمعی از ابطال خدمت رفیق او گردانیدند و چند روزی
که ساحل رود ارس محل نزول موکب بود منهیان خبر آمدن سردار از راه الیاق و سلماس رسانیدند چون
آن خبر بنوا انجامید کار قلعه ایروان را بوقت دیگر انداخته رایات فیروزی آیات بدانصوب در
حرکت آمد شرح آن احوال بعد از ذکر وقایع گرجستان و مآل حال کستندیل خان مرقوم کلک بیان میگردد

ذکر عصیان و طغیان گرجیان با کستندیل خان و رفتن او مرتبه ثانی بگرجستان و محاربه نمودن با گرجیان و قضیه قتل او باراده ملک منان

بر واقفان مواقف سخندانی و نکته پروازان معانی سمت ظهور
و درجه وضوح دارد که زمام مهام ملک داری در قبضه اقتدار و اختیار قادر مختار است و تمشیت امور
شهریاری وابسته بمشیت حضرت آفریدگار بیت کیست درین دایره دیرپای کو لمن الملک زند جز خدای
هر صاحب دولتی که رضای حضرت رب العباد را در انتظام امور ملک و ملت مطمح نظر اصابت اثر و ملحوظ
خاطر معدلت گستر داشته اعلام جهانبانی را بر وفق مراد در عرصه جهان افراخته و هر خودرای بی عاقبت
کوتاه اندیشی که بوسوسه شیطانی مغرور گشته مرتکب افعال ذمیمه گردد و بهوای نفس و خودپرستی و خیالات
فاسده اطوار ناهنجار پیش گرفته از لوازم ایزدپرستی غافل افتد باندک زمانی بنای دولتش انهدام
پذیرفته دوحه برومند اقبال او از صرصر حوادث و تندباد ادبار از پای درآید معظم امور نامرضیه که نزد
خالق و خلایق پسندیده نیست قطع صله رحم و مخالفت ابوین است که بحب جاه و هواپرستی و تعلقات
دنیوی ارتکاب آن گروه از شناعت آن دیده بصیرت پوشیده دارند و مدلول کریمه واتقوا

الذی

الذی تساءلون به والارحام برین معنی دلیلی روشن و برهانی مبرهن است و از بدایت ظهور اسلام
و قبل از آن نیز الی هذه الاوان هر کس از ابنای سلاطین زمان و خواقین دوران بجهت ارتفاع لوای
جهانبانی مخالفت پدر اختیار نموده و بر حسب مقصد و مرام کام روا گردیده و بهر ناخلف بی
سرانجام که بامید خودکامی قتل پدر روا داشته زیاده از شش ماه قدم بر مسند کامرانی ننهاده در
مولفات علمای سیر و مصنفات اصحاب خبر مرقوم قلم مشکین رقم گشته که قبل از ظهور اسلام که
شیرویه پسر خسرو بدین فعل شنیع اقدام نمود زیاده از شش ماه طریق جهانبانی نپیموده و از سلاطین
جغتای سلسله تیموری میرزا عبد اللطیف ولد میرزا الغ بیک بدین فعل مذموم اقدام نموده این
بیت مشهور را که بیت پدرکش پادشاهی را نشاید و گر شاید بجز شش مه نپاید مصداق افتاده چنانچه
کتب سیر مسطور است که در کمال عظمت و اجلال بر سمند کامرانی و اقبال سواره میرفت ناگاه تیری جان
و شاه از شست قضا گشایافته بر مقتل آن بدگهر رسید و بصد حسرت و هوان دل از ملک و مال برداشته
از مرکب عزت بر خاک مذلت افتاد و راقم حروف گوید که در ایام حیات خود که سنین عمر ناپایدار بمرحله
پنجاه و چهار نزول نموده چندکس را دیده و عبرت بین دیده که مرتکب قتل پدر گشتند و از عمر و جوانی
و برخورداری نیافته در همان چند گاه از همان شربت چشیدند مؤید این حال و مصداق این مقال قضیه
عبرت افزای کستندیل خان ولد اسکندر خان است که پدرش در اوایل ایام جهانبانی شاهزاده مغفرت شعار
سلطان حمزه میرزا چنانچه در طی صحیفه اول بتحریر پیوسته بجهت استحکام قواعد متابعت و اخلاص پایه
سریر گردون مناص فرستاده بود از عهد صبی الی یومنا هذا درین دولت ابد مدت پیوند نشو و نما یافته
بمرتبه رشد و کمال رسیده بود و در ایام جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بیشتر از پیشتر منظور نظر مرحمت
و ملاطفت گشته در محافل خاص هم بزم اختصاص بود و روز بروز عزت و اعتبارش در نظر همگنان می افزود
تا آنکه در یورش آذربایجان بایالت والای شروان نامزد گشته در قشلاق تبریز باتفاق پدر روانه گردید
بنحوی که در قضایای اول سال مرقوم کلک مشکین مقال گردید در گرجستان بقتل پدر و برادر اقدام نموده دم از
استقلال و استبداد زده لوای حکومت برافراشت و از آنجا با کردار ناشنوده متوجه شروان شده بر محمود پاشا
ولد جغال اغلی بکلربیکی آن ولایت ظفر یافته بمحاصره قلعه شماخی قیام نموده و او الحق جوانی شجاع و دلیر صاحب همت
مردانه بود اما بغایت متکبر و مغرور بود و از نخوت و غروری که داشت امرای رفیق خود را زیاده وقع و
اعتباری نمی نهاد و بنا بر عجب و نخوت و پندار در کاخ دماغش منقش گشته آیین سلاطین پیش گرفت و

امرای قزلباش که برجب فرمان تابع امر ونهی او بودند واز خوف وخشیت پادشاهی تاب تسلط و
اقتدار او آورده مجال زدن نداشتند اما طایفه گرجی از دو جهت با او نمی آمیختند و از دو داز
سلطنت او متغیر گشته در مقام دفع او درآمدند اول مغایرت کیش و ملت که او مسلمان بود و ایشان
حاکم نصاری می خواستند دوم آنکه اسکندر خان با ازناوران گرجی مخصوصا نه زندگانی می کرد و
قانون ایشان حجاب و بواب نبوده و ممانعت و دورباش بیاولان و ایشک آقاسیان را هرگز
ندیده بودند و جمعی که همیشه بی حجاب بخلوت سرای اسکندر خان میرفتند حالا در هر روز یکبار بدیوان
خانه عامه بار نمی یافتند و از اطوار سلوک آنه او دلگیر گشته با یکدیگر عهد و شرط نمودند که در هنگام
فرصت باشتعام خون اسکندر خان او را از میانه بردارند و دو نبیره اسکندر خان را که همراه
داشت برداشته روی بگرجستان آورند تا آنکه یکی از دولتخواهان او را از مواضعه گرجیان خبردار
کرد و از کمال غفلت و نخوت و غرور که منبع منع آن حادثه پرداخت و اراده نمود و بود که
چند نفر از معتبران گرجی را که خمیرمایه فساد بودند از میان بردارد و با خواجه ضیاء الدین کاشی وزیر
اسکندر خان که در آن وقت وزیر او بود مشورت نموده وزیر بی تدبیر مواضعه گرجیان را حمل بر کذب و
دروغ نموده خان نادان را از آن اراده منصرف ساخته خاطرنشان کرد که اگر دست بقتل
احدی از ایشان آلائی موجب خوف و هراس کل آن طایفه میشود و خود با عظمای آن قوم در
باب گفتگو نموده بمواعظ و نصایح پرداخت آنجماعت اظهار نمودند که خان ولی نعمت زاده
ماست و از او هیچ گله و رنجشی نداریم اما از امتداد سفر و یساق تنگ آمده ایم و استطاعت توقف
شروان نداریم جناب وزارت مآب قرار داد که یکماهه مایحتاج ایشان را از سرکار خان
سرانجام داده بعد از یکماه رخصت گرجستان دهند و مقدمات مذکور را معروض داشته خاطر
خان نادان ساده دل را از فتنه ایشان فارغ ساختند اما موعظه و پند در آن قوم سودمند
نیامده از این گفتگو رسوخ ایشان در اراده خاطر خود بیشتر گردید و ضعف نفسی که در کشیک بود از
ازناوران گرجی با تیغهای کشیده بر خرگاه جناب خان محیط گشته آغاز شورش و غوغا کردند قرابیر علی
خاصه شریفه که از جانب حضرت نزد او رفته بود واقف شده خود را بخرگاه رسانیده او را
از خواب غفلت بیدار و از این حال خبردار گردانیده او سراسیمه عقب خرگاه را با شمشیر شکافته خود را
بیرون انداخته بمنزل علی خان موافق رسانید و گرجیان حامی بیرون خرگاه رفته دو جوان ماهیجا یاران

اهل خدمت که در خواب بودند تصور آنکه یکی از ایشان کشتیل خان است بتیغ غدر پاره پاره کردند
و جمعی دیگر بطرف خیمه که نبیره های اسکندر خان آنجا خوابیده بودند شتافته روی آورده ایشان را بدست درآورده هیچ
خود همه سنند کشتیل خان را چون هنوز پیمانه حیاتش پر نشده و تقدیر الهی چنان بود که چند روز دیگر زنده
نماید از آن مهلکه نجات یافته بسلامت بخیمه جلیخان رسید همگنان را تصور شد که گرجیان او را در میان
نموده باستظهار ایشان بدین حرکت اقدام نموده و در خانه جلیخان گرد نامی نواخته طبقه قزلباش که در بیها
و مور چلها بودند بآنجا جمع آمدند و در آن شب هولناک شورش و غوغای عظیم بوقوع پیوست گرجیان
از آواز کرنا و جمعیت لشکر دانستند که آسیبی بکشتیل خان نرسیده و بهیئت مجموعی میرزادهای خود برداشته
راه گرجستان پیش گرفتند و امرای عظام تا طلوع صبح سواره ایستاده صبحی بطریق ایلغار بتعاقب گرجیان
در حرکت آمدند که شاید استخلاص میرزادهای گرجی را که دست آویز آنجماعت اند از دست ایشان توانند
گرفت و از سعی تمام هر اردوی خود را در پای قلعه گذاشته رفتند قریب بوقت ظهر کشتیل خان خود با معدودی
بیشتر از دیگران بگرجیان رسید طایفه گرجی عنان از رفتن پیچیده در مقام مدافعه ایستاده پای ثبات فشردند
صیحگاه آواز بلند فریاد برآوردند که تو مسلمانی و ما را حاکم نصاری می باید در وقتی که میانه ما و تو هیچ گفتگوئی
نبود اعتمادی بجانب تو نداشتیم حالا که این صحبت روی داد چگونه خاطر ما از تو مطمئن باشد اولی
آنست که از سر این معامله گذشته بازگردی والا تا یکتن از ما در حیات باشد با تو قتال مینمائیم چون جمعی
کثیر بودند و صرفه در جنگ نبود امرای عظام کشتیل خان را از لجاج و عناد ایشان گذرانیده ترک منازعه
کردند و از خوف رومیه جرأت بازگشتن بپای قلعه نکرده از همانجا راه هزیمت پیش گرفتند و دست از
احمال و اثقال شسته تا کنار آب در هیچ جا مقام و آرام نگرفتند تبریز و سلطان مقدم چون زخم داشت که سواری
نمی توانست کرد و در اردو مانده بود و مردم اردو منتظر بازگشتن خان و امرا بودند در این اثنا چند نفر از
ملازمان سلطان آمده خبر هزیمت لشکر رسانیده در کمال اضطراب او را بر شتر بسته بردند و از توقع
این حال مردم اردو بر هم آمدند و از خوف رومیه کلی دست خود شسته راه سلامت پیش گرفتند و اموال و اسباب
بسیار از تجار و مردم بازار بر جا ماند رومیان خود این معنی بر خدعه و فریب حمل کرده از ملاحظه و احتیاط
که داشتند سر از قلعه بیرون ندادند تا آنکه یکی از محافظان قلعه که بیمار بود و از ضعف بیماری قوت فرار نداشته
در اردو مانده بود از بیم کشته شدن برخاسته ایشان و خبر آن خود را بدروازه شهر رسانیده حقیقت
در آمدن طلب نمود و دربانان او را بشهر درآوردند و این واقعه عجیب و غریب را که روی داده

تقریر کرد فی الواقع این قضیه عجیبه از غرایب حالات و عجایب اتفاقات است القصه رومیه بعد از
اطلاع بر حقایق حال بشاشت و شادکامی بظهور آورده از مضیق محاصره و عسرت و تنگی نجات یافتند
روی باردوی قزلباش آوردند و اموال بسیار و ذخایر بیشمار که قزلباش جمع کرده بود بدست
رومیه درآمده از ماکولات و سایر مایحتاج بی نیاز گشته و امرایی که در رکاب جناب خانی بکنار آب
رسیده بودند بی توقف عبور کردند و بازماندگان دفعه دفعه از عقب میرسیدند و براوضاع رومیه عدم
اطلاع ایشان ازین واقعه خبر یافته انگشت ندامت می گزیدند و پشیمانی سودی نداشت القصه از
غایت جهالت و غرور روسیاه شدند بی جنگ و جدال شکستی فاحش قرین حال کستندیل خان و امرا
گشته بدار الارشاد اردبیل آمده بفکر تدارک این قضیه افتادند قرابری مذکور را از کنار آب بسرعت و
استعجال تمام بدرگاه گردون اشتباه رسیده در روزی که اردوی کیهان پوی در قلعه ماکو نزول
اجلال می نمود این خبر ملالت اثر بعرض اشرف اعلی رسانیدند **ذکر رفتن کستندیل خان مرتبه ثانیه**
بگرجستان و مال حال آن خارج مال دوان از تقدیرات ملک منان چون خبر عصیان و طغیان گرجیان
و بیرون آمدن کستندیل خان از شروان بمسامع جلال خسرو کامبخش کامران رسید از دو جهت لایق
دولت قاهره نبود اول آنکه هنوز خاطر از آمدن سردار عسکر روم جمع نشده بود و در آن هنگام آمدن
لشکر محتمل بود جدا کردن گروهی از جنود اقبال از موکب جاه و جلال مناسب حال و لایق دولت بی زوال نمی نمود
دویم آنکه چون انتهای این تنبیه و تقسیم بر سر کستندیل خان از عصیان گرجیان آمده و او از آنجا حاجت آرزو
داشت و هرگاه کومک و مددی باو برسد و از قدرت و اقتداری بهم رسد تا امل بر سر ایشان رفته مادام
که از آن طایفه انتقام نکشد بهیچ مهم دیگر نخواهد پرداخت و در آن صورت گرجیان ازین دولت یکباره مایوس
گشته خوف و هراس ایشان زیاده گشته بالضرورت کس نزد سردار فرستاده اظهار متابعت و
خواهند کرد و این معنی لایق دولت قاهره نیست رای جهان آرا بدان قرار یافت که در هنگام
قشلاق که خاطر از جانب سردار اطمینان یافته باشد موکب ظفر قرین بجانب قراباغ در حرکت آمده
خود بنفس همایون متوجه گنجه شده جمعی از امرا و عساکر نصرت نشان را باتفاق کستندیل خان بر سر گرجستان
فرستد مهمه لهذا او را بعواطف بدیع شاهانه مستمال گردانیده مقرر فرمودند که موکب همایون بهم خواهد
که انشاء الله تعالی جبر شکستگی و تدارک اختلال احوال و نهضت موکب جاه و جلال خواهد شد مشارالیه
از باده نخوت و غرور چنان سرمست شده بود که اصلا ادراک این مقدمات نکرده و آنکه

چند روزی از مرتبه چاکری فراتر نهاده بود و تکیه بر مسند سلطنت و اقبال کرده و خیالات
فاسده در کاخ دماغ او راه داشت بدرگاه معلی نیامد و بی آنکه از جانب اشرف رضا یابد و برتن
گرجستان ماذون و مرخص گردد از خودسری و خودرایی مبلغی خطیر از تجار و سوداگران دار الارشاد
اردبیل طمع کرده او کرها برسم مساعده گرفته بر منتجنده قسمت نمود و لشکر فراهم آورده باتفاق امرا
که بموافقت او مامور بودند روی توجه بگرجستان آورد از علما زمان معتمد او مسموع شد که وقتی در
بنیان اخلاص او نشده بود اما از خجالت و انفعال که داشت بخدمت اشرف نیامده و در خاطر او
چنان بود که ولایت گرجستان را از لوث وجود متمردان مصفا و منقی گردانیده با لشکرهای
آن طرف تسخیر ملک شروان کرده رفع خجالت و انفعال خود نموده روسفید بخدمت اشرف آمده
و در نظر همگنان بتقصیر شکست معاتب و مخاطب نباشد لیکن نگاشته قلم تقدیر خلاف اندیشه و اراده
بود در خلال این حال از جانب گرجیان عرایض اخلاص رسیده از بدسلوکی کستندیل خان شکایت بسیار
کرده استدعا نموده بودند که طهمورث میرزا ابن داود خان ابن اسکندر خان که در سال گذشته
که در خدمت اشرف آمده در پایه سریر اعلی شاه ظل الهی می بود بدارایی ایشان نصب نموده بگرجستان
فرستند چون ظاهر و باهر بود که الفت و التیام میانه کستندیل خان و گرجیان که دین و ایمان
پذیر نیست و او بجز دسر بحکومت گرجستان متوجه رفته بود و اگر امر مذکور با و تفویض یابد جبر عصیان و
طغیان گرجیان متصور است لاجرم صلاح دولت در آن بود که دست رد بر سینه ملتمس ایشان ننهاده
ایشان را بمواعید خسروانه و شفقت شاهانه امیدوار کردانند که نقش مخالفت این دولت بر لوحه ضمیر خود
نگارند بنابراین منشور عاطفت و حکم استمالت باسم آزناوران گرجی و مخدرات آن سلسله
در معاملات مملکت دخیل اند عز اصدار یافته مصحوب یکی از قورچیان عظام فرستادند و به
کستندیل خان نیز این مقدمات را اعلام کردند بعد از فرستادن قورچی مذکور رفتن کستندیل خان
بوضوح پیوست و از رفتن او بجز دسر بی اذن و رضای اشرف اعلی و مرشد و ولی نعمت تمام کامل
دست داد که با این همه توجه منزلت و پرورده گی نعمت این دولت برای و اراده خود متوجه ملک گیری
و امر حکومت گشته از خدمت اشرف استمداد همتی و اظهار رخصتی نیز ننماید و دور اندیشان بساط
عزت که تجربه روزگار مهذب بودند بدیده بصیرت نظر بر اطوار ناهنجار او نموده احتمالها و تعلیق
می نمودند که کستندیل خان ازین تلاش و تردد کامروای مطلب نگردد زیرا که قتل پدر به جور او کرجه

بر باطل باشد بمحض هوا پرستی و تعلقات دنیوی پسندیده خالق و خلایق نیست و مع هذا ایالت و ممالک
گرجستان از جانب اشرف باو تفویض یافته بود و اهتمام او درین باب مقرون برضای ولی نعمت نیست
والهذا او را در آن ولایت کاری از پیش نرفت و در اوان جوانی و آغاز کامرانی از عمر و دولت بر
خورداری نیافت و قهرمان قضا و قدر دست او را از حکومت ملک بدن کوتاه کرده منشور انقضای
کشتن پدرش را که مدتها بود که قضیه قتل او روی نموده مضمون این مقال ** پدرکش پادشاهی را نشاید
و گر شاید بجز شش مه نپاید * مفصل این مجمل آنکه چون کستندیل خان از آب کر عبور نموده متوجه معاملات
شیروان نشد و بجهت انتقام گرجیان و استخلاص ولایت گرجستان که از ید اهل عصیان و طغیان مشتهی
همت ساخته بشوکت و اقتدار تمام متوجه آن ولایت شد و خلقی کثیر از متجنده او باش و جماعت لزگی و
شیروانی و غیر ذلک بر سر او مجتمع گشته شد و شاه میرخان نیز از جانب شکی آمده باو ملحق شده و آن نامردان
گرجی از آوازه وصول و تزلزل یافته معتبران ایشان که باعث و بانی خلاف کستندیل خان بودند
نبیره های اسکندرخان را با مخدرات آن دودمان طوعاً و کرهاً برداشته بجانب سندیلو از الکا
گرجستان که بحصانت و ارتفاع جبال و ضیق طرق مامن آن ولایت بود رفتند و کستندیل خان در شهر زکم
که مقر حکومت و مستقر دولت آن دودمان است نزول نموده ابواب عدل و احسان بر روی کافه
خلق آن دیار از مخالف و موافق و سپاهی و رعیت گشاده و اکثر مردم معتبر گرجستان بخدمت او مبادرت
جسته آثار انقیاد و ظهور آوردند و هر کس از رفقای اهل عصیان که در مقام اطاعت در آمده بملازمت او
رسیدند تقصیرات او بعفو و اغماض مقرون گردید و کس نزد مخدرات ستاره دولت آن خاندان خصوصاً
دیده وفا والده طهمورث میرزا که چون گرجیان سلطنت ملک موروث گرجستان را باسم او [illegible] نموده
بودند و در امور مملکت دخیل بلکه اصیل بود فرستاده و بزبان عطوفت و اشفاق پیغام داد که مرا سوای چهار نفر
از آن نامردان گرجی که در مقام قتل من در آمده باعث چندین فساد شدند با دیگری کاری نیست و نسبت
بفرزندان او که جمله جگرگوشه این جانبند بجز عطوفت و اشفاق پدرانه امری بظهور نخواهد رسید و اگر آن چهار
نفر نیز فرزندان گرامی را شفیع تقصیرات خود ساخته از کرده نادم بوده در مقام اطاعت و ترک فساد بوده
باشند با ایشان نیز آسیبی ازینجانب نمیرسد اگر درین امور وعده داشته باشد معتمدی را ارسال دارد که بایشان
مغلظه مؤکد گردد و چون فرستاده او بخدمت او رسیده ادای پیغام نمود از دیده وفا توقع اصغای [illegible]
بظهور پیوست و ابواب ملایمت و وداد مفتوح داشته چشم بر آن داشتند که جواب عرایض

ایشان از درگاه معلی رسیده بدانچه امر و اشاره همایون باشد عمل آورند و چند روزی براسله و پیغام
گذرانیده باو وعده ارائی میکردند تا آنکه منشور اقبال که باسم دیده وفا و عظمای گرجستان عموماً صادر شده
بود بایشان رسیده بوضوح پیوست که کستندیل خان بخود سر آمده و تلاش او در حکومت آن ملک مقرون
برضای خاطر اشرف نیست چون اراده ازلی بتقبل او تعلق پذیرفته بود این معنی مایه استظهار آن
قوم گشته تفرقه و پریشانی خاطر ایشان روی بجمعیت نهاده اعوان و انصار خود را جمع نموده باتفاق
دیده وفا و نبیره های اسکندرخان با او در مقام مجادله و محاربه شدند و کستندیل خان نیز از اطاعت و
انقیاد ایشان مایوس گشته بدفع ایشان توجه نموده در کنار آب نارو [illegible] از اعمال سندیلو تلاقی
فریقین روی داده از جانبین بترتیب مقدمات جنگ پرداختند و در روز شنبه [illegible] ماه جمادی الاولی
کستندیل خان چرخچی و جوانغار و برانغار آراسته توپچیان و تفنگچیان در محل مناسب تعیین نموده خود
با شاه میرخان حاکم شکی که مردی جنگ دیده کارآزموده کهنه سپاهی بود و بعضی امرا در قلب قرار گرفته
و از جانب گرجیان نیز صف قتال آراسته گشته فیمابین جنگ در پیوست و دلیران معرکه جهاد حملات
متواتر نموده بر کفره گرجی زور آورده سلک جمعیت ایشان را از هم فرو ریختند و تزلزل تمام بحال کفره
راه یافته بعضی از ایشان روی بجانب فرار آوردند و نزدیک بآن شده بود که یکبارگی شکست بانها
افتاده کستندیل خان را صورت فتح و ظفر در آینه مراد جلوه گر آید که شاه میرخان و جلبی سلطان
شمس الدین لو و بعضی امرا در قلب گذاشته خود در انتشار گرد و توپچیان صف آرائی و ضبط لشکر از قلب جدا شده
بجانب دست راست رفت قرچغای نام غلام او که از مرتبه رقیت و بندگی او را بدرجه امارت رسانیده
قرچغای سلطان میگفتند در دست راست بجنگ مشغول بود گرجیان مقابل او زور آورده او را
مغلوب ساخته بودند و مردم او از یکدیگر پاشیده بطرف قلب می آمدند کستندیل خان صورت را مشاهده
نموده بی تابانه بمعاونت او اسب جلادت برانده و بنفس خود مباشر حرب گشته بی آنکه جمعی همراه باشند
بمعرکه در آمد از قضا ربانی چند نفر از گرجیان گریختهای معرکه باو رسیده و یکدیگر و کس او را نشناخته بزبان گرجی
رفقا را خبردار مینمایند که این خان است آن جماعت در گوشه معرکه او را تنها یافته روی باو نهادند و او
از غایت جهالت و غرور نفس سرکش که ابنای زمانه آنرا غیرت و مردانگی نام نهاده اند نخواست که
فوج [illegible] گردانیده در میانه پنجعان روزگار تهمت زده گریزپا باشد خارج جبل و تقلید جنگ در
دامن او بند کرده خود تنها با گروهی از کفره در هم آویختند و آن جماعت چند جا بسنان نیزه [illegible]

وخفقان او بند کرده او را بعد از مرکب دولت بخاک مذلت انداختند و بطرفة العینی زخمهای کاری برزده با تمام کارش برداختند و از امرا و اعیان قزلباش و جنود گرجی هیچکدام برین حال اطلاع نیافته بودند بعضی از گرجیان که با کستندیل خان موافق بودند در صف لشکر او بودند زود از قضیه قتل او اطلاع یافته کسی بجانب دیده فال و میرزایان گرجی و اتباع ایشان دوانیدند که پای ثبات استوار دارید که چنین صورتی روی نمود و ایشان حمل بر خدعه نموده استبعاد میکردند تا آنکه قاتلان او رسیده مژده فتح و قتل او دادند و مژده چنین موجب فرح و انبساط آنقوم گردید و جمع قزلباش در جا و مقام خود ایستاده و بفتح و ظفر متیقن گشته وقوع این حادثه در صحیفه خیال هیچکس نقش نمی بست تا آنکه چند نفر از مقربان و ملازمان معتمد که در معارک از وجدانی بودند خبر ساینده سر خود را خواستند که این صورت را پنهان داشته همچنان در محاربه اهتمام نمایند که شاید میرزایان گرجی را که دست آویز گرجیانند بدست آورند که در خدمت اشرف دست آویز ایشان باشند صورت نسبت درین اثنا گرجیان کس نزد امرا فرستادند که ما بحکم همایون شاهی متعهد گشته تمکین حکومت کستندیل خان نموده و اکنون که مهم محاربه انجامیده است و از تقدیرات آسمانی او بقتل رسید دست از محاربه کوتاه کرده از جانبین متعرض یکدیگر نشویم که ما را از فرمان قضا جریان تخلف نیست و بدانچه امر اصلاح دولت قاهره دانند و ما را بدان مامور سازند عمل مینماییم اما هر کس از افراد و آحاد که برین حادثه اطلاع یافت عنان از معرکه پیچیده رو بصوب هزیمت نهاد و ضبط لشکر از حیز قدرت امرا بیرون رفت تا جاییکه هیچکدام مقید به مرافقت یکدیگر نشده و از بیم غدر و آسیب گرجیان سراسیمه راه هزیمت و فرار پیش گرفتند و از اتفاقات بسیاری از لشکریان در میان جنگلهای گرجستان بدست گرجیان بی ایمان افتاده درجه شهادت یافتند و بعضی که در اجل ایشان تاخیری بود از اسب و یراق عریان گشته از آن خوفناک بلا بیابا و در کال و نج و عنا خود را بساحل نجات کشیدند و اموال و اسباب بسیار از طبقه قزلباش و مال سوداگر و اهل اردو که با کستندیل خان بود و معامله رفته بودند بغارت رفته سودی که اندیشیده بودند بزیان تبدیل یافت بعضی امرا از آب کر گذشته باینطرف آمدند و بعضی همراه شاه میرخان بطرف شکی رفته حقایق حالات بپایه سریر اعلی عرض کردند و در وقتی که حقایق احوال سردار با لشکر شمار روم متوجه آذربایجان است از سلاسل گذشته بطسوج آمده بودند و موکب اشرف از راه خوی و مرند بمقابله اعدا شتافته در دره که یک فرسخی قریه صوفیان تبریز است نزول اجلال اتفاق

یافت و لشکرهای اطراف بدرگاه ملایک خاص و عام فوج فوج آمده از دو خاطر مظاهر بدان متعلق گشت که عساکر منصوره را از دو جهت بر سر سردار فرستند اول آنکه چون بمجرد آنکه حضرت اعلی در آمدن او بقلمرو همایون چندروزی صرفه در محاربه ندیده و چند کوچ پیش نشده زیاده و جهات از امراء عظام قزلباش و بهادران موکب اقبال گرفته منهورانه در روان که شش منزلی تبریز است توقف اختیار نمود و مو بنابرین درجمیت حنود انه او را گوشمال سزا لازمست دوم آنکه هنوز لشکرها روم همه جمع نشده اند و تا جمعیت لشکر گروهی از شجعان طایفه قزلباش که بر سر او روند یا محصور میگردد یا فرار مینماید بهر دو شق موجب خفت و بی اعتباری سردار و رفقاست بنابرین بعزم لایق جیوش دریا خروش موکب اقبال ابهر کردکی الله ویردی خان بر سروران و خان اعلی سردار فرستاده و خان مذکور باتفاق امرا عالیمقدار خصوصا ذوالفقار خان قرامانلو بیگلربیگی آذربایجان و گنجعلیخان حاکم کرمان و بهادرم سلطان حاکم کوه کیلویه و حسن خان حاکم قلمرو و علیشکر و سایر امرا که مدار روقوحیان و غلامان حضرت شعار تا قریب سی هزار کس کمال شوکت و اقتدار متوجه آنصوب گردیدند چون خبر حرکت لشکر قزلباش بسردار رسید از غایت نخوت و غرور اینحرکت را از طبقه قزلباش دور دانسته حمل بر حرکت المذبوحی کرد و چون در صفحه خیال و بیهمتم ثبت یافته بود که لشکر حضرت قرین پادشاه عجم را با جنود رومیه قدرت مقابله و طاقت محاربه نیست این حرکت را وقعی ننهاده و با آنکه سوار خطه تبریز تا بیست روز بوان رسید نداز مسالک حزم و احتیاط دور افتاده قراولی هم بجهت تحقیق اخبار تعیین نکرده بود و تا یک منزلی بلده وان اطلاعی از وصول لشکر بیگانه نداشت چنانچه بعضی طلع ایلع ایشان سردار در صف آرایی وان صحرا چرامی نمود مردم ذوالفقار خان که جرجی سپاه منصوره بود اسبان را صاحب شده چند کس از حمله طوایل گرفتند و خبر سردار رسید مذکور شد در خط وان منتظر آنست که عساکر روم که با آمدن مامورند بر سر او جمعیت نمایند و متوجه آذربایجان گردد و امرا کرا چنانچه شیوه و شعار قدیمی ایشانست که با هر دو طرف مدارا کرده و بلطایف الحیل روزمیگذرانند براسله و پیغام با جناب خانی بازگشت نمودند اما بغیر از پسران سلطان محمودی و برادرزاده های او کسی دیگر نزد امرا نیامد جناب خان صلاح در اغماض دانسته تکلیف آمدن بآن وحشی صفتان نکرد القصه چون عساکر نصرت نشان در یک منزلی وان نزول سعادت نمودند روز دیگر با داب جنگ پرداخته چرخچیان را پیشتر فرستاده و جوانغار و برانغار و قول آراسته آماده حرب و قتال شدند و آنافانا منتظر ظهور سپاه

بودند جغال اغلی و در آنوقت زیاده از پانزده هزار کس بر سر نداشت و با این مایه مردم با قزلباش که دو برابر
ایشان بودند مقاومت نمی توانست کرد بتحصن و قلعه داری قرار داده از شهر بیرون نیامد اما بعضی از
پاشایان با جنود رومیه بعزم آنکه پشت بر دیوار بست شهر داده در سواد شهر حربی بصرفه نمایند بیرون آمده صف
قتال آراستند و جرچیان فرستادند اکثر پیاده از بیم فرار از سواد شهر دور رفتی شدند و دلاوران این طرف به
جسارت پیش نهاد و در آنجا عساکر طرفین بیکدیگر ملاقی شده جنگ در پیوستند و از جانبین داد دلاوری داده جنگهای
مردانه میکردند تا سپاه قول که بسرداری الله وردی خان آرایش و استحکام داشت ظاهر نشده بود رومیان
دست و پایی میزدند بعد از آنکه قول همایون نمایان شده آواز کرنا و نفیر بگوش مبارزان معارک در آمد گیر
رسید جرچیان سپاه منصور جلو ریز بر سپاه مخالف تاخته صفها را از یکدیگر پاشیدند و شکست بر
لشکر رومی افتاد و تیغ آتش بار صاعقه کردار در معرکه سرفشانی نمود و عساکر نصرت آیین به نیروی دولت
و یمن اقبال از توپ و تفنگ رومی احتراز نموده مردانه وار میکوشیدند چند نفر را در روی تخته
پل کنار خندق دستگیر نمودند و قریب دو هزار کس درین معرکه بقتل رسیدند و چند نفر از معتبران رومیه
خصوصا خندان آقای منفرقه آقاسی که از معتبران رومیه و مدبران دولت عثمانی بود با یک پسر تا سیر
و دستگیر شد و عساکر نصرت نشان به نیروی اقبال شاه جهان بفتح و ظفر اختصاص یافته اردوی قزلباش
در حوالی شهر در مکان مناسب فرود آمدند و الله وردی خان در برابر سردار رومیان سراپرده و بارگاه
باوج مهر و ماه افراشته امرای عظام در کمال شوکت و اقتدار خیام نصرت نصب نموده سایبانهای ظفر
افراختند روز دیگر چنین معلوم شد که جمعی از لشکر رومیه و طایفه سیواس بعزم کومک سردار متوجه قلعه
وان شده اند بنابران جناب خانی قرجغای بیک را با جمعی از غلامان بر سر آن گروه فرستاد و جنود قزل
باش راه پیش نوردیده وان با آن گروه ملاقی دست داده و فیما بین ایشان آتش قتال اشتعال یافت و به نیروی دولت
قاهره شکست بجانب اعدا افتاده جمعی مقتول و برخی زنده دستگیر شدند و محمد پاشا که سردار آن گروه بود
زخمدار گرفتار گردید و چون زخم مهلک داشت از هم گذشت و افواج قاهره بفتح و فیروزی بموکب
باردوی امرا ملحق شدند و در آن روز که قرجغای بیک از اردو بیرون میرفت رومیان مشاهده نموده
بودند که لشکر بسیار از اردو بیرون رفت منصور آنکه بر سر سردار قزلباش کسی چنان که تاب مقاومت رومیان
داشته باشد نیست بهیات اجتماعی از شهر بیرون آمدند و تفنگچیان را در عقب دیوارهای باغات
سواد شهر باز داشتند اگر طایفه قزلباش پای جلادت پیش نهند بزخم گلوله تفنگ ناچیز کرده اند و از آنجا

خود لوازم حزم و احتیاط مرعی بود و قراولان جنود مستعد جنگ و جدال آماده حرب و قتال بودند خلقی
نامحدود از طوایف قزلباش درین روز بمعرکه کارزار روی آورده فیما بین حربی صعب اتفاق افتاد
رومیان تاب صدمات دلیرانه جنود قزلباش نیاورده پشت بمعرکه کارزار داده روی بشهر و
قلعه آوردند و جنود اقبال مخالفان را تا کنار خندق دوانیدند و چون در آمدن رومیان در هنگام
گریز از یک دروازه متعذر بود جمعی از آن دروازه راه نیافته از کنار خندق روی بدروازه دیگر
آوردند و عساکر نصرت نشان فرصت غنیمت شمرده با آنکه از بالای بروج قلعه و دیوار بست شهر
گلوله تفنگ نیلکوبان بر مثال تگرگ میریخت اصلا از آن نیندیشیده کارزاری کردند که داستان نهادار
باستانی روزگار را از یاد رفت خلق کثیر از رومیه از دروازه فنا بشهرستان عدم شتافتند چنانچه
مردم اردو بازار از میانه باغات و خیابانها حوالی شهر قریب پنجاه نفر رومی را که در گوشها خزیده بودند
آوردند و بیاسا رسانیدند و درین معارک از سپاه منصور کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشد و
زیاده آسیبی بسپاه ظفر پناه نرسید و رومیه را دیگر قوت و قدرت بیرون آمدن نمانده در قلعه متحصن
اما در قلعه وان ذخیره بسیار نایاب بود و سردار میدانست که چون محصور گردد ساکنان قلعه وان
از فقدان ماکولات عسرت و تنگی کشیده عنقریب از حسرت نان جان میدهند عزیمت تحصن
گشته دانست که در توقف نمودن وان خطا کرده با خود اندیشید که چون مقصد اقصی قزلباشان
محاصره وان بدست آوردن اوست هرگاه او از قلعه بیرون رود جنود قزلباش دست از محاصره
باز داشته تعاقب اختیار مینمایند یا باز میگردند بهر تقدیر محصوران قلعه وان از مضیق محاصره
نجات می یابند القصه مکری بر آب زده کشتیها و سفاین بکنار دریاچه وان که یکطرف آن بقلعه
اتصال دارد آورده با جمعی که مصلحت وقت در مرافقت ایشان دانست بسفاین در آمده
کشتی اندیشه را در دریای ساخته پوشیده و پنهان بیرون رفت الله وردی خان حقایق حالات و
محاربات که در آن سفر با رومیه وقوع یافت بپایه سریر اعلی عرض نمود و رایات ظفر شعار بعد از
ورود این اخبار از دار السلطنه تبریز بفیروزی و اقبال در حرکت آمده نهضت همایون منعطف
الله وردی خان و امرا و عساکر نصرت منش بآن طرف واقع شد و چون حقیقت بیرون رفتن
جغال اغلی و اردوی امرا شیوع یافت و بتحقیق پیوست بتعاقب او در حرکت آمده تا عادلجواز
و ارجیش رفتند و در آنجا دود و اثری از و پیدا نبود و معلوم نمیشد که بکدام طرف رفته

شرح رفتن و بازآمدن او در همین سال عنقریب مرقوم قلم وقایع نگار میگردد و مجملا الله وردی خان امرا
از حد و دار جیش عنان بصوب مراجعت انعطاف داده و جمیع غلات آنحوالی را چرانیده و خورده
سالما غانما بازگشته در یورت سلمان آباد از اعمال خوی بموکب مقدس همایون پیوسته منظور نظر
التفات شدند حضرت اعلی شاهی ظل الهی چند روز بعشرت و شادکامی در ییلاقات اخذ و بشکار
و شکار پرداخته موکب ظفر نشان تا صحرای چالدران که نبردگاه پادشاه جم قدر سلیمان نشان
و سلطان سلیم فرمان فرمای ملک روم بود و بدینجهت شهره آفاقست توجه فرمودند و در مکان آن
سرهای قتیلان معرکه وان و گرفتاران آن معارک و اخترمه‌ها که بدست درآمده بود بنظر اشرف
درآمده جلادت و مردانگیها که از ایشان در معرکه دلیری و دلاوری دران هنگام بظهور رسیده بود
بعرض درآمده بعواطف خسروانه اختصاص یافتند سرهای مخالفان رومیه دران صحرا بر مثال گوی
بنگ‌های منجنده و اوباش غلطان بود و دران دشت و صحرا سرهای ناتراشیده چون خار
مغیلان مینمود و مولانا عبدالله هاتفی بخارپشت تشبیه کرده و درین بیت تیمورنامه داد سخنوری داده
فتاده دران پهن دشت درشت   سر ناتراشیده چون خارپشت   از غرایب اتفاقات آنکه
چون صد سال پیش ازین درهمان مقام میان آن دو پادشاه جنگجو اتفاق مصاف افتاد چشم زخمی
بطبقه قزلباش رسیده و سرهای جانثاران معرکه اخلاص دران با دیگر افتاده بود بعد از صد سال روزگار در
انتقام درآمده بهمان دستور سرهای رومیان دران صحرا منظور نظر عبرت گزینان روزگار گردید
خندان آقای متفرقه آقاسی بجهت رابطه دوستی و آشنائی که با غازی گرای خان تاتار داشت بجهت
رعایت خاطر او با پسرش سعادت بخش و بخشایش یافته ایشان را بقراجه داغ فرستادند که حاکم آنجا لوازم
مهمان‌نگاهداری تا نزد غازی گرای خان فرستند و دران ایام میمنت فرجام که اردوی گردون شکوه دران
صحرا کوه نزول سعادت داشت رای جهان آرای اقتضای آن کرد که در بلده خوی که فی الواقع از لطایف هوا
و عذوبت ما و خضرت و طراوت صحرا بهترین بساطین قصبات آذربایجانست و بجهت آنکه در سرحد
واقع شده و مردم آنجا اکثر اوقات از حوادث نشاندا آنچنان عرصه روح‌بخش دلکش از تربیت و تعمیر
بازمانده قلعه بنا شود که در نزول حوادث و هنگام فتور سکنه آن بلده را پناهی و آرامگاهی باشد بود در محل
مناسب طرح قلعه انداخته قنبر بیک سلحدارباشی استاجلو بسرکاری عمارت قلعه مامور گشته پیر بوداق
خان حاکم تبریز و جمعی دیگر باین خدمت مامور شدند و در اندک روزی قلعه در کمال متانت و حصانت

بر صفحه سان چهره مقفول گشاید **ذکر مهمات درآمدن قلعه بست زمین داور گرمسیر قندهار باراده**
تقدیر حی قادر مختار از سوانح این سال مهمات درآمدن قلعه بست است شرح این سخن گذشت آنکه سابقا
رقم نگارش یافته که میرزایان قندهار اولاد سلطان میرزا ولد بهرام میرزا که مدتی دران عرصه مالک کام
روای دولت بودند از بی سعادتی و ادبار روی ازین دولت ابدمدت تافته بواسطه آسیب لشکر اوزبک رفتن
هندوستان راغب گشته حسب الاشاره جلال الدین محمد اکبر پادشاه فرمان فرمای آن دیار قندهار
پادشاهی بیگ خان جغتای بیرد و خود بخدمت او پیوستند و در حینی که ممالک فسیحة المسالک خراسان
محل تاخت و تاز و تصرف و تسخیر اولیای دولت سعادت پیوند درآمده ساحت آنولایت از لشکر ضلال
اوزبک پاک شد چون همیشه فیمابین سلسله علویه صفویه و دودمان والا مکان تیموری تخصیص خان نواب
رفیعه بابری رابطه الفت و دوستی مؤکد شده رسولان و نامهای محبت مضمون شان مستحکم بود حضرت اعلی شاهی
ظل الهی مهمات درآوردن قندهار را بقهر و غلبه لایق شیوه دوستی و شایسته طریق مردمی ندانسته تغافل ورزیده
منتظر چنان بودند که چون دست تطاول اوزبکیه به نیروی اقبال از ملک خراسان کوتاه شد آنجناب
منسوبان خود را طلب و ابتداء آن ولایت را که ملک موروث یکصد ساله این دودمان است بلازمان
عتبه اقبال بسپارد و آنجناب توفیق این مردمی نیافت و در سالی که رایات منصوره از سفر بلخ مراجعت
نمود و متوجه عراق بودند میر زین العابدین نبیره میر عبدالحی که در گرمسیر قندهار ریش سفیدی داشت از
سلوک ناهموار جاگیرداران آن دیار بتنگ آمده ترک جا و مقام قدیمی کرده با فرزندان و متعلقان ملتجی
التجا بسایه معدلت و الطاف شاهانه آورده در دارالسلطنه فردوس‌نما شرف زمین بوسی یافت حضرت
اعلی او را بحسین خان امیرالامرای خراسان سفارش نمود و او در ولایت فراه مسکن گزید شاه بیک خان
حاکم قندهار بجهت خانه کوچ و دو پسر سیدند گور را بقلعه قندهار برده بضمانت نگاه داده تا دو سال در قلعه
نگاه داشته رخصت آمدن نداد و از جانب فرزندان خود مشوش خاطر بود و حسن بیک غلام حسین خان را
که بجهت ضبط باج شوارع در فراه بود وسوسه کرده او را بتسخیر زمین داور و گرفتن قلعه بست ترغیب
نمود و جمعی از ملازمان قدیمی سلسله میر عبدالحی که در زمین داور بودند او را اعلام نمودند که حسن بیک و
حسین بیک ولدان حاتم بهادر مغل که حارسان قلعه بست اند در کمال غفلت اند اگر با جمعی متوجه بیطرف
گردند قلعه بسهولت بدست درمی‌آید این معنی محرک این داعیه شده حسن بیک را بیشتر از پیشتر اغوا نمود
و از جهالت و خود رائی که آنرا شجاعت نام نهاده بود بی اشاره حسین خان با جمعی از تابینان و اتباع خود

باتفاق میرزین العابدین بآنصوب در حرکت آمده چهل فرسخ مسافت را طی نمود شبی بدر قلعه
رسیده حارسان را در خواب غفلت یافته نردبان بر دیوار حصار گذاشته بقلعه در آمدند اهل قلعه
خبردار شده با قزلباش جنگ در پیوستند حسن بیگ کشته گشت حسین بیگ خود را از قلعه انداخته
راه فرار پیش گرفت و قلعه بست که از قلاع مشهوره قدیمه و در آغاز دولت ملوک غزنویه امیر ناصر الدین
سبکتگین بود بآسانی بتصرف خسرو بیگ در آمد و چون پرتو شعور شاهی بیگ خان بر این خبر تافت امرای
تابین خود را مثل زله خان حاکم قلات و اوروس بهادر حاکم زمین داور و جمعی از جاگیرداران الکا
و شیربان قندهار را با فیلان جنگی و اسباب قلعه گیری بر سر قلعه بست فرستاد و حسین خان امیر الامرای
خراسان از استماع فتح خسرو بیگ و خودسری و خودرائی او بر آشفته اراده نمود که او را از این حرکت
ناهنجار منع و زجر نموده چون مخالف رضای اشرف اعلی است قلعه را بدستور به منسوبان بادشاه
واگذارد و درین اندیشه بود که خبر لشکر فرستادن شاهی بیگ خان بر سر خسرو بیگ بهرات رسید
حسین خان از ورود این خبر آشفته تر گشت زیرا که منتظر آن بود که شاهی بیگ خان کس نزد او فرستاده
تدارک این مهم را بدو سپارد تا بصواب دید او منوط و مربوط گرداند و او از غرور جاه و بزرگی مقید بانها و اعلام
امیر الامرای مذکور نگشته لشکر فرستاد حسین خان را غیرت و حمیت قزلباشی از آن اراده منصرف
ساخته در مقام معاونت خسرو بیگ در آمد و جمعی از غازیان شاملو و میران اویماق را باتفاق
ملک شاه حسین سیستانی که در هرات بود روانه آنصوب نموده باسمعیل خان آل ابو حاکم فراه نیز اعلام
کرد که با لشکر خود رفاقت کرده بمعاونت ایشان کمر بندد و این گروه از نوا و ایلغار نموده صبحی از آب
هیرمند عبور کردند لشکر جغتای از ورود قزلباشیه خبردار شده انقدر که سر راه بر فوج قزلباش گرفته
پیش آمدند با آنکه جنود زیاده از سیصد نفر از آب نگذشته بودند و لشکر کار آمدنی جغتای از نهصد افزون
بودند بیکدیگر ملاقی شده جنگ در پیوست در حمله اول به نیروی دولت و میامن اقبال شاهی شکست
لشکر جغتای افتاده زله خان با جمعی کثیر از بهادران دستگیر گشته اروس بهادر بقتل رسید و زیاده
از پانصد نفر در معرکه بر خاک هلاک افتاده طعمه حسام خون آشام دلیران بهرام انتقام گردیدند و جنود
قزلباش بفتح و ظفر اختصاص یافته قلعه را بمحمد زمان سلطان شاملو که از ملازمان مظفر حسین میرزا
بود و مدتی بود که بهندوستان عبور نموده بملازمت حسین خان می بود چون از اوضاع آن ولایت خبردار
بود سپرده او را بتوپ و یراق قلعه داری سرانجام داده عود نمودند بعد از معاودت جنود قزلباش شاهی بیگ

خان

خان دران ایام خود با لشکر آراسته و فیلان جنگی پیراسته و اسباب قلعه گیری بر سر قلعه بست آمده چون پای قلعه
از کمال غرور و خشمناکی اراده نمود که یورش بقلعه انداخته جبراً و قهراً قلعه را مسخر گرداند و فیلی که از معظم فیلان
او بود بر دروازه قلعه پرانده لشکریان از اطراف و جوانب هجوم نمودند و در اثنای جنگ و جدال از برج
قلعه در حینی که فیل خرطوم ثعبان مثال می بند ساخته با در و دیوار در عربده بود گلوله با دلیج بر دهان او خورده
را در یکدیگر کارگر آمده فیل غلطیده از پای در آمد از افتادن فیل لشکریان را دست از کار رفته پای
اهتمامشان سست گردید و بسیاری از بهادران جنگی بزخم تفنگ ناچیز شده راه عدم پیمودند شاهی
بیگ خان در یورش کاری نساخت و دست قدرت خود را از دامن مقصود کوتاه دیده بجز باز
گشتن چاره نیافت و قطع تعلق از آن ولایت کرده بجانب قندهار بازگشت و ولایت گرمسیر بتصرف
اولیای دولت قاهره قرار گرفته سادات و رعایا متوجه زراعت و آبادانی شدند حسین خان حقایق
این حال را بپایه سریر اعلی عرض نموده زله خان را بخدمت اشرف فرستاد و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
اثر وقوع این قضایا که از انحراف یار روی داده بود در موقع قبول و رضا جا نداده زیرا که از آن طرف الفت و
دوستی منظور بود و باشد چرا این اهتمام در تسخیر قندهار ظهور نیافت که خود را آلوده قلعه بست سازند
علی الحال چون در آذربایجان مشاغل عظیمه در پیش بود زله خان را بعلیقلیخان شاملو حاکم هری سپردند
که در هری نگاهدارد که بعد از فراغ از مشاغل آذربایجان او را با دیگر گرفتاران قرین اعزاز و احترام
بدیار خود روانه سازند وقایع سال میمنت مآل سیچقان ئیل مطابق سنه اربع عشر و الف که سال نوزدهم جلوس
سعادت مانوس همایون شاهی ظل اللهیست و بیان حالاتی که در طی آن سال بظهور پیوست نوروز
عشرت افروز این سال همایون فال در روز دوشنبه غره شهر ذی القعده الحرام سنه اربع عشر و الف
اتفاق افتاد یعنی نیر اعظم و عطیه بخش عالم که اهتزاز ریاض جهان و طراوت عالم جان از فیض تربیت اوست
بمنزل شرف انتقال نموده همین الحکمت کامله مبدع جهان آرا قسمت سرای جهان و گلشن احوال جهانیان
از فیض بهار و لطافت ازهار طراوت تازه و نزهت بی اندازه یافت حضرت شاهی ظل اللهی در دار السلطنه
تبریز آن روز طرب انگیز را بخرمی و فرخندگی گذرانیده بلوازم جشن و سور و مراسم شادمانی و سرور اقدام
فرموده بمراحم خسروانه بهجت افزای خلایق بودند و امرای نامدار و صدور عالیمقدار و وزرای عالیجاه
بارگاه فلک مدار و اعیان سپاه که در آنوقت در موکب نصرت شعار بودند هر یک علی قدر مراتبهم
پیشکشهای نوروزی خود و امرا و حکام سرحد ممالک از نظر اقدس گذرانیدند و بنوازشات ارجمند

شدند و درهمین روز فیروز علا زمان امیرگونه خان قاجار که بموجب الفرمان در النجق و نخجوان اقامت
داشت آمده خبر جنگ او را با محمد بکلوی نخجق رومی و انهزام یافتن او را از عساکر منصوره رسانیده
از جمله غنایم و اخترمهای مخالفان چند راس اسب و چند قبضه تفنگ که لایق سرکار همایون
اعلی بود آورده بنظر اقدس کشیده رسانیدند و شرح این سانحه آنکه محمد بکلو که خود را از شجعان روزگار و مشهور
از جانب سردار برتبه امارت و سنجقی با فوجی از ابطال رجال بامیرگون و کوکچه و اخکند آمده بود که
با جنود قزلباش کس آخکنده و توقف نموده باشند مقاومت نموده یا دست بردی نماید و از
تهور و جلادت هر چند روز در یکی از محال خراب و آبادان ایروان بسر می برد در خلال این احوال
بامیرگونه خان خبر رسید که از جنود رومیه و پاشایان رفیق سردار فرهاد پاشا و مصطفی پاشا با کرد و
انبوه و میران اکراد بعزم محاربه او بکنار آب ارس آمده اراده دارند که عبور نموده برسر او بتاختن
آیند امیرگونه خان با گروه طایفه قاجار و امرا تابین جمعی که بکومک او تعین شده بودند تا کنار آب
استقبال آن گروه نموده پاشایان مذکور از دلیریهای جلادت منشهای امیرگونه خان خوفناک
گشته جرات آمدن نکرده و فسخ آن عزیمت نموده بازگشته بودند و امیرگونه خان خاطر از مخالفان جمع کرده
عنان بصوب مراجعت تافت محمد بکلو از رفتن امیرگونه خان بکنار آب خبر یافته بخیال آنکه بجد و
النجق آمده تاخت و غارت و دست بردی نماید با فوجی از مردم ابطال رجال و کرد و لوند و مردم
طاغی یاغی با حدود نخجوان آمد امیرگونه خان اکثر مردم خود را که احمال و اثقال همراه داشتند پیش انداخته
خود متعاقب با معدودی چند آمد و چون میدانست که محمد بکلو درین حوالی میگردد و همواره در
کمین مکر و خدعه است چندکس را برسم خبرگیری بسمت ایروان فرستاده بود که مبادا از راهی بر غافلان
گیرد ایشان بچند نفر از قراولان او دوچار شده چون اندک مردم بودند با آنکه در آیین سپاهیگری خبر
گیران را تا ضرورت نشود رخصت محاربه نیست مرکب جهل و غرور گشته بر ایشان تاخته در هم آمیختند
و آن جماعت با آن فارسان مضمار جهالت و نادانی بحیله و روباه بازی جنگ کرده خط ایشان را بجنگ مشغول
کرده اند تا آنکه سیاهی لشکر از پس نمایان شده آن دلاوران را در میان گرفته فیمابین جنگی عظیم بوقوع پیوست و
اکثر آن مردم در آن معرکه غریق بحر فنا گردیدند و چند نفری که در اجل ایشان تاخیری بود زخمدار و ناتوان بیرون
رفته خود را بامیرگونه خان رسانیده حقیقت حال اخبار نمودند و همان لحظه طلایه لشکر مخالف نیز نمایان
میشود امیرگونه خان با آنکه استعداد جنگ نداشته و اکثر مردم او پیشتر رفته بودند جناح اخاسان سوار

سعد نشان آمده اظهار ارادت و اخلاص کرده مورد الطاف شاهانه گشته رتبه خانی یافته بود و درین
وقت در سلک امرای شروان انتظام یافت دیگری علیخان موافق که از جماعت روبیه قراباغ او را ملاقات
بود و در زمانی که کستندیل خان از خدمت اشرف بدین پدر بگرجستان رفته بود علیخان مذکور در قراباغ
او را ملاقات نموده انواع مدد و همراهی بظهور آورده بود و او در میان روبیه علی بیک موافق میگفتند
او نیز در پای قلعه ایروان بخدمت اشرف رسیده برتبه امارت و خانی یافت و مقرر شد که در گرد
اویماق شاملو بوده من بعد او را علیخان موافق گویند و او را نیز در ایروان الکا داده با اتفاق کستندیل خان
فرستادند هر چند اشعاری بدین مقدمات شده دیگر باره ذکر احوال ایشان کرده دیگری بکتاش حاجی
سلطان پسر محمد خان موصلوی ترکمان است و رابطه خویشی و قرابتی با کستندیل خان داشت حسب التماس مشارالیه
مرتبه امارت و لقب سلطانی یافته در سلک امرای شروان منتظم گردید دیگر تبریزی سلطان مقدم و امی
سلطان چاکرلو و علیخان سلطان شمس الدینلو و پسر سردار محمود علی سلطان ارشلو فوجی از تفنگچیان
موکب همایون نیز بمرافقت او مامور شدند و چون این جماعت را معبر قویون اولی آب کر که در نزدیکی
گنجه است عبور می بایست کرد و لشکر گنجه و شروان قریب دوازده هزار نفر بودند و جای ملاحظه بود
مقرر شد که ذوالفقار خان قرامانلو با قشون و لشکر آراسته خود و حسین خان زیاد اغلی که در ارس بار
اقامت داشت با اتباع و مردم خود تا کنار آب مرافقت اسکندر خان و کستندیل خان نموده ایشان را
بسلامت از آب گذرانیده عود نمایند و ایشان نخست بدارالارشاد اردبیل رفته بشرف زیارت جهت
سلطان الاولیا و مشایخ کرام قدس الله ارواحهم مشرف گشته از ارواح مقدسه آن بزرگان دین و دولت
قدوه شاه ولایت یقین استمداد کرده تا موازی دو سه هزار کس از طوایف که فراهم آمده بودند روی توجه بمقصد آوردند
ذوالفقار خان و حسین خان حسب الفرمان واجب الاذعان ایشان را از آب کر گذرانیده عود نمودند و
کستندیل خان با امرای شروان متوجه گرجستان شده که از آنجا سپاه گرج را بجنود ملحق کرده ابتدا متوجه
تسخیر ولایت شروان گردد و شرح احوال و قضایایی که او را در گرجستان و شروان روی داد در وقایع
سال آینده بتوفیق باری حضرت آفریدگار رقم کلک بدایع نگار خواهد شد بالجمله حضرت اعلی شاهی ظل الهی
دران زمستان در بلده فاخره تبریز کامیاب دولت و عافیت بوده بعد از فراغ از مهمات و مصالح
ملکی و انتظام مهام لشکرکشی و لشکرآرایی و داددهی خلایق بعیش و خرمی اوقات گرامی صرف میفرمودند و مقرر
شد که جمعی از عساکر خراسان در اول بهار متوجه ییلاق آذربایجان گشته در یورش سال آینده در رکاب

جلال بوده باشند و جغال اغلی چون درین آمد و رفت کاری نساخت و روزی چندی فرزند پادشاه روم
روم کرده بود بخاطر آورد که شاید که بگفت و گوی صلح و صلاح کاری بسازد سلیمان بیک محمودی حاکم خوی
را که بپایه سریر اعلی آمده رتبه خانی یافته بود دمدمه وسیله ساخته کتابات باعتماد الدوله حاتم بیک وزیر دیوان ارکان
دولت قاهره نوشت خلاصه مضمون آنکه چون مصالحه که واقع شده بود باغوای ارباب جهل و بدمستان
جرعه غرور برسم خورده و تدارک آنرا در مقام ندامت و اعتذار بوده باشند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
روی توجه بجانب عراق آورده تدارک اموری که روی داده پرداخته‌اند و ازین طرف نیز اغماض عین از
اموری که صدور یافته نموده شود و همان دستور بین الجانبین مصالحه و دوستی مرعی باشد و این معنی داعی
بوده و راز کار و آزرولی بود خارج از دایره عقل و اختیار ازین طرف جمعی کوته نظران پست همت
بنابر ملاحظه دوری خاطر و فراغت طلبی گفت و گوی صلح بدین طریق اظهار نمودند که دارالسلطنه تبریز و محالی که درین
طرف آب ارس واقعست و بحیطه تصرف درآمده به تصرف قزلباش گذاشته مضایقه ننمایند و محال آن
طرف آب از ایشان بوده از جانب قزلباش تعرضی بدان نرود و فاصله بین الجانبین رودخانه ارس باشد
هیهات هیهات فکر جاهلان دیگر و سودای عاشق دیگر است همت بلند پادشاهی مصروف بر آنست که کل
ممالک بلاد قلمرو شاه جنت مکان علیین آشیان که در حین مصالحه آنحضرت با سلطان سلیمان خواندگار
روم داخل شور قزلباش بوده به تسخیر و تصرف درآورده نیم ذراع از زمین دایره و بایر متعلقه
شاه جنت مکان در تصرف دیگران نگذارند تا ممکن و مقدور است بر سر آن تلاش نمایند جواب کتابات
بدین طریق نوشته شد اما آن مقدمات را که مسطور گشت هرزه درایان بیهوده گوی بسلیمان بیک
پیغام داده‌اند و جغال اغلی که هنوز از باده خمار افزای نخوت و بزرگی سرگرم بود راضی بآن مقدمات نشده
دیگر باره سلیمان بیک را تکلیف کرد که یک مرتبه دیگر کس فرستاده اظهار مقدمه سابق نماید و درین مرتبه جواب
صریح نوشته شد که در خدمت اشرف احدی از مقربان و مخصوصان بساط قرب عزت را جرأت
اظهار این حرف نیست و ازین گفت و گو مشخص شد که جغال اغلی باصابت رای و حسن تدبیر شهرت کاذب
کرده بوده او را اصلا از خرد بهره نیست چه سرکار پادشاه قزلباش با کمال جزم و مقدار از رجال بطلب ملک
موروث برخاسته باشد این گونه مقدمات بمیان آوردن لعب کودکان و شیوه ناخردمندانست القصه
چون اراده و تقدیر ملک قدیر بنوعی دیگر بود اثری برین مراسله و آمد و رفت مترتب نشد و از جانبین
تشییدات این مهم حواله بمشیت الهی شد که از نهانخانه غیب چه صورت روی نماید و قلم تقدیر حق قدر

کرده و هر گاه مقدر الهی بوده باشد و وقت اقتضای محاربه نماید آن نیز وقوع یافته آنچه در کمین غیب است
بمنصه ظهور می‌آید القصه چون لشکر روم باوچ کلیسا نزدیک شد مدار روی معاودت کوچ کرده بحوالی نهر ارس جمعه
سیم از آنجا برودخانه وادی آمده نزول نمودند ازین منزل مقصود سلطان کنگرلوی حاکم نخجوان را
بکوچانیدن تمامی آن ملک و طهماسب قلی بیک غلام خاصه شریفه را بکوچانیدن مردم جولاه مأمور فرموده
فرستادند مردم بلده نخجوان کوچ کرده بهزار جریب قراجه داغ رفتند و مردم جولاه را اگر چه از مسکن قدیم
خود جلا نمودن بغایت صعب و دشوار بود زیرا که خانهای بتکلف ساخته و پرداخته تعلق تمام بآن
مقام داشتند اما درین وقت بجهت صیانت حال و حفظ اموال از جلا ناگزیر بجلا شده طوعا و کرها تا موازی دوازده هزار
خانه وار کوچ کرده بعراق رفتند و در دارالسلطنه صفاهان جنت نشان در کنار زاینده رود مسکن
ایشان قرار یافته بتدریج خانهای بتکلف و باغچه عمارت نموده جمعی کثیر که در آن زمستان نتوانستند رفت
در بهار رفته الیوم سی هزار خانوار جولاهی در آنجا مقام و آرام گرفته از حوادث زمان امان یافته‌اند القصه
حضرت اعلی در رودخانه وادی یک دو روز توقف فرموده فوجی از مبارزان جلادت شعار را
بجانب دست راست و دست چپ و مقابل و میان فرستادند که روز بروز از نزول و ارتحال ایشان
خبردار بوده در هنگام فرصت دست برد نمایان نموده باشند و جمعی را که بطلب آذوقه و جیره بیرون آیند بدیار عدم
فرستند و مسافت بین العسکرین سه فرسخ شش فرسخ و بدین قاعده تا نخجوان آمدند و در آنجا بسامع جلال
که جمعی از مردم آن شهر گردن از طوق فرمان برداری پیچیده در زیر زمینها و نقبها خزینه و ذخیره پنهان
در نهانخانها مانده چون مردم نخجوان بجهت موافقت مذهب در میانه مردم آذربایجان بهواخواهی
رومیان متهم‌اند حضرت اعلی این حرکت ناهنجار را حمل برین معنی فرموده بجهت آنکه درین شهر آذوقه بدست
رومیان درنیاید و جای قشلاق نداشته باشند دیگر روز در آنجا توقف نموده جمعی را بجهت جوع غله
و ذخایر و بدست درآوردن مختفیان و خرابی بیوت مأمور گردانیدند و مواضع و مزارع و بیشه را
آتش زده جایی که قابلیت نزول لشکر داشته باشد نگذاشتند از تقدیرات فلکی و تأثیرات قران علویین
که درین حال وقوع یافت و مهره ارباب تنجیم خصوصا مولانا فخرالدین انارکی و بیانی کرمانی در احکام آن
قران تصریح بخرابی بلاد و جلا شدن خلایق از اوطان قدیمه و بعد تغییر کیش و مذهب و امثال ذلک نموده
بودند اکثر در آذربایجان بفعل آمده خرابی عظیم بدان ولایت راه یافت روز دیگر از آنجا کوچ کرده از معبر جولاه
از آب ارس عبور نموده از علی دره سی که گذرگاه تنگ است گذشته در محل مناسب حیث اقامت انداختند

مبارزان جنود اقبال که بعزم دست برد و زبان گیری بمبرفت شد هرکس را از رومیه می آوردند بهای ایشان
لاغر و در کمال زبونی بود و تقریر مینمودند که ذخیره و علیق الدواب بغایت نایابست چنانچه علیق یک اسب
اگر بصد تشویش جو بدست آید بها گاهی بیکصد و مارجیل است که شصد دینار عراقی باشد و گاهی بدو مارجیل
و بعضی اوقات بسه رجیل نیز خریده و فروخت میشود و بعد از اطلاع برین حال و زبونی اسبهای ایشان جهان آرا
بدان قرار یافت که چون بجهت قلت آذوقه و حسرت و تنگی و فقدان علیق الدواب اسبهای رومیه از کار
مانده لاغر و زبون اند و درده مذکور مناسب مقابله و مقاتله است و تا موازی سی هزار سوار و تفنگچی کرد
رکاب اشرف اند و جنگ یوه را اگر فته در وقت عبور رومیه فدایی وار خود را بر ایشان زنند کشته و زده
آنچه در مشیت حق تعالی است بظهور آید بعد از چند روز قراولان جنود اقبال خبر معاودت او بجانب
وان رسانیدند و جمعی که از جنود رومیه جدا شده آمده بودند کیفیت واقعه را بدین تقریر نمودند که
طایفه ینکچری قتل پادشاهی بر خیمه سردار هجوم آورده گفتند که تو خلاف قانون کرده
در قاسم کوزی بابی بولایت دشمن نهادی و بهانه کردی که بجهت فقدان ذخیره از راهی که آمده ایم مراجعت
متعذر است بیشتر رفته از ایروان و نخجوان که جای غله خیز و معمور و آبادانست ذخیره و بیت روزه
بچنگ آورده باز گردیم اکنون ولایات مذکور خراب و ویرانست و تنگی بحد کمال رسیده و اگر چه لشکر
پادشاهی را نابود کردی و مع ذلک مسموع میگردد که پادشاه قزلباش عطف عنان کرده آماده رزم و
پیکار است و با این حال نه طاقت مقاومت داریم و نه قدرت اقامت جغال اغلی لاعلاج چه جای
آن طایفه عمل نموده بعد از مشاوره قرار یافت که بجانب وان که نزدیک است رفته در آنجا طرح
قشلاق انداخته ذخیره برامیران سنجق اکراد تحمیل نماید و بقلاوزی احمد پاشا کوچ کرده از راه چورس
دماکور روانه شدند و چون راه ییلاقست و کریوه ها را برف گرفته بود زحمت بسیار و مشقت بیشمار بلشکر
رسیده اسب و آدم بینهایت تلف شد و در کمال بدحالی و پریشانی بوان رسید جغال اغلی با قلیلی
در بلده و مواضع والی قشلاق نموده سایر لشکر پراکنده شدند و امرای کردستان که تا غایت دم از
هواخواهی این دودمان مقدس زده در مقام خدمتکاری و طاعت گذاری در آمده بودند چنانچه
عادت قدیمه ایشانست که مرد و طرف را ملاحظه مینمایند همگی در وان بجغال اغلی بازگشت نموده آثار
انقیاد بظهور می آوردند بر خود حرزده وان معلوم است که سردار غفلت شعار درین مدت آمد
رفت کاری نساخت بجز خسارت و نقصان سودی نکرد و توقف نمودن او با فوجی قلیل در حقیقت

وان

وان مقتضی غفلت و راندیشی بود بجهت آنکه مسامحه که از عالم سپاهیگری و ملاحظه صرفه کار ازین طرف بظهور
آمده چند کوچ پس نشسته از نامعامله دانی نخوت و غروری که داشت روی در افزایش نهاده اصلا
حسابی از لشکر قزلباش نگرفته در قلعه وان که شش روزه راه تبریز است رحل اقامت انداخت
اما عاقبت از خواب غفلت برآمده ندامت آن کشید چنانچه شمه ازان در طی حکایات و وقایع احوال
سال آینده مرقوم کلک شیرین مقال خواهد شد انشاالله تعالی **ذکر توجه رایات جلال بصوب دارالسلطنه**
تبریز و قشلاق نمودن در آن مکان عطر بیز و سوانح بهجت افزای نشاط انگیز چون همواره مهام
سعادت فرجام دولت روز افزون بدستیاری کارکنان عالم غیب سرانجام یافته و می یابد و حضرت
اعلی شاهی ظل الهی در جمیع امور بدرگاه خالق الارض والسما واثق گشته بدین جهت بر وفق مراد و حسن اعتقاد
کامیاب صورت معنی میگردند و دفع شکایت خصمان قوی بنیاد بنیروی همت و اعداد اقطاب و اوتاد
که منتظمان کارخانه عالم اند باحسن وجهی روی مینماید القصه چون خبر معاودت جغال اغلی سردار بجانب وان
درجه وقوع یافت عنان عزیمت بصوب دارالسلطنه تبریز معطوف داشته از دره مذکور که محل
اردوی ظفر نشان بود کوچ کرده در ساعت سعد و زمان مسعود داخل شهر شده طرح قشلاق
انداختند و رعایای محال که کوچانیده بودند آنچه بمحال قریبه رفته بودند حکم شد که بجا و مقام خود آیند
و آنچه دور رفته بودند مقرر شد که در هر جا مسکن گرفته اند درین زمستان همانجا بوده در سال آینده
آنچه در مشیت باری تعالی بوده باشد بظهور آید و بهمگی احتیاجات از مال دیوان آذوقه و مایحتاج زمستان
عنایت شد چون اراده ازلی باستیصال ارامنه ایروان تعلق گرفته بود دران زمستان خلق بسیاری
ازان طبقه در غربت بمرض موت گرفتار آمده بدیار عدم شتافتند و در بهار چون استقامتی در آن
ملک نبود حضرت اعلی از غایت ترحم و شفقت بخلق الله حکم فرمودند که جمعی از ارامنه که از جنگ اجل رهایی
یافته اند بجانب اصفهان شتافته تا امنیت و استقامت ایروان که الیوم بر حسب اقتضا (?) الکه
کوب حوادث در آن ولایت آسایش نموده بفراغ بال و زراعت کار گذرانند و جمعی کثیر با خانه کوچ روانه شده
در بلوکات اصفهان بایشان محل زراعت و تقاوی شفقت شد و تا دو سه هزار تومان بدین علت
از مال دیوان بایشان دادند امیر گونه خان حاکم ایروان در زمستان با مقصود سلطان حاکم نخجوان
و سایر تابعینان در الجق قشلاق نمودند و گنجعلی خان حاکم کرمان را بمراغه فرستادند که قشلاق نماید
و سایر امرا رخصت یافته بالکا خود رفتند که ترتیب و تجهیز لشکر نموده در اول بهار باردوی ظفر نشان

بهونه‌ند و ریش سفیدان اویماقات ذوالقدر حکم فرمودند که هر یک بتفصیل ایل و اویماق خود را که در عراق
و آذربایجان و توابع مقام دارند تعلیم داده مقرر دارند که باتفاق در اول بهار متوجه ییلاق شده
شده بموکب حضرت شعار ملحق گردند و قورچیان بهرام صولت بدین خدمت مامور شده چون
ایالت و دارائی میر الامرائی ولایت شروان با میرزاده اعظم کشدیل میرزا ولد اسکندر خان
تفویض یافته بود و از خدمت اشرف تعهد نمود که او را همراه پدر گرده بشروان فرستند که با
لشکر گرجستان معاونت ... بتقدیم رسانیده در این زمستان که مددی از هیچ طرف برومیان
شروان میرسد آن ولایت را مسخر گردانیده بدو سپارد و بدین نیکو خدمتی عیار اخلاص خود را
بر محک طبع وقاد همایون ظاهر و هویدا گرداند هر چند بر ضمیر اشرف واضح و هویدا بود که
سخنان او فروغی از صدق ندارد و مطلب اصلی او آنست که خود را بولایت خود رساند اما حضرت
اعلی شاهی ظل الهی که رای عالم آرایش سلسله بخش ظاهر و باطن است بنابر استمرار قاعده زمان
روائی و مراعات سلسله ظاهر گشته کشدیل میرزا را منظور انظار شفقت شاهانه گردانیده برتبه
بلند امیر الامرائی و القاب ارجمند خانی مفتخر و سربلند گردانیدند و چند کس را که شایستگی امارت داشتند
برتبه امارت سرافراز فرموده ولایت شروان را در میانه خان مذکور و امرای تابین او قسمت فرمودند و
روانه دار الارشاد اردبیل گردانیدند که در آنجا ساختگی خود و لشکر کرده روی توجه بمقصد آورند
و حکم معلی بصدور پیوست که هر کس از مردم ایل و اویماقات حوالی اردبیل و ارشق و طوالش
و آنحدود ملازمت کشدیل خان و امرای شروان اختیار نماید احدی مانع نشود و اسکندر خان را
بعواطف خسروانه مستظهر گردانیده خلع گرانمایه از تاج و جیقه و کمر مرصع و سایر تشریفات لایقه
مرحمت فرمودند و طهمورث خان پسرزاده او را در ملازمت اشرف گذاشته سایر فرزندان
و مخدرات استار آن سلسله که در اردوی معلی بودند رخصت انصراف یافته باتفاق پدر و پسر
روانه شدند و امرائی که برافقت کشدیل خان مقرر شدند بوجهی است که مرقوم میگردد شاه بیر خان
کار ... و دالیان قدیم ولایت ... است و مدتی بود که بپایه سریر اعلی آمده جبهه اخلاص بر زمین عبودیت
می سود و عاطفت علیای شاهی در ازای ظهور اخلاص و دولتخواهی او در مقام احیای سلسله قدیمه شده او را
بایالت و دارائی ولایت موروث ... سربلند گردانیده باتفاق امیر الامرای مذکور روانه فرمودند و بیگمشی
خان قراغلو که با اتباع خود در قراباغ مانده در میانه رومیه رتبه ... یافته بود و در پای قلعه ایروان [illegible]

اندازند که مشخص شود که جغال اغلی چه خیال دارد و از این دو شق کدام یک را بعمل می‌آرد و بنابران از آن
مرحله کوچ فرموده در آقچه قلعه نزول اجلال فرمودند که بعد از تشخیص اگر جغال قشلاق گنجه و قراباغ
را بطرف گرجستان آورد موکب همایون نیز متعاقب در حرکت آمده در هر جا مقام و آرام
گزیند خیام اقامت نصب نماید از یکطرف سلاطین گرجستان که بتجدید غاشیه اطاعت و بندگی
این دودمان بر دوش جان گرفته اند و از یکطرف عساکر نصرت نشان که در موکب ظفر قرین اند
اطراف و جوانب او را احاطه نموده راه تردد و آمد و شد بر ایشان بسته نگذارند که از هیچ طرف
ذخیره بدست آرند و اگر چه بر موافق تقدیر افتد بتوفیق الله تعالی بنوعی که از سوابق زمان امیر
کبیر امیر حسین بیگ ترکمان با پادشاه سعید مغفور سلطان ابو سعید گورکان در قراباغ عمل نمود
با جغال اغلی نیز همان شیوه ... پیش گیریم بعد از چند روز که یورت مذکور محل نزول اردوی
گردون شکوه بود خبر رسید که جغال اغلی شق ثالث را اختیار نموده از راهی که بطرف گرجستان
میرود گذشته بسمت ایروان در حرکت آمد و قاعده و قانون رومیان است که تسخیر هر ولایتی
که روند در آنجا قلعه بنا نموده جمعی را بمحافظت آن گذاشته ذخیره و یراق قلعه داری سرانجام داده
باز می گردند و درین نوبت بجهت سردی هوا و برف ... چون عمارت قلعه متعذر است و بازگشتن
منحصر درین صورت در ایروان و نخجوان و تبریز هر جا که آن ذخیره بیشتر داشته باشد طرح
قشلاق اندازد که در وقت بهار مکنون خاطر خود را بظهور آورد حضرت اعلی بعد از استماع این خبر
فرمودند که لایق دولت چنانست که رعیت این محال را کوچانیده بجانب قراجه داغ و اطراف
و جوانب فرستیم و آذوقه آنچه لشکر قزلباش تواند برداشته آنچه بماند سوخته و نابود کرده چنان
نمائیم که درین محال اصلا ذخیره بدست ایشان در نیاید و خانه کوچ را جدا کرده با لشکر بای اطراف و جوانب
ایشان گشته تنگ بر ایشان نمائیم که بعد از آنکه لشکر از فقدان ذخیره و علیق اسبان تنگ آمده زبون شده باشند در
هر جا مصلحت باشد بمنع ایشان پرداخت نگذاریم که تا بهار آرام گیرند بدین نیت درست و عزم لایق
که در آن وقت مناسب دولت همایون بود بنوعی که اندیشیده بودند خانه کوچ را جدا کرده بطرف النجق ... فرستادند
که از آسیب حوادث برکنار باشند و با بیرکونه خان حکم فرمودند که با لشکر خود کوچانیدن تمامی رعایای
محالی که بر سر راه است پردازد و آذوقه آنچه مانده باشد ضایع و نابود گرداند ... بر سر راه نگذارند و
مشار الیه حسب الفرمان قضا جریان مردم ایروان و بلوکات را کوچانیده و تا ایروان حد و قلعه ...

کرقلبی که در شعب جبال و جاهای دور دست مانده بودند و چون اردوی رومیه به منزل اردوی همایون
رسید از آقچه قلعه کوچ کرده در اوج کلیسا نزول جلال واقع شد و درین اثنا علیخان بیک ایشک آقاسی
روملو که برفاقت امان یافتههای قلعه ایروان رفته بود و رومیان او را در قلعه قارص حبس نموده
بودند آمده بعز عتبه بوسی سرافراز شد و تقریر نمود که جغال اغلی چون بقارص رسیده از احوال او خبر
یافت آقایان رومیه را از نگاه نداشتن او سرزنش نموده او را نزد خود طلب داشته عذرخواهی
نموده و در اثنای محاوره و استفسار احوال پرسید که سبب چه بود که حضرت شاه دین پناه آرامیده
را بشورش آورده در مقام لشکرکشی در آمد علیخان بیک که در میانه قزلباش بزبان آوری
مشهور بود جوابهای مناسب وقت داده آخر گفته بود که ای صاحب سعادت سبب چه بود که سلطان
مرادخان بعد از رحلت شاه جنت مکان و فوت اسمعیل میرزا نقض عهد و میثاق پدران نموده
بساط مصالحه که چندین سال در بسیط جهان گسترده بود در هم نورد و دیده عالم آرامیده را بشورش آورد و
تا ده سال هر سال لشکر بممالک عجم فرستاده ولایات آذربایجان و شیروان و قراباغ و گرجستان را
که موروث سلاطین جنت آیین صفویه است تصرف نمود ماحصل کلام آنکه ملک معشوق سلاطین است
و پادشاه در طلب آن بی آرام فکیف که حق میراث داشته باشد ظهور این گونه امور از مقتضیات
افلاک و تأثیرات انجم است و اختیار روی میدهد جغال اغلی ازین جواب ساکت گشته فی الحقیقه معذور
طرف منبسط گشته بود او را رخصت آمدن داده و مکتوبی مصحوب مشارالیه بخدمت اشرف و مکتوبی دیگر
باعتماد الدوله حاتم بیک وزیر نوشته بعد از ایراد مقدمات مناسب و اظهار شوکت و قدرت
پادشاه روم خود را بشجاعت و دلیری ستوده و در مکتوب وزیر از غایت عجب و دلیری درج نموده
بود که غرض اصلی از آمدن محاربه و مقاتله است طریق آنکه عار فرار بخود راه نداده در محل مناسب آماده
بکار باشند که با یکدیگر صف بر آراسته صورتی که در پرده خفا مستور باشد بجلوه گاه ظهور آید و ازین
طرف نیز جواب مکاتیب نوشته بعد از تحریر مقدماتی که باعث نهضت همایون شده بود و شمه از آن
در محل خود گذارش یافته اعلام نموده که عجب از آن خردمند آگاه که با وجود مطالعه کتب تواریخ و اطلاع بر نیرنگ
سازی و شعبده بازیهای چرخ شعبده باز که درین مرتبه بشوکت خود مغرور بوده سخنان غالبانه تحریر نموده
هر چه دولت خواست نه آن میشود آنچه خدا خواست چنان میشود بهر حال شمال در ثبات و قرار
راسخ باشید که ازینطرف عار فرار بخود قرار نخواهند داد و از قرب ایشان بعد اختیار نخواهد

نموده آماده بکار دشمن باشند لهذا جمعی از امرا و قورچیان و غلامان رزم ساز و تفنگچیان باریک بین
قدر انداز و سایر عساکر نصرت طراز را در رکاب همایون نگاه داشته مابقی لشکریان اردوی
ظفرنشان رخصت بازگشتن یافته اکثر مردم ایل و اویماقات روی بقشلاق خود آوردند و مرتبه
مرتبه کثرت و ازدحام در اردوی نصرت فرجام روی در کمی نهاد و درین اثنا خبر آمدن جغال اغلی او
بتواتر و توالی رسید بتحقیق انجامید و چون آمدن آن بی باکی گرد کاری ناساخته خایب و خاسر باز
گردید چنانچه از سیاق کلام آینده وضوح خواهد یافت و پرتوی از آن بر پیشگاه خاطر موقر
آرایان مضمار سخن سرایی خواهد تافت **ذکر آمدن جغال اغلی وزیر اعظم و سردار لشکر روم بجانب آذر
بایجان و بی نیل مقصود بازگشتن از نخجوان و دیگر قضایای سعادت نشان** بر مستمعان نوادر
حکایات و آثار و منشدان عجایب روایات مخفی نماند که جغال اغلی سنان پاشا نام دارد و فرنگی نژاد است
پدرش جغال نام داشته و باعتبار پسری او گاهی او را جغال زاده می نامند و گاه جغال اغلی میخوانند
باین نام شهرت بیشتر دارد و در ولایات بتهور و مردانگی و شجاعت و فرزانگی ملقب نام
بحسن رایت و تدبیر زبانزد خاص و عام بود بدین جهت او را اقابودان یعنی میر بحر کرده بتقویت
اسلام و بسر حد فرنگستان فرستاده بودند و او باکتساب فضایل و مطالعه کتب سیر و تواریخ
مایل بود چون یکمرتبه در زمان سلطان مرادخان رفیق عثمان پاشای سردار بوده بآذربایجان
آمده بود و با طایفه قزلباش نبرد آزمایی کرده و از رسم جنگ قزلباشیه امیدانست و از آنوقت
در میانه پاشایان و سرداران خانواده عثمانی صاحب وجودی که باسترداد بلاد و قلاع مفتوحه
و دفع صولت سپاه قزلباش و مقابله نمودن با پادشاه ایران تواند پرداخت جز او گمان
نمی بردند و از اقران رتبه بیشی داشت و او را در راهها بجهت جمعیت لشکر توقف بسیار
واقع شده اجتماع سپاه و نیز بزودی دست بهم میداد و آذوقه و مایحتاج سپاه که اولین اندیشه
لشکرکشی و از ضروریات سرداریست کمتر بدست می افتاد چه ولایات اناطولی بجهت شورش و
فساد طایفه جلالی و نهب و غارت ارباب طغیان اکثر خراب و قری و مواضع مزارع ویران بود
و بهم پیوستن عساکر از بیم آسیب اوباش جلالی که شمه از احوال ایشان در ضمن ایراد حکایات
آینده مرقوم کلک بیان خواهد شد دشوار بود بعد از آنکه از هر طرف لشکری بدو پیوسته بقدر جمعیتی
فراهم آمد و توقف او در راه چون از حد اعتدال گذشته بود پای جلادت پیش نهاده تا ارزن الروم

آمده و استمالت نامها باحمد پاشا فرستاده او را الحکومت آذربایجان نوید داده طلب نموده
احمد پاشا اگرچه بجهت سوء اعمال و خودسری و عصیان از وی مستوحش بود در این وقت فی الجمله استمال
گشته با گروهی از لوندان که بر سر او جمع بودند آمده بجغال اغلی پیوست و عساکر ارزن الروم
و اخسقه و انحوالی نیز ضمیمه عسکر گشته جمعیتی عظیم در معسکر او پدید آمد هرچند وقت گذشته بود
از فقدان آذوقه عسرت و تنگی در میانه سپاه شیوع داشت و با این حال قدم بولایت ایران نهادن
اصلا مناسب وقت و مقتضای عقل نبود اما جغال اغلی چون شنیده بود که لشکر قزلباش ترخیص
باوطان آورده و در رکاب همایون فرمانروای ایران معدودی بیش نیست بخیال آنکه حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی ناموس سلطنت و شهریاری را ملاحظه نموده سر از مقابله او که غلامی از غلامان خواندگار
نخواهند پیچید و اگر مرتبه در این وقت مقابله و کارزار اتفاق افتد اغلب آنست که صورت فتح
و ظفر در آینه مراد جلوه گر آید و از این غلبه اوراروی دهد بلند آوازه گشته مهمات آذربایجان
حسب المدعا صورت انجام یابد باین خیال باطل از ارزن الروم بیرون آمده قارص
عنان تکشید حضرت اعلی که رای عالم آرایش مهبط تجلیات انوار غیبی و ضمیر منیرش مکمن اسرار
لاریبی بود از آمدن او که نه وقت قلعه سازی بود و نه هنگام حیله بازی متعجب گردیده امرای
عظام و ارکان دولت را بکنگاش طلب فرموده از هر گونه حکایات بمیان آوردند و بعضی را
آنچه مقتضای عقل و تدبیر بود در بحث و تفتیش بر عرض میرسانیدند و از روی عقل و دانش اراده خاطر
معلوم همگنان نگردید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بزبان الهام بیان که ترجمان ملهم غیب است فرمودند که
آمدن او درین وقت دو احتمال دارد یکی آنکه چون پسرش محمود پاشا بیگلربیگی شروانست شاید اراده
خاطرش بآن تعلق گرفته باشد که از دامنه گرجستان گذشته درین زمستان بقراباغ که آب و علف بسیار
در آمده طرح قشلاق اندازد و آذوقه و مایحتاج لشکر از شروان که معمور و آبادانست و فتوحی
بآن راه نیافته آورده در بهار که علف زار ها روی بسبزی و خرمی آورد لشکر گنجه و شروان را
بخود ملحق ساخته علم پیکار برافرازد یا در هر جا صلاح دانسته باشد قلعه بنا نماید و دیگری آنکه قلعه قارص را استحکام
داده ذخیره و مایحتاج سرانجام دهد و از آنجا بازگشته در ارزن الروم قشلاق کند رای جهان آرا چنین
قرار یافت که چون خانه کوچ لشکر اکثر همراهست و درین وقت بجهت کمی لشکر مقابله و پیکار مصلحت دولت
روزافزون نیست از منزل که محیم سرادقات جاه و جلال است کوچ کرده بیکسو میل چندروز در حل اقامت

التفات

والتفات گشته در همان چند روز رخصت انصراف یافته مشمول عاطفت و احسان روانه شد
در خلال این احوال جاسوسان که بجهت تحقیق احوال و رسانیدن اخبار بجانب استنبول رفته بودند
خبر رسانیدند که ارکان دولت خانواده عثمانی جغال اغلی که در میان ایشان بوفور شجاعت
و اصابت رای و حسن تدبیر از امثال و اقران سمت رجحان دارد و در سرحد فرنگستان
قاپودان بود و باصطلاح رومیان میر بحر را قاپودان مینامند بدر خانه طلب نموده بوزارت
اعظم و سرداری منسوب ساخته دوازده هزار نفر از قاپوقلی و ینکچری همراه او کرده بر سر
قزلباش تعیین نمودند و لشکرهای اینطرف اسلامبول را که رومیان اناطولی میگویند و عبارت از سیواس
و بلاد قرامان و شام و حلب و مصر و طرابلس و دیاربکر و ارزن الروم و وان و کردستان
و غیرهاست برفاقت او مامور گردانیده جا و وشان قرم بجهت احضار ایشان فرستاده جغال
اغلی از استنبول بیرون آمده بجد و جهد دیاربکر رسیده و در صحرای موش بجهت جمعیت لشکر
توقف دارد بعد از تحقیق این اخبار رای صلوب نمای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بتدبیر دفع دشمن
و عسرت حال ایشان پرداخته عساکر منصوره را فوج فوج و جوق جوق بتاخت و غارت
الکای قارص و آخسقه و سوختن غلات و علف زارهای آن نواحی فرستاده مقرر فرمودند که
چند روزه راه که عبور لشکر روم از آنجا خواهد بود خراب و ویران ساخته و صحراها از علف و غله و آبادانی
در جاهای آنحوالی را که خیر ملت اند باینطرف کوچانیده مردم هر محل که شعار دولتخواهی و میان ظاهر ساخته
در کوچ کردن باینطرف کار رها شتند تاخت و غارت کرده دقیقه فرو گذاشت نکنند و عساکر نصرت نشان
بموجب فرمان گشته و تا قلعه کمخ که مابین قارص و ارزن الرومست تاختند غارت کرده در لوازم خرابی
و سوختن علف زارها و غلات تقصیری نکردند و تا دو سه هزار خانوار از امنه و الوس و احشام که در آن
ولایت ییلاق و قشلاق داشتند کوچانیده باینطرف آورده بعراق فرستادند و مواشی و اغنام
بسیار بدست عساکر ظفر شعار افتاد و تا قریب بیست هزار اسیر خیرملت آورده که میانه قزلباش سلام
دریافته و رایات نصرت آیات جاه و جلال بموازی چهل هزار کس از عساکر اقبال که در موکب همایون
مجتمع بودند در آن حدود توقف فرموده هرچند روز منزلی خوش و مکانی دلکش نزول اردوی کیهان
پوی میشد و منتظر ورود عسکر روم بودند که چون قدم بولایت نهند بنوعی که مصلحت وقت باشد
و حزم و دوراندیشی اقتضا نماید بمدافعه خصم پرداخته آنچه مستور پرده تقدیر باشد بحیز ظهور آید

بر دوربینان بساط آگهی پوشیده نماند که در سوابق ایام تا غایت حرکت لشکر روم در
هنگامی که جمع حاصل که هنوز در میان باشد واقع میشود و در قانون سلسلهٔ عثمانی چنانست
که بهر طرف که لشکر کشند بجهت ترفیه احوال سپاه در سیزدهم عقرب که ترکی آنرا قاسم
کونی گویند یعنی روزی که قوچ داخل گله میش میشوند در هر جا باشند عنان بصوب مراجعت
انعطاف میدهند زیرا که از راه دور بسفر می آیند و قریب بتحویل جدی که اول زمستان وشدت
سرما و بارش برف است میخواهند که بمنازل خود رسیده باشند و اگر مثل المثل قلعه را از زمان ممتد محاصره
نموده کار بر محصوران تنگ کرده محتمل باشد که فردا روز قاسم کونی قلعه بتصرف در آمده و مملکتی
مفتوح گردد رومیان بجهت آنکه تغییر قانون سلسله عثمانی را دنیا بدان مهم را مهمل و معطل گذاشته
کوچ مینمایند و اگر پادشاه خود همراه باشد روز قاسم کونی طایفهٔ ینیچری که ساده اند و استعداد و شعور
کمتر از دیگر سپاه دارند علامتی را که برابر خیمه و خرگاه پادشاهی نصب میشود از آنجا کنده و برابر
خرگاه و مسکن پادشاه نصب مینمایند و این حرکت اشاره بدانست که پادشاه مطلع گردد که روز
زمستان و زمان مراجعت در روز دیگر البته کوچ میشود و تغییر این قاعده راه ندارد
و اگر احیانا پادشاه اراده خلاف نماید وزرا و ارکان دولت تجویز نموده بی اختیار کوچ
اختیار مینمایند و هرگاه در موکب پادشاه حین باشد در اردوی سردار لشکر خود بطریق خود
خواهد بود و اگر آن سردار بجهت حصول مقصود و اتمام خدمت مرجوعه ینیچری آقاسی التماس کند
روز توقف نماید ینیچریان تمکین نکرده طنابهای خیمه سردار را بر سرش فرود آورده
چراغهای میکوچانند سردار و ینیچری آقاسی که اختیار قتل و سیاست ایشان دارند درین ماده
بجهت حفظ قانون هیچکدام بر منع ایشان قادر نیستند غرض از تمهید این مقدمه آنکه رایات
نصرت آیات درین هنگام در آن حدود خیام اقامت نصب فرموده توقف داشت تا
آنکه وقت اقامت صحرا گذشته هوا روی بسردی آورد و قاسم کونی رومیان نزدیک شده و
جغال اغلی هنوز در صحرای موش بود و بنا بر قانون و قاعده سلسله عثمانی درین حال آمدن محتمل
نبود و قرار داد خاطر اشرف آن بود که درین سال قشلاق همایون در قراباغ واقع شده اگر مقرون رضا
الهی باشد بتوفیق الله تعالی درین زمستان تسخیر قلاع گنجه و شروان پردازند و در اوایل بهار که
هنگام حرکت لشکرها ست متوجه ییلاقات گشته در هر جا که صلاح دولت قاهره باشد جمعیت

اگر اندک تهاونی رود و هر بهیئت مجموعی جلو ریز بر سر قزلباش تاخته یک تن را امید نجات متصور
نیست ملک علی بیک جارچی باشی که از جانب حضرت اعلی بجهت تحقیق حال آمده برای العین مشاهده
احوال معرکه کرده آنچه دیده بود بعرض اشرف رسانید چون حقیقت حال و خیرگی و غلبه مخالفان
خذلان مآل بر ضمیر الهام پذیر پرتو ظهور انداخت بمقتضای غیرت جبلی دفع شر اعدا را وجهه
همت ساخته با صفوف اقبال و اعلام ظفر در حرکت آمدند و مسرعی نزد الله وردی خان
و امرا فرستادند که آهسته آهسته پیش روند و چرچیان جنود اقبال را آگاه سازند که مردانه
بوده فرصت بدشمن ندهند که اینک موکب همایون در حرکت آمده و متعاقب رایات ظفر پیکر
شاهی سایه وصول بر ساحت معرکه نیرو می اندازد و ملک علی بیک جارچی باشی را نزد قورچیان بیک فرستادند
که اورا از توجه موکب شاهنشاهی و نزدیک رسیدن یورتقول همایون مطلع گردانیده سرگرم باده نبرد
گردانند و چون مشاهده میشد که موج موج از آلای جنود دریا زار اردوی سردار بیرون آمده
متوجه معرکه قتال می شدند رای صواب نمای اشرف اقتضای آن کرد که جمعی از مبارزان رزم آزمای
را از جانب دست چپ همایون قریب باردوی رومیان فرستند که در آن مابین طرح جنگ اندازند
تا از دو طرف معرکه رزم گرم گردیده جمعی از جنود رومیه متوجه محاربه ایشان گشته غلبه هجوم عسکر
روم در یکطرف معرکه نباشد بدین جهت علیقلیخان شاملو را که قشون آراسته داشت با جمعی از
قورچیان شاملو که در دست راست مقام دارند روانه آن طرف فرمودند که بمقتضای عقل
و دانش عمل نموده لوازم مردانگی بظهور آورند و الله قلی بیک قورچی باشی را نیز فرستادند که
بقشون خود که پیشتر فرستاده شده بود ملحق گشته باتفاق علیقلیخان بمصلحت دولت ابد بنیان
عمل نمایند چون نسیم دولت و اقبال از آن طرف رایحه ظفر بمشام جان میرسانید حضرت اعلی
بالهام ملهم غیبی توجه تمام در آن ماده فرموده طبقه علیه شاملو را عموما با مقرب الحضرت محمد بیک بیگدلی
که از عظمای طایفه سلسله شاملوست با چند گروه نامی از عدادوا و فوجی از جنود دست راست بکومک
علیقلیخان بدانطرف ارسال نمودند و فوجی دیگر از افواج قاهره مجدد و کومک قورچیان بیک و
امرای چرخچی نامزد ساختند و دفعه دفعه لشکرهای دست راست و دست چپ را بآیین شایسته بتعاقب
یکدیگر فرستاده بهمه طرف تا زه بتازه بقدر مقدور بار سال کومک فرستادن مبارزان
نصرت برک که در ظل لوای فلک فرسای بودند استحکام دادند راقم حروف که ملازم رکاب

پاشایان و سرداران روم که در لحظه دران بلندی ثبات قدم ورزیدند که شاید صورت دیگر
روی نماید صورت نبست چون راه اردوی خود را مسدود دیدند عنان فرار بطرف طسوج و سلماس
تافتند و مبشران قضا و قدر بشارت فتح و ظفر داده و سروش غیبی ندای بهجت افزای انا فتحنا لک
فتحا مبینا در داده طنطنه و ینصرک الله نصرا عزیزا بلند آوازگی یافت افواج قاهره از عقب هزیمتیان
شتافته در هر قدم فوجی را بنوک سنان جان ستان از صدر زین ربوده بخاک هلاک می انداختند و آن
صحرای پر وحشت از کشته پشتها پدید آمد جمیع سرداران رومیه بعضی گرفتار و بعضی مقتول گشته
کور صفر سردار که معتبر و بکلربکی ارزن الروم بود و بشجاعت خود مغرور بوده و همیشه لافهای گزاف
میزد و مصطفی پاشای ولد رقیه خاتون مشهور که وزیر ثانی پادشاه روم و مدتها قایم مقام وزیر اعظم
بود و شیر احمد پاشای حاکم قارص و توجی خان کرد برادر غازی خان که روی از بن دولت تافته بشرارت پیدا
پیوسته بود از مشاهیر گرفتاران بودند کور صفر بمکافات شیوه ناپسند مقتول گردید و از مشاهیر
قتیلان علی پاشای زنجیر قرن و عثمان پاشای بکلربکی شام بود از امرا و پاشایان رومی و سنجق بیکیان
و میران قبایل و عشایر اکراد قریب بشصت هفتاد کس مقتول و گرفتار شدند و در ذکر اسامی ایشان زیاده
فایده نیست آخر روز قریب بغروب آفتاب بود که این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین
کامکار تواند بود روی نمود و با آنکه آفتاب عالمتاب از مشاهده شدت حرب و خونریزی سر در
نقاب حجاب کشیده فضای دشت و صحرا چون دل دشمنان این دولت تیره و تار شده بود دلیران
معرکه نبرد دست از تعاقب منهزمان باز نداشته بنیل مقصود باز نمیگردیدند مجملا اکثر آن بختیان (?)
دران شب هولناک آواره صحرای عدم گردیدند صحرای عدم گردیدند و اگر احیانا بعضی از ظلمت لیل در
مغولهای دشت و کوه خزیده در آن شب بدست در نیامدند روز دیگر رعایا در مواضع که آوازه
فتح شنیده از زوایای اختفا بیرون آمده بودند بدان سرگشتگان وادی ادبار رسیده روز
حیاتشان را بشام ممات مبدل ساختند و جمعی از هزبران بیشه هیجا که از قول خاصه همایون بجنگ
رفته بودند موج موج آمده سرهای قتیلان معرکه نبرد را زیر سم سمند صبا پوی می انداختند گرفتاران را
با اختر مهابت اثر فرخنده اثر در آورده زبان بتهنیت و فیروزی میگشادند و چون خورشید جهان آرا
مانند کوکب بخت رومیان در مغرب زوال غروب نموده روزگار ملتبس بلباس سیاه شده
بود دلیران شجاعت شعار متعاقب و متواتر سر زنده و اختر مه و یراق می آوردند حضرت

اشرف بود قطع نظر از شیوه تکلف و سخن پردازی که مورخان بلاغت شعار باقلام طبع آزمائی
بر صحیفه مقصود می نگارند و خالی از حقیقت نفس الامر است کرده میگوید که در آن روز حضرت اعلی
شاهی ظل الهی برهمونی قاید تایید و بنیروی اقبال بنوعی بلوازم سپهداری و ترغیب مقدمات جنگ
و معرکه آرائی پرداختند که دقیقه از دقایق حزم و دوراندیشی و دلیری و دلاوری فرو گذاشت
نشد هر تدبیری که اندیشیدند موافق تقدیر افتاده باعتقاد مسود اوراق اگر درین عهد امیر مغفور تیمور
گورکان که در شجاعت و سرداری و تدبیر صایب مسلم روزگار و صادرات احوال آن حضرت دیباچه (?)
کارنامه سلاطین کامکار و دستور العمل خواقین نامدار است در حیات می بود در خدمت این
جهان دانش و فرهنگ سپر انداخته تعلیم جهانداری و لشکر آرائی میگرفت و اگر درین باب مبالغه
رود سخن بدرازی کشد القصه حضرت اعلی بعد از فرستادن لشکرها با وثایق الطاف الهی با بقیه جنود نصرت
ورود که در قول همایون بودند پیشتر آمده بر پشته که مشرف بر معرکه قتال بود برآمدند و طبل اقبال
و مبادم (?) بشارت فتح و نصرت میرسانید چون قرچغای بیک و امرای چرخچی مامور بجنگ گشته آثار
و علامات مدد و کومک مشاهده نمودند و جلیقچیان و قورچی باشی میانه جنود رومیه اردوی
سردار در آمده آتش محاربه افروختند و معرکه هیجا بفلک تیز گرد رسانیدند تدبیر صایب حضرت
اعلی موافق تقدیر افتاده پاشایان و سرداران لشکر روم از مشاهده گرد و غبار و غوغای که در دو آ (?)
که در حوالی اردوی رومیان بظهور پیوست بتصور آنکه موکب ظفر قرین شاهی بسر اردوی
سردار توجه فرموده اند تزلزل تمام یافته اراده نمودند که از آن بلندی بزیر آمده مردم دست
راست خود را بمقابله آن گروه فرستاده خود نیز مرتبه مرتبه لشکر بآن طرف اردو نزدیک
ساخته از هر دو طرف خبردار باشند بدین عزیمت از مقام خود حرکت کردند مبارزان سپاه منصور
آن حرکت را حمل بر انکسار مخالفان کرده از اطراف و جوانب صدای العدا العدا که شعار طبقه رفیعه قزلباش است
بلند ساخته از پیش و پس و جوانغار و برانغار هجوم آورده از همه طرف جلوریز بر سر دشمنان تاختند
و از صدمات دلیرانه و حملات مردانه جنود اقبال کمال تزلزل و اختلال باحوال رومیان راه یافته
دیگر مجال صف آرائی و مدافعه نیافتند و بنای شوکت ایشان بیکبارگی انهدام پذیرفت دلاوران
هنرنمای (?) غلغله فتح و نصرت در طارم نیلگون فلک انداخته خاک معرکه را بخون اعدا گلگون
ساختند و عموم سپاه روم بمضمون الفرار مما لا یطاق عمل نموده روی بوادی هزیمت نهادند

بعضی

اعلی شاهی ظل الهی فیروزی و اقبال بجهت حق گذاری جان سپاران معرکه مردانگی در محلی
فرود آمده مشعل داران موکب جلال مشاعل خورشید مماثل افروختند آن عرصه دولت اساس
چون ضمیر روشندلان حق شناس فروغ صبح سعادت یافت امرا نامدار و مقربان مخصوص
بارگاه سپهر مقدار که سعادت حضور داشتند بساط انبساط گسترده مجلس عیش و نشاط آراستند
معرکه رزم با محفل بزم توام گردید رومی پسران صبیح الوجه و غلامان غلمان صورت فرنگی و رومی
که با اختر مهها بنظر اشرف در آورده بودند برحسب فرمان ساقی بزم رزم آیین گشته اقداح راح
ریحانی بگردش در آوردند و مغنیان نغمه ساز و مطربان خوش آواز دران بزم دلکش که در معرکه
رزم اتفاق افتاده بود پرده مخالف نوای فتح و نصرت بدین ترانه می سرودند ٭ که شاها فلک تابع
رای تست ٭ سریر کیان و جهان جای تست ٭ جهان یکسر از عدلت آباد باد ٭ دل خلق از دولت
شاد باد ٭ بملک سعادت بقای تو باد ٭ سر دشمنان زیر پای تو باد ٭ و حریفان عرصه نشاط
سرگرم باده انبساط گشته صدای نوشانوش بگوش ساکنان فلک اطلس میرسانیدند از جماعت
گرفتاران هر کس اسم و رسمی داشت نگاه داشته دیگران را بر قفا ملحق میکردند از اتفاقات محمد بیک نام
پسر بزرگ خندان آقای منفرقه آقاسی که پدرش با پسر کوچک چنانچه گرفتار عساکر نصرت نشان
گشته بود چنانچه دران داستان اشارت بدان شده سعادت بخشش یافته بود درین معرکه
گرفتار گشته از قوت طالع و نیروی بخت زنده بنظر اشرف رسید او نیز مستور پدر و برادر منظور
نظر التفات گشته حسب الامر دست او را گشوده رخصت نشستن فرمودند و نوازش بسیار کردند
القصه از جرعههای لب ریز خون دلیران که ساقی اجل در مذاق روزگار ریخته بود زمانه بدمستی آغاز
نهاده دران محفل نشاط امری در نهایت غرایب الظهور پیوست و نزدیک بآن شده بود که
باصابت عین الکمال چشم زخم عظیم العیاذ بالله بذات خجسته صفات همایون که سرمایه حیات
خلایق و موجب ترفیه حال عالمیانست از کید بداختری برسد چون عنایت الهی در جمیع احوال از
مکاره و مضار نگهبان ذات قدیم المثال است اثری بران مترتب نگشته کیدی که آن بداختر اندیشیده
بود باو راجع گشت و مضمون کریمه لا یحیق المکر السیء الا باهله بابلغ وجهی بظهور پیوست شرح این سرگذشت
عبرت گزین آنکه شخصی قوی هیکل عظیم الجثه در معرکه قتال که بطعن سنان خطی مثال یکی از قورچیان استاجلو که
بغایت حقیر الجثه و ضعیف البدن بود بخاک مذلت افتاده به نیروی هوا اقبال قاهره شاهی گرفتار او

شد

شده بود بنظر خجسته همایون در آورده و غفلت ورزیده از خرد سالی و عدم تجربه روزگار دست او را
مانند دیگر گرفتاران بر پشت بسته بود حضرت اعلی از نام و نسبش پرسید گفت از قبیله بکری ام
چون جمعی از عشیرت بکری ملازم رکاب اشرف و بسعادت حضور اقدس مشرف بودند مقصود
آن بدنژاد آن بود که بشفاعت و درخواست آن جماعت نجات یابد ثانی پسر خندان آقا
خواهد بود یکی از ان قوم رستم بیگ نام عرض کرد که ما را بسلسله ایشان ربطی نیست و در میان مثل او
ما و پدر او عداوت و خونها در میانست حضرت اعلی بقورچی امر کردند که او را برستم بیگ بسپارد
که هر چه خواهد کند و حکایت قتل و قصاص بر زبان گهر فشان گذشت رستم بیگ او را از گرفتن
او ابا نمود و گفت نذر کردهام که از دشمن در حالت عجز انتقام نکشم و دست بسته را نکشم از این
گفتگوی نفاق آمیز مزاج اقدس متغیر گشته با آنکه قتل حکم آن خون گرفته نکرده بودند بزعم آن نفاق
سرشت بهمان قورچی اشارت قتل او نمودند و قورچی دست در کمر او زده که اندکی از حضور اقدس
دور تر برد آن غدار نابکار که حرف قتل شنیده بی تامل خنجر آبدار که همراه داشت کشیده بقصد ذات
مبارک دویده خود را بر بالای آن حضرت رسانید و در وقتی که آن بدسرشت خنجر حواله کرد حضرت
اعلی دست مبارک فراز کرده به سر پنجه تهور و مردانگی که از اجداد بزرگوار میراث دارند دست او را
که خنجر داشت محکم گرفته بجانب خود کشیده زانوی مبارک بر بالای او نهادند حضار مجلس از
مخالف و موافق که مشاهده این صورت کردند بهم برآمده از اطراف و جوانب شمشیرها حواله آن مدبر کردند
از ازدحام خلایق و بهم برآمدگی روشنائی مشاعل کمتر شده از غایت اضطراب و سراسیمگی حضرت
اعلی و آن مدبر را از یکدیگر تمیز نمیکردند چه درع و خفتان آن بدنهاد همرنگ درع و خفتان مبارک
بود و بدین جهت جرات شمشیر زدن نمیکردند و زمانی ممتد درهم آویخته با یکدیگر تلاش مینمودند
تا آنکه حضرت اعلی بزور بازوی مردانگی و نیروی دولت و اقبال خنجر از دست او بیرون کردند و بعضی
از غلامان او را کشیده اندکی دور کرده از اطراف و جوانب شمشیر بر او ریختند و بضرب تیغ تیز
پیکر ناپاکش ریزریز گردید و از این واقعه عظمی دران معرکه علامت روز رستخیز ظاهر گشت و خلایق
از بیم آنکه مبادا آسیبی بذات اقدس رسیده باشد در لجه اضطراب افتادند راقم این حروف دراین
قضیه عبرت افزا دران معرکه هولناک حاضر بودم چون مشاهده آن حال نمودم انگشت حیرت بدندان
تعجب گزیده بیخود در قلق و اضطراب افتادم که زمانی دراز حالت مصروعان داشتم و از شورش وهم

برآمدگی مردم دیده وا از نظاره احوال ها زمانده و اهتم عظیم داشتم که مبادا از زخم خنجری جان و قوت
بازو چنین آسیب قوی بذات همایون رسیده باشد تا آنکه آواز جستن آن حضرت بگوش رسید که
میفرمودند که دست او را گرفته ام فی الجمله تسلی یافته حضار آن انجمن بهمان علامت دانستند
که ذات اشرف در زمان امان نگهدارنده زمین و آسمانست سجدات شکر الهی بجای آورده و ارباب
اخلاص حیات تازه یافتند و آن حضرت اصلا ازین حرکت متاثر نشده کم حوصلهای تنگ ظرف
بزم حضور را که آغاز بی تابی کرده بودند از فراخ حوصلگی تسلی بخش گشته بهمان قاعده جرعه نشاط
می آشامیدند و ملاحظه سرور زنده و اختر مه میکردند ازین حرکت ناهنجار که ازان بدکردار بظهور
آمد آتش غیرت فدویان جان نثار افروخته شده خرمن حیات آن کافرکیش را سامحترق کردانیدند
مجملا تا قریب نصف شب در همانجا شغل مذکور پرداخته چون حقیقت حال جلال اغلی معلوم شد که بعد
مغلوبیت لشکر چه خیال داشته باشد الله ویردی خان و امرای عظام را حکم شد که در همانجا اقامت
نموده بلوازم پاس قیام نمایند که روز دیگر بر کیفیت حال جلال اغلی اطلاع یافته بدانچه متضمن صلاح دولت
باشد بتوفیق الهی عمل آید بفیروزی و اقبال سوار دولت گشته باردوی معلی که تخمیناً یکفرسخ بود
توجه فرموده در دولتخانه مبارک نزول اجلال نمودند و دران شب مسود اوراق حسب الامر
خسرو آفاق یرلیغ جهانمطاع باسم پیر بوداق خان حاکم تبریز در قلم آورده صورت واقعه پیروزی
بخت بلند و اسعاد طالع ارجمند که بظهور آمده بود اعلام نموده مقرر شد که با قشون خود و جمعی که بمحافظت
قلعه تبریز مامور بودند از طرف شهر متوجه شوند صبح روز دیگر که چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمادی
الثانی بود از دولتخانه مبارک سوار دولت شده بتوزک و آیین مقرر سیل آسا باعساکر فیروزی
سایه وصول بپیرد کاه انداختند و مشخص شد که اردوی سردار از مکانی که اقامت داشت حرکت
نکرده و بسامع جلال رسید که جان فولاد اغلی رومی که سردار عساکر حلب وتوابعست با موازی بیست
هزار نفر از جنود رومیه متعاقب می آمده که بسردار ملحق گردد و بقصبه طسوج رسیده اند حضرت اعلی
شاه ظل الهی الله ویردی خان و امرای عظام را طلب فرمودند که در باب جان فولاد اغلی کنکاش فرمودند
جمعی از عساکر منصوره را برسر او فرستند که باردوی سردار ملحق نشوانند شد تا قریب بوقت ظهر اوقات
فرخنده ساعات بتفکر و تدبیر مهم جان فولاد و بسرداران و ملاحظه بقیه سرها و اختر مها که ملازمان رکاب
اقبال بنظر بخشنده اثر در می آوردند صرف شد چون بعضی از پست همتان کوتاه اندیش بدل که در زمان

نواب سکندرشان رضوان مکان کثرت لشکر محشر اثر آن روم و انبوهی مردم مجهول که بعرف
رومیان طلب کار رکد و کوک می نامند مشاهده نموده بودند سخنان بددلانه کوتاه حوصلانه اظهار مینمودند
حضرت اعلی از کمال دوراندیشی و احتیاط که جزو اعظم جهانداری و سپه سالاریست در رفتن برسر
سردار و جنگ حرابه (?) تامل پادشاهانه فرموده تعجیل و سان امر صایب نشمردند چه عقلا در امور جزئیه
تامل و تعمق مینمایند و در کارهای عظیم و مطالب کلیه بتخصیص امور حرب و قتال که مفاسد عظیمه بران
مترتب و خونها از طرفین ریخته میگردد محل اشتباه نیست که تانی و تامل عین صوابست بیت
اگر خواهی نگردد کار تعطیل ٭ مکن در کارها بسیار تعجیل ٭ تامل در همه کارست محمود ٭ زیانها دیده ز تامل
میشود سود ٭ و کلام مشهور الصبر مفتاح الفرج موید این معنیست اگر فارس قلم در عرصه اینگونه
سخن سرایی تک و دو نماید از جاده مقصود دور میماند بسر سخن رفته بصوب مقصد انعطاف
میدهد که میر شرف حاکم جزیره که از کثرت عشایر از سایر میران قبایل کرد بزرگتر است و تابع
پادشاه روم و چند سال بود که بملازمان آستان اقبال آشیان شاهی طرح آشنایی انداخته اظهار
خلوص عقیدت و صفای طویت مینمود و کسان اعتمادی خود را بدرگاه والا میفرستاد و بتفقدات
شاهانه بین الاقران شرف امتیاز داشت درین سفر با جنود جزیره رفیق جغال اغلی و صلاح اندیشی او
او بود و خود بجنگ نیامده بود درین روز بکید و کسان او را در حوالی اردوی سردار گرفته بنظر اشرف
آوردند یکی از ایشان کاکای اکراد جزیره و مردم میر شرف بود حضرت اعلی او را آزاد فرموده دو کلمه
بمیر شرف نوشتند که تا غایت بجهت بعد مسافت میانه قزلباش و اکراد جزیره منازعه نبوده و خونها
که باعث شدت و عداوت میگردد در میانه ریخته نشده و چون پرتو اخلاص او بر آینه ضمیر اقدس
تافته چند نفر از مردم او که درین جنگ بدست در آمده بودند نگاه داشته حکم قتل نفرموده ایم اگر تو ام (?)
خود را بموکب اعلی رسانده الا ازین معرکه بر کنار بوده راه جزیره پیش گیرد که آسیبی از عساکر منصوره
باو و مردم او نرسد و آن شخص را با قراولان باردوی سردار فرستادند که بمیر شرف رساند
بعد از اندک زمانی یکنفر قلیچی را که رومیان آت اغلانی میگویند دو اسب آقای خود را سوار شده بجانب
معسکر همایون دوانیده بود آوردند او نقل نمود که امیر شرف با طایفه اکراد جزیره و آنچه داشت از احمال
اثقال خود را گذاشته جریده و سبکبار بیهانه آنکه جمعی اکراد را میبرد باز گرداند از صف سپاه جدا شده
از کنار دریای سلماس بشاهراه فرار پیش گرفت و سردار از مردمی که بجنگ نیامده در اردو مانده بودند

متلاشی شد و ریش سفیدان و اهل تدبیر همگی در فکر و اندیشه گریزند که اغرق را انداخته روی بوادی فرار
نهند و کار از ضبط و ربط سردار و امیر و مهم از حیز تدبیر گذشته حضرت اعلی سبحن مجهولی جهد تمام
نکرده و چون جنال اغلی را مرد شجاع و دلیر با رای و تدبیر شنیده بودند گمان نمی بردند که عار فرار بخود
قرار دهد تا آنکه از تقریر جمعی از گرفتاران مشخص شد که سردار بعد از شکست و انهزام لشکر و گرفتاری
باشایان و سران سپاه و تفرقه بقیة السیف معرکه قتال آن شب را بصد اندوه و ملال گذرانیده علی الصباح
فوجی را از طایفه نیکلری و جاوشان و جمعی از هر طبقه که در اردو مانده بودند باستحکام عرابه و سرکاری
توپخانه و خدمات مامور گردانیده و قلیچیان اردو را نوید کومک آقا جانی داده تا محل ظهور افسون و نیرنگ
سپاهیانه و تدبیرات بجزدانه و فریب اوساط الناس برداخت بعد از ظهور عجز و اضطرار او بر همه کس ظاهر
گشت و از غایت سراسیمگی نمیدانست که چه کند حیران کار خود مانده هر ساعت فکری میکرد و درین اثنا
خبر رسید که بغلان فولاد پاسبان و حلب در روز جنگ بطسوج آمده بودند آخر روز که مقدمه لشکر شکسته
باو رسید همانساعت طبل رحیل کوفته در کمال سرعت طریق امن و سلامت اختیار نمود و بطرف وان
رفت از این خبر قلق و اضطراب مردم زیاده شده پرده از روی کار برداشته شد و راه فرار را پیش
یافته هرکس بهانه از معرکه جدا شده جوق جوق میرفتند سردار بالضرورت ترک افسون و نیرنگ کرده
با خواص و اعیان و قاضی و مفتی مشوره نموده همه رای همگی بر فرار قرار یافت بقصد آنکه ظلمت شب را پرده
کار خود ساخته از غرقاب بلا بساحل نجات رسند تا آخر روز بصد اندیشه و بیم گذرانیده آخر روز راه گریز
پیش گرفت علامت رستخیز در میانه معسکر او پدید آمد و قطع نظر از ممکلات خود کرده مقید برفاقت
سردار نشده در طی وادی فرار بر یکدیگر سبقت میجستند در باستانی نامهای شهریاران والاشکوه
سمت وضوح دارد که چون دشمن راه فرار جوید آنرا مسدود ساختن آیین فتوت و لایق پادشاهان صاحب
مروت نیست بلکه ممانعت نمودن بصلاح دولت اولیست بیت چو دشمن ره چاره جوید مبین مشو مانع
چاره جویان کین مجملا آخر روز بود که تصمیم عزیمت ایشان ظهور یافت حضرت اعلی علی قلی خان را جهت
تحقیق این حال امر فرمودند که تا حوالی اردوی سردار رفته آگاهی احوال عرض نماید مشارالیه پذیرای فرمان
گشته وقت غروب و هنگام افروختن مشاعل نزدیک اردو رسیده روشن شد که بجز دو سه بیمار در آنجا
دیار نیست پاسی از شب گذشته بود که معتمدی از جانب علیقلیخان آمده مژده فرار سردار داد چون داب
قاعده سلاطین نبوده و دستور نیست که در شب تعاقب دشمن نمایند حضرت اعلی بتجویز تعاقب را شب

نکردند اما جمعی فرومایه و اوباش قزلباش بجهت اخذ غنیمت سر در پی ایشان نهاده الاغان بارکش
و شتران کم رفتار که تاب ایلغار نداشتند و بعضی فرومایه گان قطع تعلق از آن نموده همراه
برده بودند میگرفتند و بهرکس میرسیدند تفتیش می پرداختند از علامات ادبار که بآن طایفه
رو آورده بود گروهی از ایشان که قریب پانصد نفر بودند شب راه گم کرده صبحی بمیان باغات
قصبه طسوج در آمده بودند و شخصی را از مردم طسوج بدست آورده او را بزر فریفته بودند که رهنمایی بطریق
طریق سلامت و راه بیرون شد بایشان نماید آن شخص از عداوت قلبی و تعصب مذهب ایشان را
بیلا رهنما گشته بمیان میدان طسوج آورده طسوجیان را خبردار میکند رعایا هجوم آورده دروازه
بیرون شد را گرفته شروع در گرفت و گیر و قتل و کشش مینمایند در میان را انبوهی دست از کار مانده
بود که یک نفر رعیت بیراق چهار پنج نفر سپاهی پراقدار روی راه پیش انداخته اسلحه و یراق از ایشان
گرفته بقتل میرسانیدند القصه آن گم گشتگان راه ادبار بالتمام بتیغ انتقام مؤمنان کشته شدند
و ما یعرف ایشان نصیب آن جماعت شد رعایای سلماس و الیاتی نیز بارومیه بدین شیوه عمل نمودند
اگر از سر جان ایشان میگذشتند از رخوت و اموال ایشان نمیگذشتند مجملا نصف شب بر عموم سپاه قزلباش
فرار سردار ظاهر گشته از جهت اموال و اسباب رو بجانب اردو و اغرق رومیه آورده تا صباح گرد
از آن اردو برآوردند و جمعی که پیشتر از دیگران رفته بودند نقل میکردند که خیمه‌ها و مفروش و صنادیق
چیده و شتران در برابر خیمه‌ها خوابیده و در اکثر آنها طویله‌ها بقاعده مقرر بود چنانچه مفهوم میشد که
جمعی که در جنگ مقتول و گرفتار گردیده خانه ایشان بی صاحب مانده و دیگران که بر روز سیاه خود در مانده
بودند پروای دست درازی بآن نکرده و جمعی که بجنگ نرفته در خیمه خود مانده بودند نقود و نفایس
اموال را با الاغان و شتران توانا برده سایر اسباب را با اسب و شتری که تاب ایلغار نداشتند
بر جا گذاشته اند زیرا که جمعی که بتعاقب گریختگان رفته بودند اسب و شتر و یراق بسیار آوردند و مردم
طسوج نیز غنیمت وافر از مقتولان آنجا گرفته بودند پس معلوم شد که هرکس آنچه توانسته همراه برده
اما پری سلطان تقراقلو که اول شام داخل اردوی سردار شده بود نقل مینمود که بمیان خرگاه خاص
سردار در آمدم پاره زر مسکوک سرخ و سفید ریخته بود و انگشتری او در کنار مسند افتاده شمشیر مرصع
برسم قاعده مقرر که در پهلوی امرا میگذارند نهاده شده بود و بخزانه او در آمدم خیمه طولانی بود صنادیق
بر دو راسته چیده صندوق پوشهای زربفت و مخمل بر روی صنادیق کشیده اکثر مقفل بود بکلید صندوق را

گشوده‌ام از اسباب و اقمشه پر بود که هیچ از آن برنداشته بودند چون یک قطار شتر از اشتر
خان او آورده چهارده صندوق فی الجمله بجا فی الصندوق مطالع کردم بار کرده با شمشیر مذکور بیرون آوردم
وقت بیرون آمدن صدای مردم از اطراف و جوانب اردو می آمد که داخل شده اسباب و یراق می بردند
شخصی نشان سرداری جغال اغلی که منشیان روم بآیات و احادیث مناسب قبه شیح مطلا و لاجورد
تزیین داده بودند بدست آورده بنظر اشرف رسانید چون احکام و انشا و بزرگان در صندوقها
مخصوص مهیا شد از اینجا قیاس می توان کرد که بچه مثابه مضطرب و سراسیمه رفته اند که پروای برداشتن
آن نکرده اند ما حصل کلام آنکه اموال و اسباب لا تعد و لا تحصی که در آن اردو بود تمامی بتاراج
بتاراج حادثات رفته بدست مردم فرومایه و اوساط الناس در آمد که کسی اطلاع بر آن نیافت
هر کس از ملازمان حوض خاص غنیمت بود خود را بنظر اشرف در آورده دیده همت بآن نیالوده بیچان کسی را
عطا فرموده پری سلطان قزاقلر آورده خود را معرض عرض در آورده بدستور را بو مرحمت شد
او شمشیر مرصع را با شش هزار عدد فلوری طلا که یکی از صنادیق بود پیشکش کرده استدعای قبول آن
کرد و ما بقی اموال و اشیا را متصرف شد و بر جوز دار بیک اغیس توپچی باشی بضبط توپخانه مامور گشته
قریب بهزار و صد عدد توپ و ضرب زن بزرگ و کوچک بضبط در آمد القصه بعد از وقوع این
احوال غرق بجانب تبریز رفته موکب همایون فال بجانب سلماس نهضت نمود و مصطفی بیک محمودی
که در قلعه ماکو متحصن شده بود در ینوقت شمشیر در گردن آویخته بپایه سریر اعلی آمد و عفو پادشاهانه
شامل حال او گشته بشرف پای بوس مشرف شد زنبیل بیک محمودی قوم سلیمان بیک حاکم خوشاب
که با او معاند بود التجا بسایه مرحمت شاهی آورده نوازش یافت و الکا خوشاب باسم او رقم
التفات یافت امیر خان جولاق برادوست که تربیت یافته حضرت اعلی ظل اللهی بود از
اورمی آمده بشرف بساطبوس مشرف گشت و بتقصیر ملازمت که در این جنگ بموکب همایون
نه پیوسته معاتب گشته بود اظهار ندامت نموده بنا بر تألیف قلوب سایر وحشی صفتان اکراد در معرض قبول
افتاده رخصت بازگشتن یافت زکریا خان رسولان و معتمدان بجهت تهنیت فتح و اظهار عقیدت
اخلاص بعتبه علیه گردون مناص فرستاد و حضرت اعلی تعریف او کرده او خطاب فرمودند که وقتی
نقد اخلاص او از بوته گداز و اخلاص تمام عیار بیرون می آید که ملاحظه و احتیاط زمین دارانه
آمده سعادت ملازمت دریابد و او این خطاب عتاب آمیز اندیشه نموده در کمال خجلت بهم احرام

ملازمت بسته روانه سلماس شد چون مدت اقامت آنجا به بیست روز کشید و مهام ضروری
سرانجام یافته بود و سپاه برف و سرما هجوم آورده عزیمت جانب دار السلطنه تبریز فرموده امرای
عظام را حکم شد که استقبال زکریا خان کرده او را با اعزاز و احترام به تبریز آورند امرا حسب المقرر
عمل نمودند و زکریا خان در دولتخانه مبارک تبریز بشرف ملازمت همایون و مجالست
مجلس بهشت آیین معزز و گرامی گردیده پیشکش خود را گذرانیده و بتعطیات شاهانه افتخار یافت
و چند روز حریف بزم خاص و انیس محفل قرب و اختصاص بود و بعطایات ارجمند از خلع
فاخره و کمر خنجر و شمشیر مرصع بدرر و جواهر و اسب تازی نژاد خاصه با زین و لگام مرصع و اقمشه
و اجناس و صراحی طلا و امثال آنها سرافراز گشته رخصت انصراف یافت و حسین بیک برادر زاده
او که حاکم الباق بود بدستور بخلع فاخره نوازش یافته منقضی المرام روانه مقام خود گردید اما احوال
سردار آنکه بعد از فرار این بی سامانی و اضطرار که بتحریر پیوست با معدودی خود را بوان رسانید و
در آنجا بر جهت آوازه ورود موکب ظفر قرین شاهی که بجانب سلماس نهضت یافته بود مجال توقف
و آرام نیافته راه دیار بکر پیش گرفت و در اثنای طریق به پسر جان فولاد رسیده و روزی در
هنگام مکالمه و گفت و گو با او عتاب آغاز نهاده گفته بود که این فضیحت و بی ناموسی بجهت دیر
آمدن تو و لشکر حلب بر سر من آمد و ناموس چندین ساله پادشاه روم بباد فنا رفت و چندین خزانه
و توپخانه پادشاهی و اموال لشکریان بدست دشمن افتاد و جمعی پاشا و سردار از کمین در آمده
بقتلش پرداختند و سر او را بمیان سپاه حلب که اکثر لوندان بی نام و نشان بودند انداختند
بمیان آن گروه افتاده راه حلب پیش گرفتند و گروهی بر سر او جمعیت نموده جلالی شدند و شرح احوال
او در ذکر طبقات جلالیان مرقوم کلک بیان میگردد و سردار مذبور بدیار بکر رسیده حقیقت احوال را
خواندگار عرض نمود و چون مرد جسوری بود و سپاه غم و الم بر کشور حیاتش مستولی گشته راه سفر آخرت
پیش گرفت رفت تا عالم دیگر گیرد **ذکر رفتن پادشاهزادگان اوزبکیه بجانب خراسان و
غرجستان و سوانح احوال ایشان** جهانگیر خان ولد سید محمد سلطان و محمد سلیم سلطان ولد یتیم
محمد خان که از بنابر جانی بیک خان پادشاه اوزبک خویشان نزدیک عبدالله خان بودند بنوعی که در
وقایع سالهای پیش مرقوم قلم صواب اندیش گردیده از بیم سطوت باقی خان که بر بلاد
ماوراء النهر استیلا یافته بود ببلخ آمده در سال دولت ابراهیم محمد خان که قرابت قریبه بایشان

داشت و از یک خانه واده بودند بسر می بردند و در سنه [illegible] تسع و الف که ابراهیم محمدخان عالم
جوانی را وداع نموده عزیمت ملک بقا نمود و نامقیمخان متوجه تسخیر بلخ شد یار محمد میرزا که دیوان بلخ
و صاحب اختیار دولت ابراهیم محمدخان و عمدة الامرای بلخ بود بعد از محاربه و انهزام با چند نفر از
خواص و اعیان که عمده ایشان شاه خواجه و شیرافکن میرزا و عرب اتالیق بودند با موازی سیصد نفر
از ملازمان جهانگیرخان را از بلخ و محمدسلیم خان را از اندخود همراه برداشته بخراسان التجا بسایه اقبال
شاهی و ساحت گیتی مساحت جاه و جلال شاهنشاهی آوردند و در بارس ئیل عشر و الف سفر خیر اثر بلخ و
بمعاونت و امداد ایشان اتفاق افتاد چون اراده ازلی متعلق بآن نشده بود معاودت موکب همایون
سبکی در محال خود بهمت تحریر یافت روی نموده مهم سلاطین زادها تمشیت نپذیرفت و در رکاب
همایون شاهی بازگشته ملازمت موکب اقبال مینمودند تا آنکه در سفر آذربایجان یار محمد میرزا اصلاح دید که در
ملازمت سلاطین زادها روانه خراسان گشته بعضی محال غرجستان که در تصرف ملازمان این درگاه
والا جاه است بجهانگیرخان عنایت شود که بامداد حسین خان بیگلربیگی خراسان سایر محال غرجستان را
که محل ضبط الوس است و قلاع محکم دارد متصرف گشته آنرا مامن جمع سازند و دران حدود شورش فکنند
طوایف اوزبکیه را بجانب خود ترغیب نمایند و اگر جمعیت لشکر روی دهد فرصت جوی بوده همت
بتسخیر بلخ گمارند و چون مابین حضرت اعلی و پادشاه ذی جاه غبار وحشت و کدورت ارتفاع یافته متوجه
تسخیر ملک موروث آذربایجان و شروان شده بودند و نمی خواستند که درین هنگام که چنین مهمی بزرگ
پیش نهاد همت علیاست در سرحد خراسان فتنه و آشوب افتد تجویز این مقدمات نمیکردند و حواله
بوقت دیگر مینمودند که چون به نیروی اقبال و توفیقات آسمانی خاطر اشرف از مهمات آذربایجان فارغ گشته
بجانب خراسان نهضت همایون واقع شود این عزیمت بامضا رسد درین سال که قضیه فوت [illegible]
وقوع یافته بوضوح پیوست یار محمد میرزا معروض داشت که ما را بهتر ازین فرصتی بدست نمی آید که باقی
خان از میان رفت و ولی محمد خان برادرش بشوکت و استقامتی نیافته و مع هذا سلطنت و پادشاهی ماوراء النهر
که زیاده از حوصله برادران او بود و هرگز در مخیله ایشان نمی گنجید متمشی شده و او را در نظم و نسق آن مملکت
سعی بسیار در کار است معلوم نیست که بضبط و ربط بلخ و این طرف آب تواند پرداخت و [illegible]
بلخ و محال متصرفه ابراهیم محمد خان بآسانی بدست می آید و این اراده تاخیر نمی پذیرد و چون در عالم حساب و معامله
فهمی این کنکاش شایسته الحاح بجای داشت یار محمد میرزا که صاحب وقوف آن ولایت بود و این رأی صایب شده

مبالغه می نمود حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تجویز فرموده سلاطین زادها و اتباع ایشان را بخلاع گرانمایه
و انعامات نواخته مرخص گردانیدند و یرلیغ مطاع باسم حسین خان بیگلربیگی و امرای خراسان عز
صدور یافت که اعزاز و احترام سلاطین زادها بجای آورده خدمات لایق بتقدیم رسانند و آنچه از کار
و قلاع غرجستان در تصرف جماعت جمشیدی و غیره از منسوبان این درگاه است بتصرف ایشان بگذارند
و کومک بقدر احتیاج همراه نموده ایشان را بغرجستان فرستند و سلاطین زادها در کنار آب ارس حوالی نخجوان
مشمول نوازش و احسان گشته از آستان اقبال آشیان جدا شده خوشدل و شادمان روانه شدند شاه خواجه
شاه که مرد عاقبت اندیش بود از راحت طلبی توقف اختیار نموده همراهی نکرد و یار محمد میرزا نیز بجهت آنکه در درگاه
معلی شاهی باعث انجام مهام ایشان و محرک امداد و معاونت باشد تجویز توقف او نمودند و ایشان تا
دار السلطنه قزوین بودند که قضیه جنگ سردار روم روی داده و حضرت اعلی ظفر و نصرت یافتند و آوازه فتح
بخراسان رفت و یار محمد میرزا او رفقا عایف و محذورات خود را از قزوین در مواضعی که بعد مسافت
ایشان شفقت شده بود گذاشته عزیمت خراسان نمودند و حسین خان چند گاه ایشان را در هرات
نگاه داشته ما یحتاج بر وجه لایق سرانجام مینمود و در اوایل سال لوی ئیل اربع عشر و الف که رایات
آیات عز و جلال متوجه تسخیر قراباغ شده بمحاصره قلعه گنجه مشغول بودند حسین خان فوجی از جنود قزلباش
خصوصا طایفه رفیعه شاملو را همراه سلاطین زادها کرده در ضمان امان پروردگار عالمیان روانه
غرجستان کرد و ایشان آن ولایت را بحیطه تصرف در آوردند تمامی کلانتران و کلانان آن ولایت
آمده جهانگیرخان و یار محمد میرزا را دیده در مقام خدمتکاری در آمدند و معظم قلاع غرجستان بدست
ایشان در آمده اکثر قلعه داران و هزارجات و صحراجات قبایل بادیه در دایره متابعت
نهادند و روز بروز جمعیت لشکر و حشر ایشان زیاد میشد تا آنکه توجه جانب بلخ در ضمیر یار محمد میرزا رسوخ
یافته عزیمت آن صوب نمود و شرح آن سرگذشت در قضایای سال آینده از مساعدت بخت [illegible]

گفتار در نهضت همایون از دار الارشاد اردبیل بعزم تسخیر ولایت قراباغ و فتح قلعه گنجه بعون عنایت ملک منان

چون خاطر خطیر اشرف اعلی از مهام ضروریه سرحد تبریز و کردستان فراغت یافت و امرای اکراد طوعا و کرها قدم
در دایره عبودیت درگاه پادشاه ولایت نشان نهادند خاطر دشمن سوز دوست نواز امرای اکراد را بانعامات و خلعتهای
فاخر نواخته همه را خوشدل از تبریز رخصت انصراف ارزانی فرموده هر یک بمقر حکومت خود باز
گشتند اگر چه عموم سپاه از امتداد سفر و یساق بتنگ آمده بودند و بعون عنایت الهی فتحی چنین روی

طرف ما بجانب اردبیل و قراجه داغ آورده بودند و عساکر منصوره تبریز وارد شده شیخ و در قراجه داغ نیز
بجهت تاخت قزلباش احوال رعایا اختلال پذیرفته زراعتی نشده بود و غله کم یافت بود و لشکر ما را
لاعلاج آذوقه دو سه ماهه از اردبیل سرانجام می بایست نمود و غله داران غله خود را مخفی داشته
اندک بقیمت بسیار میفروختند از موقف جلال حکم قضا جریان نفاذ پیوست که دیوانیان اعلی بیست
هزار خروار از محال آبادان آذربایجان رقم نموده محصلان تعیین نمایند که رعایا بالاغ خود نقل اردوی
معلی نموده یکصد من بوزن تبریز به پنجهزار دینار رایج عباسی بعساکر منصوره بیع نمایند و در ثانی الحال بجهت بعد
مسافت و کرایه الاغ منفعت رعایا را منظور داشته یکصد من به ده هزار دینار قرار یافت و دیوانیان
عظام حسب الفرموده عمل نموده محصلان بانجام این خدمت تعیین شدند بعد از فراغ ازین امر از راه
انگوت بارسبار رفته منازل خلف بیگ سفرچی که در کنار آب ارس واقع است از فر نزول همایون رشک
منازل جنان گردید و در آنجا بجهت روزه داشتن قصد اقامت فرموده ماه صیام را باتمام رسانیدند و درین
منزل حکم همایون بجهت رفع حجت روز قیام بجماعت اروام مستحفظان قلعه گنجه مشتمل بر مواعظ و نصایح
پادشاهانه فرستاده بپاشا و قاضی و اعیان سپاه اعلام فرمودند که ممالک آذربایجان و شروان
ملک موروثی ماست و رومیان بعد از ارتحال شاه جنت مکان کم فرصتی کرده بتغلب متصرف شده
و همت والانهمت بتسخیر آن مصروف و معطوف داشته بهیچ وجه دست از دامن مقصود باز نمیداریم
و تا غایت بهر طرف توجه فرموده ایم بفتح و ظفر اختصاص یافته ایم و چغال اغلی که از جانب پادشاه روم سردار
شده آمده بود و مستحفظان قلاع باو مستظهر بودند بمعاونت جنود تاییدات الهی و نیروی دولت شاهی شکست یافت
دیگر از هیچ طرف درین سال مددی بشما نمیرسد ترک مخالفت و قلعه بندی نمایید و عاقبت اندیشی و تامل عاقلانه
در کار خود کرده هر کس را درین ملک تعلق بوده اراده توقف این دیار نمایند بدرگاه عالم پناه شتابند که
توجه خسروانه بانجاح مطلب او مبذول افتد و هر کدام اراده رفتن دیار روم داشته باشند با اموال و اغرق
و اهل و عیال سالما غانما روانه شوید که از عساکر منصوره آسیبی بایشان نمیرسد و وبال خون مسلمانان در گردن
خود نگیرید که اگر پند سودمند ما را قبول نکنند و بشامت عصیان و طغیان گرفتار آیند از جهل و غرور خود دانسته
بعد از ظهور مخالفت و قلعه بر روی همایون بستن و توپ و تفنگ بعسکر همایون انداختن دیگر توقع و ا
داشت مروت و امان نداشته باشند و این منشور سعادت بعد از عبور از آب ارس ارسال یافت آن
بیدولتان گمراه را غبار جهالت و غرور دامن گیر گشته نصایح پادشاهانه را ناشنیده انگاشته و قرار تحصن

داده بود خاطرها بجانب عراق میل و رغبت تمام داشت اما هیچ یک از امرای عظام را جرأت آن نبود که در
خدمت اشرف زبان باظهار این مدعا گشایند و رای عالم آرای اشرف متوجه جانب قراباغ و تسخیر
قلعه گنجه و انتظام معاملات آن طرف مصمم گشته نقوش این عزم بنوعی در صحیفه ضمیر خسرو جهانگیر بقلم تقدیر
نگارش یافته بود که تغییر در آن محال مینمود روز اول تحویل جدی که عین شدت شتا و هوا در غایت برودت
بود و کوه و هامون از سردی دی پوستین قاقم برف در خود پوشیده و کلاه سنجابی ابر بر سر داشت و از بستن یخ بند زمینها
پست و بلند ستوران از رفتار عاجز گردیده بود و در خاطر هیچکس قرار نمیگرفت که در چنین وقتی که طبایع طلب کار
شعله آتش و آذر و مند گوشه قشلاق اند سفر و یساق احتمال داشته باشد که از قوت بفعل آید حضرت اعلی از
دار السلطنه تبریز عنان عزیمت بصوب دار الارشاد اردبیل منعطف ساخته روانه شدند و از امرا
اللهوردی خان رخصت رفتن بجانب فارس حاصل کرده روانه آن صوب شد که در زمستان تجهیز لشکر
کرده در بهار با قشون آراسته متوجه یساق گشته در هر جا موکب همایون نزول اجلال داشته باشد آمده
بلشکر ظفر قرین پیوندد و لشکریان امرای خراسان که درین سفر بودند مرخص شده روانه خراسان شدند و
بسیاری از عساکر منصوره و ملازمان امرا بسبب الاغ رخصت یافته روانه عراق شدند و از قورچیان و
غلامان و ملازمان درگاه غیر الضرورت اغماض عین فرموده با مثال این امور هیچگونه فتوری در عزیمت
جانب قراباغ واقع نشد و حسن خان استاجلو حاکم همدان را که حسب الامر اعلی جهت ضبط ثغور طرف بغداد
در همدان گذاشته بودند درینوقت طلب فرمودند که در سفر قراباغ همراه باشد و او با قشون آراسته
آمده همه جا با برف دست و گریبان و ستوران از ناهمواری زمینهای یخ بسته افتان و خیزان بودند خود را برایات
اقبال آشیان رسانید الحاصل موکب همایون فال بدولت و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسیده بشرف طواف
مرقد منور حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام صفویه استسعاد یافته از ارواح مقدسه اجداد کرام رضوان الله
علیهم اجمعین استمداد همت نموده در اوایل ماه رمضان المبارک از اردبیل متوجه گلخواران که مدفن حضرت
سلطان سید جبرئیل علیه الرحمة است شده چند روز در آن موضع متبرک توقف فرمودند و از سوانح این سفر آنکه
خواجه محمد شفیع را که وزیر دار المرز و قزوین بود و خطاب میرزا عالمیان داشت بوزارت خراسان سرافراز
گردانیده آن منصب عالی را علاوه مناصب سابق فرمودند و نظم و نسق کل ولایات خراسان و مهمات
امرا و حکام و عزل و نصب عمال و کلانتران برای و رویت او مفوض گردانیده پایه قدر و منزلت او را باوج
اعلا رسانیدند و چون درین سال در آن ولایت کم محصولی بود و بجهت خرابی ایروان و نخجوان خلایق آنجا

داری نموده دروازه‌های قلعه را بسته ابواب محنت و بلا را بر روی خود گشودند و رایات ظفر
آیات بملاحظه آنکه شاید مردم قلعه از خواب غفلت بیدار شده طریق سلامت اختیار نمایند آهسته
آهسته کوچ فرموده شکارکنان می‌رفتند و آن بخت برگشتگان همچنان در مخالفت اصرار نموده
اصلا موعظه و پند در آن قوم سودمند نیفتاد و از سوانح اقبال که در اواخر این سال بظهور پیوست
تفویض ایالت گرجستان بطهمورث خان نبیره اسکندرخان است شرح این سانحه اقبال آنکه چون گوکچه
جابی محل نزول موکب شاهی گردید ازناوران گرجی که با کستندیل خان مخالفت نموده در دفع او سعی کرده
بودند بدرگاه عالم‌پناه آمده اظهار اطاعت و متابعت اوامر پادشاهی نموده استدعا نمودند که مراحم شاهانه
شامل‌حال ایشان گشته طهمورث خان ولد داود خان بن اسکندرخان را که در خدمت اشرف بود
بحکومت گرجستان نصب فرمایند که تدارک مافات و امن در میان زده بهر خدمتی که مامور گردند به
ملازمت طهمورث خان از دل و جان بدان قیام و اقدام نمایند و عاطفت شاهانه شامل‌حال گرجیان شده
ملتمس ایشان بدرجه قبول یافت مشروط برآنکه دو پسر کوچک میرزا و برادر طهمورث خان نبیره‌های اسکندرخان را
که تا غایت در گرجستان دست‌آویز ایشان بودند بدرگاه عالم‌پناه آورند که صدق ایشان بر ضمیر انور
ظاهر گشته یکبارگی رقم عفو بر جراید زلات ایشان کشیده شود و بعد از آوردن پسران مذکور طهمورث
خان در جلیه مرافقت ایشان روانه گرجستان گردد ایشان متقبل این خدمت شدند و حضرت اعلی بجهت
اطمینان خاطر گرجیان ساعت سعد جهت تفویض حکومت گرجستان بطهمورث خان تعیین فرمودند و امرا نامدار
و ارکان دولت قاهره را احضار فرموده مجلس بهشت‌آیین جشن ملوکانه آراسته طهمورث خان را
پابوس ایالت و خانی فرمودند قاعده و قانون گرجیان آنست که هرگاه یکی از سلاطین‌زاده‌های
آن دودمان بر مسند سلطنت موروثی جلوس نماید یکی از زنابجان که مرشد آن قوم باشد با ریش‌سفیدان
و معتمدان گرجی اتفاق نموده قالیچه زردوزی گسترده او را بر بالای آن قالیچه می‌نشانند و هر کدام طبق
زر سرخ و سفید بدست گرفته در وقتی که آن شاهزاده را بر بالای قالیچه می‌نهند ایشان طبقهای زرها
نثار می‌نمایند و پیشکش و نذر گذرانیده کاسه می‌دهند و او هم یک یک اهل مجلس کاسه می‌دهد فی‌الحال گرجیان
قالیچه سلطنت بقاعده و قانون آن سلسله جهت او انداخته طهمورث خان بامر و اشاره خسرو
کامکار کامران بر بالای آن قالیچه برآمده و ازناوران گرجی زرها بر طبقها نموده اراده نمودند که نثار
نمایند حضرت اعلی چون برین حال اطلاع یافتند امر فرمودند که اول از جانب اشرف نثار نمایند بعد از

آنکه از جانب حضرت اعلی طبق زر و جواهر آورده نثار کردند امراء نامدار و حضار مجلس بهشت‌آثار
هر کدام بلوازم نثار قیام نمودند و ازناوران بیشتر زر نثار کردند و پابوس امرای نامدار کاسه داده
و از دست خان مشارالیه کاسه نوشیدند و همگی آن طایفه بتفقدات شاهانه و خلع فاخره خسروانه
سرافراز گشته رخصت انصراف یافتند بعد از رفتن گرجیان از آنجا کوچ واقع شده در اول تحویل حوت
نواحی بلده گنجه حوالی مقبره قدوة المحققین شیخ نظامی قدس سره مخیم سرادقات جاه و جلال گردیده
برخوردار بیک توپچی‌باشی را مقرر فرموده بودند که قالب نوبهار که برگشت طاقت آورده شروع
در توپ‌ریزی نماید و مقرر فرمودند که امرای عظام قزلباش مثل قورچی‌باشی بیک و جمعی از غلامان و
چیره بملاحظه اطراف و جوانب قلعه گرد محل اقامت آرند و جای سیبه تعیین کرده مشخص سازند که از کدام
طرف سیبه پیش می‌توان برد و محاصره بچه عنوان میسر است بجهت آنکه راه آمد شد رومیان
از قلعه مسدود گردد در برابر دروازه حصاری ترتیب داده بیلچان موافق با قنبر بیک سلحدار باشی
و جمعی از غلامان و تفنگچیان در آنجا بمحافظت مامور گشتند و چند روز بجهت قرار معامله محاصره و سیبه
قالب نوبهار در همان مکان توقف واقع شده سال آخر رسید و دیگرباره کوکبه خسرو نوروز عالم‌افروز نمودار
گشت وقایع سال مجسته یونت ئیل ترکی موافق سنه ست عشر و الف و بیان محاصره قلعه گنجه و بدست
درآمدن آن حصن حصین و سایر حصون باراده و تقدیر حضرت خالق بیچون سال همایون فال یونت ئیل
ترکی آغاز شد بهار دلگشای از مقدم خسرو نوروز عالم را مژده فیروزی و فرخندگی داد و ساحت صحن
جهان از لطافت بهار چون روضه جنان طراوت تازه یافت تحقیق من لایت دلگشای قرایاغ که از
رطوبت هوای دلکشش بهار و سبزه و ریاحین در صیف و شتا بیک قرار است چنانچه قدوة سخنوران شیخ
نظامی قدس سره در لطافت و نزاهت آن سرزمین گفته خوشا بردعه کاقصای وی * ندارد
بهشت است بی گل نه دی * تموزش گل کوهساری دهد * زمستانش نسیم بهاری دهد * همه ساله ریحان او سبز شاخ
همیشه در و ناز و نعمت فراخ * سلطان افراز اقلیم چهارم با کوکبه جنود آسمانی پا بر مسند عز و شرف نهاد
یونس آسا از نهانخانه حوت بیرون آمده بطربخانه حمل خرامید و نوروز فیروز این سال در روز شنبه
یازدهم شهر ذی قعدة الحرام اتفاق افتاده عالم پیر جوانی از سر گرفت اردوی گرامی در جنب مزار شیخ نظامی
نزول اجلال داشت حضرت سلطان بلوازم جشن نوروز و مراسم روز فیروز قیام نموده چند روز بساط
عشرت گسترانیده امیر و وزیر و صغیر و کبیر بادهای دوستکامی کشیده داد عیش و خرمی دادند بعد از

فراغ از جشن نوروزی متوجه امور قلعه‌گیری شده و ازان یورت کوچ کرده در پای قلعه نزول کرده و سیبها
قسمت کرده طبقات لشکر هر کدام بمورچل خود فرود آمدند و روز بروز عساکر فیروزی مآثر که
بمنازل خود رفته بود فوج فوج بپایهٔ سریر اعلی می‌آمدند و در لوازم قلعه‌گیری مراسم جان‌سپاری بظهور
می‌آوردند و توپچیان تیر توپخانه ترتیب داده شروع در توپ ریزی کردند و از قلعه جماعت اروام
در مدافعه و قلعه‌داری میکوشیدند و توپ و تفنگ با دلیجه باردوی همایون ریختند کمال سعی و قلعه‌داری
ازایشان بظهور می‌پیوست و بجهت آنکه کار را با قزلباش یکرو نمایند رستم سلطان را که والی
بود که نزد ایشان محبوس بود بقتل آوردند و یکی از سادات عظام عالی‌نسب مازندران که نسبت
قرابت بوالده اشرف داشت و بحسب تقدیرات آسمانی در قلعه گنجه واقع گشته معزز و محترم بود
درین وقت از ادبار و نحوست برگشتگی آن سید عزیز بیگناه را بهمان نسبت مقتول ساختند و ابواب
ملایمت و آشتی بالکلیه مسدود گردانیدند چون حضرت مفتح الابواب که بخشایندهٔ منت و گشاینده
درهای سعادت است ابواب فیروزی بر روی روزگار فرخنده آثار همایون گشوده مقالید سلطنت و
جهانداری و مفاتیح عظمت و کامکاری جد والله یؤید بنصره من یشاء بکف کفایت و قبضهٔ درایت
اولیای دولت ارجمند و منسوبان خلافت ابد پیوند داده و اصلا اثری بر سعی و اهتمام ایشان مترتب
نگشت و عاقبة الامر شامت خذلان گرفتار آمده بجزای اعمال ناصواب خود رسیدند تفصیل این اجمال
و تبیین این مقال آنکه عساکر منصوره را که بمحاصرهٔ قلعه قیام داشتند مقرر شد که تا اتمام توپ سیبها را
تا حوالی خندق که جای انداختن توپست پیش برده بیشتر ازان نروند و حوالها نقب نمایند که بعد از اتمام
توپها ترتیب یافته شروع در توپ انداختن شود و از سیبها نقبها بخندق برده خبر بر برج و باره سازند
عساکر بهرام انتقام حسب الامر نموده بدان خدمت قیام نمایند و تا قریب سه ماه بین الجانبین
آتش رزم و پیکار اشتعال داشت و یکمرتبه اهل قلعه بسیبهٔ ذوالفقار خان ریخته چون مردم او غافل بودند
بقدر دستبردی نموده چندکس را ضایع کردند و یکمرتبه دیگر بسیبهٔ حسنعلی خان بیرون آمده جنگها کردند اما کاری
نساختند تا آنکه توپهای بزرگ ترتیب یافته شروع در توپ انداختن شد و در خلال این حال الله‌وردی
خان نیز با لشکر فارس رسیده در طرف شرقی قلعه فرود آمدند از آنجا سیبه پیش برده از اطراف و جوانب
کار بر محصوران تنگ شد و قورچیان عظام و غلامان خاصهٔ شریفه پیش از آنکه توپ بقلعه اندازند نقبها
بخندق گذرانیدند و زیر باره و برج رسانیدند از یک طرف قریب پانصد ذرع زیر دیوار اصل قلعه را

خالی کرده چوبها و ستونها استوار کرده بیکبار آتش دران زدند چوبها سوخته سر بسر دیوارها انهدام
پذیرفت و رومیان مضطرب گشته هرچند هجوم آوردند که سد آن رخنها نمایند از آسیب گلولهٔ
تفنگ فرصت آن نمی‌یافتند و از یکطرف توپهای قلعه‌کوب تزلزل در حصن حصین دولت
ایشان انداخته بضرب گلولهٔ آتش‌فشان دم بدم پیام اجل میگذاردند و در اول حال از جانب سیبهٔ قورچی
باشی برجی از بروج قلعه هجوم آورده یورش کردند و رومیان از قلعه گلولهٔ تفنگ و قاروره‌های نفط
و باروت بطریق تگرگ و باران میریختند قریب پنجاه شصت نفر را بعضی رویها و مویها آنچنان سوخته
بود که امرد از ریش‌دار فرق نمیشد و بعضی ضایع مجلا شدند هرچند رومیه سپر ممانعت در سر کشیده در مدافعه
کوشیدند اثری بران مترتب نشد و از صباح تا عصر بدین منوال از جانبین جنگ و جدال در کار بود
تا آنکه وقت عصر قورچیان هجوم آورده چند نفر از ایشان پای جلادت بالا نهاده و بر برج عروج نموده
از دست رومیان گرفتند اگرچه این معنی موافق مزاج مبارک اشرف نبود که تعجیل در گرفتن قلعه
کرده جوانان کارآمدنی که در معارک کارزار در کار اند در جنگ قلعه ضایع شوند و قورچی‌باشی مورد
اعتراض فرموده خطاب عتاب‌آمیز فرمودند اما نهایت مردانگی در آن روز از قورچیان عظام بظهور
یافت و باوجود آن همه مضرت و آسیب که از سر توپ و تفنگ و ریختن قاروره‌های آتش بدیشان رسید
برج را از دست نداده بضرب شمشیر و زور بازوی مردانگی نگاه داشتند و روز دیگر چندکس از
قلعه بیرون آمده تقریر کردند که درین جنگ تا موازی یکصد و پنجاه کس از رومیان زخمدار و مجروح گشته
هفتاد هشتاد نفر بقتل رسیده بودند غلامان خاصهٔ شریفه از سیبهٔ خود هجوم آورده دو سه برج از
بروج شبر حاجی را گرفته شروع در نقب دیوار اصل قلعه شد رومیان قوت و قدرت قزلباش را
مشاهده نموده دیدند که در عرض سه چهار ماه که بمدافعه و قلعه‌داری مشغول بودند از هیچ طرف مددی نرسید
و از اطراف و جوانب بلا را بر خود محیط یافته جان‌سپاری ... نیافتند اما شاه‌قلی که احمد پاشا نام داشت
ایشان را بمصالحه و قلعه‌داری ترغیب مینمود تا آنکه کار از دست رفته قزلباش بر جاهای شبر حاجی برآمد
هرچند رومیان در مدافعه کوشیدند مفید نیفتاد و مردانه‌وار بر بروج قلعه عروج نمودند و سه برج معتبر
بدست غازیان درآمد محصوران فریاد الامان برآورده کس بخدمت اشرف فرستادند و استدعای
عفو تقصیرات خود نمودند و چون در اول حال حجت برایشان تمام شده بود و عصیان ایشان
از حد اعتدال تجاوز نموده حضرت اعلی زیاده التفاتی بسخنان ایشان نفرمودند دیگر که دوشنبه

بیست و هشتم شهر صفر بود پاشا و عظمای رومیه بیرون آمده و بشرف سجده اشرف مشرف شدند و دران شب رخصت
معاودت یافته بمنازل خود رفتند اما دست از قلعه باز داشته مفاتیح دروب را بغلامان خاصه
شریفه سپردند و آن شب تا صباح پاس قلعه داشته روز دیگر اهل قلعه را نام نویس کردند و گروه گروه
حسب الامر اعلی بنظر اشرف در می آوردند و هر گروهی را بجمعی از غازیان سپردند و مقرر شد که اموال
اسباب ایشان را بحیطه ضبط در آورند و پاشا چون تبریزی الاصل بود که در اوان طفولیت بمیان رومیه افتاده
در خدمت احمد پاشا حاکم وان نشو و نما یافته برتبه ایالت و پاشایی رسیده بود و اهل تبریز استدعا داشتند
که بدست ایشان دهند که بجزا و سزا رسانند و پسران رستم سلطان نیز همین اراده داشتند که بخون پدر
قصاص نمایند اما حضرت اعلی جانب اهل زنهار را اهم و الزم دانسته او را بدست ما زمه را نیان
دادند که در عوض خون آن سید بیگناه مقتول سازند چند نفر که قبل از آن شاهی سیون شده بیرون آمده
بودند بخشش و نوازش یافته بقیه سپاه گرفتار غازیان ظفر پناه شدند و بعد از چند روز که اسباب ایشان
بحیطه ضبط در آمد در حسن جاهی و زمان قهر پادشاهی تقبل آن گروه غدار نافرمان قریب بچهار هزار
کس را دران یورت بتیغ اشقیا بگذرانیدند و دران منزل بر وحشت از کشته پشتها پدید آمد مجملا
آتش خشم پادشاهی در باره آن گروه بنوعی زبانه کشیده بود که بجز خون آن خون گرفتگان انطفا نپذیرفت
عموم آن طایفه عرضه تیغ فنا گشته مگر قلیلی که سمت نوکری و اسم رسمی نداشتند نجات یافتند مستعدان
ادوار تاریخهای مرغوب جهت فتح قلعه یافته در رشته نظم کشیدند از آنجمله صفیا خوافی نواده میرزا احمد
کفرانی اصفهانی که شاعر شیرین سخن خوش طبیعت است این تاریخ یافته بود و ثبت افتاد و بهمچنانچه بر زبان
صدق بیان او جاری شده بود عنقریب بمنصه ظهور آمده در سال دیگر فتح قلعه شماخی شد مثنوی خدایا
که با اقبال بی زوال ملک شه زمین و زمان در نوا فیست از انسکه نصرت ازلی نصرت همی رسد
تاریخ فتح گنجه کلید شماخیست بعد از فتح قلعه گنجه چون از حسین خان قاجار اطوار ناهموار بظهور آمده مردم
قراباغ از سلوک ناهموار او گله کردند رای معدلت اقتضا او را از نظر اعتبار انداخته ایالت آنولا بمحمد خان
زیاد اوغلی قاجار که برخی از احوال او در وقایع سالهای گذشته مرقوم قلم بیان گردیده مرحمت شد
و بعد از انتظام مهمات قراباغ همت والا نهمت بتسخیر قلعه لوری و تفلیس و توماتوس مصروف گشته کوکب
اقبال متوجه آن حدود شد چون افتتاح محل نزول اردوی گردون شکوه گردید بنوعی رعب و هراس در
دلهای مستحفظان قلاع استیلا یافت که خیال مخالفت و قلعه داری در مخیله هیچکس نگنجید بخت محمد پاشای

و کوتلهای او را برده بودند جز محاربه نمودن لایق نام و ناموس خود ندانسته با فوجی قلیل که همراه
داشت قدم معرکه کارزار نهاده فیمابین جنگ در پیوست و محمد بیکلو با گروه انبوه جلو ریز بمعرکه کینه
رسیده و بیک حمله جرجان جنود قزلباش را شکست داده امیرگونه خان مشاهده این حال نموده
توکل بر عنایت قادر ذوالجلال کرده با امرا و رفیق و مردمی که بر سر داشت عنان یکران بجانب
اعدا انعطاف داده فیمابین نیران قتال و جدال اشتعال یافت و گروه مخالف آنانرا اقتدار ظاهر ساخته
بسیاری از دلاوران لشکر قزلباش را زخمدار کردند چنانچه مقصود سلطان کنکرلو زخمدار گردیده
اسب سواری امیرگونه خان چند زخم رسید و علی هذا القیاس نزدیک بآن شده بود که چشم زخمی
رسد از مویدات دولت روزافزون سعادت مقرون شاه ظل اللهی که همیشه قرین حال منتسبان
این سلسله ابد پیوند است چند نفر از ملازمان امیرگونه خان که بیشتر روانه الجق شده بودند از دیر
آمدن خان متزلزل خاطر گشته تا آداب نوکری باز گردیده و خبر رفتن او بر سمت ایروان شنیده
طریق خدمت سپرده بسرعت برق و باد خود را در هنگام گرمی معرکه باو رسانیده اند و از
آنجمله جلوداری که اسب کوتل همراه داشته در وقتی که اسب سواری خان از شدت زخمها و بسیاری
تک و دو از کار مانده بود رسید و امیرگونه خان این لطیفه غیبی را از امارات فتح و علامات
ظفر دانسته بر جنیبت آسوده سوار شده با فوجی که دران وقت حاضر بودند بر صف اعدا تاخته
آثار غالبیت ظاهر ساخت مخالفان از آن جرات غالبانه و حمله دلیرانه برسیدن کومک تفرس نموده
تاب مقاومت نیاورده شکست یافته روی بوادی هزیمت نهادند جنود قزلباش تعاقب
نموده اکثر آن مدبران طعمه شمشیر آبدار و برخی اسیر گرفتار گردیدند و محمد بیکلو شکسته و مخذول بیرون
رفت و غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمده کامیاب ظفر و اقبال عنان بصوب الجق
انعطاف دادند این جنگ از معظم محاربات که امیرگونه خان را دران اوقات با مخالفان
دست داده و مردانگیهای او بظهور رسیده در میان دوست و دشمن بلندآوازه گردید ذکر
آمدن رومیه و اکراد بخوی و مرند و توجه رایات منصوره بدفع شر ایشان و قضایایی که سانح
آن اوان از قضایایی که در اوایل این سال روی داد آمدن جنود رومیه و اکراد است بخوی و مرند
و شرح این سانحه آنکه جغال اغلی سردار سنجق بیگان اکراد را با جمعی از رومیه بتاخت و غارت نواحی
مرند مامور ساخته مصطفی پاشا را ایشلیق ایشان کرده روانه نمود و مصطفی پاشا از ایلغار حرکت

اعلی شاهی ظل الهی که در خطه تبریز اقامت داشتند و از آنجا تا مرند که سر حد ولایت ایلغار آنحضرت
نموده خود در خوی توقف کرده و امرای محمودی سایر کردان را که مقدم ایشان سلیمان بیک محمودی حاکم خوی
بود بر منورستا و جمشید سلطان دنبلی حاکم مرند از آمدن مخالفان آگاه گشته حقیقت بخدمت اشرف
عرض نمود حضرت اعلی همان لحظه که خبر رسید طایفه ایست از کردان الله قلی بیک قورچی باشی قاجار
و با قورچیان ظفر شعار بدافعه آن گروه فرستادند و آن طایفه در کمال خوف و بیم بمواضع مرند رسیده
دو سه محل را تاخت کرده دواب و اغنام آنمحال را رانده چند نفر از رعایا اسیر نموده فی الفور
بازگشتند جمشید سلطان ازین معنی آگاه شده مدافعه ایشان را سهل و آسان شمرده منتظر رسیدن کومک
نشده با سیصد نفر از مردم خود تا قریب شش فرسخ تعاقب ایشان نمود و چون غبار تا... غارت گران
دست از غنایم باز داشته همه را بر جا گذاشته رفتند سلطان از مسالک حزم و دور اندیشی که در...
اعظم سپاهیگریست دور افتاده فرار نمودن آن گروه را حمل بر ضعف و زبونی کرده از غایت
جهالت و بی باکی جوانان این عصر که هنوز سیلی روزگار نخورده اند آنرا تهور و شجاعت نام نهاده
دلیری کرده تا سه فرسخ دیگر بعزم گوشمال آن گروه تک و دو نموده مصطفی پاشا و سلمان بیک که با جمعی
کثیر در آن حدود ایستاده منتظر مردم پراکنده خود بودند از آمدن جمشید سلطان بآن مایه سپاه
واقف گشته روی بمحاربه او آوردند و او نیز با وجود کم لشکری آداب جنگ مبادرت نمود
یکبار خبردار میشود که لشکر مخالف اطراف و جوانب او را فرو گرفته اند گاه از غفلت و بیهوشی جهالت
بهوش آمده چاره بجز فرار نمی بیند و بزور بازوی شجاعت و مردانگی خود را ازان مهلکه بیرون انداخته
راه فرار پیمودن گرفت و مخالفان برادر او را دستگیر نمودند و بسیاری از مردم او در آن قضیه مقتول
مقتول و گرفتار گردیدند و او با بقیة السیف شکسته و پریشان بحال در چین ورود و قورچی باشی (قورچی باشی رسید و) با او
بزبان عتاب و سرزنش خطاب کرد و چون فایده بران مترتب نبود بازگشته بخدمت اشرف آمد
درین اثنا خبر رسید که نوح پاشا و مصطفی پاشا که قبل ازین قرار یافته بود که بر سر امیرگونه خان روند و
در آنوقت صورت نبست حالا آن عزیمت را تصمیم داده با دو سه هزار کس بطرف سوما گورفته اند
که میران محمودی را جزو ملحق ساخته بر سر امیرگونه خان روند حضرت اعلی شاهی ظل الهی در میدان حسن
آباد بچوگان بازی مشغول بودند که ملازم امیرگونه خان آمده عریضه او را با مکتوبی که یکی از میران محمودی
که با او اظهار دوستی کرده از عزیمت رومیه او را اخبار نموده بود رسانید و گفت اطاعت الحال

ابر

قریب بکنار آب رسیده اند بخاطر انور خطور نمود که از تبریز ایلغار نموده از عقب ایشان لشکر در آیند و از
پیش امیرگونه خان و از پس عساکر منصوره موکب همایون ایشان را در میان گرفته سزای آن قوم
در کنارشان نهند و فی الواقع اگر این خبر صحت میداشت و ستبر وجهی بود القصه حضرت اعلی
اعتماد بر مضمون عریضه و مکتوب کرده چون در عالم سپاهیگری درینگونه عزیمتها تأخیر موجب
ندامت و سوز تدبیرست همان شب پای عزیمت در رکاب سعادت آورده بسرعت برق و
باد روانه مقصد شدند و چون بقصبه طسوج و حوالی سلماس رسیدند خبر آمد که پاشایان از وان بیرون
آمده و چون یک مرحله طی کردند از ایلغار حضرت اعلی و طایفه قزلباش که در رکاب اشرف انگرده
مصلحت ندیدند که از معسکر سردار ایمقدار دور شوند منع آن عزیمت کرده از یک منزل بازگشتند
و چون عساکر منصوره از تبریز بیرون آمده مستعد یورش بودند قورچی باشی را بتاخت ولایت الباق
که حاکم آن از منسوبان رومیه بود فرستاده خود بنفس نفیس در آن حدود چند روز بنشاط شکار بسر برده
بمقر دولت بازگشتند و عساکر ظفر مآل از قلل جبال صعب المسالک که دو ماه از نوروز گذشته بود از
کثرت برف که جنود وهم و خیال را عبور ازان محال مینمود به نیروی اقبال گذشته الباق را تاخت
نموده غنایم موفور بدست آوردند و تا یکهزار نفر از نسا و صبیان کفره نصرانیه که با جنود مسلمین و
غازیان نصرت قرین بمحاربه پیش آمده خرق ذمه نموده حربی شده بودند و اسیر ایشان شرعا بحد
جواز رسیده بود اسیر کرده مظفر و منصور با غنایم موفور مراجعت نموده بموکب همایون پیوستند ذکر

قضایای گرجستان و شروان و محاربه کستندیل خان با رومیان و ظفر یافتن بنیروی اقبال شهریار زمان

در طی قضایای سال گذشته مرقوم کلک بدایع نگار گردید که ایالت و دارایی ولایت شروان نامزد کستندیل
خان شده بود که بتوفیق الله تعالی بعد از فتح و تسخیر باو تفویض یابد و اسکندر خان پدر او در مدت
متقبل شد که بمعاونت فرزند رشید که ... در زمستان آن ولایت را با لشکر قزلباش
و جنود گرجی مسخر ساخته به پسر سپارد و او را با جمعی از عساکر و همراهی اسکندر خان روانه گرجستان
فرمودند که از آنجا بنوعی که تمهید یافته بود بر سر شروان روند بعد از آنکه بگرجستان رسیده چند روز
از رنج راه آسودند هرچند کستندیل خان حرف فتح شروان در میان می آورد پدرش تغافل ورزیده
بیک از زانید و اصلا متوجه سرانجام کار پسر نمیشد و کرکین میرزا نام پسری داشت که ولیعهد پدر بود و او
اصلا راضی نبود که کستندیل خان را که شرف اسلام داشت با آنکه گرجیان اطاعت حکم مسلمان نمیکنند

در قرب جوار او اقتداری بهم رسد و مانع بدر رود تا آنکه مسامحه و اهمال از حد اعتدال گذرانید امرا
قزلباش را طاقت توقف نماند و از معاونت مایوس شدند چنان معلوم ایشان شد که اسکندرخان
و گرگین میرزا چشم انتظار در فیصل مهم جنود قزلباش و منتظر دارند که درین سال چه صورت
خواهد داشت و غلبه از کدام طرف خواهد بود که بمقتضای وقت عمل نمایند قزلباشیه نیز آغاز تحکم
روزی کستندیل خان با امرای قزلباش از اردوی خود سوار شده بمنزل او آمده و برادر را نیز طلب نموده
درباب توجه شروان سخنان بمیان آورده درشتی آغاز نهاد و او عذری چند میگفت و هر چند
کستندیل خان ازین مقوله گفت گو کرد توجهی نیافت و اسکندرخان او را در مجمع گرجیان گذاشته بخلوتخانه
خود رفت و گرگین میرزا نیز شیوه پدر عمل نموده سوار شده روی بجانب منزل خود آورد کستندیل
خان را ازین تغافل و طرز سلوک طاقت طاق شد و سوار شده از عقب برادر شتافت و باو رسیده
بزبان گرجی سخنان درشت بر زبان آورد و او توقف نموده بجواب گفتگوی برادر زبان گشود و
کستندیل خان باو نزدیک شده شمشیر تیز خون ریز از نیام انتقام برآورده زخمی چنان براو زد که قدرت
حرکت نیافت و بطرفة العین بتمام کارش پرداخت و از آنجا بازگشته بخلوتخانه پدر رفت و از امرا
شاهمیرخان و علیخان موافق همراه او بخلوتخانه درآمده بحتاش سلطان موصلوی ترکمان با جمعی قزلباش
در بیرون توقف نمودند و او با پدر بزبان گرجی درشتی آغاز نهاد و پدر با او زبان بشناعت و دشنام
گشاد و درین اثنا از قضیه گرگین میرزا خبر یافته از حجره خانه فریاد برآورد و ازناوران گرجی را اشارهٔ
قتل امرای قزلباش نمود علیخان موافق شمشیر برو انداخته شاهمیرخان با تمام کارش پرداخت
و دو سه نفر از ازناوران نیز که بمعاونت اسکندرخان شمشیر کشیده بودند از همان شربت چشیدند
جنود قزلباش بر سر کستندیل خان و امرا جمعیت نمودند و ازناوران گرجی دیدند اسکندرخان و
گرگین میرزا کشته اند و چهار صد و پانصد نفر گرجی که در آنوقت حاضر بودند و از عهده کستندیل
خان و امرا بیرون نمی توانستند آمد جز اطاعت و انقیاد چاره نیافته تمکین سر بر خط فرمان کستندیل خان
نهادند و او خزاین و دفاین پدر و برادر را متصرف شده در گرجستان فرمان روای مستقل گشت و بایشان انعام
علوفه و مرسوم داده سرانجام یورش شروان نموده با جنود قزلباش و گرجی که قریب ده هزار نفر بودند
روانه شروان شد و این سانحه حیرت بخش عبرت افزا در اوایل این سال وقوع یافت القصه چون
کستندیل خان قدم بولایت شروان نهاد اکثر اهالی و اعیان اطاعت فرمان قضا جریان کرده دل

بدفع رومیان و رجعتی کستندیل خان بستند شاهمیرخان حاکم شکی و بعضی امرا که مقدمة الجیش بودند در حدود قبله
با محمد امین پاشا حاکم آنجا جنگ کرده او را شکست دادند و محمد امین پاشا با جمعی بقتل رسید و بقیة السیف
بقلعه درآمده بلوازم قلعه داری مشغول شدند و جیوش منصوره بپای قلعه آمده قلعه را محاصره کرده نردبانها
و اسباب قلعه گیری ترتیب دادند و چون آمدن کستندیل خان و امرا بمحمود پاشا ولد جغال اغلی بیگلربیگی
شروان رسید عساکر رومیه را که در اطراف و جوانب بودند بشماخی جمع کرده با توپ و عرابه و استعداد
از شماخی بیرون آمد کستندیل خان جمعی را بر سر قلعه قبله گذاشته با بقیه سپاه عنان مجادله با اعدا تافت و در
کنار رود آقسو تلاقی فریقین دست داده فیمابین آتش حرب و قتال اشتعال یافت رومیان
در اول حال لشکر قزلباش را زیاده وقعی ننهاده اسب جلادت پیش راندند و بفوج جرنغار و گروه دست
راست و دست چپ زور آورده به تیب رسانیدند و نزدیک بآن رسید که امواج قاهره را چشم
زخمی رسد کستندیل خان تکیه بر الطاف الهی و به نیروی دولت شاهی نموده خود با لشکر قول کمیت شجاعت
و دلاوری را در میدان کارزار بجولان درآورده دلیرانه بر صف اعدا تاخت و امرا و لشکریان دست راست
و دست چپ نیز که راه انهزام پیموده بودند عطف عنان نموده بطرفة العین سلک جمعیت آن گروه را
متفرق و پریشان ساختند و شکست بمخالفان افتاده و محمود پاشا پسر جغال اغلی پریشان و بدحال عنان از
معرکه تافته رو بهزیمت نهاد و جنود ظفر ورود تعاقب آن گروه کرده خلق نامحدود از جنود رومیه را بخاک
هلاک انداختند و در تعاقب آن گروه مخذول حسن اتفاق افتاده بود که محمود پاشا در پیش کستندیل خان
افتاد و او بفراست دریافت که محمود پاشاست و نزدیک بآن رسیده بود که نوک سنان بدرع
خفتان او رساند در اثنا آهسته رو دار بزخم مجروح گشته خود از آسیب زخم از تک و دو باز مانده
به تیزرو سلطان مقدم گفت که مرا قوت حرکت نماند یاری تو دست از و باز مدار تیزرو سلطان
نیز مقداری مسافت طی کرده چون گرفتاری او در لوح قضا بقلم تقدیر تحریر نیافته بود و قزلباشیه
مشاهده نمودند که کستندیل خان تقاعد کرده عنان از تعاقب کج بختان کشیده بجمع غنایم مشغول گشتند
و تیزرو سلطان نیز باز گردید و محمود پاشا جان بسلامت از معرکه بیرون برده با بقیة السیف بقلعه
شماخی درآمده اسباب قلعه داری مرتب ساخت و باستحکام برج و باره پرداخت و جمعی که
بمحاصره قلعه قبله مانده بودند توقف نکرده و در اشتار انهزام رومیه بمعرکه رسیدند و تا موازی سه هزار
نفر از رومیه درین محاربه مقتول شدند مستحفظان قلعه قبله از انهزام جنود رومی و غلبه لشکر قزلباش خبر

یافته قلعه را خالی کرده فرار نمودند و همچنین کوتوالان سایر قلاع دست از محارست آنها کشیده بشماخی
رسیده جمع شدند و سوای قلعه شماخی و بادکوبه و دربند قلعه دیگر در تصرف رومیان نماند و کنشدار علی خان
جهت امرا محل بمحل الکا تعیین نمود و جمیع اهالی و اعیان شروان مطیع و منقاد گردیدند و حقایق
حالات گرجستان و شروان را چنانچه گذشت مصحوب میرزا علی خان چاپار بسریر اعلی عرض نمود و در
دار السلطنه تبریز نقارهای شادمانی بنوازش در آوردند و متعاقب آن از زمان او آمده سرآ
مرد و دوازده هزار آلای که عبارت از رانقیست و چند نفر زنده بدرگاه معلی آوردند و حسب الامر
اشرف غلامان گرجی و چرکس استقبال نموده سرهای گرفتاران و مقتولان و رایات مذکوره را
در میدان صاحب آباد بنظر اشرف در آوردند و حضرت اعلی شاه ظل اللهی از عواطف خسروانه
جایزه و جلدوی فتح و تشریفات فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسب
تازی نژاد با زین و لگام مرصع و دیگر تشریفات لایقه جهت او و امرای قزلباش فرستادند و کنشدار علی
خان چند روزی بجهت معالجه زخم توقف نموده بعد از آنکه جراحت فی الجمله التیام یافت بر سر شماخی
آمده بمحاصره قلعه پرداخت و چون اسباب قلعه گیری آماده نداشت یراق توپ ریزی و سرب
و باروت و سایر ضروریات با چند نفر توپچی از درگاه معلی طلب داشت و از درگاه جهان پناه
ابو تراب بیک توپچی باشی را با آنچه محتاج الیه آن کار بود فرستاده شد مآل حال و حقیقت رقم پذیر کلک خجسته
خواهد شد **ذکر قلعه ساختن دار السلطنه تبریز و توجه رایات خورشید اشراق بجهت زیارت اهر و
اردبیل** برضمایر هوشمندان انجمن معنی و معنی آرایان صحایف هوشمندی پوشیده نماند که در
آیین سلاطین روم و فرمان روایان آن مرز و بوم ملکداری به ترتیب قلاع و حصارهای
به ارتفاع منوط و مربوط دانسته و در جمیع شهرها و قصبات و ولایات که بحوزه تصرف و تسخیر ایشان
در می آید قلعه ترتیب داده حارس و کوتوال بقاعده و قانونی که در سلسله عثمانی متعارفست تعیین نموده
استحکام میدهند و در میان آن طایفه جزو اعظم ملک گیری و مملکت داری ترتیب قلعه است
و محلی را که قلعه نداشته باشد آنرا از محروسه خود نمی شمارند و در حینی که قلعه تبریز مسخر اولیای دولت
قاهره گشت رای جهان آرای اشرف اعلی اقتضای آن کرد که چون در زمان شاه جنت مکان
علیین آشیان در تبریز قلعه نبود و قلعه که رومیان ترتیب داده اند منهدم سازند که آثار آن
در این شهر باقی نماند و لهذا قلعه مذکور را با خانهای مرغوب و حمامات و خانات که اهالی و اعیان

آنطایفه در عرض تمادی ایام تصرف ساخته و پرداخته بودند هدم و قمع نموده سوای دولتخانه
قدیم اثری از آثار آن نگذاشتند و درین اوقات بمسامع جلال رسید که [illegible] میانه رومیان و اکراد
مذکور میشود که اگر طایفه قزلباش را درین دیار علاقه می بود قلعه را خراب نمی کردند و معموره را
ویران نمی ساختند و مقصد ایشان ازین حرکت جز قلع و قمع و ویرانی نیست و خراب کردن
ایروان و نخجوان و فرستادن رعایای آنجا را بعراق برصدق این مقال دلیل قاطع و برهانی
ساطع است و از شنود این حال و گفت و گوی ارباب ضلال تزلزل در احوال سکنه آن ملک راه یافته خاطر
اهل تبریز اطمینان تمام نمی یافت بنابرین مقدمه رای عقده گشای اشرف که مفتاح ابواب سعادت
و مقالید کنوز دولتست اقتضای آن کرد که قلعه تبریز را مجدداً تعمیر نموده استحکام دهند که هم موجب
فسخ عقیده ارباب خلاف و هم باعث اطمینان قلوب و اطراف مردم شهر و نواحی گردد و منجمان
دقیقه شناس ساعتی جهت بنای قلعه تعیین کردند و در روز [illegible] بیست و هفتم شهر ذی الحجه الحرام مطابق
سنه اربع عشر و الف حضرت اعلی شاه ظل اللهی بنفس نفیس متوجه آن کار شگرف گشته طول و عرض قلعه و
پهنای جدار را قرار داده چهار دروازه تعیین نمودند و اطراف اربعه آنرا بذرع در آورده بر امرا
و اعیان سپاه و قورچیان و غلامان و سایر عساکر ظفر شعار قسمت نمودند و چند هزار مرد بجهت
کار کردن از شهر و نواحی و قریه ترقیم شده و فرمان بران قدر پر[illegible] فرمان فرمان ده زمان گشته
شروع در کار کردند و اراده خاطر اشرف بدان تعلق گرفت که تا اتمام قلعه بدار الارشاد اردبیل
رفته بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیا و مشایخ عظام اجداد عالیمقام فردوس اقامت
مشرف گشته از ارواح مقدسه آن برگزیدگان درگاه ایزدی استمداد همت کرده باز گردیده و مجدداً
اعادی پردازند و بدین عزیمت عظمی در سلخ ماه مذکور متوجه آن مکان بهشت نشان گشته بدان
مطلب اعلی و مقصد اسنی فایز گردیدند و خدام رفیع مقام و خدمه آن روضه فردوس احترام را
بنوازشات ارجمند مبتهج و مسرور گردانیدند و صلات و صدقات بمستحقان رسانیدند و
اهر و مشکین عبور نموده بسعادت زیارت سلطان السالکین شیخ شهاب الدین اهری قدس
سره استسعاد یافته در روز بیست و دویم شهر محرم الحرام سنه خمس عشر و الف در زمان امان
حضرت ملک منان بدار السلطنه تبریز رسیدند و امرا و نامداران و ارکان دولت ابد مدار که
بتعمیر و ترتیب قلعه مامور بودند الحق در آن کار ید بیضا نموده در عرض [illegible] روز قلعه را با تمام

که تا معماران قضا و مهندسان قدر بنای قلعه نه رواق سپهر نهاده و بروج مشید گردون را کنگرهای ده
مهد استحکام داده‌اند قلعه‌ای بدین متانت و رصانت در ساحت گیتی بنا نشده و خندق عمیق با تند و کُز
دقیق عقلی حفر نموده به آب رسانیده‌اند و آذوقه و یراق دو سه ساله از توپ و تفنگ و باروت و غله و امثال
آن تعیین نموده‌اند و الحق این تدبیری صایب و رای ثاقب بود و بر رومیان و امرا اکراد و مردم دور و
نزدیک ظاهر شد که امرا و جنود قزلباش دولت یکی با آن ملک وا رند و ایشان آسان دست از آن بر نمیدارند
و مستعدان عصر چند تاریخ خوب در باب اتمام قلعه تبریز یافته در سلک نظم بلاغت انتظام کشیده‌اند
از آن جمله جناب اعتماد الدوله حاتم بیگ وزیر امن شد تبریز تاریخ یافته و این قطعه مندرج ساخت
قلعه تبریز چون اتمام یافت ۞ دیدهٔ اعدای دین را چشم شد ۞ باعث امنیت تبریز گشت ۞ امن شد تبریز از آن تاریخ شد ۞
مسود اوراق را بخاطر رسید که تاریخی فکر نماید شبی در این اندیشه سر بر زانوی فکر داشت
خرد خرده بین مطلع انصاف گزین چراغ بینش در خلوتکده دل افروخته این معنی روشن شد که جناب
آصفی در این قطعه تاریخ داد تفکر و بلاغت داده از این بهتر چه توان گفت غایتش چون باصطلاح اهل
فن اگر تاریخ در آخر مصرع تمام شود بهتر خواهد بود و قطعه در وصف تاریخ و مدح قابل در رشته نظم در آورده
بود و در این مقام ثبت افتاد و اگر در قوافی مجهول و معروف واقع شده باشد که در قطعه و قصیده استادان
سخنور جایز داشته‌اند و در دیوان خلاق المعانی کمال اسمعیل از این قبیل بسیار است معذور خواهند بود
قطعه شاه عباس شاه والاجاه ۞ خوش بنایی نهاده در تبریز ۞ قلعه‌ای ساخت همچو سد سدید ۞ پاسبانان او
همه خونریز ۞ طرفه حصنی رفیع بنیادی ۞ که نه کسری نهاد و نه پرویز ۞ قلعه‌ای مثل قلعه گردون ۞ سخت بنیان
چو رای اهل تمیز ۞ وه چه قلعه که شیر گردون را ۞ نبود اندرو مجال ستیز ۞ بهر تاریخ فکر میکردم ۞ طبعم از زیرکی
نمود انگیز ۞ خرد هم بانگ زد که ای نادان ۞ آبرو بهر این فسانه مریز ۞ زان معنی از سر جیب ۞ نافه [illegible]
گشته مهم بخاطری که بود ۞ معنی از جام فکرتش لب ریز ۞ آصف جم مدار آنکه بود ۞ سیم و زر پیش همتش ارزیز ۞
طوطی طبعش از سخندانی ۞ بهر تاریخ گشته شکر ریز ۞ طبعم از شوق شد فرح افزا ۞ دلم از خرمی نشاط انگیز ۞ چون
بپرسیدمش از آن تاریخ ۞ هاتفی گفت امن شد تبریز ۞ بعد از این لب از این حدیث ببند ۞ دست در دامن
دعا آویز ۞ تا بود ثبت بر صحیفه دهر ۞ شرح تاریخ خسرو پرویز ۞ عمر و دولت قرین جانش باد ۞ در جهان
تا بود رستاخیز ذکر فرستادن هوشن پاشا و عسکر قزلباش بجانب وان بر سر خان انلی سردار رومیان و شکست
نشان بسرکردگی اللهوردی خان بیگلربیگی فارس چون خاطر خطیر اشرف اعلی از تعمیر و ترتیب قلعه تبریز فراغت

این خبر رسید و گرچه این صورت واقعه را عرضه داشت نموده بودند چون واقعه از آن عظیم‌تر
در میان بود همگی همت والانهمت به دفع لشکر قیصر روم مقصور بود التفاتی به آن اخبار و حکایات
نشد ذکر آمدن جغال اغلی وزیر اعظم سردار با جنود رومیه بجانب تبریز و محاربه میان او و عسکر قزلباش
و انهزام طایفه رومیه بتقدیر ملک علام قبل از این در طی قضایای این سال زمزمه قلم شیرین مقال کردیم
که جغال بدسگال در خطه وان خود را از مضیق محاصره رهانیده از راه دریا بکشتی بیرون رفت و جنود
قزلباش بعد از اطلاع از پای قلعه برخاسته تا عادل جواز و ارجیش و اخلاط رفته غلات آن نواحی را
سوخته و تمامت آن ولایت را بجاروب نهب و غارت رفته باز گردیدند و سردار به کوی صحرای که
بوش آباد مشهور است رفته در آنجا رحل اقامت انداخته و جامع لشکر حضار عساکر روم و عشایر
آن مرز و بوم که به همراهی او بسفر مامور بودند با احکام و مناشیر مؤکده فرستاده به سرعت و استعجال ایشان را
طلب کرده پاشایان و بیگلربیگیان و میران سنجق رومی و اکراد بتخصیص میر شرف حاکم جزیره و میران
محمودی و بهشتی و سایر قبایل از اطراف و جوانب بدو پیوستند و در اواخر فصل پاییز با گروه انبوه
روی توجه به آذربایجان آورده از راه الیاق سلماس آمد از میران سنجق زکریا بیگ هکاری که اعظم شان
و اقدم دودمان از اقران امتیازی دارد از آمدن تقاعد ورزید اما پسر عظیم برادرش را با جمعی
بود و امیرخان برادوست نیز بدولتخواهی حضرت اعلی بها نها جسته چنانچه عادت قدیم ایشان است
که همیشه طرفین را ملحوظ داشته در هر وقت اطاعت هر طرف لازم باشد بظهور می‌آورند بعسکر
سردار ملحق گشت القصه در هنگامی که موکب همایون در حدود نخجوان در کنار آب ارس نزول اجلال
داشت خبر آمدن سردار متواتر گشته تحقیق پیوست رایات فیروزی آیات چنانچه اشعار یافته
بدان شد و از یورت اقامت در حرکت آمده در همان روز از آب عبور کردند و تعمیر قلعه ایروان
را موقوف داشته دفع شر آن گروه را وجهه همت ساختند و از راه جورس کوچ بر کوچ بخوی آمده ساحت
آن ولایت مضرب سرادقات اقبال گشت و از آنجا پیر بوداق خان حاکم تبریز را فرستادند که مردم مواضعی که
بر سمت راه رومیه باشد کوچانیده بجبال حصین فرستند و آذوقه آنچه نتوانند برد ضایع کنند و
باستحکام قلعه و سرانجام اسباب قلعه‌داری پرداخته از مردم شهر هر کس نقل به قلعه آمدنی باشند با آذوقه
و یراق به قلعه برد و سایر مردم را آماده کوچ سازد که هر گاه حکم شود بیرون روند پیر بوداق خان حسب الفرمان
از راه طسوج روانه شده بخدمات مرجوعه قیام نمود و در شهر اجاره داده باش اندک بی اعتدالی کرد

وست بغارت و تاراج برآورده و حرکات ناهموار از سپاهیان نیز صدور یافته اماموردی
خان بجهت رفع فتنه اوباش در کوچها و محلات گردیده چندکس را که دست درازی بمال تجار و رعایا
بوده بقتل آورده سرهای ایشان را بر نیزه کرده در محلات گردانیدند و آن شورش و برهم‌زدگی
تسکین یافت و بر حوزدار بیک توپچی باشی با توپچیان و تفنگچیان که بحراست قلعه مامور شده بودند
با اتفاق کوداق خان بقلعه درآمده و در سر انجام امور توپخانه و استحکام بروج و باره سعی موفور بظهور
آوردند و اردوی کیهان پوی دو روز در خوی توقف نموده جمعی از جوانان دلیر و سپاهیان کار
آزموده بقراولی تعیین شدند که تا حوالی اردوی مخالف رفته بکیفیت و کمیت لشکر و نیک و بد احوال
ایشان اطلاع یافته خبر تحقیق می‌آورده باشند و قراولان مذکور بنوعی که مامور بودند عمل نموده
سپاه لشکر را در وقت نزول و ارتحال ملاحظه نموده از روی تخمین و قیاس سپاهی دولت که بنظر در آمده بود
که دو بیست هزار سپاهی کارآمدنی که جنبش و ران میان بود و گله بید و کس را نیز بر سبیل بابکیری آورده مطابق
آن تقریر کردند و سردار بیهدار از غایت غرور و پندار اصلا از لشکر قزلباش حسابی بر نگرفته در اردوی
خود عزم دارالارشاد اردبیل و قشلاق نموده و در قزل آغاج که قریب بولایت شروانست مجموع پاشایان
بسر شش بیگلربیگی آنجاست شهرت داده کوچ بر کوچ بر سبیل استعجال روانه بود و چون او از راه طسوج
بجانب تبریز میرفت و در آن راه هر بوداق خان از صامت و ناطق اثری نگذاشته آذوقه بیابانی
بود رای عالم آرای دان قرار یافت که از راه مرند که آبادانی دارد متوجه شده در هر جا که مصاف تشیع
و منقدر آگهی شده سر راه بر مخالفان گرفته بمدافعه قیام نمایند لهذا از خوی کوچ فرموده از چمن اتفاق
برنه آمدند و رای جهان آرای حضرت اعلی شاهی ظل الهی که ملهم اقبالست اقتضای آن کرد که بنفس شریف
متوجه تحقیق قلت و کثرت لشکر اعدا شده اردوی ایشان را بنظر در آورند و بدین عزیمت بر اعلی از
قلل جبال که مشاهده این حال انجا میسر بود صعود نموده به تخمین و قیاس بر کمیت کیفیت احوال ایشان
فی الجمله اطلاعی حاصل فرمودند فی الحقیقه در صورت صعود بران قله علامت ارتقا بر مدارج اقبال و اعتلا
و ذروه عظمت و اجلال بود و چون از مرند کوچ واقع شد عساکر منصور را بچند فرقه منقسم ساخته امرا نامدار
و غازیان شیر شکار طایفه قزلباش را بسرداری الله وردی خان بیگلربیگی فارس که در اصابت رای و حسن
تدبیر سرآمد عقلای زمان و در دلیری و تهور و دلاوری مسلم اکفا و اقران بود جارکرده مقرر شد که خود
با عموم سپاه در قلب بوده و بعضی امرا مثل ذوالفقار خان و گنجعلیخان حاکم کرمان و بنیاد سلطان میر مقدم جرچی

بوده باشند و امیرگونه خان را با بعضی امرا در دست راست تعیین فرموده همچنین دست چپ را
نیز بوجود جمعی از معتمدان استحکام داده و همراهی جنود توفیق الهی از موکب نصرت قرین جدا کرده
سفارشات بلیغ فرمودند که فرصت جوی بوده لوازم حزم و احتیاط مرعی دارند و بی صرفه جنگ
نکنند و نگذارند که جوانان تیز جنگ بی تامل و درنگ عنان گیران بمیدان ستیز منعطف ساخته از جهات
غرور چشم زخمی بدولت قاهره رسانند و اردوی همایون در مکانی که قریب بقریه صوفیان بود نزول
فرموده چون بین الفریقین مسافت قریب شده بود در روز دیگر که سه شنبه بیست و چهارم شهر جمادی
الثانی سنه مذکور بود حضرت اعلی شاهی ظل الهی بملاحظه آنکه مبادا از مخالفان بجنود اقبال که از موکب جاه و جلال
جدا شده اند آسیبی رسد بر سمند گردون خرام برآمده از اردوی معلی بیرون آمدند و از امرای عظام علیقلی خان
ایشک آقاسی باشی شاملو و الله قلی بیگ قورچی باشی قاجار و قندرخان ذوالقدر مهردار و غیرهم در رکاب
همایون روانه شده طوایف سپاه و افواج قاهره از قورچیان و غلامان و تفنگچیان و سایر ملازمان
درگاه بارگاه بقاعده و قوزوک یساول لشته بر محل مرتفع که مشرف بسمت راه تبریز بود توجه فرمودند و مقرب
الحضرت قرچغای بیگ را که جوهر عقل و کاردانی از سیمای او نمایان بود و در فتح قلعه ایروان خدمات
شایسته از او بظهور رسیده بود با جمعی از غلامان و تفنگچیان فرستادند که اگر رومیه بجنگ پیش آمده با
معاوقی باشند چرخچیان رومیه از شبستر کوچ کرده در حوالی قریه سیس که شش فرسخی تبریز است فرود آمده
و عرابه و زنجیر در یکطرف اردوی خود که جانب قزلباش بود در هم کشیده تیکوریان را بنحوی که قاعده
رومیانست در میان عرابه جا داده و چون سرداران روم که همراه بودند مثل کور جعفر بیگلربیگی ارزن
الروم که بشجاعت و دلاوری میان رومیه شهرت کرده بود و عثمان پاشا بیگلربیگی شام و علی پاشای
زنجیر قرن و سایر پاشایان از قرب وصول لشکر قزلباش خبر یافته بمرتبه شوکت و اقتدار خود
مغرور بودند که مطلقا حسابی از لشکر قزلباش نگرفتند و با خود قرار میدادند که جنود قزلباش را قوت
مقابله و قدرت مقاتله ایشان باشد از باده بیهوشی نخوت و غرور سرمست گشته فوج فوج
و نجوق نجوق از اردوی خود بیرون آمده در برابر صفوف قاهره صف آرای گشتند و چون این معنی بر ضمیر منیر
اشرف پرتو ظهور انداخت بملاحظه آنکه مبادا از کثرت و انبوهی لشکر رومی حمله بعساکر منصور
واقع شود و ندهری شایسته بظهور آورده جمعی از طایفه قاجار را با قورچی باشی فرستادند که در میانه اردوی
رومیه و لشکری که بمحاربه پیش آمده اند بر بلندی سپاهی نموده مباشر حرب نگردند زیرا که چون میان

سپاهی لشکر از آن طرف مشاهده کنند ناچار جمعی از لشکر را جدا کرده بمقابله ایشان تعیین نمایند و فوجی که
بمحاربه پیش آمده اند کمتر میکردند و قبل از آن از جمعی که در خدمت اشرف رتبه مکالمه و کنکاش داشتند
مسموع میشد که قرارداد خاطر اشرف آنست که فیما بین جنگ سلطانی وقوع نیابد و بیکدفعه مهم محاربه فیصل نپذیرد
بلکه همه روزه دلاوران جنود اقبال فرصت جوی بوده در هنگام فرصت خود را بر اطراف ایشان زده
دستبردهای نمایان نمایند و تا داخل شدن لشکر ایشان به تبریز بدین شیوه عمل شود و بعد از دخول ایشان اگر توقف نموده
بمحاصره قلعه مشغول گردند راه تردد مسدود ساخته چند روز دیگر که هوا سرد شده برف بارد و حجره
وارد وی ایشان مفقود و نایاب گردد افواج قاهره از اندرون و بیرون برحسب اراده و تقدیر
قادر بیچون و خالق کن فیکون بقطع مهم ایشان پردازند و اگر مقید بتسخیر قلعه نشده همچنانکه شهرت داده اند
بجانب اردبیل و قزل اغاج روند در میانه سراب و اردبیل هرجا اتفاق افتد از بواطن حضرات ائمه
اطهار و مشایخ بزرگوار استمداد نموده جنگ سلطانی در آن وقت وقوع یابد و آنچه در مشیت الهی قرار
یافته باشد بظهور آید والحق حزم و احتیاط سپاهیانه مقتضی آن بود در آن روز مکرر [illegible]
وبردی خان و قورچچای بیگ و امرا چرچی فرستادند که در جنگ کردن تعجیل ننمایند ولی محابا پیش نروند
لیکن چون اراده ازلی برخلاف این صورت تعلق گرفته بود تا رسیدن مرجان زورآوران قضا
و قوی دستان قدر عنان اختیار از قبضه اقتدار دلاوران نامدار و سرداران معرکه گیر دار ربوده
قدم جلادت پیش نهادند قورچچای بیگ و جماعت تفنگچی برزگی که مشرف بصفوف رومیان بود درآمده
بودند چون از جانب همایون اعلی خطاب عتاب آمیز رسیده از پیش رفتن و جنگ کردن در سبقت
ممنوع بودند از تخلف امر اشرف و بجود سر میانشر عظیم شدند اندیشه نموده از آن تل پایان آمده
خود را اندکی پس کشیدند رومیها معنی لا احمل بر عجز و زبونی کرده دلیرانه پیشتر آمده بر آن تل برآمدند و دست
بآلت قتال برآورده خیرگی می نمودند و کار بجائی رسید که اکثر امرا چرچی زخمی شده سلک جمعیت ایشان
از هم پاشید قورچچای بیگ و قنبر بیگ چون حال برین منوال مشاهده نمودند هر یک در مکانی که بودند
پای ثبات و قرار استوار داشتند و از بحر زخار لشکر اقامت مداخته شد و از آسیب گلوله تفنگ که تگرگ آسا می ریخت
پیاده سلاح اسپان را جهد ساخته تفنگچیان قدر انداز جنود سعود صدمات مخالفان را با آتش بکار دفع کرده چون
کوه وقار پای مردانگی قایم کردند و از دود تفنگ عالم روشن تیرگی یافت نفسها اندرون صحرا خونخوار تیر افشان
قورچچای بیگ کس نزد الله وردی خان فرستاده اعلام کرد که رومیان خیره شده آهنگ محاربه ساز داده اند

قراقلر حاکم قلعه لوری که تا غایت در راه دولتخواهی و بندگی ثابت قدم بود و خلفا از جاده متابعت
آن قوم عدول و انحراف جایز نمیداشت ناچار اختیار کرده اعتمادی به پایه سریر اعلی فرستاده توسط
محمد بیگ بیگدلی که از خاصان درگاه بود عرض اسکانت و بندگی نموده بزبان اعتذار بکلمات استعطاف
گشاده و عرضه داشت نمود که اگر عفو پادشاه کامکار شامل حال این خاکسار گشته جرایم سابق مورد عفو
نگردد بسر قدم ساخته بخاکبوسی آن درگاه می آیم چون صدق قول او بشیمه ضمیر فیض تاثیر حضرت جرم بخش
پرتو ظهور انداخت فرستادهای او را نوازش فرموده و پادشاهانه بمواعید پادشاهانه
نوید داده و فرمودند بخشایش یافته با دل پر از امید قاصدان کعبه آمال گشته باردوی معلی داخل شد و بملازمت
امرا و مقربان مجالست مجلس بهشت نشان مستسعد گردیده منظور نظر عنایت و عاطفت شده
بخلاع فاخره از تاج و کمر مرصع و اسب با زین مرصع و سایر بابت و تفقدات سرافراز گشته و
کلید را بمشوبان درگاه شاهی سپرده حضرت اعلی کس بجهت محافظت قلعه و ضبط توپ و تفنگ و
سرب و باروت و یراق قلعه تعیین فرموده فرستادند و جواهر ماطرحی از قلعه لوری جمع کردیم
نهضت همایون بجانب تفلیس و تومانوس تصمیم یافت از سوانح آن ایام فوت گرگین خان ولد سیمون
خان والی گرجستان کارتیل و آمدن معتمدان او بدرگاه فلک اشتباه است و چون قضیه فوت او مسامع
جلال رسید و جمعی از معتمدان آن سلسله بملازمت اشرف مشرف شدند حضرت اعلی آمدها را نوازش فرموده
لوارصاب خان پسر او را که در آن وقت چهارده ساله بود بسمت فرزندی موسوم گردانیدند و بجای
والد بحکومت ملک موروث سربلند داشته احکام شفقت آمیز و خلاع فاخره جهت او و مخدرات
استار آن سلسله فرستاده محمد بیگ بیگدلی را بدان صوب فرستادند که پرسش مشارالیه و مخدرات
آن دودمان نموده بشفقت شاهانه مطمئن سازد و ضمیمه گرگین خان را که نوید انتظام در سلک کیان آفاق
سلطنت یافته بود یراق کرده بحرم سرای اقبال آورد و در خلال این احوال عرایض جماعت آسین از جانب
مستحفظان تومانوس رسیده واشد خاطر نموده بودند که اگر از جانب قزلباش کسی بایشان نرسد و از حرم
قیامت اثر قهر پادشاهی ایمن بوده باشند قلعه را سپرده روی عجز و انقیاد بجانب اقتدار مراحم
حسنه و اشد احکام استمالت مبنی بر عواطف شاهانه بنام ایشان فرستاده اشارت فرمودند
که هر کس از ایشان اراده این دیار داشته باشد علوفه تیماری که در زمان روم بود داشته باشند
مضاعف آن عنایت میشود و هر کس اراده رفتن بروم نماید با اهل و عیال و یراق و اموال و اه

گردد که بهیچ وجه آسیبی از لشکریان باو نمیرسد جماعت اروام مستحفظان قلعه تومانوس این معنی را
سرمایه نجات دانسته یکی روی امید بدرگاه جهان پناه آورده و بخلاع فاخره و نوازشات افزه مخصوص
گشته جمعی که اراده رفتن داشتند کس اکرده سالما غانما روانه نمودند و بعضی که توقف اختیار کردند بمهمات
مطلب خود فایز گردیدند و چون رود خانه آل کیت از حدود گرجستان مضرب سرادقات عظمت و
اجلال گشت عبداللطیف پاشا حاکم تفلیس و آقایان و ریش سفیدان رومیه که دران قلعه بودند مسایح
لطف و قهر پادشاهی را از احمد پاشا و مردم گنجه و لوری و تومانوس قیاس نموده بدلالت بخت پیدار
کس خود را با عریضه ضراعت بخدمت اشرف اعلی فرستاده تعیین استدعا نموده بملتمس ایشان
بیرایه انجاح مقرون گشته حکم مطیون مبنی بر استمالت و قبول ایشان باسم ایشان عز صدور یافته مصحوب
حسین بیک تواچی باشی ذوالقدر نزد پاشا فرستادند و پاشا و انجماعت اگرچه متیقن شده بودند که
در مواعید شاهانه خلافی نیست و بهر کس امان داده از مضرت و آسیب قزلباش ایمن اند اما بجهت اطمینان
قلوب و عزت و امتیاز آن قلعه که از حصون مشهوره آفاقست التماس نموده بودند که از امراء عالی
قدر قزلباش الله وردی خان بپای قلعه آید که قلعه را باو سپرده بوساطت او بخدمت اشرف
رسیم حضرت اعلی علیقلیخان شاملو را بدین خدمت مامور فرموده بجانب تفلیس فرستادند و او بدانجا
رفته پاشا و آقایان بلوازم استقبال قیام نموده نهایت اطاعت و انقیاد بظهور آورده قلعه را
بعلیقلیخان سپردند و دو سه روز با اهل اردو بسودا و معامله پرداخته الاغ باری و سواری کرفته
در عوض اسیران گرجی میدادند و بعد از آن بکلی با خانه کوچ از قلعه بیرون آمدند علیقلیخان حسب الامر اعلی
جمعی از غازیان شاملو و تفنگچیان را در قلعه گذاشته خود باتفاق پاشا و معتبران اروام باردوی کیهان
پوی آمده در سال کیت پاشا و رفقا سعادت آستان بوسی یافته بنوازشات خسروانه سرافراز شده
و خلاع فاخره بکلی ایشان علی قدر مراتبهم عنایت شد چند نفری که اراده توقف نمودند بمقاصد ارجمند
فایز گشتند و پاشا و سایر جماعت که رفتنی بودند چند نفر از ملازمان درگاه بقلاوزی ایشان معین
شده سالما غانما بسرحد رسیده بروم روان شدند و حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه قلعه شده نیک بدانرا بنظر اعتبار
در آوردند قلعه تفلیس قلعه ایست در کمر کوهی بلند واقع شده از یک طرف سربر پا فراخته آب رود خانه
که اگرچه از جانب غربی گرجستان کارتیل آمده بطرف شرقی میرود و بجواد شروان آب ارس باو پیوسته
بدریای خزر میریزد اما بحوالی تفلیس میرسد بحیده شده گویا از شمال آمده بجنوب میرود و در زمان

حوالی قلعه از سمت جنوب گردیده بجانب شرقی می افتد و در حریم شهر و قلعه که آب میگذرد زمین سنگ
بستی مرتفع واقع شده و در مقابل آن کوه بلندی پیش آمده تخته پلی در کمال استحکام در آنجا ترتیب
داده اند که از تفلیس بولایت گرجستان از آن تخته پل تردد مینمایند و رود خانه با آن عظمت از
انهار مشهور آفاقست از زیر آن تخته پل میگذرد و شهر تفلیس بجانب غربی آن تخته پل افتاده و
چشمهای بسیار از آن کوه جریان می یابد و آب گرم از چشمها برداشته محل جریان یافته در زمان قدیم
هرکس از سلاطین اسلامی و کفره گرجی گنبدها بر بالای آبهای گرم عمارت کرده استحکام میتمود و حمام
و حمام مردم آن شهر منحصر در آنهاست و چند حمام در میان قلعه و بسیاری در بیرون قلعه است و
الیوم جمیل تمام بحال خود بوده و بعضی دایر و بعضی استعداد دایر بودن داشت و ارتفاع برج و
بنایش که با فلک الافلاک دعوی محاذات مینماید و از هیچ طرف سلاطین آفاق را تسلط بر آن
قلعه متصور نیست زیرا که از هر طرف آن کوههای بلند سر بفلک افراخته است و یک طرف آب رود خانه از
میگذرد و بدین جهت مکانی که محل اقامت و نزول لشکر تواند بود در حریم شهر و قلعه نیست و الحق بدست
در آمدن این قسم قلعه که فی الحقیقه ستون ولایات گرجستان و شروان است باین آسانی جز بتاییدات
آسمانی میسر نشده بود و بتوفیقات سبحانی و نیروی اقبال بلند حضرت اعلی خاقانی شده بود و سکنه آن شهر
مسلمان و ارمنی و گرجی و قلیلی مسلمانان نیز هستند کلیسا و معابد نصاری که اکثر قدیمیست دران شهر و حوالی
بسیار است و دیگری از سوانح آن ایام آنکه در همان چند روز محمد بیک پکدلی از گرجستان معاودت نموده
حبیبه گرگین خان را آورده و از مساعدت بخت ماوزرا او بشرف اسلام مشرف گشته در سلک پرده گیان
سرادق اقبال انتظام یافت و اکثر میرزادها و از ناوران گرجی همراه او آمده بشرف آستان بوسی
مشرف شدند و بدین مصاهرت و ارتباط که علاحده رابطه سابق گشت مواد اعتماد و استظهار
گرجیان آن سلسله بلطف و شفقت خسرو کامکار عالی شد او از دیاد پذیرفته حضرت اعلی میرزادها را
که حق رلهای قدر مراتبهم بتفقدات شاهانه و عطایای پادشاهانه نواخته مهمات ایشان را بروجه دلخواه سرانجام داده
همه را خوشدل و شادمان روانه گرجستان فرمودند و بجهت لوارصاب خان دیگر باره خلاع فاخره و تمسوغات
داده فرستاده و بمواعید شاهانه امیدوار گردانیدند و حکومت تفلیس و توابع قلعه مذکور بمحمد بیک
مشعوله نمی ولد خان سلطان شمس الدینلو تفویض یافته جمعی تفنگچیان خاصه شریفه مقرر شد که با او دران قلعه
بوده بمحافظت قیام نمایند و اسباب یراق قلعه تومانوس و لوری قرار یافت که بجهت قلعه ایروان نقل

شوهر وارد وی کیهان پوی از آن منزل کوچ فرموده مظفر و منصور لوای معاودت برافراختند و
چون خاطر اشرف از این مهمات فراغت یافت همیشه تسخیر قلعه شروان و تعمیر قلعه ایروان در ضمیر منیر
الهام پذیر رسوخ داشت رای جهان آرا اقتضای آن کرد که متوجه سرحد ایران گشته تعمیر قلعه آنجا
فرمایند چون خاطر از آمدن سردار لشکر روم جمع کرده و در میان شروان نیز در این سال از
عدو و کومک مایوس گردند عنان نصرت نشان بدان صوب انعطاف دهند بدین عزیمت والا عنان
فیروزی نشان از راه جبال اختصاص داد که راهی بود در نهایت صعوبت و از کثرت درخت و جنگل
همیشه آفتاب را مجال تابیدن آن سرزمین نیست و نشیب و فرازش مصداق این معنی که بیت کسی ندیده
فرازش مگر بچشم ضمیر * کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان * ضیق طرق بمثابه که اکثر جاها یک سوار به تشویش
عبور میتوان متوجه شدند طبقات لشکر را چند گروه فرموده قرار دادند که در هر روز یک گروه
کوچ نمایند مجملا قریب بده روز تمامت لشکر از آن راه عبور نموده در کوکجه دنکز مجتمع گشتند ذکر تعمیر قلعه
ایروان و حالات متنوعه که قبل از یورش شروان سمت وقوع یافت چون موکب ظفر نشان در
کوکجه دنکز نزول اجلال نموده عساکر منصوره فوج فوج بدرگاه خلایق پناه مجتمع شدند اکثر امرای عظام
و طبقات لشکر ظفر فرجام سوای جمعی از خاصان درگاه و مقربان بساط اقدس به تعمیر قلعه ایروان
مامور گشته به سرداری و سرکاری الله قلی بیک قورچی باشی متوجه انجام آن خدمت شدند و حضرت اعلی
شاهی ظل الهی به فور نشاط و شمول انبساط از ساحل دریای کوکجه دنکز عبور فرموده به یرکان و سیاه کتان از راه
سیسجان بطرف نخجوان توجه فرموده در خلال این حال عورتی مسماة به بلقیس از کنیزان گرجی آزاد کرده شاه
جنت مکان که بعد از سنوح واقعه ناگزیر آنحضرت همراه سیمون خان بجانب گرجستان رفته بود و بعد از
آنکه سیمون خان گرفتار رومیان شده او را باسلامبول بردند مخدرات آن سلسله او را جهت طرز دانی
و آداب خدمت باسلامبول فرستاده بودند که چون در آن اوقات والده سلطان محمد خان خواندگار
روم مشهور بوالده سلطان در امور سلطنت آن دودمان صاحب اختیار بود شاید بخدمت او راه یافته
درباره سیمون خان معاونتی تواند بظهور آورد و او بوسیله خدمتکاری حرم حیدر شاه جنت مکان بخدمت والده
سلطان محمد راه یافته چندگاه در استنبول بود و در بیولا بتحریک وزرا و ارکان دولت سلطان مخصوص
درویش پاشای وزیر اعظم باتفاق یکی از چاووشان رومی از جانب سیمون خان بدرگاه سعادت نشان
آمده عرایض بخدمت نواب خورشید احتجاب ناموس العالمین عمه محترمه حضرت اعلی آورد ما حصل کلام

آنکه سلاطین عدالت آیین امنیت عالم و ترفیه احوال امم را بر مطالب علیه مقدم و راجح داشته اند و
نزاع میانه دو پادشاه والا جاه موجب خرابی مملکت و ترفیه احوال عجزه و زیردستان و ریختن
خونهای خلایق است والتماس نموده بود که نواب خورشید احتجاب علیه که رحمة للعالمین اند حضرت
اعلی را از خصومت و نزاع باز آورده بجهت حصول نیکنامی دنیا و مثوبات عقبی ترغیب نمایند
که بساط جدال و قتال را در نوردیده با پادشاه ذیجاه روم با هم الفت و وفاق کرده و کسی بجهت
تمهید امر مصالحه ارسال نمایند و از این طرف نیز دولتمندان خیراندیش خصوصا درویش پاشای وزیر
اعظم باعث انجام این امر خیر منتظر و خیر فرجام شده بنوعی که رضای خاطر اشرف بوده باشد مفصل [illegible]
و از این طرف جواب عرایض سیمون خان بدین نهج قلمی شد که میانه شاه جمجاه جنت مکان و پادشاه
مرحوم سلطان سلیمان ضوابط عهد و پیمان استحکام یافته بود که نسلا بعد نسل میانه این دو سلسله الفت
بوده باشد نقض عهد از آن طرف واقع شده مملکت موروثی ما را بغصب متصرف شدند و اکنون
طالب حق موروثی خودیم اگر فرمان فرمای ممالک روم عهد و پیمان پدری را منظور داشته
در مقام الفت باشد و شور و سرحد تقاضای آن زمان مقرر گردد و ما نیز بجهت ترفیه حال عباد الله
حال عبادالله از طریق خصومت و عناد عدول نموده سالک مسالک دوستی و اتحاد میگردیم
و اگر لجاج ورزیده در مقام عداوت باشد توکل بالطاف ایزدی کرده دست از طلب حق موروثی
باز نمیداریم آنچه خدای تعالی خواسته باشد چنان خواهد شد و مقدرات ازلی را از ظهور چاره نیست
دیگری از سوانح این حال آنست که چون در زمستان سال گذشته که رایات جلال متوجه تسخیر قلعه
گنجه و قراباغ بود از جماعت رومیه فوجی بتاخت آمده دو سه قریه از قرای کوکجه تنکز که با امیرگونه خان
متعلق بود غارت نموده بودند در این حال امیرگونه خان با اتباع خود بتاخت و غارت الکای رومیان
رفته تا حوالی خطه وان و ارجیش و عادلجواز تاخت کرده سالما غانما بازگردید و از امرای اکراد
محمودی آمد زید عبدالله بیک حاکم خوشاب و زینل خان حاکم قراحصار و مصطفی بیک حاکم ماکو و زینل بیک
حاکم جورس و ایلچیان میر شرف حاکم جزیره و ذکریا خان و ضیاءالدین خان ولد شرف خان حاکم بتلیس جهت
اظهار دولتخواهی و انجاح مطالب و مآرب خود نزد امیرگونه خان آمده باتفاق او بدرگاه عالم پناه
آمده و در حدود نخجوان سعادت آستان بوسی دریافته امیرگونه خان بجانب ایروان رخصت شد
و امرا و ایلچیان مذکور مشمول انعام و احسان گردیده حکومت جورس بدستور بزینل بیک و ماکو

مصطفی بیگ شفقت شده مبلغ دویست تومان زر نقد باو انعام فرمودند و عبدالله بیگ بعد از
فوت سلیمان بیگ برادر خود بحکم سردار حاکم خوشاب شده بود و زینل خان عمزاده او بقدر یا او مخاصم
بود و قوا احصار را بعنف از و گرفته بود و چون بعد از وقوع محاربه و انهزام سردار او التجا بظلال
عاطفت شاهی نموده در سلک اسلاس پایه سریر اعلی آمد منشور حکومت خوشاب باسم او عز صدور
یافت و میانه عمزادها مناقشه بود درین اوقات که هر دو شعار شاهی سیوی ظهور آورده مشمول
عنایات خسروانه شدند مقرر سد که میانه عمزادها صلح واقع شده الکا موروثی حسب الصلاح ریش
سفیدان اکراد میانه ایشان منقسم گردد و ریش سفیدان اکراد حسب العرض نموده عمل نموده وثیقه در آن
باب نوشته و از جانبین راضی شده بعرض اقدس رسید و حکم همایون بر طبق آن باسم مریک
صدور یافت اما زینل خان چند روزی با عبدالله بیگ گرگ آشتی کرده بالاخره فیما بین ایشان چنانچه
که هیچ طایفه از آن خالی نمی باشد و طبقه اکراد از همه بیش اند مواد نزاع در هیجان آمده قلعه خوشاب تصرف
زینل خان درآمد و شرح آن عنقریب مرقوم کلک بیان خواهد شد بالجمله عنایت خسروانه امرا اکراد و
ایلچیان مذکور را بخلاع گرانمایه سرافراز فرموده بجهت میر شرف و ذکریا خان و صیاء الدین خان نیز
خلاع فاخره و تشریفات لایقه فرستاده همگی را مسرور و خوشدل رخصت انصراف ارزانی داشته بعد از
رفتن ایشان اراده خاطر اشرف بسیر و گشت اردوباد متعلق گشته سایه اقبال بر مفارق متوطنان آن
بلده طیبه گسترده اند که تا تعمیر قلعه ایروان و بازگشتن امرا و لشکریان چند روزی در آن مقام بهجت افزای
مسرت پیرا بوده بعد از فراغ خاطر از استحکام قلعه ایروان عنان نصرت نشان بتسخیر ولایت شروان
معطوف دارند واردوباد قصبه ایست بغایت دلکش و دلنشین جانب شمالی آب ارس که سخن پرداز خطه شیراز
خواجه حافظ در مدح طیبات آن سواحل فرموده ای صبا اگر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاک
آن وادی و مشکین کن نفس در دامن کوه واقع شده در کمال نزهت و خرمی و لطافت هوا و عذوبت
ما و باغات و بساتین میوه دار و چشمهای خوشگوار شهره آفاق است و هیچ منزلی و سرزمینی نیست که چیستی
آن در نهایت لطافت و سبزی نداشته باشد مردم آنجا بتشیع فطری و خلوص اعتقاد و دوستداری
دودمان ولایت نشان صفوی مشهور و معروف اند چنانچه در زمان تسلط رومیان چند مرتبه بدین
جهت قتل عام یافتند و خرابی تمام بآن بلده جنت مقام و اختلال باحوال سکنه آنجا خصوصا طبقه علیه نصیریه
طوسیه که از احفاد استاد البشر و العقل الحادی عشر خواجه نصیر الملة و الدین طوسی روح الله روحه اند راه

یافت درین هنگام که آن اختلال به نیروی اقبال بی زوال باصلاح پذیرفت و بیمن عواطف بیدریغ
شاهی ظل الهی منظور نظر عنایات خسروانه گشته از جمیع تکالیف دیوانی بومر فع القلم و تکالیف در کل آذربایجان
محسود اقران اند و چون آصف جم اقتدار اعتماد الدوله غفران دثار حاتم بیگ از آن سلسله
علیه است و راقم حروف را چون بجهت طول مدت معاشرت و مصاحبت بطریق اخلاص و یکجهتی
آن عالیجناب مرکوز بود درین مقام برخی از احوال سعادت منوال آن سلسله بقلم اخلاص رقم صحیفه
بیان نگارد و در حیطه بیان در می آورد که این طبقه علیه از فضایل و کمالات عقلیه و نقلیه جد بزرگوار
بی بهره نیستند و اکثر بحلیه صلاح و پرهیزکاری و استعداد و قابلیت و اخلاص حسنه و سلامت
نفس آراسته و پیراسته مرجع و ملجأ عموم مردم اند و همیشه منظور انظار سلاطین عالیمقدار بوده اند
و آن رفیع جناب غفران مآب صاحب دولتی بود بمکارم اخلاق حمیده موصوف و عالی منزلتی
بسلامت نفس و نیک اندیشی خلایق معروف و از وفور قابلیت و کاردانی و تایید یزدانی برتبه وزارت
دیوان اعلی معزز گشته قریب بیست سال مسند وزارت دیوان و حل و عقد امور جهانیان بعهدات
ملک صفاتش آراستگی داشت و همواره انوار تربیت و پرتو عاطفت شاهانه بر وجنات احوال
آن فرزانه روز بروز در پایه قدر و منزلتش بلندی میگرفت و رای ملک آرایش بیامن توجه التفات شاهنشاه
جهان بخش کافه انام و درگاه کرامت اشتمالش مرجع خاص و عام بود و مهام ممالک بمتانت رای رزینش
منتظم میشد و امور خلایق بحسن کیاست و کاردانی آن مهر سپهر کامرانی بر حسب دلخواه میشد و هرگز دست
عمل بخواست و طلب عنف راضی نبود و آزار و اضرار موری در خاطر خطیر آن آصف سلیمان منزلت
خطور ننمود القصه خامه سخن گذار در تبیین حالات پسندیده آن وزیر صایب تدبیر بعجز و قصور
معترفست و خرده بوران نیک اندیشه از تفکر اوصاف حمیده آن دستور ثاقب ضمیر وزارت شمول
وناکامی معتکف هرچند درین باب خوض و دیگی از هزار و اندکی از بسیار در دیباچه اظهار نمی توانم کرد
لهذا درین مقام بهمین قدر اکتفا نموده آن دستور غفران مآل رضوان مقام خلف صدق مرحوم
ملک بهرامست و او بزرگی بود کریم الذات و کریمی پسندیده صفات در زمان سلاطین آق
قوینلو بر نهج آبا و اجداد بر مسند عزت و کامرانی متمکن و چون آثار نجابت و بزرگی از ناصیه احوالش
ظاهر بود پرتو التفات پادشاهانه از طبقه بر وجنات آمالش تافته قطع مهام شیخ برای صواب نمایش
مفوض بود و در زمان ظهور دولت جهان گشای خاقان سلیمان نشان جنت آشیان اسکنه الله تعالی

فی فرادیس الجنان چندگاه بنابر غمز و سعایت حاسدان ارباب غرض از وطن مألوف جلا نموده بر
حسب تقدیر والی ولایت مصر و آن حدود اقامت داشت تا آنکه کارفرمایان عالم ابداع ابتلای
ایام مهاجرت را بانتها و اختتام رسانیده و مصالح سعادت و فیروزمندی آماده گردیده و خاقان
سلیمان شان خطهٔ دلگشای اردوباد را بفر قدوم همایون زیب و زینت داده و منازل مرغوب آن
صاحب دولت که آثار رفعت و بزرگی از آن نمایان بود مشابه منازل پادشاه والا جاه گشت چون از
حوادث دوران و تصاریف زمان و خالی بودن از وجود آن بلند مکان فی الجمله انهدام بر آن راه
یافته بود خاقان سلیمان شان از سبب انهدام پرسیده و متاسف شد و حسین بیگ لله که از خاصان درگاه
و جان سپاران دولت خواه بود و اوصاف حمیدهٔ آن ستوده صفات را معلوم داشت حقیقت
احوال او را بمسامع جلال رسانید و قرابت قریبهٔ خواجه عتیق منشی نیز که در آغاز خروج حضرت طغرای
غرای این دولت را سرمایهٔ سعادت سرمدی شناخته قلم زرنگار اخلاص بر مناشیر اقبال می
نگاشت علاوهٔ توجه خاقانی گشته حکم استمالت باعلام و عز صدور یافت که روی توجه بوطن اصلی آورد و بیگ
بهرام بعد از ملاحظهٔ منشور مرحمت باستظهار تمام متوجه مسکن و مقام مألوف گشته تدارک احوال اختلال
بسرانجامی پرداخت و در زمان خجسته نشان شاه جنت مکان علیین آشیان بیشتر از پیشتر منظور نظر عواطف
و الطاف گشته منصب کلانتری اهالی آن ملک بدستور سابق برای صوابنمایش متعلق گردید و چون حضرت
شاه جم جاه جنت مکان را توجه و التفات تمام بآن بلدهٔ جنت مثال بود و چنانچه طرح و تمثال آن بقعهٔ شریفه
را حسب الاشارهٔ همایون نقاشان نادره کار و مصوران معجزنگار در ایوان چهل ستون دولتخانهٔ مبارک
قزوین نگاشتهٔ کلک موی شکاف گردانیده اند مکرر نشاط سیر آن خطهٔ طیبه و شکار ماهی رود ارس از
خاطر انور سر زده و آن مقام فرح افزا بیمن قدوم آن خسرو سپهر اعتلا غیرت افزای باغ ارم گردیده و در
منزل آنجناب بفر قدوم بهجت لزوم نورانی ساخته و در آن منزل دلنشین بلوازم جشن و سور و بهجت و سرور
می پرداخت و این معنی موجب ازدیاد مواد عزت و تضاعف جاه و حشمت آن عالی جناب گشته روز بروز پایهٔ قدر
و منزلتش ارتفاع می یافت و مرحوم میرزا کافی منشی که شایستهٔ تربیت بود بجهت قرابت و خویشی که با آن
صاحب دولت داشت مورد تربیت شاهانه گشته بمنصب ارجمند انشاء ممالک سرافرازی یافت و همین تربیت
و نظر کیمیا تأثیر آنحضرت در این فن ترقی عظیم کرده جمال حالش بزیور قابلیت و استعداد آراسته گردید و کلک
بدایع نگارش رقم نسخ بر منشآت سخنوران پیشین کشیده و نقاط اقدام زرین قلمش صحیفهٔ بیان را چون سلک مروارید غلطان

سال از زمرهٔ مقربان بساط قرب و منزلت آن سلطان سعادت نشان بوده و از مآثر اخلاص و نیکو خدمتیهای
آن طبقه اکثر اوقات یکی از مستعدان آن سلسلهٔ رفیعه درین دولت ابد قرین بدین منصب والا سربلندی
داشته اند بالجمله آن صاحب سعادت حالی همواره در آن بقعه حرم خوان گسترانیده آینده و رونده از موائد انعام
و احسانش محظوظ و بهره ور می بودند و سنین عمر شریفش از مرحلهٔ هشتاد در گذشته بسر منزل نود
رسیده بود و در آخر ایام حیات اراده حج بیت الله الحرام و ادراک سعادت زیارت و طواف
مدینهٔ مشرفهٔ حضرت خیر الانام و روضات مقدسات ائمهٔ کرام علیهم السلام نموده عزیمت آن سفر
مبارک کرده و در مابین شام و یثرب مزاج وهاجش از جادهٔ استقامت و اعتدال منحرف گشته بریاض
قدس خرامیده و ولد ارشدش ادهم بیگ که توفیق رفاقت و همراهی یافته بود نعش مطهر آن بزرگوار را
در همانجا که بقلعهٔ حمید مشهور و معروفست دفن نمود تا آنکه در سالی که مغفرت پناه معصوم بیگ صفوی
متوجه آن سفر خیر اثر گشت و میرک بیگ پسر بزرگتر مرحوم مذکور همراه بود جسد شریف پدر بزرگوار
را از آن مکان بیرون آورده بمدینهٔ طیبه نقل نموده در جوار ائمهٔ بقیع علیهم السلام مدفون ساخت و
اولاد گرامی آنجناب غفران مآب که در حین حیات او در قید حیات بودند و مسوده اوراق را
فی الجمله اطلاعی باحوال ایشان بود پنج نفر اند و هرچند گذارش ان درین جا مناسب سیاق تاریخ نیست
بنابر ایمائی که در صدر داستان شده صحیفهٔ اخلاص را بنگارش آن آرایش داده میگوید اخلاف صدق
او اول مرحمت مآب میرک بیگست که بوفور قابلیت و رشادت آراستگی داشت در اوایل حال که از
خطهٔ اردوباد بیرون آمده باردوی معلی آمد ملازمت غفران مآب رکن السلطنه معصوم بیگ صفوی
اختیار نموده منصب انشاء و لشکرنویسی یافت و بالآخره بمرتبهٔ وزارت ترقی کرده چند سال من
حیث الاستقلال بامر خدمت مشغول بود تا آنکه همراه معصوم بیگ بسفر حجاز رفته در آن سفر که آن امیر
مغفرت نشان بتیغ غدر رومیان کشته گشته درجهٔ شهادت یافت او و متعلقان مرحوم مذکور را
آورده بمناسبت منتسبان آن امیر کبیر کمال حقیقت و پاس حقوق نمک خوارگی بظهور آورده در مجلس بهشت
آیین حضرت شاه جم جاه جنت مکان راه خدمت پیدا کرده بعد از میرزا کافی منشی چندگاه خدمت انشاء
و مجلس نویسی میکرده و حضرت شاه جنت مکان در مقام تربیتش بود در این اثنا اجل موعود رقم حیاتش
را از صحیفهٔ هستی محو کرده هادم اللذات بنیاد حیاتش را برانداخت و دیگر ادهم بیگست که او نیز بوفور
قابلیت و استعداد ذاتی و اخلاق حمیده موصوف بود در بدو حال در مرافقت پدر بی همال متوجه سفر

خیر اثر حجاز شده بعد از واقعه ناگزیر والد بدان سعادت عظمی استسعاد یافت و چون از آن سفر مراجعت
نموده بار دوم آمد اوقات خجسته ساعات بکسب قابلیت نویسندگی مصروف داشته از جانب شاه
جم جاه منصب استیفای شاهزاده مرحوم سلطان مصطفی میرزا یافت و در اواخر منصب وزارت نواب
میرزا بآنجناب تعلق گرفت و تا حین فوت شاه جنت مکان چندگاه متوجه شغلی از مشاغل دنیوی نبود
تا آنکه در زمان سلطنت و جهانبانی نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه منصب کلانتری دار السلطنه
تبریز یافت و از آن مهم بنابر نخوت و غرور و خودسری و خودرائی امیرخان ترکمان حاکم تبریز دامن
در چیده چندگاه در اردوباد مقیم بود تا آنکه در اواخر ایام جهانبانی شاهزاده مغفرت انتما سلطان حمزه
میرزا که امیرخان در ازای نافرمانیها که از و بظهور آمده بود مغضوب گشته علیقلیخان فتح اغلی استاجلو
بمرتبه ایالت و دارائی تبریز یافت در مقام تربیت مشارالیه در آمده منصب وزارت خان مزبور
بآنجناب تعلق گرفت و من حیث الاستقلال بآن مهم پرداخت و در زمان جلوس سعادت مانوس
همایون شاهی ظل اللهی که بساط دولت علیقلیخان فتح اغلی و رفقای او درنوردیده گشت جناب مشارالیه
چندروزی بنابر مصلحت وقت وزارت اسلمس خان مهردار را اختیار نموده بالاخره از
مشاغل دنیوی دلگیر گشته میل توطن مشاهد مقدسه و کسب مثوبات اخروی نمود چندگاه توفیق مجاورت
عتبات عالیات دریافت و برادر فرخنده سیرش را آرزوی ملاقات برادر غالب گشته استدعای
حضور گرامیش نموده خدمتش با فرزندان و متعلقان بعراق آمده بعد از آنکه با برادر خجسته سیر و
والا گهر عقد ملاقات تازه کرد اراده توطن شیراز نموده منظور انظار شفقت شاهانه گردیده هر ساله
مبلغ سیصد تومان عباسی از دار الملک شیراز برسم سیورغال باو عنایت فرمودند و در ایام توطن
شیراز مرتبه دیگر سفر خیر اثر حجاز اختیار نموده توفیق حج اکبر یافت و یکدو مرتبه بقصد زیارت
امام الجن والانس سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا متوجه مشهد مقدس معلی گشته بدان
سعادت عظمی مشرف گشت و در سنه تخاقوی ئیل سال ثمان و الف هجری در خطه شیراز آهنگ
سفر عالم بقا ساز داده رخت هستی بدار الملک عدم کشید او نیز چو جهان پاک مردان گردید بآن
جهان شتابان و دیگری از اولاد نامدار ملک بهرام مهر سپهر وزارت و اقبال اعتماد الدوله
غفران مآل حاتم بیگ است که بعد از فوت والد والا شان منصب کلانتری اردوباد باو منصوب گشته
با وجود حداثت سن و عنفوان شباب از روی کاردانی و منش بلوازم آن مهم اشتغال می نمود تا

بمناقشه و گفتگوی بعضی حاسدان آنکار از آن مهم متنفر و ملول گشته پای انکسار و قلم عزل بر صحیفه
حالش کشیده بشوق ترک کلانتری داده در اردوباد بمرافقت برادران ابهر صحبت مشغولی
می نمود و در اواخر ایام شاه جنت مکان وزارت دلو بوداق و ملو حاکم خوی بآنجناب
نموده چندروز بآن امر مشغول بود و چون دلو بوداق از امارت خوی معزول شد جناب
آصفی یکدو سال بی شغل و عمل در اردوباد بسر برد تا تختگیری حضرت شاه جم جاه جنت مکان
روی نمود و در زمان اسمعیل میرزا بزیارت عتبات عالیات توجه نموده بعد از معاودت
که اسمعیل میرزا از جهان فانی رحلت نموده جلوس پادشاه سکندرشان رضوان مکان روی
نمود سمت وزارت ولی خان حاکم کرمان یافته قریب بده سال من حیث الاستقلال بآن مهم
مشغول بود و در زمان جلوس سعادت مانوس حضرت شاهی ظل اللهی که ولیخان باردوی
معلی آمده منصب قورچی باشی گری یافت و ایالت و دارائی کرمان به بکتاش خان ولد او
که پیوسته مدهوش باده خودسری و خودرائی بود تفویض یافت جناب آصفی دستور طوعا
او کرها متکفل مهام وزارت او گشت و چون بجهت بعضی اعمال ناشایست و حمایت چندی از
مفسدان ذو القدر یعقوب خان حاکم شیراز بنوعی که خامه سخن پرداز در محل خود تحریر آن پرداخته
بر سر او لشکر کشید و از نیرنگ سازی چرخ شعبده باز در خطه یزد بدست لشکر شیراز بقتل رسید
اسباب و اموال جناب آصفی در آن واقعه بتاراج حادثات رفت اما یعقوب خان بعد از
ملاقات آن عالیجناب را در مقر عز خود راه داده همراه بشیراز برد بعد از آنکه خبر فتنه یعقوب
خان بعرض عاکفان سدره جاه و جلال رسیده رایات جهانگشای شاهی ظل اللهی در دار السلطنه
اصفهان مرتفع گردید حضرت اعلی بازار حقوق خدمات موروثی و نیکو خدمتیهای سابق و
لاحق که از آن بظهور آمده بود در مقام تربیت جناب آصف صفات در آمده فوز بطلب او
فرستادند یعقوب خان که از باده هوشربای غفلت سرمست شده بود بتوهم آنکه طلب او
مبادا بجهت تحقیق اموال و اسباب بکتاش خان باشد فکرهای بی حاصل و اندیشهای زشت تباه بخود راه داده
در فرستادن او متفکر و متردد بود و در ضمیرش میگذشت که حیاذا بالله نسبت بآنجناب
غدری اندیشد چون کارفرمایان قضا و قدر چندین امور خیر و کارهای شگرف در ذات کامل
الصفاتش بودیعت نهاده بودند که در خدمت این خدیو زمان بر صحیفه دوران رقم پذیر

کلک ظهور کرده و بس عقده‌های مشکل که در دولت ابد بنیان شاهی بمفتاح حیله کردگشایش پی کشوده
اقلام عنبر شمایش خال رخسار سلطنت و نتایج کلک بدایع نگارش زیور نگارستان دولت گردید
سوانح اثری بر اندیشه‌های باطل او مترتب نگشته جز فرستاد و قلم چاره گر نیافته برفاقت قورچی روانه
پایه سریر اعلی گردانیده و آنجناب در سایه حمایت آلهی بپایه سریر اعلی شاهی رسیده و در اصفهان
بسعادت پای بوس همایون و مجالست مجلس خلد آیین استسعاد یافت و او را بفرهاد خان سپرده
در تفقد احوالش شرط مبالغه بجای آوردند و در وقتی که رایات جهانگشای بجانب دار الملک
شیراز در حرکت آمده از آنجا فرهاد خان را بجهت انتظام مهام کرمان و دفع فتنه یوسف خان
بنوعی که در محل خود گذارش یافته نامزد فرمودند جناب آصفی را بجهت آنکه مدتها رتق و فتق مهمات
آن ولایت و اختیار طبقه افشار بود و صاحب ... بودند و غازیان افشار رای رزین او را در صلاح حال و
انتظام احوال خود قدوه و عمده انستند آنجناب خدمت مرجوعه را بر وجه دلخواه صورت انجام
فرموده در شیراز بشرف آستان بوسی استسعاد یافت و حضرت اعلی روز بروز در تربیتش افزوده
در رکاب همایون بدار [illegible] یزد رفت و در آنجا بمنصب جلیل القدر استیفاء ممالک محروسه
سربلند و معزز گشته شش ماه در کمال استقلال بآن مهم پرداخت اگرچه سمت استیفاء ممالک داشت اما
بیمن توجهات شاهانه اکثر امور وزارت اعلی از تمشیتش میشد و یوما فیوما پایه قدر و منزلتش درجه
ارتفاع می یافت تا آنکه در اول نوروز توشقان ئیل مطابق سنه الف هجری منصب عالی وزارت
دیوان اعلی از تقطیع تغا مفوض و تمامی مهمات مالی و ملکی ممالک محروسه برای صواب نمایش مفوض گردید
چنانچه در محل خود گذارش یافته و هرچند برخی از اوصاف حمیده و صفات کاملش در صدر داستان
بدستیاری قلم دوزبان بر ساحت بیان پرتو رقوم انداخته چون محل مناسب اخلاص قوی بود
قلم بی اختیار بتکرار پرداخت مجملا آنجناب بدستور والد غفران مآب نطاق دولتخواهی بر کمر همت
بسته در عرض مدت وزارت خدمات پسندیده و کارهای شگرف از وی در راه این دولت ابد منتظم
ظهور رسید وجود فایض الجودش باعث رفاه حال عالمیان و سرمایه استقامت احوال ایرانیان
گردید رسم مذموم جرم و جرایم که در زمان سابق در ضمن رشد و کفایت خود شایع ساخته باعث
تفرقه خاطر خلق الله گشته بودند در میزان عدالت و دادرانی و مقیاس نصفت و فرمان روایی بس ناپسندیده
و ناپسندیده مینمود آن بدعت [illegible] را برانداخت در او آب نصفت و دادخواهی دستور دو در قاعده

حساب دانی قانون بود و چند مرتبه که از جانب حضرت اعلی شاهی ظل آلهی بخدمات مامور گشته از
موکب همایون دوری جست آن خدمات را از روی اخلاص و کمال دولتخواهی و غیرت مزاجی موافق
رضای اشرف و صلاح دین و دولت قاهره بتقدیم رسانیده در همه ابواب مرضی و مستحسن بوده چنانچه
تفصیل هر یک از آنها در ضمن وقایع آن سال سمت اندراج یافته و می‌باید درین مقام چون شایبه تکرار
بود زبان قلم از آن کوتاهی گزیده و تا آن مرکز دایره اقبال بر مسند جاه و جلال متمکن بود عالمیان از
میامن معدلت و نیک اندیشی و خیرخواهیش که نسبت بکافه انام معتاد وی بود مرفه و آسوده حال
بودند تا آنکه در سنه ایت ئیل تسع عشر و الف که بتسخیر قلعه دمدم و دفع فتنه امیرخان برادوست مشغول
بود شبی در پای قلعه درگذشت و موجب اندوه و ملال جهانیان گشت و بنوعی که از قضایای سال مذکور
سمت تحریر یافت خلف ارجمندش میرزا ابوطالب که در جمیع مواد مصداق الولد سر ابیه و در فضایل
و کمالات حلیه و سخاوت و احسان هم مرتبه رجحان داشت بیمن شفقت و الطاف حضرت اعلی که طبع
حقیقت پرستش قانون حق گذاریست بجای والد بمرتبه وزارت دیوان اعلی ارتقا یافت و اکنون
سریر وزارت بوجود کثیر الجود آن آصف سلیمان مرتبت مزین و محلی است و دیگری از اولاد
والا نژاد او ملک بهرام و برادران نیکوسیرت پاک سریرت آن وزیر آصف مرتبت عالیمقام
ابوتراب بیک مستوفی و ابوطالب بیک است و ابوطالب بیک که مرد و بوفور قابلیت و استعداد
ذاتی موصوف و در علم موسیقی ماهر بسیاق و نویسندگی مشغول بودند ابوتراب بیک چند گاه باستیفاء اراضی
مشهد مقدس معلی معزز گشته بدان مهم قیام داشت و در اواخر ایام حیات شاه فردوس مقام
مهم معزول گشته در دفترخانه همایون [illegible] بعد ایام عمل می‌پرداخت بعد از واقعه هایله شاه جنت
مکان در زمان فرمانروایی اسمعیل میرزا ابوتراب بیک بوزارت مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد
مقدس معلی منصوب گشته متوجه آن صوب گردید و کمال اختیار و اعتبار یافته در آنجا دست قضا
بساط عمر و عیش او در نوردیده و ودیعت حیات را بمقتضای مقتضی اجل سپرده در آن روضه مقدسه مدفون
گشت و ابوطالب بیک منصب استیفاء علیقلیخان شاملو حاکم هرات که فی الجمله نسبت قرابت و خویشی
با او داشت یافته در ملازمت او روانه خراسان گردید و چند سال در سایه دولت آن صاحب اقبال
بسر برده بفراغ بال گذرانید تا وقتی که عبدالله خان ازبک بخراسان آمده کمند همت بر کنگره تسخیر قلعه
هرات انداخت و قریب یازده ماه مدت محاصره امتداد یافته از هیچ طرف نسیم امدادی نوزیدن گرفت و کار

بر محصوران تنگ گشته بود علیقلیخان ابوطالب بیک را با یکدو نفر از متعینان برسم رسالت بیرون
فرستاد که حرف صلح بمیان آورده بوساطت خیر اندیشان مملکت باو گذاشته با اهل و عیال بیرون
روند با آنکه در توره و آیین سلاطین فعل شنیع مذموم ایلچی کشی رسم و آیین نبود آن بادشاه بی مروت
چشم مردمی نجابت بهره وری ابا نشسته از شناعت آن امر قبیح احتراز ننموده آن جوان پاکیزه روزگار را
با رفقا بجانب قلعه بجای گلوله در دهان توپ نهاده انداخت و آتش بیداد آن سلطان بی مروت
رخت هستی او را سوخته شاهباز حیاتش در راه دین و دولت و رضای ولی نعمت بریاض خلد پرواز
نموده بزبان حال این مقال سرود بنداشت ستمگر که ستم بر ما کرد در گردن او بماند و از ما بگذشت
حقایق آن احوال و صعوبت مجملی در محل خود نگاشته قلم شیرین مقال شده و چون جواد خوشخرام
در میدان بیان حالات این طبقه والا مقام بقدر الطاقه تکاپو می نمود اکنون وقت آنست که
سر رشته سخن را بدست آورده روی بر شارع مقصود نهیم و بدستیاری خامه بلاغت
نشان بر حرف نخستین رویم القصه چون حضرت اعلی شاه ظل الهی متوجه اردوباد شدند جناب آصف
صفات اعتماد الدوله مرحوم کسان اعتمادی بجهت تهیه اسباب پیشکش و ضیافت و ساوری
باردوباد فرستاده ما چنانچه باید و شاید در حوصله خیال گنجد سامان و سرانجام امور
ضیافت پرداخته شد و خورد و بزرگ آن بلده باستقبال استعجال نموده از روی کمال
اخلاص جبهه عبودیت بر خاک راه سوده از غبار سم سمند جهان همای شاهی روشنائی
دیده امید حاصل نمودند و آنحضرت بدیده تلطف و مرحمت در ان قوم نظر انداخته در
کمال مسرت خاطر و شگفتگی مزاج بمنازل دلکشای آن سلسله رفیعه نزول اجلال فرمودند و
بوزمان دستور آصف نشان جشنی شاهانه و مجلسی شاهانه که در خور مهمانی آنجهان باشد آراسته
پسران صاحب جمال گلگون رخسار و آرایش خط و خال با آن مجلس بهشت نشان بسان حور
و غلمان در آمده اقداح راح ریحانی بگردش در آوردند و چند روز در کمال نشاط و خرمی
بهجت افزای خاطر بودند و ملازمان آصف جم اقتدار لحظه از کشیدن میوه ها و اطعمه و اشربه لذیذ
نمی آسودند با وجود آنکه در ان سال اجناس آن ولایت بغایت کمیاب بود اما ملازمان جناب
آصفی حسب الاشارت آنجناب آنمقدار از هر گونه مایحتاج جمع آورده بودند که زیاده از ان در
مخیله خیال نمیگنجید آنجناب چند روز بر بن منوال خوان کرم گسترده جمیع امرا و ارکان دولت ماو...

ومخصوصان و مقربان و ملازمان خاصه شریفه را که در رکاب نصرت انتساب بودند و امرا و
اعیان که از تعمیر قلعه ایروان فارغ شده فوج فوج وارد میگشتند مقداری کرامند علی قدر مراتبهم
برسم اقامت و ساوری ایثار میکردند و اهل خدمت و ارباب و ندمای مجلس بهشت آیین را
بخلاع فاخره و انعامات و تکلفات وافره نوازش فرمودند بعد از چند روز اراده خاطر اشرف
بدان متعلق گشت که مواضع قریبه را سیر فرمایند و از آنجمله موضعیست اوندل نام از قرای نخجوان
روزگار در دامنه کوهی واقع شده و دره در میان دارد و دو طرف دره باغات و بساتین
بیشمار و آب خوشگوارش مصداق تجری من تحتها الانهار و حدایق میوه دارش طوبی مثال
پر برگ و بار چون موضع مذکور نیز محل توطن بعضی از طبقه علیه نصیریه است و اعیان آن سلسله
املاک در آنجا دارند و آن موضع نیز منسوب بآن سلسله است در آنجا نیز اسباب ضیافت
بدستور اردوباد از سرکاران عالیجناب آصف صفات مرتب گشته دقیقه از دقایق میزبانی
فرو گذاشت ننمودند و از آنجا سیر کلیسا که سکان آنجا اهل ذمه مسیحی و برخی مسلمانان نیز هستند تشریف
برده در منازل ایشان فرود آمدند و بعد از فراغ از سیر و تماشای آن حدود بصوب اردوباد
مراجعت نموده دیگر باره آن بلده طیبه از ورود مقدم شهریار کامکار رشک گلزار ارم گشت
و چون راه دره که محل عبور لشکر بود بغایت تنگ و عبور دو سوار از پهلوی یکدیگر در مضایق
آن بغایت دشوار بود حکم همایون صادر شد که امرا و اعیان لشکر و طبقات حشم فوج فوج
و مرتبه مرتبه بتدریج از ان راه عبور نمایند تا ده روز بجهت صعوبت راه و کثرت لشکر و حشم
در خطه دلگشای اردوباد عشرت برا بوده کام بخش سکنه آن بلده بودند و خدمات اعزه سلسله
علیه نصیریه و اقربا و اتباع اعتماد الدوله مغفور مستحسن کافه خلایق گشته الحق دوست و دشمن زبان تحسین
گشاده و بندگان اشرف مکرر اظهار خشنودی فرموده همگی ایشان را بخلاع فاخره سرافراز ساختند
و از آنجا موکب همایون فال فیروزی و اقبال بجانب مقصد که تسخیر ولایت شروان بوده باشد
در حرکت آمد امرای عظام و عساکر ظفر فرجام که با ایروان رفته بودند اطراف و جوانب قلعه سابق را
که بنا بر صلاح وقت کنده شده بود بر طوایف قزلباش و طبقات لشکر قسمت فرموده هر کس در
کار خود اهتمام نمودند و در اندک فرصتی عمارت قلعه باتمام رسیده و ذخیره و یراق آنرا
عساکر منصوره نقل آنجا شده قلعه را با میر گونه خان سپرده کوچ کردند و در جلد آباد اردوی همایون

پیوسته شد **ذکر توجه موکب نصرت نشان بتسخیر ولایت شروان و فیروزی یافتن بعون عنایت حضرت ملک منان** عندلیب نغمه پرداز سخن قلم در گلشن احوال آن یورش خیر مآل مترنم است
که چون خاطر از تعمیر و یراق قلعه ایروان و وعده سفر روم اطمینان یافت موکب
ظفر نشان از ارد و باعزم توجه بجانب شروان جزم فرموده از رود گر عبور نموده در
جلد الله برکت طاسرا پرده و بارگاه با اوج مهر و ماه بر افراشتند چون عساکر منصور چهار سال
بود که در یساق بودند و پریشانی و بی سامانی بجهت امتداد ایام سفر از حد اعتدال تجاوز
نموده اکثر طبقات لشکر بجهت فقدان غله و قحط و غلا که قریب بدو سال بود که در کل ولایت
آذربایجان شیوع داشت و از علیق اسبان عاجز بودند از مرکب عزت فرود آمده پیاده
راه بندگی می سپردند و ازین جهت از اسلحه و یراق سبکبار گشته بودند و معارف سپاه که
اسب و استر داشتند درین دو سال اکثر بعلف صحرا نگاه داشته قوت توسن مراکب نمانده بود و
طی سفر نجامی لشکر بجائی رسیده و بحدی انجامیده که در نظر عقلا از فکرت اندیش یورش شروان
شرعا و عقلا مذموم مینمود و هیچیک از امرا و ارکان دولت درین هنگام رفتن شروان
را مصلحت وقت نمیدانستند چه قرار داد خاطرها آن بود که درین سال سرداری از جانب
روم نیامده و بلا شبهه در بهار آینده و باین شایسته خواهد آمد و یساق عظیمت یا دتی پیسامانی و پریشانی
لشکر گشته و در هنگام آمدن لشکر رومیان مقابله و مقاتله با ایشان در حیز قدرت و وسع قوت عساکر
فیروزی نشان نخواهد بود و مراجعت جانب عراق و اندیشه سامان و سرانجام یساق آینده
نمود لله را اصوب میشمردند لیکن چون اما از سروش غیبی و مبشران لاریبی نوید فتح شروان
بنوعی در ضمیر الهام پذیر حضرت اعلی جایگیر گشته بود که فتح آن یورش مطلقا احتمال تخلف نداشت
و از اوضاع رومیان شروان و تقریر آینده گان چنین بوضوح پیوسته بود که چون درین
سال از آمدن کومک مایوس اند ترک ستیزه کرده دست از محارست قلاع باز داشته همگی علوفه
در بند تحصن خواهند جست و ولایت شروان بآسانی مفتوح میگردد و جمعی از اهل شروان که شعار دولت
خواهی این دودمان ظاهر ساخته در پایه سریر اعلی بودند تحریک امضای این یورش می نمودند
حضرت اعلی چند روز در الکای برکت طا بعیش و عشرت مشغول بوده محمد بیک ولد کور خلفای ترکمان
را که یکی از مخصوصان بساط عزت و مرد قابل کاردان بود بایلچی‌گری شماخی فرستاده منشور عاطفت مبنی بر

استمالت که برومیان قلعه گنجه نوشته الزام حجت نموده بودند بهمان قاعده باحمد پاشا بیگلربیگی و
سایر رومیان شماخی فرستاده نصایح دلپسند و سخنان حکمت مندرج فرموده بودند ماحصل کلام آنکه از روزی
که سمند جهان پیمای اندیشه را در عزیمت ملک موروث آذربایجان و شروان بجولان در آورده ایم
تا الی غایت ابواب فتوحات بمفتاح تایید مفتح الابواب بر روی اولیای دولت مالک ده
قلاع فلک ارتفاع ممالک در اندک فرصتی بدست در آمد و درین سال خود حرکت
لشکر روم واقع نشد و تا سال دیگر مددی متصور نیست ملاحظه عاقبت علی و خاتمت آمال خود کرده
از روی عقل و دانش قیاس نمایند که از عناد و لجاج محصوران قلعه گنجه چه رسیده و از ترک
قلعه داری و عناد مردم قلعه تفلیس و تومانوس را چگونه امن و سلامت قرین حال گشت غرض از
ایراد این مقدمات آنکه اگر در مخالفت و قلعه داری اصرار نمایند بعد از آنکه بتوفیقات
الهی قهرا و قسرا مفتوح گردد توقع امان نداشته باشند و وبال خون محصوران همه در گردن ایشان
خواهد بود و بعد از اطلاع آقایان و پاشایان بمضمون حکم قضا جریان شمس الدین پاشا که آبا عن جد از شیخ
زادهای شروان بود و بخدمات پسندیده مرتبه امارت و پاشائی یافته دولتخواه رومیان بود
و انجماعت از صواب دید او تجاوز نمی نمودند بدستور شبجان پاشا در زراق عمل نموده آنطایفه را
بمدمه و افسون از جاده امن و سلامت منحرف ساخت و دکان حیله و تزویر گشوده
خواست که بلطایف الحیل لشکر قزلباش را از آمدن شروان باز آورد و سخنانی که از صدق
وقوعی نداشت بمحمد بیک گفته اظهار نموده بود که ولایت شروان علی الزمان بشهریار ایران
تعلق دارد اما از رفتن ما و لشکریان رومیه که همه خانه کوچ همراه دارند درین زمستان و شدت
شتا متعذر است و بحصار شماخی جریده راه بیرون شد درین وقت نمی یابیم التماس داریم که
حضرت اعلی شاهی درین چهار ماه ما را مهلت داده در ارسبار و نفران آغاج و الکای و بیه شکار
مشغولی فرمایند که در وقت بهار که هنگام تردد و آمد شد است اگر موافق رضای خاطر اشرف
عمل نکنیم هر آنچه رای جهان آرا اقتضا نماید بعمل آورند و جمعی از شاهی سیونان که اقوام ایشان در
اردوی معلی بودند با ایشان پیغام فرستاده بودند که احمد پاشا و لشکریان شمس الدین پاشا را به
استنبول فرستاده بود که بجهت ایشان کومک آورد و اراده خاطر ایشان آن بود که دست از قلعه و
مملکت شروان باز داشته بقلعه دربند روند و پشت بدان استان داده درین زمستان آنجا

المکنز.

باشند و در بهار آینده منتظر کومک و مدد بوده بمقتضای وقت عمل نمایند درین اثنا
شمس الدین پاشا از راه کفه آمده و مشاهیر استمالت از جانب خواندکار به پاشا و اعیان لشکر و اهالی
شروان آورده و شهرت داد که چهارده هزار ینکچری بامداد شما مامور گشته بکفه آمده و عنقریب
میرسند و در بهار آینده سرداری تعیین شده با لشکر عظیم بطرف آذربایجان می آید و غازی
گرای خان و لشکر تاتار بآمدن شروان مامور شده اند عنقریب از دو طرف لشکر روم
بدین مرز و بوم میرسند و بدین حکایت مردم را بتحصن و قلعه داری ترغیب نموده و از اراده
منصرف ساخت و اظهار کشف و کرامات کرده میگفت که اولیا و اقطاب بمن خبر داده اند
که لشکر قزلباش برین ملک تسلط نمی یابند اگر قدم باین ولایت نهند مقهور میگردند و اصلا
آسیبی از ایشان نخواهد و مردم قلعه بتخصیص سنالو خان تباه اندیشه و حزو مفسدان سفاهت
پیشه از سخنان واهی او فریفته گشته دل بجراءت و قلعه داری بستند اما میخواستند که بحیله و
تزویر درین زمستان خود را از آسیب لشکر قزلباش محافظت نمایند و در بهار بآمدن
کومک و لشکر تاتار مستظهر گردند چون مکر و حیله اندوزی شمس الدین پاشا ظهور یافت التماسی که نموده
بودند چون در میزان عقل و تکلیلی خود سنجیده نمی نمود از درجه قبول دور افتاده عزیمت شروان
تصمیم یافت و از خان ارضی کوچ کرده شکارکنان میرفتند تا آنکه در سیم ماه مبارک رمضان
در کنار آب کر نزول اجلال واقع شد و چون جسر جواد بریده شده بود و دران حدود گذاری دیگر
نبود عساکر منصوره بنا و گذشته جهت گذرانیدن احمال و اثقال تخت روان ترتیب داده
و اسبان و شتران را بآب می انداختند که بشناه بیرون روند و از رودخانه کوچ کرده و از آنطرف آب
فرود آمدند روز دیگر کوچ فرموده در قراسو نزول اجلال نموده و از راه عقبه باشنان
متوجه شماخی شدند و لشکریان و اردو بازاریان و مردم اردو تا دو روز بهزار مشقت عبور کرده
فوج فوج بموکب همایون پیوستند و بخاطر خطور نمی نمود که در آنوقت عبور از آن آب ممکن باشد
زیرا که از شدت سرما گنج بند پارچهای یخ و برف لخت لخت و کوه کوه از روی آب میگذشت
چنانچه ملاحان ناو را بصد تشویش از میان برف و یخ میگذرانیدند و شتران و اسبان و الاغان
لاغر که قوت شناه و قدرت مجادله با برف و یخ نداشتند در میان آب از قوت افتاده غریق
بحر فنا میگشتند و آنچه قوت دار بودند از پارچهای برف و یخ که پی در پی می آمد و روی آب را گرفته بود

رم

رم کرده باز میگردیدند و از هر طرف اشتلم میکردند که یکبارگی در میان آب دست و پا زده عاقبت
غرق میشدند و آنچه رم میکردند از رسیدن پارچهای یخ که راه بر اسبان و الاغان مسدود
میساخت بتاب نشده تا نیم فرسخ بلکه یک فرسخ بصد فلاکت بشنا بیرون می آمدند مجملا
نقصان و خسران بسیار درین عبور بعساکر منصوره رسیده چندان از دواب و شتران
در آب فرو رفتند که از احصا و شمار بیرون بود القصه موکب همایون فال از عقبه باشنان
گذشته صباح روز سه شنبه دهم ماه رمضان بیاسامیشی لشکر پرداخته بآیین شایسته
بحوالی قلعه آمده از بالای کوه احاطه اطراف و جوانب شهر جهت نزول اردوی معلی که ربع
فرسخ از قلعه دورتر بود صحرا اختیار نموده نزول سعادت نمودند رومیه که قریب پنج شش
هزار کس بودند در و بند قلعه را مانند ابواب دولت بر روی خود بسته دست بآلت
محاربه و جدال گشودند

ذکر محاصره قلعه شماخی و آنچه در حین محاصره بتقدیر خالق عباد روی داد

چون موکب اقبال در پای قلعه نزول اجلال نمود و هوا از غمام سیه فام تیرگی یافته کثرت بارندگی
و بسیاری گل و لای بجایی رسید و بمرتبه انجامید که عبور در میان بازار بپیاده و سوار دشوار
گشت و راه آمد شد مردم بیرونی مسدود گشت و آذوقه لشکر روز بروز کمی آورد و نرخ ماکولات
روی در ترقی کرده جو و کاه حکم عنقا گرفت اکثر اهل اردو و الاغان باری و سواری را جهت
فقدان علیق بصحرای کنار آب کر که همیشه علف تر و خشک میدارد فرستادند و تا سه ماه
آفتاب عالمتاب سر در نقاب احتجاب بر ظلمت ابر کشیده چهره ننمود و اکثر اوقات هوا
مترشح بوده شبانروزی بارندگی انقطاع نمی یافت و دران دو سه ماه عساکر منصوره در
کمال صعوبت اوقات گذرانیدند و چون ماه صیام باختتام رسید حضرت اعلی متوجه مهام
محاصره قلعه و امر قلعه گیری شده و بلده شماخی در میان دره واقع شده طول شهر و قلعه در عرض
دره افتاده و اصل شهر که بیوت و مساکن رعیت است در دامنه کوه طرف جنوبی افتاده و خانهای
حکام و سلاطین و مردم نامی بکوه جانب شمالی اتصال دارد و قلعه در جانب شمالی در مکان مرتفع
ترتیب یافته و بروج عالی اساس سپهر مماس از سنگ و آهک ساخته و پرداخته اند که از غایت ارتفاع
کمند اندیشه از کنگره تسخیر آن کوتاه است و از محکمی و استواری رخنه دران صورت پذیر نیست
و سیبه آوردن از جانب شمالی که در مقابل این بروج عالی افتاده بغایت دشوار است بالجمله

اطراف و جوانب شهر قلعه کرده جانب شمالی باهتمام الله‌وردی خان قرار گرفت و از جانب غربی که
قلعه و شهر طرف اردوی معلی است اول سپه قورچی باشی و قورچیان عظام مقرر شد و بعد از
ان سپه ذوالفقار خان و لشکر آذربایجان و بعد از ایشان سپه قرچغای بیک و غلامان خاصه
شریفه و تفنگچیان و بعد از ایشان سپه گنجعلیخان و در انتهای جانب غربی سپه علی قلی خان
ایشک آقاسی باشی شاملو قرار یافت و سایر امرای عظام و عساکر ظفر فرجام بکومک سپهای کور
معین گشتند و در جانب شرقی و جنوبی کسی تعیین نیافت و چون مصالح سپهها ربای قلعه بود
و از راه دور آورده جهت بارندگی و کثرت گل و لای و عدم تردد شتر و الاغ متعذر بود و
مبارزان عساکر اقبال بتعلیم شهریار ستوده خصال که در عالم جوانی دانش آموز پیران کاردیده
تجربه کار بود از راه دور شروع بحفر خندق نمودند و در هر چند قدم برج گونه ترتیب داده بر دور آن
خندق سپه تفنگچی و کماندار و مردم دلیر جنگی بقدر احتیاج در انجا میگذاشتند که محافظت
کارکنان خندق نموده باشند و بدین طریق پیشتر میرفتند و با وجود بارندگی شب و روز آرام نگرفته
در سپهها کار میکردند و رومیان در اوایل حال کمال نخوت و غرور از دروازهای شرقی و جنوبی که
کسی نبود بیرون آمده در دامنه کوه صف کشیده دست بدرزم و قتال میگشادند و بعضی اوقات
بیشتر آمده آهنگ جنگ و ستیز میدادند ازینطرف چون اسبان اکثر سپاهیان در صحرا بود دلیران بیشه
که بصدمات دلیرانه مخالفانرا گوشمال داده از بارهای قلعه تا بزیر آورده در روز بروز پای
اعتدال بیشتر نهاده بسر راه بر متردین اردوی معلی گرفته دست بردهای مینمودند لهذا حسب الفرمان
قضا جریان جمعی از قورچیان و غلامان و ملازمان درگاه که قدرت اسب نگاه داشتن داشتند اسبهای
خود را از صحرا آورده در اردو نگاهداشتند بیک مرتبه که بعد از ان رومیان بیرون آمده آهنگ
جنگ نمودند از صدمات سپاه منصور مقهور شدند و جرأت نیز بحوالی قلعه نزدیک رسید و سپهها استحکام
یافت رومیان ترک آن جرأت و دلیری کرده در چهاردیوار قلعه خزیدند و چند مرتبه از قلعه
سپهها ریختند با اهل سپه جنگ پیوستند اما کاری نساخته برگردیدند و از ینطرف بیشتر از بیشتر سعی
بردن و جرو نقب زدن اهتمام مینمودند و توپهای بزرگ که در حین محاصره قلعه گنجه ترتیب یافته در انجا
مانده بود حکم شد که بپای قلعه شماخی نقل نمایند و چون قبل از فتح بجهت صیانت احوال محرزه و نگهداری
ولایت و ممالک و عسکر در ان ... حاکم ضابط لازم بود عنایت شهریاری ذوالفقار خان قراماملو را شایسته این منصب والا

دانسته او را باین پایه اعلی اعتلا بخشیدند و ایالت ولایت شماخی و بادکوبه و امیر الامرائی کل
ولایت شروان باو تفویض یافت و چون در حین محاصره بعضی فتوحات روی داد که ذکر آن
لازم بود اکنون مناسب چنان نمود که بحثت وقایع ایام محاصره در سلک بیان کشیده روی
بمقصد آوریم

ذکر بدست آوردن قلاع فلک ارتفاع بادکوبه و دربند بنیروی اقبال و زور بازوی دولت بیزوال ابد پیوند

بر کارآگاهان دقایق امور دولت صوری و سلطنت معنوی
پوشیده نیست که هرگاه که دادار جهان آفرین ابواب نصرت و فیروزی بر روی سعادت مندی گشود
لوای دولت او را ارتفاع آسمانی بخشد اسباب آن بدستیاری اقبال فراهم آمده کارهای شگرف
در دیده بالغ نظران فکرت اندیش صعب و دشوار نماید بپای مردی پرده‌کشایان سرادق غیبی
باسانتر وجهی جلوه ظهور دهد مصداق این مقال بدست در آمدن قلاع سپهر ارتفاع بادکوبه
و دربند است که اطراف آن از یکطرف بدریای اخضر اتصال دارد و طرفی که در جانب خشکیست بنوعی
متانت و استحکام یافته که عروج بر خاکریز آن از اندیشه خیال بیرونست و آن یک که باب الابواب
ملقب و بسد سکندر مشهور و معروفست از غایت ارتفاع مناره قلعه دیوار بست شهر که تا میان دریا
کشیده شد از تعریف و بیان مستغنی است و در اوان توجه رایات جهان‌گشا بصوب شروان
قرارداد خاطر رومیان آن بود که ولایت شروان را گذاشته بقلعه دربند روند و در خاطر بسیاری از
ارباب جلادت و اصحاب بصارت قرار گرفت که تسخیر آن دو قلعه آسمان پیوند در این اوان
امکان وقوع داشته باشد تا آنکه غبار ادبار دیده رومیان را اشک فام تاریک گردانید چشم آن
اندیش پوشیده گشت و خود را در قلعه شماخی محصور ریخته گردانیدند و زیاده اهتمامی در ضبط این قلاع
نکردند چنانچه کوتوال آن قلعه از نیک و بد و بیت سه صد کس نمی رسید و انهم اکثر مردم بومی آنجا
بودند که در سلک سپاهیان منتظم شده صاحب علوفه و تیمار گشته بودند بعد از چندی که موکب همایون
در شماخی نزول اجلال فرموده عساکر اقبال بامر محاصره قیام نمودند بعضی از مردم بادکوبه شعار دولتخواهی
این دودمان اقدس ظاهر ساخته رفته رفته مردم را بجانب خود کشیده با یکدیگر مواضعه نموده قصد
گرفتن کوتوال کردند و هنوز خاطر از مواضعه مذکور باتفاق اهالی آنجا جمع نشده بود که کوتوال قلعه و ملازمان
او گمان زده غدر گشته دست تطاول دراز کرده در مقام دفع سرکشان شدند و چون اهل مواضعه
نفرس نمودند که رومیان از مواضعه ایشان فی الجمله آگاهی یافته اندیشه و سعی کرده با اتباع و

مردم خود بر سر کوتوال رفته او را بدست در آوردند و اتباع او را جا بجا گرفتند و هر کس در
مقام ستیزه آمد بقتل آوردند و جمعی از مردم بومی که ملازم و صاحب تیمار و کدوک شده بودند
در مقام مدافعه نشده در گوشها خزیدند و حقیقت این دولتخواهی را بپایه سریر اعلی عرض کرده
متعاقب گرفتاران را با سرهای مقتولان بپایه سریر اعلی آوردند و در ازای این نیکوخدمتی و جان
نثاری بنوازشات شاهانه سربلند گشته اکثر آن قوم را بخلاع گرانمایه و انعامات و سیورغالات
امتیاز بخشیدند و اموال و اسباب و متملکات مخالفان که مردم بادکوبه بحیطه ضبط در آورده بودند
بانعام ایشان مقرر شد و قلعه بان متانت بدین آسانی بدست در آمده نگهبان بتعیین گشت و
چون دولتخواهی مردم بادکوبه در ولایت شروان اشتهار یافت اهالی دربند را نیز که اکثر ایشان
ملازم شده در سلک سپاهیان منتظم بودند این هوس در ضمیر جایگیر آمده در مقام دولتخواهی
آمدند و لد خواجه محمد دربندی که پدرش در زمان شاه جنت مکان خدمات پسندیده بجای
آورده و از جمله دولتخواهان و منظور انظار شفقت شاه جنت آشیان بود بیشتر از دیگران
درین امر ساعی گشته شعار دولتخواهی ظاهر ساخت و چون در ایامی که الکا گنجه مضرب سرادقات
اقبال بود اسمی خان قیتاق همیشه نسبت بحضرت اعلی راه اخلاص می سپرد و برهنمونی قائد
بخت و دولت بعتبه علیه سدره مرتبت آمده کمال اخلاص و یکجهتی بظهور می آورد و بعنایات
شهریاری شامل حال او گشته الکا دربند را باو نوید داده بودند و او از آنجا رخصت انصراف
یافته با منشور ایالت دربند روانه شده بود درین هنگام که مردم دربند سر از اطاعت و انقیاد
رومیه پیچیده راه متابعت دودمان اقدس اعلی پیمودن گرفتند کس نزد اسمی خان قیتاق
فرستاده او را طلب داشتند او با دویست سیصد کس بدربند رسیده اهالی شهر شعار
شاهی سون ظاهر ساخته دروازه را گشوده او را بشهر در آوردند حسن پاشا کرز که در ان اوان
بنوید پاشائی و حکومت دربند متقبل نگهداشت قلعه مذکور شده بود از وقوع این حال خود را
بنارین قلعه کشیده با شصت هفتاد نفری که رومی الاصل و محل اعتماد او بودند بلوازم قلعه داری
پرداخت و اهالی دربند که شعار دولتخواهی حضرت اعلی ظاهر ساخته در تسخیر شهر مساعی جمیله
بتقدیم رسانیده بودند بپایه سریر گردون مصیر آمده بشرف سعادت ملازمت همایون استسعاد یافتند
و حضرت اعلی در ازاء این نیکوخدمتی آنجماعت را بخلاع فاخره و انعام مرصع آلات سربلند گردانیدند

متوجهات و املاک ایشان را بسیورغال عنایت فرموده مردم شهر را از تکالیف دیوانی معاف و
مرفوع القلم گردانیدند و منشور عاطفت بنام اسمی خان بقلم در آمده او را بسلوک طریق پسندیده
ترغیب نموده در سفارش عجزه و زیردستان مبالغه فرمودند و منوچهر بیگ غلام خاصه
شریفه که بوفور کاردانی معروف بود با جمعی از تفنگچیان جغتای و خراسانی و عراقی و مافقی بتعیین یافت
که بکوتوال حصار رومی فقط طرق قیام نموده تا این قلعه را بدست آورند و بعضی از امرای عظام
نیز مثل شاه قطر بیگ توکل که عاقبت برتبه خانی و ایالت مشهد مقدس [illegible] شد و نعمت الله صوفی
و شاه قلی سلطان بیات و غیرهم بکومک ایشان مامور شدند و نامبردگان به دربند رسیده
باتفاق اسمی خان در تسخیر این قلعه سعی نمودن گرفتند و جرها و نقبها بزیر برج و باره رسانیده کار
بر محصوران تنگ ساختند که رشته جان از محافظت و تشبث آویز عاجز شده دست در دامن
استیمان زده کس نزد امرا فرستادند که اگر مرحمت شاهانه سامان من گشته با رفقا و مردم خود بجان
و مال در امان باشیم قلعه را سپرده بدرگاه دولت ملازمی شاهی رفته حاشیه ملازمت بر دوش میگیریم
و امرا ملتمس او را عرضه داشت نموده حکم استمالت باسم او عز صدور یافته مقرر شد که امرا
خاطر و غدغه او را اطمینان داده روانه درگاه معلی گردانند مشار الیه طوعا او کرها قلعه را
روی امید بآستان آسمان پایه آورده سعادت ملازمت دریافت و انوار عاطفت شاهی بر
وجنات احوالش تافته در سلک ملازمان درگاه منتظم گردید و آن سد سدید که یکطرف آن بکوههای
بلند ست که بالبرز کوه سمت اشتهار دارد و عبور مراکب و نام از آنجا محال است و یکطرف آن بآب
دریا پیوسته و عبور متردین دشت خزر و قبچاق و روس و غیرهم که بولایت شروان آیند
جز از یک دروازه که در میان آن سد سدید است و بباب الابواب اشتهار یافته ممکن نیست
به نیروی اقبال و امداد جنود آسمانی بتصرف اولیاء دولت قاهره در آمد و از مردمان روزگار مردم
آن ولایت استماع رفته که از ازمنه ماضیه کاروانی از جانب دشت قبچاق و خزر بشروان می آمده اند چون
بدربند رسیده اند شب بیرون فرود آمده اند صبح که دروازه بانان دروازه گشوده اند
از کاروان و کاروانی اثر نیافته اند چون راه دیگر نیست معلوم شده که از کنار دریا که آب آن
بشهر اتصال دارد گذشته زیاده عمقی ندارد و بجهت تموج آب و مد و جزر دریا تنک میگردد و
بدین نزدیک میشود که امکان عبور اسب و شتر داشته باشد رای جهان آرای حضرت اعلی باستحکام

باب الابواب توجه فرموده قنبر بیک سلحدارباشی کوزی یوکلو را بکارگری تعمیر بروج و استحکام سد
قدیم تعیین فرموده معماران و مهندسان صاحب وقوف و مهارت فرستاده امر فرمودند
که هر قدری در میان دریا که از تموج و جذر و مد آب تنک میشده باشد و امکان عبور داشته
باشد از آنجا پیشتر رفته در جایی که دیگر احتمال آن نباشد برج عالی اساس از میان آب بسنگ و آهک برآورند
از آنجا دیوار عریض تا برجی که الحال هست کشیده بیکدیگر اتصال دهند و از آن برج تا دامن البرزکوه
کاشهای آن سد سدید است تجدید عمارت بروج و باره نموده بنوعی استحکام دهند که از قصور و
فتور معرا و مبرا باشد و مستحفظان بیدار دل در آن برج عالی و سایر بروج مسکن نموده بحراست
و نگهبانی مشغول باشند و قنبر بیک با استادان معمار و بنایان بآنجا رفته مصالح عمارت سامان
نموده در میان دریا در محل مناسب اساس برج نمودند و آن عالی اساس بنوعی که مدتهای مدید
اندراس بدان راه نیست اتمام پذیرفته دیوار آن بدیوار سابق اتصال یافت و از نوادر اتفاقات
چنین مسموع شد که در محلی که اساس برج نهاده شد و استادان کاردان بعنوان غریب (?) آب را
از محل بنا خالی کردند آثار و علامات عمارت از سنگ و آجر نمایان شد که در ازمنهٔ ماضیه پیش از ظهور
اسلام در همانجا برجی عظیم ترتیب یافته بوده و بامتداد زمان و تصاریف دوران و لطمهٔ آب طوفان
انهدام پذیرفته یا پادشاهان ذی شوکت بجهت عبور لشکر خراب کرده‌اند و پادشاهان بعد از ایشان عرصه
و زمان دسترس (?) نبوده اند در مقام تعمیر آن نشده اند چه جانی بیک خان پادشاه دشت قبچاق در زمان
ملک اشرف چوپانی از آن راه بآذربایجان آمد و صاحب قران مغفور امیر تیمور کورکان از آذربایجان
از آن راه بدشت قبچاق بر سر توقتمش خان رفت بین الجمهور مشهور است که سد اسکندر ذو القرنین
که در قرآن مجید ذکر آن شده همین سد باب الابواب است اما صورت وقوع ندارد زیرا که آن سد
در اقصی بلاد شرقی و شمالی بوده که مابین آدمیان و یاجوج و ماجوج بروی آهن و رصاص ترتیب یافته
چون مرتبی را در مقام تعریف بعز (?) کامل نسبت میدهند محتمل است این سد را از غایت استحکام نسبت
بآن سد کرده سد سکندری نامند سبحان الله کجا بودم و چه می‌سرایم و سخن بکجا کشید مجملا از فتح
این مجدد و قلعهٔ بلند اساس سپهر کبریا سرکه اولیای دولت این آستان آسمان مماس را روی نمود
موجب توزع خاطر و پریشانی ضمیر محصوران شماخی گشته بجهت برگشتگی و ادبار خود و غیره زنده‌بی (?)
لشکر قزلباش متیقن شدند در خلال این احوال حاجی بهرام نامی از جانب غازی کرای خان تاتار بقاق (?)

طالب بیک برادر ابو القاسم بیک یوزباشی ایواغلی که قبل از این از جانب حضرت اعلی بجهت اظهار
محبت و دوستی برسم رسالت نزد او رفته بود آمده اما نامهٔ اخلاص آیین و تحف و هدایا
آورد و خان مشار الیه خود را از جملهٔ محبان و معتقدان این دودمان شمرده آن مقدار اخلاص
و بندگی اظهار نموده که تدارک حقوق ایام سابق و گرفتاری خود و بالتفات شاهزادهٔ مغفرت
انتما سلطان حمزه میرزا نجات یافتن از حبس و قید قلعهٔ الموت نموده بود که مزیدی بر آن متصور
نبود این معنی نیز باعث یاس و نومیدی محصوران قلعه که نوید کاذب شمس الدین پاشا و انتظار
کومک لشکر تاتار می بردند گردید و روز بروز دست ایشان از کار و کارزار باز مانده اسباب
نخوت و ادبارشان آماده نرم میگشت تا عاقبت الامر بجزای کرداری که از غایت غرور
و پندار بظهور آورده و نصایح ارجمند شاهی در ایشان مؤثر نیفتاد گرفتار گردیده آنچه مقدر الهی
بود بظهور پیوست چنانچه از سیاق کلام آینده بظهور می‌پیوندد و من الله الاعانة و التوفیق

وقایع سال همایون فال توی ئیل ترکی مطابق سنه ست عشر و الف که سال بیست و یکم جلوس همایون شاهی ظل اللهیست

نوروز این سال همایون فال در روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذی
العقدة الحرام سنه ست و عشر و الف که اردوی کیهان پوی در پای قلعهٔ شماخی نزول اجلال
داشت وقوع یافت و جنود بارندگی و سرما از شعشعهٔ تیغ زرین فام آفتاب که قریب بسه ماه
در نقاب احتجاب بود انهزام یافته اورنگ چهارپایهٔ فلک چهارم سعادت بدر شرف و
اقبال خسرو افلاک و انجم گردید مشاطهٔ روزگار شاهدان ریاحین را بصد زیب و بها آراسته
فرح بخش بهار گشت اراضی و صحاری بلده شماخی از سبزه و ریاحین خضرت و نضارت تازه
یافت و گل و لای از طرق کم شده اهل سودا و معامله تردد آغاز نهادند و عسرت و تنگی بفراخی
بدل گشته اسباب راحت و خرمی فراهم آمد * باقبال شاهنشه کامران * جهان گشت خرم چو بخت جوان *
بفیروزی خسرو نیمروز * ز نور رخ گردید شب همچو روز * عساکر فیروزی مآثر حسب الفرمان
قضا جریان در مهام قلعه گیری دامن میان زده شب و روز قرار و آرام نداشتند حسین
قلی بیک قاجار برادر امیر گونه خان توپهای بزرگ را که در گنجه بود بنیروی اقبال شاهی باسانی
از آب کر گذرانیده با عرابه و گردون باردوی معلی آورده یک توپ را در سیبهٔ الله وردی خان
و یک توپ را در سیبهٔ قرچغای بیک نصب نمودند و هر بوداق خان حاکم تبریز که منشور طلب او

عز صدور یافته بود با قشون آراسته بموکب همایون رسیده بعد از قوایم سریر سلطنت
مصیر مقرر شد که در جانب شرقی قلعه که تا غایت کشیک طرف تعیین نشده بود فرود آمده
از انطرف سینه پیش برده مبارزان لشکر منصور از سه طرف نقبها در زمین زده سیبها
پیش برده بحوالی قلعه رسانیده حوالتها ترتیب داده و توپچیان بسنگ آمد انداختن مشغول
شدند و چون گرجیان کاخت اتباع اسکندر خان که از کردهای سابق نادم بوده التماس
حکومت گرجستان بجهت طهمورث خان نموده بودند و مسئول ایشان باجابت اقتران
یافته طهمورث خان را چنانچه گذشت بحکومت مملکت موروث سربلند ساخته متقبل شده
بودند که بتلافی تقصیرات گذشته در تسخیر شروان انواع خدمت و جان سپاریها
بتقدیم رسانند و لهذا حکم جهان مطاع بصدور پیوسته بود که طهمورث خان با لشکر اراست
بپای قلعه آمده بخدمت مرجوعه قیام نماید مشار الیه باغوای چندی از مفسدان که او را به توهم
متوهم منحرف ساخته از آمدن متقاعد میساختند بمعاذیر مجهوله تمسک جسته التماس نمود
که او را از آمدن معاف سازند که لشکر آنچه مقدور باشد با والده اش که رتق و فتق
مملکت با اوست بفرستد حضرت اعلی فرمودند که مبادا ابا نمودن او در نظر بینان به توهمات
بعدم اخلاص و انقیاد گشته او را بعصیان متهم دارند و موجب رمیدگی دیگر حکام
گشته بهانها پیش گیرند مناسب آنست که خود سپاهی بطریق یلغار آمده ملازمت نماید
و رخصت مراجعت نماید یافته بعد از رفتن خود لشکر را با والده اش بفرستد درین مرتبه
نیز بتحریک مفسدان عذرهای ناموجه گفته توفیق سعادت خدمت نیافت و والده اش با جمعی از
گرجیان که یک بد از یکهزار نفر بیش نبود چون بحوالی اردوی معلی رسیدند خاطر خطیر اشرف
اگرچه از حرکت ناهنجار او غباری داشت اما بنا بر ملاحظه قرابت نسبی که صبیه صلبیه آن عفت قباب
در سلک مخدرات استار سلطنت انتظام داشت و داماد زن بمنزله مادر است تعظیم مادر فرزندی
بجای آورده بدیدن او تشریف بردند و روز دیگر جمعی باستقبال رفته لشکر گرج در رکاب
موج آن عفت قباب داخل اردوی معلی شده در محلی مناسب که قریب بحرم سرای اقبال
بود فرود آمدند و والده طهمورث خان بملاقات بردگیان سرادق سلطنت فایز گردیده
مشمول عنایت شد اما چند گاه که لشکر گرجستان در اردوی معلی بودند بهیچ خدمتی مامور نشدند هم

وهمچنین حکام داغستان و میرزادهای چرکس بدرگاه معلی آمده شد آغاز نهاده برادران
رستم خان اسمی خان و علی بیک راخوزی و معصوم خان والی طبرسران و امثال ذلک اکثر
بملازمت سده سلطنت مشرف گشته جبین اطاعت بر زمین متابعت نهادند و
چون مردم داغستان که وحشی صفتان مردم نما اند و در وحشت آباد نامردمی نشو نما
یافته از طریق انس و الفت دورند معصوم خان بجهتی توهمی بخود راه داده بر حضت از
اردوی همایون رفته راه طبرسران پیش گرفت حضرت اعلی فاخره و منشور عنایات از
پی او فرستاده خاطر او را از این حرکت اطمینان بخشیدند و در خلال احوال زحوادث
روزگار و طوارق لیل و نهار امری غریب در بارگاه معلی بوقوع پیوست تبیین اجمال آنکه در
روز یکشنبه عید اضحی حضرت اعلی در ایوانی که نجاران بچوبها و ستونها در جنب دیوان
خانه همایون ترتیب داده به نی پوشیده بودند ترتیب مقدمات عید فرموده فرشهای گونا
گون گسترده فرمان بران در صدر مجلس جهت جلوس همایون مسند شاهانه و اورنگ
پادشاهانه نصب نمودند و صدور عظام و علمای اعلام و امرا و وزرا و ارکان دولت بدرگاه
کریاس گردون اساس جمع شده منتظر بودند که بشرف عتبه بوسی مشرف شده و زبان بتهنیت
عید و مبارکبادی آن روز سعید گشایند و ترتیب نظری که هنگام بیرون آمدن حضرت
اعلی بود مقرر شد که حاضران بارگاه معلی از صدور و علما و ابنا ملوک سلاطین و میرزادهای
داغستان و اهالی شروان و اعیان قزلباش بایوان رفته هر یک در مکان مناسب قرار گیرند
که بعد از اجلاس مجلسیان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بایوان تشریف آورند و ایشک آقا
سیان هر یک را فراخور جا و منزلت جا میسنمودند هنوز دو دانگ مردم قرار نگرفته بودند
که از تقدیر فلکی تزلزل در بنیان ثبات قرار ایوان افتاده فرود آمد میرزادها و مردم غریبان
که در یکطرف نشسته بودند در آغاز فرود آمدن خبردار شده خود را بیرون انداختند
و صدور و علما که دست و پای حرکت نداشتند در زیر گل و چوب ماندند از اتفاقات حسنه جمعی
از بیلداران خاصه شریفه در برابر ایوان مذکور طرح باغچه انداخته کار میکردند فی الفور بهجوم
آورده چوب و گل را بیکطرف ریخته زیر ماندها را یگان یگان بیرون می آوردند شاه قوام الدین
حسین ولد علامة العلمائی میرزا ابراهیم همدانی و شیر احمد باشی حاکم که در جنگ سردار گرفتار

گشته مورد بخشش شده معزز و محترم بود در همان لحظه براه عدم شتافتند جمعی دیگر حیات داشتند
خصوصاً قاضی خان صدر و میر جلال الدین حسن صدر و میر سید محمد قاضی معسکر ولد میر سید
حسین مجتهد و میر صدر الدین محمد علوی محتسب الممالک و میرزا محمد قاسم ولد [illegible]
که از جمله علما بود و حاجی عنایت تبریزی را بیرون آوردند اما همگی را بعضی دست و بعضی
شکسته و اعضای ایشان خورد گشته رنگ رخسار شان بنوعی تیره شده بود که هیچ کدام
را نمی توانست شناخت حضرت اعلی شاهی ظل آلهی ازین حال خبردار گشته بیرون تشریف آوردند
که همان لحظه فصاد را طلب نموده فرمودند که ایشانرا فصد نمایند بعد از فصد کردن اندکی
بحال خود آمدند روز دیگر میر صدر الدین محمد علوی که جراحتش متعفن یافته بود برحمت الهی
پیوست و دیگران صاحب فراش گشتند و در تاریخ شب جمعه ششم ربیع الثانی میر جلال الدین
حسن نیز از آن کوفت صاحب فراش بود و درد معده و مرض اسهال علاوه آن گشته
مریض و علیل شده بود دار فانی را وداع نموده بسرای باقی انتقال نمود و دیگران صحت یافتند
از نوادر اتفاقات چنین مسموع شده که منجمان خاصه شریفه از زایچه طالع اقدس یافته بودند
که در چنین آن روز ذات مقدس را احتمال ضرر و آسیبی هست اما از تاثیر نظرات کواکب سعد
که در آن وقت بکوکب عمر و دولت صاحب طالع ناظر اند امید هست که الهی بذات مقدس شاه
و در خلوت خانه خاص مدام آنحضرت را به حرف و حکایت مشغول ساختند که تا خیر در
بیرون آمدن واقع شود که آن حالت روی داد اما راقم حروف از وحید الزمان مولانا علی رضای
خوشنویس که از خواص و مقربان مجلس عالیست استماع نمود که از زبان الهام بیان آنحضرت تقریر
میکرد که وقت بیرون آمدن خوابی بر آنحضرت غلبه میکند که بی اختیار بخواب میروند و
در خواب بودند که این قضیه سانح شد و سبب تاخیر و تعویق بیرون آمدن آن خواب اتفاقی
بود که به نیروی بخت بیدار بر آنحضرت غلبه کرد و حفظ آلهی نگهبانی کرد و پیش از آنکه حضرت
اعلی بایوان جلوس فرمایند این صورت روی نمود آری آنرا که حفظ آلهی نگهبانست از حوادث
روزگار چه ضرر آنجا که لطف ایزدیست ثوابت و سیار را چه اثر از وقوع این حال موحش اخبار
از جانب حضرت اعلی بهر جا رفته شهرتی که تمام بعساکر اقبال پادشاهی راه یافته اضطراب عظیم
آغاز نهادند امرا و سرداران سپاه مضطرب الاحوال بدولتخانه همایون جمع شده ذات اشرف

را بجهت اطمینان خلایق از درگاه دیوان خانه بیرون فرموده بودند بسعادت و
اقبال دریافته سجده شکر و سلامتی ذات اقدس بجای آوردند و بر سر مهمات خود رفتند
و خاطرهای پریشان بجمعیت آباد آرمیدگی روی آورد والحمد لله رب العالمین چون درین سال
بعضی قضایا روی داده بود که از ایراد آن چاره نبود لهذا در طی احوال تسخیر قلعه شماخی خامه
بدایع نگار بتحریر آن پرداخته روی بمقصد می آورد انشاء الله تعالی

ذکر احوال امیر گونه خان و بدست در آمدن بعضی قلاع و فتوحات که به نیروی اقبال شاهی ایروان دست داد

بر صحیفه ضمیر خرد پروران عاشق سخن و مطالعه کنندگان اخبار نو و کهن بقلم اندیشه چنین
می نگارد که امیر گونه خان را در ایروان بیامن اقبال روز افزون سعادت چنان
بعضی فتوحات در سال گذشته و بعضی درین سال روی داده مسوده اوراق بنابر ربط
سخن و قضایای سال نو و کهن را بیکدیگر اتصال داده بیان مینماید که چون امرا و عساکر ظفر نشان
به تعمیر قلعه ایروان پرداخته ذخیره و یراق سرانجام یافت و امیر گونه خان و اتباع او را
که درین مدت یک سال در الجق و تا دو سال در نخجوان بسر میبردند در آنجا گذاشته مشار الیه
به نیروی شجاعت و مردانگی و بهوس جان فشانی در راه ولی نعمت دل اخلاص گزین بکمک عطیه
ایزد بسته برکرم آلهی و اقبال شاهی بسته در آن خراب آباد که مطلق ساکن و دیاری و نام و نشانی
نبود و در آن وحشت سرای بی سرانجامی اثری از آبادانی یافت نمیشد ساکن گشته از امرا
تابین و اتباع و مردم خود هر کس را محل اعتماد میدانست در قلعه جای داده دیگرانرا در بیرون
و مواضع قریبه که خراب و ویران بود جای داده مسکون گردانیده و از مردم ایل و الوس و ترکمان
متفرقه آذربایجان جمعی را استمالت داده بایروان آورده و اویماق آغچه قوینلوی قاجار
و ایل یوسلی بیات که حسب الامر اعلی از عراق آمده بملازمت او مامور بودند همگی را در محال مناسب
ایروان و شورگل یورت قشلاق داده و چون اکثر اوقات عبور لشکر رومی از اطراف ایروان
و آن حدود واقع است چنین قرار یافت که تا استقرار مهمات آذربایجان آن محال نامزروع و ویران
بوده باشد تا در هنگام ورود لشکر مخالف ذخیره نایاب باشد و امیر گونه خان معروض داشت
که اگر رخصت همایون [چند] غازیان بجهت علیق اسبان بقدر زراعتی در حوالی و حواشی قلعه نمایند
و اگر قبل از زرع حاصل آوازه ورود لشکر مخالف بوده باشد فی الفور زراعت را ضایع

ونابود نتوان کرد و اگر چه حاصل در سدر زود نقلط آورده موجب توسعه معاش غازیان
گردد و بعد از استخلاص اسباب بسیار سرانجام کرده با گاوهای خارتی و مردم ایل و ایماق
و غازیان زراعت بسیار در حدود قلعه و مواضع قریبه کردند و بعضی از رعایای قریها
ایروان نیز که در کوهها خزیده استطاعت رفتن اصفهان نداشتند بوی آبادانی شنیده
یکیک و دو دو آمده در هر موضع دو خانه و سه خانه بهم رسیده بزرگری میکردند و بخت
بلند و اقبال ارجمند شاهی مساعدت نموده در بهار آینده رومیه را قدرت آمدن نشده
و محصولات بحصاد رسیده وسعتی در معاش غازیان پدید آمد و امیرگونه خان همیشه غازیان را
بتاخت و غارت الکاء مخالف میفرستاد و آثار استیلا و اقتدار بظهور آورده در آن سرحد
بلند آوازه گشته مخالفان سرحد از و خایف و متزلزل بوده از بیم لشکر او در جا و مقام خود
قرار و آرامی نداشتند و اول فتحی که او را باقبال بیزوال ظل اللهی شاهی روی نمود بدست در آمدن
قلعه مغاذبرت که مابین قلعه ایروان و قلعه قارص واقعست و حقیقت آن بدین نوع است که چون
قارص و حسن قلعه سی و آن حدود تا حوالی ارزن الروم لگدکوب مردم امیرگونه خان بود تردد
و آمد شد بر مستحفظان قلعه مغاذبرد دشوار گشت و از بیم سطوت قزلباش در چهار دیوار
قلعه خزیده چند گاه در کمال تعب اوقات گذرانیدند از حکام قارص و ارزن الروم که بجود در آنجا
بودند مددی بایشان نمیرسید بالضرورت کس نزد امیرگونه خان فرستاده اظهار شاهی
سیونی کردند و ایشان را استمالت داده بمتابعت و انقیاد دلالت کرد تا آنکه در اواسط بوت
ئیل خمس عشر و الف عظمای آنجماعت که مقدم ایشان علی بیک مغاذبردی بود خود را از شکنجه تنگنای
قلعه نجات داده بعزم شاهی سیونی نزد امیرگونه خان آمدند و سایر ان اس سر خود گرفته متفرق
شدند و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و در وقتی که رایات جلال از فتح شروان
معاودت نموده بدار السلطنه تبریز رسید امیرگونه خان ایشان را بپایه سریر اعلی فرستاده فی
حال جهت هر یک مواجب و تحویل تعیین شد که در تابین خان مشار الیه بوده بخدمات آنسرحد مشغول
باشند و بعد از آن قلعه کنگر و که آن نیز از توابع چخور سعدست بدست در آمد و مستحفظان قلعه
نیز از اقامت آنجا و بدست نیامدن علوفه و تیمار و ضیق معاش بتنگ آمده استعداد قلعه داری
نداشتند بجهت دوری فوجی از لشکر قزلباش از غایت خوف و هراس ترک سیره کرده بود

رفتند و قلعه بتصرف در آمد و از وقوع این حالات رومیه که در قلعه قارص بودند اظهار قدرت
و وجود کرده از حاکم ارزن الروم نیز استمداد نمودند تا موازی سیصد کس از مردم قارص و
ارزن الروم بعزم دست برد بیرون آمده از راه مغاذبرد بسمت ایروان روان شدند
و در حوالی مغاذبرد در میان دره فرود آمده بودند که لشکر امیرگونه خان بی آنکه اطلاعی
از حال ایشان داشته باشند بسر وقت ایشان رسیده از بلندی مشاهده نمودند
که لشکر رومی در آن صحرا فرود آمده اند علی الفور آماده جنگ گشته جلو ریز بر سر ایشان تاختند
و رومیان از آمدن لشکر قزلباش خبردار شده باضطراب تمام اسب بر کس و یک بود
زین کرده تا موازی یکصد نفر کاپش بمحاربه آمدند و از صدمه دلیرانه غازیان تاب
مقاومت نیاورده شکست خوردند و اکثر ایشان طعمه شمشیر آبدار گشته قلیلی بصد فلاکت
و ادبار راه فرار پیموده خود را بقلعه قارص رسانیدند امیرگونه خان مظفر و منصور بجهت
ملازمان او سرها و اختر مهار مخالفان را در شماخی بپایه سریر اعلی آورده بجایزه و خلعت
سرافراز شدند القصه بعد از این فتح رومیان ارزن الروم نیز ملاحظه احتیاط روزگار
گذرانیده همیشه از جنود قزلباش هراسان بودند و پاشای آنجا با امیرگونه خان طرح آشنائی انداخته
بمدارا سلوک میکرد و در این سال الوند بیک ترکی که و بیل صنار الدین خان ولد شرف خان
کرد حاکم تبلیس بود و در سالی که الله وردی خان بر سر وان رفت اظهار شاهی سیونی کرده همراه
او بپایه سریر اعلی آمده رعایت و تربیت یافته بود با مصطفی بیک محمودی حاکم ماکو و
قلعه بایزید که بظهور عصیان مورد الطاف بی پایان شده بود دگر دادبار بر فرق خود بجهت
از تبریز فرار نموده بوان رفته بمخالفان پیوسته شد و امیرگونه خان کس بر سر مردم مصطفی
بیک فرستاد و جماعت او طاقت اقامت در قلعه مذکوره نیاورده بجانب وان
رفتند و قلعه ماکو و قلعه بایزید بتصرف اولیاء دولت قاهره در آمده جمعی از غازیان بجهت
محافظت قلعه مذکور تعیین نمود و بعد از این قضایا قلعه قارص بسعی آنخان شجاعت نشان بحیطه
تصرف منسوبان این آستان سدره نشان در آمد قارص ولایتی است در ارمینیه صغری
که مابین ایروان و ارزن الروم که حالا بارض روم مشهور و معروف شده واقعست و در
زمان سلاطین ترکمان تابع چخور سعد بوده و بعد از آنکه ولایت ارزن الروم و ارزنجان

بتصرف سلاطین دودمان عثمانی درآمد ولایت قارص در میانه حکام چخور سعد و ارض روم
در کشاکش جانبین بود تا آنکه در زمان سلطان سلیمان رومیه اراده نمودند که استحکام داده
تصرف در آن ولایت نمایند و چون ولایت مذکور بولایت مشهور و کل آقچه قلعه که از
توابع چخور سعد است پیوسته است این معنی شاه جنت مکان را ناپسندیده آمد و مانع شدند
و چند سال که میانه سلطان سلیمان و شاه جنت مکان فتنه و نزاع در هیجان بود قلعه
قارص خراب و ولایتش پایمال سم ستور عساکر جانبین بود و بعد از آنکه فیما بین آن دو پادشاه
جاه رفع غبار کلفت و بساط نیک اندیشان شده مصالحه وقوع یافت یکی از شروط صلح
این بود که قلعه قارص در میانه خراب و آن ولایت ویران باشد و از هیچ طرف تصرف در آن
نرود و تا صلح برقرار بود قلعه و ولایت آبادانی نداشت و در زمان سلطان مراد چون
مصالحه اختلال پذیرفت اول نقض عهدی که واقع شد آن بود که لشکر فرستاده قلعه قارص را
آبادان کرد و رعیت از اطراف جوانب ارمنیه آورده مواضع مزارع آن را معمور ساختند
و همیشه یکی از پاشایان در آن قلعه حاکم و مستحفظ بودند و تا حال که سنه قوی ئیل است سنه عشر و الف است
سی سال تمامست که آن قلعه معمور و آبادان و حاکم نشین است تا در سنه لوی ئیل ثالث عشر و الف
که رایات جهانگشای شاهی بعد از فتح و تسخیر قلعه ایروان تا باآخر دو در حرکت درآمد
مکرر اعساکر منصوره بتاخت و غارت آن ولایت مامور گشته تمامی مزروعات با آتش بی
نیازی سوخته گردید و تمامت سکنه و رعایای آن ولایت از مسلمان و ارمنی بعضی را کوچانیده
باینطرف آورده بعضی دیگر بقید اسیر گرفتار آمدند و آن ولایت خراب و ویران گشته اوایل
مردم قلعه از فقدان ماکولات اختلال پذیرفت و در سالی که چغال اغلی در حوالی تبریز جنگ کرده شکست
یافت چنانکه بسیاری از مردم قارص که در آن لشکر همراه بودند قتل و غارت یافتند و شیر احمد
پاشا که حاکم قارص بود در جنگ زنده گرفتار شد و عثمان پاشا نامی که بعد از آن حاکم شده بود چند گاه در
کمال بی سامانی اوقات گذرانیده از حسرت و تنگی قلعه را با آقایان و مستحفظان گذاشته خود
بارزن الروم رفته در آنجا می بود و از ارزن الروم مددی بآن مردم نمیرسید و اکثر اوقات
ساحت آن ولایت در زیر سم ستور لشکر قزلباش بود و یک مرتبه اظهار تجلد و وجود نموده
تا حوالی معاد درآمدند از لشکر چخور سعد چنانچه گذشت شکست فاحش خورده بیشتر از بیشتر گریختند

دیگر

وبی سامانی بحال آمده بقیة السیف راه یافت و روز بروز استهلاک و پریشانی زیاده شد مردم
موثقه متفرقه میشدند و چهل پنجاه نفری که مانده بودند با ملازم قلعچی عیال و اطفال و ذریت سعید
نفس میکشیدند تا پنج شش ماه در کمال عسرت روزگار گذرانیده در اواسط سنه قوی ئیل که امیر گونه
خان بتاخت و غارت الکاء مخالف و تسخیر قلعه قارص مذکور بیرون آمد سکنه قلعه مذکور هراسان گشته
جهت صیانت نفس و اهل و عیال چاره کار منحصر در استیمان دانسته از امیر گونه خان استمالت
یافته شعار شاهی سیونی ظاهر ساخته سالما غانما بایروان آمدند و قلعه قارص بتصرف منسوبان
ابد قرین شاهی درآمده حسب الامر الاعلی خراب و ویران شد و یراق قلعه از توپ و ضربزن
و تفنگ و سرب و باروت آنچه بود نقل بقلعه ایروان شد و روز پنجشنبه نهم شهر ربیع الثانی
خبر فتح قلعه قارص بارودی معلی رسیده اهل قلعه و شاهی سیونان آنجا جمعی ملازم خاصه شریفه
شده مواجب تعیین یافت و جمعی ملازمت امرا اختیار نمودند و امیر گونه خان مشیر اعلی از
و در آن سرحد استقلال یافت و صیت تسلط و اقتدار منسوبان دولت روزافزون شاهی
منتشر گردید و در وقتی ارزن الروم نیز در چهار دیوار قلعه خزیده در کمال حزم و احتیاط زندگانی
میکردند و درین سال مهدی قلی بیک ولد علیقلی سلطان سعدلو که پدرش همیشه در سلک امرای
چخور سعد و حاکم قراهان بود و او در زمان رومیه شعار دولتخواهی پادشاه روم ظاهر ساخته
باینطرف میل نمود و تا غایت در میانه رومیه محل اعتماد بود و شاهی سیون شده بایروان آمد و فراخور
حال مواجب و تیول شفقت شد که در تابین بیگلربیگی چخور سعد بخدمات سرحد قیام نماید ذکر سوانح و
قضایا که درین سال در خراسان ظهور پیوست درین سال که قوی ئیل سنه عشر الف است چون
جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان و یار محمد میرزا که در غرجستان اقامت داشتند همیشه نقش خیال بلخ
در دل ایشان رسوخ یافته با خلیه و ازده جام تمام قریب به ده دوازده هزار کس جمع و بند متوجه آن
صوب شده با تالیقان در محمد سلطان پسر کوچکتر تیلم خان حاکم بلخ در روب قلعه را مسدود ساخت
در مقام قلعه‌داری شدند و ایشان بمحاصره قیام نمودند درین اثنا ولی محمد خان برادر باقیخان که بعد از
برادر پادشاه ماوراء النهر شده بود بولایت قرشی آمده در آنجا خبر لشکرکشی جهانگیر خان و محاصره بلخ استماع نموده
قریب به هشت هزار کس که با او بودند تمامی را با سردار محمد باقی قلماق و شغال میرزا و قوری میرزا مقدمه
ایشان فرستاد و آن جماعت از گذار ترمذ عبور نموده باینطرف آب آمدند جهانگیر و یار محمد میرزا جان

از آمدن لشکر ماوراءالنهر خبردار شده دست از محاصره باز داشته بعزم محاربه استقبال لشکر ما
وراءالنهر کردند چون تقارب فئتین روی داد بخت شغال میرزا و قوری میرزا ابا با پانصد نفر از
بهادران نامی پیشتر آمده بمقدمة الجیش لشکر جهانگیرخان قریب شدند ازینطرف نیز بهادران جنگ
آزمای حازم نبرد گشته بیک حمله گرد معرکه هیجا بفلک نیز گردون رسانیده دمار از نهاد آن
گروه برآوردند و اکثر طعمه شمشیر و هدف تیر تقدیر شدند و آوازه تسلط و اقتدار جهانگیرخان
باطراف و جوانب رسید و جمعی کثیر از طوایف اوزبکیه رو بجانب او آورده جهانگیرخان را
جمعیت تمام فراهم آمد امراء ماوراءالنهر غلبه و ازدحام لشکر جهانگیرخان را معلوم کرده خوف
تمام برایشان مستولی گشته جهت رعایت حزم در محلی که فرود آمده بودند بر حوالی خود خندق
کنده از یکطرف آب جیحون را حصار خود گردانیدند و پیش روی لشکر چند جا را بجر استوار کرده
و احتیاط تمام در جنگ کردن می‌نمودند و این معنی موجب دلیری مردم جهانگیرخان شده در محل
مناسب معروض داشتند طرح جنگ انداختند و در میان اوزبکیه سولی اشجع قوم را میرسد که بر
تمامی لشکر تفوق و بزرگی جوید و کمال مرتبه شجاعت میانه ایشان یکه تازیست که در معرکه نبرد
با شمشیر برهنه تا صف سپاه مخالف رفته دو سه کار نمایان کرده بازگردند بهادرانی که در خدمت
جهانگیرخان جمع شده بودند گاهی ازین مقوله حکایات بمیان آورده و بر زبانی [illegible] یار محمد میرزا [illegible] داشتند
و مشارالیه که فی الواقع جوان دلیر و بهادر مردانه بود بنوعی که قاعده یکه تازان اوزبک است از
جهالت و غرور نفس بطمع جانسپاران فی المحل اراده یکه تازی کرده با شمشیر آخته بر صف سپاه دشمن تاخت
و دلیرانه بر چوب بست چپر و خندق اسب انداخته چند کس را زخمی ساخت و در حین مراجعت دید
که شخصی از پیادگان لشکر مخالف تیری در کمان نهاده قصد او دارد یار محمد میرزا عنان مرکب بطرف
او گردانیده خواست که بضرب شمشیر او را از پا درآرد و چون تا یکی عمرش از تنگ دو مانده بود
از طرف دیگر پیاده تفنگچی بقصد او انداخته غلوله بر اسب یار محمد میرزا خورده اسب بسر درآمد و
بعضی نقل کردند که زین اسبش گم دیده یار محمد میرزا از اسب افتاد مجملا پیادها خود را بر سر او آمده
او را دستگیر کردند و چون صف سپاه جهانگیرخان دورتر بودند مددی نرسید محمد باقی قلماق
و امرای اوزبکیه مصلحت ندیدند که او را زنده نزد ولی محمدخان برند همان لحظه بقتلش پرداختند
چون قضیه گرفتاری و کشته شدن یار محمد میرزا بر لشکریان جهانگیرخان معلوم شد پای ثبات و قرار ایشان

منزلزل

منزلزل گشته دست از محاربه کشیده تفرقگی و پراکندگی تمام بحال ایشان راه یافت شیرافکن میرزا
با جمعی بطرف بدخشان بدر رفت و جمعی دیگر محمد سلیم سلطان را برداشته بطرف دیگر رفتند و
مآل حال او دیگر معلوم نشد جهانگیرخان از شعبده بازی چرخ متحیر شده با سه هزار کس که با او مانده بودند
عنان بطرف غرجستان منعطف گردانید و چون در کارخانه مشیت الهی انتظام مهم جهانگیرخان
نگاشته کلک تقدیر نشده بود او را درین نهضت شکست عظیم روی داده بی جنگ و خونریزی
سلک جمعیت او از هم پاشید و فتح و ظفر قرین حال لشکر ولی محمدخان گشت چون این خبر بهجت اثر باو
رسید با جنود شگفتگی و سپاه سرور از آب عبور کرده لشکرها را بتاخت خراسان مامور ساخته
بطرف ماروچاق و بادغیس فرستاده و سه هزار کس و ارسال داشت و لشکری که بجانب ماروچاق
آمده بودند نقاعه حوض خان رسیده سه روز در پای نقاعه توقف نمودند حوض خان آن انباریست که عبدالله خان
در راه بادغیس و هرات ترتیب داده و حصاری بر دور آن ساخته اند و یکی از ملازمان بیگلربیگی
هرات با چند نفر تفنگچی و سپاهی بمحارست آن قیام دارند بهادران اوزبکیه متوجه تسخیر حصار
نشده جمعی را بتاخت بجانب زورآباد و جمعی را بر سر الوسات و احشامات بادغیس فرستادند
که تاخت نموده بدانجا [illegible] نمایند و لشکری که بمرو رفته از راه چهارجو که ببخارا نزدیکتر است عود
نمایند و پیشتر از وصول اوزبکیه حسن خان امیرالامرای خراسان از آمدن لشکر خبردار گشته کس باطراف
و جوانب فرستاده بود که سپاهی ایلات و احشام در اینجاهای دور دست فرستند و تفنگچی بسیار از قلعه‌ها
درآمده مهیا و آماده باشند و خود نیز بجمعیت لشکر و سامان و سرانجام مدافعه اوزبک پرداخت
که بدانچه صلاح دولت قاهره باشد عمل نماید و درین اثنا از اقبال بی‌زوال شاهی بلکه بمحض لطف الهی برف عظیم
بارید و جنود سرما بغلبه تمام رسید بنوعی سرما اشتداد یافت که سپاهیان را دست از کار و کارزار
رفته بجز بازگشتن چاره نیافتند بسیاری از بهادران اوزبک در راه بادغیس در زیر برف
مانده از سرما هلاک شدند اوزبکیه بعد از وقوع این حال مضطرب الاحوال از پای قلعه خواجه کوچ کرده بعضی
اموال نیز که از هر طرف جمع کرده بودند چون بردن متعذر بود تمامی را ریخته روانه شدند و در وقت
مراجعت قزاق خان ولد حسین خان که در قلعه ماروچاق بود جمعی را بتعاقب ایشان فرستاده و در
بالای مرغاب بفوجی از اوزبکیه که بازگشته میرفتند دوچار شده جنگهای مردانه کرده و هشتاد و
نفر را بقتل آوردند اما لشکری که بمرو رفته بودند اطراف و جوانب مرو را تاخته از اموال و [illegible]

و مواشی و اغنام بر داشته رو بطرف چهار جونها دوند و بکتیش خان استاجلو حاکم مرو سیصد نفر
از مردم خود را در قلعه مرو گذاشته با یکهزار و دویست کس از غازیان جلادت شعار
متعاقب ایشان بیرون آمده و سیصد کس را مقدمه لشکر گردانیده و نهصد کس دیگر با او بودند
چون سپاهی لشکر اوزبک که فوج فوج غنایم خود را می بردند نمایان شدند آن سیصد کس که
مقدمة الجیش بودند فدائی وار خود را بر آن گروه زده اکثر آن قوم را متفرق و پراکنده ساختند و
فرصت جنگ و صف آرائی ندادند و اکثر منهزم شده راه گریز پیش گرفتند و سرداران
و بهادران نامی با چهار صد یا پانصد نفر از میان اموال غارتی بیرون آمده در یکطرف
ایستاده مستعد محاربه شدند که بکتیش خان خود بمعرکه رسید و بعد از رسیدن بکتیش خان بهادران در آن
اوزبکیه بقدر طاقت و توان جنگهای مردانه کرده و بقیة السیف طاقت محاربه در خود
ندیده عنان از قتال و جدال بپیچیدند و قطع نظر از اموال و اسباب غارتی کرده سعی مینمودند
که بسلامت بیرون روند بکتیش خان نیز مصلحت وقت و صرفه کار در دست از تعاقب باز
داشته بضبط اموال پرداخت درین معرکه تا موازی چهار صد نفر از اوزبکیه مقتول و گرفتار
شدند بقیة السیف خایب و خاسر برگردیدند و بتاریخ روز چهارشنبه غره شهر ذی قعدة الحرام
ملازم بکتیش خان در پای قلعه شماخی آمده یک نفر اوزبک که در آن معرکه زنده بدست در آمده
بود آورد و حقیقت جنگی که بکتیش خان را با اوزبکیه واقع شده بود نقل نموده گفت که سیصد نفر
مقتول و هشتاد نفر زنده گرفتار شده اند و بکتیش خان مظفر و منصور برو آمده اموال و
اسباب را بصاحبان سپردند و متعاقب ایشان چند نفر از ملازمان بکتیش خان که در آن
جنگ مردانگیها کرده بودند آمده دوازده نفر از مبارزان نامی از جمله گرفتاران همراه
می آوردند و در راه از میان سرای خلخال که میگذشتند یکنفر اوزبک به حیله دست خود را گشوده
دو سه نفر دیگر را که دو شاخه دار و پیاده میرفتند خلاص کرده هر چهار دست تاقی را کشودند یکی از
ملازمان بکتیش خان که پیشتر رفته بود واقف شده بمردم خلخال خبر کرد و اوزبکان رو بجانب
کوه نهاده بدر رفتند و مردم از پی رفته چند نفر را گرفتند و دو سه نفر دیگر چون شب شده
بود در جنگلها خزیده بدست در نیامدند و هشت نفر بهادر نامی را بشماخی آوردند قهرمان قهر
پادشاهی بسیاست ایشان فرمان داده بسیاست رسیدند یکی از ایشان جوان خوش قیافه

بود که هنوز ملتحی نشده بود و قسمها میداد که مرا بیاران من ملحق نسازید آخر بمبالغه بسیار بقتل رسید
ذکر فتح قلعه شماخی و قضایایی که در آن حین وقوع یافت قبل ازین سمت گذارش
یافت که عساکر اقبال پادشاهی از اطراف و جوانب شهر و قلعه محیط گشته از همه طرف سیبه ها پیش
بردند و حوالی آنها ترتیب داده توپها نصب نمودند و از آسیب سنگ توپ که قریب
سی من بود رخنها در برج و باره پدید آمد و نقبها از خندق گذشته بزیر باره رسیده
هرچند رومیه سپر مخالفت در روی کشیده آثار جلادت بظهور آوردند و در لوازم
قلعه داری باقصی الغایه کوشیدند اثری بر آن سعی ها مترتب نگشته نشاط و اقتدار عساکر اقبال شاهی
روز بروز ظاهر شدن گرفت و تزلزل در بنیاد ثبات و قرار رومیه پدید آمده قوت
مبادا اینان بضعف و سستی گرفت و اسباب یورش قلعه دست بهم داده جنود منصوره شاهی منتظر
امر فرمان پادشاهی بودند حضرت اعلی با آنکه در بدایت حال حجت بر ایشان تمام نموده بودند
نمی خواستند که قلعه بیورش و قهر و غلبه مفتوح گردد چه در آن صورت سپاه را از غارت و
قتل منع نمودن خلاف قاعده سلطنت و جهانداری و آئین کشورگشائی است و در بازار
گیر و دار سپاهی حیثیت و بیگناه و گناهکار را بیک نرخ خریدارند و تر و خشک بیک شعله میسوزد
بدین جهت تجویز یورش نمینمودند و منتظر بودند که شاید تسخیر قلعه بصلح و امان تیسیر پذیرد و امرا و
سرداران سپاه اولی امر و فرمان قضا جریان بخود جرأت این امر کثیر الخطر نمیکردند و در روز
پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر در سیبه قرچغای بیک چند نفر از غلامان فرصت یافته از رخنه
برجی که بضرب توپ ویران شده بود بالا دویده جنود منصوره تصور یورش از همه جا
هجوم کردند و قرچغای بیک از خطاب شاهی که نمونه ایست از قهر و سخط الهی اندیشیده مانع
مردم گشت و کسان فرستاده جمعی را که از برج بپایان رفته داخل خانها شده بودند باز گردانید
و چندکس خوب از عساکر منصوره در توقف رفت و آمد ضایع شدند و چون حکمت بالغه الهی
اقتضای آن نموده بود که احوال ساکنان قلعه شماخی از رعیت و سپاهی اختلال عظیم پذیرفته دقیقه
از دقایق قتل و غارت و نهب اموال و اسیر اهل و عیال فرو گذاشت نشود تدبیر مانع تقدیر نتوانست
شده و در روز جمعه بیست و ششم ماه مذکور که تخمینا سه چهار ساعت از روز گذشته بود که یکدو نفر
که از قلعه داری بجان آمده بودند از برجی که مقابل سیبه ذوالفقار خان بود پایین آمده اظهار نمودند

که درین برج بغیر از کس دیگر نبود و الحال برج خالیست اگر اراده صعود داشته باشند مانعی نیست
چون اساس عمر و دولت آن طایفه مشرف بر انعدام شده بود و از علامات بخت برگشتگی و ادبار
دران چند روز در پهلوی همان برج ده ذرع از دیوار قلعه بعد توپ فرو ریخته رخنه بهم
رسیده بود ملازمان ذوالفقار خان بی آنکه حقیقت را بواجبی اعلام نموده مرخص گردند اراده صعود
نمودند چه میدانستند که اگر بواجبی اعلام نمایند مادام که از جانب حضرت اعلی مرخص نگردند مادون
جرات اقدام بران حرکت ندارد و حضرت اعلی آستان رضا بدین امر کثیر الخطر نمیدهند مجملا از
سپاه ذوالفقار خان جمعی تجربه کار و زبان عالم تقدیر بی اختیار از ان رخنه بالا دویده داخل
شدند و قریب یکصد و پنجاه نفر داخل شده بودند که خبر بذوالفقار خان رسید و از حقیقت
حال آگاه گشته دانست که اگر اندک تعللی واقع شود جماعتی که داخل شده اند در معرض تلف اند
و مردم شهر و قلعه نیز واقف گشته بر ممانعت در روی کشیده خود و آتش محاربه اشتعال پذیرفته
ناچار لشکریان خود را رخصت داده و خود بر بالای برج بر آمده نقاره و نفیر نوازش در آورد
و چون غلغله سپاه بگوش فتنجای بیگ رسیده مشخص شد که مردم ذوالفقار خان داخل قلعه
شده اند تاب توقف نیاورده غلامان را رخصت یورش داده گروهی نیز از برجی که توپ خراب
کرده بدست در آورده بودند هجوم نمودند و آواز کرنای و صدای نورگه و کوس کین آهنگ بسبب
پیچیده غلغله گیر و دار دلیران قلعه گشای آشوب رستخیز در گنبد دوار سپهر انداخته و از اطراف
و جوانب خبر رسیده هر کس از امرا و عساکر در اطراف شهر سپر برداشت عملی یورش نموده بقلعه فرو ریختند
رومیه تاب صدمات افواج قاهره نیاورده خود را از بروج و باره شهر انداخته در نهانخانها
متواری میشدند و بماناساعت بدست قهر گرفتار آمده بدیگران ملحق میگشتند مجملا الطرفة العینی
چهار هزار نفس بقتل رسیده اموال ایشان بنهب و تاراج رفت و تمامت شهر شماخی بحیاره
حادثه رفته شد و احدی ازین یورش عساکر ظفر مآثر نرسیده و زیاده از ده کس ضایع
نشدند و الله ویردی خان و قورچیان جمعی که در طرف شمالی قلعه بالا سیبه داشتند چون احمد پاشای
بکلربیکی و عظمای رومیه در آنجا بمحافظت قیام مینمودند وقت محاصره جوانان کار آمدنی از طرف
بزخم تفنگ ایشان ضایع و نابود شده بودند بی اشاره همایون جرات یورش نکردند و هر چند
عالی اساس آن طرف بود که هنوز چنان نشده بود که بر آنها صعود ممکن باشد احمد پاشا و محصوران قلعه

بالا بعد از آنکه شهر و قلعه پایین از دست رفت بیشتر از پیشتر در قلعه داری مجد و ساعی
گشتند اما حرکت المذبوحی بود که پنج شش روز کردند و هیچ اثری بر سعی ایشان مترتب
نشد و اهتمام ایشان در قلعه داری واقع قضا حضرت باری نگشت و جمعی از عساکر
منصوره که بشهر آمده بودند از خانه بخانه سوراخ کرده نقبها بزیر برج و باره قلعه بالا که فاصل
بین القلعتین بود رسانیده منهدم ساختند و قورچیان عظام که بمحاصره قلعه بالا قیام
داشتند بملاحظه ننگ و نام شب و روز قرار و آرام نگرفته نقب از خندق رسانیده از
میان خندق در یکشب راهی سر پوشیده سرانجام داده بزیر برج رفیعی که از غایت بلندی
و ارتفاع سر بقبه جوزا افراخته در برابر سیبه ایشان واقع بود در آمدند و زیر برج را
دو سه روز خالی کردند و توپچیان متعاقب یکدیگر توپ می انداختند و یکطرف آن برج
فرو ریخت اما چنان نشده بود که صعود بران آسان توان نمود روز پنجم قریب یکصد و
پنجاه نفر از جوانان جان نثار و دلیران معرکه کارزار که نثار و ایثار نقد جان در شاهراه
این دولت ابد بنیان ادنی مراتب اخلاص میدانستند مردانه وار قدم بر پایه
دلیری نهاده شمشیرها بر دوش کشیده روی جلادت ببرج آوردند و رومیه که مستلزم
بقای خود می دانستند در محافظت آن سعی بلیغ بجای می آوردند بدافعه مشغول گشته تیر و
تفنگ و قاروره های نفط و یراق آتش بازی که بجهت چنان روزی ساخته و بر داشته
بودند بطریق باران بر سر قورچیان میریختند و ملازمان الله ویردی خان نیز رسیده جوش
جنگ انداخته داد مردانگی دادند و در آخر روز آتش محاربه بنوعی فروخت که
جان بر دلان سمند وار در میان آتش غوطه میخوردند هر چند رومیه در مدافعه و آتش فشانی
بیشتر کوشیدند فدویان جان نثار قدم مردی محکم تر استوار داشته زد و خورد میکردند
تا آنکه به نیروی اقبال بیزوال شاهی چند نفر از قورچیان شمشیرهای آخته با سرها برافراخته خود را
بهر عنوان که بود بالای برج انداختند بار رومیه که بمحافظت برج مشغول بودند دستگیر یا
شدند رومیان ما لاحظه ارستیز و آویز عاجز گشته از برج بپایان آمدند و از در و بام خانها
غازیان را به تفنگ گرفتند و غازیان در پشت روی خود حایلی ساخته سیبه گونه ترتیب دادند
و محافظت خود نموده دفع نکایت خصم از خود میکردند و هر چند رومیه سعی نمودند که غازیان

را از برج و ورکستنا صورت نیافت و مرتبه مرتبه جوانان دلیر از زمره قورچیان و تفنگچیان
ملحق شده ساعت بساعت قوت و قدرت ایشان زیاده میشد تا آنکه برج را متصرف شدند
و بملاحظه آنکه مبادا اخراب و اموال رومیه که درین قلعه بود بغارت و تاراج رود تامل
نموده از برج داخل قلعه نمیشدند رومیه را از مشاهده این حال کار از دست و
دست از کار مانده اکثر از محاربه و مصادمه بستوه آمده دانستند که دیگر قلعه داری
مقدور ایشان نیست و سعی و اهتمام بی فایده است قلعه از دست رفته رضا بقضا داده
دست از کار زار کشیده از برجها پائین آمدند و پاشا هر چند قول و ینکیچری و سایر مردم را
بمحاربه ترغیب میکرد آن طایفه بجان خود در مانده سراسیمه وار کس نزد الله ویردی خان
فرستادند و طالب امان شدند اما پاشا خود با چند نفر از ملازمان خاصه و سکبانان که همراه
داشت ببالای کوشکی که قدیما مسکن سلاطین شروان بوده بر آمده تیر و تفنگ بقورچیان و
غلامان می انداخت و در محاربه سعی و کوشش بسیار مینمودند تا آنکه مردم او تیر بستوه
آمده ترک جنگ کردند احمد پاشا مرد مردانه بود چون در اول حال سر از مصالحه و مهادنه پیچیده
محاربه اختیار کرده بود تا قوت و قدرت داشت زد و خورد کرد صحیح القولی از
زبان احمد پاشا نقل کرد که گفت غلامی داشتم زر خریده که همراه من بود و از غایت ادب
هرگز با من جرات تکلم نداشت و در مدت ملازمت انواع جانسپاری از و مشاهده شد
در وقتی که قزلباش مستولی گشته مردم از قلعه داری مایوس شدند من و غلام دو قبضه تفنگ در
دست داشتیم او یک یک پر میکرد و بدست من میداد و من از پی یکدیگر می انداختم چون لحظه
بر آمد بمن گفت ای صاحب سعادت عجب آنست که این همه خود را رنجه میداری قوم ترک جنگ
کرده رضا بقضا داده اند ترا با روزگار چه ستیزه است و از ما دو کس چه خیزد و فایده این
تفنگ انداختن چیست حیات امشب را غنیمت شمار تا به بینم که فردا از روزگار چه میرسد
این سخن گفت و روی از من گردانید هر چند تفنگی را که داده بودم که پر کند طلب داشتم نداد
چون دیدم که غلام زر خریده اعتمادی با من خیره شده دیگر فرمان نمی برد حیران کار خود
گشته دانستم که ادبار روی آورده حق با قضا بر نمیتوان آمد با قدر در نمیتوان آویخت
من هم تفنگی که در دست داشتم انداختم رضا بقضای آسمانی داده بکرده قزلباش که برج

برآمده بودند فریاد کردم که دست از محاربه باز دارید که ما ترک قلعه داری کردیم و قلعه بحضرت
شاه تعلق دارد محمد پاشا تا یک تیر در کیش قدرت خود داشت بجانب قزلباش
انداخت جنگ میکرد و چون کار بجان رسید کس نزد الله وردی خان فرستاده التماس
نمود که امشب قلعه از تعرض لشکریان محفوظ بوده که فردا آنچه رضای خاطر اشرف اعلی
بوده باشد تن بآن در دهند الله ویردی خان و قورچی باشی حقیقت بعرض اشرف
رسانیدند و حکم شد که در آن شب احدی بقلعه نرود اما از همه طرف پاس داشته نوعی نمایند
که متنفسی در شب از قلعه بیرون نتوانند رفت صبح روز ششم که روز چهارشنبه دویم شهر ربیع
الاول بود صبا مثال از طرف شمال بنسایم فتح و فیروزی وزیدن گرفت حاجبان بارگاه
معلی حسب الامر الاعلی مجلس عالی شاهانه و محفل متعالی پادشاهانه ترتیب داده حضرت
اعلی بعد از سپاس و ستایش آفریدگار جل شانه و توجه ظاهری و باطنی بارواح مقدسه
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
بر تخت فیروزی جلوس فرموده نقارهای شادیانه بنوازش در آوردند قرچغای بیگ و
غلامان و تفنگچیان حاضره شریفه بضبط قلعه و محافظت دروب مامور فرمودند و حسین بیگ
چارچی باشی قور و والفقار را بقلعه فرستاده احمد پاشا و شمس الدین پاشا را با برادرش و
پسر کوچک او که محرک ماده فتنه و فساد بودند و کوچک حسن و چند نفر دیگر را طلب فرمودند
احمد پاشا در آمدن تقاعد ورزیده بچارچی باشی مذکور گفته بود که از ما بی نهایت بی ادبی
نسبت بغلامان شاهی صدور یافته مستحق سیاست و عقوبت شده ایم و شایستگی
دخول مجالس عالی نداریم مامول آنکه یکی از ملازمان درگاه را امر شود که در همین جا ما را بجزا
خود رسانیده سرما را بنظر اشرف رساند حضرت اعلی خاطر او را بنوید عاطفت اطمینان
بخشیده طلب فرمودند پاشا با جماعت مذکوره بمجلس بهشت آیین در آمده سجده خجالت
بتقدیم رسانیدند و چون مرد عاقل سخن دان بود سخنان عاقلانه که مناسب وقت و مقام بود
معروض داشت حضرت اعلی با وجود کمال قهر و غضب که در آن روز بر طبیعت همایون
بود بپاشا مذکور بنظر ملایمت توجه فرموده سخن عتاب آمیز نفرمودند اما با شمس الدین پاشا
بعتاب و خطاب آغاز نهاده اعمال و افعال معاندانه او را شمرده کرد فرمودند کوچک حسن مجلس خود را

در خوشامدگوئی تقصیر ننموده بآن شمس الدین پاشا خطاب کرد که این قوم را قدرت مقابله با حضرت
شاه نبوده و ترک شروان گفته بدر رفتند تو نگذاشتی و خود بدروازه رفته تخته پل را خراب
کرده مردم را بمحاربه راغب ساخته دعوی ولایت میکردی و میگفتی من از اوتاد و اقطاب
خبر رسیده که قزلباش برین قلعه فیروز نخواهند شد ملک بیک جارچی باشی که همیشه ربا کار
معنی رخصت هزل و مطایبه داشت بشمس الدین پاشا که بسیار طویل اللحیه بود گفت عجب محاسن شیخانه
دراز کرده چون دعوی ولایت و کرامت که میکردی دروغ بیرون آمد و آنچه مفهوم میگفتی برعکس
نتیجه داد بعد ازین تخفیف لحیه شیخانه شما مطلب است و باشاره عالی دست بر محاسن او زده موها
را بکندن گرفت و یکسر مو از وقاحت و قباحت نامرعی نگذاشت و آتش خشم شهریاری
نسبت باو دم بدم زبانه کشیده و جز آب سیاست و عقوبتهار گوناگون منطفی نمیگشت مجملا
شمس الدین پاشا با برادرش و یک بیگر حکیت و سه نفر دیگر که خاطر مبارک اشرف از اطوار
ناهنجار و سخنان متجبرانه ناهموار ایشان بسیار مکدر و خشم آلوده بود مورد قهر و غضب پادشاهی
گشته بانواع عقوبات معذب گردیدند و بعد از خراب البصره ایشان را پارده و بازار برده قطعه
قطعه کردند و مرزا علی که در اصل شروانی بود و در میان رومیه نشو و نما یافته از جمله معتبران شده بود
و خود را از شجعان روزگار و تیراندازان نامدار میدانست و در اوایل حال اظهار جلادت و
دلیری نموده بر تیرها نام خود نوشته بجانب ملازمان موکب همیون می انداخت و ستایش
خود میکرد یکی از ملازمان درگاه که برادرش بزخم تیر او بقتل در آمده بود استدعای قتل او
نموده اجازت یافته فی الفور بقلعه رفته سرش را که سرمست باده نخوت و غرور بود بریده
بنظر اقدس رسانید و جنود رومیه اگرچه مستحق قتل و سیاست شده بودند بخاطر اشرف رسید که
آن جماعت قطع تعلق از اموال ظاهری خود کرده بر سبیل خونبها بجنود اقبال دهند بعد از آن مطلق
العنان بوده بهر جا خواهند روند تمکی آن جماعت بالطوع والرغبه قبول این معنی نمودند و از جمله محصوران
برادر خواجه حسام الدین گیلانی بود وزیر خان احمد گیلانی که در آن وقت منصب قورچی باشیگری داشت
و او را بهمان نام قورچی باشی میخواندند و در وقتی که خان احمد از گیلان فرار نموده بشروان آمده
از آنجا بروم رفت او در شروان توقف نموده بتمول مشهور بود و در میان رومیان معتبر بود و از شرارت
و بدنفسی و میان حسن کفایت ظاهر میساخت و خاطر مبارک اشرف از برادران او که باعث

فساد گیلان بودند منحرف بود چنانچه یک برادر چند سال قبل ازین در دارالسلطنه معروض
تیغ پادشاهی گردید و قورچی باشی مذکور در ایام محاصره قلعه دولتخواه رومیان و مدبر مهام
ایشان بود و در روز فتح قلعه که بملازمت اشرف رسیده به چرب زبانی و سخنان
دروغ بیفروغ چند روزی کار خود را پیش برده اظهار کفایت دیوان نموده متقبل شد
که از مال اهل قلعه پنجاه هزار تومان بکفایت دیوان نماید هر چند بر ضمیر انور لایح و واضح
بود که اعتمادی بر اقوال کاذبه او نیست و او میخواهد بحیله و روباه بازی چند روزی خود را
از شحنه قهر پادشاهی صیانت نماید مصلحت وقت و ظهور عیار کار او با او تلطفا آغاز
نهاده بخلع فاخره سرافراز گردانیدند و او را بنوید وزارت گیلان بلکه صفهان و مازندران
خوشوقت گردانیدند و او بزبان چاپلوسی متعهد شد که آن وجه عنقریب بحصول موصول میگردد
و دفتران رومیه را طلب نموده اسامی لشکریان که در هنگام محاصره محصور بودند از روی
علوفه و تیمار نقلم کرده و هر کس در حیات بود مبلغی باسم او در قلم داد و جمعی دیگر را که در مدت
محاصره مقتول شده بودند مبلغی باسم متعلقان آن جماعت رقم کرده و مبلغی نیز باسم کدخدایان
و سکنه شماخی که با رومیه در قلعه بالا محصور بودند برسم ترجان و مال امان رقم در آورد مجموع
آنها زیاده از موازی سی هزار تومان نشد بالجمله آن مبالغ در میانه غلامان و قورچیان و
آقایان و تفنگچیان جارچیه شریفه که در پای قلعه خدمت کرده بودند تقسیم یافته هر جماعت را بیک
طایفه سپردند که آنچه رقم شده در عوض خونبها واصل سازند و هر کس را سخنی باشد محصلان جرح
آن نقور قورچی باشی گیلانی نمایند که خاطر نشان نماید باز قورچی باشی مذکور با این حال چند روز در
میانه آن جماعت مشیر و مشارالیه بود و بازار اخذ و جرم داشت از چند نفری که فی الجمله جمعیت
و سامانی داشتند وجه ترجان بوصول پیوست اما از اکثر مردم بعضی نصف و بعضی ثلث و بعضی
وجه دیگر گرفته آنچه باسم متعلقان متوفیان و مقتولان رقم شده بود قلیلی صورت یافته
تتمه لم یصل شد چنانچه از کل اموال قلعه بیش از پنج شش هزار تومان بخزانه عاید نشد و چون شرارت
و بدنفسی و قوت طامعه قورچی باشی بظهور رسید و گفتار و کردار او از پرتو صدق و راستی
فروغی نیافت بجزای اعمال سابق و لاحق گرفتار آمده بعد از مصادره و مؤاخذه بقتل آمد
و احمد پاشا را با بوحیدر منکار بقلعه قهقهه فرستاده بعضی از اشیا و اموال و اسباب پاشا را به

دادند و مدتی در قلعه قهقهه بوده دیگر خبری از او نیامد و جمعی از اهالی شروان که از جمله محبوسان
بودند که در زمان رومیه تربیت یافته در سلک معتمدان و آقایان و ارباب علوفه و تیمار
منسلک گردیده بودند و مصالح ملک اقتضای آن میکرد که انجماعت مستمال عنایت شاهی
بوده درینوقت تعرض بایشان نرود چه کل اهل شروان سالها با آن طبقه آمیخته اظهار دولت
خواهی کرده بودند و تعرض بآنجماعت موجب رمیدگی سایر الناس میشد چند نفر از ایشان را
تربیت کرده بهر کدام دو سه موضع تیول و سیورغال و انعام داده مقرر فرمودند که پسران
و برادران ایشان در سلک ملازمان خاصه شریفه منتظم بوده در رکاب همایون بعراق آیند
اما حکام کرام بتدریج ولایت شروان را از وجود آنجماعت پرداختند و سایر لشکریان
امر شد [illegible] که چون شروانیان آمیزش نموده هریک با جمعی طریقه نمک خوردگی
و قرابت سببی دارند آنجماعت را باهالی شروان بسپارند که بمقتضی آشنائی و مردمی با ایشان
عمل نموده هر کس زاد و راحله نداشته باشد بزاد و راحله مدد نموده بهر طرف خواهد سبیل
گردانند اما اهالی شروان که تهمت زده دولتخواهی رومیان بودند و درین هنگام سعی
می نمودند که ذمه خود را از آن تهمت مبرا گردانیده شعار دولتخواهی قزلباش ظاهر سازند
این معنی را محمل بر امتحان نموده در شاهسیونی و مخالفت رومیه غلو کرده فوج فوج را
بقتلگاه آورده معروض تیغ یاسا میگردانیدند از آن طایفه مگر قلیلی از قلعچیان بی نام و نشان
نجات یافته باشند و اکثر معروض تیغ شروانیان گشتند از ذوالفقار خان عمل شنیع
ظهور یافته عاقبت بشامت آن گرفتار آمد در زمانی که رستم خان برادر بزرگتر
او از خصومت و عناد امرا طوالش و بیم خصما تاب توقف در یورت و مسکن خود نیاورده
با برادران و اتباع از آب کر گذشته بشیروان رفت و برومیان توسل جسته مدتی در
آن دیار بسر بردند چون رومیه اعتمادی بجانب ایشان ننموده دفع آنجماعت اولی و الزم
دانسته رستم خان را با یکدو برادر و اتباع او بقتل آوردند فرهاد خان که برادر کوچکتر رستم
خانخان بود با ذوالفقار خان و الوند بیک برادران کوچک از آنجا فرار نموده با آذربایجان
آمدند و چون تخت سلطنت ایران بوجود فایض الجود حضرت اعلی شاهی ظل الهی زیب و زینت
یافته سرکشان قزلباش بجزای اعمال خود رسیدند ایشان بپایه سریر اعلی آمده در ملازمت

بمراتب عالی فایز گردیدند و برخی از احوال او و برادران در محل خود سمت گذارش یافته
بالجمله یک همشیره ایشان با دو صبیه رستم خان و دیگر خدمه و اتباع که در شروان در دست
رومیه اسیر و گرفتار ماندند و جمعی از آقایان رومیه هر سه مخدره را بحباله نکاح در آورده بودند
و درین چند سال از ایشان فرزندان ذکور و اناث بهم رسیده بود درین وقت که قلعه مفتوح
شد و حکومت شروان بذوالفقار خان تعلق گرفت شوهران مخدرات مذکورات بتوقع
معاونت ذوالفقار خان کس نزد او فرستاده استدعای صیانت احوال خود و
حفظ ناموس و اهل و عیال که بجهت قرابت سببی بر او لازم بود نمودند و مشار الیه حقیقت
بعرض اشرف رسانیده فرمان مطاع نفاذ پیوست که همشیره ذوالفقار خان و صبیه های رستم
خان با شوهران و فرزندان و ملازمان در کنف حمایت ذوالفقار خان آسوده احدی
را با ایشان کاری نباشد چنانچه مبلغی که قورچی باشی گیلانی باسم آنجماعت رقم کرده و داخل جرایم
رومیه بود بتحویل ذوالفقار خان مقرر شد که خود سامان داده واصل سازد و تحصیل آن از کرم
بدرخانه ایشان نرود مشار الیه حمیت جاهلانه را غیرت قرامانلو نام نهاده آن سه عفیفه را
با فرزندان و شوهران و ملازمان و خدمه و اتباع ایشان که قریب بیست و هفت نفر یا
سی و هفت نفر علی اختلاف القولین بودند در یک شب هلاک ساخت و از سوء عاقبت آن
فعل شنیع نیندیشید و حضرت اعلی بعد از اطلاع بر آن عمل مذموم شنیع انکار بلیغ نموده او را
ملامت بسیار کردند و قطع صله رحم جایز داشته ارتکاب قتل عورات مظلومه بیگناه
و اطفال ذکور و اناث ایشان نمود منتقم حقیقی در همان زودی قطع رشته حیات او کرده
از عمر و دولت برخورداری نداد چنانچه عنقریب در محل خود گذارش می یابد و بالجمله بعد از
این قضایا مملکت شروان بامرا عظام تقسیم یافته ایالت شماخی و توابع آن بذوالفقار خان
تفویض یافت حکومت دربند و سایر الکا بچراغ سلطان گرامپا استاجلو مرجوع گشته
مقرر شد که شاه نظر بیگ توکل با بغاق مشار الیه در آن سرحد بوده باشد و سایر مردم که به دربند
رفته بودند مراجعت نمودند و ذوالفقار خان در ساعت محمود و خیر مسعود بشهر رفته به جبر
شکستگیهای قلعه و تعمیر برج و باره پرداخت نقبها و جرها را مسدود ساخت و موکب همایون
فال از آن منزل کوچ فرموده چون هوا بسیار گرم شده بود بجانب ییلاقات شماخی در



حرکت آمده چند گاه در قلال جبال منازل دلکش و جاهای علفزار و چشمهای خوشگوار اختیار
نموده داد خرمی میدادند و امرا و حکام داغستان و چرکس هر آنکس که در درگاه معلی بودند
و بعضی که اظهار اخلاص نموده کسان خود را بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده بودند
بخلاع فاخره و انعامات و نوازشات اختصاص یافته جهت رستم خان تبرکات لایقه
فرستادند و چون خاطر معصوم خان والی طبرسران از آن حرکت ناهنجار که بر جهت از
اردوی معلی فرار نموده رفته بود و غدغه آلود بود و هنوز اطمینان تمام نیافته بود و توقف
همایون در آنحدود موجب تزلزل و اختلال احوال مردم طبرسران بود حضرت اعلی جهت تسلیه
خاطر او صبیه او را که در حبالهٔ عقد داشت در سلک پردگیان سرادق سلطنت انتظام داده محمد علی بیگ
وزیر شروان را با جمعی و بعضی از اقمشه و یراق بجهت آوردن او بدانصوب فرستادند و
این مژده والا تسلی بخش خاطر طبرسران گشته بدین عطیهٔ ارجمند بین الاقران سربلند گردیده و
همان چند روز آن مخدره را بآیین شایسته مصحوب محمد صالح بیک مزبور و معتمدان خود روانه
خدمت اشرف گردانیده در سلک حجله نشینان بارگاه سلطنت انتظام یافت **مراجعت نمودن
موکب اقبال از شروان بصوب تبریز و از آنجا آهنگ عراق نمودن و رفتن بمشهد مقدس امام
الجن و الانس علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا و از آنجا مراجعت نمودن و بمقر سلطنت نزول
کردن و آنچه در حین مراجعت روی داد** چون خاطر خطیر از انتظام مهمات شروان و داغستان
فراغت یافته عزم مراجعت مصمم گردید علیخان بیگ جوانشیر را حکم شد که بجواد رفته ترتیب
جسر دهد و مشارالیه در اندک روزی جسری در کمال استحکام ترتیب داد و بعد از اتمام جسر کوس
مراجعت بلند آوازه گشته از جسر عبور فرموده از راه دره و رنو عزیمت دار السلطنه
تبریز فرمودند حضرت اعلی امرا و ارکان دولت و اغرق اردوی همایون را از راه اهر روانه فرموده
خود بنفس شریف با چندی از مقربان و مخصوصان بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیا
و مشایخ کرام صفویه بجانب دار الارشاد اردبیل تشریف بردند و چند روز در آنجا برسم
طواف و زیارت مشایخ عظام و اجداد عالیمقام قیام نموده بفیروزی و اقبال بدار السلطنه تبریز
رسیده باردوی ظفرقرین ملحق گردیدند و چند روز اوقات گرامی صرف انجاح مطالب و
اسعاف مآرب امرا و اعیان آذربایجان و نظم و نسق امور سرحد فرموده ایلچیان و رسولان

که از جانب حاکم جزیره و ذکریا خان و سایر امرای اکراد بجهت تهنیت فتح شروان باستان
سدره نشان آمده بودند بخلاع فاخره و نوازشات گوناگون مفتخر گردانیده مقضی المرام
رخصت معاودت دادند و چون سلطنت پناه غازی گرای خان تاتار از خدمت اشرف
التماس نموده بود که چندان آقا از متفرقه آقاسی که در جنگ شابران گرفتار غازیان شده بود
و با او طریقه آشنائی تمام داشت مطلق العنان فرمایند حسب الالتماس مشارالیه او را با پسران
از قلعه بیرون آوردند مشارالیه که مرد عاقل سخندان بود بمقدمات مرغوبه خاطر اشرف را مایل
راغب ساخت و متقبل شد که پسران او در خدمت اشرف بوده باشند و او بروم رفته
باتفاق غازی گرای خان در تمهید مقدمات صلح کوشیده قرار دهد که بدستور زمان شاه
جنت مکان فیمابین مصالحه وقوع یابد نواب اشرف نیز بجهت ترفیه حال خلایق او را به
اسلامبول فرستاده غازی گرای خان و ابو القاسم بیک یوزباشی ایواغلی برسالت نزد خان
تاتار از راه چرکس روانه نمودند و غازی گرای خان نامهٔ محبت آمیز فرستادند ایشان از [illegible] روانه
شدند اما چون الکاء او سه چرکس رسیدند مشارالیه بنابر کینهٔ دیرینه که از او در سینه داشت
چندان آقا را بقتل آورد و چون کل ولایت آذربایجان و آران و گرجستان و شروان که در
زمان شاه جنت مکان در تصرف این دودمان والا بود و قریب بیست و چهار سال که رومیه
از تصرف قزلباش بیرون برده در ید تسلط و اقتدار آن طایفه بود و همین عنایت الهی
و نیروی اقبال شاهی بتصرف درآمده جمیع قلاع متین حصین آن ولایت را که مملو از مردان کاری
و اسباب و ادوات قلعه داری بود بنوعی که در طی وقایع هر سال در رشتهٔ تحریر درآمده
بقوت قاهرهٔ یزدانی و تایید آسمانی فتح فرموده ساحت منیع المساحت آن مرز و بوم از خار
تعرض معاندان مصفی گردیده و سفر و یساق امتداد کشیده قریب بچهار سال بود که لشکر قزلباش
در رکاب نصرت انتساب اشرف بتسخیر قلاع و حرب و قتال اشتغال نموده ارتکاب انواع
شداید و محن نموده بودند و از زمان سلطنت و کشورگشائی صاحبقران مغفور امیر تیمور گورکان
الی الآن که قریب بدویست و پنجاه سال است هیچ پادشاهی ذی شوکت ارتکاب سفر و یساق
بچهار سال نکرده بود و چنین فتوحات نمایان که بندگان اعلی را میسر گشت در ازمنه سابقه کمتر
روی داده عزم مراجعت بمقر سلطنت جزم فرموده امرا و ارکان دولت را امر فرمودند

که در دار السلطنه تبریز چند روز بسان عساکر ظفرنشان پرداخته بعد از آن هر یک باماکن و محال
خود رفتند و چون حضرت اعلی این فتوحات را از پرتو حسن ارادت و صفای عقیدت و علای
آستان عرش نشان شاه ولایت و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین حضور و صفای نجابت
و خدمت روضه مقدسه سپهر نشان حضرت امام ثامن ضامن   امامی که روبند خاک
درش را   خلایق بژگان ملایک شهپر   میدانستند از آن روضه مقدس استمداد همت فرموده بودند
بشکرانه این مواهب عظمی عزم طواف و زیارت آن روضه مقدس نمودند که اختتام سفر بدین سعادت
ابدی فرموده رنج راه و محنت و مشقت گاه و بیگاه را که لازمه سفر و بیساقست از خاک کوی
آن کعبه آمال براحت و آسودگی مبدل سازند و بعد از استسعاد بآن سعادت عظمی منظر سلطنت
نزول فرمایند و با چند معتمدی از مقربان متوجه آن صوب باصواب شدند و در دار السلطنه
قزوین چراغان و آیین بندی کرده چند روز بخرمی و نشاط گذرانیده و از آنجا با قوافل نیاز
و رواحل اخلاص روی توجه بمطلب اعلی آوردند و در اندک روزی بآن سعادت عظمی مستعد
گردیدند حسین خان حاکم هرات و اکثر امرا خراسان در مشهد مقدس معلی بشرف ملازمت دریافته
بنوازشات شاهانه سرافراز شدند و بعد از فراغ از سپاس مواهب الهی و دعا و زیارت امام
الجن و الانس بمستقر دولت روی آورده بتاریخ بیست و ششم شهر رجب المرجب پرتو
وصول بدار السلطنه اصفهان انداخته دیگرباره آن خطه فردوس مانند را بفر طلعت همایون
زیب و زینت افزودند و شهر و بازار را آیین بسته چند روز بعیش و عشرت و
آسودگی بخشیدند خلایق گشتند امرا و ارکان دولت حسب الحکم الاشرف در تبریز بملاحظه سان
عساکر نصرت نشان فرموده اسم بقلم در آوردند و جمعی که درین چند سال اصلا از موکب همایون
تخلف نجسته همیشه ملازم رکاب اشرف بودند و مردانگیها و حسن خدمات که درین سفر
از هر کس بظهور آمده بود در تحت اسم آنکس ثبت نمودند که فراخور آن مورد الطاف شاهانه گشته
از امثال و اقران ممتاز باشند و سنجهای [illegible] داشته بمستوفیان سپردند و لشکریان اجازت
یافته روی بمساکن و اوطان آوردند و امرای عظام بمحال تیول خود رفتند جناب آصف مقام
اعتماد الدوله مرحوم میرزا حاتم بیک رخصت رفتن اردوباد حاصل فرمودند که چند روز بیمن
عواطف و الطاف شاهی در وطن اصلی بعشرت و کامرانی بسر برده بعضی عمارات در آن بقعه دلگشا

طرح فرمایند و راقم حروف چون اکثر اوقات بشرف ملازمت آن جناب مشرف بوده
همیشه در مدت ملازمت و معاشرت از ایشان اشفاق مثل از پیش مشاهده مینمود و الحق صحبت
فیض بخش آن ملک صفات اثر تمام گرفته بود با وجود بیساق پنجسال و میل خاطر بملاقات فرزندان
چون مفارقت ایشان بر طبیعت شوار بود و مع هذا تکلیف مرافقت و ترغیب تمام میفرمودند
رضاجوی خاطر شریف آن صاحب دولت گشته فیض صحبت کثیر البهجت آنجناب را بر دیگران راجح
دانسته همراهی ایشان روانه اردوباد شد و در آن سفر صحبت اثر خلف الصدق الولاة العظام میرزا
ولد سید مبارک والی عربستان حویزه و دورق که از عهد صبا الی یومنا هذا حسب الامر الاعلی در سایه
تربیت اشفاق پدرانه آن عالیجاه نشو و نما یافته بود و حضرت صاحب سعادت مصطفی پاشا
که از امرا معتبر رومیه و در سلک وزرا بوده در جنگ چغال اغلی اسیر و دستگیر شده بود و
مرد قابل خوش صحبت نیکو اخلاق بود و لغات عربی را خوب تتبع کرده شعر فارسی و ترکی خوب
میفهمید و منشی طبیعت بود حضرت اعلی مشار الیه را بنواب اعتماد الدوله سپرده بودند و نواب میرزا
با خدمتش مصاحبانه اختلاط میفرمودند و همیشه حاضر مجلس عالی الجناب بود و دیگر محمد حسین تفرشی
که از سادات جلیله عالیه درجات تفرش و افضل الفضلا و بکمالات علمی و عملی آراسته و در فن انشا
و تفنن عبارات و استعارات با مزه و سلیقه درست مرتبه عالی دارد و چند سال بود که
بتعلیم خلف صدق آن صاحب اقبال اعنی مخدوم زاده جهانیان میرزا طالب خان اطال الله عمره
قیام داشت و میر عبدالغنی تفرشی که از اقوام مشار الیه و سید نیکو اخلاق خوش صحبت بود
و مدتها باتفاق مشار الیه در مدرس علامة العلامی میرزا ابراهیم همدانی باکتساب فضایل مشغولی
نموده در ملازمت آنجناب بود و در نظم اشعار پایه عالی داشت و مولانا مظفر (?) قزوینی که خلاصه
اهل ادوار و در حسن صوت و گویندگی سرآمد روزگار و تصانیف قول و عملش دستور العمل
نقش بندان نادره کارست و صاحب طبیعت نظم و ندیم و بذله گوی و خوش صحبت افتاده و
انشا و حیدر علی عودی بشرف ملازمت و مرافقت آنجناب مشرف بودند و جناب میرزا همیشه
در مجالس خاص با اعزه مذکور صحبت شعر میداشتند و بخواندن تاریخ و نقل حکایات و روایات
مسرت بخش خاطر همگنان بودند و بدوزال (?) گوو دشت که موضع است از مواضع دزمار وارد
گشته سه روز توقف فرمودند و این موضع در کنار رودخانه ارس جانب جنوبی واقع

شده و اقسام [illegible] انار شیرین که ارباب ضیافت بانار یزد و ابرقوه و شاهوار
ساوه ترجیح میدهند و [illegible] جای آن دارد و اقسام انگورهای لطیف نازک الوان در آنجا
خوب میشود و در آن موسم میوه در بازار بسیار ارزان و بتخصیص انار که آن مقدار بحاصل می آید که
بتمامی شهرهای آذربایجان بل تبریزان و ایروان و گرجستان نقل مینمایند و همه کس را کافیست
مجملا این دو محل و قطعه ایست از ریاض جنان که باغات آن بهم پیوسته و الیاس خلیفه ولد چالان
خلیفه ذوالقدر که ابا عن جد در سلک خلفای ذوالقدر منسلک بوده و اولاد عظام موسی بیک
ذوالقدر در آن هنگام بهمین [illegible] حضرت اعلی شاهی و تربیت و اشفاق آن عالیجاه بحکومت
و دارائی آن ملک سرافراز گشته در قریه جنت نشان دوزال منازل مرغوب و ایوانهای بلند
اساس بغایت دلنشین و دلکش مرتب ساخته بودند و در آن گوشه نزهت بخش خان کرم گستر
بقدر مقدور بمقتضای احوال آینده و رونده [illegible] نموده طریق مهمان نوازی مرعی میداشتند و اولاد موسی
بیک مذکور سیما حیدر بیک که در سلک [illegible] باشیان معتبر منسلک است و شاهرخ بیک که جوان
قابل خوشنویس پرهیزکار و از [illegible] دان روزگار است و الیوم در خدمت اشرف بوزارت
قورچیان عظام رتبه سرافرازی دارد و الیاس خلیفه مذکور با همگی اقوام بلوازم میزبانی که درخور
مهمانی جنان باشد قیام نموده تکلفات [illegible] زمین نمودند و همگی اعزه که برفاقت و همصحبتی جناب
میرزا مشرف بودند و ملازمان و منسوبان و اهل خدمت حسب المقدور خدمات نموده
تواضعات و تکلفات آدمیانه بظهور آوردند عالیجناب [illegible] بجناب خلافت پناهی و اولاد
گرامی او سوغات و ارمغان لایق داده همگی اقوام و مردم آن سلسله خلعتهای فاخره عطا نمود
و بعد از آن متوجه خطه طیبه اردبیل شدند و بساعت سعد داخل بلده مذکور شده در منازل بهشت
اساس آباء و اجداد [illegible] نمودند و اهل آن بلده از خرد و بزرگ و وضیع و شریف بلوازم
استقبال قیام نموده آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند و جناب آصف صفات مقتضای
عطوفت و اشفاق [illegible] مردم آن بلده یارانه و برادرانه سلوک فرموده انواع مردمیها
که سزاوار بزرگی [illegible] بود بظهور آورد و منتسبان سلسله علیه صفویه را بخلاع گرانمایه و ارمغان
نواخته جمیع [illegible] و اعیان و ریش سفیدان هر طبقه را از اهل حرفت و صناعت خلعتهای فاخره داد
باهل صلاح [illegible] و درویشان و عورات مستحقه عطایای ارجمند فرموده تا بیست روز در آن

خطه طیبه توقف فرموده هر روز جشنهای ملوکانه و صحبتهای بزرگانه طرح میفرمودند و لوازم
آن بر وفق دلخواه مجلسیان بیش از حد و قیاس مرتب و مهیا میگشت و سه روز [illegible]
و اکلیل تشریف برده همیشه اوقات شریف را در کمال مسرت و شکستگی میگذرانیدند و
در میان باغات آن بقعه شریفه کوه بلندی واقع شده که آنرا نظاره می نامند و سیرگاه مردم آنجاست
و باغات و بساتین شهر در دامن آن افتاده و آب ارس که از جانب غربی می آید بغایت مطبوع
بنظر در می آید جناب اعتماد الدوله آب از کوهسار بلند آورده بفواره بالای نظاره برده و در سطح
آن کوه عمارتی نیز مشتمل بر یورت مثمن که هر طرف ایوان داشته باشد طرح فرموده بر بالای آن
تالاری ساخته اند و آب بر دور آن عمارت میگردد و برابر هر ایوان حوضی قرار داده اند
و بر جانب جنوبی نظاره در ربع پایین تر زمینی واقع شده که تخمینا سه چهار جریب بوده باشد
اراده داشتند که آنرا هموار ساخته حوض بزرگی در میان آن ترتیب داده دور آن را باغچه
نمایند و از بالای نظاره آب را بفواره بحوض مذکور [illegible] آب از فواره میان حوض ده
گز بالا جسته باشد اما آنچه هنوز مکنون خاطر شریف ایشان بود بظهور نیامده بود که از گردش
چرخ جفاکار و عادت مالوفه روزگار آنجناب را واقعه ناگزیر پیش آمد امید که خلف
صدق آنحضرت که بیمن التفات شاهانه شاهنشاه زمان مسندنشین اورنگ وزارت اند بانجام
آن موفق گردند الحاصل تماشای آن مکان نزهت بخش غم پرداز کاشانه دل و نظاره آن
روشنی افزای دیده نظاره گیان افلاک بود و این رباعی در آن هنگام از مطلع خاطر
سر زده بود چون مناسب بود در وقت تحریر در این مقام ثبت افتاد [illegible] این بقعه که آفتاب
سیاره اوست اوصاف بهشت جمله درباره اوست صد چشمه [illegible] بزیر صخره اوست
روشن کن چشم حور نظاره اوست بالجمله در اول ماه رجب المرجب از آن مقام فرح بخش مراجعت
واقع شده تا [illegible] جناب الیاس خلیفه و اقوام همراه بودند و از آنجا بدار الارشاد
اردبیل آمده منازل جناب وزارت مآب خواجه محمدرضای وزیر آنجا که در کنار رودخانه و
مکان مرغوب واقع شده محل نزول عالی گشت خواجه مشارالیه جوان مستعد شاعر مشرب مطایبه
دوست صاحب طبیعت است مولد آنجناب ابا عن جد جوین من اعمال قزوینست پدرش
خواجه ملک از اهل سیاق و ارباب قلم بود و بخراسان بخدمت نویسندگی امرای عظام قیام
داشت از حوادث روزگار و فتور خراسان از آنجا غارت زده و پریشان بعراق

آمده در موطن اصلی ساکن گشت و چون جناب خواجه زاده صاحب همت و بلند پرواز بود از
ده نشینی سر باز زده به تنگ در ملازمت در آمد و همت بر علو مرتبه و کمال گماشته بعد از سعی و
تکاپوی بسیار کردگار دولت طلبان را از آن چاره نیست بملازمت ذوالفقار خان قرامانلو
اختیار نموده روز بروز در خدمت او اعتبار می یافت و مرتبه مرتبه بدرجه وزارت ترقی
کرده چند سال من حیث الاستقلال بدان مهم پرداخت و چون آثار رشد و کاردانی
از مخایل احوالش ظاهر بود بالآخره در سلک وزرا و ارباب قلم دیوان اعلی انتظام یافته
بخدمات آذربایجان مامور گردید و در سفر گرجستان بحسن خدمات لایقه و فدویت و جان
سپاری که در طی آن سال مرقوم کلک بیان میگردد و لقب ارجمند عضدی یافته از زمره مقربان
مجلس بهشت آیین گشت و در آن هنگام در دار الارشاد اردبیل بخدمات مرجوعه دیوانی
مشغولی داشت و بصحبت شعرا و ارباب دانش الفت تمام گرفته بقدر مقدور بر تفقد احوال
ایشان میگماشت والحق مرد آدمی بذله گوی خوش صحبت است و نکات شیرین و کلمات مطایبه
آمیز رنگین و لطایف و ظرایف بسیار از طبع موزونش سر میزد و شعر را خوب میگفت این
رباعی از منظومات او ثبت افتاد

آنم که حزین و خسته تن می آیم
جان بسته بتار پیرهن می آیم
مانند غباری که بود بر باد
پیچیده بپای خویشتن می آیم

در غزل ابیات عاشقانه و معانی رنگین
بسیار دارد و درین مقام زیاده ازین بسیاق تاریخ مناسب نبود بالجمله جناب اعتماد الدوله سه روز در آنجا
توقف فرموده بسعادت زیارت حظیره مقدسه سلطان الاولیاء و مشایخ عظام صفویه که
فی الواقع انوار تجرد و خداجویی از مراقد منوره آن محرمان خلوت سرای وحدت آفتاب
سان در لمعانست مستسعد بودند و جناب عضدی القاب از فرط اخلاص و محبت در مقام
در حد منکاری در آمده در تفقد احوال همگنان خود را معاف نداشت و از جانبین
لوازم مناسبات بزرگانه بوقوع پیوست و از راه خلخال روانه عراق گشته جناب وزارت
مآب چند منزل بمشایعت آمده لوازم خدمت بجای می آورد و از آنجا طی منازل نموده بدار
السلطنه قزوین رسیده بمنازل روح افزای عالی که در سمت خیابان باغ سعادت واقعست
نزول فرموده و بعد از سه روز از آنجا روانه شدند و یک روز در ساوه میهمان حضرت
سیادت ناصر ولد مبارک عرب بودند چه حکومت آن بلده باو تعلق داشت و از آنجا به قم
آمده در آستانه مقدسه معصومه فرود آمده بشرف زیارت آنحضرت دریافته سادات

و موالی و خدمه روضه مطهره را بعطایای ارجمند نوازش فرموده و در حضور اهالی قم که انار رنگین
لطیف آبدار آورده بودند انار و زغال حاضر ساخته ارباب ذائقه و هوش تمیز کردند که انار
و زغال شاداب تر و نازکتر نمود و اگرچه اهالی قم این معنی را بهیچ وجه قبول نمیکردند اما تا انصاف
میکردند از آنجا بمدینة المؤمنین کاشان رسیده یکروز در آنجا توقف فرموده متوجه
دار السلطنه اصفهان شدند و از اردوباد تا اصفهان در هر منزل بعد از استراحت و
آسودگی از کوفت راه همگی رفقا بمجلس عالی حاضر گشته بصحبت مشغول میشدند و اهل نغمه
و ساز در مجلس عالی عشرت همراه بوده بنغمات دلاویز و ترنمات شکر ریز زنگ زدای خواطر بوده
و مضمون این مقال که

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

تمامی آن سفر بمسرت و شادمانی و شگفتگی بسر آمده همگنان از شرف همصحبتی و مجالست
مجلس عالی صاحبی مفیض یاب بوده آن چند روز را خلاصه عمر شمرده بالجمله بتاریخ هشتم شهر
شعبان بدار السلطنه اصفهان بسعادت پای بوس همایون و ملازمت سده سنیه سعادت
مشحون سرفراز شدند و از جانب اشرف بملطفات خسروانه و نوازشات پادشاهانه مخصوص
هرچند تحریر این احوال زیاده مناسبتی بسیاق تاریخ نداشت اما چون راقم حروف با جناب
اعتماد الدوله مرحوم رفیق آن سفر بوده و دراز انواع اشفاق و ملاطفات که از ایشان
مشاهده میشد بخاطر رسید که حقایق حالات را در رشته تحریر کشد که هم مراسم حقوق
نمک خوردگی داشته باشد و هم شیوه ستوده و مردم نوازی آنجناب دستور العمل کار
آگاهان دقایق مردمی گردد الغرض حضرت اعلی چند گاه در دولتخانه مبارک نقش جهان
بمسرت و شادمانی گذرانیده بعد از فراغ از سیر و صحبت شکار و داد دهی خلایق و انتظام
مهمات عراق اراده سیر و شکار مازندران بهشت نشان از خاطر خطیر همایون سر بر زد و جناب
اعتماد الدوله و صدور عظام و امرا و ارکان دولت را جهت فیصل مهمات دیوانی در
اصفهان گذاشته با معدودی از مقربان و مخصوصان بجانب مازندران توجه فرموده
زمستان و بهار را در منزهات آن دیار که از قطعات ریاض جنان نشان میدهد و در
فصل پاییز و بهار از کثرت ریاحین و ازهار و لاله و نرگس از بهترین بلاد عالم است و مردم آن ولایت
را همیشه از گلهای تازه و تر دماغ جان معطر است بخرمی اقبال گذرانیده و داد خوشدلی داده از

سوانح این سال آنکه در مشهد مقدس معلی میرزای عالمیان و محراب خان قاجار حاکم
مشهد با فساد مفسدان و هیچ صلکی جناب آصف سلطان نشان که ظرف طبیعتش لبریز باده
نخوت و غرور شده بوده اسباب وحشت آماده گشته منجر بآن شد که از لجاجت و عناد
میرزای عالمیان محراب خان از مقام ادب و خدمتکاری که تا غایت مسلوک میداشت
عدول نموده با او چیره شد و چون صاحب جیش و لشکر بود میرزای عالمیان بجهتی از و منهزم
شده باستانه مقدسه متبرکه تحصن جست و کس باطراف و جوانب فرستاده تفنگچی بسیار جمع
کرد و از جانبین حقیقت حال را معروض پایه سریر جاه و جلال گردانیدند و حضرت اعلی از
اعمال جناب میرزا که خبط دماغ نشاء جنون معهود او را طاب شده در مازندران بملازمت
اشرف مشرف گشته زیاده التفاتی نیافت چه تخفیفی در نخوت و غرور او که ماده جنون و خبط
دماغ جبلی آن بود مطلوب بود و جناب خواجه محمد رضا نیز که هنوز رتبه وزارت آذربایجان
نیافته بود در مازندران شرف بساطبوسی دریافته بود و فور اخلاص و حسن خدمات لایقه
و کفایت دیوان منظور انظار شفقت و تربیت گشته پرتو انوار عاطفت شاهی بر وجنات
احوالش تافت و برتبه وزارت و ممیزی کل ولایات آذربایجان ترقی کرده بین الاقران
بدین پایه والا سربلندی یافت و هم درین سال منصب صدارت اصفهان و بعضی محال که
بمیر جلال الدین حسن صلائی مفوض شده بود و بعد از فوت بمیرزا رضی برادرزاده او که شایسته
آن منصب عالی بود تفویض یافت **ذکر وقف فرمودن حضرت اعلی شاهی ظل اللهی متملکات
خود را بر حضرات چهارده معصومین علیهم السلام** و درین سال رای صواب نمای اشرف اعلی که مشعله
افروز خطایر غیبی و روشنی بخش دیده باریک بینان دقایق لاریبی است برهنمونی توفیقات
یزدانی و تاییدات آسمانی که همیشه قرین حال خیر مآل آنحضرت است جمیع املاک و رقبات خالصه
خود را که در زمان دولت روزافزون ارثا و اکتسابا در حیطه تملک و تصرف شرعی آنحضرت قرار
گرفته بود و قیمت آنها زیاده از پنجاه هزار تومان و حاصل آنها بعد از وضع مؤنات زراعت
بتسعیر وسط قریب بشش هزار تومان تخمینا میشد وقف حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم
السلام فرمودند و بدین نعمت سعادت ابدی و ران مثوبت موفق گشته شش هزار تومان را
انگاشته چهارده حصه کردند بدین طریق که حصه اول مخصوص حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه

و آله و سلم و حصه چهاردهم نیز که مخصوص حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و آله و اجداده
بهریک از حضرات اختصاص یافته چند محل را که حاصل آن بعد از وضع مؤنات زراعت
موازی آن مبلغ تواند بود مخصوص آنحضرت فرمودند و تولیت آن مادام الحیوة که بزمان
ظهور صاحب الامر متصل باد بذات اشرف خود و بعد از آن بپادشاهان کرام نژاد که در ممالک
ایران مسندنشین تخت شاهی و جالس سریر پادشاهی باشند تفویض فرمودند شروطی که در
وقفیه معتبره که علامة العلمائی مجتهد الزمانی شیخ بهاء الدین محمد مرقوم قلم افادت رقم گردانیده
مبین و مسطور است و مصارف معروف آنها را برای متولی منوط گردانیدند که بعد از وضع
حق التولیه مصلحت وقت و اقتضای روزگار در مصارف سرکار و وجه معاش خدمه و
مجاورین و زوار و ارباب فضل و صلاح و طلبه علوم هر محل بطریقی که رای متولی اقتضا نماید
صرف کنند و ثواب آنرا بارواح مقدسه حضرات چهارده معصوم علیهم السلام هدیه فرمودند و
چهارده مهر بزرگ که هرکدام از دیگری کوچکتر باشد باسم حضرات عالیات بسرکاری اعتمادالدوله
مرحوم و جناب میرزا رضی صدر در پانزدهم شهر شوال که ساعت سعد بود در دارالسلطنه
اصفهان ترتیب یافته آنچه در زمان حیات هریک از حضرات مقدسات نقش نگین مبارک بود
و علمای اسلام در کتب مناقب اهل بیت ضبط نموده‌اند نقش شده و بدر و یواقیت ترصیع داده
بجناب میرزا رضی سپردند که داده باشند بر سرکار آن مهر مبارک میشده باشد و همچنین که جمیع
ممتلکات سرکار رضا شریفه رقم وقف کشیده شود هیچ دریغ با مبالغه کردند که مکرر از زبان
الهام بیان آنحضرت شنوده شد که تمام اشیا سرکار من حتی این دو انگشتری که در دست دارم وقف است
لیکن مشروط بر آنست که بر سر طریق رای صواب نمای اشرف که متولی آنهاست اقتضا کند صرف نمایند میامن
میمنت این نیت صافی طویت آنکه در دنیا بمنتهی مقاصد عالیه فایز گشته بشرف ادراک ملازمت
حضرت صاحب الامر مشرف گردند و در عقبی از شفاعت شفیع روز محشر و دستگیری ساقی کوثر
بهره‌یاب باد انشاالله تعالی و از کتابخانه شریفه آنچه تصانیف کتب عربی و علمی بود از فقه و تفسیر و حدیث
و امثال ذلک وقف روضه مقدسه حضرت امام ثامن ضامن ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوة
و السلام فرموده مقرر شد که بر هریک شرح وقفیه همیون قلمی نموده روانه آستانه مقدسه نمایند و آنچه
کتب شعر و تاریخ و کتابخانهای فارسی بود با تمامی چینی‌آلات از لنگرهای بزرگ فغفوری و مرتبانها

وبادیها و دیگر ظروف نفیسهٔ چینی و فغفوری که در چینی خانهٔ اشرف موجود بود وقف آستانهٔ
متبرکهٔ صفیهٔ صفویه فرموده نقل آن آستانهٔ سدره مکان فرمودند و همچنین ایلخیهای اسبان
تازی اشقر نژاد و پاک نژادان رومی و کرجی و بیاتی و الشهای حصاری و بدخشی و ماورا
النهری که در سرکار هیچ پادشاهی چنین فراهم نیامده و گلههای شتر و گوسفند و سایر
مواشی و اغنام که از دایرهٔ تفکر و اوهام بیرون است وقف فرموده جهت هر یک
مصرفی معین کردند و در ازمنهٔ ماضیه هیچ یک از پادشاهان صاحب تخت مگر توفیق این
سعادت عظمی نیافته اند و چون عقلای دانشور و کارآگاهان خردپرور که دقیقه شناسان
مدارج ادراک و بینندگان مقیاس نتایج عناصر و افلاک اند بدیدهٔ تامل و انصاف نظر بحقیقت
امور خجسته انداز کنند در خاطرشان بیقین بود که در عالم اسباب تعلق و مقتضی طبع بشریت
و هواپرستی که جزو اعظم سلطنت و فرمانروائیست وقوع این حال از حوصلهٔ خیال ارباب
تعلق بیرونست و بی فشار تجرد که شیوهٔ خلوت گزینان عالم معنیست صورت پذیر نیست
اگرچه ظاهربینان عالم اسباب که تهی دستان خرد و تنگ مایگان رستهٔ بازار دانائی اند
نظر بر امور منتهی زمان انداخته این معنی را مستبعد میشمارند اما خرده بینان دقیقه شناس
و فکرت اندیشان عالم قیاس و امی دانند که ذات اقدس همایون شاهی که از دودمان سیادت
و ولایت اند در روشنائی همان نور عالم افروزند که از انوار هدایت ازلی و ساحت
قدس ساحت لم یزلی بر باطن فیض مواطن حضرت سلطان الاولیا و المحققین شیخ صفی الحق
والدین طاب ثراه که جد نهم آنحضرت است و اولاد کرام عالیمقام او که باریافتگان وحدت
سرای قدس و مرحله پیمایان بادیهٔ تجرید اند پرتو انداخته روشنی افزای مسالک اسرار حقیقی شده
بودند بدیدهٔ بصیرت نظر بر شاه راه قویم تجرد انداخته در همان مسلک سلوک مینمایند و دنیای
تعلق انتظام بخش کارخانهٔ بی تعلقی گشته از جرعههای لبریز بیهوشی که دردآشامان خمخانهٔ سلطنت
را از آن چاره نیست و هواپرستان اقلیم فرمانروائی را از آن گریز نه بادهٔ خوشگوار هشیاری
می نوشند و در خراب آباد صورت بمعموری عالم معنی میکوشند و از حقیقت ذات اقدس
حضرت که گوهریست شاهوار صدف پرور بحر عمیق روزگار که بغواصی دانش و بینش بساحل ظهور
آمده ظاهرش فروغ بخش عالم صورت و ضمیر انورش جمعیت آباد عالم معنی است وقوع این امور

چرا دور نماید رجا واثق است که زمان دولت این شاهنشاه جهان نظیر و حضرت صاحب
الزمان علیه صلوات الله الملک الرحمان اتصال یافته عالمیان از سطوت جاه و جلالش
در مهد آسودگی غنوده گلزار همیشه بهار آسودگی از رشحات ابر درر نثار معدلت و انصافش
تازه و تر باد آلهی تو این شاه والا تبار که هست از کیان و جهان یادگار باقبال و بخت
فرخنده دار بر اورنگ شاهیش پاینده دار سال پیچین ئیل ترکی مطابق سنهٔ سبع عشر و الف
که سال بیست و دوم جلوس همایون اعلی است نوروز این سال خجسته آغاز سعادت انجام
در روز پنجشنبه سیوم شهر ذی حجة الحرام بفرخی و فرخندگی اتفاق افتاد و طراوت ایام بهار نزهت
بخش گلشن روزگار گردیده عالم که از دم سردی دی افسردگی تمام یافته بود نشاط جوانی
از سر گرفت حضرت اعلی شاهی ظل الهی در ولایت مازندران عشرت نشان مسرت پیرا بود
بسیر و شکار مشغول بودند و بعد از آنکه هوای مازندران از درجهٔ اعتدال تجاوز نمود و روی بگرمی
آورد و نشاط صید و شکار حدود اصفهان در خاطر اقدس پدید آمد سایهٔ عاطفت بر مفارق متوطنان
آن دیار گستردند و از آنجا با تمامت امرا و اعیان به ییلاق کهیز النگ تشریف برده چندروز
در آن حدود بعشرت پیرا بودند و در آن ایام اخبار مسرت آثار از جانب دارالسلام بغداد
رسید که موجب مسرت و شادمانی گشته همگنان بفتح بغداد و بدست در آمدن آن بهشت آباد
امیدوار شدند اما چون بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها هر امری را زمانی مقدر است و هنوز
زمانه ادراک آن زمان نکرده بود قضیهٔ فتح بغداد در عقدهٔ تعویق افتاد شرح این سرگذشت
اکمل اجمل ازین سمت گذارش یافت که بعد از فوت اوزون احمد محمد پاشای پسرش شعار دولتخواهی
دودمان عثمانی ظاهر ساخته ارکان دولت عثمانی بمصلحت وقت او را باز امیدوار دولتخواهی
و گرفتاری بدرز رعیت فرموده خاطرش را از اعمال سابق بدار اطمینان بخشیدند و منشور
حکومت بغداد باسم محمد پاشا و سنجاق حله باسم برادرش مصطفی پاشا فرستاده خلعت و
طبنور که رسم روم است ارسال داشتند و ایشان را بمتابعت و انقیاد دودمان آل عثمان
راغب ساختند و محمد پاشا در طریق طاعت و انقیاد و سلوک نمود و تمامت آن حدود را ضبط
نمود و کمال استقلال یافت و بندگان حضرت اعلی ابواب ملایمت و آشنائی مسدود
ساخت اما بجهت آنکه لشکر بغداد را مغلوب خود ساخت و علاء زمان خاصه پاشا که در میان

رومیان بسکبان مشهور است بسیار بهم رسانیده اکثر منافع و مداخل سپاهی بغداد و جهلوفه
و مرسومات ملازمان و مصروف میگشت و بدینجهت علوفه و تیمار رزمها و لشکریان بغداد
نقصان پذیرفت و آقایان بغداد با او دل یکرنگ کرده در مقام غدر شدند و در دفع و رفع
مکنون خاطر خود در الظهور نمیتوانستند آورد تا آنکه بابکید و نفر از چرکان مواخصه نموده ایشان
با اغوای بعضی آقایان در نار این قلعه و را در کوشکی که خلوتخانه خاص او بود در هنگام فرصت
بقتل رسانیدند سکبانان بر سر مصطفی پاشا که برادرش جمعیت نموده بحکومت بغداد و رقم
اختصاص کشیدند و مشار الیه دست بخونریزی برآورده جمعی را که مظنه فساد و افساد بایشان
داشت بقتل آورده اموال و اسباب ایشان را بسکبانان داد و قوت و قدرت
تمام پیدا کرد و لشکریان بغداد از و متوهم گشته میانه ایشان چند روزی بوساطت مصلحان
گرگ آشتی روی نمود و بکوغا او کرّ تا قدم در دایره متابعت او نهادند در خلال این احوال
سلطان احمد خان خواندکار روم مراد پاشا را که زمان فرمانروائی سلطان مراد خان
امیرالامرای قرامان بود و همراه عثمان پاشای سردار به تبریز آمده در معارک کارزار بدست
لشکر قزلباش گرفتار شده شش سال در قلعه قهقهه محبوس بود و در اوان جلوس حضرت
اعلی که میانه آن حضرت و سلطان روم صورت صلح روی نمود حضرت اعلی او را اطلاق
فرموده باز فرستاده بودند و هرچند که بیگلربیگی ولایتی بود و چون مرد عاقل روزگار دیده و
بتجربه روزگار مهذب گشته بود او را بوزارت اعظم و سرداری منصوب کرد اینده انتظام
ممالک عثمانی را که از استیلای فرنگیه و طغیان جلالی و برهمزدگی سرحد قزلباش لکدکوب
حوادث شده بود برای و رزین او حواله نموده بود و درین هنگام او را بدفع جلالی و انتظام امور
سرحد فرستاده بود و او چنانچه در طی احوال جماعت جلالی زقم زده کلک بیان میگردد در
حدود حلب خیمه اقامت نصب نموده بتدابیر امور مملکت داری مشغول بود و چون اخبار بغداد
و استیلای مصطفی پاشا پسر کوچک آدون احمد استماع نموده محمود پاشا ولد جغال اغلی را بحکومت
بغداد نصب نموده با آقایان و لشکریان بغداد استمالت نامها نوشته فرستاده و حکام و سرداران
عرب را که در سواد عراق و جزیره می بودند بمعاونت و همراهی او ترغیب نموده مشار الیه بسواد
عراق عرب درآمده در بغداد کهنه نزول نموده قدرت آمدن بشهر نداشت اما آقایان و لشکریان

بغداد چون از آمدن محمود پاشا خبر یافتند سر از اطاعت و متابعت مصطفی پاشا پیچیده
خیرگی آغاز نهادند و ابواب موافقت مسدود ساخته در مخالفت کشودند و محمود
پاشا را طلب داشتند و نارین قلعه بغداد در دست مصطفی پاشا و طایفه سکبانان و شهر
در دست لشکریان و آقایان بغداد بود مصطفی پاشا چون حال برین منوال دید توسل بدرگاه
جهان پناه شاهی جسته عرایض و کتابات بخدمت اشرف و امرای سرحد قلمرو علیشکر نوشته
بیرام خان ولد سولاغ حسین تکلو را که در زمان فترت ترکمان و تکلو به بغداد رفته در آنجا بود
روانه پایه سریر اعلی گردانید و عرض نمود که هرگاه رایات جلال بدینصوب در حرکت
آید با جمعی از لشکر قزلباش بسرداری یکی از امرای عظام بدینطرف متوجه گردند شهر و قلعه بغداد
را به منسوبان آن درگاه سپرده خود به بندگی آنحضرت می آیم حسین خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر
و امرای آن سرحد خصوص قاسم سلطان ایناملو که بدینحال وقوف یافتند اگرچه بی امر و اشاره همایون
شاهی جرات رفتن نمی نمودند لیکن تا کنار آب ماهی دشت که سرحد قلمرو علیشکر است رفته
در آنجا متوقف شدند که هرگاه امر و اشاره عالی صادر شود پیش روند بعد از وصول عرایض
مصطفی پاشا بدرگاه جهان پناه شاهی همت عالی نهمت بر تسخیر بغداد گماشته جهت مصطفی پاشا
خلعتهای فاخر فرستاده و احکام استمالت عز اصدار یافت که در مهم خود مردانه بوده در
نگهداشتن قلعه سعی نماید که اینک موکب اقبال میرسد و بامرای آن سرحد امر شد که متوجه
بغداد گردند که چون ساحت قلمرو علیشکر مضرب سرادقات جاه و جلال گردد همراه ایشان
روانه شوند و صاعقه جنود در میان بغداد و سکبانان ماشا نایره حرب و قتال اشتعال یافته هر روزه
بین الجانبین کشش و کوشش بظهور می آمد و محمود پاشا عصیان و طغیان ولد آدون احمد و بی
اعتدالی سکبانان و التجا ایشان بدرگاه ولایت نشان و آوازه لشکر قزلباش شنیده
با وجود تحریک جنود بغداد جرات آمدن نمیکرد و درین اثنا روزی سکبانان هجوم نموده از
قلعه بشهر و محلات درآمده شروع در قتل و غارت نمودند جنود بغداد که در شهر بودند از
آمدن محمود پاشا و لشکر عرب شایع ساخته سر راه بر سکبانان گرفته میانه ایشان جنگی
غایت صعوبت اتفاق افتاد و جنود بغداد غالب آمده جمعی کثیر از سکبانان در کوچها و محلات
عرضه تیغ فنا گشته بقیة السیف روی بقلعه نهادند و محمود پاشا ازین خبر بفتح و ظفر امیدوار شد

بمعاونت و استظهار میر ناصر ولد مهنا عرب که با جمعی کثیر بمعاونت او آمده بود از دجله
گذشته به بغداد درآمد و لشکریان بغداد قوت گرفته در محاصره نارین قلعه و تضییق محصوران
ساعی گشتند و مصطفی پاشا چون ملاحظه نمود که بسیاری از مردم او کشته شدند و محمود پاشا نیز
درآمد و لشکر بغداد قوت گرفته اند از قضیه برادرش یاد آورده بر سایر مردم خود دلی
اعتماد گشت و خوف و هراس بسیار با و راه یافته چند روزی صبر نکرد که فرستادگان
او بدرگاه معلی عرض نمایند و مدد لشکر قزلباش با و رسد و کس نزد محمود پاشا فرستاده و تمهید
معذرت پرداخته سخن صلح بمیان آورده قرار داد که چون حله حسب الامر پادشاهی سنجاقی
منست از جانبین مقرر دارد که لشکریان متعرض یکدیگر نگردند که او بغداد را بپاشا گذاشته
با اموال و اسباب و ملازمان خاصه بحله رود و محمود پاشا که مرد عاقل بود مصالحه را غنیمت
دانسته رضا بدین معنی داد و از جانبین عهد و میثاق بمیان آمده مصطفی پاشا مردم
خود و اموال و اسباب و ملازمان خاصه از یک دروازه بیرون رفته روی بحله آورد
و محمود پاشا از دروازه دیگر بقلعه داخل شده بحکومت مشغول گردید مقارن وصول
بهرام خان و رفقا باردوی حسنخان و امرا این خبر بدیشان رسید و رایات نصرت آیات
در ییلاق آق الانک همدان بود که عرایض امرا رسیده حقیقت حال معلوم گشت و رای جهان
آرا بران قرار گرفت که چون عزیمت تسخیر بغداد در خاطر تصمیم یافته چند روزی در ییلاق
همدان توقف فرمایند که شاید شدت گرمای بغداد و صورت حرارت آفتاب روی بکمی نهد و نفس نفیس
شریف متوجه تسخیر آن ولایت که سالها در ضمیر منیر رسوخ یافته گردند و چند روز در حدود
همدان و درجزین بانتظام امور مملکت و دادرسی خلایق و سیاست دزدان و قطاع الطریق
الوار و اکراد پرداخته بتدبیرات یورش بغداد مشغول بودند که اخبار آمدن جلالیان شایع
گردید و آن عزم لایق را عایق گشت **ذکر احوال جلالیان و محاربات ایشان با رومیه و
آمدن فوجی از ایشان بدرگاه جهان پناه** بر خردمندان تیزهوش و تیزهوشان سخن نیوش پوشیده نماند
که مکرر در این نسخه عالم آرا بتخصیص در دیباچه کتاب اشعاری بان شده که هرچند مراد از تسوید این
اوراق شرح احوال ایرانیانست اما بنابر ارتباط سخن و اطلاع بر احوال نو و کهن ناگزیر قلم
وقایع نگار اشتغال کم اندکی از احوال هر طایفه که موقوف علیه مقصد اصلی است بر سبیل اجمال در

تحریر وقایع ایران نگاشته کلک بیان کرده اند که بر تو شعور مطالعه کنندگان بر شکافتن آن
اموری که ضروری دریافت مطالب است مبهم نماند لهذا مجملی از احوال جلالیان بدستیاری
کلک نکته پرداز مرقوم صحیفه راز میگرداند مجملا در میان رومیه جماعتی را که بپادشاه زمان
عاصی گشته بنهب و غارت و تخریب ولایت مشغول میگردند جلالی مینامند و وجه تسمیه جلالی
آنچه بخاطر ناقص میرسد آنست که همانا این طایفه مظاهر جلال اند که عفو و صفح در ایشان نیست
بالجمله اول کسی که در ولایت روم شورانگیزی کرده جلالی گشت شخصی بود مشهور بقرا یازیجی که از
نویسندگان قورخانه روم بوده در اوان سلطنت و پادشاهی سلطان محمد خان بن سلطان
مراد خان در حوالی آماسیه و توقات آغاز شورش و فساد کرده جمعی از اجامره و اوباش را
ببذل اموال و نثار درم و دینار که از قطع طریق و غارت مترددین و تجار بهم رسانید فریب
داده آوازه شجاعت و سخاوت در اطراف و جوانب آن ولایت انداخت جمعی سست رایان
هرزه کار و لوندان آشفته روزگار بطمع درم و دینار فراهم آمده هرچند روز بولایتی را
می تاخت و هرچند گاه در مقامی رحل اقامت می انداخت و عدد لشکریانش بچهار پنجهزار
رسیده و در بین اثنا یازیجی مذکور باجل طبیعی فوت شد حسن بیک نام برادرش قایم مقام او
گشت چون نام یازیجی در ولایت روم مشهور شده بلندآوازگی یافته بود او نیز بطریق برادر
بیازیجی ملقب گردید و زیاده از برادر ولوله و آشوب در آن ولایت انداخته کار بناملایمهای ظهور
آورد و ارکان دولت پادشاه و بکلربیکیان ممالک روم در اول حال زیاده حسابی از
یازیجی نگرفته در دفع فساد او مسامحه و اهمال نمودند و چون ریاست طبقه جلالی بر برادر او قرار
گرفت و آوازه صلابت و مهابت و شجاعت و سخاوت او زیاده از برادرش شیوع یافت
آشفته رایان هر طبقه و تیره روزگاران هر طایفه که علاقه قدم تاهلی نداشتند بر سر او جمع شده
بقتل سپاهیان روم یعنی جماعتی که بسمت ملازمت پادشاه دارند و اخذ اموال ایشان
دندان طمع تیز کردند و او بر خلاف یازیجی متعرض تجار کمتر میشد اما در قتل و غارت رومیه
چنان مبالغه میکرد که هر کس بچنگ او و مردم او می افتاد امان خلاصی نداشت و از تجار
و مترددین هر کس با او بازگشت و آشنائی میکرد از او قول گرفته متوجه مقصد میشد و باندک
پیشکشی از ایشان قناعت نموده متعرض مال ایشان نمیشد و همچنین اهالی هر ولایت که باو تحفه

و پیشکشی میفرستادند از آسیب لشکر او در امان بودند و مردم هر جا با او در مقام سرکشی
در می آمدند آن عرصه بجاروب نهب و تاراج میرفتند حکام و پاشایان اطراف راه
تردد مسدود دیافته در قلعها خزیده قوت مدافعه او نداشتند و مردم شهر و ولایات
جز اطاعت او چاره نمی یافتند عدد لشکریان او به بیست سی هزار کس رسیده محصلانش در اکثر
ولایات جاری گشت و هر براتی که بعمال و دفترداران و اهالی هر ولایت نوشت بحصول
پیوست و بهر جا رفت مال امانی گرفت امرا و پاشایان در مقام دفع و فساد او در آمده
یکمرتبه بقدر جمعیتی نمودند و مشار الیه خبر یافته بیک نهضت سلک جمعیت ایشان را متفرق و تار و مار
کنده ساخته غنیمت فراوان بدست آورد ارکان دولت پادشاهی متوجه دفع این حادثه
گشته یک مرتبه سرداری از پاشایان معتبر که موسوم بود بخسرو پاشا تعیین نموده با جمعی از ینگ
چریان و قاپوقولی که عبارت از ملازمان های تخت پادشاهیست بر سر او فرستادند
پاشای مذکور شکست یافته بلغکاری ساخت و بملاطیه گریخت و یازیچی بعد از انهزام خسرو پاشا
اساس سلطنت طرح انداخته در میانه مردم خود پادشاه شده امرا و بلوک پاشایان تعیین
کرد مرتبه دیگر حسن پاشا ولد محمد پاشا را که در زمان سلطان سلیمان پدرش وزیر اعظم بود
و خود از امرا روم بکثرت مال و منال و افزونی تجملات و احمال و اثقال امتیاز داشت
و دران حین بکمال حشمت و علو شان بیگلربیگی بغداد بود و بوفور اصابت رای و تدبیر و شجاعت و
مردانگی محل اعتماد بود سردار فرموده بیگلربیگیان ارزن الروم و ارزنجان و شریف
پاشای بیگلربیگی ایروان و سایر پاشایان و حکام آن حدود را بهمراهی او بدفع یازیچی نامزد
گردانیدند و حسن پاشا در کمال شوکت و اقتدار از بغداد بعزم دفع او بیرون آمده بجانب
توقات رفت و لشکریان اطراف ملحق بو شدند و اردوی خود و اغرق و خزاین و احمال و
اثقال را گذاشته که پاشتکی تیمینه با لشکری سپاهی روانه شد یازیچی در کمال نخوت و غرور
زیاده حسابی از حسن پاشا و لشکر روم که بارها آزموده بود نگرفته خود متوجه محاربه نشد و امرا
و بلوک پاشایان خود را با لشکر جرار بمحاربه او فرستاد و در حوالی توقات تلاقی فریقین روی
داد و محاربه عظیم بوقوع پیوست و حسن پاشا ظفر یافته شکست بر جانب جلالی افتاد و در آن
معرکه بسیاری از اوباش جلالی راه عدم پیمودند و بقیة السیف گرفتار کشته شدند و یازیچی خبر شکست

مردم خود را شنیده با بقیه جنود جلالی از توقات بیرون آمده متوجه جانب روم ایلی شد
چون بمقابله دشمن رسید و مقاومت با آن لشکر در حیز قدرت خود ندید بعد از اندک
تردد سالک طریق فرار شد و با سه چهار هزار کس که با او بودند خود را بکوهستان دو
دست کشید و حسن پاشا مظفر و منصور در توقات نزول نموده دست از تعاقب جلالیان
باز داشت و وجود آن قوم را علی السویه پنداشته دیگر باره حرکتشان را محال انگاشت اما
یازیچی مذکور رونده در کوههای صعب المسالک بسر برده جمعی از پراکندگان جلالی با او پیوستند
و خود را چنان بی نام و نشان ساخت که اصلا از او و مردم او در آن حدود اثری ظاهر نشد
اما در خفیه کسان بتوقات میفرستاد و تفحص احوال مینمود و حسن پاشا با معدودی از ملازمان
خاص در قلعه اقامت داشت و سایر لشکریان در شهر بخانها در آمده اصحاب ثروت و
مکنت بعیش و عشرت مشغول بودند و اکثر مردم بی بضاعت جهت احتیاج خود و علیق
اسبان باطراف و جوانب متفرق شده بودند و چون یازیچی از احوال حسن پاشا و مردم او
کما ینبغی خبر یافت عزیمت آن نمود که ایلغار نموده علی الغفله بشهر توقات در آید و جمعی را
که بمحافظت دروب قلعه گذاشته و لشکریانی را که در شهر باشند بتیغ انتقام بگذراند و
دست بردی نماید با هفت هزار کس که بر سر داشت بدین عزیمت در حرکت آمده تخت
اقبالی که او را مدد کرد این بود که خانه حسن پاشا و مردم او همه با خزاین و دفاین و احمال و اثقال
او که از عقب می آمدند و تقریب یکهزار شتر بار و موازی یکهزار نفر از سپاهی و خدمتکار که همراه
بودند دچار او شدند و یازیچی دایره گرد اگرد ایشان محیط گشته سپاهیان را بتیغ انتقام
گذرانیده تمامی نسا و صبیان و پسران صاحب جمال و خزاین و اموال و مرصع آلات او
که سالها اندوخته بحر و کان بود بدست یازیچی در آمد و خاطر از ضبط آنها فارغ ساخته از
برق و باد سرعت سیر استعانه کرده بر سر توقات رفت خبر آمدن او و واقعه مذکور بحسن
پاشا رسیده از غایت حزن که از بی ناموسی بر او غلبه کرده بود راه صواب گم کرده دیده
بصیرتش از تدبیر آن حادثه پوشیده گشته سراسیمگی تمام بحال او و لشکر روم راه یافته فرصت
جمعیت و قدرت مقابله نیافتند و نیز جماعتی حیات را غنیمت شمرده بطرفی بدر رفتند و
حسن پاشا جز تحصن و قلعه داری چاره نیافته در کمال بیسامانی در آن قلعه متحصن گردید

و بازیجی بشهر درآمده هرکس را در انجا یافت براه عدم فرستاد و غنیمت فراوان بدست
جلالیان درآمد و از روی قدرت و اقتدار قلعه را احاطه نمودند چون بهانه جیات حسن
پاشا از باده عجب و غرور لبریز شده بود از قضا آگهی غلوله تفنگی که از جانبین می‌انداختند
در برجی از بروج قلعه بر او خورده قالب تهی کرد و سایر مردم از و امان طلبیده قلعه را
سپردند و طبقه جلالی از اموال و اسباب حسن پاشا و جماعت رومیه صاحب ثروت و
مکنت گشته از شکستی‌ها بالی یافتند و حسن پاشا را که مرغ روحش از قفس تن پرواز
نموده بود از دروازه قلعه از حلق آویخت که صیت قدرت و آوازه جلالت او در ملک
روم انتشار یابد و جسد او چند روز عبرة للناظرین مصلوب بود و قلعه توقات مجددا
بدست بازیجی درآمد و اثرا مامن خود ساخته جماعتی تقریر کردند که حسن پاشا مرد غیوری
بود از واقعه مذکور بی آرام گشته از غایت غیرت و غلوی غصه قطع تعلق از حیات مستعار
کرده خود را مسموم ساخت و بعد از آن بازیجی بصلب جسد او حکم کرد و راقم حروف
این قول را ضعیف میشمارد و علی ای التقدیر بن بازیجی را فتحی چنین روی نموده دیگر بار
رونقی در کار و بار او پدید آمد و مدتی کامروای دولت بود اما بعد از وقوع این حال تغیر
بسیار باطوار او راه یافته افعال ذمیمه خود را باعمال حسنه مبدل ساخت بر وخامت این
کار و شآمت آن افعال نظر انداخته از سفک دما و نهب اموال خلایق او را ملالت تمام روی
داد و بساط سلطنت که گسترده بود درهم نوردیده از آن سم خون ریختن و فتنه انگیختن که در
حصول مطالب عالی پیش گرفته بود از آن چاره نبود و هنوز اندکی از بسیار بظهور رسیده
بود پشیمان گردیده چاره تدارک اعمال و افعال قبیحه خود را در آن دانست که از خدمت پادشاه
ذیجاه روم استدعای عفو تقصیرات خود نموده بمحافظت ثغری از ثغور اسلام مامور
گردد که بقیه عمر بغزای کفار اشتغال نماید و کس بپایه سریر سلطنت مصیر سلطان محمد خان فرستاده
اظهار ندامت کرده استدعای اجابت ملتمس خود کرد و ارکان دولت پادشاهی که در دفع
او متامل بودند این معنی را فوزی عظیم دانسته او را بایالت و دارائی ولایتی از ولایات
اروم ایلی که بالکار فرنگ اتصال داشت منصوب گردانیدند و خلعت و طبوز فرستاده
او را بمراحم پادشاهی مطمئن ساختند و بازیجی انقیاد امر نموده ترک آن اطوار ناهنجار کرده روانه

الصوب گردید و از طایفه لوندان که نزد او مجتمع بودند بعضی رفاقت و همراهی او اختیار نموده
جمعی دیگر از و تخلف شدند و او بدان ولایت رفته دو سه سال با کفره فرنگ غزا می‌نمود و
شخصی روایت کرد که در میان کشتی که متوجه غزا بود فرمان یافت و از جماعت متخلفان
جان فولاد خان نامی متکفل ریاست جماعت جلالی شده در حدود حلب آغاز شور و شغب و
فتنه انگیزی کرد و همان شیوه مسلوک گرفته بسیاری از مردم اوباش قلاش نزد او فراهم آمده
و قراقاش نامی نیز در حدود ارزن الروم این هوس در دل اسمعیلیه آمده همین اراده پیش
گرفت و چون سلطان محمد خان تخت سلطنت را وداع نموده فرزند ارجمندش سلطان
احمد خان قایم مقام سریر دولت عثمانی گردید و حضرت اعلی شاهی ظل الهی علم ملکستانی
بصوب آذربایجان افراخته قلعه تبریز و ایروان و نخجوان را فتح نمودند سلطان احمد خان سنان
پاشای مشهور بجغال اغلی را چنانچه گذشت سردار کرده بر سر قزلباش فرستاد و او قراقاش
را بدلایل و نصایح از آن شیوه ناستوده باز آورده باطاعت و انقیاد پادشاهی راغب ساخت
او و ارزن الروم سردار را ملاقات نموده در سلک امرا انتظام یافت و در لشکر با متعدی
همراه جغال اغلی بود اما جان فولاد را در حدود حلب رونقی عظیم دست داده و از اعیان
حلب و تجار و متوطنین مسلمان و فرنگیان مال بسیار گرفته بلشکریان داد و بموعظه و نصیحت
سر بچنبر اطاعت در نمی‌آورد و سال دیگر که جغال اغلی در وان از صولت سپاه قزلباش
فرار نموده بصحرای موش رفت ایالت ولایت حلب و توابع را بجان فولاد مذکور
نامزد نموده بجهت او احکام فرستاد و استمالت نامها ارسال داشته از و در دفع سپاه قزلباش
استعانت نمود و او بدین مژده مسرور گشته ترک مخالفت داده وعده کرد که با قشون
آراسته باردوی سردار بپیوندد و در روزی که میانه جغال اغلی و لشکر قزلباش محاربه اتفاق
افتاده او با بیست هزار کس بطسوج رسیده بود و بعد از انهزام چنانچه در محل خود سمت
گذارش یافته گریختگان لشکر بطسوج رسیدند جان فولاد نیز سالک طریق فرار گشته در حدود
وان با سردار ملاقات نموده جغال اغلی با خود اندیشید که صیدی را که بدام افتاده از دست
گذاشتن از عقل دور است و در میان وان و دیار بکر در مجلس مورد عتاب و خطاب گشته
پاشا و جغال اغلی رسید بسر خان فولاد که بجان فولاد اغلی مشهور گشت طبل مخالفت کوفته جلب

بحیطه ضبط در آورد و جماعت جلالی بر سر او جمع شده او از ولایات حلب و حوالی اموال منهابت
گرفته به لشکر داد و قریب سی هزار کس بر سر او مجتمع گشته لوای مخالفت پادشاه روم مرتفع گردانید
و محمد پاشا مشهور بقلندر اغلی نیز که در سلک جاه و شان درگاه عالی منسلک بود بغایت بزرگ
منش و بلند پرواز بود از جانب سردار حاکم خبیص شد و حاکم سابق او را تمکین نکرد بلکه در مقام
قصد او در آمد و او این معنی را از تحریک سردار دانسته پیر مخالفت در روی کشیده جلالی
شد و چون جغاله زاده سردار دیار بکر طبل رحیل کوفته بعالم آخرت شتافت محمد پاشا را درین امر ترقی عظیم
داده به نهب و غارت و تخریب ولایات مشغول گشت و تا بروسا که پای تخت سلاطین سابق عثمانی
بود رفته آتش قهر بر مقبره پادشاهان عثمانی زده تمامی صندوق پوشها و قنادیل طلا و نقره
و حلی و زیور گورخانه آل عثمان را تصرف نموده بدست لوندان داد و رومیه بدفع او قایم
نگشتند بلکه مرتبه لشکر از استنبول بر سر او آمد کاری نساخت و قبل ازین نیز طویل نامی سرخیل گروهی
از لوندان و ارباب طغیان گشته در مابین حلب و دیار بکر لوای مخالفت بر افراشته بود
و او را نیز جمعیت تمام دست داده لوای بلند نامی بر می افراخت مجملا از محیط سا تا ارض روم
تمامی ولایات اناطولی پایمال ستم ستور جلالی گشته خرابی تمام بملکتها راه یافت و سلطان احمد
خان خواندکار و ارکان دولت عثمانی دفع دشمن خانگی را از یکانه اهم و اولی داشته بفکر دفع
جلالی افتادند و مراد پاشا را که مرد عاقل روزگار دیده صاحب رای و تدبیر بود و شمه از احوال او
گذشت وزیر اعظم و سردار کرده بسرحد فرنگیه فرستاده بودند او را ازین حال خبر داده بودند او
بمصلحت وقت و اقتضای زمان با فرنگیه مدارائی کرده با جمعی صلح بمیان آورده و مدتی
معین گردانید که دران مدت متعرض مملکت جانبین نگردند و جمعی دیگر از فرنگیه باخراج بجانب نهاد
ظاهر رعایت ناموس پادشاهی منظور داشته باطنا بعضی مسامحات نموده مهمات سرحد فرنگیه را
بمقتضی عقل و دانش فی الجمله صورت ظاهر داده خاطر از ان سرحد جمع کرده معاودت نمود
و لشکر عظیم از روم ایلی و قاپوقولی و اناطولی و [illegible] و طرابلس و سایر ممالک عثمانی ترتیب
داشته بدفع فتنه جلالی کمر همت بست [illegible] جان فولاد اغلی توجه نمود
بسر جان فولاد با بیست هزار کس از لوندان بمقابله [illegible] در آمد مراد پاشا که مرد [illegible] کاردان
و مرحله پیمای نشیب و فراز روزگار دیده بود در اول حال [illegible] بجار بود [illegible] بند [illegible]

تا بخیر انداخته از وعد و وعید سخن راند و این معنی را حمل بر ضعف و زبونی لشکر روم کرده
از شرایط حزم و احتیاط و ساختگی حرب غافل افتاد و مراد پاشا و مراد مابعنون سپاهیگری
و رعایت نام و ننگ بر و آماده جنگ شده با قشون آراسته قدم در میدان مبارزت
نهاد و جان فولاد اغلی نیز بلا رسیده وار خود را آماده حرب گردانیده بمقابله او در آمد و بین
الجانبین قتالی فاحش روی داده شکست بجانب لوندان افتاد و بسیاری از ان طبقه در معرکه
ماهیجا عرضه تیغ فنا گشتند و جان فولاد اغلی روی از معرکه برتافته خود را بشهر حلب رسانید
و در قلعه متحصن گشته بضبط برج و باره و استحکام دروازه مشغول گشته گریختگان معرکه اکثر
باردوی طویل رفتند و بر سر او جمع شدند و مراد پاشا در ظاهر حلب خیمه اقامت نصب نموده
بتسخیر قلعه مشغول گردیده به حسن سعی و تدابیر صایبه قلعه را بدست آورده از جان فولاد اغلی
و جان فولادیان اثر نگذاشت و ساحت آن ولایت را از خار تعرض آن طبقه پاک کرده دامن
همت بدفع سایر جلالیان بر میان زد و از قضای آلهی محمد طویل که سر گروه آن طبقه شده و قوت
تمام گرفته بود رخت حیات ازین جهان فانی بسرای آخرت کشیده محمد بیک نام برادر او
که هنوز ملتحی نشده بود با دو سه هزار کس بمحمد پاشا قلندر اغلی پیوسته قراسعید نیز که از اعزه آ
ناوبه جلالی شده بود و آوازه شجاعت و جلادتش در روم منتشر شده بود با و ملحق گردیده
طایفه جلالی باردوی او مجتمع شدند و علم دولت قلندر اغلی بالا گرفته بهر شهر و ولایت
که رسید آنچه خواست گرفت و بپای سر قلعه که وارد گشت آنچه از سپاهی و رعیت طلب
نمود جز دادن چاره نیافتند و مراد پاشا دران سال با آن طبقه مدارائی کرده در مکان
عدو و قشلاق نموده متوجه دفع ایشان نشد و درین سال که بهجین حمل موافق سنه سبع عشر
والف لشکر روم را جمع نموده بجانب جلالیان در حرکت آمد و قلندر اوغلی نیز با امرا و
سرداران و بلوک باشیان که مقدم ایشان قراسعید عرب و برادر طویل و کرد جیده
آغا جدن مری کتخدا محمد و حسین بیک ارناوت و قرا حسین و تومال علی و غیر ذلک بودند بمحاربه
او توجه نموده کوچ بر کوچ بجانب اردوی سردار روانه شدند و چون بارها بار و بیه جنگ
[illegible] مردم بسیاری از ایشان شکسته بودند درین مرتبه نیز زیاده حسابی
[illegible] رفته در کمال نخوت و غرور مسافت می نمودند تا بین الفریقین بعد مسافت

بتقریب مبدل گردیده و مراد پاشا از جلادت ایشان اندیشیده و فراز کوهی را جهت نصب خیام
اردوی رومیه راحت یار نموده و خود را به بلندی کشیده و عرابه و زنجیر بر دامنه کوه پیش روی
لشکر بهم کشیده با خود قرار داد که با آن جماعت بتدریج جنگ کرده بلطایف الحیل تفرقه در میان
لشکر ایشان اندازد و اما قلندر اوغلی و اتباع او ازین معنی ضعف و زبونی تفرس نموده در جنگ
تعجیل کردند و با بیست هزار کس از اردوی خود در کمال نخوت و غرور بعزم جنگ بیرون
آمده بر سر مراد پاشا راندند و او بر فراز همان بلندی صفوف آراسته مستعد قتال گشت
اما مردم خود را رخصت پایین آمدن نمی داد و جلالیان بر دامنه آن کوه تنگ و دو آمده
دلیرانه حمله کردند و چون بصف سپاه روم نزدیک شدند و اسبان ایشان در فراز و نشیب آن
کوه از تنگ و دو بستوه آمده بود توپچیان و ینکچریان توپ و تفنگ بر ایشان ریختند و سلک
جمعیت ایشان را از هم گسیختند درین اثنا مراد پاشا لشکر را نیز رخصت محاربه داد و اردوی با آسایش
آسوده روی بمعرکه آوردند جلالیان نیز داد مردانگی داده میانه آن گروه حربی صعب اتفاق
افتاده غلبه از جانب رومیان بوقوع پیوست و بسیاری از جلالیان در معرکه بقتل آمدند آخر
جلالیان ضعف لشکر خود مشاهده نموده دست از محاربه کشیده بجانب اردوی خود در حرکت
آمدند رومیه نیز دست از تعاقب باز داشته باردوی خود رفتند قلندر اوغلی و سران
جلالی از جلادت و [illegible] دستی که کرده بودند پشیمان گشته چاره جوی شدند و دانستند که دیگر
مقابله و مجادله با آن لشکر از حیز قدرت ایشان بیرون است و دیگر رومیه دست از صید زخم
خورده نخواهند داشت و از روی غلبه و قدرت بفیصل مهم ایشان خواهند پرداخت در
همان شب اردوی خود را برجا گذاشته و احمال و اثقال را ریخته جریده و سپاهی با ده
هزار کس رو بطرف ارزن الروم آوردند در آن شب تا ده فرسخ راندند مراد پاشا روز
دیگر از فرار ایشان اطلاع یافته از آن جا کوچ کرده در مکان مناسب خیام نصرت و فیروزی
نصب کرد و اردوی جلالیان تاراج رومیان گردید و ابراهیم پاشا مشهور به المکچی اوغلی را
با بیست هزار کس تعاقب جلالیان نامزد کرد و المکچی اوغلی در عقب ایشان بحرکت آمده بحوالی
ارزن الروم بایشان رسیده بین الجانبین محاربه بوقوع پیوست در مرتبه اول
غلبه از جانب جلالی واقع شده رومیان کاری نساختند و چون جماعت جلالی راه فرار پیموده

اسبان ایشان زبون شده بود و مع هذا الحفظ از ایوار و شبگیر نمی آسودند المکچی اوغلی دست
از تعاقب ایشان باز نداشته مرتبه دیگر در حدود ارزن الروم بدان طایفه رسیده آهنگ
محاربه را ساز داد و چون قوت و قدرت محاربه در ایشان نمانده بود در حمله اول جمعی کثیر
از آن طایفه بر خاک هلاک افتادند بقیة السیف در محافظت حال خود کوشیده جنگ کنان
راه هزیمت پیمودند و خود را بسرحد الکاء قزلباش رسانیدند چون داخل الکاء قزلباش
شدند رومیه قدم باز کشیدند و از آنجا احرام استلام عتبه اقبال شاهی بسته کس نزد
امیرگونه خان بایروان فرستادند و از آمدن خود اعلام دادند و قلندر اوغلی خود
با ملازمان خاصه بر ساقه لشکر ایستاده سرداران بلوک روانه ایروان گشتند و امیرگونه خان
حقیقت حال بدرگاه سدره مثال عرض نموده مقارن این حال حسین بیک [illegible] از جانب
محمد پاشا قلندر اوغلی و جماعت جلالی آمده عریضه داشت او را که بپایه سریر اعلی نوشته اظهار
خلوص عقیدت و شاهی سیونی کرده چنین اظهار نموده بود که این همه مخالفت که با رومیه نموده
بنا بر محبت و دوستی شاه عالیجاه و دولتخواهی آنحضرت بود و حضرت اعلی شاهی ظل الهی عادت
آداب فرمان فرمایان عالم ظاهر نموده فرستادهای او را بخلع فاخره و انعامات نوازش
فرموده احکام استمالت باسم پاشا و سرداران فرستاده مقرر فرمودند که در آن حدود
توقف داشته باشند که یکی از امرا و ارکان دولت قاهره باستقبال ایشان مامور گردد
که در آذربایجان تدارک احوال ایشان نموده چون زمستان نزدیک رسیده لشکر را
جای قشلاق بتعیین نماید و پاشا و سرداران را اعزاز و احترام نموده بپایه سریر اعلی رساند

ذکر رفتن جناب آصف شان اعتماد الدوله حاتم بیک بدار السلطنه تبریز باستقبال جلالیان و آوردن سرداران ایشان بدار السلطنه اصفهان بپابوسی درگاه جهان پناه

طوطی شکر مقال قلم
شکرستان مقصد پردازی شرح آمدن جلالیان بدین ترانه ادا مینماید که چون حضرت اعلی
از آمدن این طایفه آگاه گشته فرستادهای ایشان را نوازش فرمودند چون هنوز بر مکنون خاطر
[illegible] آن طبقه اطلاع تمام حاصل نشده بود و حزم و احتیاط مقتضی آن بود که
آن قوم پریشان روزگار که بلوندی عادت کرده همیشه شورش طلب و فتنه انگیز بوده اند
محل اعتماد نبوده رای عالم آرای اقتضا آن کرد که یکی از کاردانان پایه سلطنت

که بزیور عقل و تدبیر آراسته و بحلیه تهور و سخاوت و شجاعت پیراسته باشد بابت قبال آن
طایفه فرستند که بنظر دوربین مشاهده احوال آن طبقه نموده اگر رایحه اخلاصی از اطوار ایشان
استشمام نماید درین سال در ولایت آذربایجان جهت ایشان قشلاق تعیین نمایند و محمد پاشا را
با سرداران و بلوک باشیان و خواص ملازمان باردوی ظفرنشان آورد و الا بدانچه صلاح
دولت قاهره باشد عمل آورد بعد از امعان نظر بحال هریک از امرا و ارکان دولت ابد بنیان
حضرت جناب آصف صفات اعتماد الدوله را که متصف بصفات مذکور و جامع کمالات
صوری و معنوی بود لایق و سزاوار دیده بدین خدمت مامور فرمودند و چون میهمان لشکر
قزلباش و الکای ایشان شده بودند موازی دوازده هزار تومان زر نقد و دوازده هزار
گوسفند و بیست هزار خروار غله بجهت مدد خرج آنجماعت سامان و سرانجام یافت و
راقم حروف برافقت جناب آصفی مامور گردید که دران سفر در خدمت بوده تحریر احکام و امثله
ضروری پردازد و طوامیر بیاض ممهور بمهر آثار زرین گردانیده معتمد الدوله مشار الیه سپردند که
آنچه احتیاج افتد و آن دستور صاحب رای مصلحت دولت قاهره داند در قلم آورد و جمعی از [illegible]
عظام و ملازمان خاصه شریفه برافقت مامور گردیدند و مقرر شد که آقا سلطان مقدم حاکم زنجان
نیز با قشون آراسته بآنجناب ملحق گشته در موکب عالی او بخدمات قیام نماید و جناب اعتماد
الدوله در حدود همدان از اردوی ظفرنشان جدا شده متوجه دار السلطنه تبریز گشت اما
احوال جلالیان آنکه چون آن طبقه بی سامان بایروان رسیدند امیرگونه خان جمعی از
امرا و خواص ملازمان باستقبال فرستاده در اوچ کلیسا که سه فرسخی قلعه ایروانست محل نزول
ایشان قرار داد و نزل و ساوری بقدر مقدور فرستاده و خدمات شایسته کرده و طرح
ضیافت انداخته در خارج قلعه در عرصه وسیع برابر درگاه خیمهها و سایبانها دیبا و منقش افراخته
و فرشهای ملون گسترده مجلس ملوکانه آراست و جناب پاشا را با امرا و سرداران و
بلوک باشیان و خواص ملازمان طلب نموده در آن مکان ایشانرا ملاقات نموده و عذر
خواهی کرد و چون قلعه خانه پادشاه است نمی تواند بود که حارسان قلعه که امینان دولت اند
بی رخصت پادشاه از قلعه بیرون روند از آنجهت استقبال واقع نشد بالجمله تا دو سه هزار
کس از آنجماعت بضیافت امیرگونه خان حاضر شدند و او بنوعی سامان و سرانجام ضیافت

پرداخت و حلاوات و تنقلات و میوه های الوان و اطعمه لذیذه حاضر ساخت که جمیع آن
مردم محظوظ گشته دلها برداشتند و تا سیصد نفر را تکلیف نمود که بحمام قلعه آمده خود را
از غبار مکروهات محاربات بی حساب شستشوی داده استراحتی نمایند و پاشا را با سرداران
و خواص ملازمان بخانه خود برده و از بلوک باشیان هریک را مهمان یکی از امرا تابین و آقایان
و ملازمان کرده مقرر داشت که بحمام برده اسباب پوشیدنی تکلف نمایند و در منزل
خود مجلس عالی ترتیب داده با ایشان صحبت ملوکانه داشت و صباح بعد از استحمام رخت
پوشیدنی فراخور حال هریک بر سر حمام آورده و اصناف اطعمه لذیذه کشیده قرین اعزاز
و احترام ایشانرا کسیل کرد قاعده جلالیان آنست که اکثر اوقات در مجالس و محافل از
شجاعت و مردانگی که از ایشان سرزده باشد سخن میگویند و فخر آن بر یکدیگر تفوق میجویند
و صحبت ایشان منحصر برین گفتگوست و بزرگی و کوچکی میانه ایشان زیاده مرعی نیست تا
در مجلس امیرگونه خان میانه پاشا و قرا سعید در حالت مستی از احوالات گذشته و مبارزیها
که واقع شده گفتگوی میشود و قرا سعید بی ادبانه در معرض جواب در آمده او را بجبن و
بددلی منسوب می سازد و چون از منزل امیرگونه خان بیرون آمده متوجه یورت خود میشوند
پاشا و قرا سعید یکدیگر را بمبارزت میخوانند و آن هردو مخمور باده چهل سنانهای ثعبان
مثال بدست گرفته با یکدیگر در برد آمدند و پاشا بقرا سعید زخمی زده و کرد حیدر و آقا [illegible]
هری بمیان در آمده ایشانرا جدا کردند و قرا سعید برادر طویل با مردم خود یکجوق شدند و پاشا
با ملازمان و جمعی که هوا خواه او بودند بعد از چند روز که در اوچ کلیسا توقف نموده از
رنج راه آسوده بودند هر جوق مقید برفاقت دیگری نشده باراده خود کوچ کرده همگی در دار السلطنه
تبریز جمع شدند و یکروز پیر بوداق خان و یک روز جناب دستوری بلوازم ضیافت پرداخته بودند و
ایشان در آمدن بپایه سریر اعلی تعجیل داشتند چنانچه بعضی از سرداران با مردم خود از تبریز
بیرون آمده متوجه عراق و نهاوند بودند درین اثنا فرمان واجب الاذعان شاهی رسیده
از آمدن جناب اعتماد الدوله واقف شدند و پاشا و جمعی که بیرون نیامده بودند در تبریز توقف
نموده منتظر وصول آنجناب بودند و همه روزه مایحتاج ایشانرا تا آمدن جناب اعتماد الدوله وزیر
آذربایجان سامان میداد القصه چون جناب اعتماد الدوله سامان سفر بر وجه لایق سرانجام

فرموده روی بمقصد آوردند تا دار السلطنه تبریز هر روز پانصد لنگری طعام الوان بر سبیل
راتبه در مجلس عالی کشیده میشد و از امرا و قورچیان و غلامان و یساولان هر کس همراه بوده
مجلس عالی حاضر میگشت و حلوا و پالوده و میوه بدین دستور و اسباب خلعتی از زربفت
و مخمل منقش و دارائی باف و مخمل و کمخا و اطلس قطنی و دارائی و اقسام چهار ذرعی و مندیل
الوان و شیر شکر و دستار سفید آن مقدار که باید و شاید سرانجام نموده همراه برداشته بودند و قند
و نبات و آب لیمو و زعفران و سایر ضروریات شربتخانه و مطبخ علی هذا القیاس و تا دار السلطنه
تبریز جمعی از جلالیان که از شهر بیرون آمده بودند گروه گروه در راه دوچار میشدند و در خسرو
چای قراحسین با پانصد نفر و در قصبه نجان الگچی محمد با پانصد نفر و در ینگی علی بیک توتالی با سیصد نفر
و در میانج احمد یازیجی بلوک باشی با چهل نفر دوچار شده ملاقات نمودند و جناب اعتماد الدوله
هر جماعت را ضیافت لایق نموده نصف بیشتر مردم ایشان را خلعتهای فاخر و اکثر را قبا
و بالاپوش و مندیل داده جهت هر جماعت محلی جهت قشلاق معین کردند و از قورچیان و
یساولان یکی را مهماندار و یکی را تحصیلدار علوفه گردانیده مقرر نمودند که از جمله اقامت و سایر
که حضرت اعلی تعیین فرموده اند آنچه حصه ایشان میشده باشد از محل خود سامان داده تسلیم
مهماندار نمایند که صرف معیشت ایشان نماید و قرار دادند که سرداران و بلوک باشیان
بعد از نوروز سلطانی مردم خود را در قشلاق گذاشته خود با دو سه نفر از خواص مردم خود
بملازمت اشرف مشرف گردند و هرگاه جمعی از جلالیان وارد میشدند اطعمه و اشربه ضیافت
ایشان اضافه راتبه هر روز میشد و چون در قریه قوشیخ تبریز نزول واقع شد جناب وزارت مآب
خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان باستقبال موکب عالی آمده بملاقات جناب میرزائی فایز گشت
و شب توقف نموده جناب میرزا مجلس خلوت خاص آراسته با جناب وزارت مآب صحبت یارانه
داشت روز دیگر پیر بوداق خان حاکم تبریز با قشون آراسته باستقبال آمده در قریه مذکور بملاقات
فایز گردید و از آنجا در کمال شوکت و اقتدار با گروه انبوه از امرا و قورچیان و غلامان و یساولان
که همراه بودند و ملازمان خاصه و سایر افواج قاهره روانه شهر شدند و مردم شهر و نواحی باستقبال
بیرون آمده جمعیتی عظیم در سر خیابان واقع شد چنانچه تمامت خیابان از افواج قاهره مملو بود و
جماعت جلالی از سر خیابان تا شهر که قریب نیم فرسخ است از دو طرف سوار و پیاده صف کشیده جوق

جوق پیش آمده دعا و تحیت بجای می آوردند و سرداران ایشان از اسب پیاده میشدند و جناب
میرزا از غیر رعایت جانب مهمان کرده از اسب فرود آمده و شرط مصافحه و معانقه بجای
می آوردند و جناب میرزائی بزبان عطوفت و اشفاق با ایشان تکلم نموده بخت از جانب
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی پرسش حال و تفقد احوال میفرمودند و از جانبین تواضعات دوستانه
بوقوع می پیوست و مجموع آن طایفه از سوار و پیاده ده هزار کس بنظر رسیده سواران ایراق قرا
پیاده ها تفنگ بر دوش داده بودند اگرچه بمیانه ده هزار جلالی آشفته رای بی باک که اعتمادی
بر دوستی و دشمنی ایشان نبوده باشد در آمدن موجب تفرقه خاطرها میگشت اما جناب آصف صفات
از غایت تهور اصلا از آن اندیشه نا کرده بفراغ خاطر و اطمینان قلب بمیانه آنجماعت در آمده
و باتفاق بشهر در آمده جناب صاحبی در منازل میرزا عبدالحسین جهانشاهی نزول فرمودند
و چون در راه بالسنه و افواه مذکور میشد که الگچی اوغلی رفتن جلالیان را بالکا قزلباش سردار
اعلام نموده و مقرر شده که او با تمام بیست هزار کس که بر سر دارد از ایروان و جمعی دیگر از
راه وان بالکا قزلباش آمده دست بردی نماید اگرچه از آوازه وصول جناب اعتماد الدوله
بتبریز و کثرت و ازدحام عساکر ظفر فرجام که در روز استقبال از خیابان تا شهر بنظر جلالیان
در آمد بارزن الروم رسید و الگچی اوغلی جرات آمدن نکرد اما جناب اعتماد الدوله بجهت احتیاط
پیر بوداق خان را مقرر کردند که با قشون خود تا خوی و سلماس رفته از سرحد وان خبردار باشند و
سرحد ایروان بخبرداری و کارآگاهی امیرگونه خان منوط و متعلق گشت بالجمله چون جناب صاحب
اعظم بشهر داخل شدند روز دیگر بدیدن محمد پاشا و برادر طویل و قرا سعید و سرداران رفته
برسمهای رسمی تواضعات عادتی بظهور آمد و بعد از آن کاتبان آنجماعت را طلب نمودند که تفصیل
اسامی آنجماعت را در قلم آوردند که فراخور آن مدد خرج و علوفه داده شود سوای پیش آمدگان
سیزده هزار و ششصد و پنجاه نفر بقلم آمد لشکر کارآمدنی آنجماعت از تفنگچی و سوار و پیاده بی زیاده
و نقصان ده هزار نفر بودند که دو هزار و ششصد نفر از پاشایان و تتمه از امرا و سرداران
بوده و بقیه مهتر و سایس و آلات اغلانی بودند و جناب آصفی طرح ضیافت انداخته قرار یافت که
یک روز مجلس منعقد ساخته کل آن طبقه را ضیافت نموده بسرداران و بلوک باشیان و آقایان
و هر کس از هر طایفه اسمی و رسمی داشته باشد خلعت دهند و بعد از آن مجالس خاص ترتیب داده روز

فوجی از سرداران و اعیان سرطایفه را ضیافت نمایند نخست ضیافت عام در باغ جهانگشای
بوقوع آمد در عرصه باغ مذکور یک میدان وا زمین را که محل جلوس و گکشتن اند بود هموار کرده
خیمها و سایبانها برپای کرده فرشهای ملون گستردند و سرداران و بلوک باشیان و خواص
آن طایفه تا دو هزار کس بمجلس طرب افزا داخل شده تتمه مردم فوج فوج در سر گوشه باغی
نشسته بصحبت مشغول شدند خوانسالاران سه چهار روز بترتیب اسباب ضیافت مشغول بوده
شربت داران سرکار خاصه جناب میرزا و امرای عظام و جمیع قنادیان و حلوائیان شهر از
سه چهار شبانروز بنقل ریختن و ترتیب حلاوات و مربیات قیام داشتند و همچنین تا موازی یکصد
نفر باورچی جمع کرده قزغان و ظروف چینی و مس و کاشی آنچه در سرکار خاصه شریفه و امرا
و مردم شهر بود جمع آورده در روز ششم که داخل شهر شده بودند مجلس ضیافت عام منعقد گشته
قرار یافت که سوای پاشا و سرداران و بلوک باشیان از هر یکصد نفر بیست نفر را خلعت و بعضی
چنانچه از ده هزار کس دو هزار کس مخلع کردند و آنرا اعلی و اوسط و ادنی کرده اعلی
مخمل زربفت و دارائی بافت و مبلک مطبق و بالاپوش مخمل ساده و مندیل الوان و شیر و شکر
چند نفر را چهار زرعی نیز اضافه نمایند و اوسط را قبا و مبلک و بغلبند و خفتان مخمل و دستارهای
سر زر و ادنی را قبای قطنی و دارائی و دستار سفید و هندی و جهت پاشا قبای زربفت طلاباف
و بالاپوش مخمل زربفت عمل استاد غیاث و مندیل سراسر زر و چهار زرعی زربفت طلاباف
و جیقه مرصع و اسب اعلی با زین که مجموع صد و شصت تومان میشد و از بلوک باشیان و آقایان
و ملازمان او قریب پانصد کس بقاعده مقرر خلعت داده و برادر طویل را بدستور پاشا قبا و
مندیل و بالاپوش و جیقه و اسب داده که قیمت آنها تخمینا چهل تومان میشد و قراسعید را قبا و بالا
پوش زربفت و مندیل و چهار زرعی و اسب و جیقه طلا داده کرد حیدر و آقا جان بری و کنعان آقا علی
و حسن کدخدای وکیل برادر طویل و سایر بلوک باشیان را فراخور مرتبه خلعتهای فاخر داده ملازمان
ایشانرا از هر یکصد نفر بیست کس دستور خلعت داده و خلعت پوشیده کان بمجلس ضیافت حاضر شده
ازان عرصه وسیع هر کس در مکان مناسب قرار گرفتند و سایر مردم جوق جوق و بلوک بلوک در حوالی
و حواشی مجلس و خارج مجلس بصحبت مشغول شدند و چون مقارن وصول جناب اعتماد الدوله سلطنت شعار
عطابیک خان ولد منوچهر خان گرجی که دختر زاده سیمون خان بود با چند نفر از کشیشان و ملازمان

بقصد ملازمت اشرف آمده داخل شهر شده بود او را نیز طلب داشته بمجلس ضیافت حاضر
گشت و بمشار الیه نیز خلعت لایق و خرجی و نزل و ساوری دادند بعد از خوردن اقسام کیفیتها
از مفرح و فلونیا و مخاصه و غیر ذلک قهوه چیان پیالهای قهوه بگردش در آوردند
و تا موازی سه هزار و هفتصد عدد خانچه نقل که چند عدد آن از الفنون عزیه نخل بندی نموده
و دیگر اقسام میوه ها بموریختیه در ان تعبیه کرده بودند کشیدند و جلالیان بعد از خوردن تتمه
بدستمالها و روپاکها خالی کرده زلها برداشته بعد از ان هزار ظرف حلوا و پالوده کشیده
شد و خربزه و هندوانه و انگور و سایر میوه ها را در برابر مجلس خرمن و انبار کردند و مردمی
که در خارج مجلس بودند جوق جوق آمده می بردند بعد از اکل آنها شروع در کشیدن طعام
شد و ده هزار قاب طعام بمجلس آورده قریب یکهزار دیگر در خارج مجلس صرف شده
الحق عظیم مجلسی بود که زبان قلم از تحریر دقایق آن ضیافت و خصوصیات آن مجلس بیاری
اطعمه و اشربه و حلویات و میوه ها بعجز و قصور اعتراف دارد و دوران مجلس عشرت افزا
جناب دستوری خواجه محمد رضا و اکثر ملازمان خاصه شریفه که در انجا بودند ملازم و آماده
ایستاده و خدمت میکردند راقم حروف نیز بقدر مقدور بخدماتی که از دست می آمد قیام داشت
بعد از انکه لوازم مهمانی بعمل آمده مورد تحسین فلک و ملک گردید و زبانها بافرین گویا گشت متوجه
نظم و نسق مهمات ایشان شده هر گروهی را در محل مناسب قشلاق تعیین کردند که لشکریان
در زمستان انجا قشلاق نمایند و سرداران با خواص ملازمان بخدمت اشرف آیند در
اول حال سرداران جلالی که در میانه قزلباش وحشی صفت بودند توهمات نموده راضی نمیشدند
که از لشکر خود جدا شوند جناب میرزا بدلایل معقول و سخنان دلپذیر خاطرنشان ایشان کردند
که چون زمستان نزدیک شده وقت حرکت لشکر نیست و حضرت اعلی هم در دار السلطنه تبریز بصحبت
مشغولند و اینقدر مردم را بدرگاه معلی بردن موجب عسرت و تشویش و تعب لشکر است
اولی انست که لشکریان هر طبقه در الکائی که بقشلاق ایشان معین شده بعشرت و فراغت
خود مشغول بوده در هنگام بهار که رایت جلال در ییلاق باشد یکجا مجتمع گشته بنظر اشرف
در آیند بعد از گفتگوی بسیاری راضی شدند پاشا و امرا و سرداران و بلوک باشیان
چند نفر از خواص ملازمان و خدمتکاران جدا نموده تتمه را بقشلاق فرستادند و جناب

میرزا در عرض سه روز مهمات ایشان را فیصل داده وجهت هر گروهی محل مناسب جهت قشلاق
واز و قمه تعیین کردند و با مهماندار و تحصیلدار روانه فرمودند راقم حروف احکام مطاعه در
قلم آورده فوج فوج را روانه می نمود و روز اوقات صرف مهمات ایشان میشد و شب
مجلس خاص ترتیب داده و در هر شب جمعی از طلاب منیفرمودند و هر بوداق خان که تا سلماس
رفته بود خاطر از سر حد جمع کرده چون مشخص شد که رومیه از آوازه ورود لشکر و آمدن موکب
اعظم با قزلباش بسیار ترک آن اراده کرده بازگشته اند او نیز مراجعت نموده بشهر آمد و در
وهم جناب اعتماد الدوله بعزم مراجعت از شهر بیرون آمده بشمس آباد نزول فرمودند و روز
بجهت بیرون آمدن پاشا و بدر کردن جلالیان بقشلاق خود در شمس آباد توقف فرموده روز
روز آخر کوچ کردند پاشا و سرداران و بلوک باشیان با مردم خود که موازی آن در ضمن وقایع
آنسال سمت تحریر یافته بتاخت ولایت مذکور فرستادند و بعد از شکست چغال اغلی که امیر کونه
خان و جنود قزلباش تمکن و استقلال یافته تا حدود ارزن الروم لگدکوب عساکر لشکر قزلباش
بود و مکرر قراجه اردهان و آخسقه را تاخت میکردند احوال قلعه یوسف پاشا و رومیان که
در آخسقه بودند اختلال پذیرفته زیاده قدرتی نداشتند آیینه خانم استغاثه بدرگاه جهان پناه
نموده آوره استمداد نمود که بمعاونت منسوبان این دودمان ولایت از دست رفته را بدست
آورد و حضرت اعلی شاهی امرا شمس الدین لوکلو اقلو و غیر ذلک را که در تفلیس و زکم ا اخستا و لوری بودند
بکومک و همراهی او نامزد فرمودند و او در قوی ئیل ست و عشر و الف که حضرت اعلی شاهی متوجه تسخیر
ولایت شروان توجه فرموده بودند با اتفاق امرا قزلباش و ملازمان قدیم سلسله منوچهر خانی
بتسخیر مملکت مذکور کمر بست و بر قلعه یوسف پاشا رفته بر وظفر یافت و او را با یکصد و پنجاه
نفر از رومیان گرفته قلعه آخسقه را که معظم قلاع آن ولایت است بدست در آورد و اکثر محال آخسقه را
در حیطه تسخیر و تصرف در آورد و بتاریخ روز یکشنبه چهارم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره کسان آیینه
خانم و امرا و رشماخی بدرگاه شاه جهان پناه آمده حقیقت این حال که به نیروی اقبال شاهی روی نموده
عرض کردند و امرا قزلباش هر یک بمقر حکومت خود بازگشته آیینه خانم با پسر آقا بیک خان که
در آن وقت شانزده ساله بود در آن ولایت بود و پسرش را که در حسن و ملاحت آفتی بود و مضمون این
ابن بابی که میر شمس الدین صدر خنصی در زمان سلطان حمزه میرزا بجهت لوارصان میرزا بسر همون

خان گفته بود بر و صادق آمده ترسا بچه الیست آتش افروز کلشت کاتش زده در خرمن صد مکوت
چون همه کشان برای آتشکده اش رضوان سمه شاخ طوبی آرد به بهشت بدرگاه جهان پناه
شاهی فرستاد و چون بکلربکی ارزن الروم این اخبار را بمراد پاشا که بعد از چغال اغلی سردار
شده بدفع جلالی مشغول بود اعلام نمود و مراد پاشا بعد از دفع جلالیان جهل پاشا نامی را که
لشکر خان تکرتا تار بوده که سلاطین ای خان چنانچه گذشت بدو سردار فرستاده بود منصوب دار با
فرماد پاشا ولد محمد پاشا که از میرزادهای گرجستان مذکور بوده مسلمان شده در میان روم
تربیت یافته بود با آخسقه فرستاد و ایشان در اواخر بیچین ئیل سبع عشر و الف با آخسقه آمدند و در
اوایل این سال امرا شمس الدینلو محلی و قراقلو و غیر ذلک با جمعی از لشکر گرجی اتباع لوارصان خان بتاخت
آخسقه رفته اسیر بسیار آورده بودند جهل پاشا و هزار کس از لشکر تاتار را با فرماد پاشا
ولد محمد پاشا که مرافقت او آمده بودند بدفع ایشان و تاخت گرجستان کارتیل فرستاد و آن
جماعت بمیان الکاء کارتیل در گذارهای تنگ و میان بیشه سر راه بر ایشان بسته از یکطرف لشکر
قزلباش و از یکطرف گرجیان ایشان را بمیان گرفتند و هر دو پاشا گرفتار شدند لشکر تاتار
که در ملک بیگانه بودند چون بهر طرف میرفتند سر راه و گذرها را بسته میدیدند دست از حیات
برداشته در میان بیشه پراکنده شدند و گرجیان تیغ در ایشان نهاده تا موازی هفتصد نفر
تاتار طعمه شمشیر آبدار شدند و بقیة السیف را که در جنگلها رعیت گرجی برهنه کرده پیاده و عریان خود را
با آخسقه رسانیدند و پاشایان را بدرگاه جهان پناه فرستادند فرماد پاشا حسب الالتماس
سلاطین گرجی مورد بخشش شده پسر محمد پاشا کشته شد و دیگری از سوانح اقبال که در ولایت شیروان
قرین حال اولیا دولت بزوال گرویده جنگ و الغفا رخا نشت با والی طبرسران و قلعه ساختن
در آن حدود تبیین این مقال آنکه در زمان فرصت شروان و آخذ ودناچیه از نواحی شابران را که
بالکا طبرسران اتصال دارد مردم آنجا متصرف شده بودند و در زمان رومیه چون رومیان
با عداد طبرسرانیان مستظهر بودند در مقام استرداد نشدند و درین اوقات که شروان مسخر اولیا
دولت قاهره گشته مردم طبرسران بطمع خام افتاده آن ناحیه را چنانچه باید بتصرف حاکم شابران
نمیدادند و آمد شد ملازمان حاکم از آسیب طبرسرانیان در آن ناحیه شعار بود رای صواب نمای اشرف
که همیشه در آیینه ضمیر عطف جهان افروزش امور صورت فردا جلوه گراست بنابر رعایت حزم و احتیاط

اقتضا آن کرد که دران ناحیه قلعه ترتیب دهند و ذوالفقارخان را امر فرمودند که با امرا شروان تا حدود طبرسران رفته دران الکا قلعه در کمال استحکام ترتیب نمود و ذخیره و یراق قلعه گذاشته جمعی از غازیان و تفنگچیان را بمحافظت آنجا تعیین نماید که دست مردم داغستان از آن ناحیه کوتاه باشد و طبقه قزلباش و شروانیان باستظهار مردم آنقلعه مرفه و آسوده حال با تو لایات تردد نموده از تعرض و مزاحمت داغستان مصون و محفوظ باشند ذوالفقارخان حسب الفرمان متوجه انجام آن خدمت شده نخست کس نزد معصوم خان والی طبرسران فرستاده حقیقت احوال را باو اعلام کرده از او در ترتیب قلعه استعانت جسته خاطرنشان کرد که اصلا از ین ترتیب قلعه ضرری بشما نمیرسد بلکه متضمن انواع فایده است والی طبرسران رضا بآن نداده در مقام ممانعت شده در وقتی که ذوالفقارخان بآنجا رفته جای قلعه را تعیین نموده شروع در کار کرده بود والی طبرسران ده هزار پیاده و سوار جمع آورده روی بجانب ذوالفقارخان آورد و چون ذوالفقارخان بمحاربه او مایل نبود و مرخص و مکرر رسولان فرستاده او را از وخامت عاقبت و سوء خاتمت ممانعت تحذیر نمود اما مفید نیفتاد تا آنکه بیک منزلی لشکر قزلباش رسیده روز دیگر صف سپاه آراسته بمقابله شتابان متوجه آمد ذوالفقارخان بالضروره بترتیب مقدمات جنگ مشغول گشته قدم در صف کارزار نهاد و چون از جانبین دست باستعمال آلت حرب بردند لشکر طبرسران تاب یکصدمه جرخچیان لشکر بیکران قزلباش نیاورده در حمله اول سلک جمعیت ایشان از هم فرو ریخت و بطرفة العینی تا یکهزار نفر کرانی بیادی نیازی رفت و والی طبرسران بهزیمت غنیمت شمرده خود را از معرکه بیرون انداخت و ذوالفقارخان چون بفتح و ظفر اختصاص یافت لشکریان را از قتل و کشتن طبرسرانی منع نمود و در تعاقب ایشان مبالغه ننمود چون ملاحظه آن داشت که چون بی امر اشرف بدین محاربه قیام نموده مبادا این صورت ملایم مزاج شهریاری نبوده باشد مجملا البقیة السیف در جنگلها و مغولها خزیده نیم جانی بسلامت بیرون بردند و ذوالفقارخان در اندک روزی قلعه ترتیب داده و آذوقه و یراق گذاشته حارسان تعیین کرده مراجعت نمود و حقیقت حال را بپایه سریر اعلی معروض داشت و با وجود آنکه معصوم خان پای از دایره ادب بیرون نهاده و بر سر سپاه قزلباش لشکر کشید اما چون همیشه او در سلک پرستاران سرادق سلطنت انتظام داشت حضرت اعلی ظاهرا بران قضیه انکار کرده ذوالفقارخان را امر فرمودند که کس نزد معصوم خان فرستاده خاطر او را تسلی بخشد و مشارالیه حسب الامر نموده عمل نموده و والی طبرسران

نیز از آن حرکت ناهنجار و جسارتی که کرده بود نادم و پشیمان گشته در مقام اعتذار آمد

ذکر رفتن امرا آذربایجان بقراجه داغ و تاخت و غارت آن ولایت و رفتن امیر گونه خان تا صحرای موش و مظفر و منصور بازگشتن بدرگاه جهان پناه

سابقا مذکور شد که چون الپچی با تاتار بخشیقه آمده امیرگونه خان از تاخت و غارت تاتار اندیشید و جمعیت ایشان را در اخسقه موجب تفرقگی و پریشانی سرحد چخور سعد میدانست و حقیقت آنرا بخدمت اشرف اقدس اعلی عرض کرد که پیشتر از آنکه طایفه اراول دست درازی بسرحد واقع شود در دفع شر ایشان کوشیدن اولی است بنابران حکم قضا نفاذ بعمد و پیوست که جمیع امرا آذربایجان با تفنگچیان خاصه که در سال گذشته به تبریز فرستاده شده بود با یرداغان رفته بسرکردگی امیرگونه خان تا قراجه اردهان و اخسقه و حدود ارزن الروم رفته در دفع شر مخالفان و تاخت و غارت آن ولایت و سوختن غلات دقیقه فرو گذاشت نکنند و دو هزار نفر از جلالیان را امر فرمودند که بسرداری قراسعید و آقا چدن بمردی بجنود قزلباش پیوسته دران سفر همراه او باشند و حسب الفرمان قضا جریان بربوداق خان از جانب تبریز و محمدخان زیاداوغلی از جانب قراباغ با سایر امرا عظام و جماعت جلالی از مراغه در ایروان جمع آمده لشکری مرتب گشت که در ازمنه سابقه کمتر اتفاق افتاده بود و امیرگونه خان چند روز بضیافت امرا عظام و ملازمان درگاه که آمده بودند پرداخته بآیین شایسته متوجه مقصد گشت مخالفان و رومیه و تاتار چون مقابله با آن سپاه در حیز قدرت خود نمیدیدند در قلعها خزیده پای در دامن عافیت کشیدند و جیوش منصوره بولایت گرج در آمده آتش نهب و تاراج دران ولایت زدند و بسیاری از نسا و صبیان گرجرا باسیری آورده آن مملکت را از حیز انتفاع انداختند و امیرگونه خان چون شنید که جمعی از رومیه در صحرای موش جمعیت نموده خیال دستبردی دارند با قشون خاصه خود و امرا بآن طرف نموده سلک جمعیت ایشان را پراکنده ساخته قرین نصرت و اقبال معاودت نمود و نیز یکسال ایلان و آنچه لیاقت سرکار خاصه شریفه داشت جدا کرده مصحوب علیجان بیک جوان شیر بدرگاه جهان پناه فرستاده و شوکت و اقتدار سپاه قزلباش در حدود ارزن الروم و آن ولایت بیشتر از بیشتر سمت ظهور یافته احدی از بکلربکیان و پاشایان

رومیه قدرت مقابله و مقاتله با سپاه منصور نیافته بمحاربه و مدافعه ایشان جرات و دلیری
نتوانستند نمود امرا عظام کامیاب و دوستکام عود نموده هر یک بمقر حکومت خود شتافتند

ذکر توجه موکب ظفر نشان بصوب آذربایجان و لشکر فرستادن بر سر قلعه اورمی

چون حضرت اعلی شاهی ظل الهی چندگاه در دار السلطنه اصفهان بمهمات ضروری سلطنت پرداختند
چون هوا روی بگرمی آورد و هنگام توجه ییلاقات شد رایات نصرت آیات بظفر و
و اقبال متوجه ییلاق فریدن شده چند روزی که ییلاق مذکور مضرب سرخیام اقبال بود
اراده خاطر اشرف بدان متعلق گشت که جریده بجانب اصفهان عود نموده چند روز از
مشاغل امور سلطنت آسایش یافته از راه کاشان و قزوین روانه آذربایجان گردند
و امرا عظام را با اردوی معلی مقرر داشتند که از راه ییلاقات باهستگی در حرکت آمده
در چمن سلطانیه توقف نمایند و خود با معدودی از ندما و مقربان و خواص ملازمان باصفهان
تشریف برده در چهار باغ که لازم آب پاشان که هر سال شگون گرفته اند بعمل آورده
از آنجا بکاشان تشریف برده از کاشان بدار السلطنه قزوین نزول اجلال فرمودند
و اردوی معلی و عساکر منصوره از راه ییلاقات همدان بحدود ابهر آمده از آنجا چمن
سلطانیه مضرب سرادقات جاه و جلال شد و تا چهل روز حضرت اعلی شاهی در دولتخانه
مبارک قزوین عشرت پیرا بوده اردوی ظفر نشان در سلطانیه توقف داشت و در وقتی که از
قزوین حکم معلی نفاذ پیوست که حسن خان بیگلربیگی همدان در قلمرو علیشکر با یکهزار کس از ملازمان
خود و امرا سرحد قلمرو باتفاق اسکندر سلطان میر مقدم که صاحب یکهزار کس بود و
نعمت الله سلطان صوفی که چهار صد کس داشت و خسرو بیگ یوزباشی و میر بابا روکی
که هفتصد کس داشت و قبان سلطان بیگدلی حاکم ساروقرغان که چهار صد کس داشت و مراد
سلطان چگنی که سیصد کس داشت و خلیل سلطان میر سیل بیگ که سیصد کس داشت بمراغه رفته
بمحمد پاشا جلالی پیوندند و قباد خان کری حاکم مراغه را ملحق بخود ساخته از راه اورمی بولایت
کردستان تا دیار بکر و آخذ و در رفته بنوعی که مقرر شده هر کس از امرا اکراد مخالفت ورزیده
سر از اطاعت و متابعت لشکر قزلباش پیچد اول بدفع او پرداخته الکا او را متصرف
شده و بجماعت جلالی پیوندد و از آن راه بحدود ارزن الروم آمده با میر گونه خان و امرائی که

تاخت آن ولایت مامورند پیوندند و حکم اشرف باسم امیرخان برادوست حاکم اورمی عز
صدور یافت که چون او از دیرگاه بد معاملات کردستان واقفست همراهی این لشکر بوده
خدمات بظهور آورد و جماعت حسب الفرمان قضا جریان روانه آن خدمت شدند درین
اثنا محمد بیگ ولد حسین قلی خلفای روملو که بایلچیگری روم رفته بود مراجعت نموده خیر الدین حسن
چاوش که از جمله چاووشان معتبر درگاه اعلی خواندگار بود بهمراهی مشار الیه برسم رسالت
بخدمت اشرف حضرت اعلی فرستاده بودند باردوی معلی رسید و چون حضرت اعلی از
دار السلطنه قزوین تشریف آورده در چمن سلطانیه باردوی معلی ملحق گشتند سراپرده
و بارگاه در آن چمن نزهت بخش باوج مهر و ماه بر افراشته شد و خیر الدین چاوش بوسیله
امرا نامدار بتقبیل عتبه بوسی درگاه فلک مدار سرافرازی یافت و عرایض و مکاتیب مراد پاشا
وزیر اعظم و ارکان دولت عثمانی که بخدمت اشرف اعلی و ارکان دولت شاهی نوشته
بنظر در آمده که قبل ازین بوساطت سیمون خان گرجی درویش پاشا وزیر اعظم و مصطفی پاشای
سناجکی اتمکچی نوشته بود در باب قطع ماده خصومت و نزاع و مصالحه جانبین سخنان دولتخواهانه
خیرخواهانه قلمی نموده بودند و فرستاده بودند حاصل فرستادن خیر الدین چاوش آنکه با حضرت
اعلی شاهی ظل الهی بی واسطه دیگری تکلم نموده ما فی الضمیر شریف را در باب صلح و کیفیت آنکه بچه نحو
ممکن و مرضی خاطر اشرف است معلوم نموده معاودت نماید و التماس نموده بودند که چون این
مرتبه محمد بیگ نامه و مکتوبی از جانب اشرف بحضرت پادشاه نداشت بشرف ملازمت پادشاهی
فایز نگشت درین مرتبه هر کس را فرستند بمکتوب محبت طراز مشعر بسخنان صلح آمیز بحضرت پادشاه
قلمی نمایند و چون تا غایت آثار تسلط و اقتدار از جانب حضرت شاه عالیجاه بظهور آمده و الکا
که از زمان سلطان مراد خان جد حضرت سلطان احمد خان از حیطه تصرف قزلباش بیرون
رفته بود مسخر کرده اند و چندین هزار نفس از سپاهی و رعیت عثمانی قتل و غارت یافته با این
حال از جانبین صلح نمودن آیین فرمان روائی نیست و مع ذلک سلاطین فرنگ که همیشه
با اهل اسلام در جدال و قتال اند موجب کسر شوکت اهل اسلام میشود و همیشه فرمانروایان
ممالک ستان آرمیدگی عالم و رفاهیت عالمیان را بر مطالب عالیه رجحان داده درهای صلح
بر روی خلایق گشوده اند اگر حضرت شاه عالیجاه با اردوی مقارنت صلح گشته در نامه نامی

اشعاری فرمایند بدخواه بود و بر آیینه این معنی باعث رفع نقاب حجاب گشته دولتخواه ما نزاع و
گفتگو پدید می آید و خصومت و نفاق طرفین برانیقدر ملایمت و اظهار دوستی و وفاق
و اتفاق تبدیل می یابد حضرت اعلی که ذات معدلت صفاتش بتربیت احوال خلایق و عباد الله
مفطور و مجبولست چاووش مذکور را اعزاز و احترام فرموده نسبت بفرمان فرمای
ممالک روم سخنان محبت آمیز بیان فرموده بزبان رفق و ملایمت بایلچی اظهار فرمودند
که چراغ دولت دودمان عثمانی بروغن غزا و جهاد روشنی یافته و بسعادت خدمت
حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا و تعظیما مشرف اند و بدین دو رتبه گرامی بین السلاطین
مفتخر و سرافراز و بر جمیع اهل اسلام معاونت ایشان لازمست و بنوعی که مکرر اعلام شده مقصد
اصلی بدست در آوردن مملکت موروثی بود که سلطان مراد خان انتهاز فرصت نموده
بجهتی نقض عهد و پیمان پدران رضوان مکان که نسلا بعد نسل بایمان مغلظه تاکید یافته بود
روا داشته بتغلب متصرف شده بود و اکنون که بفیض الهی احقاق شده هرگاه حضرت خواندکار
مضایقه دران نکرده بدستور اجداد ماضیه در مقام موالفت و دوستی باشند ما نیز جهت
رفاهیت مسلمین از نزاع و جدال گذشته از مسلک محبت و دوستی عدول نخواهیم جست و رضا
بصلح و صلاح بقاعده زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان داده قرار داده اند که حسب الاستدعای
مراد پاشای وزیر اعظم و سایر دولتمندان خیر اندیش که باهتمام خیر انجام مصالحه شده اند نامه محبت
آمیز بخواندکار نوشته ابواب مصالحه و دوستی مفتوح گردانند و شرح رسانیدن او و نامه
نوشتن و تمهید مقدمات صلح در وقعه ایلچی سال آینده رقم زده کلک وقایع نگار خواهد شد انشاء الله
تعالی ایلچی بنواب اعلی چند روزی که در چمن بهجت بخش سلطانیه رحل اقامت انداختند نهضت
همایون بجانب آذربایجان اتفاق افتاده از میانج بعزم طواف مرقد منور حضرت سلطان
الاولیاء و السالکین مشایخ عظام صفویه بجانب دار الارشاد اردبیل حرکت آمده بدان سعادت
عظمی سرافراز شده چندروز دار الارشاد مذکور مضرب سرادقات جاه و جلال بود در خلال
این احوال از جانب محمد پاشای جلالی خبر رسید که کرد حیدر که از امرای جلالی و صاحب یکهزار کس
بود با ده و سه نفر از مردم او بقتل آورده و سبب قتل او آنکه کرد حیدر بزور بازوی شجاعت و مردانگی
مغرور بوده همیشه با پاشا غالبانه اختلاط میکرد و سخنان درشت میگفت پاشا اگرچه بحسب ظاهر او را

وقعی نمی نهاد اما باطنا از و در حساب بود و آثار فساد و طغیان از ناصیه احوال او مشاهده می افتاد
روزی در منزل محمد پاشا مجلس شراب منعقد گشته چون سرهای حریفان که از باده نخوت
گرم گردیده کرد حیدر را شاره محاوره کم ظرفی نموده بعضی سخنان تهدید آمیز که مخزون خاطر او
بود بزبان آورده پاشا که همیشه با وی اعتماد بود سخنان تهدید آمیز او خوفی که داشت مشتعل
گشته به پسران اهل خدمت که روبروی ایستاده اغلانی میگویند اشاره بقتل او مینمایند و ایشان در ساعت
شمشیرها کشیده رشته حیات او را با دو نفر از معتمدان که همراه او بودند بقطع رسانیدند
ملازمانش چون او را کشته دیدند ترک شورش بی فایده کردند و پاشا همگی را [illegible] گردانیده
استمالت داده اموال و اسباب او را با قاپیان و بلوک باشیان او قسمت نموده و بندگان
اشرف پاشا را درین باب استحسان فرمودند متعاقب آن خبر مخالفت و عصیان امیر
خان برادوست حاکم ارومی رسید که با حسن خان و محمد پاشا مخالفت ورزیده نزد ایشان [illegible]
و بین الجانبین بجنگ و جدال انجامیده او در قلعه تحصن جسته درهای آشتی بسته ابواب خلاف
گشوده است شرح احوال امیر خان عبرت بخش عالمیانست لحظه مستمع بوده جویای سخن باش
و کیفیت معامله او را در باب امیر خان از عشیرت اکراد برادوست است و در زمان شاه
جنت مکان قراتاج نامی از ان طبقه شاهی سیون شده در سلک ملازمان این دولت
منتظم بود و شاه جنت مکان الکاء مذکور را که بولایت ارومی و اشنی پیوسته است بآن
طبقه ارزانی داشته بود و بعد از واقعه شاه جنت مکان که رومیه طمع در آذربایجان کردند و قبایل
و عشایر اکراد تابع رومیه شدند شاه محمد بیک نامی از میرزادها برادوست بحکم خواندکار میر عشیرت
و صاحب سنجق برادوست بود و امیر خان مذکور از بلند پروازی [illegible] او در بنیاد وزره
هرچند گاه ملازمت یکی از امرای بزرگ اکراد مینمود مدتی ملازم عمر بیک حاکم مهران بود و یکدست او را
در معرکه جنگی از ضرب زخم منقطع گشته بامیر بیک چولاق مشهور شد در سالی که طنطنه رایات جهان
کشای شاهی در آذربایجان بلند آوازگی یافت موکب همایون متوجه تسخیر نخجوان و ایروان بود
مشار الیه بآستان اقبال آشیان شاهی آمده اظهار شاهی سیونی و اخلاص کرد و حضرت اعلی او را منظور
نظر التفات گردانیده امارت عشیرت برادوست و الکاء مذکور را باو عنایت فرموده
او را بلقب ارجمند خانی سرافراز ساخته الکاء ارومی و اشنی را که از توابع آذربایجان است

و در زمان شاه جنت مکان همیشه حکومت آنجا یکی از امرای قزلباش مفوض بود و با و مرحمت فرموده علاوه
الکا قدیمی او فرمودند و حسب الامر اعلی استادان بزرگ خاصه شریفه دستی از طلا را
جهت او ترتیب داده بجواهر و لآلی ثمین مرصع ساختند که بساعدی بست چند گاه دست
ارادت بر سینه اخلاص نهاده ملازمت عتبه علیه شاهی و سده سنیه شاهنشاهی مینمود و بعد از
آنکه رخصت یافته بولایت مذکور رفت از فور رشد و کاردانی باستظهار شفقت و التفات
شاهی روز بروز بمدارج علیا ترقی نموده بر تمامی امثال و اقران برتری یافت و چند الکا از
ولایت امرای اکراد که تابع روم بحیطهٔ ضبط و تصرف در آورده در میانهٔ حکام کردستان بلند
آوازه گردید و اکثر میرزادهای قبایل و عشایر اکراد بملازمت او تقرب جسته راه خدمت
می سپردند و او خود را صاحب جیش و لشکر و مملکت دیده دود نخوت و غرور بکاخ دماغ او
راه یافت بعد از جنگ جغال اغلی که اردوی معلی در سلماس بود بپایهٔ سریر اعلی آمده بعز عتبه بوسی سرافراز
شد و بندگان حضرت اعلی شاهی جهت تألیف قلوب ذکریا خان و سایر امرای اکراد که چشم عنایات
طلایفه ایشانند او را نگاه نداشته فی الفور بهانهٔ خدمتی رخصت رفتن الکا دادند و خود
را از جملهٔ فدویان جان نثار می شمرد اما باطنا بجهت تعصب مذهب با امرای قزلباش که در سرحد
بودند عداوت ورزیده سودای استقلال و استبداد در سویدای خاطرش جای گرفته بود
تا آنکه بارکان دولت قاهره عرض کرد که قلعه قدیم اورمی او منهدم و اندراس یافته قابل تعمیر
نیست و اعتماد را نشاید و بنده را حصاری که از شر مخالفان مال و محافظت اهل و عیال توان نمود
لازمست اگر رخصت همایون باشد حصار دیواری در محل مناسب ترتیب نماید حضرت اعلی نظر
بر ظاهر حال انداخته رخصت دادند و او در سه فرسخی بلده اورمی که داخل الکا اوست
در بالای کوه رفیع طرح قلعه انداخت و در میانهٔ اکراد چنین مذکور میشد که در قرون ماضیه قبل از
ظهور اسلام در همان محل قلعه بود که بقلعهٔ دم دم اشتهار داشته پیر بوداق خان حاکم تبریز که اطوار او
دار بود و همیشه آثار عصیان و طغیان از ناصیهٔ احوالش مشاهده مینمود بخدمت اشرف عرض کرد که امیر
خان پای از جادهٔ اخلاص بیرون نهاده هوای عصیان و طغیان در سر دارد و بدین جهت قلعه بنیاد
اساس طرح انداخته که روزی او را بکار آید و قلعه ساختن او مصلحت دولت روز افزون نیست
حکم اشرف نفاذ پیوست که چون او بیگلربیگی آن سرحد است و همیشه بمعاملات آن سرحد دخیل

اهتمام او است هرگاه صلاح دولت قاهره نبود ما شد از جانب خود کسی فرستاده امیر خان را
از قلعه ساختن منع نماید و پیر بوداق خان حسب الامر اعلی کس نزد او فرستاده گفت که اگر او دعوی اخلاص
غلامی حضرت عالم پناه مینماید و در سلک امرای عظام شاهی منسلک گشته تربیت کردهٔ آن
حضرتست هر چند حضرت اعلی او را در دعوی اخلاص و غلامی مصدق داشته محل اعتماد میدانند
اما از قلعه ساختن او راه سخن بدگویان گشوده میشود و اگر سبب قلعه ساختن او وهم مضرت
و آسیب رومیه است هرگاه رومیان بدین ولایت آیند تا قلعه تبریز و ایروان بوده باشد
ملتفت این مهم قلاع نخواهند شد و اگر ملاحظه از امرای قبایل اکراد داشته باشد هرگاه او را احتیاج
پیش آید ما غلامان درگاه شاهی که بمحافظت سرحد مامور ایم چگونه در دفع این جماعت اهمال جایز
توانیم داشت و مع هذا او را همان حصار اورمی که چند روزی محافظت خود و قبیله را درست
تواند نمود کافیست و اولی این است که زبان بدگویان را بر خود دراز نکرده ترک قلعه ساختن
نماید و در خدمت اشرف خود را تهمت زدهٔ عصیان نکند و این نصیحت ما را که متضمن دولت اوست
قبول کند و فی الواقع نصیحت مشفقانه بود زیرا که بجهت آن قلعه مآل حال او بنکال و وبال کشید القصه
امیر خان اصلا گوش باین سخنان نکرده ملازم پیر بوداق خان را بتحریک اکراد جهت بقتل آورد
و او قلعه در کمال استحکام ترتیب داده آذوقه و یراق بقلعه کشیده از اورمی بدانجا نقل کرد
و روز بروز در استحکام قلعه و اسباب قلعه داری کوشیده فی الحقیقه جهت ادبار اسباب انجام
میداد و با جمعی که منافی دولتخواهی بود اقدام مینمود و از جمله خان ابدال بکری برادر شیخ حیدر که
با حضرت اعلی یاغی بود و از بیم عساکر اقبال شاهی یورت و مسکن قدیم مجال اقامتش نمانده
بی سر و سامان میگشت در آن وقت با بیست نفر از خویشان خود باو پناه آورد و امیر خان
او را در قلعه جای داده انیس و جلیس خود گردانیده رعایت مینمود اما بحیله و روباه بازی
کسان خود را با عرایض اخلاص بخدمت اشرف فرستاده اظهار فدویت و یکجهتی میکرد در
وقتی که از اصفهان جماعت جلالی را روانه میفرمودند پیر بوداق خان حاکم تبریز را سرکردهٔ
عساکر منصوره مذکوره فرموده بودند امیر خان این خبر استماع نموده بارکان دولت
قاهره اعلام کرد که میانهٔ من و پیر بوداق خان غبار نقاری ارتفاع یافته و رفاقت من با او
دشوار است و لهذا منشور استمالت باسم او در رقم آمد که چون مقربان بارگاه عز و جلال توقع

بودی که رفاقت من باشکری که پربوداق خان سرکرده آن باشد متعذر است و سخنان غرض
دربارهٔ من معروض میدارد بملاحظهٔ خاطر او پربوداق خان را برطرف کرده حسن خان را که از امراء
عراق و مرد هموار خوش سلوک بغرمت تعیین فرموده ایم مع هذا اگر رضا اگر داشته باشد ملاقات
حسن خان نماید و اگر بجهت موانع ضروری خود نتواند رفت یکی از پسران و آقایان خود را با
دویست سیصد نفر همراه نماید که یک جهتی او نسبت بدین دولت بر امرا و حکام اکراد ظاهر گشته
محل رفع و دیگر نماند مشار الیه این همه عنایت و التفات و مدارا و مواسا که از جانب اشرف
بظهور رسید در عصیان و طغیان اصرار نموده بالجمله چون حسن خان و امرا قزلباش بمحمد پاشا
و لشکر جلالی ملحق گشته از مراغه روانه مقصد میشدند امیرخان را اخبار نمودند که حسب الفرمان
قضا جریان اگر خود رفاقت مینماید کار سازی کرده آماده همراهی باشد و الا جمعی از مردم خود
را که صاحب وقوف معاملات کردستان بوده شایستگی مشاهده و محاوره داشته باشند
همراه نماید که جزو خرجی بوده باشند امیرخان دو راس اسب بر سبیل تحفه بجهت حسن خان و محمد پاشا ارسال
نموده پیغام نمود که آمدن من نزد ایشان از چند وجه متعذر است خلاصه کلام آنکه جماعت جلالی
خود رای لی آل لی اعتدال اند و اعتماد و راستی شاید و هر چند امرا عظام قزلباش رفیق اند اما
حوصله ایشان نیست که با لشکری که هفت هشت هزار جلالی در آن میان باشد همراهی نمایم ایشان
از هر راه که صلاح دانند توجه نمایند که من جمعی را متعاقب خواهم فرستاد و امرا این نافرمانی و سرکشی
و سرکشی را در بدایت سفر از و نه بسندیدند و بخود قرار دادند که بحوالی قلعه او که بر سمت راه واقع
شده نزول نموده او را بهر طریق که باشد رام سازند هر گاه امیرخان با منسوبان
درگاه شاهی چنین پیش آمده هر ابه رود از دیگران چه توقع توان داشت و چه مهم پیش توان برد و فرستاده ها
او را کسیل کرده سخنان محبت آمیز دوستانه پیغام نمودند و اعلام کردند که چون عبور از آنجا
واقع میشود مهمان پذیر باشد که بحسب و جوار او خواهیم بود و در مواجهه گنگاش نموده بدانچه صلاح او
باشد عمل نمائیم امیرخان اصلا بآن حکایات التفات ننموده در طغیان و سرکشی اصرار نمود و روزی
که مقدمه لشکر بحوالی الکا و قلعه او رسید اکراد برادوست مکمل و مسلح در برابر آمده با چند نفر از مردم
جلالی که در پیش بودند آغاز محاربه نمودند و بین الجانبین دست بازی واقع شده و نفر از جلالیان
بقتل رسیدند و چند کس در میانه زخم دار شدند این خبر بحسن خان و امرا رسید کس فرستاده پیش رفتها

بازگردا

بازگردانیده از جنگ و جدال منع کردند و به نیم فرسخی قلعه رسیده در محل مناسب نزول نمودند
اکراد بعد از رسیدن امرا خود را بقلعه کشیده ابواب قلعه مسدود ساختند و توپ و تفنگ
بمعسکر معلی می انداختند حسن خان مرتبه دیگر کس نزد او فرستاده از سبب آن حرکت بر سبیل عذر
چند گفته ابواب آشتی مسدود ساخت و اکراد فوج فوج از قلعه بیرون آمده بهر کس از
جلالی و قزلباش که بجهت آوردن آذوقه و ما یحتاج بمواضع نزدیک می رفتند دوچار شده قتل
و غارت مینمودند و این صورت تکرار یافته رفته رفته بین الجانبین جنگ و جدال قایم شده
محمد پاشا نیز بجهت آنکه چند نفر جلالی در دست اکراد بقتل رسیده بودند در مقام عناد و انتقام
در آمده دو سه روزه جلالیان بقصد محاربه جوق جوق تا پای قلعه میرفتند و از آن طرف اکراد
بمدافعه پیش آمده جمعی زخم دار و مقتول میگشتند تا کار از رفق و مدارا گذشته مخالفت
و عصیان او سمت ظهور یافت جماعتی از جلالیان که آرکشتن کرد چیده از محمد پاشا خایف و هراسان
شده بودند خصوصا محمد بیک برادر طویل و اتباع او دفعه دفعه روی گردان شده بقلعه رفته
تا سیصد چهارصد نفر از ایشان ملازمت امیرخان اختیار نمودند مشار الیه از کثرت ایشان
اندیشیده برادر طویل را با جمعی در قلعه نگاه داشته تتمه را بقلعه‌ها دیگر فرستاد و رعایت ایشان
مینمود این معنی نیز علاوه کدورت محمد پاشا او شده بین الجانبین نیران خصومت اشتعال
پذیرفت و محمد پاشا بر طبق فرمان قضا جریان که عموما در باب کل اکراد صدور یافته بود عمل نموده
الکا او رعی را تصرف کرده و حسن خان بالضرورت در آن منزل توقف نموده حقیقت حال را
بایستادکان پایه سریر اعلی عرض نمود در هنگامی که حضرت اعلی شاهی از اراده ارشاد دلیل حاجی
زیارت سلطان المحققین عارف ربانی شیخ زاهد گیلانی بود این اخبار رسیده رای عالم آرای
که روشنی بخش عالم جبلی است بر آن قرار گرفت که جناب اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر را که
رای عقده گشایش مفتاح ابواب دانش و ضمیر منیرش نور افزای دیده بینش است بجانب ارومی
فرستند که بدیدهٔ بصیرت نظر بر احوال آن سرحد انداخته اگر دفع فساد امیرخان و تسخیر
قلعه و بسهولت میسر باشد آتش طغیان او را باب تنبیه و تادیب منطفی گرداند و الکا او را
در میان جلالی قسمت نماید که در آنجا اقامت نموده همت بر قلع و قمع سایر طاغیان اکراد
مصروف دارند و اگر صلاح دولت روز افزون در آن نبوده باشد امیرخان را استمالت

شاهی گردانیده اورا از پرده خجالت بیرون آرد و خاطر او را از وقوع اموری که بی اختیار
واقع شده باشد اطمینان دهد و چون پاییز نزدیک شده جماعت جلالی را از پای قلعه
امیرخان کوچانیده در هر الکا که مصلحت دانند بدستور سال گذشته قشلاق دهد و موازی
پنجهزار تومان زر نقد از خزانه معموره همراه او فرستادند که بعد وخرج جماعت جلالی
قسمت نماید جناب آصف شان اعتماد الدوله را از اردوبیل بجانب تبریز گسیل کرده امام قلی
خان حاکم لار را سرکرده فوجی از عساکر منصوره فرموده بسلماس فرستادند که تا رسیدن
موکب همایون از ان سرحد خبردار باشد و خود بنفس نفیس متوجه زیارت قطب العارفین
شیخ زاهد گیلانی شدند. و ذوالفقار خان بیگلربیگی شروان حسب الاشعار رخصت آمدن پایه
سریر اعلی یافته بدار الارشاد اردبیل آمده بسعادت ملازمت مشرف گشت و در رکاب
ظفر انتساب باستاره رفته چند روز در سیر و شکار قزل اغاج همراه بود و از انجا مرخص
شده بشروان رفت و پیربوداق خان حاکم تبریز را امر فرمودند که برافقت اعتماد الدوله
روانه آن صوب گردد و مع ازین پانصد نفر از تفنگچیان تبریزی و یافقی و خراسانی و اصفهانی
نیز همراه کردند و مومی الیه پیربوداق نیز حسب الامر اعلی برافقت جناب آصفی مامور گردید و حسن
خان و امرا حکایت آمدن اعتماد الدوله شنیده در الکا او رحل اقامت انداختند
القصه حضرت اعلی بعد از زیارت حضرت قطب العارفین و سیر شکار قزل آغاج بجانب
دار السلطنه تبریز آمده از انجا از راه علی ورسی بجانب قراباغ در حرکت آمده و قشلاق
همایون در انجا قرار یافت و تحویلخانه را در تبریز گذاشتند که اگر اعتماد الدوله را مدد و کومک
احتیاج افتد باو رسانیده باو ملحق گردد و اکنون مسوده اوراق که با جناب دستور اعظم رفیق
بود و ملتزم است که خصوصیات آن سفر را برای العین مشاهده کرده اطالت و اطناب
اجتناب نموده مشروحا در رشته تحریر کشید واللہ المستعان ذکر رفتن اعتماد الدوله حاتم
بیک اردوبادی و سوانح ایام محاصره قلعه چون جناب اعتماد الدوله آصف صفات از
حضرت اشرف دستوری یافته از اردوبیل بتبریز آمده تا ده روز در بلده تبریز بسامان و تهیه
ضروریات سفر پرداخته باتفاق پیربوداق خان حاکم تبریز و برحوردار بیک ایشیک آقاسی توپچی باشی
و توپچیان و تفنگچیان که برافقت او مامور بودند روانه مقصد گشتند و هزار نفر از جلالیان

بسرگردگی قرا سعید و آغا جدن بهری تباخت قراجه اردوهان رفته بازگشته بتبریز آمده
بودند همراه شدند و در راه خان امیر ولد غازی بیک کرد که حاکم سلماس بود و اولیا بیک
ولد کور سیف الدین قوم او که حاکم انزل و صومای بود ملحق گشته بتاریخ روز سه شنبه و بیست
ششم شهر شعبان داخل ارومی شدند و روز دیگر بپای قلعه رفته حسن خان و محمد پاشا و امرای عظام
رفیق ایشان که در حوالی قلعه نزول داشتند باستقبال مبادرت نموده با یکدیگر ملاقات کردند
و جهت نزول مکان مناسب که از یورت سایر امرا بقلعه نزدیکتر بود نزول نموده اختیار نمودند
فرود آمدند و روز دیگر یکی از ملازمان را باتفاق ملک قاسم محمد طسوجی که با امیرخان طریقه آشنائی
داشت نزد او فرستاده بعد از نصایح مشفقانه خیرخواهانه تکلیف کردند که در حریم قلعه با یکدیگر
ملاقات کرده بمافی الضمیر او اطلاع یابند و بنوعی که مقتضای خیراندیشی بوده باشد عمل نموده
خاطر رمیده او را آرام بخشند زیرا که غرض از فرستادن اعتماد الدوله که از ارباب قلم و مردم
دولتمند صلاح اندیش است جز رفع ماده وحشت و نزاع نیست و امیرخان قبول این معنی
نموده از قلعه پایین آمد و جناب دستور اعظم نیز با چندی از ملازمان بحوالی قلعه رفته با او
ملاقات نموده لحظه با یکدیگر نشسته از هر باب سخنان بمیان آوردند امیرخان اظهار
اخلاص و غلامی حضرت اعلی شاهی ظل الهی کرده چنان نمود که از اطوار محمد پاشا و جلالیان توهم
نموده شواستم با ایشان ملاقات کرده و اعتقاد و توثق و اعتماد بر حمایت و ممانعت
حسن خان نداشتم ناچار بدین حصار دیوار تحصن نمودم و محمد پاشا تحصن مرا بهانه ساخته مرا نزد
حضرت شاه بدنام گرد و طمع در الکا من نمود اکنون ملتمس آنست که خدام عالیمقام متکفل عفو
تقصیرات من در خدمت اشرف شوند و اگر صلاح در آمدن پایه سریر اعلی باشد می آیم و اگر درین
زمستان مرا ازین تکلیف معاف دارند یکی از پسران خود را با پیشکش در مرافقت عالی میفرستم
و در ایام بهار که رایات نصرت آیات به ییلاق آید بدرگاه عالم پناه می شتابم و جناب
اعتماد الدوله متکفل مهمات او شده قرار دادند که جماعت جلالی را از انجا کوچانیده بهمان
دستور الولایت را بر او مسلم دارند و درین وقت تکلیف آمدن او بپایه سریر اعلی ننموده
بفرستادن پسر و پیشکش اکتفا نمایند مشروط بر انکه چون جیز مصیبان و قلعه بندی او باطراف و جوانب
رفته بملاحظه و دهشت بیرون آمده با جبل و حشم با امرا قزلباش ملاقات نماید و آوازه مخوفات

او در ولایت کردستان اقسار نماید و او قبول این معنی نموده قرار داد که روز دیگر آمده
مهمان اعتماد الدوله باشد و بعد از آن اعتماد الدوله و امرا قزلباش بقلعه رفته یک روز
مهمان او باشند و او با امراء عظام آمیزش نموده از جانبین بلوازم رسوم و عادات
پردازند و او بسرا پیشکش رفیق اعتماد الدوله نماید که بپایه سریر اعلی روند و بعد از گفتگوی
این مقدمات از یکدیگر جدا شده هر کدام بمنزل خود معاودت نمودند روز دیگر جناب اعتماد
الدوله اسباب ضیافت بزرگانه ترتیب داده مجلس عالی آراسته امرا عظام قزلباش را
طلب داشت و چون امیرخان از صحبت محمد پاشا و جماعت جلالی تحاشی نمود ایشان را
طلب نداشت و منتظر آمدن او بود و چون اثری ظاهر نشد و منتظر آمدن او بود دیگر بار آقا
محمد طسوجی را بطلب او فرستادند و از اطوار او چنین معلوم شد که آنچه در روز پیش گفت
محض چاپلوسی و حیله اندوزی بود و بالفعل از آن چیزی نیست و امروز خلاف آنها ظاهر
می آورد مجملا بعد از قیل و قال بسیار در جواب گفت که جماعت اکراد میگویند که ما را اعتماد
با امرا قزلباش و جلالی نیست و اگر ما در مقام غدر در آیند از اعتماد الدوله که مرد تاجیک و
اهل قلم است چه می آید و مانع آمدن من شده اند مجملا گریبان خود را بدست شما میدهم اگر [illegible]
یکی از پسران خود کشی قناعت مینمایید خدمت میکنم و هرگاه خواهم با باده خود بدرگاه معلی
می آیم والا درین حصار خزیده جز قلعه داری چاره ندارم مجملا خبث باطن خود را ظاهر ساخته
بمتانت و استحکام قلعه مغرور گشته سلوک طریق عناد و استکبار اختیار نموده جواب
صریح فرستاد و جناب اعتماد الدوله و امرا عظام در مهم امیرخان مشورت نموده این قدر
مسامحه در معامله او جایز داشتن اصلا مناسب دولت قاهره ندیدند با وجود انتشار
مخالفت و قلعه داری او در آمدن جناب دستوری که وزیر اعظم و معتمد علیه دولت ابد قرین است
و بی نیل مقصود بازگشتن منتج مفاسد عظیمه بود و ازین جانب عزم خاطرها بر محاصره و قلعه گیری قرار
گرفت و حقیقت حال بپایه سریر اعلی شاهی عرض نموده شروع در محاصره و سرانجام اسباب
قلعه گیری کردند قلعه مذکور بر بالای کوه بلندی از سنگ یکپارچه طولانی کم عرض واقع
شده که سطح آن کاو دنبال است در طرف جنوبی و شمالی دره عمیقی است که از زیر آن ببالا
جز بنردبان خیال نتوان رفت و از غایت ارتفاع احتیاج بحصار نداشته و حصار از دو

و از دو طرف دیگر که عرض قلعه است و حصار کرده اند هر طرفی تخمینا یکصد ذرع باشد
و طرف شرقی آن بر بلندیست و بجبال اتصال دارد و حصاری که مضبوط ساخته یکدروازه
دارد و غربی که بزمین نزدیکتر است دو حصار دارد و در جانب جنوبی حصار پایین دروازه
ساخته اند از آنجا تا پایین راهیست در میان سنگ در نهایت تنگی که عبور یک سوار از آنجا
دشوار است مجملا سیبه پیش بردن بجز از دو طرف شرقی و غربی میسر نیست و در جانب
شرقی آن چون از پای حصار تا یک تیر پرتاب سنگ و بعد از آن خاک است و ملاحظه اکثر
در خاک چه میتوان زد یکصد قدم تخمینا یک شتر دورتر از آن دروازه در کنار دره
برجی عظیم در کمال ارتفاع ترتیب داده اند و فی الحقیقه آنهم قلعچه ایست که بجبل متصل شده و
مستحفظان بران گماشته که تا آن برج بدست در نیاید محال آنکه سیبه بپای قلعه توان برد
و آب قلعه از حوضیست که آب باران پر میشود اما در میان دره جانب شمالی در جنب
دیوار قلعه چشمه آب قلیلیست و امیرخان در زیر آن چشمه حوضی به هفت ذرع طول و چهار
ذراع عرض و دو ذراع و نیم عمق ساخته که از اول شب تا صبح پر میشود و روز صرف خواص
اهل قلعه میشود و بر روی حوض گنبدی با سنگ و آجر زده نشیب آن را با زمین هموار کرده اند
که از بیرون ظاهر نمیشود و آنرا سولق می نامند و بجهت محافظت آن حوضخانه برجی در جنب دیوار
قلعه ساخته و راه نقبی راه روی بجهت آب بردند که بر بیت پایه بالا میرود و ترتیب داده اند
و راه آن بر مردم بیرونی مخفیست و فی الحقیقه آن برج قلعچه ایست که در خارج قلعه واقع شده
و با اصل قلعه اتصال یافته و در جانب دره جنوبی نیز یخدانی در جنب قلعه ترتیب داده اند
که در زمستان از یخ و برف پر میسازند و حوضی در زیر آن ساخته که در تابستان از
یخ و برف آب شود و در آن حوض جمع شود در وقت قلت آب بکار آید و این یخدان را نیز قلعچه
کرده اند و ملچ و تفنگ انداز گذاشته کمال استحکام داده بوزلق می نامند و راه آن نیز بطریق
راه سولق بر مردم بیرونی مخفیست مجملا قلعه مزبور مشتمل بر پنج قلعه است یکی اصل و یکی قلعه [illegible]
و یکی سولق و یکی بوزلق و یکی برج بزرگ قلعه که مذکور شد هر پنج در کمال استحکام که بنگ تیر کلام (؟)
اوهام را عبور و مورچه خیال را مرور بران محال مینماید القصه جناب اعتماد الدوله با وفور
عقل و دانش تکیه بر اقبال همایون کرده کمند همت بر کنگره تسخیر آن قلاع انداخته بندهای [illegible]

مصروف این امر داشته اهتمام در بدست آوردن سولق نمودند چاه جوبی را که در آن سولق
کار کرده بود و سر چشمه را میدانست آوردند که تا یکماه از ده جهت در ته نقب بزیر سولق برده
چشمه را بدست آورده آب را از حوض بگردانند و استادان چابجوی از اطراف و جوانب
حاضر کردانیده رفیقان شخص ساختند و او شروع در نقب زدن کرد و حسن خان و امرای عظام
نیز از طرف دروازه شرقی سیبها متمت نموده تا زمین خاک بود جز زده پیش رفتند و چون بسنگ
رسیدند سبدها بافته شبها در رو و ظرف میچیدند و خاک از راه دور آورده بر میکردند و کوچه
کوچه کونه ترتیب میدادند و بدین و تیره پیش میرفتند و بربوداق خان نیز از طرف غربی
که جانب قلعه بهن است که سرابالای بیت رفت بدین شیوه عمل مینمود و جماعت اکراد
از سر شب تا صباح بر سر سیبه جنگهای مردانه میکردند و دم بدم از سهام تیز پر اکراد پیام اجل
بگوش غازیان میرسید و گلوله تفنگ لسان تگرگ بر سر اهل سیبه می بارید و دو سه مرتبه روز سیبها
امرا ریخته جنگهای مردانه کردند و غازیان نیز مردانه پای ثبات استوار داشته بمدافعه میکوشیدند
و از جانبین جمعی مقتول و زخمدار میشدند نوبتی بسیبه نعمت الله سلطان صوفی که در پهلوی حسن
خان بود ریخته جنگهای مردانه از جانبین واقع شد اکراد هجوم نمودند که داخل سیبه شوند نفری
از صوفیان در دهنه سیبه در عقب یکدیگر کشته اکراد را مجال دخول نداده هر کدام کشته شد دیگری
بجای او ایستاده و در آن روز از یکی اهل سیبه مردانگیها بظهور آمد و اکراد کاری نساخته بقلعه
بازگشتند و از زمره غازیان هفت هشت نفر مقتول و ده پانزده زخمدار شدند بعد از چند روز
مردمی که از قلعه بیرون می آمدند تقریر میکردند که در آن جنگ از اهل قلعه تا بیست نفر مقتول و
سی چهل نفر زخمدار شده بودند و توپ کوچک که از قلعه گوکرچنلق آورده در سیبه حسن خان برج
بسته بودند بعد از بیست روز بلکه یکماه که اندک رخنه در جدار آن برج واقع شد و هنوز چنان نشده
بود که بر آن صعود توان نمود و چون برج سد راه قلعه بود حسن خان خود سر بی رای و تدبیر مشورت
اعتماد الدوله آخر روزی یورش بر آن برج نموده دوازده نفر از یکه جوانان دلیر قصد پیش
خود را ببالا رسانیده چند نفر ایشان در بالای برج تفنگ خورده بپایین غلطیدند و دیگران را
نیز بزخم تیر رسیده کسی اراده صعود نکرد و چند نفر که رفته بودند خود را بپایین انداختند تا ده
نفر از ملازمان حسن خان که بپای برج رسیده بودند در همانجا توقف نموده شروع در کندن پای

قلعه گیری مشغول گشت درین اثنا پانصد نفر از تفنگچیان مازندرانی نیز از جانب اردوی علی بر
اتفاق صفر قلی بیگ چگنی بکومک رسیدند و گنجعلیخان حاکم کرمان نیز که در تبریز بود با مشتون
و لشکر آراسته کرمان بکومک نامزد شد حسن خان با بعضی امرا که برفاقت او آمده بودند با
تفنگچیان اصفهانی بجانب شرقی رفتند و جانب غربی را که بطرف قلعه بهن است به
بربوداق خان و امرا و رفیق او و تفنگچیان خراسانی و بافقی قرار گرفت و تفنگچیان تبریزی را
با امرا و جان سلطان چگنی و خلیل سلطان سیل سپر جانب جنوبی برابر قلعه بوزلق فرستادند
و قلعه بهن را بعهده گنجعلیخان نمودند و تفنگچیان مازندرانی را با صفر قلی بیگ قورچیان
چگنی بجانب شمالی که برابر سولق است فرستادند و برحوز دار بیک امین را مقرر داشتند
که دو توپ بزرگ و یک بالیمز ترتیب بدهد و قپان سلطان بیگدلی را بخدمات توپخانه
و سرکاری توپ تعیین فرمودند و توپ کوچک دیگر که در قلعه گوکرچنلق بود بکشتی از دریای
سلماس آورده در سیبه حسن خان در برابر برج نصب نمودند و محمد پاشا را در خلال این حال ضعف
قلب و بیماری طاری گشته خود از خدمات معاف بود و اما جمعی از جلالیان را بکومک به
طرف تعیین نمود و مبلغ پنجهزار تومان تبریزی که بجهت مدد خرج جلالیان آورده بودند در
میانه آن جماعت فراخور حال قسمت شد و جهت هر جماعت در آنجا و قشلاقی تعیین یافت و
عساکر منصوره طرح قشلاق انداخته خیام اقامت نصب نمودند و هر یک بسر کار خود رفتند
امیر خان چون ازین حال خبر یافت در شبکه اضطراب افتاد و مکرر الکسان بخدمت اعتماد الدوله
فرستاده اظهار طلابیت پیش از پیش نموده خواست که بلطایف الحیل شر این جماعت را از خود
دور کند چون مکر او مکر و خدیعت از او ظاهر شده بود سخنان روی اندود او بموقع قبول نیافت
لاجرم در مدافعه و قلعه داری کوشیدن گرفت و چند نفر از میرزادهای برادرزادهای خود را از فاقه انداخته
شای بیرون شد و هر کس از قلعه می آمد تقریر میکرد که مردم قلعه از قلت آب در عذاب اند
زیرا که درینوقت آب حوض کم شده و آنچه مانده عفونت بهم رسانیده از آن بیمار و بیمار میشوند و
مدار آب اهل قلعه بآب سولق است که هر طرف بخواص قلعه قسمت مینمایند و چون سولق در خارج
قلعه است نقب بزیر آن میتوان برد و هر گاه سولق بدست آید زیاده از سه روز اهل قلعه تعیش
نمی توانند نمود و جز استیمان و قلعه دادن چاره ندارند چون این سخن در نظر عقل پسندیده مینمود

گماز

برج کردند تا نصف شب بین الجانبین جنگ و جدال بود و در نصف شب کردان هجوم نموده
غافل از پس سر ایشان در آمده جنگ شمشیر در پیوستند از بالای برج و قلعه گلوله تفنگ می بارید
و از ینجهت مددی بغازیان نمیرسید غازیان را دست از کار و کارزار مانده بازگردیدند و جوانان
دلیر و مردم کارآمدنی از حسن خان و امرا درین یورش ضایع شده بسیاری زخمدار گشتند و
حسن خان از آن جلادت جاهلانه خجلت زده و پریشان حال گردید و چون امری واقع شده بود
جناب اعتماد الدوله خاطر او را تسلی داده در عالم سپاهیگری تسخیر قلعه بی اینها نمیشود و درین اثنا
استاد حاجوی که سر چشمه را میدانست زخم تفنگ خورده مقتول گشت و سایر حاجویان چون
پی بسر چشمه نمی بردند نمیدانستند که نقب را بکدام طرف برند بالضروره هر چند که نقب پیش میرفت
سوراخی بالا کرده علامتی نصب میکردند که روز معلوم شود که بکجا رسیده و اکراد از قضیه سوق
خبردار شدند و از قضای الهی چون درین دو سه ماه زمستان نیز اصلا برف و باران نبارید و در حوض
آب نمانده بود و چون اهالی در تشنگی اضطراب افتاده طپیدن آغاز نهادند و نیم شب بر سر نقب ریخته
با تفنگچیان مازندرانی و صفر قلی بیک و قورچیان چگنی که سرکار و نگهبان نقب بودند جنگ در
پیوست و جنگهای مردانه میکردند و هیچ شبی از محاربه آسودگی نداشتند و فرصت کاریز
جویان نمیدادند و در عرض سه ماه که رمضان و شوال و ذی قعده باشد بدین تیره زد و خوردی
و دو سه مرتبه از عورات و اطفال قریب هزار نفس از قلعه بیرون کردند و از مجاعت العطش زنان
خود را بجوی آب رسانیدند و اکثر دو سه روز گذشته بود که آب نخورده بودند و امیر خان و
همگی اهل قلعه همت بر محافظت سوق گماشته فدائی وار میکوشیدند و کار نقب مدد سه ماه
کشید و راه بسر چشمه برده نمیشد جناب اعتماد الدوله را بخاطر رسید که از روی زمین سیبه بالای
سوق برده گنبد سوق را سوراخ نمایند و توپ بزرگ که ریخته شده بود و بیست و پنج من سنگ
می انداخت با لیمبر را بر دیوار نردبان پایه نهاده آب بسته انداز و آورند که روی آن گشوده
گشته مردم قلعه بسوق آمد و شد نتوانستند نمود و نقب در زیر زمین بدستور در کار باشد و توپخانه
حسب الفرموده عمل نموده و امرا بازدیکی و مقدم و صوفی مقرر شد که دست از سیبهای خود داشته
بر سر سوق سیبه آورند و حسن خان نیز مقرر شد که آقایان و ملازمان خود را در سیبه خود گذاشته خود
سرکاری امرای مذکور مینموده باشند و هرلو داق خان نیز مقرر شد که از طرف سیبه خود یک سیبه بر سر سوق

آورد و امرای عظام حسب الفرموده عمل نمودند چون محل اقامت جناب دستور اعظم تا توپخانه و سیبهای
مذکور راه دور بود و هر روز آمد و رفت دستور اعظم دشوار مینمود از غایت اهتمامی که در
تسخیر سوق داشتند بتوپخانه آمده بیست و یکشب در سیبه و توپخانه بسر برده روز از صبح تا شام
بانداختن توپ و محافظت سیبها قیام مینمودند شب نیز یک خدمتی بهر یک از امرا رجوع میشد و
صبح ملاحظه آن میکردند و اگر تقصیری شده بود صاحبان سیبه را عتاب و سرزنش مینمودند
و اهل قلعه چون اهتمام امرا در تسخیر سوق که حیات مردم قلعه وابسته بآن بود باین مرتبه مشاهده
کردند یکپاس که از شب میگذشت جوانان جلد اکراد مکمل و مسلح بیرون آمده در سر سوق جنگ
آغاز نهاده داد دلاوری میدادند و از ینطرف مشاعل افروخته شده در روشنائی مشاعل
تفنگچیان بمدافعه کردن آن می پرداختند و هر شب جمعی از طرفین مقتول و زخمدار میشدند و در کمر
کوه مغاره بود مشرف بر بام سوق اکراد از زیر آن مغاره نقبی میزدند که بآن مغاره آمده از آنجا
با غازیان که سیبه بر سر سوق می آوردند محاربه نموده مانع شوند بعد از اطلاع قرار یافت که پیش
از آنکه اکراد مغاره را متصرف شوند سی و چهل نفر از غازیان قزلباش و تفنگچیان خود را بمغاره رسانیده
از او محافظت نمایند سی نفر از یکه جوانان از سر گذشته از ملازمان امرا و تفنگچیان متقبل این خدمت
شدند و در روز روشن پروانه وار این سی جوان دلیر مردانه از دهنه سیبه تا مغاره از برابر قلعه دویده
خود را بمغاره انداختند و مردم قلعه تفنگ بسیار انداختند و زیاده از یک کس از آن دویدن ضایع
نشد اما چون شب شد امرای عظام تا نصف شب بر سر سیبها خود ایستاده محافظت مینمودند بعد از نصف
شب جماعت اکراد دو جوقه بیرون آمده یک جوق از طرف بالا آمده با اهل سیبه جنگ در پیوستند و آنمردم را
بخود مشغول ساختند و جوق دیگر از راهی که در زیر مغاره ساخته بودند بر سر مغاره هجوم آورده با
اهل مغاره محاربه مینمودند مردم مغاره تا گلوله تفنگ و تیر داشتند با اکراد جنگ کرده مجال دخول ایشان
ندادند بعد از آنکه یراق ایشان تمام شد و تا ده نفر ایشان ضایع شده نزدیک بآن رسیده بود
که کردان داخل مغاره شوند لا علاج شده بیست نفر دیگر دست بشمشیر یازیده خود را از مغاره بمیانه
اکراد انداختند که جنگ کنان بیرون رفته در اجل هر کدام که تاخیری باشد خود را بسلامت بسیبها
رسانند هشت نفر از آن جماعت زخمدار شده بیرون آمدند و بیست نفر کشته شده دو نفر را که
یکی تفنگچی اصفهانی و یکنفر بازوکی بود زخمدار گرفته بقلعه برده بودند و امیر خان از مردانگی ایشان تعجب

نموده راضی بقتل ایشان نشده چند گاه معالجات ایشان نموده بعد از آنکه صحت یافتند بیرون
فرستاد و تقریب بهیچ این قضیه ظاهر گشته احیا و قتیلان را که بر در مغاره افتاده بود دیدند و
تزلزل تمام بحال غازیان راه یافت و جناب اعتماد الدوله بغایت متاثر گشته با امرای مقدم
بانعکی و صوفی عتاب خطاب آغاز نهاده تهدیدات فرمودند اما در عالم سپاهیگری
و رفع شماتت اعدا اغماض عین از آن قضیه نموده زیاده از سه روز در کار خود اهتمام
میکردند چهل نفر از غازیان استاجلو از ملازمان حسن خان از غیرت و مردانگی متعهد [illegible]
شده و اراده رفتن کردند جناب اعتماد الدوله از تجویز آن متردد و از قضیه شب گذشته
اندیشناک بودند حسن خان مبالغه تمام متقبل شد که خود با سیصد کس امشب تا صباح پاس احتیاط
نگاه داشته بمدافعه اکراد قیام نماید جناب دستور اعظم طوعاً او کرهاً رضا دادند و قبان
سلطان بیگدلی و امام قلی سلطان آجرلو را نیز مقرر داشتند که با قشون خود امشب امداد حسن
خان نموده پاس دارند حسب الالتماس و ده نفر دیگر از ملازمان تعیین شد که مجموع پنجاه نفر
باشند و همان لحظه با یراق و اسباب ضروری و ذخیره چند روزه با آیین شایسته بالا دویده
خود را بمغاره انداختند اکراد از این دلیری تعجب نموده چون شب شد زودتر از شب گذشته
بیرون آمده از سه طرف جنگ در پیوستند و در این شب جنگ عظیم فیما بین بوقوع پیوست
و حسن خان و امرا و تفنگچیان از بیرون و اهل مغاره از اندرون تا طلوع صبح نبرد آزمائی
کرده بجنگ و جدال قیام داشتند در این شب اکراد با وجود سعی بسیار کاری نساختند و با
وخامت باز گشتند و غازیان مردانه وار مغاره را نگاه داشتند و چند از اکراد که تا صبح از
سولاق آب میکشیدند بزخم توپ بالیمز و تفنگ نابود میشدند تا آنکه امرا سپاهها را بر سر حوض
سولاق رسانیده سر حوض را سوراخ کردند و از آن سوراخ راه آب را دیده فی الحال بر چشمه بردند
و اکراد چاره جوی گشته سه روز از میان نقب بردم بیرون جنگ کرده اراده داشتند
که نقب را بسر چشمه آورده آب را منصرف شوند امرای عظام در صدد سه شهر دی چه وقت اظهار
سوراخ سولاق کاه بسیار با انبار ریخته آتش زده کاه دود کردند جماعت اکراد که در حوضخانه
بودند تاب توقف نیاورده ببالا دویدند و غازیان خود را از بالا حوض بحوضخانه انداختند
حوض سولاق را منصرف شدند و راه از آن تا ده پایه بالا رفت بخشت و گل مسدود کردند و در آن

روز جنگهای عظیم ما بین قلعه واقع شد و اکراد جنگهای مردانه کردند اما هیچ اثری بر سعی ایشان مترتب
نشد سولاق مسخر اولیای دولت قاهره گشته محافظت آن در عهده تفنگچیان مازندرانی
شده امرا هر یک بمهار قدیم خود رفتند و جناب اعتماد الدوله نیز از سیبه بمنزل خود رفت و
مردم قلعه تا پانزده روز بآب متعفن حوض بزرگ قلعه قناعت کرده امیر خان و چند نفر از خواص
ای که در یورتق از برف و یخ بهم میرسید روز گذرانیدند و از غایت تعصب اصلا در مقام
استیمان نشده همچنان در قلعه داری میکوشیدند منع آب از بندگان خدا باز گرفتن پسندیده درگاه
الهی نیفتاد هر چند آن طبقه بر باطل باشند اما حضرت باری تعالی که پروردگار کافه امم و اصناف
بنی آدم است بر نسا و صبیان و ضعفای آن قوم رحم کرده باران های عظیم باریدن گرفت و
تا بیست روز و یکماه باران انقطاع نیافت و چندان آب در قلعه بهم رسید که اهل قلعه تا شش ماه
از آب بی نیاز گشتند و سعی و اهتمام که در عرض سه ماه در تسخیر سولاق واقع شد و تا پنجاه شصت کس از
جوانان خوب ضایع شده بنیاد بود و چون دفع تقدیر بدستیاری تقدیر و تدبیر از اندیشه خود
هر دولت نتیجه بر آن سعیها مترتب نشد و مردم قلعه خاطر از آب جمع کرده در قلعه داری بیشتر
از پیشتر کوشیدن آغاز نهادند چون در پای قلعه جمعیت جلالیان بی اعتماد تفرقه روی نهاد
الکنون مناسب سخن آنست که برخی از احوال جلالیان و عاقبت کار ایشان و وقایع متنوعه
که در اواخر این سال بوقوع یافته نگاشته کلک نکته پرداز گشته شرح تسخیر قلعه و احوال امیرخان
در طی وقایع سال آینده سمت تحریر یابد ان شاء الله تعالی **ذکر احوال جلالیان و مآل کار ایشان** سابقا
سمت گذارش یافت که چون مراد پاشا بر جماعت جلالی ظفر یافت محمد پاشا و رفقا او روی
روی ارادت بدرگاه قزلباش آورده داخل ممالک محروسه شاهی شدند مراد پاشا در ولایت
روم بتحقیق افراد جلالی پرداخته در بدست آوردن اتباع آن طبقه بنوعی مبالغه نمود که هر کس
یکروز با آن طبقه آشنائی کرده بود آورده مسافر ملک نیستی گردانید و عرصه ولایات روم
را از وجود ایشان خالی کرده نام جلالی را از روم بر انداخت و همین سعی و اهتمام مراد پاشا
مهام سلطنت و پادشاهی آل عثمان که از تزک افتاده بود رواج و رونق تازه یافت و از حوادث
مهمات فراغت یافته بخدمت پادشاه رسید از حسن خدمات او راضی گشته استحسان نمود اما
بعضی از حسدا در مقام تقبیح ملک او در آمده آمدن جلالی را در قزلباش از سوی تدبیر او

شمرده بادشاه خاطرنشان کردند که انچه از مراد پاشا واقع شد موافق مصلحت نبود و [illegible] اعاظم
امور دولت دور مینمود چنانچه سلطان احمد خان خود بمراد پاشا گفته بود که ای لله سعی بسیار
در دفع ارباب عصیان و طغیان کردی اما خوب واقع نشد که دوازده هزار سپاهی جرار جوان
خوار سپاهی جلالی را با لشکر دشمن ملحق ساختی و بعد از تسلط و اقتدار آن مقدار مبالغه در بر
انداختن آن طبقه نمی بایست کرد بلکه عموم آن طایفه را نوید عفو و بخشش داده خاطر ایشان را مطمین
می بایست ساخت که اگر معدودی از سرداران اعتماد نکرده بیرون رفتند اما عموم سپاه که از
کشته شدن اطمینان می یافتند ترک اوطان نمیکردند بالجمله اضداد مراد پاشا خصوصاً صوفی پاشا
که بگلربیگی دیاربکر بود و در سرحد اسباب طلب بر درازی سرانجام میداد و آرزوی وزارت و
سرداری داشت در مقام استمالت جلالیان درآمده بامرا و سرداران آن جماعت استمالت
نامها پراکنده روانه ساخته بآمدن روم دلالت نموده بود و سوای محمد پاشا و قراسعید که نظر
بر کردار خود انداخته امید نجات نداشتند سایر قوم بدمدمه افسون رومیان فریفته
گشته دل دگرگون کردند و چون در روم بخودسری و خودرایی برآمده بتنبه کاری معتاد شده
بودند و در ولایت قزلباش بیمن معدلت همایون شاهی بهوای نفس خود عمل نمیتوانستند
کرد و از سلوک نایب مناب محمد پاشا نیز آزردگی داشتند برفتن روم راغب شده بودند القصه
اول کسی که از جلالیان سالک طریق فرار گردید اغا جدن بری بود که در الکا ارومی قشلاق
نموده الکا مذکور را ویران شده بود با پانصد کس بجانب کرکوک رفت و چون خبر رفتن او بوضوح
پیوست جناب اعتماد الدوله بسایر جماعت جلالی بدگمان شده با محمد پاشا در باب بقیه جلالیان
مشورت نمودند مشارالیه گفت که الکای محمد که هفتصد کس دارد مظنه فرار و فتنه انگیزی هست و از
دیگران خاطرجمع است و من کفیل همه ایشان میشوم جناب اعتماد الدوله حقیقت بخدمت اشرف
عرض نموده حضرت اعلی رقمی فرستاده الکای محمد را بشفقتهای شاهانه نوید داده باردو طلب
داشتند و حکم عالی باسم جماعت جلالی نفاذ پیوست مضمون آنکه ایشان مردم غریب اند
باین ولایت آمده مهمان ما شده اند تا درین ولایت توقف دارند ما در لوازم مهمانداری تقصیر نداریم
و هرگاه میل رفتن داشته باشند مانعی نیست اگرچه مهمان را آمدن باراده است و رفتن باجازت
ما بآنهم مقید نیستیم هرگاه اراده رفتن دارند از جانب ما مرخص اند بعلانیه و ظاهر رفته عار فرار بخود

نه پسندند که مبادا اهل عالم را بخاطر رسد که از طایفه قزلباش خوفناک شده رفتند و موجب بدنامی ما
شود اگر آزار خاطر مهمان در مذهب فتوت جایز نیست بعد از ورود این منشور سعادت
جناب اعتماد الدوله مجمعی ساخته جمعی سرداران جلالی را طلب فرموده مضمون این عنایت
نامه نامی را خاطرنشان کردند و قرار دادند که هرکدام میل رفتن داشته باشند بدرنگ فرصت جلای
خود روانه شوند مجموع آن طبقه از رفتن ابا نموده متفق اللفظ گفتند که تا باین ولایت آمده ایم غریق بحر انعام
و احسان عالم پناه شده بفراغت روزگار میگذرانیم سبب رفتن چیست جمعی بیدولتان که این
عمل کردند ما [illegible] احوال ایشان نمیدانیم اگرچه ازین مقوله حکایات بسیار گفته شد اما پرده
شقاوت بر دیده ایشان کشیده شده بود و اندیشه فرار در خاطر صغار و کبار قرار گرفته چهره
پاشا که بیماری او [illegible] امتداد می یافت و پریشان خاطر و بدمزاج شده بود با آن طبقه
بدمزاجی آغاز نهاده هر تهدیدات میداد و در همان اوقات چند نفر از بلوک باشیان تا دو هزار
کس باهم اتفاق نموده از راه سلماس و الباق بجانب دیاربکر بخدمت صوفی پاشا رفتند و
این جماعت ملاحظه حق نمک خوردگی کرده مضرت مالی و جانی باحدی از رعایا نرسانیدند
و بعد از رفتن ایشان محمد پاشا از پای قلعه کوچ کرده به بهانه جلاب خوردن ببلده اورمی رفت
که چند روز در شهر بمعالجه خود مشغول باشد اما سخن اطبا عمل نمیکرد و برای خود عمل مینمود و از ضعف و
ناتوانی قوت ضبط و ربط و تردد نداشت و جمعی که از او آزرده بودند مثل حسین بیک ارناوت
و گل محمد لوماله و علی قزلباش بلوک باشی و غیر ذلک را جناب اعتماد الدوله مستمال ساخته بنسبت
ملازمت و نوکری خاصه شریفه موسوم ساخته در پای قلعه نگاه داشته یراق و خرجی عنایت
فرمودند چند روز که پاشا در شهر بود یکهزار نفر از ملازمان خاصه او از راه مذکور رفتند ده
روز از رفتن ایشان گذشته بود که ابراهیم آقا وکیل پاشا که محل اعتماد او بود با هفتصد هشتصد کس اراده
رفتن نمودند و طویله خاصه پاشا را صاحبی کرده از راه سلماس روانه شدند پاشا از رفتن
ایشان خبر یافته با دویست سیصد کس از ملازمان اعتمادی که از وجد امید [illegible] سوار شده در
تعاقب ایشان نمود و چون بدیشان رسید ایستاده آماده حرب و قتال گشتند و کس نزد پاشا
فرستادند که چون نمک تو خورده ایم محاربه نخواهیم کرد و میشماریم اولی آنست که باز گردی و الا بالضروره
بحرب قتال می پردازیم چون پاشا طاقت مقاومت نداشت بازگشت اما ازین جماعت در راه

بی اندامی بسیار صدور یافت و اسب و شتر و اموال بی‌نهایت از قزلباش و تجار و مترددین که
بپای قلعه می‌آمدند گرفته رفتند چون خبر رفتن ایشان بپای قلعه رسید جناب وزیر اعظم یک
راس اسب جنیب بجهت پاشا فرستاده مبالغه نمودند که دیگر بودن او در شهر مصلحت نیست مبادا
از بقیه جلالیان و علازمان او غدری رسد لایق آنکه کوچ کرده بپای قلعه آید مشار الیه چند روز از نو
گذشته بپای قلعه آمد ضعف جگر و درد معده داشت و آنرا اپیز نام نهاده بمعالجات ترکانه
عمل نموده و در معاملات دنیا بغایت حریص بود و قرار موت بخود نمیداد تا آنکه مرض او اشتداد
یافته در آخر ماه صفر فوت شد از موت او تفرقگی در میان بقیه الجماعت وی واده هر کس بطرفی
رفت و جنگ‌شان از بلوک باشیان و علازمان او دویست سیصد کس کامش در ولایت ماندند
چون وارثی نداشت نواب کامیاب اشرف جمیع اموال و اسباب او را از اسب و شتر و جیغه
و یراق و مرصع آلات و زر نقد اشرفی شاهی که تخمینا شش هزار تومان میشد بقرا سعید عنایت
فرمودند و بعضی از مردم محمد پاشا بملازمت خاصه شریفه اختصاص یافتند خواه مردم قرا سعید
خواه مردم الکیج محمد و غیر ذلک زیاده از پانصد نفر درین ولایت ماندند درین سال ایالت شاه
شاه نظر سلطان توکل که دیجام بوده و صیند بمحافظت قلعه قیام داشت بمرتبه ایالت و خانی
رسید و حکومت مشهد مقدس معلی بدو مفوض گشت و خواجه کمال الدین حسین اصفهانی وزیر مشهد شد

متوفیان از اعیان و معارف که درین سال سر در نقاب تراب کشیدند اول مهد علیه شاهی جلیلا
جناب مریم سلطان بیگم صبیه شاه جنت مکان که در حباله خان احمد والی گیلان بود در اصفهان
بجوار رحمت الهی پیوست و این خبر محنت اثر در ییلاق آق النک همدان بحضرت اعلی و همشیره جناب
او زینب سلطان بیگم و صبیه‌اش خان بیگم که از مخدرات استار سلطنت بود رسید حضرت اعلی
بسیار حزن زده قاضی سلطان متولی روضه مقدسه رضیه رضویه را که در اردو بود مقرر شد که
نعش مطهر آن مریم عهد را بروضه مقدس نقل نمایند و مشار الیه بدین خدمت قیام نموده در حریم
آن روضه مقدس مدفون ساخت و دیگر عالی میرزای عالمیان محمد شفیع است که شمه از احوال او گذشت
وی از مشایخ کدکن من اعمال نیشابور است و در عنفوان شباب تبریز رفته و کتاب مرتضی قلی
خان پرناک گشت و نویسندگی ملکی نمود و بملازمت کاظم قلیخان برادر او اختیار نمود و چون کاظم
قلیخان در سال اول جلوس همایون در قزوین فوت شد خواجه مشار الیه منصب وزارت ابراهیم

خان ترکمان حاکم ساوه یافت چون هنوز کوکب طالعش در حضیض وبال بود خان مشار الیه بعد از چندما
از حکومت سفر آخرت اختیار نمود و او در اردوی بی‌سامان و سرگردان میگردید و اوایل توشقان ئیل
سنه الف که فرهاد خان بسفر خراسان و تسخیر نیشابور مامور بود مشار الیه بخدمت خان رفته
عرض حال خود کرده التماس موافقت و ملازمت نمود چون نیشابوری بود رخصت ملازمت
و همراهی یافت و در آن سفر بتحریر مکتوبات و جواب عرایض قیام نمود و جوهر قابلیتش ظاهر گشته
رفته رفته اعتبار یافت و بر منشی و کاردانی سمت استیفا یافته بالآخره بمرتبه وزارت ترقی
کرد و روز بروز عزت و اعتبارش می‌افزود و چون مکرر فرهاد خان در خدمت اشرف
زبان بتوصیف او گشوده از کاردانی او اظهار خوشنودی کرد در مجلس همایون تمجید راه خدمت
پیدا کرده بعد از قضیه فرهاد خان بوزارت کل گیلانات منصوب گشته بدین پایه والا ارجمندی
یافت و در آن منصب خدمات پسندیده بجا آورده قرب و منزلت تمام یافت تا آنکه بخطاب
عالی میرزای عالمیان سربلندی گشته وزارت قزوین نیز علاوه مهمات او شد تا در ... ئیل
سنه اربع عشر و الف وزارت و رتق و فتق مهمات کل ولایات خراسان اضافه مناصب
سابق او گشت و ارقام مطاعه عز صدور یافت که عزل و نصب جمیع وزرا و عمال و کلانتران
خراسان منوط برای او بوده قول او را قول اشرف و رضای او را منوط برضا و خاطر اشرف
و خلعت او را که بامرا و هر کس دهد خلعت اشرف شمارند ظرف طبیعتش گنجایش این همه التفات
نیاورده با امرای خراسان خصوصا مهراب خان حاکم مشهد سلوک ناهنجار پیش گرفت و خاطر
اشرف ازین حرکات بقدر انحراف یافته او را طلب داشت و در مازندران بشرف ملازمت
رسیده زیاده التفاتی نیافت و تاب این بی‌التفاتی نیاورده در ییلاقات اصفهان مریض
گشت و بیماری او اشتداد یافته بقزوین رفت در اوایل این سال از مال و ملک و جاه و مناصب دنیای
ناپایدار بر داشته عزیمت سفر آخرت نمود و اصلان بیگ وزیر قزوین و میر ابوالقاسم
او وزیر مازندران بود و خواجه کمال الدین حسین اصفهانی وزیر مشهد مقدس شد دیگر از مشاهیر متوفیان
بکتاش خان استاجلو حاکم مرو است مشار الیه از اویماق و ایلوی استاجلو است وکیل مرشد
قلیخان یکان بود و در سال اول جلوس همایون که دار السلطنه اصفهان دیوانی مرشد قلیخان
تعلق گرفت بکتاش خان از جانب او داروغه اصفهان شد و بعد از قتل مرشد قلیخان چندگاه

هرزه کار میگشت بعد از آن متصدی بعض محال اصفهان شد و از آن مهم معزول شده مدتی بی‌ [illegible]
حال میگردید و در سال ایت ئیل ست والف که فتح خراسان شد مشار الیه برتبه امارت سرافراز
شده حاکم قلعه مارو چاق شد و در تعمیر قلعه و ضبط آن سرحد مردانگیها از و بظهور آمد و روز بروز
اعتبار یافته صاحب جیش و لشکر شد و در سیچقان ئیل ثمان والف که از نور محمد خان اوزبک
عصیان بظهور آمده گرفتار گشت حکومت مرو شاهجان باو متعلق گردید و مکرر او را در حدود مرو
با اوزبکیه محاربات عظیم روی داده در جمیع معارک مظفر و منصور گشته بیمن دولت روز افزون و اقبال
شاهی در آن سرحد بلند آوازگی یافت و در این سال همایون فال که تخاقوی ئیل ثمان عشر والف است
ده سال بود که در کمال شوکت و اقتدار حکومت مینمود و درین ولا باجل طبیعی نقد حیات را بقابض
ارواح سپرده حکومت آن ولایت بمحراب خان قاجار حاکم مشهد مقدس تفویض یافت
دیگری از متوفیان محمد زمان سلطان بایندر است که آبا عن جد از امیرزادهای بایندریه
ترکمانست پدرانش همیشه از زمره ارباب عقیده و اخلاص این دودمان ولایت نشان
بوده حق خدمت قدیمی داشته‌اند مشار الیه در اوایل حال و آغاز جوانی در خطه یزد ملازمت
میران ولد شاه نعمت الله مینمود و بعد از آن بملازمت شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا
در سلک مقربان انتظام یافت و در ایام ترکمان و تکلو بخراسان رفته در هرات بملازمت
اشرف رسید و بملاقات علیقلی خان شاملو فایز گشته چند گاه در هرات بود همشیره او جان
آقا خانم که عورت عفیفه عاقله روزگار است در حباله علیقلیخان لله و اتکه حضرت اعلی شاهی
متکفل پروردن آن نور پرورد الهی بود و الیوم نیز در حرم سرای اقبال بسعادت خدمت [illegible]
سرادق جلال مشرف و بخطاب ننه گی او بعز رتبه مادری سرافراز است برادرش بعد از فصول
خراسان که بعراق آمد بخطه یزد رفته چند گاه بزراعت و عمارت املاک خود مشغول بود و توفیق
زیارت بیت الله الحرام یافته از یزد متوجه سفر حجاز شد بعد از معاودت دیگر باره بخدمت
اشرف آمده در سلک ندما و مقربان خاص انتظام یافت و تا حین فوت کامی کمال عزت و
اعتبار روکاسی از ستم ظریفی و شوخی طبیعت مورد عتاب و خطاب بود تا درین سال که در رکاب
نصرت انتساب اشرف در قزوین سرمست باده التفات بود پهلو بر بستر ناتوانی نهاده در روز
ششم بیماری رخت هستی ازین جهان فانی بربست مرد ندیم خوش صحبت شعر فهم سلیم النفس بود از

و در ایام تقرب دم از انکار کلمة الخیر تقصیر مینکرد اما بعد از ادراک حج بیت الله الحرام بخواهش طبیعت
باعث تجاوز و دنیا پرستی دیگر باره خود را آلوده معاصی کرد امید که حضرت ارحم الراحمین
از تقصیراتش گذشته مغفور کرده اند و دیگری از متوفیات حسین قلی بیک برادر امیرگونه خان
قاجار است که پسر گیلانی بتوهم آنکه دست درازی بجانب او نماید در حال مستی دو سه زخم
خنجر بر و زده و بآن زخمها در گذشت و آن پسر نیز بجهت ضبط و نسق جاهلان بقصاص
رسید و دیگری از مشاهیر متوفیات حاجی ابراهیم بیک برادر اعتماد الدوله که در شیراز رحل
اقامت انداخته مسکن داشت و شمه از اوصاف حمیده او در وقایع سال یونت ئیل خمس
عشر والف در طی ملک سهرام والد مشار الیه و اولاد عظام او در سلک تحریر در آمده بنابر عدم
ندامت بالجمله درین سال که از طواف مرقد منور حضرت امام الانس والجن معاودت نمود
بشیراز آمده پهلو بر بستر ناتوانی نهاده مریض گشت و اطبا از معالجه و مداوا عاجز آمده عاقبت
عزیمت سفر آخرت نمود مردی آدمی قابل سنجیده پاکیزه روزگار بود و مدتها بود که دامن از
مهمات دیوانی در چیده در اماکن شریفه و کنج انزوا بطاعت و عبادت میگذرانید و در دار الارشاد
اردبیل این خبر محنت اثر به برادرش حاتم بیک و خلف صدقش میرزا عبد الحسین که منصب والای
انشاء ممالک سرافراز است رسید و لوازم تعزیه بعمل آمده حضرت اعلی خلعت لایق بهر
یک شفقت فرموده تسلی بخش خاطر بازماندگان گردیدند چون قضایای سال تخاقوی ئیل
اختتام پذیرفت اکنون وقت آنست که کمیت خوشخرام قلم را در میدان تحریر وقایع سال ایت ئیل
بجولان در آورد و من الله الاعانة والتوفیق وقایع سال ایت ئیل ترکی سنه تسع عشر والف که سال سی
و چهارم جلوس شاهی است بار دیگر عالم افروز سلطان چهار بالش افلاک از طول مکث در قشلاق
جدی و دلو و حوت ملول گشته میل توجه بجانب بیت الشرف نمود یعنی آغاز سال ایت ئیل
ترکی بفرخی و فرخندگی شده کوس نوروزی در عرصه جهان بلند آوازگی یافت مهر جهان
تاب در روز یکشنبه بیست و پنجم شهر ذی حجة الحرام موافق ثمان عشر والف هجری ببرج حمل
تحویل نمود و باغ روزگار که از دم سردی دی افسردگی داشت از شمیم روح بخش بهار عطر
سامی آغاز نهاده نزهت آباد جهان بتازگی خرمی بخش عالم جان گردید و اردوی کیهان پوی
در یورت قشلاق قراباغ نزول جلال داشت و شهریار کامکار ایام نشاط انگیز بهار را در

تزئینات قراباغ بسیر و شکار گذرانیدند و بداد و دهی و کام بخشی خلایق مشغولی داشتند و از سوانح
که در یورت قشلاق بظهور پیوست فرستادن مقرب الحضرت قرچغای بیگ است
بجانب شروان که چون بعضی از حکام داغستان و وحشی صفتان طبرسران از قضیه قلعه ساختن
در حدود طبرسران و استیلای ذوالفقار خان رمیدگی یافته مظنه آنکه استیصال آن طایفه مکنون
خاطر اشرف است در اندیشهای تباه افتاده بودند مقرب الحضرت مشار الیه را
با فوجی از غلامان و عساکر نصرت نشان بشروان فرستادند که ذوالفقار خان و امرا
شروانرا بخود ملحق ساخته تا شابران بروند و بخت استمالت نامها بحکام داغستان فرستاده
خاطرهای آن طبقه را اطمینان بخشند و هر کدام در سلک یکجهتی و دولتخواهی
ثابت قدم بوده بایشان آمد شد نمایند متعرض نشده چند نفر از پسران و برادران و اقوام
ایشان گرفته بدرگاه معلی آورد که ملازم رکاب اشرف باشند و هر کدام سالک طریق خلاف
و سرکشی باشد سزای او در کنارش نهند و مقرب الحضرت مذکور حسب الفرموده متوجه شروان
گشته باتفاق ذوالفقار خان و امرای عظام عزیمت شابران نمودند و از سوانح آن سفر قضیه
عبرت بخش ذوالفقار خانست که بی سببی ظاهر از موقف جلال حکم قضا نفاذ بقتل او نفاذ
گشت و قرچغای بیگ بهانه آنکه رقمی از جانب اشرف رسیده که باتفاق در خلوت گشوده
مضمون آن عمل نماییم بخیمه او رفت و بعد از ملاقات و تواضعات رسمی چنین رقم خلوت
کرده قرچغای بیگ بچند نفر از غلامان که همراه برده بود اشاره کرد که از چپ و راست
او را بشمشیر گرفته بقتل آوردند قرچغای بیگ که همگی ملازمان و مردم او را که سراسیمه شده
بودند استمالت کرده و اطمینان داد حکام داغستان که از ذوالفقار خان خایف و هراسان
بودند از قضیه قتل او شادمان گشته بی خوف و دهشت نزد قرچغای بیگ آمد شد نموده اظهار
اخلاص و دولتخواهی کردند و کسان خود را با پیشکشهای لایق همراه مشار الیه بدرگاه والا فرستادند
و ایالت و دارایی شروان بیوسف خان میرشکارباشی که سابقا حاکم استراباد بود تفویض یافت
و خواص ملازمان ذوالفقار خان در سلک قورچیان عظام در آمدند و بقیه قشون و لشکر او
بدستور بملازمت یوسف خان مامور شدند آنچه مردم ظاهربین از قتل و نفس نمودند به جز
رضاجویی حکام داغستان که از او رمیده بودند سببی دیگر بخاطر نمی رسید اما عقلا و مردم دور

اندیشی میدانستند که سبب قتل خان عظیم القدر چنین بی تزلزل و فتوری نبود که در بنیان
اخلاص او پدید آید و نقش خیالات باطله و اندیشهای تباه که بدستیاری دیو غرور و پندار در
صفحه خاطرش رقم تصویر پذیرفت و در آینه ضمیر اشرف اعلی شاه ظل اللهی که مرآت تجلیات صور
اشباحست انعکاس یافته سزای بی اخلاصی در کنار خود دید بسی مردم خردمند و در بین عاقبت
اندیش می باید که در نشاء جاه و بزرگی و نخوت شوکت و اجلال هوش افزا بوده از شراب نخوت
غرور بدمست نگردد و پای اندیشه اش از شاه راه خردمندی نلغزد و بالجمله بعد از تنظیم و نسق مهمات
شروان چون اکراد شهرت داده بودند که حکام بهدان و عمادیه وغیر ذلک از نصوح پاشا که در دیار
بکر است استمداد کرده متوجه اورمی میکردند که امیرخان را از تنگنای محاصره نجات دهند حضرت
اعلی برعایت حزم و احتیاط کرده امام قلیخان حاکم لار را با جمعی از امرا و عساکر و قورچیان
و غلامان بجانب سلماس فرستادند که در آنجا بوده بهر خدمتی که از جانب اعتماد الدوله مامور
گردند قیام نمایند چون این اخبار فروغی از پرتو صدق نداشت مقرر شد که آن لشکر در صحرای سلماس
اقامت انداخته از سرحد آن حدود خبردار باشند و هر گاه در پای قلعه احتیاجی بکومک افتد
طلب دارند بعد از رفتن ایشان چون هوای قراباغ روی بگرمی آورده هنگام توجه بییلاقات
بود و آن اراده تصمیم یافته بود که قضیه فوت اعتماد الدوله حاتم بیگ در پای قلعه وقوع یافته بعرض
اشرف رسید و حضرت اعلی از قضیه فوت جناب وزیر دانا رای عاقل خیراندیش که فرید عهد و ارسطوی
زمان بود متاسف گشته ملاحظه حقوق خدمت چندین ساله آن سلسله که درین دولت دارند
بتخصیص اعتماد الدوله مذکور که قریب هشت سال بود که در خدمات اشرف ارکان راستی و درستی
و اخلاص بخدمات جان سپاری قیام داشت میرزا ابوطالب خلف صدق او را که بزیور
قابلیت و استعداد آراسته با وجود خردسالی ما صدق کلام الولد سر ابیه بود بمنصب جلیل القدر
وزارت دیوان اعلی سرافراز گردانیده جای پدر ارزانی داشتند و از یورت قشلاق کوچ
فرموده متوجه ییلاقات جانب تبریز گشتند و مقرب الحضرت محمد بیگ بیگدلی را که از ارکان
بساط قرب بود بمظنه آنکه مبادا از قضیه فوت اعتماد الدوله مهمات قلعه در معرض اختلال باشد بجانب
اورمی فرستادند که باتفاق امرا اخلاص کیش در تسخیر قلعه اهتمام نمایند **ذکر قضایایی که در پای قلعه اورمی**
بعضی پیش از واقعه اعتماد الدوله و بعضی بعد از آن روی داده و شرح تسخیر قلعه و قتل امیرخان

بتقدیر حضرت رب العباد خامهٔ وقایع نگار صحیفهٔ اخبار را بدین عنوان آرایش میدهد که قبل ازین سمت
گذارش یافت که بعد از تسخیر سولوق و اضطرار محصوران از حکمت بالغهٔ الهی سحایب نیسانی
متواتر و متقاطر گشته مردم قلعه از آب بی نیاز گشتند و چون از ان ممر مقصود بحصول نپیوست
و قرار دادند که تمامی امرای عظام سیبهها بکوچه سید بش برده قلعه را بزور بازوی مردانگی و قهر و غلبه
مفتوح سازند جناب اعتماد الدوله از منزلی که داشتند کوچ فرموده بحوالی سیبهٔ حسن خان آمده
درمیان سکیچین قرار داده رحل اقامت انداخت و یک سیبهٔ مخصوص بملازمان نشانی
ساخته سرکاری آن بصفر قلی بیک چکنی رجوع شد و شب و روز سعی نموده جمیع سران اردو
و سپاه میکشیدند و سیبه بافان سیبه می باشند جمعی دیگر خاک و گل جهت سیبه می آوردند و بجهت
آنکه کارکنان از آسیب گلولهٔ ضربزن و تفنگ محفوظ باشند تختهٔ سطبر پر از آهن بر روی کشیده
گردونی تعبیه کرده در برابر کوچه سید میداشتند و در عقب کار میکردند و بدین وتیره فروغ
بتش میرفتند مع هذا هیچ سیبه نبود که هر شب دو سه کس از آسیب ضربزن و تفنگ ضایع نمی شدند
و شب کار میکردند و روز پاس آن میداشتند بخت حسن خان و جماعت قراداغلو و تفنگچیان
اصفهانی که سرکردهٔ ایشان میرفتاح قومشه بود بطریقی که مذکور شد سیبه را بپای برج برکت
خارج قلعه برده بدیوار برج رسانیدند و جماعه اکراد محافظان برج که سرکردهٔ ایشان قرایک
وکیل امیرخان بود در بالای برج بمحافظت مشغول بودند تفنگچیان دو سه روز در زیر برج کار
کرده چوبها را که بجهت استحکام عمارت درمیان خشت و گل گذاشته بودند آتش زده
و تزلزل در ارکان ان برج بهم رسیده قریب بظهر که تفنگچیان و کارکنان بجهت اکل و شرب بیرون
آمده بودند یکجانب برج که بطرف سیبه بود متحرک گشته فرود آمد جمعی از مستحفظان درمیان خاک
بپایین در افتادند و چند نفر دیگر در خانها در زیر خاک ماندند چون این حالت مشاهده افتاد جناب
اعتماد الدوله کس نزد حسین خان فرستادند که دیگر چه جای ایستادنست برج را یورش می باید
حسن خان اهل سیبهٔ خود را بیورش امر کرد اول کسی که قدم بر بالا نهاده قرایک را بتفنگ زده بزیر
را آورد پهلوان محمد نام از جملهٔ تفنگچیان خوزانی اصفهانی بود از پی او ده دوازده نفر متعاقب یکدیگر
رفته برج را صاحب شدند و شش هفت نفر را در بالای برج بقتل آورده سر بریدند و امیرزاده
امیرخان که جوانی صبیح الوجه بود در کمال حسن و ملاحت از بالای برج بزیر افتاده آسیبی چنان باو رسیده بود

یکی از غازیان چکنی که درمیان درکشیک میداشتند از کلوله کرفته همان لحظه نقدش بر داخته
را آنحضرت جناب اعتماد الدوله تاسف بسیار خورده آن شخص را ملامت نموده اصلا جایزه و خلعت
نداد مجملا برج بتصرف در آورده مستحفظانش اکثر بقتل رسیدند بعد از چند روز که غازیان برج
را میشکافتند هفت هشت نفر دیگر ظاهر شد که در زیر خاک مانده بودند و تسخیر برج مذکور باعث
افتتاح قلعه گشت چنانچه عنقریب نگاشتهٔ کلک بیان خواهد گشت راقم حروف را که درین ترددات
رفیق اعتماد الدوله بود این رباعی از خاطر سر زده بود سمت تحریر یافت * این برج که یافتی
بفتحش تایید * از مطلع آن بر آمدی چون خورشید * کوتاه بودی ز رفعتش کیوان را * از دامن خاک
زیر او دست امید * بعد از تسخیر برج کار غازیان آسان گشته در عرض ده روز سیبها را بحوالی خندق
رسانیدند و توپخانه نصب نموده توپها را بر بروج قلعه بالا و یکتوپ بزرگ را در پایین و سیبهٔ میر
بوداق خان بسته شروع در توپ انداختن کردند و کار بر محصوران تنگ گشته امیرخان بسر آمده
شد و اکراد دل بر مرگ نهاده بمکی مردانه میکوشیدند چون بسیاری از اعوان و انصار او در
معارک بقتل رسیدند بعضی از اکراد و جلالیان که در قلعه بودند متزلزل گشته آغاز بیرون
آمدن کردند هر روز ده بیست کس خود را بسیبها انداخته اظهار شاهی سیونی مینمودند و جناب اعتماد
الدوله دست بذل و احسان گشاده بیرون آمدها را بخلاع فاخره و انعامات می نواخت مجملا
مهم بجایی رسید که در ان دو سه روز قلعه مفتوح گردد که بقضای آسمانی قضیهٔ فوت اعتماد الدوله که
بیماری داشته باشد روی نمود و شرح این قضیه آنکه روزی اعتماد الدوله و امرا مهمان گنجعلی خان
بودند و تا شب در آنجا صحبت داشته آخر روز که اعتماد الدوله بمنزل آمد بتوپخانه رفته فرمود که توپی
چند انداختند و توپچیان را نوازشات و انعامات و احسانات نمود شام که چراغها روشن شد
بدیوانخانه آمده باد ای نماز قیام نمود و مجلسیانش جمع شده تا نصف شب در کمال شگفتگی با یاران
صحبت داشت و بعد از انکه اهل مجلس خواب آلوده شدند برخواسته بخوابگاه خود رفت و اهل
مجلس نیز متوجه وثاقهای خود شدند راقم حروف که رفیق ایشان بود هنوز بوثاق خود نرسیده بودم
که کس بطلب بنده آمده فقیر متحیر شدم که چه واقع شده باشد دیگری رسیده گفت جناب میرزا [illegible]
هم گذشت همگنان را موجب استعجاب شد و امرای عظام را اخبار نمودیم همگی جمع شده حقیقت بخدمت
اشرف عرض کردند و در همان شب نعش او را از پای قلعه بزیر آورده بغسل و تکفین پرداخته

آخر روز دیگر روانه جانب تبریز گردند و کس نزد امام قلیخان و امرا که در سلماس بودند فرستاده شد
که بعد ازین بپای قلعه حاضر شوند و از وقوع این واقعه فی الجمله افسردگی دست داده کار قلعه که
بنزدیک رسیده بود بتعویق افتاد تا آنکه محمد بیک بیکدلی شاملو که بسرداری موسوم گشته
بود بپای قلعه رسید و امرای عظام سابق و لاحق با قورچیان و غلامان از سر جد و اجتهاد
شروع به پیش بردن سیبه و توپ انداختن کردند و در اندک روزی سیبهای طرف بالا تا پای
دیوار شهر حاجی و سیبه طرف پایین بپای بروج رسیده بضرب توپ تزلزل در میان برج
افتاده رخنها پدید آمد و از جانب بالا غازیان هجوم آورده دو سه برج را متصرف شدند و از
طرف غزلی غازیان ترکان ملازمان پیر بوداق خان بپای مردانگی بر بروج قلعه پایین که پسر بزرگ
امیرخان در آنجا می بود صعود نمودند و پسر امیرخان و محافظان آن قلعه از مصادمه عاجز شده
دست از آن بازداشته بقلعه بالا گریختند و آن قلعه بتصرف غازیان درآمده از آنجا شروع در
کندن دیوار اصل قلعه کرده شد و کار بر مردم قلعه باضطرار انجامیده محافظان بوزلق نزد امرا فرستاده
امان طلبیده بوزلق را بتصرف امرا دادند و چون قلعه پایین و بوزلق از دست رفت اکراد
از مدافعه و قلعه داری عاجز گشته همگی بخانه امیرخان که آنرا هم نارین قلعه کرده بودند درآمده
چاره جوی شدند و غازیان از بالای برجها که گرفته بودند خود را بقلعه انداخته سوای خانه
امیرخان با سایر خانها تسلط یافتند چون امیرخان از همه طرف بلا را بر خود محیط یافت اکراد را
از جنگ و جدال منع نموده کس نزد محمد بیک فرستاده التماس نمود که او با غازیان شاملو بقلعه
آمده او را از حسن خان و لشکریان که خوف بسیار از ایشان داشت صیانت نماید که با پسران
خود و متعلقان از قلعه بیرون آمده همراه او بخدمت اشرف روند درین اثنا خان ابدال
بکری با چند نفر از مردم خود بیرون آمده ایشان را بخانه الیاس خلیفه قراداغلو فرستادند که
مهمان او باشند بعد از آن محمد بیک برادر طویل و جماعت جلالیان که در قلعه بودند ایشان نیز
هر چند نفر بجماعتی سپردند که مهمان ایشان باشند بعد از آن محمد بیک حسب الالتماس امیرخان
بقلعه رفت امیرخان با پسر بزرگ خود و آقایان و عشایر برادوست و سایر ملازمان تا موازی یک
صد کس همگی زره پوش با شمشیر و تفنگ و یراق و اسلحه جنگ از خانه خود بیرون آمده با محمد بیک ملاقات
کردند و تا دویست نفر دیگر در قلعه گذاشته محمد بیک جمعی را تعیین کرد که محارست اهل قلعه فرموده

متعرض خانهای اکراد نشوند و او را با آنجماعت برداشته بمنزل خود آورد و خیمه و آلاچوق علیحده
جهت ایشان نصب کرده کس نزد امیر حسن خان و امرا فرستاد که حاضر شده با امیرخان ملاقات
نمایند که در هر باب آنچه مصلحت دولت روز افزون باشد بصلاح امرا عمل شود و محمد بیک با برادر
خود نزد امیرخان و رفقا نشسته لوازم میزبانی بجای می آوردند و طعام کشیده میشد که حسن خان
بجوار خیمه محمد بیک رسیده کس فرستاده او را به بیرون طلبید و از بیامدن حسن خان بآن
مجلس و بیرون رفتن محمد بیک اضطرابی در احوال آنجماعت پدید آمد و حسن خان با محمد بیک گفت
که عجب از عقل و دانش تو که با این جماعت باغی که دل از جان برداشته اند اعتماد نموده در میان
ایشان نشسته این جماعت را از یکدیگر متفرق ساخته امیرخان و پسران او را در خیمه خود نگاه دار
و رفقای او را بمردم بسپار تا حقیقت بخدمت اشرف عرض نماییم و بدانچه حکم شود عمل کنیم محمد بیک
حسب الصلاح حسن خان کس نزد امیرخان فرستاد که بودن شما و اینجماعت در یکجا میسر نیست شما
و پسران در خیمه ما باشید و رفقا و ملازمان را امر نمایید که بیرون آمده در خیام متعدد اقامت نمایند
و شما خود طعام خورده باستراحت مشغول شوید امیرخان رضا داد اما رفقا راضی نشدند و با امیرخان
گفتند که ترا خاطرجمعست که امرا بمرحمت حضرت شاه قتل تو جرات نمینمایند و ترا زنده بخدمت
اشرف میبرند اما یک تن از ما زنده نمیگذارند و معهود میانه ما و تو این بود که بر سر یکدیگر کشته
شویم حالا توجیهات دو روزه غنیمت شمرده از ما جدا میشوی و اگر کشته باید شد بر سر یکدیگر کشته
میشویم و جواب بیرون فرستادند درین گفت و آمد از منزل الیاس خلیفه آواز شورش و
غوغائی برخاست و چنین معلوم گشت که وقتی که خان ابدال بکری را بمنزل خلیفه بردند او در خیمه
بود ملازمان او بلوازم مهمانداری و تواضعات رسمی قیام نموده شربت آورده اند درین
اثنا الیاس خلیفه که مرد صوفی ساده لوح صاحب اخلاق بود با سه چهار خدمتکار از بیرون خود
میرود و باندرون خرگاه درآمده با ایشان تواضعات رسمی نموده بملازمان که در منزل
بوده اند خطاب و عتاب آغاز مینماید که درین شدت گرما تا غایت چرا تکلیف گشودن اسلحه و
یراق بیاران نکرده اید که باستراحت مشغول شوند و بملازمی اشاره مینماید که شمشیر و یراق یاران را
گشوده مخفف سازید فی الفور خان ابدال و رفقا از جای جسته شمشیرها کشیده در میان خرگاه دو زخم
بر الیاس خلیفه و دو سه نفر از اقوام و ملازمان او که بی یراق در میان خرگاه بودند و غازیان

قراد اغلو خبردار شده از بیرون شمشیرها کشیده بخرگاه در آمدند الیاس خلیفه را با دو کس از قوم
او مقتول ساختند خان ابدال و رفقا را پاره پاره کردند و این قضیه مصدق قول حسن خان شده لشکر
قزلباش دست بشمشیر کرده شروع در قتل مردم قلعه که در آن حدود پیشتر از امیرخان بیرون آمده
بودند خواه کرد و خواه جلالی کردند تیغ یمانی سرافشانی آغاز نهاده شورش و غوغای عظیم پدید
آمد و امیرخان و رفقای او نیز از جای خود حرکت کرده ملاحظه نمودند که لشکر قزلباش بهو
بر دور خیمه محیط گشته اند ایشان نیز سوراخها در اندرون خرگاه کرده شروع در تفنگ انداختن
کردند چون کار بانجا رسید از این طرف نیز تفنگچیان آن خیمه و خرگاه را به تفنگ گرفتند بهت نفر
از ایشان در میان خیمه و خرگاه تفنگ خورده مقتول گشتند تتمه ایشان با شمشیرهای آخته بیرون
آمده جنگ کنان بقتل رسیدند و لشکر قزلباش متوجه دست بقتل و غارت اکراد دراز کرده
که چند نفر از ایشان که شمشاه بود که بیرون آمده شاهی سیون شده بودند درین غوغا قتل
و غارت یافتند بعد از وقوع این حال جماعتی که در اندرون قلعه بر سر خانه امیرخان مانده بودند بی
تاب و توان شده رضا بقضا داده بودند و از تقریر بعضی از اکراد بتحقیق پیوسته که امیرخان و رفقا
چنین کنکاش کرده بودند که قزلباش ما را زنده نخواهند گذاشت و یراق بسته بیرون میرویم و حوالی
امرا در آن مجلس جمع میشوند ما دست بشمشیرها کرده تا خبردار شدن مردم بیرون امرا را در میان
خیمه بقتل می آریم و اگر توانیم بیرون رفت فهو المطلوب و الا باری جون خود را گرفته مردی کشته
شده باشیم و از آن جهت از خان ابدال این جسارت بظهور آمده الیاس خلیفه را بقتل آورد و امرای
عظام چون خبر یافتند اغماض بر احدی نکرده تمامی اکراد را که از اندرون قلعه و خانه امیرخان بیرون آمده
معروض تیغ سیاست گردانیدند مجملا بجلای بر مشغلی اکراد و جلالی اتفاق نشد مگر کودکان و عیال آن
واقعه اموال و اسباب و پسران کوچک و عورات خانه امیرخان را بار کرده آوردند و سایر اموال ایل مذکور
بغازیان تقسیم یافت و حقیقت قتل امیرخان و فتح قلعه را وقتی که اردوی گردون شکوه در پای قلعه
کاو دول نشسته غازیان قزلباش بقتل عام اکراد مکری مشغول بودند بخدمت اشرف عرض کردند و مقرر
شد که گنجعلی خان با جمعی از تفنگچیان در پای قلعه بوده بقیه لشکر باردوی ظفر قرین پیوندند و امرای عظام
در حسن قراچیوق آمده بموکب همایون پیوستند و ایالت و دارالایالة الکا ارومی بقباد خان برادر محمد
بیک تفویض یافته مبلغ سه هزار تومان زر نقد جهت ضروریات قلعه و مدد خرج غازیان با شفقت شد

و مقرر شد که از حدود سارو قورغان و کاو دول تا سلماس تکلی امرا و حکام از سخن صلاح او بیرون
نرفته بجار و بیلدار او حاضر کردند و مشار الیه با قشون آراسته بدانجا رفته بتعمیر قلعه و آبادانی الکا
پرداخت و گنجعلی خان باردوی همایون آمده بموکب معلی ملحق شدند **ذکر توجه رایات نصرت آیات**
شاهی بالکاء مراغه و قتل عام طایفه مکری طبع سخن پرداز عنوان جراید اخبار را و دیباچه حقایق آثار را
بدستیاری اقلام عنبر فام که بلبل نوایان چمن حکایات و نغمه سرایان انجمن روایات اند بهمین
گونه آرایش میدهد که عشیرت مکری از قدیم الایام در زمره متابعان این دولت روزافزون
منسلک بوده در حدود کاو دول مراغه و سلدوز و میان دوآب اقامت داشتند در
زمان شاه جنت مکان علیین آشیان امارت ایل و عشیرت مکری با میره بیک نامی متعلق
بود از سنوح واقعه شاه جنت مکان و اوان جلوس نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه
که سلطان مراد خان فرمانفرمای روم نقض عهد پیشین نموده عالم آرمیده را بشورش آورد و اکراد
سرحد که فتنه انگیز و شورش طلب اند ابواب فتنه و فساد گشوده دست درازی بممالک قزلباش
میکردند امیره مذکور که سالها نمک پرورده شاه جنت مکان بود شیوه حرام نمکی و عصیان
و طغیان پیش گرفته بدولتخواهی رومیان بقتل و غارت الوسات ساکنان سلدوز و میان
دوآب و آن حدود اقدام نمود و برسر ایلچی قراچیوق مراغه آمده و اسب قراچیوق که بخوبی مشهور
عالمست جمعی کثیر از ایلچی چیان را بقتل آورده ایلچی خاصه را متصرف شد و مکرر با امرا قزلباش
که حاکم مراغه میشدند محاربات مینمودند و دقیقه از دقایق بی اندامی و غارت و اسیر عورات
و اطفال قزلباش فرو گذاشت نمیکرد و بعد از فوت امیره شیخ حیدر ولد او بوساطت بیگلربیگیان تبریز
امارت ایل و عشیرت مکری یافته زیاده از پدر مستقل گشت اما در زمان سلطان محمد خان با جعفر
پاشا که بیگلربیگی تبریز بود سر رشته سلوک میکردند و اطاعت شایسته بتقدیم نمیرسانید و چند مرتبه
کسان خود را با عرایض اخلاص آیین بخدمت اشرف فرستاده اظهار هواخواهی نموده و در
هنگامی که رایات همایون فال شاهی و چتر فلک فرسای شاهنشاهی متسخر ممالک آذربایجان بلندی
یافت شیخ حیدر بشرف آستان بوسی مشرف شده نوازش و تربیت یافت و حضرت اعلی
زلات سابق طبقه مکری را بعفو و اغماض مقرون گردانیده الکاء مراغه و توابع را که در زمان
شاه جنت مکان همواره بیکی از امرای عظام قزلباش حاکم آنجا می بود باو مرحمت فرمودند

واو در رکاب نصرت اعتصام شاهی بپای قلعه ایروان چنانچه در طی ان احوال تحریر یافته معرکه
رومیان بقتل رسید و حضرت اعلی بملاحظه حق خدمت او امارت ایل مکری و الکا مراغه
و توابع را بدستور بقباد خان پسر او که هنوز طفل بود شفقت فرموده ریش سفیدان ایل و
عشیرت مکری را استمالت داده مقرر داشتند که بر سر قباد خان جمع آمده در خدمت او باشند
و تا بزرگ شدن او از سخن و صلاح والده او که از بنات اعیان قزلباش و عورت عاقله
بود بیرون نروند و یک برادر دیگر شیخ حیدر که طالب امارت ایل بود از تربیت طفل خرد
سال طریق عصیان و طغیان پیش گرفته جمعی از قبایل مکری را بر سر خود جمع کرده آثار خلاف
بظهور میرسانید و حضرت اعلی شاهی ظل الهی بجهت انتظام احوال قباد خان مکرر لشکر بر سر او
فرستادند و سلک جمعیت او از هم گسیخته پراکنده شدند و بالآخره او پناه بامیرخان برادوست
چنانچه مذکور شد برده با او می بود و بهمین همت و تربیت و التفات شاهانه قباد خان استقلال یافته
کل عشیرت مکری باو تعلق گرفت اما در میانه سرخیلان مکری جمعی مفسد خنازیر طینت ثعالب
طبیعت بودند که در بادیه خودسری نشو و نما یافته از طریق فرمان برداری دور بودند و با
طبقه قزلباش و ملازمان درگاه شاهی که در مراغه و آلخند و املاک داشتند سلوک ناهموار پیش
گرفته طریق ارباب طغیان بعنف متکفین صاحبان سهام املاک معمور نمیدادند و آداب اطاعت و
انقیاد از ایشان بظهور نمی آمد و قباد خان نیز که بسن رشد و تمیز رسید از غایت جهل و خبث
باطن باغوای مفسدان مکری زعم تملک کل ولایت مراغه کشیده با طبقه قزلباش سلوک ناهنجار
پیش گرفته اوامر و احکام پادشاهی را انقیاد نمی نمود و هرچند درین چند سال ازو نافرمانی و اطوار
نابسندیده و مفسدان مکری بظهور می آمد و خاطر مبارک اشرف غبار آلود میشد بمحض رأفت
جبلی و جانفشانی شیخ حیدر بعفو و اغماض شاهانه مقرون میگردانیدند تا آنکه بدسلوکی و نافرمانی
ایشان از حد اعتدال تجاوز نمود و مکرر خلاف امر مطاع بظهور آوردند و چون مقرر شده بود که او
بخدمت اعتماد الدوله رفته در تسخیر قلعه امیرخان خدمات بتقدیم رساند از آن خدمت تخلف
جسته نرفت و چون میدانست که در هنگام بهار رایات نصرت شعار بجهت مهم قلعه امیرخان
متوجه ییلاق مراغه و آلخند خواهد شد بالضرورت با چند نفر از ملازمان متوجه قراباغ شده بخدمت
اشرف رسید چون تنبیه و تادیب او و مفسدان مکری در خاطر انور رسوخ یافته بود که چون بدان صوب

نهضت همایون واقع شود دفع و رفع آن طایفه سرکش منهیانه بظهور آید بنا بر حکمتهای عملی
و نظام سلسله دولت التفات در باره او بظهور می آمد تا آنکه رایات جلال بجهت مهم امیرخان
و انتظام معاملات کردستان متوجه ییلاقات سهند گشته ازان جا حرکت و بمراغه نهضت واقع
شد و او بجهت اسباب ضیافت و پیشکش رخصت یافته بیورت و منزل خود رفت و درین
اثنا بمسامع جلال رسید که قباد خان و ریش سفیدان مکری بملاحظه آنکه مبادا حضرت اعلی
ایلچی قراچبوق را طلب دارند در مقام مکر و حیل در آمده اسبان خوب ایلچی را بجاهای دور دست
میفرستند و یابوی چند در حوالی خود نگاه داشته اند که اگر حکایت ایلچی بمیان آید همان را
بنظر رسانند و رفته رفته ظاهر شد که مفسدان مکری همیشه با سرداران روم و مخالفان این
دولت بازگشت نموده کوس مخالفت میزده اند و با عجزه و رعایای مراغه که شیعه مذهب اند
بآیین ظلم و ستمکاران سلوک نموده دود از نهاد مظلومان بر آورده اند و از جور و تعدی
ایشان آه مظلومان بکره اثیر رسیده و دست تعدی ایشان را از گریبان مظلومان کوتاه
گردانیدند کار بسر حد وجوب رسیده بود مجملا آتش قهر و غضب پادشاهی در باره آن طبقه نوعی
مشتعل گشت که جز بخون آن گروه آن التهاب انطفائی نمیپذیرفت و دفع شر آن قوم بداندیش که از مسلمانی
جز نامی نداشتند بر ذمت همت خسروانه لازم آمده رفع ظلم قباد خان و قتل تمام ایشان در
معدلت آیین شاهانه بیشتر از بیشتر رسوخ یافت و چون موکب همایون فال بحوالی قلعه
کاوه دول که مسکن او بود رسید قباد خان با صد و پنجاه نفر از مردم معتبر خود بعزم پابوس
اشرف متوجه اردو شده و دولتخانه همایون را در محل مرتفع نصب نموده بودند حکم شد که
چون قباد خان بسراپرده شاهی در آید غلامان خاصه او را در میان سراپرده گرفته بقتل
آورند و بنا بر حکمت عملی که آسیبی از آن بداندیشان بملازمان رکاب اقبال نرسد علیقلی
ایشک آقاسی باشی شاملو در بیرون ایستاده آقایان و ملازمان او را یک یک بمجلس طلب دارند
و چون داخل سراپرده شوند فوجی از غلامان خاصه شریفه بقتل ایشان پرداخته اجساد ایشان را
بعقب کوچه سراپرده کشند که هر کدام داخل شوند نظر ایشان بر اجساد مقتولان نیفتد و
حضرت اعلی از مجلس برخاسته در عقب خرگاه بنظاره مینمودند القصه قباد خان قریب
بنماز عصر باردوی معلی آمده چون بخلوتخانه بارگاه سدره اشتباه رسید از اسب فرود

آمده با سه چهار نفر از اقربای خود داخل سراپرده شده رکابداران بکشیدن موزه او
مشغول شدند و امرا تخت تبعظیم او برخاسته در وقت موزه کشیدن غلامان اورا
بار رفقا بمیان گرفته بیکباره ایشان را به تیغ تیز ریزه ریزه کرده مجال حرکت و دم زدن نداده
و اجساد ایشان را بعقب کوچه سراپرده کشیدند و ایشک آقاسیان بیرون آمده آقایان
و ملازمان اورا که بعضی سوار و برخی پیاده صف زده ایستاده بودند یکیک را طلب میداشتند
و علیعلیخان ایستاده دفعه دفعه ایشان را باندرون میفرستاد و هرکس داخل سراپرده میشد
بیاران ملحق میگشت تا بیست نفر کسی از اعیان بدین قاعده بقتل رسیده سایر مردم ازین جهت
که هر دفعه زیاده از دو سه را نمیگذاشتند ایمن و بدگمان شدند تا آنکه یکی از ایشان که بمیان
سراپرده درآمد دید که خون بسیار ریخته و قباد خان و پیش آمدگان در آن مجلس منتشر میشد
فریادی کرده دست بخنجر برد و از حاضران بارگاه معلی حسنعلی بیگ شاهی سیون شاملو را جهی
زد و دو سه نفر دیگر که همراه او بودند خود را بکشیدند و غلامان و قورچیان در حریم سراپرده
ایشان را بقتل آوردند بدین جهت سایر جماعت کُری خبردار شده بجانب اسبان خود شتافته
پراکنده شدند و حضرت اعلی شاهی هم بدولت و اقبال سوار شده بر سر قلعه کاودول توجه
فرمودند و لشکر قزلباش فوج فوج بقتل و غارت قبایل کُری مامور گشته باطراف و جوانب
رفتند و پاسی از شب گذشته بپای قلعه رسیدند هنوز این خبر بقلعه نرسیده بود که عساکر
اقبال داخل قلعه شدند و هرکس در آن وقت بدست آمد بقتل رسید و علی قلیخان را بر سر قلعه دیگر که در
آن حوالی بود فرستادند و تا دویست نفر از مردم آن قلعه را دست و گردن بسته بدرگاه
معلی آورده در برابر بارگاه بازداشته شد و بیک اشاره ابرو شمشیر در ایشان نهاده
بعدم فرستادند و بسیاری از آن طایفه را که می آوردند جلداران بضرب بیل سر و مغز
ایشان را در یکدیگر میکوفتند ۲ پنجاه نفر از آن جماعت که باتفاق امیرخان بیک برادر شیخ
حیدر که در کرم رود بودند اسفندیار بیک اوجی باشی عرب گرلو بدفع ایشان مامور شد و آن
گروه پیشتر از آن که این خبر در آنجا انتشار یابد خود را رسانیده بقلعه دمدم جود و اورا با اتباع
از لوح حیات سترده کسی بپای قلعه اورمی فرستادند که حسین سلطان برادرزاده شیخ حیدر را
که با جمعی در پای قلعه بود بقتل رسانند مجملا چون قتل عام آن طایفه بقلم تقدیر در صفحه روزگار بجهت

روزکه در پای قلعه کاودول بودند فوج فوج و گروه گروه را که می آوردند معروض تیغ سیاست
گشته بر احدی ابقا نمیشد و بسیاری از ایل و اویماقات او ریاد و خیر فلک که در میان کُری
مانده بودند و ابا آن جماعت می آوردند بمجرد آنکه در میان آن طایفه توقف نموده در زمان
تسلط رویه سیاسی که قزلباش بنا یده اندکشته میشدند و در آن روز بهرام خون آشام لحظه
از تیغ زدن و خون ریختن نمی آسود مجملا دود از دودمان کُری برآمده اکثر مردان طعمه شمشیر
و نسا و صبیان بذل اسیر و قید گرفتار آمدند بعد از چند روز که فی الجمله سورت غضب شاهی
تسکین یافت بشیر بیک نامی را از آن جماعت که با حضرت اعلی دم از اخلاص و دولتخواهی میزد
مقصود بیک برادرش در سلک ایشک آقاسیان درگاه معلی انتظام داشت مورد عنایات
شاهانه فرموده حکم کردند که هرکس از جماعت کُری بر سر او جمع شود از قتل و غارت ایمن بوده باشند
قلیلی از بقیة السیف کُری بر سر او جمع شدند و بعد از آن از پای قلعه کاودول بچمن قراچوق تشریف
برده چند روز اوقات خجسته ساعات بدیدن اسبان ایلچی قراچوق صرف شده الکاء
مراغه بآقا سلطان مقدم تفویض یافت درین اثنا اسکندر سلطان بابه بدرگاه جهان پناه آمد
و او از امرای اکراد عشیرت بابه است و در زمان رومیه شاهی سیونی اختیار نموده با یک سر پیش
بدرگاه معلی شاهی آمده چند سال بکیه سوار ملازمت موکب همایون مینمود بعد از فتح
قلعه ایروان الکاء بابه را که ~~در الکاء بلباس~~ از توابع مراغه است بایالت او شفقت فرمودند و
بعد از آن آثار عصیان و طغیان از و بظهور آمده از ملازمت موکب همایون تقاعد ورزید
دیگر بار بدونیامد و خاطر مبارک اشرف از اطوار ناپسند او منحرف گشته تنبیه و تادیب او مکنون
خاطر انور شده بود درینوقت که آتش غضب پادشاهانه درباره طبقه اکراد شعله افروز بود
مشارالیه با تیغ و کفن بدرگاه معلی آمده بشرف ملازمت دریافت با وجود آنکه دفع شر او از
الحذر و متضمن چندین مصلحت دولت بود حضرت اعلی از جرات آمدنش تعجب فرموده بلفظ
گهربار فرمودند که اعمال ناشایست که از تو بظهور آمده مستحق قتل و سیاست شده و نزا زنده از
دست گذاشتن منتج مفاسد عظیم است اما چون خود آمده درین مرتبه از سیاست تو گذشتیم
و اگر من بعد خلاف دولتخواهی از تو بظهور رسد آماده سیاست باش که عنقریب شعله غضب
شاهانه خرمن حیات ترا سوخته بباد فنا خواهد داد مشارالیه در غایت خوف و دهشت روانه

شد و از واهمه که بر و غلبه کرده بود دیگر آرزوی آمدن نکرد اما عاقبت بکفران نعمت گرفتار
گشت از سوانح این سال همایون فال آنکه سلطنت پناه ولی محمد خان فرمانفرمای ممالک توران
و ترکستان شاه محمد میرزای اوزبک خزانچی را برسم رسالت و استحکام قواعد صداقت و
دوستی بپایه سریر اعلی فرستاد و از تاریخی که دین محمد خان برادر بزرگتر او در هرات با بندگان
حضرت اعلی شاهی ظل الهی مصاف داده از معرکه زخمدار بیرون رفته بعالم عقبی شتافت و باقی
خان برادرش در ماوراءالنهر و ترکستان بر تخت بلند سلطنت و فرمانروائی فایز گردید آن سلسله
باین دودمان قدسی نشان عداوت می ورزیدند تا آنکه در سنه بارس ئیل احدی عشر و الف بنوعی
که سمت گذارش یافته سفر بلخ اتفاق افتاده ساحت آن ولایت بجاروب نهب و غارت رفته
شد و بعد از آنکه باقیخان باجل طبیعی جوار رحمت گذشت سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان بولی محمد خان
برادر کوچکتر او قرار گرفت در سنه قوی ئیل خمس عشر و الف که جهانگیر خان بر سر بلخ رفته یار محمد میرزا
در معرکه بقتل رسید و جهانگیر خان منهزم بغرجستان آمد و حضرت اعلی شاهی ظل الهی در ییلاق
شروان بودند ولی محمد خان پای از دایره ادب بیرون نهاده لشکر عظیم بتاخت خراسان فرستاد
اما بنوعی که مرقوم کلک بیان گردیده لشکرهای او کاری نساخته خایب و خاسر گردیدند
ولی محمد خان از آن حرکت پشیمان شده اراده نمود که با اولیای دولت قاهره خصوصیت و دوستی پیدا نماید
[illegible] با بیگلربیگیان عظام خراسان ابواب آشنائی مفتوح ساخت و نسبت
بحضرت اعلی اظهار اخلاص و هواخواهی نمود امرای عظام حقیقت حال بپایه سریر اعلی عرض نمودند
حضرت اعلی نیز مضمون آنکه چو دشمن دوستی ورزد زیاری توهم چون دوستان کن دوستداری
که در باغ محبت آخر کار نهال دوستداری آورد بار بامشارالیه در مقام الفت و اتحاد درآمده
نامه محبت آمیز نوشته مصحوب میرزا علی بیک یوزباشی ترکان فرستادند ولی محمد خان بنوید عطوفت
و اشفاق شاهی مسرور و مباهی گشته شاه محمد میرزای خزانچی که از مقربان بساط دولت او بود
بنوعی که مرقوم گردید برسم رسالت بخدمت اشرف فرستاد و تحف و هدایای لایقه ارسال نمود
و مشارالیه بشرف آستان بوسی سرافراز گشته محط عواطف پادشاهانه اختصاص یافت و حسب الامر
اشرف همگی امرا و ارکان دولت در الکای قراچوق ایلچی مذکور را طوی داده تکلفات و نثارها بظهور
می آوردند و هر روز در منزل یکی از مقربان محفل والاحضرت مهمان بود دیگری از سوانح اقبال آمدن خلف

السلاطین لوارصاب خان والی گرجستان نبیره سیمون خانست که درین سال احرام استلام این کعبه آمال
باواده خود دیدی فال که صحن ایش در سلک پرده کیان سرادق سلطنت انتظام داردا روانه درگاه معلی
گردید حسب الامر اعلی محمد بیک برادر قدوی القاب خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان برسم استقبال
قیام نموده منزل بمنزل علوفه و اقامت داده او را معزز و محترم بپایه سریر اعلی رسانید و در انجمن
مذکور سعادت آستان بوسی یافته بانواع نوازشات و اصطناعات خسروانه اختصاص
یافت از جمله ولایات تفلیس را که از بلاد مشهوره گرجستان است و قلعه آن از غایت رفعت و متانت
محاذی آسمان والکا موروثی او بود که بتصرف رومیه درآمده قریب سی سال در تصرف رومیان
مانده بود و در یونت ئیل خمس عشر الف چنانچه در طی سوانح آن سال سمت تحریر یافته بنیروی اقبال
بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد و تا حال محمد سلطان شمس الدین لو بر حسب فرمان قضا جریان
بدارائی قیام داشت درین سال بازای حقوق دولتخواهی سیمون خان احقاق حق فرموده آن
الکا را بلوارصاب خان مذکور عنایت فرمودند مشارالیه جوان نیکو منظر خوش صورت صباحت
بود و در سن هفده سالگی بود که بشرف ملازمت اشرف سربلندی یافت نوابشاه با والده اش
ملازمت موکب همایون نمودند الحق از لطافت هوای آن ولایت اکثر سلاطین نژادهای گرجستان
بل عموم مردم آنجا از ذکور و اناث بحسب قد و عارض زیبا و حسن و جمال و آراستگی خط و خال بر
طوایف انسان سمت مزیت و رجحان دارند همه حور وشان یوسف لقا که انوار ماسوای از ناصیه
حالشان پیداست و اعجاز عیسوی از حسن کردار و لطف گفتارشان هویدا هر چند دین ترسائی
در آن ولایت شیوع دارد اما از حسن صورت امکان نزهت بخش را بر اقالیم عالم ترجیح میتوان داد
و زبان حال نظارگیان انجمن خوبی در لطافت آن سرزمین این مقال ادا مینماید هر لحظه یکی عیسی
از پرده برون آری مریم کده داری کوی بحجاب اندر دیگری از وقایع این سال آنکه خیرالدین چاوش
که در سال گذشته از روم همراه محمد بیک و ملو بجهت گفتگوی صلح آمده بود رخصت انصراف یافته
بشمول انواع تفقدات و نوازشات روانه شد حسب الالتماس مراد پاشا [illegible] نیز محمد بیک مذکور
را که مرد سنجیده صلاح اندیش زبان دانست بخدمت پادشاه والاجاه روم فرستاده نامه
محبت آمیز دوستانه در قلم آورده اظهار فرمودند که هرگاه از آن طرف طریقه محبت و دوستی
مسلوک بوده باشد از اینجانب جز طریقه وفا و وفاق و حسن اتفاق امری بظهور نخواهد رسید محمد بیک

را مرخص ساختند که بدستور زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان خان قواعد مصالحه را استحکام
دهد و مشارالیه بتبریز رفته برافقت چاوش مذکور از راه وان و دیار بکر روانه شدند

ذکر لشکر فرستادن سرداری امیرگونه خان بتاخت ولایت ارزن الروم و تخریب زراعت آن مرز بوم و قضایای که تا آمدن مراد پاشا بظهور رسید

چون آوازه آمدن سردار مسموع
میشد و خاطر از مهم مصالحه جمع نبود و مکر را از رومیه غدر و نفاق بظهور آمده بود حضرت
اعلی شاهی ظل الهی احتیاط را از دست نداده امیرگونه خان قاجار بیگلربیگی چخور سعد را با محمدخان
زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغ و لشکریان ایشان امر فرمودند که تا ارزن الروم رفته آتش در غلات
و علفزارهای آن ولایت زده چنان نمایند که از ایروان تا ارزن الروم که دوازده روزه راه و محل عبور
لشکر روم است یکمن غله بدست نیاید و محصولات آن ولایت که بحصاد رسیده باتش قهر
سوخته غله بقلاع نتوانند برد و امرای عظام حسب الفرموده قضا جریان بتهیه جمعیت لشکر پرداخته
امیرگونه خان با فوج خود پیشتر روانه شده تا ارزن الروم دقیقه از نهب و غارت و تضییع و تخریب
زراعت فروگذاشت نکرده هنوز لشکر قراباغ نرسیده بود که پاره ارزن الروم رسیدند
و بعزم قتال صف کشیده در محل مناسب ایستاده بودند که لشکر ارزن الروم مکمل و مسلح از شهر بیرون
صف سپاه آراسته بعزم قتال پیش آمدند و ازینجانب نیز غازیان ظفر دست بآلت نبرد [illegible]
معرکه رزم گرم گردید و در میان حملات متواتر نموده چون لشکر قراباغ بمعرکه قتال رسیدند
نزدیک رسیده بود که چشم زخمی بسپاه منصور رسد امیرگونه خان پای مردانگی استوار داشته
غازیان را بمحاربه تحریص مینمود و لشکر قراباغ نیز از یکطرف حمله نموده بصف مخالفان تاختند و جمعی از غازیان
پراکنده نیز کرد و نبرد را ملاحظه نموده از اطراف و جوانب معرکه کارزار شتافتند و بصمصام بهرام
انتقام دمار از نهاد مخالفان برآورده نسیم فتح و نصرت بر پرچم رایات منصوره امرای عظام
شاهی وزیده رومیه روی بانهزام آورده خود را بشهر و قلاع افکندند و خلاصه لشکر ارزن الروم
درین معرکه طعمه شمشیر آبدار غازیان گشته غنایم موفور بدست سپاه منصور در آمد و امرای عظام
در همانجا خیام اقامت نصب نموده تا سه روز در کمال شکوه و اقتدار عساکر ظفر شعار به نهب و
غارت و خرابی مملکت قیام داشتند و بعد از سه روز مظفر و منصور طبل رحیل کوفته مراجعت کردند
و درین جنگ امیرگونه خان اندک تقصیری بمحمدخان و لشکر قراباغ اسناد میکرد و از ایشان [illegible]

بود اما بندگان اشرف که بحقیقت رسیدند محض بی التفاتی بود و از ایشان و اشته تقصیری
نشده بود القصه پاشای ارزن الروم فریاد چنان برادپاشای وزیر اعظم که سردار شده بامر
آذربایجان و دفع فساد قزلباش مامور شده بود و از استنبول بیرون آمده در اسکودر نشسته
انتظار آمدن ایلچی میکشید فرستاده چنان نمود که قزلباش بتسخیر ارزن الروم آمده قلعه
را محاصره کرده اند مراد پاشا ازین خبر از آرام گشته بسرعت و استعجال کوچ بر کوچ روانه
شد و چاوشان باطراف و جوانب فرستاده لشکرها جمع کرده روی توجه باینصوب نهاد و
حضرت اعلی شاهی ظل الهی از قراچوق و حدود مراغه سپاهی با جمعی مخصوصان متوجه تبریز شدند و امرا
عظام و عساکر منصوره را امر فرمودند که بمیانج رفته بسان عساکر نصرت نشان قیام نمایند که
چون زمستان نزدیک شده و دیگر احتمال لشکر روم ندارد و بعد از سان بجانب عراق و
وطن خود معاودت نمایند و امرای عظام بفراحسن میانج آمده بعد از اتمام سان کوچ بجانب عراق
شده بود که آوازه آمدن سردار شیوع یافته حسب الامر الاعلی معاودت بجانب تبریز واقع
شده و حضرت اعلی شاهی در شهر توقف فرموده امرا و عساکر را بجانب مرند فرستادند که
در آنجا توقف نموده آمدن سردار از هر راه که تحقیق پیوندد بمقتضای وقت و صلاح دولت ابد پیوند
عمل نمایند و شرح آمدن سردار و بازگشتن او در محل خود گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی
دیگر مما از سوانح عزیز این سال طغیان محبوسان قلعه قهقهه است کیفیت این سرگذشت آنکه این
قلعه عالی اساس در الکاء یافت من اعمال قراچه داغ بر فراز قله کوهی رفیع آسمان پیوند واقع
شده از سنگ پارچه که ساکنانش با سکنه فلک الافلاک همساز و پاسبانانش با شب زنده داران
فلک ثوابت همراز اند از درگاه قلعه که دامنه آن کوه است تا فراز قلعه نیم فرسخ راه است سرابالا
در غایت صعوبت که عبور یک سوار از آن در کمال دشواریست و یکنفر تفنگچی مانع فوج کثیر میتواند شد
و در زمان شاه جنت مکان که چند مرتبه از آمدن سلطان سلیمان خواندکار روم در آذر
بایجان فرصت بود بنابر استحکام آن قلعه خزاین پادشاهی آنجا نقل شده بود و اسمعیل میرزا و القاص
میرزا و سام میرزا و اولاد ایشان نیز دران قلعه محبوس بودند و هیچ پادشاه و کشور
کشا همت بر کنگره تسخیر آن قلعه عالی بنیان نینداخته و آرزوی گرفتن آن در مخیله هیچ یک از
سلاطین کشورگیر صورت نه بسته همیشه یکی از امرای عظام که محل اعتماد بوده اند بامارت قلعه

وکوتوالی آن قیام مینمودند درین هنگام کوتوالی آن قلعه بالیاس خلیفه قرادا غلو حاکم
قراجه داغ که از جمله صوفیان صادق العقیده این خاندان و سرحلقه ارباب عقیدت و محل اعتماد
بود تعلق داشت و چون مشارالیه خود با لشکر قراجه داغ برفاقت اعتماد الدوله مرحوم بتسخیر
قلعه اورمی مامور گشته بود و در آنجا بخدمات قیام داشت مظفر بیگ نامی از طایفه قرادا غلو
که محل اعتماد او بود بنیابت او کوتوالی قلعه میکرد و چند نفر از رومیان و اکراد که در معارک
گرفتار شده بودند و معظم ایشان مصطفی پاشا و احمد پاشا و کور حسین بیگ و دو پسر غازی
خان کرد شاه قلی بیگ خالد بیگ و محمد بیگ لدقوجی بیگ عمزاده ایشان درین قلعه محبوس
بودند بایکدیگر اتفاق نموده پنج شش نفر دیگر از مردم ترک و تاجیک این ولایت که در آنجا بودند
از جمله دو پسر و دو برادر حسن خان افشار حاکم سابق کوه کیلویه را طوعا او کرها بخود متفق ساخته
تمامی ایشان که تا بیست نفر بودند سر از جیب عصیان برآورده غافل بر سر کوتوال که مرکز
در مخیلایش نگذشته بود زده او را بقتل آوردند و اسلحه و تفنگ و یراق ایشان را متصرف شده
چند نفر از ملازمان او را که در قلعه بودند بیرون کرده دروازه را بسته قلعه را متصرف
شدند و اقوام و ملازمان الیاس خلیفه که ازین خبر یافتند بر در قلعه جمعیت نموده هرچند
سعی نمودند که دفع این حادثه بلطایف الحیل توانند کرد صورت نیافت بالضروره حقیقت
بخدمت اشرف عرض شد و دران وقت که خبر آمدن مراد پاشای سردار و عساکر روم در
اذربایجان شیوع داشت این قضیه خالی از شناعت و بدنامی نبود و احتمال مفاسد عظیم داشت
و بجز رفق و ملایمت آن جماعت را ازین جسارت و دلیری بازآوردن علاجی نبود و چنانچه
که مرتکب این امر شده بودند بموعظه و نصیحت سر بجیب اطاعت در نمی آوردند و در اول حال
مطلب ایشان آن بود که شاید فرجه یافته خود را ازان حبس و قید نجات داده بطرفی بیرون توانند
رفت چون راه بدر رفتن را مسدود یافتند و آوازه آمدن سردار نیز بایشان رسیده بود
با خود قرار قلعه داری و محاربه داده تا دو ماه خود را و قلعه را محافظت نمودند و بهیچ وجه فرو
نمی نشستند تا آمدن سردار متحقق گشته بحوالی الکای قزلباش رسید حضرت اعلی خواجه مقصود علی که از مردم
کوه کیلویه و مشرف مطبخ معمور است و سابقا از نویسنده های سرکار حسن خان افشار بود به پسران
و برادران حسن خان نوشته تقصیر سابق و لاحق ایشان را بعفو و اغماض مقرون گردانیده نوید

عاطفت فی نهایت دادند و خواجه مذکور بپای قلعه رفته حقیقت آمدن خود را بدیشان
اعلام کرد و چون کلید قلعه را رومیان داشتند ایشان خواجه مقصود علی را بریسمان بالا
کشیدند و او ایشان را بعواطف شاهانه امیدوار ساخته امان و نوید لطف و احسان داد
پسر و برادران حسن خان چون صوفی زاده قدیم و نمک پرورده این دودمان بودند عن
صمیم القلب مطیع و منقاد گشته در عداوت رومیان چاره جوی شدند و جماعه رومیه ازین حال خبردار
گشته منازعه آغاز نهادند و فیما بین بعد از قیل و قال بسیار مهم بجدال و قتال انجامیده چند
نفر دیگر اظهار شاهی سیونی کرده دو گروه شدند و از جانبین دست باستعمال آلت قتال برده
بایکدیگر لطمه زده و خود را زخمدار کردند و رومیان و اکراد که هفت هشت نفر بودند دل بر مرگ نهاده
مردانه میکوشیدند آخرالامر شاهی سیونان هجوم کرده به نیروی اقبال شاهی بر رومیان غالب
آمده همگی بجزا و سزا رسانیدند و قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده آن فتنه تسکین
یافت و خواجه مقصود علی با پسران و برادران حسن خان بدرگاه معلی آمده خدمت او مستحسن افتاد و
پسران و برادران حسن خان در سلک قورچیان عظام انتظام یافته مورد شفقت و مرحمت شدند
و نواب اشرف اعلی شاهی ظل اللهی بجهت حسن عقیدت و حقوق خدمات الیاس خلیفه و جانسپاری
او که در پای قلعه اورمی بدست اکراد بقتل رسیده بود این خطای عظیم را که از بی پروائی ملازمان
و سوء فکر و تدبیر او بظهور آمده بود بمروت شاهانه و عفو و اغماض پادشاهانه مقرون گردانیده
از ان سلسله گذرانیدند و برهان الدین خلیفه ولد الیاس خلیفه را بجای والد بسمت خلافت موسوم
گردانیده در سلک خلفای قراجه داغ انتظام دادند و امارت قراجه داغ را بمقصود سلطان
توم او عنایت فرمودند و حراست و کوتوالی قلعه مبارکه قهقهه بدستور آن سلسله تفویض یافت

ذکر رسیدن مراد پاشا وزیر اعظم سردار روم باذربایجان و رسیدن دار السلطنه تبریز و بی مقصود بازگشتن

سابقا مذکور شد که مراد پاشا وزیر اعظم سلطان احمد خان پادشاه روم سردار
نموده بدفع فتنه قزلباش و استرداد ممالک شروان و آذربایجان مامور ساخت صلاح و
فساد این امر را منوط برای او گردانید و چون مشارالیه مرد روزگار دیده کار آزموده
بود و با طایفه قزلباش جنگها نموده صحیفه احوال این خیراندیشی صلح در دفتر نگاشته کلک نکته پرداز
گردیده و جنگ کرده انتهای کار خبر داشت از وفور خیراندیشی صلح را بهتر از جنگ دانسته گفتگو

صلح بمیان آورد و بنا بر ترفیه حال مسلمانان و خیرخواهی عبید الله خواست که میانه پادشاهان
خود اسلام قواعد مصالحه را استحکام داده این نام نیک از آن وزیر صلاح اندیش بر صفحه
روزگار یادگار ماند لهذا خیر الدین چاوش را بنوعی که رقم نگارش یافت همراه محمد بیگ بجهت
استمزاج و استعلام رضای خاطر اشرف اعلی شاهی ظل اللهی فرستاده بود و خود از استنبول بیرون
آمده در اسکودر توقف نموده بکار سازی سفر مشغول بود و انتظار آمدن ایلچی نیز داشت
که فرهاد چیان از جانب ارزن الروم رسیده آمدن لشکر قزلباش را بر سر ارزن الروم
اظهار نمودند و او عساکر آن مرز و بوم را که بر موافقت او مأمور بودند جمع آورده کوچ بر کوچ روان
شده عنان بازکشید و چون خیر الدین چاوش و محمد بیگ ایلچی از راه وان بدیار بکر رفته
بفوج پاشا ملحق شده بودند که از آن راه روانه استنبول شوند در آنجا آمدن سردار استماع
نموده باتفاق پاشای مذکور باردوی سردار رفته در حوالی ارزن الروم با او ملاقات کردند و
مکتوب عنایت اسلوب شاهی که باسم سردار مذکور رقم آورده بودند باو رسانیدند و مراد پاشا
اظهار نموده بود که اگر شما تا ما در اسکودر بودیم میرسیدید این نهضت واقع نمیشد حالا که جمعیت
عساکر روی داده و خزاین پادشاهی صرف لشکر شده و بسرحد رسیده ایم تا به تبریز آمدن بملاحظه
دوست و دشمن ناچار است انشاء الله چون بآن حوالی رسیم از جانبین معتمدان آمد شد نموده آنچه
لایق حال و مناسب احوال طرفین باشد عمل خواهد شد و ایلچیان را همراه خود گرفته روانه آذربایجان شد
و از حدود قارص یکی از چاووشان معتبر را با صحیفه مخلصانه بخدمت اشرف فرستاده اعلام
نموده بود که غرض اصلی ازین نهضت قرار و مدار امر مصالحه است و چون حضرت خواندکار
صلاح و فساد این امر را منوط برای این دولتخواه گردانیده و همگی همت بر آن مصروف که
بوساطت خیر اندیشان طرفین و سعی این خیرخواه امر مصالحه فیمابین سمت وقوع یابد و ایلچی را بجهت
آن نگاه داشت که بعد از تمهید مقدمات صلح قرار و مدار که فیمابین داده شود او را همراه بخدمت
حضرت خواندکار برد و نیز ایلچی را بی تحفه و هدایا بخدمت پادشاه رفتن مناسب نبود و چاووش
مذکور بدار السلطنه تبریز بوسیله امرا و مقربان بساط والا بعز بساطبوسی و سعادت مجلس بهشت
آیین معزز گردیده بنوازشات پادشاهانه اختصاص یافت و جواب مکتوب مراد پاشای سردار بدین
مضمون نوشته شد که چون دستور اعظم خیر اندیشی نموده گفتگوی صلح بمیان آورد ما نیز بجهت

رفاهیت مسلمانان و امنیت و استقامت عالم رضا بآن دادیم و محمد بیگ را با نامه صلح آمیز
فرستادیم سخن همانست که با او گفته ایم اگر مصالحه که فیمابین سلطان سلیمان و شاه جنتمکان
واقع شده و از جانبین بغلاظ ایمان تاکید یافته بود در این اوقات ما نیز از خصومت و نزاع گذشته
صلح مینماییم و الا آنچه در مشیت الهی بوده باشد بظهور خواهد آمد و اشعاری که در باب تحفه
فرستادن قلمی نموده بود چون هنوز امر مصالحه قراری نیافته در اثنای خصومت و نزاع تحفه
فرستادن مناسب وقت نبود بلکه لایق نمی نمود الحال که آن دستور الاعظم پای در میدان مصالحه
نهاده و صلاح در تحفه فرستادن دیده نخواستیم که در اول حال رد آن نماییم یک شمامه عنبر
اشهب اعلی که بوزن یکهزار و شش صد مثقال که استادان زرگر هندی که آزاد از طرف مملکت کهاز
مفت من طلا بفنون غریبه ترتیب داده اند و پادشاه عالیجاه سلیمشاه فرمان فرمای هندوستان
تحفه فرستاده و الحق این مقدار عنبر اشهب خام آتش ندیده یکپارچه کمتر اتفاق افتاده و در
خزانه هیچ یک از سلاطین کشورگشای یافت نشده بجهت خالی نبودن مکتوب بخدمت پادشاه
ذیجاه روم فرستادیم که اگر از آنجانب نیز رایحه محبت استشمام رود و امر مصالحه بر وجهی که
مرقوم گشته صورت یابد ابواب الفت و آشنائی که تا غایت مسدود است مفتوح گردد و بعد الیوم
ایلچیان و فرستادگان از تحف و هدایای لایقه خالی نخواهند بود و چاووش را از تبریز روانه فرمودند
و کس نزد امیرگونه خان و امرای تابین او که در چخور سعد بودند فرستادند که در استحکام قلعه ایروان
و سرانجام اسباب قلعه داری کوشند اگر سردار بایروان آمده بمحاصره قلعه پردازد در لوازم قلعه
داری مردانه بوده باشند که ما نیز با جیوش منصوره قزلباش کمر همت بدفع اعادی چست
بسته ایم و آنچه مقدر الهی است بظهور خواهد پیوست اما سردار چون بحدود قارص رسیده از جمعیت
لشکر چخور سعد و استحکام قلعه و استعداد قلعه داری امیرگونه خان خبر یافت عنان از راه
پیچیده از راه چلدران روانه شد چون سردار که گفتگوی صلح می نمود بحوالی خوی آمد و از
فتح قلعه خوی گذشته بطرف سلماس که سمت راه تبریز است روی آورد چنان معلوم شد
که مطلب سردار ازین آمدن و عنان پیچیدن از راه متعارف آن بوده که بی آنکه با جنود قزلباش
محاربه نماید بلطایف الحیل تا تبریز آمده در خدمت خواندکار زینت و بدل منسوب نکشته بحضور
اضداد او را بتقصیر متهم ندارند القصه چون آمدن او از راه سلماس و طسوج به تبریز مشخص گشت

خواهد شد نموده شود جنگ و جدال با لشکر قزلباش در خاطر نیست و دلیل بر صدق دعوی آنکه
از سر حد روم تا به تبریز چند قلعه از قلاعی که در تصرف امرای عظام است رسیدیم و متعرض هیچ قلعه
نشدیم و ضرری از لشکر روم با احدی از رعایا نرسید و صلاح دیده بودند که ایلچی دیگر تعیین
شده با تحف و هدایای لایقه فرستاده شود و خود با ایلچی سفارش نموده بودند که چون ما
مقام جنگ و جدال نیستیم از حضرت اعلی شاه ظل الهی نیز التماس نماید که لشکر قزلباش را از جنگ و جدال
منع نمایند حضرت اعلی جواب مکتوب فرستاده و بر نهج سابق نوشته اعلام نمودند که سخن همیشه همه
بیک را که فرستاده ایم از معتبران طایفه قزلباش است اگر حضرت خواندکار مصالحه که فیما بین اجداد
عظام نواب جنت مکان جد همیون ما و سلطان سلیمان جد او علیه الرحمه و الرضوان واقع
شده قایل است ما نیز رضا بآن داده ایم و الا از جانبین آنچه خدا خواسته باشد جهان خواهد
شد و سفارشی که در باب ضبط لشکر قزلباش نموده اند که هر رومیه در مقام محاربه نبوده دست
درازی ننمایند لشکر قزلباش را حد و یارای آن نیست که بی امر و اشاره نواب همایون اسلحه توانند پوشید
چه جای جنگ و جدال اما جمعی از امرا و عساکر را جهت صیانت احوال عجزه و رعایای اطراف
و جوانب تعیین نموده ایم و لشکریان شما که بجهت نهب و یغما و بدست آوردن مال و ذخیره بمواضع
میروند بالضرورت جنگ واقع خواهد شد هرگاه ایشان سر جنگ ندارند مردم خود را منع
نموده نگذارند که از اردو بیرون روند و آنچه در باب تحف و هدایا نوشته اند انشاء الله تعالی
چون مصالحه واقع شود خصومت و نزاع بمحبت و دوستی تبدیل یابد آنچه لایق و شایان
طرفین باشد بعمل خواهد آمد و چون رعایای بعضی مواضع تبریز که در میان کوه جانب دست
چپ رومیه واقع است هنوز کوچ نکرده بودند حسن خان استاجلو حاکم همدان را با جمعی از
عساکر و تفنگچیان جغتای خراسان تعیین فرمودند که در آن حدود بوده اگر رومیه دست درازی
بمواضع و محال میان کوه مینموده باشند مانع گردند و همچنین علیقلیخان شاملو و امامقلیخان و
الله ویردی خان را با بعضی امرا و عساکر بمواضع جانب دست راست رومیه که طرف خسروشاه
و آنحوالی باشد فرستادند که در کمینگاه بوده هر کس از رومیه بنهب و غارت مواضع
از اردوی خود رود بمدافعه قیام نمایند و سردار در روز بیست و چهارم شهر شعبان المعظم
بکنار رودخانه آجی کنار شهر آمده و در آن طرف آب نزول کرد و امرای چخور سعد و قراباغ

حضرت اعلی امرا و عساکر منصوره را که در مرند اقامت داشتند به تبریز طلب نمودند و با امرا
و دولتخواهان در قضیه صلح و جنگ سردار مشورت نموده رای بهابر آن قرار گرفت که قلعه
تبریز را استحکام داده شهر و مواضع قریبه را که عبور رومیان از آنجا خواهد بود از رعیت خالی
سازند و یکمن آذوقه در آنجا وانگذارند و روی معلی از مقابله اعدا یکسو شده چند روز جنگ را
در حیز تاخیر اندازند که چون سردار به تبریز رسد و کیفیت و کمیت لشکر روم و ضعف و قوت
ایشان مشخص گردد بدانچه مصلحت وقت باشد بعمل آید و کسی بسر شوارع فرستادند که رعایا
را از مواضع قریبه راه کوچانیده محصول آنچه نتوانند برد آتش زده و یکمن غله در آنجا نگذارند و رعایای
سو نزدیک شهر را حکم شد که غله خود را نقل انبار قلعه نموده قیمت واقعی از سرکار دیوان باز
یافت نمایند و تمامی خارزیان ترکان و تکلو را خواه ملازم امرا و خواه قورچیان عظام مقرر شد
که برفاقت پیر بوداق خان در قلعه تبریز توقف نموده بلوازم قلعه داری قیام نمایند و جمعی از
تفنگچیان قدرانداز از رکاب اشرف نیز بدان خدمت مامور شدند چون عمارت شنب
غازان تبریز که ساخته و پرداخته معمار همت پادشاه مرحوم سلطان غازان است و مدارس و
خوانق بر دور آن ساخته شده و گنبدی که مقبره آن پادشاه مرحوم است در رفعت و بلندی
مشهور عالم است و از غایت ارتفاع با گنبد هرمان مصر دعوی برابری میکند جای مستحکم بود و
شایستگی قلعه نمودن داشت بملاحظه آنکه مبادا رومیان آن را قلعه کرده آذوقه و یراق گذاشته
باز گردند و تسخیر آن بسهولت میسر نگردد بآنجا نیز آذوقه و توپ و تفنگ و یراق کشیده از تفنگچیان
اعتمادی موکب همایون را بمحافظت آن تعیین فرمودند و کس باحضار امیرگونه خان و امرای
چخور سعد و محمد خان زیاد اغلی و امرا و عساکر قراباغ فرستاده ایشان را نیز طلب داشتند و چون
سردار از طسوج و شبستر گذشته به تبریز آمد سکنه شهر را باطراف و جوانب فرستاده شهر را از
رعیت و آذوقه خالی کردند و موکب همایون از بلده تبریز کوچ کرده در عقب کوه سرخاب
کنار رودخانه آجی محل اقامت اختیار فرمودند که چون سردار به تبریز رسید مشخص شود که مکنون
خاطر او چیست بمقتضی آن عمل رود و درین اثنا ایلچی دیگر از جانب جغاله علی پاشا داماد او که بگلربگی
ارزروم ایلی بود رسیده عرایض که بخدمت اشرف و کتابات بامرا و ارکان دولت شاهی نوشته بود
رسانید مضمون آنکه غرض اصلی از آمدن آنست که بموجب فرموده اشرف تمهید مقدمات صلح که

و سایر عساکر منصوره از اطراف و جوانب بموکب همایون پیوسته در اندک روزی انجمن
لشکری معسکر همایون فراهم آمد که هامون و کوه از حمل آن بستوه آمدند و ذخیره در اردوی
رومیه نایاب بود رومیان بجهت علیق اسبان فوج فوج دکر و کوه بمواضع پراکنده میشدند
و میانه ایشان و لشکر قزلباش که بمحافظت آنمحال مأمور بودند محاربات روی میداد و همه روزه
سر و زنده و اختر مها بدرگاه معلی می آوردند و سردار که مرد عاقل روزگار دیده عاقبت
اندیش بود از جمعیت لشکر قزلباش و آسودگی اسبان و وسعت آذوقه و استحکام قلعه تبریز چون تاب
با خود قرار مقابله با حضرت اعلی و جنود قزلباش نمی توانست داد و محاصره قلعه تبریز نمی پرداخت
و از راه حیله و تواضع پیش آمده خواست آن لشکر را سالما غانما از چنگال شیران بیشه هیجا بیرون
بسلامت برد و بجهت دفع ضرر اضداد خود در اهیمین تسلی دید که تا تبریز آمد چون قاسم کوی
قریب شده وقت محاصره قلعه تنگ شده بود بالضروره بازگشت اما دغدغه عظیم داشت که
در هنگام ارتحال مبادا مبارزان جنود اقبال عنان اشهب تیز گام اندیشه را از طریق مصالحه
بجهت مضمار جنگ و جدال انعطاف دهند دیگر باره علی آقا نام شخصی از رومیان او روم ایلچی را
از جانب چلی پاشا برسالت بخدمت اشرف و ارکان دولت قاهره فرستاده و اظهار نموده
نموده بود که همچنان چه حضرت خواندکار این دولتخواه را درین امر وکیل کرده ملتمس آنست
که حضرت شاه والا جاه نیز مرخص و ماذون سازند که بمصالحت طرفین امر مصالحه را استحکام دهد
و محمد بیک نیز عرضه داشت نوشته بود که مطلب مراد پاشا ازین حکایت آنست که در تعیین امر
سنور و سرحد و دیگر مقدمات از جانب نواب اشرف مرخص باشد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
فرمودند که سخن مردان یکیست چون آن دستور اعظم اراده نموده که دولتمندی کرده خصومت
نزاع طرفین را بمحبت و صیت و دوستی مبدل سازد و از جانب نعم الوکیل باشد رعایت ناموس
هر دو طرف را کرده بنوعی که مکرر نوشته ایم قرار صلح دهد و ایلچی را رخصت دادند و در سه چهار
روز که سردار در کنار رودخانه اجی و حریم شهر و قلعه اقامت داشت اصلا متوجه شهر و قلعه نشد
و از سپاهیان هر کس بجهت بدست آوردن علیق اسبان بیرون میرفت بدست لشکر قزلباش
افتاده قتیل و گرفتار میگشت ناچار چند نفر از پاشایان و سنجق بیگان را با طبل و علم و یراق جنگ
با طایفه آت اغلانی کرسو بطلب فی جزیره فرستادند و نوبت اول جمعی که بمواضع دست راست میدان

که طرف حصن و حصون شاه و الله و باشد رفته بودند چون کید و فریب از اردو بیرون آمد علی
قلیخان و امام قلیخان و غازیان که بمرافقت ایشان رفته بودند از کمین گاهها بیرون آمده بطرف
مخالفان تاختند و رومیه تاب صدمات دلیران قزلباش نیاورده منهزم گشته بجانب اردوی
خود معاودت نمودند و غازیان تا کنار رودخانه تعاقب نموده جمعی کثیر طعمه شمشیر و برخی اسیر
و دستگیر شدند و اسب و استر بسیار و غنایم بیشمار بدست جیوش منصوره قزلباش درآمد
روز دیگر چلی پاشا سرکرده تاتار را که در میان رومیه بشجاعت و دلاوری مشهور و محل اعتماد
و استظهار رومیان بود سردار فوجی از جنود عثمانی کرده با اسب و الاغ بسیار بمواضع
دست چپ میانکوه فرستادند و چلی پاشا دلیری زیاده و حمایتی از لشکر قزلباش نکرده
بمیان دره ها و کوهها و جاهای خطرناک درآمد و حسن جان با رفقا و تفنگچیان بمقابله او درآمده
فیمابین آتش حرب افروخته گشت چلی پاشا از تیر جانی و شجاعتی که داشت بیشتر رانده
بنفس خود محاربه آغاز نهاده و چون پیمانه اجلش لبریز شده بود بدست یکی از تفنگچیان
بقتل درآمد و رومیه شکست خورده روی بانهزام آوردند و تا کنار آجی رومیان را تعاقب نموده
جمعی کثیر را بقتل آوردند و سر چلی پاشا را با سرهای مقتولان و گرفتاران و اسب و اختر مه
یراق بسیار بنظر اشرف درآوردند و چون خبر کشته شدن چلی پاشا باردوی سردار رسید
سراسیمگی عظیم در میان لشکر روی نموده بجز کوچ کردن و خود را بمأمن رسانیدن چاره نمیدید
هنوز ایلچی ایشان که مرتبه سیوم فرستاده بودند بدیشان نرسیده بود که کلمه العود احمد بزبان
آورده روز پنجم طبل ارتحال کوفته از حوالی شهر کوچ کرده در کمال پریشانی و اضطرار مراجعت
نمودند جمیع امرای عظام و ریش سفیدان قزلباش بجهت مصلحت و ران دیدند که چون آمدن او
به تبریز باعث خرابی مملکت و انواع جسارت و پریشانی رعیت و سپاهی گردید حالیا بهیات
اجتماعی تعاقب ایشان نموده در هر جا مصلحت باشد صفوف قتال آراسته بنیروی اقبال همایون
استیصال آن طایفه را وجهه همت سازیم چه ظاهر است که رومیه را با این اضطرار و پریشانی
لشکر و زبونی اسبان طاقت مقاومت نخواهد بود اگر باقبال شاهی میسر شود هر کاه این لشکر را تتبع
کرده کار ناید بود کرده ایم معلوم نیست که دو سه سال دیگر رومیه را جمعیت چنین دست دهد حضرت اعلی
فرمودند که هر چند طبقه رومیه بمکر و حیل مشهور اند اما چون مراد پاشا از اینها اتمام انتها گفتگوی

صلاح اندیشی بمیان آورده در الفت و آشنائی زد و از جنگ کناره جست ما نیز بنا بر نظام سلسله
ظاهر از جهت باطن ایشان نظر پوشیده رضا بمصالحه داده ایم حالا خلاف آنچه گفته و نوشته ایم
جایز نمیداریم و نیز ماه مبارک رمضان که از اشهر حرم است در آمده هرگاه قدم در میدان
محاربه نهیم و این لشکر عظیم با یکدیگر قتال و جدال نمایند پیداست که چندین هزار نفس قایل کلمتین
از جانبین مقتول خواهد گشت و نمیخواهیم که درین ماه مبارک که محاربه حرام است آلوده وبال این
همه خونریزی گردیم و الحق بمروت و فتوت که از اجداد عالیمقدار میراث دارند پیش آمده
تجویز محاربه و خون ریختن نفرمودند اما بملاحظه آنکه مبادا در هنگام مراجعت آسیبی از ایشان
بقلعه خوی رسد حاکم خوی را رخصت داده با تفنگچیان فرستادند و رایات نصرت آیات نیز
باشتبنتر و طسوج تعاقب فرمودند اما لشکریان را منع فرموده حکم نمودند که احدی بر جهت بعزم
دستبرد و اخذ غنیمت متعرض رومیه نگردد و مع ذلک مردم مجهول فوج فوج در سر کوچ بحوالی
اردوی رومیان رسیده شمشیر زده و اختر مهامی آوردند و مراد پاشا در وقت بازگشتن
سه چهار نفری از مردم مجهول را که درین آمد و رفت بدست رومیه گرفتار شده بودند خلعت داده
با کس خود و یکنفر ملازم محمد بیک باز فرستاده بود و تجدید معامله صلح را تکرار نموده اظهار کرده که آن
اشرف ازین آمد و شد غباری بخاطر مبارک نرسانند که این جسارت بجهت اطفا حرارت بعضی جهلا
رومیه که سرمست باده نخوت و غرور بودند تا غایت گوشمال حوادث روزگار نخورده بودند
اتفاق افتاد انشاء الله تعالی من بعد قضیه صلح بآسانی موافق رضا اشرف صورت خواهد یافت و
محمد بیک را بدینجهت همراه بردیم که در خدمت حضرت خواندگار امر مصالحه را استحکام داده او را
مطمئن فرموده باز فرستیم حضرت اعلی نیز چهل پنجاه نفر از رومیه که ینگیچری بودند و غازیان در وقت
مراجعت بدست آورده بودند آزاد فرموده خلعت داده باز فرستادند و اعلام نمودند که
سخن یکجهتی و وفاداری که در اول حال کرده بودیم خود را از جنگ و جدال باز آورده معذرت
آن دستور معظم را که در آمدن تبریز القا نموده پذیرفتیم و چند روز در حوالی طسوج توقف واقع شد و لشکر
از ایلیاق گذاشته بحوالی وان رسیدند جمعی که آزاد کرده ما را برده بودند باز آمده تقریر کردند که مراد پاشا
از حضرت انجمن شاه بسیار منت دار بود و هر چند میدانست که خلاف اقرار از دودمان ولایت
و کرامت بظهور نمی آید اما در سر کوچ آوازه رسیدن لشکر قزلباش بسامع اردوم میرسید باعث

شورش و اضطراب آن طبقه میگشت مجملا لشکر روم ازین سفر بغایت پریشان و بدحال معاودت
نموده خلق بسیار و اسب و شتر بیشمار تلف شد مراد پاشا بدیاربکر رفته در انجا قشلاق کرد و محمد
بیک را با چاوشی معتبر همراه کرده بخدمت خواندگار به استنبول فرستاد و در باب صلح بخواندگار
عرضه داشت نوشته مبالغه بسیار کرده بود که چون حضرت شاه از خصومت و نزاع گذشته
اظهار محبت و دوستی مینمایند اولی آنست که مصالحه بدستور سلاطین ماضیه رضوان الله علیهم واقع
شود که صلاح دولت خاندان عثمانی درین است و محمد بیک بحضرت خواندگار رسیده ملاقات نموده
مکتوب محبت اسلوب شاهی را با شمامه عنبر که برسم یاد بود فرستاده شده بود گذرانید و
خواندگار بمراد پاشا نوشته بود که ما اختیار بتو داده ایم هرچه مصلحت دولت دانی عمل کن و
جواب مکتوب نیز بدین طریق نوشته بودند که آنچه مراد پاشا صلاح دیده ما را از آن تجاوزی
نیست و محمد بیک از استنبول مراجعت نموده نزد مراد پاشا آمد و مراد پاشا چاوشی همراه یکنفر
ملازم محمد بیک نموده بجهت تبلیغ این خبر بخدمت اشرف فرستاد در وقتی که رایات
نصرت آیات از سفر خیر اثر آذربایجان مراجعت نموده در دار السلطنه اصفهان کامیاب
عشرت بودند فرستادهای مذکور آمده مقدمات صلح را عرض کردند و محمد بیک بجهت
تعیین سنور و سرحد در دیاربکر نزد سردار بود هنوز فرستادها مراجعت نکرده بودند که از
قضایای آسمانی قضیه فوت مراد پاشا روی نموده استقرار امر مصالحه بدینجهت در عقده تعویق
افتاد بالجمله رایات نصرت آیات بعد از تعاقب رومیان بدار السلطنه تبریز نزول اجلال
فرموده بندگان حضرت اعلی باستمالت و رضاجوئی عجزه و رعایا پرداخت و بعضی از
مواضع تبریز را که از عبور رومیه رعایا پراکنده شده بعضی از محصولات ایشان ضایع و پایمال
شده بود از سال حال و دو سال دیگر از مال وجهات و اخراجات دیوانی معاف فرمود و رعایا
مستظهر و امیدوار شده بجا و مقام خود عود نموده شروع در زراعت و عمارت و آبادانی
کردند و چند روز در تبریز بجهت سان عساکر نصرت نشان توقف فرموده امرای سرحد را
رخصت داده بالکای خود روانه فرمودند و طبقات حشم را از قورچی و غلام و تفنگچی و غیر ذلک که
دو سال بود که در یساق بودند فوج فوج ملاحظه نموده مددخرجی که داشتند بانجاح مقرون ساخته
رخصت میدادند که بمنازل خود روند و در وقتی که بندگان حضرت اعلی شاهی ظل الهی اراده

فرمودند که در تبریز قلعه ترتیب دهند چون رومیه در امور قلعه سازی و قلعه داری مهارت تمام
دارند و عثمان پاشا که مرد مدبر کاردان بود و در زمان سلطان مراد خان بتسخیر تبریز آمده
اطراف و جوانب شهر را احتیاط نموده دولتخانه قدیم را مناسب یافته آنرا قلعه کرده بود
و ارباب رای و تدبیر همانجا را مصلحت میدانستند حضرت اعلی نیز موافقت جمهور نموده
در آنجا قلعه ترتیب دادند اما همیشه میفرمودند که آب رودخانه مهرانرود که شهر جاریست و از
حریم قلعه میگذرد در قلعه منفعت ندارد و اگر در پیش رودخانه سدی نه بندند احتمال مضرت و ویرانی
قلعه دارد و اکثر اوقات بزبان گهربار میگذشت که چندان وثوق و اعتمادی برین قلعه
نیست و در دامنکوه سرخاب ربع رشیدی را مناسب قلعه یافته بودند اما از ملاحظه آمدن
لشکر روم فرصت ترتیب قلعه نمیشد درین وقت که مراد بظهور آمده بقاعده که گذشت معاودت
نمودند آن اراده از خاطر خطیر سر بر زده منوچهر بیک غلام خاصه شریفه را بسرکاری عمارت
قلعه تعیین فرمودند و احکام مطاعه صادر شد که استادان بنا و عمله و فعله عمارت از ممالک
عراق بتبریز آیند و تا بروز سلطانی مصالح آن از عمارات شنب غازان بآنجا کشیده در اول بهار
شروع در عمارت قلعه نمایند و مشارالیه حسب الفرمان قضا جریان بآن خدمت پرداخته
بوجه احسن باتمام رسانیدند بالجمله حضرت اعلی شاهی ظل الهی بعد از فراغ از ارسال لشکر و نسق
ضروریات عمارت قلعه موکب جهانگشای را بمقر سلطنت در حرکت آورده از راه اهر و
اردبیل روانه شدند در خلال این احوال طهموث خان والی گرجستان کاخت که بجهت آوازه
آمدن سردار احرام ملازمت بسته روانه درگاه معلی شده بود وارد گشته بشرف آستان
بوسی مشرف گشت و حضرت اعلی متوجه او و لوارصاب خان والی گرجستان کارتیل تفلیس که
در ملازمت اشرف بودند شده هر دو را بنوازشات شاهانه مقضی المرام ~~هر یک~~ [سرافراز نموده] هر یک بکار خود
رفتند و چند روز در دارالارشاد اردبیل بمراسم دعا و زیارت حضیره سلطان الاولیا پرداخته
از راه خلخال و طارم بقزوین تشریف آوردند و در قزوین نیز چند روز کامیاب عشرت بوده
از آنجا بدارالسلطنه اصفهان تشریف برده در مقر سلطنت نزول اجلال فرموده زمستان را
در منازل دولتسرای و دولتخانه مبارک نقش جهان بعشرت و شادکامی گذرانیدند امید که توفیق
رفیق و بخت مساعد گشته کمیت نیکو خرام قلم را در میدان تحریر وقایع سال آینده بجولان درآورد

انشاالله تعالی وحده العزیز متوفیان از جمله مشاهیر و اعیان که درین سال بمقتضی آیه کریمه
اذا جاء اجلهم لایستاخرون ساعة ولایستقدمون شربت ناگوار موت چشیده
مضاجع خاک غنودند اول وزیر بی شبیه و نظیر حاتم بیک است که در شب جمعه ششم شهر ربیع الاول
سنه ۱۰۱۹ در پای قلعه اورمی چنانچه در طی احوال قلعه سمت گذارش یافته و در گذشت و نعش او را
بتبریز آورده و از آنجا بمشهد مقدس معلی نقل نموده در گنبدی که در پایین پای روضه حضرت
امام الجن والانس تعمیر یافته بود معمار همتش بود مدفون گشت هر چند اوصاف اطوار پسندیده
آنجناب از حیز احصا افزون و از دایره تصور بیرونست اما چون شمه از حالات ستوده آنجناب
قبل ازین سمت تحریر یافته از معایب تکرار اندیشیده زبان قلم در کام خاموشی کشید دیگری
از متوفیان محمد پاشا رجاالبیت که او نیز در پای قلعه اورمی مریض و علیل گشته در آوافر شهر مذکور
ودیعت حیات را بمتقاضی اجل سپرد و احوال او نیز در طی حالات جالیان بتفصیل مرقوم خامه مبالغت
نشان گشته دیگری میرزا احمد سلطان بیات حاکم نیشابور است وی ولد بابا الیاس کماباغجد
ریش سفید ایل قرابیات خراسان که از قبایل بیات جغتای اند بوده از زمان خروج و ظهور خاقان
فردوس آشیان سلیمان نشان ایل مذکور رعیتی قزلباش میکردند و در زمان نواب سکندرشان
و ایام اقتدار مرشدقلیخان در خراسان محمود بیک نام برادر او را منصب امارت ایل داده
لقب سلطانی یافت و او در ایام اقتدار او زنجیه برادران و اقربا و بسیاری از ایل مذکور
بقتل رسیدند محمد سلطان با جمعی بملازمت اشرف رسیده منظور نظر شفقت گشته
و در ازاء این جان سپاری کل ایل بیات را از جمیع تکالیف دیوانی معاف گردانیده در سلک
سپاهیان انتظام داده میرزا احمد سلطان بنوعی که در سالهای پیش مرقوم قلم صواب اندیش
شده بعضی اوقات حاکم اسفراین و سبزوار و درین هنگام دوازده سال بود که من حیث الاستقلال
حاکم نیشابور بود در اوایل این سال دعوت حق را اجابت نموده فرمان یافت و امارت ایل
مذکور و الکای نیشابور به بیرام سلطان ولد او شفقت شد و دیگری از اعیان متوفیان میر
فیض الله وزیر غلامانست و او ولد میر مقصود است که از سادات عظام موسوی مشهد
مقدس معلی و بسیار مشرب و بذله گوی و خوش صحبت بود بهراه در نهضت خراسان بعراق
آمده بملازمت اشرف مشرف گشت و بقدر حسن صوت داشت و طنبور را خوب می نواخت

باین تقریب در مجلس بهشت آیین راه یافته مورد توجهات شاهانه گردید و حضرت اعلی
ملتفت احوال او گشته بنابر حرمت و آدمی‌زادگی و شفقتی که بعموم اهل خراسان داشتند او
بخدمت مجلس‌نویسی سرافراز گشت و مشارالیه مدتی مجلس‌نویس بود تا آنکه وزارت غلامان که
درین عهد منصب بزرگست و بمیر عبدالقادر موسوی تعلق داشت و او در جنگ جغال اغلی
بدست رومیه مقتول گشته بود باو تفویض یافته علاوه مجلس‌نویسی گردید و روز بروز عزت و
اعتبار یافته محسود وزرا و ارباب قلم و محل اعتماد شاهانه گردید و در اواسط این سال در چمن
قراچوق روزی از منزل سوار شد که بدولتخانه همایون رود بر سر اسب حال برو متغیر گشته
تا بایوان آمدن بعلت فجاه در گذشت و هم درین سال مناصب او بامیر ابوالمعالی نطنزی که آبا عن جد
درین دولت ابد پیوند حق خدمت دارد و خود از عهد صبی الی یومنا هذا بملازمت اشرف
و خدمت اشراف طویله قیام داشت مفوض گشت آغاز سال فرخ فال تنکوزئیل مطابق سنه الف
و عشرین موافق احدی و عشرین و الف که سال بیست و پنجم جلوس اقدس شاهی
ظل الهی است نوروز این سال خجسته مآل بفرخی و فیروزی در روز جمعه ششم شهر محرم الحرام
سنه ۱۰۲۱ هجری اول فروردینماه جلالی واقع شد یعنی شاهنشاه فلک چهارم که نیر اعظم و عطیه‌بخش
عالم است از نهانخانه حوت بشرفگاه حمل برآمده فیض ده عالم نباتات گردید و کوس نوروزی و آوازه
عالم افروزی در کون و مکان انداخته نوبرسان گلستان بجلوه‌گری در آمدند جهان را طراوتی
تازه پدید آمد و حضرت خاقان فلک قدر گیتی‌ستان و شهریار کامبخش کامران اعنی فرمانروای
ایران و شاهنشاه زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی که از عدلش جهان منور باد تا جهان است
داد گستر باد در دارالسلطنه اصفهان که مقر دولت آن حضرت و قضا قدرت قدر توامان و بحسن
معارتش مصر بلند عراق و خلاصه ملک ایران واز خلد برین نشانیست بفیروزی و اقبال
نزول اجلال داشتند و بجهت ایام عاشورا که شیعیان و موالیان اهل بیت در تعزیت سید الشهدا
و خامس آل عبا لباس سوگواری پوشیده بحزن و ملال برضمایر مستولی بود لوازم نوروز و مراسم جشن
و سروران روز فیروز قیام ننمودند بعد از فراغ لوازم تعزیه عاشورا که طراوت بهار و ایام نزهت
آثار آن بلده جنت نشان را خضرت و نضارت بخشیده بوی عنبرین شکوفه و ازهار در دماغ
پیچیده و مسرت‌بخش دلها و خرمی افزای خاطرها گردید بدستور معهود در باغ نقش جهان امر فرمودند

ایام

جریان به ترتیب جشن عالی بنفاذ پیوست و امرای عالیمقدار و وزرا و مقربان درگاه و اهالی و
اعیان قلمرو همایون که در مقر سلطنت ابد مقرون حاضر بودند مع تجار و طبقات اصناف
برحسب اشاره همیون هریک در محل مناسب طرح جشن عالی انداختند و خیام زرنگار و سایبانهای
اطلس و دیبای خطائی افراخته مجلس بهشت نشان ترتیب دادند و چهار طاقها در برابر مجالس بنقوش بدیع
عجیبه آراسته چراغان کردند و بر روی خلایق ابواب بهجت و خرمی گشوده گشت و در مجالس
ساقیان سیمین ساق جرعههای راح ریحانی در گردش آورده چند روز داد خرمی و ادندند
خلال این کس از جانب محراب خان قاجار حاکم مرو آمده خبر آمدن ولی محمد خان فرمانفرمای
ممالک ماوراءالنهر و ترکستان که بر مسند سلطنت و فرمانروائی آن ولایت من حیث الاستقلال
تمکن داشت آورد که بتاریخ شهر ششم محرم الحرام از راه چهارجو بعزم ملاقات همایون اعلی
داخل خطه مرو شده و رقعه محبت آمیز که نود بخدمت اشرف نوشته بود در سانیدند ورود این خبر
بهجت اثر موجب مسرت و شادمانی خاطر گشته جواب رقعه از روی اشفاق و اظهار اشتیاق
مشتمل نکات دلپذیر نوشته فرستادند و حکم که بالکاه هریک از امرا خراسان که وارد گردد
پیشکشهای لایق کشیده منزل بمنزل هر روزه اطعمه و اشربه و حلویات و اسباب شمع و مایحتاج
او و ملازمان بر وجه لایق سرانجام نموده بنوعی خدمت نمایند که مرضی و مستحسن باشد و حاکم
مشهد مقدس تا نیشابور و حاکم نیشابور تا سبزوار و حاکم سبزوار تا رباط الهاک منزل بمنزل بدستور
قاعده خدمت نمایند و فریدون خان حاکم استراباد به بسطام آمده تا چشمه الهاک استقبال
کند و در چمن بسطام بلوازم پیشکش و ضیافت پرداخته تا حدود سمنان که الکاء اوست منزل
بمنزل ضیافتهای لایق کرده رضاجوی خاطر شریف او باشد و علیقلیخان ایشک آقاسی
باشی شاملو را که از اعاظم امرا و معتمدان درگاه است باستقبال آن پادشاه ذی جاه که بر همونی
قاید اقبال روانه بدرگاه گردون بارگاه بود فرستادند که تا بلده سمنان استقبال نموده
پیشکشهای لایق گذرانیده تا دارالسلطنه اصفهان منزل بمنزل خدمات شایسته بتقدیم رسانیده
مایحتاج سرکار عالی را بالتمام بر وجه لایق سامان و سرانجام نماید و اتمام جشن و صحبتهای
نوروزی را موقوف آمدن او داشته تمامی بازارها و خانات قیصریه حوالی نقش جهان
را مقرر شد که آیین بندند شرح آمدن ولی محمد خان و سبب فتور احوال او که بچه کیفیت بنحو

عنقریب در محل خود سمت گذارش خواهد یافت و داستانی علیحده دران باب مرقوم قلم بیان
خواهد گشت ان شاء الله تعالی در خلال این احوال چاووشان از جانب مراد پاشای سردار
که در دیاربکر قشلاق نموده بود بنوعی که در وقایع سال گذشته تحریر پیوست آمده کتابات
و عرایض در باب صلح آوردند جواب مکاتیب ایشان بر وفق مدعا نوشته فرستادند درین
اثنا خاطر اشرف همایون که صحیفه تصویرات غیبیست متوجه آن شد که قلعه نهاوند را تعمیر
نموده استحکام دهند و مقرب الحضرت مهدی قلی بیک جغتای بخدمت مذکور مامور شده و هم
در اوایل این سال فرخنده آغاز خجسته انجام شهریار حضرت قرین ظفر فرجام را همگی همت خیر بنیان
مصروف گشت که در حوالی میدان نقش جهان به بنای مسجد عالی که در بلاد ایران بل معموره جهان
مثل آن نشان نتوان داد پردازند و چون دارالسلطنه اصفهان را از عمارات عالیه و منازل
دلکش باغات روح افزا و انهار بساطین نمونه خلد برین گردانیده اند اگرچه مسجد عالی
و مدرسه در جانب شرقی و شمالی میدان نقش جهان ترتیب داده بودند اما انها در برابر
همت بلند آنحضرت پست نمود و چنین خواستند که همچنانچه عمارات و باغات و قیصریه و اسواق
آن بلده جنت مثال رشک بلاد و مصداق و نمونه **ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد** است مسجد
عالی و مدارس و بقاع خیر آنحضرت نیز از مساجد و بقاع ایران در زینت و صفا [illegible]
مسجد اقصی نشان دهد و تا موازی ده هزار تومان رایج شاهی عراقی در مصارف آن صرف شد
و بعد از ملاحظه میدان نقش جهان جانب جنوبی آن که در آنجا خانی بزرگ ترتیب یافته بود تا
موازی پانصد تومان خرج آن شده نزدیک باتمام رسیده بود اختیار فرمودند و عمارات
خان مذکور را کنده در ساعت سعد که اهل تنجیم از زایچه طالع همایون استخراج نمودند طرح
مسجد و مقصوره انداخته شروع در کار کردند امید که این عمارت عالی بر وفق دلخواه آن
پادشاه خیر عادل باتمام رسیده و سکنه این بلده جنت نشان سالها کمابیش در ظل ظلیل دولت
آن شهریار کامکار آسوده حال فارغ بال دران معبد کعبه مثال بطاعت و عبادت و تلاوت
کلام ملک علام قیام و اقدام نمایند و مثوبات آن عاجلا و آجلا بروزگار فرخنده آثار علیاحضرت همایون گشته
موجب ازدیاد عمر و ثبات دولت ابد مقرون گردد و دیگر امور حسنه و اعمال خیر موفق گردند آمین
یا رب العالمین و درین سال سید ناصر ولد سید مبارک والی عربستان را که از عهد صبی پدرش [illegible]

فرستاده

فرستاده درین دولت نشو و نما یافته بود بشرف مصاهرت سرافراز فرموده همشیره
معظمه خود مهد علیا شاه بیگم را با او تزوج فرمودند سید مبارک والد او بدین نسبت والا
بین الولاة امتیاز یافته کسان اعتمادی با نثار و پیشکش مرغوب بدرگاه معلی فرستاده و
سر افتخار و مباهات بچرخ برین افراشت **ذکر آمدن ولی محمد خان اوزبک پادشاه
ماوراء النهر و ترکستان بسبب اختلال دولت او باراده و تقدیر ملک منان** حجله آرایان ابکار
معانی و پیرایه بندان انجمن سخندانی عشرتکاه سخن را بدین گونه آرایش داده اند و دار
الملک معنی را بدین نمط آیین بسته که چون ولی محمد خان ابن جانی بیک سلطان خواهرزاده
عبدالله خان بعد از فوت برادرش باقی خان بر سریر سلطنت ماوراء النهر و ترکستان
جلوس نمود امرای اوزبکیه پای در دایره متابعتش نهاده در امر سلطنت و فرمانروائی تمکین
و استقلال یافت ولایت بلخ و اندخود و شبرغان و توابع و مضافات را که درینطرف
آب آمویه است و در زمان برادرش بحکم یرلیغ باو تعلق داشت به برادرزادگان
خود امام قلی سلطان و نذر محمد سلطان ولدان دین محمد خان تفویض نمود و ایشان تنها
در اطاعت و فرمانبرداری عم عالیقدر ثابت قدم بوده سر از طوق طاعت گذاری
بپیچیدند رفته رفته امام قلی سلطان که پسر بزرگ بود از نشاء غرور جوانی سرمست گشته بتحریک
طمع جاه دوست هوا پرست و اغوای جمعی جاهلان فتنه اندوز که نزد او فراهم آمده بودند
خیال استقلال کرده با عم بزرگوار دل دیگرگون ساخته نخست کس بخدمت عم فرستاده
معروض داشت که حاصل ولایت بلخ و مضافات که بمخلصان عنایت شده برسوم شایگان
و اخراجات ما دو برادر کفاف نیست و التماس نمود که آن ولایت را مخصوص او گردانیده
ولایت حصار شادمان و قندز و بغلان و توابع را که بولایت بلخ اقربست به برادر
کوچکتر تفویض فرمایند ولی محمد خان چون از اطوار برادرزاده استشمام رایحه خلاف و
عناد نموده بود و نخواست که او را زیاده مکنت و ثروتی بوده باشد این التماس از حلیه
قبول عاری ماند و آن ولایت را ابکوظفر نامی از امرای اوزبکیه که نسبت بولی محمد خان مزید اخلاص
اختصاص داشت تفویض فرموده در حفظ و حراست قلاع آنجا شرط مبالغه بجای آورد و
ازین جهت فیمابین فی الجمله غبار نقاری ارتفاع یافت ولی محمد خان نیز به برادرزادگان

ﻯ اغتماد گشت و یکدو سال میانه ایشان بعضی اوقات رنجش و کدورت و بعضی اوقات دوستی
والفت ظاهری بود و هرگاه از جانب امام قلی سلطان جسارتی و بی ادبی ظهور می یافت
ولی محمد خان به نصایح پدر فرزندانه پیش آمده از ان اغماض مینمود و او نیز بمعاذیر دلپذیر
تمسک جسته بر ده و از روی شاهد مطلوب بر میداشت تا انکه جمعی کثیر از یکه جوانان اوزبکیه
که هوای بزرگی در سر داشته از تربیت ولی محمد خان مایوس بودند بتدریج نزد امام
قلی سلطان جمع شده فتنه اندوزی کردند و در وقتی که ولی محمد خان با بندگان حضرت اعلی
شاهی ظل الهی در مقام اخلاص و هواخواهی در آمده ابواب آشنائی مفتوح ساخت و از جانب سنیه الجوانب کلاه
اشرف میرزا علی بیک یوزباشی ترکمان بایلچیگری نزد او رفته در بخارا بود مفسدان بر خلاف خواهش
او را اغوا نمودند که این مقدمه را بهانه کرده با عم بزرگوار اظهار خلاف و عناد نماید و او با آن
جاهلان مفسد کس نزد عم بزرگوار فرستاد بحکایه و صریح عرض کرد که اگر امرای اوزبکیه بجهت الفت و
آشنائی پادشاه قزلباش از آنحضرت رمیده در مقام فتنه اندوزی اند ولی محمد خان گوش
بسخنان واهی ارباب جهل ننموده ایلچی مذکور را بآفرین اعزاز و احترام روانه نموده شاه محمد بیگ
خزانچی را چنانچه قبل ازین گذشت برسم رسالت با نامه اخلاص آیین بخدمت اشرف ارسال داشته
اما سخنان وسوسه آمیز ارباب نفاق باعث آن شد که ولی خان بعضی امرا بدگمان شده در
مقام آن شد که اهل نفاق و شقاق را از ارباب اخلاص متمیز گرداند رفته رفته جمعی کثیر با او
شده هرکس استشمام رایحه بی التفاتی مینمود در خفیه کسان نزد امام قلی سلطان فرستاده او را
بر مخالفت عم و آمدن ماوراء النهر ترغیب و تحریص میکرد و نوبتی چند نفر از امرای نفاق سرشت بایکدیگر
اتفاق نموده عرضه داشتی با امام قلی سلطان فرستاده بودند که هرگاه موکب سلطانی از
آب عبور نموده متوجه بخارا گردد ما بندگان کمر خدمتکاری بر میان بسته او را بر مسند سلطنت
پادشاهی که ارثا و تعلق دارد متمکن میسازیم یکی از ارباب مواضعه عریضه مذکور را بولی محمد خان عرض
نموده کس بسر راه فرستاده فرستاده را با عریضه مذکور که مهر یکصد مهلت بر پشت آن زده
بودند بدست آورد چون چند نفر از ان جماعت حاضر بودند و چند نفر دیگر بجانب سمرقند و
طرف رفته بر بلیغ باحضار غایبان فرستاد که بعد از آمدن همگی را بمعرض پرسش حاضر ساخته
پرسش آن قضیه نماید چون اخفای این حکایت تا احضار آن جماعت میسر نبود و احتمال شهرت

نجهر

داشت ولی محمد خان صبر نکرده جمعی را که حاضر بودند بهانه کنکاش طلب نموده اظهار این
حکایت کرد ایشان انکار بلیغ نمودند عریضه را حاضر ساخته هر یک ملاحظه مهر خود کردند
هر چند آن جماعت معذرتها گفتند که ارباب غرض تقلید مهر کرده اند بجایی نرسید و تمامی آن
مردم را گرفته در همانجا حبس کردند و بگرفتن غایبان نیز مردم معتمد ارسال داشت این خبر
با آن جماعت رسیده هرکس داخل آن مواضعه بود با اقربا و خویشان و هرکس با ایشان رابطه آشنائی
عام داشت احتیاط ورزیده از خوف جان فرار نموده نزد امام قلیخان رفتند و چون امرای
نفاق پیشه نزد او جمع شدند او را بلقب خانی که میانه اوزبکیه نشانه پادشاهیست مخاطب
ساختند و پادشاهم پادشاهم گفتن آغاز نهادند امام قلیخان که تا غایت سلطان لقب
داشت از غلوی خوشامد گویان خود را خان عالیشان و پادشاه نافذ فرمان تصور نموده
علانیه کوس مخالفت ولی محمد خان کوفته پرده از روی کار برداشت و هرکس از امرا و اعیان
اوزبکیه که با او شایبه نفاق بود بر سر امام قلیخان جمع شده او در همان سال با هفت هزار کس از
بلخ که مقر حکومت او بود عزیمت ماوراء النهر نموده از آب آمویه گذشته تا حدود قرشی آمد ولی
محمد خان چون از عزیمت او خبر یافت او نیز با امرا و عساکر اوزبکیه که قریب بسی هزار کس بودند
از بخارا بیرون آمده بمقابله طاغیان رفت اما با امرا و مقربان خود بغایت بدظن و بی
اعتماد شده بود و امام قلیخان چون تاب مقاومت با عم عالیشان نداشت در کنار
پشت بآب آمویه داده بر روی لشکر خندق کند و کسان بخدمت عم فرستاد و حکایتهای
شکایت آمیز و گله گذاریها بمیان آورد و امرای نفاق پیشه و مفسدان حیل اندیش ابواب
مکر و حیل گشودند از مردم ثقه استماع شد که ولی محمد خان بالطبع میخواست که فیما بین بصلح و اتحاد
و قرارداد خاطرنشان این بود که اگر امام قلیخان از کرده نادم بوده مفسدان را نزد او جمع
آمده اند بر اکند و ساخته در مقام اعتذار باشد و بهمان حکومت بلخ را با و ارزانی داشته ایم
قانع گشته بدستور مطیع و منقاد عم گردد او نیز حذر نمود برگشته بدستور حکومت بلخ را با او
واگذارد از قضای فلکی و حوادث آسمانی شبی در کنار اردوی ولی محمد خان دو سه راس اسب
از جلو بی زاری بیرون آمده بحوالی اردو میان خیمها در می آیند و مردم واقف شده فریاد
کنان از خیمها بیرون دویده بجنگ خوک مشغول میکردند و غلغله و غوغای عظیم در میانه مردم

می افتد و ولی محمد خان در خرگاه خاص خوابیده بود از آواز و غوغای مردم بیرون آمده بتحقیق
حال مینماید بعضی هرزه گویان سخن دان نادان میگویند که گویا امام قلی و لشکر اوست که شبیخون آورده اند
چون خلایق از وسوسه شیطانی باخبار اراجیف بالطبع راغب اند بیک لحظه این گفت گو در
میان اردو شایع میگردد و مردم بهم بر آمده اسلحه و یراق پوشیده سواره و پیاده بر در سراپرده
و کریاس پادشاهی جمع میشوند و ولی محمد خان چون با امرا و لشکریان بدظنه و بی اعتماد بود
و ملاحظه داشت که مبادا ارباب غدر و نفاق او را در میانه خرگاه احاطه نمایند قبل از
جمعیت لشکریان خود سوار شده با چند نفر از معتمدان که دران وقت با او بوده اند از روی
احتیاط خود را بکنار کشیده در حوالی اردو بر بلندی بر آمده نظارگی شاهدان انجمن حوادث
میکرد و تا به بیند که صورت حال چگونه است امرا و لشکریان که بر در خرگاه پادشاهی جمع شده بودند
اثری از وی نمی یابند بعضی میگویند که پادشاه فرار نموده و جمعی دیگر را زعم آن بود که اوزبکیه او را
ضایع کرده اند و امام قلیخان را پادشاه میکنند بالجمله معارف سپاه بعد از یاس از دیدن پادشاه
روی امید بدرگاه امام قلیخان آورده او را تهنیت سلطنت میگویند و ولی محمد خان
تا صبح دران بلندی ایستاده وقت صباح مشخص میشود که مردم اردو طوعا او کرها روی بدرگاه
امام قلیخان نهاده اند و این حکایت تشخیص اصلی نیافت که این قضیه از قضایای فلکی اتفاقی
روی نموده یا با او جمعی مواضعه نموده تمهید این مقدمه کرده اند زعم ولی محمد خان آن بود که این
مقدمه میان خواص لشکر تمهید یافته و ساخته و پرداخته مرا نجاحت بوده علی التقدیرین ولی محمد
خان در کمال یاس و حرمان با معدودی روی بجانب بخارا آورده داخل شهر شد و حاکم بخارا
که در ارک می بود آمدن پادشاه را بدین پریشانی و اضطرار معلوم نموده ارک را قایم کرده ملازمت
پادشاه نکرد و کس فرستاده پیغام داد که عنقریب امام قلیخان درین چند روز با غلبه تمام بخارا می آید
و پادشاه را محصور گشتن لایق نیست اولی آنست که از شهر بیرون رفته اندیشه کار اصلی در مهمات
خود فرمایند ولی محمد خان از شعبده بازیهای چرخ کج رفتار و بی وفائی اهل روزگار متعجب گشته
کس نزد کوتوال ارک فرستاده از حرمها و متعلقان که در ارک می بودند با هر کدام تعلقی داشت
طلب نمود و کوتوال قلعه طلب کرده را بیرون فرستاد و بعد از سه روز بسر خود با بعضی از
متعلقان و چهار صد نفر از مقربان و ملازمان اعتمادی همراه گرفته بعزیمت سمرقند بیرون آمد

بعد

بعد از تامل چون در انجا نیز معین و ناصری گمان نداشت و بمردم بدگمان بود فسخ رفتن سمرقند
و عزیمت آمدن ایران و استمداد نمودن بحضرت اعلی شاهی در خاطر تصمیم داده از مرغاب گذشته
بقلعه چهار جو آمد و پسر رستم سلطان را با جمعی از پیادگان سرخس بجانب مشهد مقدس معلی فرستاد
که خود نیز متعاقب روانه شود و کس نزد محراب خان حاکم فرستاده اعلام نمود محراب خان
آمدن او را از مرو لایق ندانسته تکلیف آمدن بمرو ننمود و او متعلقان خود را به چهار
جو گذاشته قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپرده با بقیه رفقا و ملازمان که عمده ایشان خواجم بردی اتالیق
بود و نیک بد دویست نفر زیاده نمیرسیدند متوجه مرو شد و محراب خان استقبال نموده
او را در کمال اعزاز و احترام بشهر آورد و همان ساعت کس بپایه سریر اعلی شاهی ظل اللهی
فرستاده حقیقت تشریف قدوم پادشاه اوزبک را عرض کرد و ولی محمد خان بنوعی بمردم خود
بی اعتماد شده بود که روزی که بمرو آمد بمحراب خان گفته بود که دو سه روز است که از واهمه
ارباب غدر و نفاق خواب نکرده ام بالجمله چند روزی در مرو استراحت نموده محراب
خان کما ینبغی بخدمت و میزبانی پرداخته پیشکشهای لایق گذرانیده ضیافتهای پادشاهانه
کرده از آنجا روانه مشهد مقدس معلی گردیده در چهار باغ مشهد نزول فرمود میرزا
عرب برادر شاه نظر خان توکل که از جانب برادر داروغه مشهد بود و امرای عظام که در
آن حوالی بودند بلوازم خدمت پرداخته قریب به بیست روز در مشهد مقدس توقف
کرده از رنج راه و محنت گاه و بیگاه آسوده گشته و از مشهد مقدس عزیمت عراق نموده
امرای عظام که در سمت راه بودند بنوعی که امر اشرف صادر شده بود هر یک بر وجه لایق
پیشکش کشیده منزل بمنزل خدمات نموده ضیافت میکردند و چون بولایت بسطام رسید
فریدون خان حاکم استراباد حسب الامر اعلی از استراباد بآنجا آمده تا چشمه الهاک استقبال
نموده تحف و هدایا گذرانیده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و تا دخول سمنان فریدون خان
و وکلای او حاضر خدمت میبودند و در خوار علیقلیخان ایشیک آقاسی باشی ملوک حسب الفرمان قضا
جریان چنانچه اشاره بآن شده باستقبال او رفته بودند بملازمت رسیده بعد از ادای
خدمت مهمانداری از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی پرسش نموده سخنان اشفاق آمیز عرض کرده
بعد از ان رخصت مهمانی طلبیده روز دیگر بلوازم ضیافت پرداخته و پیشکشهای لایق

گذرانیده بمقربان و مخصوصان بل سایر ملازمان و نوازشات شاهانه بظهور آورده و از انجا
منزل بمنزل خدمت نموده بکاشان آورد و میرزا نجم خان نکرده خدمات لایق بتقدیم
رسانیده و الجناب دو سه روز در کاشان استراحت نموده از انجا روانه دارالسلطنه اصفهان
گشت **گفتار در آمدن ولی محمد خان بدرگاه سدره و ملاقات پادشاه عالیجاه و بازگشتن بجان**
ایام داستان سرایان انجمن قصه پردازی بشکل ایوان بلند پایه سخن را بدین نمط
آذین بسته اند که چون وصول ولی محمد خان بخطه کاشان بمسامع جاه و جلال رسید امر نمودند
که موازی شصت هزار تفنگچی از بلده و بلوکات اصفهان و محال قریبه شهر بشهر آمده در
روز استقبال از دروازه شهر تا موضع دولتاباد که سه فرسخ است دو رویه صف زده
ایستاده باشند و اهل صفاهان حسب الفرمان قضا جریان بسر انجام خدمت مشغول گشته
در اندک روزی شصت هزار تفنگچی حاضر گردید و تمامت شهر را از نقش جهان و قیصریه و خانات
و قهوه خانها آیین بندی کرده شهر و بازار چون نوعروسان حجله نشاط آرایش یافت و در روزی
که ولی محمد خان بشهر داخل میشد حضرت اعلی شاهی ظل الهی باتفاق امرا و ارکان دولت که در پای
سریر اعلی حاضر بودند بیها العدو میر دخان و قورچی باشی و ناظر خالق قهوه دار و سایر امرا و اعیان
استقبال فرمودند در زمان شاه جنت مکان که پادشاه مغفور همایون پادشاه از هندوستان
از صولت سپاه افغان بایران آمده در سوزلق سلطانیه فیمابین اتفاق ملاقات افتاد در
روز استقبال بعد از امرا و ارکان دولت برادران کرام حضرت شاه جمجاه بهرام میرزا
و سام میرزا باستقبال سوار شدند و شاه جنت مکان در دولتخانه مبارک توقف داشت تا
وقتی که همایون پادشاه سواره بحوالی سراپرده پادشاهی رسیده فرود آمده داخل دولتخانه
مبارک شد چون بحواشی مجلس رسید شاه جنت مکان از خرگاه بیرون آمده مصافحه و معانقه
کردند و همچنین با سلطان بایزید ولد سلطان سلیمان خواندکار که با دو هزار کس بایران آمده در
دارالسلطنه قزوین بملاقات شاه جنت مکان فایز گردید شاه جنت مکان بحضور چون او
بکنار مجلس رسید و از مسند مبارک برخاسته پا و چند قدم استقبال نمودند و زیاده از آن
بفعل نیاوردند اما حضرت اعلی شاهی ظل الهی از غایت بی تعینی و مهمان نوازی اداب پادشاهانه
را منظور نداشته از بی تکلفی باستقبال سوار شده تا دولتاباد که سه فرسخ است تشریف بردند بلکه

آداب پادشاهانه همان بود که از آنحضرت بظهور آمد و از غایت عطوفت جبلی و اخلاق حمیده
موروثی از دولتاباد چند گام پیشتر نهاده با او ملاقات کردند اگرچه سلاطین چنگیزی عموما
زیاده از دیگر سلاطین تکبر و بزرگ منشی شعار و دثار خود ساخته اند اما ولی محمد خان زیاده از
دیگر سلاطین زادهای چنگیزی که بحسب اقتضای روزگار بدین دیار آمده بخدمت اشرف
توسل جسته کامروایی یافتند تخصیص حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و نور محمد خان پادشاه اورگنج
بزرگی و بزرگ منشی داشت و تملق و چرب زبانی که درچنین حال از مقتضیات عقل و رای
و شرایط حزم و خرد و سعادت گزینیست بهره نداشت در وقتی که ملاقات با حضرت اعلی دست
شد از غایت تکبر و تجبر راکب جهل و نادانی بوده از بی دانشی پیاده نشد و همچنین در سر اسب
فیمابین ملاقات واقع شد و بلوازم مصافحه و معانقه پرداختند بالجمله چون ملاقات سرکار
واقع شد امرای عظام قزلباش نیز در سر اسب با او ملاقات نمودند و آداب مصافحه و دست
بوس مسلوک گشت اما حضرت اعلی از غایت مهمان نوازی بزبانی انواع اشفاق و مهربانی ابراز
فرموده پرسشهای دوستانه و نوازشات یارانه بی تکلفانه بظهور آوردند و احوال
یک یک از امرا پرسیده حضرت اعلی صدارت مرتبه فرمودند آقا کمال دولتابادی از خدمت
اشرف رخصت مهمانی او طلبیده بسر انجام اسباب ضیافت پرداخت و آنچه لازمه
معیشت همایون پیشکش کرد و از دولتاباد سوار شده متوجه شدند تا نقش جهان از جانب
همایون اعلی اقمشه و اجناس سیم پای انداز گسترده بود از دو طرف تفنگچی سیل بسته ایستاده بودند
حضرت اعلی آهسته آهسته طی مسافت مینمودند و با ولی محمد خان تکلم و مهربانی بظهور می آوردند
و تا دروازه شهر چند جا توقف فرموده جرعهای شادکامی نوشیدند و صحبت سلاطین
کثرت مردم و ازدحام خلایق بمرتبه بود که در عرصه خیال گنجایش نداشت چون بحوالی دروازه
و دیوار بست شهر رسیدند از کثرت خلق و ضیق طرق عبور شاه با سپاه یکسان بود و اقمشه
پای انداز در زیر پوست اسپ چاروایان و ستوران پایمال گشت و حضرت اعلی با ولی محمد خان بصد
تشویش بدروازه رسیده چون داخل شهر شدند امر شد که دروازها را ببندند لحظه دروازه
را بستند تا از کوچها شهر و بازار گذر توانند کرد و پیادگان خاصه شریفه که بضبط اقمشه پای انداز
مامور بودند آنچه بحیطه ضبط در آمد بملازمان سرجلو ولی محمد خان سپردند و منازل مرغوب جهت

او نزول او تعیین شد و علیقلیخان بهان دستور مهمان دار او بود و ضروریات سرکار او
همه روزه از سرکار خاصه شریفه سرانجام می یافت شعرا بلاغت آثار ورود آمدن او تاریخ
مرغوب یافته در سلک نظم کشیدند از انجمله خواجه شعیب جوشقانی که از اکابر و اعیان جوشقان
و درین هنگام در سلک وزرا و متصرفان مهمات و ممالک و بسیار شیرین کلام و صاحب
طبیعت عالیست این تاریخ گفت ٭ چون ز گردشهای چرخ منقلب ٭ گشت پیدا درینجا انقلاب
شاه ترکستان ولی خان آنکه هست ٭ زیب بخش مسند افراسیاب ٭ رهنمون شد دولت او را
تا نهاد ٭ رو بدرگاه شه مالک رقاب ٭ شاه عباس عدو قدرت که هست ٭ کامران و کامبخش کامیاب
این قران سعد را تاریخ جو ٭ گشتم از اندیشه قدسی خطاب ٭ ساخت روشن شمع مجلس را و گفت
ماه شد مهمان بزم آفتاب این مصراع هزار و نوزده است و موافق تاریخ توجه اوست
با یران اما چون بخدمت اشرف رسید هزار و بیست شده بود و آن بتعمیه حاصل میشود که
مراد از روشن ساختن شمع مجلس نقل تثنیه الف است تاریخ دیگر فرزندی ارجمندی محمد صالح برادر
زاده مسود اوراق گفت موافق هزار و بیست آن نیز ثبت افتاد عباس شاه آن سپهر احسان
کز پرتو اوست زیب ایران آمد بدرش ز روی اخلاص بر دست گرفته تحفه جان خاقان
جنان ولی محمد اورنگ نشین ملک توران جستم ز خرد چو سال تاریخ گفت آمده پادشاه توران
روز دیگر حضرت اعلی بمنزل او تشریف برده بآیین بزرگی و مهمان نوازی پیش آمده مکرر را پرسشهای
مشفقانه و تواضعات دوستانه بظهور آوردند جناب خانی از ساده لوحی و نادانی یاد از
بزرگ منشی که در چنین هنگام زیاده از دیگر ایام بد نمائی مزه است هر چند اسرار اختلاطی مینمود
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی آنرا بر قبض خاطر و کدورت ملال که از گردش چرخ ستمکار داشت
حمل نموده شگفتگی و گرم اختلاطی بیشتر میفرمودند چون یکدو روز از رنج راه آسایش یافت
روز سیوم تکلیف مهمانی نموده در خلوت خانه خاص مجلس پادشاهانه آراسته شد و جناب خانی
با چند نفر از خواص مقربان و ملازمان بآن محفل ارم تزیین در آمده شدند کان اشرف مجلس نفیس و این
انجمن بهجت افزائی تکلفانه بلوازم عشرت و مجالس آرائی قیام مینمودند و پری چهرگان لاله
عذار دران عشرت سرای شادمانی باده های دوستکامی بگردش در آورده مطربان خوش آهنگ
و مغنیان بیر چنگ بنوای دلکش زنگ زدای خاطر گشته نوعروسان عراقی و خراسانی برقاصی درآمده

خرامش و جلوه گری آغاز نهادند مجملا دران فرخنده بزم خلوت خاص ٭ همی بودی نشاطی همره
رقاص ٭ بهر گوشه خرامان دلستانی ٭ بهر بزمی روان آرام جانی ٭ ز گلها بود مجلس چون گلستان
گلستان چه که بودی یوسفستان ٭ ولی محمد خان از مشاهده آن مجلس بهشت نشان و نظاره
چندین حور و غلمان حیرت افزا بوده ظاهرا آثار بهجت و خرمی بظهور می آورد اما باطنا چون
خاطر شریفش از گردش چرخ کج رفتار بقید ملال داشت قبض خاطری معلوم میشد و حضرت
اعلی شاهی بفراست ذاتی دریافته بسخنان دلکش و مهربانیها که درچنین اوقات پسندیده عالیان است
تسلی بخش خاطر او بودند امرا و مقربان او را بحسن عهد و وفاداری و رعایت حق
نمک خوارگی ستوده وعدهای جمیل میدادند و تا نزدیک صبح صحبت پادشاهانه انعقاد
یافته نواب اشرف دقیقه از دقایق مهمان نوازی فرو گذاشت نکردند و روز دیگر اقمشات
و سائر از نقد و اجناس و انواع ملبوس و ماکول و ضروریات بیوتات و غیر ذلک آنقدر
که شایسته معانی جهان و در خور همت عالی میزبانی چنین پادشاه ارسال داشتند چون تفصیل آن موجب
تطویل میشود و مناسب بسیاق تاریخ نیست عنان قلم از تحریر آن کشیده داشت روز دیگر
وعده گشت میدان نقش جهان و چوگان بازی و قبق اندازی فرموده قرار دادند که چهار بازار و
قیصریه و کاروان سراها که آیین بندی نموده اند چراغان نمایند و چون شام شود و از چوگان
و قبق اندازی فارغ گردند در میدان آتش بازی کرده قلعها و اقسام اسباب آتش بازی را
که موشک سازان بفنون غریبه ترتیب داده بودند آتش داده بعد از آن بتماشای چراغان بروند
و در روز موعد حضرت اعلی بمیدان نقش جهان تشریف آورده با مقربان و یکه سواران قزلباش
و غلامان شروع در چوگان بازی و قبق اندازی کردند و نظارگیان تماشائی از ذکور و اناث
هوای میدان از دو گرفته نظاره آن صحبت عالی می نمودند و حضرت اعلی ظل اللهی حسب الوعده ساعت
بساعت انتظار آمدن او میکشیدند تا آنکه روز باخر رسیده صحبت چوگان بازی و قبق اندازی
با نتها انجامید و شام شد و بازارها و قیصریه و خانات را چراغان کردند و قلعها و اسباب آتش
بازی بمیان آورده مستعد آن شدند و چون حضرت اعلی منتظر آمدن ولی محمد خان بودند تاخیر
در آمدن او میکردند آخر الامر علیقلیخان را فرستاده او را طلب فرمودند خان قباحت نافهمیها
کوفت صداع از ان انجمن کناره جسته از آمدن بدان انجمن که گلشن جهان بود تقاعد ورزید

نیامد هرچند اینگونه سلوک بر طبع همه کس خصوصا پادشاهان گران می آید اما حضرت اعلی از فراخ
حوصلگی خدیو بزرگ گشته با مخصوصان و مقربان بزم عشرت آن صحبت را منعقد ساخته از سیلان
بقیصریه تشریف آورده تا نصف شب سیر چراغان کرده حریف بخش بزم ناهید و بهجت
افزای انجمن آلها بودند و روز دیگر از اطبا مسیحا نفس حکیم سلمان شیرازی که بحذاقت و دانائی
بقراط زمان و نادره دوران است بجهت تفحص حال و استمزاج او فرستادند که اگر فی الواقع
کوفتی عارض شده باشد بمداوا پردازد و انواع مهربانی بظهور آوردند مجملا هرچند از جناب خانی
اطوار ناهنجار در ایام معاشرت بظهور می آمد و سلوک او بر نهج طبع اشرف نبود حضرت اعلی
در بی تکلفی و تواضع می افزودند و کرم اختلاطی و حسن خلق بیشتر از پیشتر بظهور می آوردند اما مشار الیه
هرچند روز یکمرتبه بشرف ملاقات در می یافت یک مرتبه در میدان نقش جهان افاده صحبت
چوگان بازی و قبق اندازی فرموده آتش بازان چابک دست آتشبازیهای غریب کردند
و بعضی از اسباب آتش بازی در فیل بزرگی که از افیال پادشاهی تعبیه کرده بودند و در وقت آتش
دادن بهم و توپ ابتدا خلق آتش های آن فیل افتاده حرکات عجیب و حملهای مهیب از آن فیل مشاهده گشته
موجب انبساط خاطر جناب خانی و حاضران بساط اقدس گردید و مکرر صحبت چراغان قیصریه
و مجلسهای باغ نقش جهان بوقوع انجامید و در اول تحویل سرطان که بعرف اهل عجم روز آب پاشان است
باتفاق در چهار باغ اصفهان تماشای آب پاشان فرمودند و در آن روز زیاده از پانصد هزار نفس
در خیابان چهار باغ جمع آمده بر یکدیگر آب می پاشیدند از کثرت خلایق و بسیاری آب پاشی
زاینده رود خشکی پذیرفته آب در آن رودخانه دریا مثال نماند و فی الواقع تماشای غریبی بود
بالجمله چون چندگاه از آمدن او گذشت و لوازم سیر و صحبت بفعل آمد تدابیر امور سلطنت و جهان
داری شایان آمده حضرت اعلی از اراده خاطر و ما فی الضمیر او استطلاع فرمودند مشار الیه قصه خود و
فتوری که بسبب طغیان برادر زاده و اغوای معاندان و بدعهدی ملازمان باقتضای قضا با حوال
او راه یافته بود تفصیل باز نمود و چاره جوی گشت که بهمین معاونت و معاضدت ظفر آب کامیاب
اشرف بولایت خود بازگشته دیگر باره بر تخت سلطنت و پادشاهی تمکن یابد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
فرمودند که چون اعانت و امداد جناب خانی بر ما و کل طبقه قزلباش لازم است طریق امداد آنست که
موکب همایون در مرافقت عالی بجانب خراسان در حرکت آمده از خراسان شما را با لشکر گران روانه

ماوراء النهر گردانیم و اگر بنهضت همایون ما احتیاج افتد زودتر لوازم مدد و کومک بظهور
توانیم آورد ولیکن درین سال ما را سفر خراسان میسر نیست بسبب آنکه سردار روم که در سال گذشته
باذربایجان آمده بود و گفت و گوی صلح بمیان آورده بازگشت با لشکر عظیم دیگر بار بسرحد
قشلاق نموده و صدق و کذب اقوال رومیان معلوم نیست و ایلچی ما که بجهت مقدمه صلح بخدمت
پادشاه روم رفته در آنجا هست و هنوز معامله صلح قرار و استقراری نیافته و ما را نیز با لشکر قزلباش
باذربایجان می باید رفت که در مقابل لشکر روم ایستاده آماده صلح و جنگ باشیم اکنون مناسب
آنست که خانه ما را خانه خود دانسته از ممالک محروسه هرجا اختیار نمایند رحل اقامت انداخته
چندگاه باسایش و استراحت پردازند که ما باذربایجان رفته بمحض تمشیت مهمات جناب خانی و
معاونت و همراهی او هرگونه مداهنه و مسامحه که در قضیه صلح رومیان باید کرد بفعل آورده ان شاء الله
تعالی معامله صلح را قرار و استقراری داده بنوعی نماییم که دیگر ما را در سرحد آذربایجان گرفتاری نباشد
و در سال دیگر که خاطر از جانب رومیان جمع شده باشد باستظهار تمام بمرافقت و همراهی ایشان
بدان صوب نهضت نماییم مشار الیه اظهار کرد که این معنی نزد اینجانب وضوح تمام دارد که حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی را درین سال بجهت انجام مهمات سلطنت و مصلحت دولت نهضت آذربایجان
ضروریست و غیر آن لایق دولت قاهره نیست اما توجه اینجانب بجانب ماوراء النهر بنابر یکتاش
آتالیق و بهادران رفیق که مرحله پیمایان فراز و نشیب حوادث اند بزودی لازمست و تاخیر و تعویق
مناسب وقت نیست زیرا که اکثر امرا و حکام اوزبکیه که در اطراف و جوانب ماوراء النهر و ترکستان دم
کاشته و نصب کرده اینجانب اند و تا غایت نزد امام قلیخان نیامده چشم انتظار بر شاه
راه اینطرف دارند و تا هنوز او را شوکت و قدرت تمام حاصل نشده و هواخواهان اینجانب
سر بخط اطاعت او در نیاورده اند معاودت بسرعت و استعجال بنیروی اقبال مناسب دولت
مینماید و چون از آثار سلف و اخبار ماضی تحقیق پیوسته که تا غایت مرکز سلاطین اوزبکیه و
جغتای که بدین دودمان قدس نشان که بخاندان ولایت و امامت منتسب است توسل جسته
برحسب دلخواه کامروا گشته اند مخلص نیز تیمنا و تبرکا بدینصوب آمده بسعادت ملاقات اشرف
فایز گردید که کمر همت ازین دولت بسته روی مقصد آورد و رجا واثق است که بهمین توسل این دودمان
ولایت و کرامت برحسب مقصود کامیاب دولت گردد و بندگان اشرف را در مرافقت

اینجانب بجانب خراسان در حرکت آمدن لازم نیست چراکه تا غایت میانه اوزبکیه و
طبقه قزلباش موافقت و دوستی نبوده و بجهت مغایرت مذهب تعصب آمیز و متعصبان
اهل سنت ایشان را این دو گروه با یکدیگر ممکن نیست و هرگاه لشکر قزلباش با من همراه باشند موجب
رمیدگی اوزبکیه بالکلیه میگردد و عامه مردم آن دیار با من خصومت و نزاع خواهند کرد
مناسب وقت آن مینماید که از خدمت اشرف رخصت یافته بهمراهی جنود و توجه و همت باطن
روانه گردد که اگر ادبار روی بانحطاط آورده باشد و اقبال یاری نماید چون بحدود ماوراء النهر
رسیدم امید هست که از هواخواهان و ملازمان جان سپار که در اطراف و جوانب اند جمعیتی
روی دهد و اهل بغی و طغیان که هنوز استقامتی نیافته اند متزلزل گشته جمعیت ایشان روی
دهد و اهل بغی و طغیان که هنوز به پراکندگی آورد و اگر آنچه مکنون خاطر است بفعل نیاید و کومک امداد
قزلباش لازم باشد سمان امرا و لشکریان خراسان کافی اند امر فرمایند که بیگلربیگی خراسان با جنود
ظفر ورود قزلباش مستعد و آماده کومک بوده هرگاه حضور بلند بجانب بلخ [illegible] بندگان
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی اصغای این معنی نمی شدند و ملاحظه داشتند که مبادا اقرار داد خاطر جناب
خانی در وفا صورت نه بندد و بعکس مطلوب نتیجه دهد رضا خاطر اشرف آن بود که در زمان
اختلال احوال او که امریست عظیم و کاریست بزرگ بتامل و تانی فکری بصواب اندیشه تعجیل
آن مناسب نمی شمردند چه از فحوای کلام او و رفقا و گفتار وارد و بین حسین معلوم کرده بودند
که اوزبکیه عقاید خود را نسبت با و فاسد گردانیده اند و وثوق و اعتمادی بر اقوال و افعال
ایشان نمانده تا آنکه چند مرتبه گنگاش انعقاد یافته ریش سفیدان و معتمدان که همراه داشت
رفتن او را تعجیل به لشکر قزلباش صواب شمرده مبالغه بسر حد افراط رسانیدند و از جانب خراسان
نیز اخبار رسید که جمعی کثیر از جنود اوزبکیه بهواخواهی جناب خان بسر حد خراسان آمده اطاعت
آمدن او دارند این اخبار تحریک ماده رفتن او نموده جناب خانی نیک و بد این امر را بگردن
خود گرفت جانب رفتن را ترجیح داده و با چند نفر از اعیان اوزبکیه که رفیق او بودند بر مظنه بود
و آنجماعت نیز فهمیده از طرفین و خدعه ناک بودند از خدمت اشرف حضرت ج طلبیده رخصت گشتند
اما کفران نعمت و امتناع گشته بمطلب نرسیدند و حضرت اعلی رضا جوی گشته قرار رفتن او نموده
و اسباب مایحتاج سرکار او و ملازمان از اسب و شتر و خیمه و یراق و بیوتات و سایر ضروریات

پادشاهانه بر وجه لایق از سرکار خاصه شریفه سرانجام داده فرستادند و در روزی که بندگان حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی ساعت سعد بجهت یساق آذربایجان اختیار فرموده خیام اقبال در کنار زاینده
رود نصب فرموده از شهر بآن حال نقل نموده بودند جناب خانی را طلب فرموده آن شب تا یکپهر
صحبت مخصوصانه داشتند و بسیاری از سخنان حقیقت پرور زبان الهام بیان و رموز امور
ملکداری و تالیف قلوب ملازمان و عفو نمودن از جرایم بی اختیار لشکریان و اعلام نمودن
حقایق یومی و سوانح غیبی سفارشات جمعی را که بایشان بر مظنه بودند بر رفتن حج ترغیب
فرموده و تجویز مرافقت ایشان نفرمودند سایر همراهان خصوصا خواجم بردی اتالیق و جمعی که اظهار
اخلاص و دولتخواهی مینمودند در باب خدمت و جانسپاری عهد و میثاق گرفته یکدیگر را وداع
کردند و حضرت اعلی زینل خان بیک شاملو را که از عظمای آن طایفه است تعیین فرمودند که در
خدمت آنحضرت بوده لوازم خدمات و مهمانداری قیام نماید و تا جناب خانی در قلمرو همایون
باشند روز بروز نزول و ساوری داده مراسم خدمت بتقدیم رسانند و مبلغ پنجاه هزار تومان
تبریزی از نقد بجهت مدد خرج ملازمان او بر خراسان نوشته شد که حسین خان حاکم هرات
سرانجام نموده تسلیم نماید و جناب خانی بعد از وداع حضرت اعلی شاهی ظل اللهی دو روز
دیگر در شهر توقف فرموده روز سیوم روانه شدند

ذکر توجه ولی محمد خان از اصفهان بجانب ماوراء النهر و تمکن یافتن بر سریر سلطنت

چون ولی محمد خان بنوعی که نگاشته قلم
وقایع نگار گردید از خدمت اشرف جدا شده روانه گشت ملازمان و مردم او جلافت و
ناهمواری پیش گرفتند و بنابر تعصب مذهب بر مقتضای جهل آن طبقه متوسل گشته در مقام آزار
و اضرار شیعیان شدند چنانچه چند کس از مردم درویش فقیر را بگمان تبرا که در آن ایام بمراعات
خاطر اوزبکیه که مهمان شده بودند بالکلیه مسلوب بود زخم زده و بی اعتدالی بسر حد افراط رسانیدند
چنانکه هر چند کس بقتل رسید و مردم بملاحظه آنکه مبادا رنجیده خاطر اشرف نباشد صبر
نموده در مقام انتقام و تادیب ایشان در نیامدند القصه ولی محمد خان از حوالی اصفهان کوچ
کرده از راه سیاه کوه کاشان متوجه خراسان گردید اکنون سخن را اینجا گذاشته برخی از
احوال امام قلیخان و سوانح ماوراء النهر نگاشتن مناسب وقت است شمه از احوال مشار الیه آنکه
چون ولی محمد خان از موافقت لشکریان مایوس گشته از بخارا بیرون آمده بچهار جو آمد

وعموم سپاه که در حوالی قرشی در موکب ولی محمد خان بودند از رفتن او آگاه گشته روی توجه بامام
بخدمت امام قلیخان آوردند مشار الیه بدولت و اقبال که بیکان ها بر روی آورد امیدوار گشته
بجانب بخارا در حرکت آمد و در دار السلطنه بخارا پای بر مسند سلطنت و پادشاهی نهاد
خطبه و سکه باسم و لقب خود مزین ساخت و کوتوال ارک بخارا مفاتیح دروب و خزاین پیش برده
پای در دایره متابعت نهاد و ولایت بلخ و مضافات را به نذر محمد سلطان برادرش
تفویض نموده او را بدان صوب فرستاد و چون مسموع او گشت که ولی محمد خان متعلقان
خود را با یک پسر کوچک در قلعه چهارجو گذاشته رفته است اراده تسخیر آن قلعه نموده
جمعی از لشکریان و معتمدان خود را بر سر چهارجو فرستاد و کوتوال آن قلعه بقدم انقیاد پیش
آمده طوعا او کرها قلعه را بدست داد و متعلقان و مردم ولی محمد خان را کوچانیده بخارا را
بردند و قلعه را بیکی از اهل اعتماد سپردند امام قلیخان بعد از ملاقات متعلقان عم بیکی کو از یکی از ازواج
او که بغایت جمیله و محبوبه او بود تعشق آغاز نهاده اراده معاشرت و مباشرت نموده و
آن عفیفه راضی بمباشرت حرام نمیشد امام قلیخان دست در دامن قاضی و مفتی آویخته از ایشان
چاره جوی گشت حتی بن اجتماع رفت که متشرعان بخارا همگی ازین مقدمه کناره جستند اما قاضی دین
پاده داده و بنابر دست بخارا را بر وفق رضای امام قلیخان فتوی نوشت که چون ولی محمد خان شعار
رفضه گرفته از جریده اهل سنت و دایره مسلمانی بیرون رفته حکم کفر برو جاری است و ازواج
او مطلقه اند و ایشان را بحباله دیگری در آمدن جایز است و قاضی شریعت شعار مذکور بجهت
تجویز عقد مناکحه مذکور رمور و شفقت و التفات گشته از امام قلیخان رعایت و تربیت یافته
و آن جمیله را بوجه شرع طلاق داده میانه او و امام قلیخان عقد مناکحه و تزویج انعقاد یافت و او
از ارتکاب این عمل شنیع که نزد خدا و خلق مذموم است نموده تصرف در زوجه عم کرد وای بر
جان خلقی که این شیوه میانه ایشان موافق ملت و مطابق شریعت باشد آری همه بر عشق را
گناهی دیگرست در خلال این احوال سلاطین زادهای قزاق که در آرزوی چنین روزی بودند
طمع در ملک ترکستان و ما وراء النهر کرده تاشکند را بحیطه ضبط در آورده بر سر سمرقند لشکر کشیدند
و امام قلیخان بجهت دفع لشکر کشیده ~~مسلم قلیخان~~ بجهت دفع لشکر قزاق بجانب سمرقند در حرکت
آمد و نذر محمد سلطان برادرش را مقرر داشت که لشکرهای بلخ و آنحدود را جمع آورده در سمرقند

باو پیوندد

باو پیوندد و چون مشار الیه بسمرقند رسید با سلاطین زادهای قزاق طرح دوستی انداخته رنگ
آشتی بمیان آورده ولایت تاشکند و آن حدود را تا قریب بسمرقند بایشان باز گذاشت و
ریش سفیدان طرفین بحکایت صلح بمیان انداخته از جانبین حرب و نزاع را در باقی گذاشتند
و متعرض یکدیگر نمیشدند و چون اعتماد بر اقوال الطایفه نبود جنود ما وراء النهر در سمرقند رحل اقامت
انداخته بودند درین اثنا خبر بیماری والده امام قلیخان رسید و او را شوق و معاشرت مجموع
غالب بود بعضی از امرا و لشکر با بزا در سمرقند گذاشته بعزم عیادت والده با معدودی از خواص
بخارا رفت روزگاری بفراغت میگذرانید که طنطنه رایات نهضت ولی محمد خان در اقطاعات
بلندی گرفته موجب تفرقه خاطر و پریشانی خاطر امام قلیخان گردید در بخارا مجال اقامتش نماند و بروز
قبل از وصول ولی محمد خان از بخارا بیرون رفته والده و متعلقان عم را بر داشته بجانب قرشی
رفت اکنون بر شمهٔ از احوال ولی محمد خان باز گردیم چون جناب خانی روانه مقصد گردید اراده داشت
که بدار السلطنه هرات رفته پسرش را که در هرات بود بخود ملحق سازد حسین خان شاملوی حاکم هرات را
با جنود قزلباش که در آنجا بودند کومک خود گردانیده و بجانب بلخ در حرکت آید و تخت آن ولایت را
که درینوقت از صاحب وجودی خالیست بتحت تصرف آورده و لشکریان آنحدود را جمع آورده علم ملک
ستانی بصوب بخارا افرازد اما چون قدم بملک خراسان نهاد و مزج فوج از هواخواهان و ملازمان
او که از بخارا و آنحدود در طلب او آمده بعضی بسعی و بعضی در مشهد مقدس توقف نموده انتظار آمدن
او داشتند روز بروز میرسیدند و رفتن او را از مرو و چهارجو صواب میشمردند و برفتن بخارا
ترغیب کرده میگفتند که چون امام قلیخان با لشکریان خود در سمرقند است و بخارا خالی از لشکر است اگر از
مرو برویم امید هست که دار السلطنه بخارا که تختگاه سلاطین اوزبکیه است باسانی بدست در
آید و چون آنحضرت را مجددا در تخت سلطنت و مقر دولت خود جلوس اتفاق افتد و آوازه
وصول موکب عالی در ما وراء النهر شیوع یابد موجب تفرقگی و پراکندگی مخالفان گشته مهمات
بر وفق دلخواه دوستان صورت پذیر خواهد شد جناب خانی بدین گفتگو عمل ننموده از مشهد
مقدس بمرو تشریف بردند و محراب خان طاینر رفتن ولی محمد خان را بی کومک قزلباش کار
بود و صلاح نمیدانست رفقا بدلایل معقول او را تسکین دادند بالجمله محراب خان جنود او را
در بیرون شهر جا داده او را در قلعه فرود آورده و خدمت شایسته بتقدیم رسانید و بعضی از

جنود اوزبک که در قلعه چهارجو بسیار بود و از نیک و بد قلعه اطلاعی داشتند خصوصا کمال خواجه
متقبل تسخیر آن قلعه شدند و ولی محمد خان الصواب دید محراب خان انجاحت را با فوجی از
اوزبک بسرکردگی خواجم بردی اتالیق بهادر بر سبیل ایلغار بر سر چهارجو فرستاده خود نیز متعاقب
در حرکت آمد و محراب خان چند فرسخ مشایعت نموده بجهت آنکه بالکلیه موکب عالی از کومک
قزلباش خالی نبوده باشد موازی پانصد نفر از غازیان قزلباش و تفنگچیان خود ملازم موکب
عالی ساخت که تا هر جا صلاح دولت باشد و نواب خانی خواهد مرافقت نموده و بلوازم خدمت
وجان سپاری قیام نمایند و هر گاه مرخص سازد باز گردند و پیش آمدها ایلغار نموده و قریب صبح
بپای قلعه چهارجو آمدند و از رخنه که مهیا داشتند جمعی بالا رفته بقلعه درآمدند و دروازه را گشوده
چهارجو بتصرف ایشان درآمد و روز دیگر موکب عالی خانی رسیده چهارجو را بمعتمدان خود با جمعی
نفر از تفنگچیان محراب خان را در آنجا گذاشته بر سبیل تعجیل روانه کنار آب شد و کمال خواجه را
پیشتر فرستاده و او از معبر چهارجو گذشته روی توجه بخارا آورد و چون آوازه وصول موکب
پادشاهی در حدود بخارا شیوع یافت جمعی از هر طرف باو پیوستند امام قلیخان که جریده در سمت
بخارا آمده بعیش و عشرت مشغول بود از آمدن موکب پادشاهی خبر یافته مضطرب گشت و قوت
مقابله در خود نیافته با والده و متعلقان چنانچه تحریر پیوست از آنجا بیرون رفته بجانب قرشی
گریخت و ولی محمد خان از فرار او خبر یافته خواجم بردی اتالیق را پیشتر فرستاده خود متعاقب
حرکت آمد و او در روز پنجشنبه ۱۹ شهر جمادی الثانی داخل بخارا گشته روز دیگر کافه خلایق به
استقبال موکب خانی نمودند و در جمعه ۲۰ آنجناب خانی بعز و اقبال و سرور قلب داخل دار السلطنه
بخارا گشته دیگر باره در مقر سلطنت خود پای بر مسند جهانبانی نهاد و خطبه و سکه باسم و لقب او
مزین گشت سادات و علما و ارباب و اهالی بخارا بملازمت آمده بکورنش عالی استسعاد یافتند
و آثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند اما ولی محمد خان بجهت آنکه برادرزاده اش زوجه معقوده او را
که کمال تعلق باو داشت تصرف نموده همراه برده بود بغایت مشوش خاطر گردیده مسرت و شگفتگی که
درینوقت از لوازم بود بهر امور خاطرش نمیگشت و قاضی را که تکفیر نواب خانی کرده زوجه او را بعقد
امام قلی خان در آورده بود بمعرض یرغو حاضر کردند و از آن امر ناپسند استفسار نموده در مقام
سیاست و انتقام شدند قاضی سر خجالت پیش انداخته عذرهای ناموجه میگفت و آتش غضب نواب خانی

درباره

درباره قاضی مشتعل گشته بود که جز بسوختن خرمن حیاتش منطفی نمیگشت خانیش بجهت حفظ
شریعت و رعایت مذهب اهل سنت و تعظیم قضات و علما متعرض او نشد اما خفت و
خواری بسیار کشید و همچنین از طبقه اوزبک و اعیان بخارا جمعی که با او غدر و بی وفائی کرده بودند
بمعرض یرغو در آورده از غایت آرزوئی که داشت که با انجاح مقتضای عقل و رعایت حمل
نکرده و صبر و بردباری و فرصت هر کار جستن که در امور سلطنت از مقتضیات عقل و لوازم حزم
و احتیاطات است منظور نداشته اکثر ایشان را گیرانید و این معنی بر طبایع آن قوم گران
آمده باعث آن شد که عموم الناس بجهت عداوت قزلباش که معاون او شده بودند و
اوزبک خصوصا جمعی که بد معاملگی با او داشتند از بیم سیاست و عقوبت و انتقام بیش از
پیشتر در مقام عذر در آمده از سلطنتش متنفر گشتند اگرچه بظاهر دعوی اخلاص و فدویت
مینمودند اما باطنا در مقام نفاق بوده خطا را در نظر او صواب شمرده بدانچه خیر و صلاح او نبود
اصرار میکردند تا آنکه مکنون خاطر خود را بظهور آورده عاقبت از بدعهدی و اعمال نفاق آمیز او رشته
حیات او از یکدیگر گسیخت چنانچه از کلام آینده بوضوح می پیوندد **ذکر نهضت ولی محمد خان از بخارا
بجانب سمرقند و محاربه او با امام قلیخان و اختتام احوال آن پادشاه برگشته بخت** چون منشی
دیوان قضا و طغرا کش مضمون یفعل الله ما یشاء طغرای غرای توتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء و تعز من تشاء را از منشور دولت ولی محمد خان بگزلک تقدیر حک ساخته برقم تذل
من تشاء مرقوم و مختوم گردانیده بود سعی و کوشش فایده نداد و هیچ تدبیرش موافق تقدیر
نیفتاد و آنچه بظاهر خیر او مینمود ببر عاقبت شر نتیجه داد بالجمله چون ولی محمد خان بمقر سلطنت
و مستقر خلافت قرار گرفت گلشن دولت او که از خشک سال حوادث و نوایب روی به
پژمردگی آورده بود سرسبزی آغاز نهاد و امرا و دولتخواهان از اطراف و جوانب رسیده تهنیت و
تجدید جلوس عالی بجای آوردند و غلبه و ازدحام تمام در پایه سریر سلطنت مصیرش میداد
مشخص شد که امام قلیخان بکدام طرف رفته جمعی ناقص خردان خوشامد گو چنین نمودند که امام
قلیخان را در ماوراء النهر مجال اقامت نمانده مفر و مقری ندارد و بجانب بلخ بظنه آنکه برادرش
کومک اطاعت او نخواهد کرد نمیتواند رفت و سوای آنکه بکابل رفته از آنجا عزیمت هندوستان
نماید نوعی دیگر محتمل نیست و لشکریان که در سمرقند اند هرگاه نزول موکب عالی را در بخارا و فرا

امام قلیخان استماع نمایند فوج فوج روی امید بدرگاه عالی آورده غاشیهٔ بندگی بر دوش
خواهند گرفت و اصلا طریق دیگر را احتمال نمی دادند و ولی محمدخان نیز از هجوم خوش آمد
گویان و سخنان نفاق آمیز اوزبکیه که بظاهر شعار دولتخواهی بظهور آورده بباطن اسباب
ادبار او را سرانجام میدادند راه صواب گم کرده از طریق حزم و دوراندیشی غافل افتاد
خود را پادشاه مستقل مطلق العنان تصور کرده و نامهٔ اخلاص آمیز محتوی بر تمکن و استقلال خود
بر سریر سلطنت و فرار امام قلیخان و اطاعت و انقیاد جنود اوزبکیه بحضرت اشرف نوشته
ارسال داشت و از طبقهٔ قزلباش جمعی را رخصت انصراف داده معدودی را نگاه
داشت که چون امرا و اعیان اوزبکیه که در سمرقند آمده بکورنش عالی استسعاد یابند و خاطر از
آن ممر جمع کرده ایشان مشاهده نموده باز گردند و دران چند روز که در بخارا رحل اقامت
انداخته بود اکثر مردم از بیم تهدید سیاست او خایف و هراسان گشتند و درین اثنا بوضوح
پیوست که امام قلیخان بقلعهٔ قرشی در آمده و درانجا توقف کرده ولی محمدخان از شنیدن این خبر
بی آرام گشته مرکز دولت را خالی گذاشته با موازی هفده هزار کس که در موکب او جمع آمده بودند
از بخارا بیرون آمده راه قرشی پیش گرفت که اگر امام قلیخان محصور گردد قلعهٔ قرشی را محاصره نموده او را
بدست آورد و اگر از انجا نیز فرار نماید یکبارگی از درجهٔ اعتبار ساقط گردد و بعد از آنکه دو سه کوچ
بجانب قرشی رفت ریش سفیدان ازبها دران موکب عالی صلاح دران دیدند که اول بجانب
سمرقند نهضت نمایند زیرا که امرا و لشکریان که در سمرقند اند چون پادشاهی درمیان ایشان
نیست طوعا و کرها قدم در دایرهٔ متابعت خواهند نهاد و بعد از آنکه آن لشکر را بخود ملحق
ساخته باشیم از روی استظهار و استقلال بدفع امام قلیخان بپردازیم ولی محمدخان برأی سفیهان
قزلباش خصوصا بوداق خان بیک قاجار که همراه بودند مشوره نموده ایشان گفتند که درین
وقت امام قلیخان در قرشی با قلیل است و اعوان و انصار او در سمرقند اند بسرعت و استعجال
خود را بقرشی رسانید او را بدست می باید آورد که اگر او با لشکر سمرقند پیوندد کار مشکل میشود
هرچند ولی محمدخان خواست که زودتر خود را بقرشی رساند ریش سفیدان اوزبکیه مانع آمده
رفتن جانب سمرقند را اصوب شمردند و دران باب غلو کردند جناب خانی نیز با آن رای خطا
که از روی مکر و حیله اندیشیده بودند عمل نموده عنان از راه قرشی بجانب سمرقند منعطف ساخته روانه

شدند و ولی محمدخان نامهٔ محبت آمیز بسلاطین قزاق نوشته ایشان را بسلوک طریق موافقت دلالت نموده
وعده های جمیل داد اما امرا و اعیان اوزبکیه که در سمرقند بودند در اول حال که خبر آمدن ولی محمد
خان و تمکن و استقلال او در بخارا و فرار امام قلیخان استماع نمودند بعضی ازیشان اطاعت و
انقیاد ولی محمدخان نهاده در مقام اعتذار بودند و بعضی دیگر که از و خایف و هراسان بودند
در مخالفت و موافقت متردد بوده درمیان خوف و رجا روزی چند بشب آوردند و بعد از آنکه
بودن امام قلیخان در قلعهٔ قرشی و عطف عنان ولی محمدخان از قرشی بسمرقند نزد ایشان محقق گشت
آن مردم بدو گروه گشته فوجی شعار دولتخواهی ولی محمدخان ظاهر ساختند و برخی مخالفت
آن جماعت ورزیده هواخواهی امام قلیخان پیش نهاد همت ساختند و چند نفر از هواخواهان
در سمرقند بسرعت برق و باد بجانب قرشی رفته امام قلیخان را از موافقت لشکر خبر داده او را
برداشته از راه غیر معهود ایلغار نموده بسمرقند رسانیدند و چون امام قلیخان بسمرقند رسیده
بلشکر ملحق شد دیگرباره بدولت و اقبال خود امیدوار گشته کمر محاربه و عزیمت برمیان بست و
گروه امام قلیخان بر گروه ولی محمدخان تسلط یافتند و ایشان را از سمرقند بیرون کرده متفرق
و پریشان ساختند و ولی محمدخان غافل ازین مقدمات تبانی روانه بجانب سمرقند بود
و ریش سفیدان و بهادران که در ملازمت جناب خانی بودند گفتند که اگر موکب عالی بسرعت و استعجال
سمرقند در حرکت آید موجب زیادتی خوف و وحشت آن مردم گشته اکثر سالک طریق فرار میگردند و
صلاح دولت آنست که ایشان را استمالت گردانیده آهسته آهسته طی مسافت نمایند که خوف و
وحشت آن طبقه زایل گشته باستقبال موکب عالی آیند و جناب خانی بصوابدید ایشان عمل نموده
آهسته آهسته میرفت و لحظه فلحظه منتظر ورود امرا و ریش سفیدان سمرقند می بود و اصلا بخاطرش
خطور نمیکرد که حرف خلاف او بر زبان احدی جاری تواند شد و چمن دولت پادشاهی خود را
از خار تعرض معاندان پاک و مصفی تصور نموده از حیله و نفاق اوزبکان غافل بود تا آنکه
جمعی از جانب سمرقند رسیده جناب خانی را از وصول امام قلیخان و اتفاق آن مردم بر مخالفت
و عصیان و تفرقه و پریشانی هواخواهان آگاه کردند و نواب خانی از وصول امام قلیخان از
خواب غفلت بیدار گشته اندکی از حیله و نفاق ملازمان موکب عالی که او را از رفتن قرشی باز
آورده صیدی را که پابستهٔ دام گرفتاری شده بود رها نمودند آگاه شده با ایشان خطاب

وعتاب آغاز نهاد و انجماعت باز او را بچرب زبانی و حرف و حکایت تسلی داده چنان نمودند
که مردم سمرقند را که اندک مایه مردمی اند چه حد و یارای آنکه در مقابله پادشاهی توانند در آمد
بلکه باعث آوردن ما و دولتخواهی پادشاه است که بتلافی تقصیرات او را دست آویز ساخته
بخدمت عالی آورند و عنقریب او را گرفته خواهند آورد و اگر بهمچنین نشود جمیع تهمت زده
خلاف و عصیان اند و از قهر و غضب پادشاهی ایمن نیستند امام قلیخان را برد ابجانب
مغولستان فرار خواهند کرد و سایر ملازمان بملازمت عالی میرسند و نوعی دیگر احتمال
نمیدادند و خاطر ولی محمد خان گرچه ازین سخنان اطمینان نمی یافت اما علاجی نداشت مگر راکسان فرستاد
که کیفیت و کمیت لشکر رسیده خبر جزم آورند و فرستادگان آمده نقل مینمودند که آنجماعت
از نیک و بد زیاده دو چیز از بیت شده و خندق در پیش روی خود کنده جرات پیش آمدن ندارد و
ولی محمد خان با امرا انکاش نموده اراده کرد که چون لشکری که در موکب عالی اند زیاده از لشکر مخالفت
بملاحظه بر سر ایشان رفته این قضیه را بنوک ناوک دلدوز و شعله تیغ جانسوز بقطع رسانند درین
اثنا خبر رسید که سلاطین زاده های قزاق که دو برادر بودند با چهار کس کومک اعدا دیار پادشاهی
میان بسته متوجه ملازمت عالی اند امرا او زبکیه متفق عرض کردند که امام قلیخان و اتباع او بمعاونت
سلاطین زاده های قزاق مستظهر و امیدوار بودند حالا که ایشان موکب پادشاهی ملحق میکردند موجب
یاس و ناامیدی امام قلیخان گشته سلک جمعیت او ازین پریشان میگردد و صلاح درین است
که تا آمدن سلاطین زاده های قزاق صبر نموده بعد از وصول ایشان بدانچه مصلحت باشد عمل نمائیم
تا آنکه ولی محمد خان بحوالی سمرقند رسیده تلاقی فریقین بتقارب انجامید در روزی که ولی محمد خان
محاربه دشمنان را بتقدیم رسانیده مستعد قتال و جدال گشته بود خبر وصول سلاطین زاده ها رسیده جناب
خانی جمعی را باستقبال فرستاد یک برادر با سیصد کس پیشتر آمده بملازمت عالی رسید و بملاحظه
توره و آداب چنگیزی نزد ولی محمد خان زانو زده کورنش نمود و جناب خانی نیز او را در آغوش
مهربانی کشیده رسم معانقه بجای آورد و مشارالیه عرض کرد که چون شوق ملازمت پادشاهی غالب
بود منتظر لشکر نشده از روی اخلاص با اندک مردمی آمدم و برادرم فردا با چهار کس آمده بجنود ظفر
ورود پادشاهی ملحق میگردد ریش سفیدان و اتالیقان نواب خانی عرض کردند که چون برادر شما از
راه دور ایلغار نموده آمده است و کوفت راه دارد امروز جنگ را در حیز تاخیر انداخته باو

کامروز

که امروز و امشب او نیز از رنج راه آسایش یابد فردا که برادرش با لشکر او ملحق گردند متوجه مخالفان
گشته معامله ایشان را فیصل دهیم جناب خانی در آن روز فسخ عزیمت محاربه نموده مجلس آرائی و ترتیب
اسباب ضیافت پرداخته با سلاطین زاده های قزاق صحبت ملوکانه داشت روز دیگر
پنجشنبه هفتم شهر رجب المرجب سنه بود قراولان خبر رسانیدند که در اردوی امام قلیخان شور و شر
و غوغای عظیم است لشکریان فوج فوج جبه و یراق پوشیده سوار میشوند امرا عرض کردند که چون
تاب توقف برابر صولت پادشاهی ندارند و از کومک و مدد قزاق مایوس شده اراده فرار دارند
و اکثر مردم همین لحظه بظلال اعلام پادشاهی استظلال میجویند ولی محمد خان نیز رعایت حزم و احتیاط منظور نموده
جنود موکب عالی را امر فرمود که جبه و یراق پوشیده حاضر گردند و بعد از اجتماع لشکر سوار شده میمنه
و میسره صف سپاه آراسته آماده حرب و قتال گردید و دیگری از قراولان آمده نمود که لشکر امام
قلیخان یکجا جمع شده سپاهی عظیم بنظر در می آید و اصلا تفرقه و پراکندگی از اطوار ایشان معلوم
نمیشود بلکه داعیه حرب و قتال دارند و چون تا غایت هر کس که می آمد عدد لشکریان سمرقند را زیاده
از ده هزار نشان نمیدادند جناب خانی که تهور و مردانگی که داشت حسابی از ایشان نمیگرفت
و هیچکس نمیگفت که میانه این دو گروه جنگ خواهد شد درین وقت تزلزل و اختلال در بنای احوال
او پدید آمده یکی از اتالیقان جنگ دیده و کار آزموده خود را فرستاد که از دور آن لشکر را بنظر
احتیاط در آورده از کیفیت و کمیت آن آگاهی بخشد و چون مکرر او در کنگاشهای اوزبکیه خلاف ظاهر
شده و بر قول ایشان زیاده اعتماد نداشت بوداق بیک قاجار ملازم محراب خان را که مرد
جنگ دیده کار آزموده بود همراه اتالیق مذکور کرد که ملاحظه لشکر نموده خبر واقعی سازند صحیح
القولی از بوداق بیک مذکور نقل نموده که میگفت چون همراه اتالیق پیش رفته بر بلندی بر آمده
ملاحظه لشکر نمودم زیاده از بیست هزار کس بنظر در آمد که مکمل و مسلح گردیده صف سپاه آراسته
با آیین شایسته جنگ پیش می آمدند ساعت بساعت آثار پیش آمدن ظاهر میگشت با اتالیق گفتم که خانه
شما خراب شود و نمک این پادشاه بر شما حرام باد که با وجود گردید و درین مدت یک سخن راست
باو نگفتید که فراخور آن فکری اندیشد اتالیق گفت که ما هم این معامله را بهمین عنوان تصور کرده بودیم حالا
واقع شده و اگر خبر واقعی بگوییم موجب خوف و هراس لشکر میگردد و حالا اتالیق بازگشته مزاج خوبی چند کرده
بما حقیقت واقعی عرض کرده گفتم که این جماعت با تو عذر میکنند و مخالفان بعدد و عدت از ما زیاده

کاش جماعت قزلباش را رخصت میدادی اگرچه اندک مردمی بودند اما در معرکه محافظت پادشاه
کرده اگر شکستی واقع میشد پادشاه را از معرکه می توانستیم برد حالا بهر حال جمعی را از قزلباش
و تفنگچی که همراه اند از حوالی خود دور مساز و بخبر حراست ذات شریف بخدمتی دیگر مامور
مگردان جناب خانی ازین اخبار مضطرب گشته بوداق بیک قزلباش را امر کرد که از حوالی
خیمهای خانی دور نشوند و موکب عالی بعزم جنگ پیش میرفت و مخالفان نیز پیش می آمدند و در
دست چپ حصار خرابی بنظر در آمد آتالیقان گفتند که مبادا جمعی از مخالفان باین خرابه
آمده کمینگاه سازند و چون ما پیشتر رویم در عقب قول بزرگ در آمده دستبردی نمایند اولی
آنست که از جنود پادشاهی جمعی بمحافظت این خرابه تعیین کنند پانصد نفر از جنود اوزبکیه بدین
خدمت مامور شدند آتالیقان گفتند که جنود قزلباش بندوق انداز اند و حصارداری از جمیع
از اوزبکیه بیشتر میکنند قزلباش را همراه میکرده باشند بهتر خواهد بود نواب خان راضی باین
نبود امارت شعبدان (?) اصرار نموده درین باب مبالغه بسر حد افراط رسانیدند جناب خانی
بوداق بیک را طلب نموده طوعا او کرها بدین خدمت فرستاد و بوداق بیک با دویست
نفر از قزلباش تفنگچیان خوب و پانصد نفر از اوزبکیه متوجه حصار شده اسپها را در پای حصار
گذاشته پیاده ببالای حصار در آمدند و چون جنود امام قلیخان نزدیک شدند دو سه هزار کس
بآن حصار فرستادند قزلباشیه با آنجماعت جنگ عظیم کرده بضرب گلوله تفنگ جمعی کثیر را
در پای حصار بخاک هلاک انداختند ایشان را اجال مداخلت نداده باز گردانیدند مرتبه دیگر
دو سه هزار کس آمده کاری نساختند و درین زد و خورد خبر بولی محمد خان رسید که برادر کوچک
نواب خانی می آمدند بدلالت یکی از خواجهای نقشبندیه که مرشد طبقه اوزبکیه اند و سلاطین
زادهای مذکور دست ارادت باو داده بودند مدد امام قلی خان را پیش نهاد همت ساخته
بلشکر او ملحق گردید جناب خانی از کومک و مدد مایوس گشته قوت و قدرت لشکر مخالف و بی اتفاقی
لشکر خود مشاهده نموده در شکیبائی قلق و اضطراب افتاده کس فرستاده بوداق بیک را طلبید
که با جماعت قزلباش آمده از موکب عالی جدا نشوند اوزبکیه که در حصار بودند بهانه آنکه اگر شما بیرون
روید مخالف دلیر گشته بر ما ظفر می یابد و در معرض تغلیب مانع شده نگذاشتند که قزلباش از حصار بیرون
روند بوداق بیک جزایر (?) فرستاده از ممانعت ایشان معلوم کرد و مقرر شد که قزلباشیه را

در آنجا گذاشته خود با چند نفر که همراه تو اند آورده باید بوداق بیک با هفت هشت نفر از
حصار بیرون آمده خود را بموکب خانی رسانیده خان را بغایت مضطرب یافت و [illegible]
و پادشاهزاده قزاق که با سیصد نفر همراه بود عرض کرد که چون لشکر امام قلیخان بر سر
راه بوده اند برادرم باینطرف راه نیافته بی اختیار بمخالفان ملحق گشته عنقریب صف [illegible]
مخالفان را بر هم زده باینطرف خواهد آمد درین اثنا یکی از مردم قزاق از آنطرف تاختن
آمده بخدمت پادشاهزاده رسید و در گوشش او سخنی گفته باز گردید مشار الیه عرض کرد که
برادرم پیغام کرده که ما اینک باینطرف می آئیم اگر امر نواب خانی باشد من با جمعی پیشتر روم
که اگر مخالفان تعاقب برادرم نمایند بمدافعه قیام نمایم هر چند خان میدانست که این حکایت
وقوعی از صدق ندارد لاعلاج رخصت داد و مشار الیه با جنود قزاق چون اندکی از
موکب پادشاهی جدا شد [illegible] تیر کرده بمخالفان پیوست و این موجب رمیدگی
قول و تفرق سپاه خانی گردید مقارن اینحال ده پانزده هزار کس از سپاه امام قلیخان [illegible]
فدائی وار تاختند ولی محمد خان که مشاهده اینحال نمود عار هزیمت و فرار بخود قرار
نتوانست داد و تیغ مردانگی از غلاف کشیده بنفس خود بمقاتله آن جماعت تاخت و [illegible] قول
و اکثر اعیان اوزبکیه که با او بودند عنان از معارکه پیچیده خود را پس کشیدند و [illegible]
و او با دویست سیصد نفر خود را بر لشکر دشمن زده در دریای هیجا غوطه خورد از کثرت گرد
و غبار غالب از مغلوب تمیز نمیشد چون غبار فرو نشست یکی از لشکریان امام قلیخان در معرکه
خان را شناخته دید که زخمی افتاده قدرت حرکت ندارد از اسب پائین آمده او را بر [illegible]
بنظر امام قلیخان رسانیده اوزبکیه که با او مخالفت کرده حسب الاشاره [illegible] در قتل او تعجیل نموده همان
لحظه نقش وجود آن پادشاه عالیجاه را از لوحه حیات ستردند و بقایای لشکر که خویش و تبار یکدیگر
بودند باهم آمیخته درین معرکه زیاده از دویست سیصد کس از اوزبکیه بقتل نرسید و بوداق
بیک قاجار و رفقا بعد از مشاهده اینحال از حیات بقیه قزلباش که در آن حصار بودند نومید
گشته سر خویش گرفته جنگ کنان خود را از جنگ اوزبکیه رهانیده چون شب در آمد اسپها را
انداخته تغییر لباس کرده شب طی مسافت نموده روز مختفی میگشتند تا آنکه خود را پیاده
و فلاکت ببخارا رسانیدند و از آنجا با سوداگران هروی رفیق شده در لباس تجار به مرو رسیدند

وبتدریج از انجماعت که در حصار مانده بودند سی چهل نفری یک یک و دو دو بلطایف الحیل
بسلامت بر رو رسیده وبقیه شربت هلاک چشیده بود اق بیک مذکور در دار السلطنه
تبریز بخدمت اشرف رسیده حقایق حالات را بنوعی که در رشته تحریر در آمد تقریر نمود نواب
اشرف تاسف بسیار خورده کس نزد رستم محمد سلطان پسر او که در هرات بود فرستاده
لوازم پرسش بعمل آورده خلعتهای فاخر پادشاهانه جهت او فرستاده بحسین خان شاملو حاکم
هرات امر شد که تزل و ساوری و ما یحتاج او و ملازمان او را سامان داده او را از قضیه
پدر تسلی بخشند که ان شاء الله تعالی چون خاطر اشرف از مهمات رومیه جمع گردد بلطف الهی تلافی
حال با شدا امداد و همراهی که نسبت بپدرش بکنون خاطر انور بود نسبت باو سمت ظهور خواهد یافت

ذکر توجه موکب همایون نصرت نشان بصوب آذربایجان و بازگشتن و قشلاق نمودن در مازندران

درین سال همایون فال شهریار بیهمال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی سه ماه بهار در دار السلطنه اصفهان
بعشرت و شادکامی گذرانیده بعد از روانه نمودن ایلچی پادشاه اوزبک رایت نصرت پرتو عزم
توجه آذربایجان در حرکت آورده ییلاق فریدن و آق الک روانه شدند و از آق الک
اردوی کیهان پوی را بجانب چمن سلطانیه فرستاده خود با معدودی از مقربان ملازمان
رکاب قدسی نشان بنهاوند تشریف بردند و قلعه نهاوند را که سبحی حسن خان و مهدی قلیخان
قلی بیک امیر آخور چغتای تعمیر یافته بود ملاحظه نموده چند روز در منتزهات نهاوند و توی وسرکان
وا آلخندر و سیر فرموده در چمن سلطانیه باردوی ظفر قرین ملحق گشتند ایالت پناه الله وردی خان
با امرا و عساکر فارس در چمن سلطانیه بموکب همیون پیوستند و چند روز جهت اجتماع لشکر ظفر اثر در
چمن مذکور توقف فرموده بعد از جمعیت امرا و عساکر ممالک و قورچیان و غلامان و یساولان خاصه شریفه
از انجا کوچ فرموده اردوی گردون شکوه بجانب اوجان تبریز در حرکت آمده بندگان حضرت
اعلی اراده طواف مرقد منور سلطان الاولیا و مشایخ عظام صفویه فرموده با مخصوصان و
مقربان از اردوی نصرت نشان جدا شده بدار الارشاد اردبیل تشریف بردند و بعد از
شرایط طواف و زیارت تشریف آورده در ییلاق اوجان باردوی ظفر نشان پیوستند و قبل از
ان خبر رسیده بود که مراد پاشای سردار که در دیار بکر قشلاق نموده بود و پای در میدان مصالحه
نهاده میانه این دو پادشاه اراده صلح داشت پهلو بر بستر ناتوانی نهاده عالم فانی را وداع نموده

درین هنگام خبر فوت او تحقیق پیوست و بعد از فوت او نصوح پاشا مهم سرداری را از
پیش خود گرفته بقطع و فصل مهام سرحد مشغول است و از جانب پادشاه روم نیز امر سرداری
یافته بعد از چند روز یکی از علماء آن طبقه که قاضی اردبیل بود از جانب نصوح پاشا برسم رسالت
بخدمت اشرف آمد خلاصه سفارشات آنکه از جانب حضرت خواندکار امر سرداری و
اختیار امر صلح و جنگ قزلباش نوعی که مراد پاشا مفوض بود باین خیرخواه تفویض یافته بحسن
سمانت که مراد پاشا کوشش و تعهد نموده بود این بنده نیز جهت حصول نیکنامی و نیک خواهی
مسلمین طمع تعیین آن عزیمت را امضا میرسانم و بشکرانه آنکه این نام نیک و صفو روزگار ار من باقی
دامن در میان زده معامله صلح را استحکام میدهم لیکن ملتمس آنست که چون محمد بیک ایلچی سابق
جهت استمزاج مصالحه آمده بود و از جانب خواندکار حضرت استرضا حاصل است حالا ایلچی از
امرا و ایلچیان قزلباش با تحف و هدایای لایقه جهت استحکام این امر عظیم و استقرار این کار
بزرگ تقرر شد و چون ایلچی مذکور از اهل شرع بود نواب اشرف امر فرمودند که او را در منزل
عالیجناب صدارت پناه اسلام و اسلامیان ملاذی قاضی خان الحسینی که بعالی رتبه صدارت
عظمی و تقدم ارباب عمایم ممالک محروسه سرافراز است فرود آورند و ایلچی مذکور که مرد فاضل
سنجیده کاردان بود بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر کماینبغی ادای رسالت و سفارت
نموده بعواطف پادشاهانه مفتخر و مباهی گشت و رایات نصرت آیات در اول ... از اوجان
کوچ فرموده در دار السلطنه تبریز نزول اجلال واقع شد کافه خلق آن دیار استقبال موکب
همایون نموده و زبان صدق بیان بدعا و ثنای شهریار کامکار کامران گشادند و قاضی
خان که صدر ایران و سید بزرگ عالیشان متعالی مکان و صاحب شوکت و مکنت بود
برسالت روم تعیین فرموده موازی سه هزار تومان زر رایج شاهی عراقی نقد و بعضی امتعه
و اجناس و یراق ضروری آن سفر با و انعام فرمودند و تحف و هدایای لایقه برسم ارمغان
جهت پادشاه ذی جاه روم از اقمشه حریر و اجناس طلا باف و نقره باف با نواع مختلف
و سایر امتعه ممالک عجم که در خور همت بلند شاهی و شان مرتبه قیصری بود تعیین فرموده و بدر ویش بیگ
ملازم خاصه شریفه که از سادات عظام مرعشی قزوین و مرد قابل سنجیده سخندان بود سپرده
رفیق قاضی خان کردند و مکتوب محبت اسلوب بپادشاه روم قلمی شده بعضی از سخنان

ولاراونکات دلپذیر حقیقت پیرا که مشعر بر مطالب عالیه دنیا وعقبی بود دران درج فرموده
وبنقضات منتشر حه پایهٔ سریر عثمانی مناشیر اقبال اصدار یافت که چون حضرت واهب العطایا
کافهٔ اهل اسلام را بمنهاج شریعت غرّا احمدی و مسالک ملت بیضاء محمدی هدایت فرموده
و سلاطین عدالت آیین را بحفظ ثغور اسلام و صیانت احوال مسلمین مامور گردانیده نظام
مهام عالم بقانون شرع قویم وقواعد ملت مستقیم منوط و مربوط است بنا بران سید مشار الیه
که از افاضل علماء دیار عجم است بدان صوب فرستادیم که باتفاق علما و افاضل ان دیار
قانون شرع را منظور داشته در هر باب انچه موجب تقویت اسلام و انکسار لوای کفر و ظلام
و ترفیه حال مسلمین باشد از طرفین بعمل آورده شود و ازان عدول نجویند و از افاضل این دیار قاضی
معز اصفهانی و ملا سلطان حسین تونی و شنی یزدی که از دانشمندان روزگار اند و قاضی مومن اصفهانی که سابقا
قاضی اصفهان بوده و حکیم عبدی اردبیلی با چند نفر از جوانان قزلباش رفیق قاضی خان فرموده که در
سفر روم همراه بوده بلوازم خدمت و مصحوبی او قیام نمایند و او بنوعی که سزاوار رتبه او و لایق مصادرت
بود بسامان و سرانجام آن سفر پرداخته با موازی یکصد نفر از رفقا و ملازمان بآیین شایسته
روانه مقصد گردید و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ماه رجب و شعبان و رمضان را بخرمی و شادکامی
در خطه دلپذیر تبریز گذرانیده سه روزه بعد از فراغ از امور ضروری دولت و انجام مقاصد و مرام
ارباب حاجات و داد و دهی سپاهی و رعیت بسیر و شکار و چوگان بازی و قپق اندازی نشاط افزا بوده
و چون ایام صیام باختتام رسید چند روز بسامان عساکر ظفر نشان و عرض ملازمان رکاب اقدس و دیوانیان
پرداخته معدودی از ملازمان و مقربان بزم اشرف را نگاه داشته سایر عساکر را رخصت داده
که بمنازل و مساکن خود روند و دیوانیان اعلی و ارباب مناصب را امر فرمودند که بدار السلطنه اصفهان
رفته علوفه و مرسومات لشکر را سرانجام دهند و خود بنفس نفیس اراده سیر و شکار گیلانات و مازندران
بهشت نشان فرموده از راه اهر و طوالش روانه شدند از سوانحی که در دار السلطنه تبریز بظهور پیوست
تخریب قلعه سابق آنجاست قبل ازین مذکور شد که در ربع رشیدی جانب شرقی تبریز قلعه جدید طرح فرموده
چون باتمام رسیده بود حکم بتخریب قلعه عتیق صادر شد اطراف و جوانب آن را برادر اعظام
ملازمان رکاب مقدس و طبقات حشم نصرت شیم تقسیم فرمودند و در عرض ده روز قلعه بآن متانت
وارتفاع بسعی غازیان انهدام پذیرفته با زمین یکسان شد آب رود خانه را بمیان قلعه بسته

السوی

وسولی دولتخانه قدیم که منازل پادشاه مرحوم حسن پادشاه بوده و شاه جنت مکان عمارات بران
افزوده اند از سایر عمارات میان قلعه و منازل که درین چند سال ترتیب یافته بود آثار نماند

ذکر توجه پادشاه فریدون فر کسری نشان بصوب مازندران بهشت نشان

چون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از تبریز بعزم سیر و شکار با جمعی از مخصوصان و میهمانان و مقربان و ندما و ارباب
وارباب طرب و قوشچیان و سایر ملازمان درگاه که بموافقت موکب همایون مامور بودند
بجانب مازندران بهشت نشان روانه شدند و بهر محل از محال طوالش و گیلانات که میرسیدند
چند روز دران مقام آرام گرفته در کمال فرح و انبساط بنشاط سیر و شکار پرداخته مسرت بخش
خاطر همگنان بودند و با جمعی که دران سفر بعزم ملازمت اشرف و همعنان رکاب اقدس سرافراز
بودند بدستور سایر مهمانان سلوک فرموده متکفل باحتیاج ایشان شدند و فرمان بران
حسب الفرموده روز بروز و منزل بمنزل ساوری و اقامت هر کس را فراخور حال از سرکار فیض
سرانجام مینمودند و تا در آن ولایت دلگشا اقامت داشتند کل رفقا از نعم وافره پادشاهی
بهره مند بودند و بدین طریق طی مسافت فرموده در کمال شگفتگی و انبساط قدم بولایت دلپذیر
مازندران نهاده در خطه ارم بنیاد فرح آباد که در کنار دریای خزر واقعست و قبل ازان
بطاهان موسوم بود لنگر اقامت انداختند و در منازل بهشت آسا و باغات فردوس نما
که معمار همت آنحضرت دران مکان نزهت بخش طرح فرموده بود مسکن گرفته بعیش و خرمی پرداختند
و چون آن مکان نزهت بخش لیاقت شهریت و استعداد تربیت داشت زیرا که رودخانه
تیجنه رود از میان میگذرد و ماحصل روضه ما نهرها سلسال آن بقعه ارم تمثال و نهر کوثر مثال
اوست و آب و هوایش منظور نظارگیان بدایع صنع حضرت ذوالجلال است اراده خاطر ارجمند بآن
متعلق گشت که در آنجا دولتخانه همایون طرح انداخته آنرا شهر نمایند چون در مدت اقامت
آنجا همیشه فرح و سرور در خاطر نزدیک و دور افزایش داشت خطه فرح بخش را بفرح آباد موسوم
گردانیدند و در کنار تیجنه رود دولتخانه مبارک طرح فرموده همگی همت بر ترتیب آن بلده معروف
داشتند و در هر سال دران عمارات عالیه افزوده بارگاه و حمامات و مساجد و کاروانسراها بنا
فرموده باتمام آنها موفق گردیده اند و خیابانی از فرح آباد تا بلده ساری که چهار فرسخ است
طرح فرموده بجهت بارندگی و کثرت گل و لای که از خواص اکثر دریا کنار خصوص ولایت مازندرانست

خیابان مذکور را سنگ بست قرار داده اند که از معایب گل و لا مبرا باشد و جمیع امرا و ارکان دولت
و اعیان حضرت منازل مرغوب در اطراف و جوانب خیابان و کنار شهر ترتیب داده اند
و بتصاریف ایام از اطراف و جوانب طبقات انام و اصناف خلایق روی امید بدانصوب
آورده و در آنجا اقامت گزیده هر طبقه و هر طایفه در یک محله منازل و تالار عالی ترتیب داده
بنوعی که آب نهر رود از میان حقیقی شهر میگذرد و الیوم بتوجه ظل همایون اعلی آن بلده طیبه از
بسیاری عمارات و باغات و بساتین فردوس نما و کثرت خلایق مصر جامع در ممالک
ایران بلکه جهان شهری بآن عظمت نشان نمیتوان داد و در سایر قصبات آن ملک
خصوصا آمل و ساری و بارفروش شده که هر یک از ایشان نشانی از روضه رضوان و
هر قطعه رشک ارم های قطعات جنان نشان عمارات دلکش و باغات فرح افزا طرح فرموده
در کمال زیب و بها و نهایت خوبی و صفا اتمام یافته و عموم سکنه آن دیار در ظلال معدلت
شاهانه آسوده حال روزگار میگذرانند و از میمنت قدوم مسرت لزوم منافع بسیار و فواید
بیشمار فایض میگردند القصه حضرت اعلی رستم نژاد در آن بلده فردوس مقام بپایان رسانیده
تا ایام نشاط انگیز بهار در آن روضه جنت آثار اقامت داشتند که کوکبه رایت نوروز سلطانی
طنطنه جهان افروزی در زمین و زمان انداخت از مشاهیر متوفیان که درین سال از جام
اجل شربت ناخوشگوار ممات چشیدند یکی ملک بیگ وزیر قورچیان عظام است که چند ماه
قبل از فوت مرض ریک مثانه بهم رسانیده بود و بعد از مدتی دو سنگ بزرگ بهن شبیه بهیات باقلا
از مجری بول و افتاد بعد از آن سلس البول بهم رسانیده بود اما با قوت ضعف از حرص خدمت
بدستور سابق متردد بود و بلوازم خدمت قیام مینمود چون از تبریز بیرون آمد در راه ضعف
قوی بر مزاج او طاری شده در هر منزل الم سواری علاوه آن شده ضعف قوت میگرفت
تا در میانج بی تاب و توان شده در رباط بنک پی از رباط دو در دنیا سفر عقبی اختیار نمود و مشارالیه
ابا مجدا از ملاکان اسداباد من اعمال همدان و مقدم و اعیان آن ولایت است و در آغاز
جوانی بخراسان رفته بعد از ترددات بسیار در مشهد مقدس در سلک ارباب قلم حضرت اعلی
منسلک گشته مستوفی قورچیان عظام شده بود بعد از قتل مرشد قلیخان در عراق بوزارت
قورچیان سرافراز شد مرد آدمی نیکو اخلاق بود و با شعار ترکی و فارسی ربط تمام داشت

دو سال قبل ازین متوجه سفر خیر اثر حجاز گشته بسعادت ادراک حج بیت الله الحرام و زیارت روضه
مقدس حضرت خیر الانام سرافراز گشته بود نعش او را بمشهد مقدس برده در آن روضه متبرکه
مدفون گشت دیگر میر ابوالقاسم ترشیزی که داماد میرزا عالمیان بود و بعد از فوت او وزیر
مازندران شده بود هم درین سال متوجه عالم بقا گردید و خواجه کمال الدین حسین اصفهانی که وزیر مشهد
مقدس معلی بود هم درین سال بجوار رحمت الهی پیوسته در آن آستان عرش نشان مدفون
گردید دیگری از متوفیان شاه وردی سلطان محمودی است که حاکم کیچ و مکران شده بود درین
سال در هنگامی که از بن فهل می آمد در حوالی اصفهان بعالم بقا پیوست شیرازی سلطان برادرش
بجای او بحکومت بن فهل منصوب گشته مقرر شد که گنجعلیخان لشکر بآن ولایت کشد و قلاع بن
فهل را مسخر نموده باو سپارد آقا ابوالفتح اصفهانی نیز که از عمده ارباب قلم و نویسنده مدقق
محاسب و مستوفی سرکار خاصه شاهی بود و در رکاب نصرت انتساب روانه مازندران بود در
گیلان مریض شده بعالم عقبی شتافت آغاز سال بهجت مآل لخقان ئیل مطابق سنه احدی عشر و
الف که سال بیست و ششم جلوس قدسی بود نوروز این سال میمنت مآل در روز شنبه هفدهم
محرم الحرام اتفاق افتاد یعنی آفتاب عالمتاب که مربی عالم و مرتب ما یحتاج بنی آدم است بحکمت بالغه
الهی برج حمل تحویل نموده طراوت ایام بهار عرصه جهان را چون دل اخوان الصفا نور و ضیا بخشید و
دیگر باره شاهدان چمن که حجله نشینان عالم خاک بودند بحکم آفریننده انجم افلاک از زیر مغاک سر برآوردند
جهان از طراوت ایام بهار و ترشح امطار تازه و تر گردید و از نکهت عبیر آمیز ریاحین دماغ جهان معطر
حضرت اعلی شاهی ظل الهی بدستور در ولایت مازندران بهشت نشان مازندران بسیر و شکار مشغول
داشتند و چون ایام نشاط افروز بهار سپری گشته هوای آن دیار روی بگرمی آورد نشاط تماشای
جشن سو و نحو که معتاد و مرسوم گیلانست از خاطر خطیر سر زده از فرحاباد بجانب گیلان توجه فرمودند
و رسم مردم گیلانست که در ایام خمسه مسترقه که بحساب اهل تنجیم آملک بعد از انقضای سه ماه بهار
قرار داده اند در آن پنج روز بجشن و سور و عشرت و سرور می پردازند و مذکر و مونث از
لباس تکلف عریان گشته هر جماعتی از اهل خود در دریا در آمده با یکدیگر بازی کرده آن پنج روز را
برین طرب و خرمی میگذرانند والحق تماشای غریبی است القصه حضرت اعلی بقصبه دوده سر
از اعمال رانکوه گیلان که این صحبت فرح انگیز منعقد شده بود رسیده تماشای آن بسرور

نمودند و در گیلان بهزاد بیک وزیر آنجا بجهت بعضی تقصیرات سابق و لاحق مواخذه و مخصوص گشته بتحصیل بقایا و تحقیق اموال دیوانی ایام عمل او بشاه وردی بیک یساول صحبت با میر دیو و لطیف خان بیک دوات دار مرجوع شد و از آنجا اراده دار الموحدین قزوین فرموده از راه کوچون و ل منجوا امان تنکه عبور فرموده بقزوین داخل شده در دولتخانه همایون نزول اجلال فرمودند و چندگاه در آن مکان دولت افزا بتخصیص عمارت دلپذیر موسوم بعمارت نو که احداث کرده همت والانهمت شاهی است عشرت پرا و در میدان سعادت بچوگان بازی و قبق انداز نشاط افزا بودند درین سال حکومت قزوین بسلمان خان ولد شاه علی میرزای استاجلو که همشیره زاده شاه جنت مکان و خود بمصاهرت این دودمان سرافراز بود مرجوع گشت اما مشار الیه باغوای ملازمان جنس ناد ان عمل عمال را اجاره کرده دخل در کل مهمات قزوین کرده و اندک روزی مردم از بد سلوکی و توت طامعه او بفریاد آمدند و مورد مواخذه و مصادره گشته تا دو سال دراز او و سوء اعمال در قید سلاسل و اغلال بود القصه موکب همایون فال از آنجا بفیروزی و اقبال بدماوند تشریف برده از راه ییلاق لار و فیروزکوه بقصد زیارت حضرت امام الجن و الانس متوجه مشهد مقدس معلی گردیدند روز در آن روضه مقدسه بعادت زیارت و لوازم خدمت پرداخته حسین خان شاملو حاکم بیگلربیگی خراسان از هرات با معدودی بقصد ادراک ملازمت اشرف آمده در حین مراجعت موکب همایون که حوالی مزار متبرک خواجه ربیع الخثیم مخیم دولت و اقبال بود رسیده دیگرباره دیده اخلاص خود را بکحل الجواهر تراب اقدام شاهی ظل الهی روشنائی افزود و چند روز در ملازمت اشرف گذرانیده رخصت انصراف یافت و در آن سفر خواجه جلال الدین اکبر عنوریانی خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بنابر ظهور کم طمعی و کاردانی و حسن سلوک بوزارت کل خراسان منصوب گشت و خاطر خطیر جهان آرا که بمعموری اقطاع و آبادانی اصقاع و تعمیر بقاع و رباع معطوف و همت عالی بران مقصور است بتعمیر مزار خواجه بزرگوار متعلق گشته عمارت مرغوب طرح انداختند و زیب و زینت آن مبالغه تمام فرمودند و همچنین خاطر فیض مآثر بتوسیع صحن مبارک روضه مقدس متعلق گشته چون صحن سابق در نظر همت والانهمت تنگ و حقیر مینمود و ایوان میر علیشیر که درگاه روضه مقدس است در جنوبی صحن واقع شده روی بشمال دارد در یک گوشه صحن افتاده بغایت بدنما بود حکم فرمودند که صحن را وسیع کنند بنوعی

که ایوان مذکور در میان حقیقی واقع شود و ایوانی دیگر در برابر آن جانب شمالی صحن که روی به جنوب داشته باشد و دو ایوان دیگر در جانب شرقی و غربی عمارت کنند و خیابانی از دروازه غربی تا شرقی طرح فرمودند که از هر طرف صحن مبارک رسیده از میان ایوانها بگذرد و معماران مهندس و استادان چابکدست شروع در کار کرده بسرکاری شاه نظر خان حاکم مشهد مقدس در اندک وقتی بنوعی که مکنون خاطر مبارک بود در کمال زیب و بها باتمام رسید چون ساکنان مشهد مقدس معلی از قلت آب در عذاب بودند انهار و قنوات مجدد احداث کرده مقرر داشتند که نهری را از میان خیابان بشهر آورده حوض بزرگی در میان صحن موضع فرموده ساخته از آنجا بمنازل و باغات و باغچها جاری باشد و الیوم کلا از فیض مقدم منور حضرت امام ثامن ضامن و ثانیا بتوجه خاطر اکسیر تاثیر حضرت اعلی مشهد مقدس معلی معمورترین بلاد خراسان و رشک روضه رضوانست امید که مثوبات آن بروزگار فرخنده آثار همایون عاید گشته موجب افزونی عمر و استدامت دولت گردد آمین یا رب العالمین القصه در روز دهم عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده از راه دشت بجریان نیر کنان و شکار افکنان بدار المومنین استراباد رسیدند و چند روز بانجاح مطالب ارباب حاجات آن ملک توجه فرموده فریدون خان حاکم آنجا کما ینبغی بلوازم ضیافت پرداخت و از آنجا بعزم قشلاق مازندران داخل شهر ارم بنیاد فرح آباد شدند از سوانحی که درین سال بظهور پیوست کشته شدن محمد خان قزاقلر حاکم لوری و چند نفر از آقایان معتبر او ست بدست از ناوران گرجی ملازم لوارصان خان حاکم کارتیل و سبب قتل او آنکه همیشه طایفه قزاقلر بنهب و غارت گرجستان کارتیل نموده گاهی بر علانیه و ظاهر و گاهی بر سبیل دزدی نسا و صبیان گرجیان را اسیر نموده و متفرق ساختند و بدین جهت عموم گرجیان از قزاقلر کینه دیرینه در دل داشتند در زمان رومیه که جعفر پاشا بسر سیمون خان بگرجستان آمد نظر پاشا پدر محمد خان با مردم خود که کهنه گرگ آن سرزمین بودند قلا لشکر روم گرده همایون خان را گرفته بود و فیما بین بمضمون الحب یتوارث و البغض یتوارث کلفت و عناد موروثی بود درین اوقات که محمد خان بخدمت اشرف فائز گشته از تقصیرات و زلات او اغماض شده بود قرار یافته بود که با یکدیگر صلح نموده من بعد طریق موافقت و دوستی مسلوک دارند لوارصان خان حسب الاشاره همایون با او گفتگوی مصالحه بمیان آورده طرح ضیافت

انداخت و او را با خواص معتبران طلب داشت و مشار الیه دعوت او را اجابت نموده
بمجلس خاص مهمانی رفت لوارصان و کرجیان با او غدر نموده در مجلس بقتل او و رفقا اقدام نمودند
هرچند محمد خان مستحق قتل بود زیرا که طبیعت او بنفاق سرشته بود و از صدق و راستی بهره
نداشت و قدر شفقتهای شاهی را ندانسته همواره میان او و سردار روم مراسلات
دوستانه واقع میشد و لهذا بجزای عمل رسید اما لوارصان خان و کرجیان نیز عاقبت بسزای آن
غدر که با دوست و دشمن مذموم است گرفتار آمدند دیگری از سوانح رفتن سارو سلطان
بیکدلی شاملو است که حاکم سارو غورغان و کاوررود بود بر سر اکراد بانه قبل ازین مذکور شد
که اکراد بانه در حین قراجوق از خدمت اشرف رخصت انصراف یافته با لکار خود رفت
و ولایت بدستور طریق بغی و عصیان مسلوک داشته از اکراد بانه دست درازی و بی اعتدالی
ان واقع میشد سارو سلطان با فوجی از جنود شاملو و غیرهم متوجه تنبیه و تادیب آن گروه
مخذول شده اکراد بانه بعد از ستیز و آویز از مقاومت راه انهزام پیمودند لهم گرفته و سارو سلطان
قلعه اسکندر را بدست آورده تا موازی هفتصد نفر از آن قوم برگشته روزگار را روانه دیار
عدم ساخت و بقیة السیف آواره و یار ادبار شدند و درین سال رستم محمد خان ولد ولی محمد خان
بی جازه و رخصت حسین خان بیگلربیگی خراسان پوشیده و پنهان بغرجستان رفت و سبب رفتن
او اینکه جمعی از اوباش اوزبکیه که در هرات بر سر او جمع شده بودند چون اعتمادی بجانب ایشان
نبود و پادشاهزاده از مردم خود جدا نمیشد حسین خان ایشان را در بیرون شهر جا داده بود و چند
مرتبه اراده رفتن نموده بودند حسین خان از غدر و بیوفائی اوزبکیه اندیشیده بتجویز رفتن پادشا
زاده تعلل نموده و بخود سر برخصت نواب همایون اعلی شاهی ظل الهی لشکر قزلباش را همراهی توانست
کرد تا شبی جنود اوزبک پادشاهزاده را طوعا او کرها برداشته بطریق ایلغار فرار نموده بطرف
غرجستان رفتند و حسین خان از بیم عتاب و خطاب شاهی که مبادا رفتن او محمول بر غفلت مشارالیه
گردد اندیشناک گردید اما چون شاهزاده بغرجستان رسید مردم غرجستان حسب الفرمان همایون
که در باب خدمت و رعایت او بایشان رسیده بود مقدم او را گرامی داشته اطاعت و انقیاد
بظهور آوردند و بجمعی که بدولتخواهی امام قلیخان والی بلخ با او مخالفت نمودند رفته تاخت و
غارت کرده اموال فراوان بدست آوردند و جهت حسین خان الوش بنیاد فرستاده مجددا

اظهار اخلاص و دولتخواهی و پاس حقوق نمک شاهی نموده عذر رفتن خواسته بود که چون
جناب خانی بنابر رعایت حزم و احتیاط بتجویز رفتن نمی نمودند و بهادرانی که در کیپ
حالی جمع آمده بودند در تردد و سواری که مراد طایفه اوزبک است مبالغه داشتند بنابر
ان مقید برخصت و طلب کومک نشده رفتیم هرگاه حادثه روی نماید که اقامت درین دیار
نتوانیم نمود بازمرجع و ملجا درگاه عرش اشتباه شاهی و مامن ممالک محروسه پادشاهی است
خاطر حسین خان فی الجمله اطمینان یافته حقایق اخبار مذکور را بدرگاه جهان پناه عرض نمود درین
سال معمار همت والا حضرت شاهی ظل الهی که دست آموز چندین صنایع و بدایع کارخانه
ایزدیست در قصبه شریفه اشرف از قصبات مازندران که بولایت استراباد
اقرب و بنزاهت و خرمی اشرف امکنه آن ولایت است عمارت عالی طرح انداخته
استادان چابک دست دران سرزمین بلند و پست حسب الفرمان فرمان ده زمان
شروع در کار کردند و رفته رفته عمارت بران افزوده آب جوی شکوه از کوه بلند بخیابان
کوثر آیین و ریاض ارم تزیین آورده فوارها از میان هر حوض بسان شعله نار سر بکره اثیر
کشیده و چون گل عراق که آتشباران ازبار روت میسازند در فوران است و باغات و
بساتین جنت آیین علی هذا القیاس دارد مولانا محمود کیلانی میرزا تاریخ بنای عمارت اشرف
نظم آورده قطعه خسرو آفاق شه کامبخش ⁂ آن ملک باطن هر خوب و زشت ⁂ کرد چو در
اشرف مازندران ⁂ طرح بنائی بصفا چون بهشت ⁂ از ره اقبال ز فیض قدم ⁂ آب و گلش را
گل عنبر سرشت ⁂ دست سعادت پی تاریخ آن ⁂ بر در آن دولت اشرف نوشت ⁂ از سوانحی
که در اواخر این سال بظهور آمد مغضوب گشتن الله قلی بیگ مؤرجی باشی قاجار است مشارالیه با
معتبر و معتمد شده بود و شفقتهای بیش از حد و قیاس شاهی و جانسپاری خود تکیه کرده سخنان
گستاخانه در خدمت اشرف بسیار میگفت و ظرافتهای بلند میکرد و حضرت اعلی شاهی طبیعی
و کوچک دلی و بی تکلفی گذرانیده بشاشت و خرمی بیشتر میفرمودند چون علانیه خطای
از او بظهور زیاده بود و همکنان بسبب انحراف مزاج اشرف گستاخیهای او را میدانستند اما
آنچه بر زبان مبارک اشرف در باب او مکرر جاری گشت لفظ نمکحرامی بود چنین معلوم که با
مرشد و ولی نعمت بدل شده در مقام تربیت یکی از شاهزادها در آمده بود و بالجمله در فرح آباد

او را به جری بیک مشهور بقرابهری قرامانلو گیرانیده اموال و اسباب او بحیطه ضبط در آمده
موازی سی هزار تومان از اموال و اسباب و املاک و اولاد او سوای مرصع آلات و
شتر و براق و اسباب که بمجلس ضبط شده بود بحصول موصل شد و چون سیاست و قلع و قمع سلسله او
در خاطر مبارک سوخ یافته بود بعد از قپین و شکنجه بسیار چشم او و پسرانش را کنده بالآخره
عبرة للناظرین در زیر چوب محصلان کشته شد آری با ولی نعمت از برون آئی گر
بهری که سرنگون آئی و هم درین سال عیسی خان ولد سید بیک ابن معصوم بیک صفوی که
برتبه والای مصاهرت اشرف سرافراز و از مرتبه یوزباشیگری بدرجه ایالت ترقی
نموده بود بعد از معضوب شدن الله قلی بیک قاجار منصب قورچی باشیگری باو تفویض یافت
والحق جوان خلیق آدمی شایسته و سزاوار دولت و بزرگیست دیگر از سوانح این سال
کشته شدن علیخان بیک جوانشیر و میرزا حسین بیک برادر او ست ایل جوانشیر از تراکمه
قراباغ است که چون سی و دو قبیله اند با توزاکی موسوم اند و آبا و اجداد میر کل عشیرت مذکور ایشان
بوده اند در زمان رومیه میرزا حسین بیک اطاعت رومیان کرده با ایل و عشیرت
در قراباغ ماند بعد از چند سال علیخان بیک مذکور بدرگاه معلی آمده از زمره مقربان گردید
بواجبی عنایت و تربیت یافت و در وقتی که موکب جهانگشای شاهی متسخیر آذربایجان حرکت در
آمد چون وقت مقتضی باز خواست اعمال سابق نبود بدستور ایالت ایل او تفویض یافت و بین
الاخوین بر سر امارت و بزرگی مفسادات انجامیده در وقتی که علیخان بیک حسب الامر اعلی
بتعمیر قلعه گنجه مامور شده در آنجا بود و در روزی که محمد خان زیاد اغلی حاکم گنجه بسیر رفته در شهر
نبود فرصت یافته قصد کشتن برادر نمود و او گریخته بمنزل محمد خان زیاد اغلی رفته علیخان بیک
از عقب رفت او خود را از اضطراب بحرم سرای محمد خان انداخت علیخان بیک حرمت حرم خان
نگاه نداشته از عقب رفته او را بقتل آورد چند نفر از غازیان قاجار ملازمان سلسله زیاد
اغلی ازین بیحرمتی تاب و توان نشده همان لحظه علیخان بیک را بشمشیر تیز تادیب نموده قطع
رشته حیاتش کردند و او بغایت رشید و جوهر رای و بلند پرواز بود و چون هر دو قضیه
موافق دولت و مصلحت قاهره واقع شده بود در باز خواست آنها اهتمامی نشد چه خوش گفته
که بر آید بیک کرشمه دو کار مشاهیر متوفیان که درین سال سفر عالم بقا اختیار نمودند اول

نور

نور محمد خان اوزبک ولد ابو المحمد خان بن دین محمد خان بن الوس خان که از نژاد جوجی بن چنگیز
خان بود و چنانکه سبق ذکر یافته در شیراز اقامت داشت و در ظلال رافت و عاطفت
شاهانه روزگاری بعافیت و فراغت میگذرانید و هر یوم یکتومان عراقی از خاصه شریفه جهت خرج او
شفقت شده بود درین سال عالم فانی را وداع نموده در سرای آخرت منزل گزید دیگر
افضل العلماء و المجتهدین مولانا عبد الله شوشتری که چند سال بود از نجف اشرف بولایت
عجم آمده در دار السلطنه اصفهان اقامت داشت و همواره انوار توجه و التفات شاهانه
بر وجنات احوالش می تافت در روز جمعه بیست و چهارم شهر محرم الحرام اندک عارضه بوی
طاری شده روز شنبه میر محمد باقر داماد و شیخ لطف الله میسی که از بود که بجهت مباحثات
علمی و مسایل اجتهادی فیما بین ایشان غبار نقار ارتفاع یافته بعیادت او رفتند جناب
مولانا با ایشان معانقه کرده و در کمال شگفتگی صحبت داشت شب یکشنبه بیست و دوم
بصبح بعد از اقامت نماز تهجد و نوافل بیرون آمد که ملاحظه صبح نماید چون عود نماید در رفتن
از پای افتاده دمی آنکه مهلت سخن گفتن یابد دعوت حق را اجابت نموده مرغ روحش از
قفس بدن پرواز نمود جناب مولانا در کمالات نفسانی تقوی و پرهیزکاری و بی تعلقی دنیا
درجه عالی داشت از اشربه و اغذیه و تنعمات دنیا بسد رمقی قناعت نموده اکثر اوقات
صایم بود و بشوربای بی گوشت افطار میکرد مدت سی سال در نجف و کربلای معلی ساکن گشته
در خدمت مجتهد مغفور مولانا احمد اردبیلی استفاده علوم دینیه مینمود و از مولانای مذکور اجازه
نماز جمعه و جماعت و تلقین مسایل اجتهادی یافته بود در روز فوت او آواز ناله و نفیر صغیر و
کبیر خلائق باوج آسمان میرسید اشراف و اعیان آرزو میبردند که تیمن و تبرک دستی بزیر جنازه
مغفرت اندازه اش سازند و از غلوی خلایق میسر نمیشد نعش او را در آستانه امامزاده
واجب التعظیم و التجلیل امامزاده اسمعیل گذاشته از آنجا نقل کربلای معلی نمودند ارباب نظم و استعداد
تواریخ مرغوبه جهت این واقعه در سلک نظم کشیدند میر صحبتی تفرشی این تاریخ یافته بود
آه آه از مقتدای شیعیان دیگری گفته بود حیف از مقتدای ایران حیف شیخ محمود عرب
جزایری مات مجتهد الزمن یافته بود دیگر از متوفیان محمد بیک بیگدلی است از زمره
مقربان و مجلسیان اشرف بود در مازندران بیمار شده حکیم سلمان بمعالجه او اشتغال داشت

اما او اصلاً پرهیز نمیکرد و غایبانه حکیم سخن ترک طبیبان عمل نموده اغذیهٔ نامناسب بکار میبرد
رفته رفته مرض او اشتداد یافت و در اول زمستان بجوار رحمت ملک منان پیوست و
حضرت اعلی متوجه تکفین و تجهیز او شده نعش او را بمشهد مقدس معلی فرستادند و در پرسش
برادران و بازماندگان او نوازشات شاهانه بظهور آوردند مشار الیه صاحب ثروت و
مکنت بود املاکی که داشت وقف خیرات نموده بود و سایر اموال متروکات او چون
فرزندی نداشت حسب الاشاره برادر اعیانی او حیدر سلطان که ایشک آقاسی حرم
علیه بود تعلق گرفت **گفتار در قضایای بارس ئیل ترکی که مطابق سنه اثنین عشرین و الف که سال بیست و
هفتم جلوس اقدس همایون است** نوروز سعادت افروز این سال در روز چهارشنبه بیست و
هفتم شهر محرم الحرام سنه ۱۰۲۳ اتفاق افتاد خورشید جهان آرا بعد از انقضاء نه ساعت و ده
درجه و دوازده دقیقه روز مذکور از برج حوت بمنزل عز و شرف یعنی برج حمل تحویل نمود
آثار بهار بخجسته آثار ظاهر شد ٭ جهان تازه گشت از نسیم بهار ٭ در و دشت شد سر بسر لاله زار
ز گلزار و گل گشت عنبر سرشت ٭ زمین و زمان همچو باغ بهشت ٭ حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در روز
جمعه که سه روز از نوروز گذشته خروج الشعاع شده بود بسعادت و اقبال از بلدهٔ طیبهٔ
فرح آباد بجانب دار السلطنه اصفهان در حرکت آمده در ساعت سعد وارد آن بلدهٔ جنت
نشان شدند و اکابر و اهالی بسعادت سجدهٔ اشرف سرافراز گشته دیدهٔ امید ایشان را
از روشنی طلعت همایون روشنی افزودند و اهل حرفت و ارباب صناعت و تجار بازار و قیصریه
و چهار سوق را آذین بستند و جشن نوروزی بآیین مقرر در نقش جهان وقوع یافته چند روز
کافهٔ خلایق بعشرت و شادکامی گذرانیدند و حضرت اعلی در ازاء خدمات اهل اصفهان که مستحسن
طبع همایون شده بود مال سه ساله اربابی و رعیتی آن ولایت و ده یک کل محصولات دیوانی را که
مجموع قریب بسی هزار تومان عراقی میشد بارباب و رعایا و زارعان املاک دیوانی انعام فرمودند
و این عطیهٔ والا علاوه سایر مواهب و عطایای ارجمند شاهی گشته موجب دعای خیر کافهٔ خلق
آن دیار گردید از سوانح این سال آنچه بظهور پیوست فتح قلعهٔ کیچ و مکرانست که گنجعلیخان حاکم
کرمان بآن مامور شده بود و حسب الفرمان قضا جریان با لشکر کرمان و سرداران قبایل
آن ولایت رفته قلعهٔ بنفهل را محاصره نموده در هنگام فرصت از اطراف و جوانب

قو

قلعه هجوم آورده یورش کردند و ملک شمس الدین ولد ملک دینار والی آن ولایت و سایر
محصوران از مقاومت عاجز گشته دست از محارست قلعه کوتاه کردند و غازیان بر
قلعه استیلا یافته مسخر و مفتوح گردانیدند و ملک شمس الدین با فرزندان و متعلقان بیرون
در آمده مصحوب معتمدان بدرگاه سدره نشان فرستاده شد و در دار السلطنه اصفهان
او را بنظر اشرف آوردند عموم مردم آن ولایت حنفی مذهب و بعضی شافعی مذهب اند و چون
مشار الیه دعوی سیادت میکرد و خود شیعه مذهب بود حضرت اعلی بدین جهت از آزار و
اضرار او درگذشته مقرر فرمودند که بدار الامان کرمان رفته با فرزندان و متعلقان در
آن ولایت بفراغت روزگار گذرانند اما چون بکرمان رسید اجل دست از حیات ملک
بدن کوتاه کرده سفر آخرت نموده بدار الامان ملک عقبی شتافت ایشان طبقه از پادشاهان
جهان جز نامی نشنیده بود و هرکس کم از آن ملک بیرون نیامده دست حوادث زمان بر گریبان
ایشان نرسیده بود و از سفاهت و بیعقلی تصور مینمودند که خلاصهٔ معمورهٔ جهان ولایت
کیچ و مکرانست و ایشان پادشاه بزرگ رفیع الشان اند که سایر سلاطین عالم را با ایشان
برابری نیست و لهذا شاه شاهان شمس الدین نقش نگین او بود اما پدرش ملک دینار از خرد بهره
داشته از مقام تکبر و بزرگی فروتر آمده این بیت را نقش نگین خود کرده بود ٭ خداوندا جهان
گر کامجویی ملک بسیاری ٭ ندادی کیچ و مکران را چنین ارزان بدیناری ٭ دیگری از سوانح آن ایام
آمدن پادریان و ایلچیان فرنگست که از جانب پادشاه اسپانیه که بزرگترین پادشاهان
فرنگست بپایهٔ سریر اعلی آمده در نقش جهان اصفهان بسعادت بساطبوس پادشاه جهان
سرافراز شدند تحف و هدایا گذرانیدند چون سلاطین مسیحیه همگی با حضرت اعلی شاهی ظل اللهی راه
الفت و آشنائی مفتوح داشته فیمابین طریق مراسله و آمد شد مسلوکست قبل ازین
زنگ بیک یوزباشی روملو را که مرد چرب زبان سخندان بود برسم رسالت بجانب انگلستان
فرستاده بودند و بجهت امساک و قوت طامعه امثال زشت که مرضی خاطر اشرف نیست ازو بوقوع
یافته بعرض اشرف رسیده بود در وقتی که با ایلچیان مذکور عود نموده بملازمت اشرف
رسید همان لحظه مغضوب گشت هر چند خواست بسخن در آمده بچرب زبانی عذر خطاهای خود
گوید او را سخن نگذاشته شحنهٔ سیاست بفرمان فرمان فرمای پادشاهی گوش و بینی او را برید

سرنگون او را از دار عبرت آویختند و بعقوبت تمام و رسوائی که کس ندیده باشد بعالم عقبی
شتافت و ما بعرف او را یکی از بادریان فرنگی بخشیدند از اعمال قبیحه او یکی آن بود
که در کوده بتکلیف و بدرده حاکم آنجا مهارشرفا از سر کتابت پادشاه پرتکال برداشته او را
از مضمون آن آگاه کرده بود و این بی دیانتی در خدمت سلاطین خطای عظیم است و
زبان بامرار پادشاهان گشودن گناه بزرگ دیگری آنکه در هیچ زمان رسم و قاعده نبود
که سلاطین جهان الجیان را بعرف و عادت خود مکلف سازند و ایلچیان بطبقات سلاطین بهر
ولایت که روند برسم و عادت خود سلوک مینمایند در وقتی که زنک پیک در پای تخت پادشاه
اسپانیه بود زوجه پادشاه فوت شده و پادشاه با معارف در عزای او بعرف و عادت
خود سیاه پوش شده بودند او تیر نبابر خوشامد پادشاه بی تکلیف الجیان نماید لباس سیاه پوشید
بود و طریق آن بود که اولا اگر مکلف سازند جواب گوید که سر پادشاه و ولی نعمت من سلامت
است مرا چه لایقست که سیاه پوش گردم و این عذری لایق و مستحسن بود محض امساک و فوت طامعه
اخذ بکدست لباس فاخر این عمل زشت از و بظهور آمده بود دیگر آنکه مکتوبی که حضرت اعلی بریم
پاپا که خلیفه ملت مسیحیت نوشته مصحوب او فرستاده بودند بیکی از تجار داده مبلغی ازو
گرفته بود و آن تاجر خود را از نکه بیک نام نهاده مکتوب را رسانیده رعایت یافته بود
اما اعظم خطایا که موجب سیاست اغلب آن بود اینست که با ملازمانی که همراه بودند چندان
بدسلوکی مینموده و آزار میکرده که چند نفر راضی بدین رسوائی شده بجهت آنکه از جور او خلاصی
یابند ملت مسیحی اختیار نموده در ولایت فرنگیه مانده بودند آری از جور بود که مردی دین
گردد دیگر از سوانح مراجعت قاضی خان است از ایلچیگری روم و آمدن مصطفی پاشا مشهور بایلچیلو
چاووش باتفاق او و شرح این واقعه آنکه حسب الاستدعا نصوح پاشا وزیر اعظم قاضی خان را
بجهت تاکید امر مصالحه بنوعی که در قضایای سال تنکوزئیل نوشته فرستاده شده بود و او در دیار
بکر بنصوح پاشا رسیده و پاشا با او کمال اعزاز و احترام بجای آورده بعد از تقدیم تواضعات
رسمی که از طرفین بفعل آمده باتفاق روانه استنبول شدند و نصوح پاشا پیشتر بشهر داخل شده بود
بخدمت سلطان احمد خان پادشاه روم رسیده حقایق حالات عرض کرده روز دیگر
جمیع پاشایان و امرا و اعیان رومیه و عموم لشکریان باستقبال قاضی خان بیرون آمده باعزاز

و احترام تمام بشهر درآمدند و باستصواب نصوح پاشا وزیر اعظم بخدمت سلطان احمد خان
رسیده او و رفقا بنوعی که رسم و قاعده بوده ادراک حضور پادشاه کرده ادای رسالت
و سفارت نموده تحف و هدایا که از ایشان همراه بود از جانب پادشاه نیز لوازم تعظیم و تکریم بظهور
آمده چند گاه قاضی خان در استنبول بوده وزرا و پاشایان و مفتی و علما و قضات بمیدان
آمده در باب قرار مصالحه گفت و گو میمنودند بعد از قیل و قال بسیار امر مصالحه بر نهج
قانون زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان قرار یافته ایلچیلو چاووش را برسم
رسالت تعیین نموده با مکتوب محبت آمیز و تحف و هدایای لایقه باتفاق قاضی خان روانه
روانه نمودند و ایشان بدار السلطنه اصفهان وارد گشته بسعادت خدمت اشرف
سرافراز شدند و ایلچیلو چاووش منظور نظر عواطف و الطاف شاهانه گردید و چون از جانب
خواندگار تعیین سنور و سرحد آذربایجان بعهده محمد پاشا بکلربیکی وان و سنور طرف عراق
عرب بعهده محمود پاشا بکلربیکی بغداد و ولد جغال نغلی شده بود که باتفاق تعیین کرده نمای
اشرف اعلی بدستور زمان مذکور بقطع رسانند از ینجانب نیز حضرت اعلی شاهی ظل الهی
امیرگونه خان بکلربیکی چخور سعد را جهت تعیین سنور آذربایجان و مقرب الحضرت مهدی
قلی بیک امیرآخورباشی جغتای را بجانب بغداد مامور فرموده فرستادند چون از صلح زمان
شاه جنت مکان و سلطان سلیمان چندین سال گذشته بتصاریف زمان و انقلاب
دوران اختلاف بسیار در آن شده بود از جمله گرجستان تمشق و قلاع اخسقه که در زمان
شاه جنت مکان داخل سنور اینطرف بوده الیوم در تصرف ویمه است و تا غایت تسخیر
نشده و بعضی قلاع و محال طرف بغداد و عربستان داخل سنور رومیه بوده که الیوم در تصرف
منسوبان این درگاه است و تخلیه و تسلیم آنها از طرفین موجب شورش و لی اینست که در حین عقد
المصالحه آنچه در تصرف منسوبان هر طرف باشد کماکان مستمر بوده از جانبین مضایقه در آنها
نشود و بفرستادها سفارش فرمودند که این طریق را منظور داشته سنور و سرحد بدین
قاعده قرار دهند و امیرگونه خان حسب الفرمان قضا جریان بسلماس رفته محمد پاشا نیز آنجا
آمده و تا دو ماه اوقات در بین گفت و گو صرف نموده بر نهج که مسطور گشت سنور و سرحد تعیین
یافت دستورنامه نوشته شده محمد پاشا و سنجق بیکیان سرحد و اعیان رومیه با میرگونه خان

دیگی مهرامیرگونه خان و امرای انطرف بحمد پاشا سپرده از یکدیگر جدا شدند اما محمود پاشا چون
در جانب بغداد و عربستان اختلاف بسیار واقع شده بود جرات تشخیص آن شوانست
نمود و بعرض پادشاه موقوف داشت بنابران سنور انطرف تعیین نیافت و بالآخره
با فساد کرجیان و اکراد و سفر بی اختیار کرجستان روی نمود و قضیه صلح برهم خورده دران سنکام صورت
نیافت و دیگر باره از طرفین نیران فتنه اشتغال پذیرفت چنانچه از سیاق کلام آینده ظهور
می پیوندد **ذکر رفتن رستم محمد خان ولد ولی محمد خان از غرجستان بر سر بلخ و منهزم گشتن با
شورش طبع مذاق** در اوایل این سال امام قلیخان پادشاه اوزبک از بخارا بجهت دفع لشکر قزاق
که بر تاشکند مستولی شده متعرض حوالی مملکت سمرقند میشدند متوجه سمرقند شده و برادر
نذر محمد سلطان را از بلخ بمعاونت طلب داشت و او ببهانه آنکه رستم محمد سلطان در غرجستان
نشسته و کمین بلخ و منتهز فرصتست معذرت گفته از رفتن ابا نمود و امام قلی در طلب او
مبالغه بسر حد افراط رسانیده نذر محمد سلطان بتکلیف برادر با جمعی از لشکریان بلخ بکومک او
روانه سمرقند گردید و رستم محمد خان خبر رفتن نذر محمد سلطان در غرجستان استماع نموده با
موازی سه هزار کس بر سر داشت بایلغار متوجه بلخ شد و الی بلخ قوت مدافعه و وضعت
استحکام شهر نیافته بارک متحصن شد و شهر را باو گذاشته بزبان رفق و ملایمت پیغام داد
که چون خانه کوچ و متعلقان در ارک اند محافظت آن از لشکر بیگانه لازم بود و الا مملکت شما
تعلق دارد و در میانه جدائی نیست و والده نذر محمد سلطان که همشیره میرزا ابو طالب رضوی
مشهدی و عورت عاقله ایست از خوف آنکه مبادا بقهر و غلبه ارک را مسخر سازد رسولان چرب
زبان نزد رستم محمد خان فرستاده اظهار اشفاق و مهربانی مادر و فرزندانه کرده گفت که
صبیه خود را که همشیره سلطانست بتو میدهم و میانه تو و عمزاده ما صلح قرار داده مملکت را سه
حصه مینمایم که هر سه برادرانه با یکدیگر سلوک نمایید و این صورت بهتر از مخاصمت و جنگ و جدالست
و او را مطمئن ساخته در حقیقه کسان باطراف و جوانب فرستاده لشکر جمع نموده در دفع فتنه
ساعی بود و رستم محمد خان بدمدمه و افسون ایشان فریفته گشته سه روز در کمال غفلت میگذرانید و مردم
او در مملکت متفرق گشته بداد و ستد و معاملات مشغول بودند که بخبر لشکر بر سر او ریخت و او
فرصت جمعیت و مدافعه نیافته مردم او هر کس سر خود گرفته رستم محمد خان با پست کس کاهش

سوار شده بجانب یاروچاق در حرکت آمد و در راه چند نفر از اوزبکیه باو عذر نموده اراده
کردند که او را گرفته بنجارا برند و چند نفر دیگر که معتمد و دولتخواه او بودند با آنجماعت
مخالفت کرده منجر بجنگ و جدال گردید و ارباب عذر و نفاق مغلوب اهل وفاق گردیده
چند نفر از آن جماعت بقتل رسیده رستم محمد خان با ده نفر بسلامت از آن مخاطرات
نجات یافته بهمین حال بغرجستان شوانست رفت بدار السلطنه هرات آمد و متعاقب
وصول ~~بدار السلطنه هرات تسهیه منتخب~~ وصول او از جانب ماوراء النهر خبر بهرات رسید
که سلاطین ماوراء النهر در تاشکند از لشکر قزاق منهزم گشته پریشان و بدحال بازگشتند و
در روز سه شنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی ملازم حسین خان شاملو بدار السلطنه اصفهان
آمده اخبار مذکور را بعرض اشرف رسانید **ذکر وقایع متنوعه که دران سال قبل از توجه رایات
بکرجستان سمت وقوع یافت** چون سلاطین عظیم الشان دکن از قدیم الایام نسبت
ارادت و اخلاص بدین عتبه علیه کردون مناص دارند ایلچیان سخن دان با تحف و هدایا و پیشکش
لایقه بدرگاه جهان پناه فرستاده و از تعدی لشکر جغتای که حسب الفرمان فرمانفرمای هندوستان
متعرض مملکت ایشان میشدند استغاثه نموده بودند و چون در میانه دودمان قدسی نشان صفویه
و سلاطین عالیشان سلسله علیه تیموریه همواره طریقه محبت و وداد مرعی و مسلوک بوده فیمابین
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و حضرت پادشاه والاجاه گردون بارگاه سلیم شاه فرمانفرمای
ممالک هند زیاده از پدران جنت آشیان طریقه مصادقت و دوستی و شیوه محبت و برادری
مرعیست نامه محبت آمیز بخدمت آنحضرت نوشته سفارش سلاطین دکن نمودند و آنحضرت
حسب الاشاره همیون ترک مخاصمت ایشان نموده بر وجه دلخواه سلاطین مذکور عمل فرمودند و
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی حسین بیک تبریزی قپچاچی را بایلچیگری قطبشاه و درویش بیک مرغشی
بایلچیگری نظامشاه و ملک عنبر سپهدار سلسله نظامشاهیه و شاه قلی بیک زیک را بایلچیگری
عادلشاه تعیین فرموده مکاتیب عطوفت آمیز سعادت افزا که منشور عنایت و اقبال ایشان
تواند بود رقمی فرموده جهت هر یک خلع فاخره و اسبان تازی و تنسوقات لایقه عنایت فرموده
ارسال داشتند و چون محمد قلی قطبشاه بجوار رحمت الهی پیوسته سلطان محمد قطبشاه برادر زاده او بر سریر قطبشاهی تمکن
یافته بود لوازم پرسش و مبارکباد بتقدیم یافته ایلچیان مذکور در اصفهان از خدمت اشرف مرخص گشته باتفاق

ایلچیان ایشان روانه مقصد شدند اما درویش بیگ چون بشیراز رسید فوت شد و محمد بیگ
پسرش بجای پدر بدین خدمت مأمور گشت و شاه قلی بیگ نیز چون چند روزی بجهت ایضا
ساعت تاخیر و تعلل در رفتن نموده بود بموسم سفر دریا نتوانست رسید و درین سال
رفتن ایشان بدین جهت بتعویق افتاده حسین بیگ با خواجه قنبر علی ایلچی قطبشاه روانه دکن
شدند میر جلیل خوشنویس ایلچی عادلشاه که از سادات عظام ولایت باخرزاست و
برحسب تقدیر بدیار دکن رفته بود از شیراز بازگشته بملازمت اشرف رسید شرح رفتن ایشان
درمحل خود در قم زده کلک بیان خواهد گشت و درین سال میانه عفت قباب کابلی بیگم صبیه حکیم میرزا
ابن محمد همیون پادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه و شاهزاده عالی تبار سلطان علی میرزای
ملکول(?) لدشاه جنت عقد مناکحت و ازدواج انعقاد یافت شرح این واقعه آنکه عفت قباب مشار الیها
در حباله نکاح شاهرخ میرزای نواده شاه سلیمان ابن سلطان اویس میرزای مشهور بخان میرزای ابن
امیر تیمور گورکان بود و شاهرخ میرزا در هند فوت شد او نعش شوهر خود را برداشته
بقصد آنکه در مدینه مشرفه دفن نماید بحج حجاج اختیار نموده و از بیم ضرر اعراب بادیه مهما مقصود
بحصول نه پیوسته بود و نعش را بجماعه مکاریان داده روانه نمود و خود بر تقدیر آسمانی ببصره آمده
از آنجا رو بدار الامان ایران کرده بشیراز آمد الله ویردی خان او را اعزاز و احترام نموده
باصفهان فرستاده زیاده از یکسال در اصفهان بود و درین سال که موکب جاه همایون فال بدار السلطنه
رسید عفت قباب موما الیها بملاقات حجله نشینان سرادق اقبال فایز گردید حضرت اعلی او را
با شاهزاده مذکور رعم(?) بزرگوار خود نسبت فرمودند اما میانه او و شاهزاده صورت الفتی روی ننمود
و با یکدیگر در کمال افسردگی بسر میبردند ذکر نهضت همایون بعزیمت غزا بصوب گرجستان و تنبیه و تادیب
گرجیان بی ایمان و قضایایی که در آن یورش روی داد قبل ازین مرقوم قلم وقایع رقم گشته بود که طهمورث خان
ولد داود خان ولد اسکندر خان والی ولایت کاخت و لوارسب خان بن گرگین خان بن سیمون خان
والی ولایت کارتیل که پرورده و نصب کرده و تربیت یافته همایون اعلی اند و همشیره‌های هر دو سلک
پردگیان سرادق اقبال انتظام دارند در سال یونت ئیل که مراد پاشا به تبریز آمده مراجعت
نموده هر دو در ملازمت اشرف بودند در حین انصراف از خدمت اشرف التماس نمودند که
چون اوصاف مازندران بهشت نشان و شکارگاههای او بسیار استماع شده خاطر بسیر و شکار آنجا

مایل

مایل است هرگاه حضرت اعلی متوجه سیر و شکار مازندران باشند ایشان را مخبر سازند که جریده
و سپاهی خود را بموکب همیون رسانیده در سیر و شکار آن ولایت در رکاب اقدس باشند
و قرار داد ایشان در خدمت اشرف اعلی بود که هرگاه رای جهان آرا اقتضای حضور ایشان
نماید و برید سریع السیری فرستاده طلب نمایند همان لحظه عزم توجه جزم نموده جریده و سپاهی
همعنان صبا و شمال خود را بموکب معلی رسانند بنابران در زمستان سال گذشته که رایات
جلال متوجه آنصوب بود حسب المعهود حکم معلی بطلب ایشان اصدار یافت ایشان مدتها که امیر قلی
نام جلودار را که رفته بود نگاه داشته بلیت و لعل میگذرانیدند و هر کدام آمدن خود را
بآمدن یکدیگر موقوف داشته آن مقدار تعلل کردند که هوای مازندران گرم شد و حضرت
اعلی از آن ولایت بیرون آمدند و جلودار را که پی نیل مطلوب بازگردانیدند بشرف ملازمت
مشرف شد و چنین معلوم شد که با هفتاد چند نفر از گرجیان خصوصا شمرزان نامی با یکدیگر وصیت
نموده عهد و شرط کرده اند که من بعد باهم متفق بوده تا ممکن باشد از جا و مقام خود حرکت نکنند
و گریبان بدست قزلباش ندهند و فی الحقیقه آن جماعت در تخریب بنای دولت ایشان کوشیده اسباب
بیدولتی و ادبار ایشان را سرانجام دادند القصه این معنی بغایت بر مزاج مبارک اشرف گران آمده
خاطر اقدس نوعی غبار آلود گشت که مطلقا بصیقل حرف و حکایت و معاذیر انجلا پذیر نبود
رای صواب نما بدان قرار گرفت که چون سلاطین زاده‌های مذکور راکب جهل و غرور اند و هنوز
سیلی روزگار نخورده مؤدب حادثه نگردیده اند بمکتب عقل گوش نصیحت نانیوش ایشان از ابریشم(?)
تادیب نشنافته بتجربه روزگار مهذب نگشته اند بعزم تادیب و گوشمال ایشان متوجه
قراباغ گشته اگر ولاة گرجستان بقدم اعتذار پیش آمده استقبال موکب همایون نمایند و غبار
ضمیر اشرف را بصیقل رکاب بوسی و خدمات مرضیه پاک و صافی گردانند و بشیوه ارباب اخلاص
عمل نمایند با ایشان بمقتضای مروت و احسان سامانه سلوک فرمایند و اگر بمقتضای الخاین
خایف قرین دهشت و وحشت بوده بسعادت کورنش همیون مستعد نگردند ایشان را از خواب غفلت
بیدار سازند و چند روزی که هوای دار الملک اصفهان گرمی داشت بیلاقات فریدون و
برحیش(?) تشریف برده حوالی بوارو با اعتدال آورده بمقر دولت و مستقر سلطنت بازگشته بتاریخ
روز پنجشنبه دوم ماه مبارک رمضان از دار السلطنه اصفهان در حرکت آمده عنان عزیمت

شد بصوب غزای گرجستان معطوف داشتند و انجیلوجاو و شش ایلچی روم را مقرر داشتند که تا اقبال
سنور و سرحد بفراغ بال در اصفهان آسایش نماید که چون نامجات سرحد آذربایجان و بغداد
و عربستان برسد و خاطر از آن ممر جمع کرده او را بروجه لایق روانه نمایند و باهستگی طی مسافت
نموده در هر مرحله فوجی از جنود ظفر ورود رسیده بموکب مسعود ملحق میشدند و بسعادت
و اقبال بدار الارشاد اردبیل رسیده چند روز در آنجا بوظایف زیارت مرقد منور حضرت
سلطان الاولیا و قطب الاصفیا شیخ صفی الحق والحقیقة والدین طاب ثراه و مشایخ کرام رضوان
مقام قیام نموده از آنجا سلطان محمد بیک طالش را برسم رسالت بجانب روم نزد نصوح پاشای
وزیر اعظم فرستاده حقیقت سفر گرجستان را باو اعلام دادند که مبادا ارباب غرض و
اهل فساد بعنوان دیگر که منافی مصالحه باشد مذکور سازند و در تهییج فتنه سعی نمایند و از دار الارشاد
اردبیل روانه شده شکار کنان و نخجیر افکنان بقراباغ رسیدند چون دیده بصیرت ایشان
خصوصا طهمورث بیدولت را پرده وحشت و غفلت پوشیده بود از طریق مستقیم
منحرف گشته راه صواب گم کردند چون دل خلاص گزین نداشتند بحصانت بیشه و جنگل
مغرور گشته بسعادت بساطبوسی فایز نگشتند و حضرت اعلی شاهی ظل آلهی پیربوداق خان حاکم تبریز را
با بعضی امرا ابقلاو و ذوی سرکردگی و لد محمد شمس الدینلو که از امرا قراباغ است بجهت قرب جوار
از شوارع و مضایق گرجستان نیک و بد آن مکان آگاه بود از جانب تفلیس فرستادند که در بین
الکای کاخت و کارتیل بوده شوارع را نیکو ضبط نماید که طهمورث بیدولت از کاخت بطرف
کارتیل و محل دیگر نتواند رفت و یوسف خان بگلربیگی شروان را امر فرمودند که با عساکر آن ولایت
از طرف شروان بکاخت آمده طهمورث را شکار وار در میان گیرند و موکب معلی با عساکر ظفر
انتما در قوین الی از آب کر عبور فرموده بگرجستان کاخت در آمده در کنار رود خانه قبری
نزول اجلال واقع شد طهمورث خان چون از ورود موکب مسعود خبر یافت اندکی از بیهوشی بهوش
آمده سراسیمه گردید و جنود نامحدود خود را از پیاده و سوار جمع آورده در میان بیشه و جنگل و محل صعب
جربیده صعوه آسا در میان درختان آشیان گرفت که چند روزی خود را از چنگل شهباز
و عنقای بلند پرواز قاف اقبال صیانت نماید و چون مشار الیه در ظل تربیت میمون اعلی شاهی ظل الهی نشو و نما
یافته بود و بندگان اشرف اعلی بالطبع راغب بودند که تربیت کرده خود را یکبارها از نظر مرحمت باز انداختند ذاکر

اقا قوشچی را که در درگاه معلی با طهمورث مربوط بود نزد او فرستادند که او را نصیحت نموده بعد از غفلت
از گوش او بر آورده و با دراک سعادت بساطبوسی ترغیب نماید که معاودت موکب همایون
بدون آن صورت ندارد و او عجز و بیچارگی خود اظهار کرده عرض نمود که خوف و وحشت
بر من مستولی شده از بیم قهر و غضب شاهانه جرأت ندارم که خود بملازمت رسم و الده خود را
با دو پسر که داشت و چند نفر از ناوران معتبر و کشیشان و رهبانان گرجی فرستاد که
شفیع تقصیر و گناه او بوده باشند و استدعا نمود که در این مرتبه حضرت اعلی از جرایم او
در گذشته معاودت فرمایند که وقت دیگر که شفقت شاهی و عفو و اغماض پادشاهی نظهور رسید فی الجمله
اطمینانی حاصل شده باشد بآستان اقبال آشیان آید بجا در چنین گفت کای نیک زن
تو خواهی بکر عذر تقصیر من نمائی که اینها ز نادانیست سرانجام نادان پشیمانیست فرستادگان
مذکور در کنار آب قبری رسیده والده طهمورث و مخدرات آن سلسله بعتبه بوسی مشرف گشته
مورد توجهات شاهانه شدند و حضرت اعلی حسب الاستدعای مخدره مذکوره در مقام عطوفت
و عفو تقصیرات او در آمدند و در این اثنا کتابت نابهنجاری که از روی جهل و نادانی به بکرات میرزا
عمزاده لوارصاب خان والی کارتیل که همواره ملازم رکاب اشرف و از زمره مقربان بساط
اقدس است بخط گرجی نوشته بعضی سخنان که منافی آن گفتگو و مناسب آن وقت نبود درج نموده
بود و او چون از بیم نفاق ارباب شقاق اخفاء آن نتوانست نمود بخدمت اشرف آورد از
مضمون آن مکتوب نایره غضب شاهانه بنوعی مشتعل گشت که ضراعت اهل شفاعت انطفا
نمی پذیرفت والده طهمورث را با پسران او و جمعی خدمه که همراه بودند با معتمدان روانه عراق
فرمودند و از ناوران او مردم کار دیده سبر ده بر سر او کوچ کردند طهمورث این خبر شنیده تاب
توقف در محل اقامت خود نیاورده با کوچ و متعلقان خود و با قلیلی از ناوران و عظمای
گرجستان که کاهش پانصد ششصد نفر بودند بجانب کارتیل گریخت و در آنجا بلوارصاب خان ملحق
شده او نیز از واهمه که از بیم آسیب عساکر منصوره بر و مستولی شده بود در الکای خود توقف
نتوانست نمود باتفاق یکدیگر افسرده و پریشان حال بجانب باشی آچوق رفته بکرکین خان والی آنجا
که از معتمد التبعه پادشاه روم است پناه بردند تتمه احوال ایشان و وقایع گرجستان بعد از تحریر بقیه
سوانح این سال که در طی سفر گرجستان نظهور پیوست و ذکر متوفیان سنه مذکوره در سال آینده

رقمزده کلک بیان میگردد از سوانح این سال که در اثنا سفر روی داد فرستادن سید ناصر
عربستان ولد سید مبارک است بجانب عربستان و احمد خان ولد بهلو خان اردلان
بجانب کردستان شرح این واقعه آنکه سید ناصر را مدتی مدید بود که پدرش بپایه سریر اعلی
فرستاده و در رکاب مقدس همیون نشو و نما یافته بشرف مصاهرت چنانچه گذشت
سرافراز شده بود و سید مبارک مکرر التماس نموده بود که او را رخصت دهند که بعربستان
آمده با پدر عهد ملاقات تازه نموده چندگاه با او بوده باشد و دیگری از فرزندان را
بدرگاه والا فرستد و این مسئولها غایت بدرجه قبول و نفاذ در عقدهٔ تعویق مانده بود درین سال خبر
رسید که پسران بزرگ سید مبارک سید بدر و سید ... که هر دو فوت شدند و رای
جهان آرا اقتضا آن کرد که چون سید مبارک بسیار پیر شده صلاح دولت قاهره درین است
که سید ناصر را بدانجا فرستند که هرگاه قضیه ارتحال سید مبارک که ناگزیر هر برنا و پیر است روی
دهد مشارالیه در آنجا حاضر باشد که فتوری در ملک عربستان واقع نشود و لهذا او را مرخص
فرمودند احمد خان اردلان نیز از اوان طفولیت در ملازمت اشرف نشو و نما یافته
همگی همت والانهمت تربیت او مصروف بود و مکنون خاطر اشرف آن بود که بجای
والد بر مسند حکومت عشیرت اردلان تمکن یابد او را نیز بپدر فرستاده اعلام دادند
که چون پیر و ناتوان شده مدد و معاونی در میانه قبایل و عشایر نداری پسرت را فرستادیم
که من بعد در خدمت پدر بوده باشد و هر دو در گنجه از خدمت اشرف جدا شده روی
بمقصد آوردند باقی احوال ایشان در وقایع سال آینده از مساعدت بخت مامول است متوفیان
در ایام بهار این سال نونهال گلشن سلطنت و اقبال اعنی شاهزاده مغفور اسمعیل میرزا که دوازده
مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود در دار السلطنه اصفهان مریض گشته در روز جمعه ... جمادی
الثانی که رایات جلال در ییلاق بود بجوار رحمت ملک غفور پیوست نعش مطهرش را در مزار
امام زاده واجب التعظیم و التجلیل امام زاده اسمعیل بامانت گذاشته بعد از چند روز که هوا روی
باعتدال آورد بمشهد مقدس معلی نقل نموده در آن آستان ملایک آشیان مدفون گردید
بقای عمر والد نامدارش پایدار باد و دست حادثه باذیال دولت روزافزونش مرساد بمحمد و آله الامجاد
در اوایل این سال الله ویردی خان از فارس باصفهان آمده در روزی که موکب همیون بدار السلطنه اصفهان

تشریف آورده داخل شهر میشدند باستقبال موکب همیون آمده بسعادت رکاب بوسی سرافراز
گشت اندک ضعفی از بشرهٔ او مشاهده میشد حضرت اعلی بهمان روز بالهام ملهم غیبی و کرامت لاریبی
که از آبا عظام میراث دارند از فوت او خبر دادند بالجمله بعد از چند روز که در ملازمت اشرف بسر برد
مریض گشته در روز دوشنبه ۱۴ شهر ربیع الثانی که روز چهارم بیماری او بود دعوت حق را
اجابت نموده بجوار رحمت الهی پیوست و حضرت اعلی شاهی ظل الهی مبلغ یکصد پنجاه
تومان زر حلال جهت اخراجات و دفن کفن و سایر ضروریات تکفین و تجهیز او از خزانه
معموره مرحمت فرموده تا مغسل تشییع جنازه او فرموده بتوقیر و احترام تمام نعش او را بمشهد
مقدس فرستادند که تا در گنبدی که در جوار روضه مقدس حضرت امام الجن و الانس بنا نموده
باتمام آن موفق گشته بود مدفون ساختند از نوادر اتفاقات آنکه در آن چند روز ملازمانی
که سرکار آن عمارت بودند آمده چنان از تحقیق عمارت و زیب و زینت آن میستودند آن بزرگ
ساده لوح گفت که گنبد عالی و ایوانی که جهت مدفن ترتیب یافته در کمال تکلف و نهایت زیب
و زینت اتمام پذیرفته منتظر ورود مقدم جناب خانیت حضار مجلس او را بنادانی طعن کردند
و خان فرمود که از غیب بزبان او جاری شده همانا هنگام ارتحال است و در همان روز امام
قلی خان پسر او که حاکم لار و امیر دیوان لو بود بجای پدر بایالت و دارائی فارس منصوب گشته
الولایت علاوه سابق الکار شد روز دیگر بمنزل او تشریف برده دلجوئی بازماندگان او فرمودند
و انواع شفقت و مرحمت بظهور آوردند مشارالیه از امرا و خوانین این سلسله علیه بمزید
شوکت و افزونی جاه و حشمت و تجملات بزرگانه منفرد و ممتاز بود و سخاوتی بکمال داشت
و داد و دهش را بر طاق بلندی نهاده بود که دست هیچکس از اقران نمیرسید و بمکان اماکن
شریفه و مشاهد مقدسه از ادرارات و احسانات او بهره ور بودند و بترتیب عمارات عالیه
و بناهای خیر موفق گشته بغایت صاحب حلم و حیا و پاکیزه روزگار بود رحمة الله علیه دیگری از
متوفیان شاه ویردی بیک یساول صحبت بابیرلو است که از زمرهٔ مقربان درگاه بقدم خدمت
و مزید تقرب و اعتماد اختصاص داشت در سال گذشته در گیلان بیمار شده او را بمازندران آوردند
بعد از نوروز که رایات جلال متوجه اصفهان شد او بجهت اشتداد مرض همراه نتوانست آمد و در
فرحآباد ماند و روز بروز ضعف اعضا و قوی گشته اوایل این سال بجوار رحمت لایزالی انتقال نمود

ومشار الیه صاحب ثروت ومکنت بود وتمامی متروکات او حسب الارث بفرزندان او
تعلق گرفت ومذکور شد که در گیلان یکی از درویشان لی سرو پای مجذوب بزد او رفته
سخن ناهمواری گفته بود ومشار الیه آن درویش را آزار مبلغی کرده آن مجذوب دل شکسته از
روی درد وناله او را بخدا حواله کرد ودر همان دو روز پهلو بر بستر ناتوانی نهاد وقضیه فوت
مشار الیه موجب ازدیاد اعتقاد گیلانیان نسبت بان درویش مجذوب شد والله اعلم ذکر قضایای
بارس ئیل ثمان وعشرین والف که سال مرد وسیم جلوس شاهی است چون فصل شتا بنهایت انجامیده کوکبه
بهار خجسته آثار ومنقلای سپاه سبزه وثوابت وسیار نمایان گردید وجنود افسرده دی انهزام یافت
ورایت فیروز نوروز ودرعرصه گیتی افراخته سایه تربیت بر مفارق خطان بساتین جهان
انداخت یعنی در روز جمعه دهم شهر صفر سنه ۱۰۲۸ آفتاب عالم تاب از خلوتکده حوت بیرون خرامیده
بایوان بلند ارکان حمل که خانه شرف واقبال است برآمد وجهان از قدم مقدم نوروز جوان عارض
خوبان نوازو زگر دیده طراوت بهار دنزاوش مطار نزهت افزای گلشن روز کار گشت
وگر باره بهار عالم افروز :: بآبا جاه ودی گردید فیروز :: شده از مقدم نوروز سلطان :: جهان
عشرتکده عالم گلستان :: سمن بر روی زمین از لاله وگل :: بر روی گلرخان از نشار سنبل :: هوا از
بوی گل چون عنبر تر :: دماغ قدسیان کردی معطر :: ارد وی کیهان پوی در روز جشن شب
نوروز از آب رود خانه فاتق که ثالث دجله وجیحون است عبور نموده در مکانی از الکاء قشق
نزول نموده روز دیگر در آن سرزمین نزهت بخش بلوازم جشن نوروزی وبهره ور پرداختند
وچون طهمورث بیدولت چنانچه مرقوم شد از صولت سپاه ظفر پناه روی بجانب فرار آورده بیابان
گریخت الطاف بیکران شهریار جهان ایالت ووالی گرجستان را بعیسی خان داده گرکین میرزا
نواده اسکندرخان عمزاده طهمورث که در آوان کودکی بخدمت اشرف آورده بودند در ظل عنایت
شاهانه نشو ونما یافته بشرف اسلام مشرف شده بود تفویض فرموده داود بیک که معظم ارباب دولت ورکان
گرجی بود بوکالت او تعیین گشت وبرسم وآیین گرجیان او را بر مسند ایالت نشانیده زر نثار
کردند وامرا واعیان قزلباش با گرجیان موافقت نموده نقود ابیض واحمر با طاس زرین وسیمین
نثار وایثار نمودند وعظما واعیان گرجیه سوای جمعی که موافقت طهمورث اختیار
کرده بودند بر سر او جمعیت نموده اطاعت وانقیاد بظهور آوردند وسطوت قاهره خسروانه بود

حراست وصیانت اموال گرجیان فرمود که هیچ صاحب کلاهی قدرت تصرف برگ کاهی
خرمن رعایا ننمود وچند نفر را از جهلا وبیدولتان که در وقت عبور بمنازل گرجیان که خالی
از صاحبان بود رسیده دست درازی بنشر خانه ایشان کرده بودند شکم پاره کردند وآنگونه
سیاست موجب عبرت دیگران گردید رعایا وعجزه گرجی که از بیم ضرر وآسیب لشکر قیامت
اثر پراکنده وکشته در گوشه هر بیشه خزیده بودند از آوازه معدلت شاهی بیورت ومقام خود
آمده مستمال عنایات پادشاهی شدند واز ولایت قشق کوچ کرده بقصبه گریم که نشیمن وحکومتگاه
سلاطین گرجیست نزول جلال فرمودند والحق آن قصبه مکانی خرم ومونه ریاض ارم است
ودر آنجا کلیسائیست در غایت تکلف وصفا ونهایت زینت وبها که از مبدا ظهور اسلام تا
غایت بانگ مسلمانی بگوش ساکنان آن مقام نرسیده بود وسکنه آن سرزمین جز رهبانان ضلالت
آیین ندیده واکثر آن قوم شقاوت فرجام از شعار اسلام وکیش مسلمانی جز نامی نشنیده بودند تا دشنام
دین پناه بجهت اعلای کلمه لا اله الا الله بکلیسای مذکور تشریف برده موذنان خوش الحان کوکب
سعادت قرین بر فراز آن معبد ضلالت آیین برآمده کلبانگ محمدی بلند آوازه گردانیدند
وهمچنین بهر کلیسائی که میرسید ندا اقامت اذان فرموده ندای فرح فزای کلمه طیبه لا اله الا الله
محمد رسول الله صلی الله علیه بمسامع کروبیان عالم بالا رسانیدند واز آنجا کوچ فرموده کلیسای الاورد
که معظم معابد وکنایس نصارای گرجستان وفی الواقع عمارت عالی وگنبد متعالیست محل نزول اردوی
گردون شکوه گردید وبمسامع جلال رسید که در قلعه طرا خا گروهی از گرجیان تحصن نموده
تا غایت اطاعت عیسی خان نکرده اند وبعضی از احمال واثقال طهمورث در آن قلعه است جمعی از
عساکر نصرت نشان از ایسر کردگی محمد تقی بیک تبریزی مین باشی تفنگچیان آذربایجان بر سر آن گروه
فرستادند محصوران بعد از جنگ وجدال از مصادمه عاجز آمده راه فرار پیمودند وقلعه بتصرف
اولیای دولت قاهره در آمده تمامی اموال واسباب بحیطه ضبط در آمد از جمله غنایم قلوناجی
بود مرصع مکلل بدر وگوهر ویواقیت که شیخ ومقتدای نصاری که منصب الاوردی داشت متولی
کلیسای الاورد بود ودر ایام متبرکه واعیاد بزرگ وهنگام عبادات پوشیده در معبد کوی
بکیش مسیحایی بامامت قوم اقامت مینمود ونصاری بدان تیمن وتبرک میجستند وصیرفیان جوهرشناس
بهزار وپانصد تومان عراقی قیمت کردند ونخاطر او خطور نمود که حصاری بردور آن ترتیب دهند

وجمعی از تفنکچیان عساکر اقبال همیشه دران مسکن واشته باشند اطراف وجوانب از ابرار امرا قزلباش
وطبقات لشکر قسمت فرمودند وسنک وآبک که درانحوالی نایاب بود از محال دور آورده
در عرض بیست روز قلعه مذکور را اتمام یافت واسمعیل بیک تفنکچی باشی با دویست نفر تفنکچی آذربایجان بحراست
آن مامور شدند وچون طهمورث خان ولوارصاب خان الکا باشی اچوق را از محکی جا وجبال صعب المسالک
وانیکه والی انجا تابع خواندکار است مامن وملجا تصور نموده باستظهار آن پناه بدانجا بردند غیرت
شاهانه وحمیت خسروانه اقتضاء آن میکرد که تا ایشانرا بدست نیاورند دست از طلب ندارند
از انجا عنان عزیمت بصوب کارتیل که عبور لشکر از انجا دشوارست معطوف داشتند وآن ولایت
دره تنک کوهستانیست بسیار کوه وزمین وفرازش با منازل قمر قرینست از ضیق طرق وصعوبت راه
مرکز حکام کرجستان بوده با سیل حشم عبور از انجا میسر نشده بتخصیص در ایام بهار که بشمار روزی
حشم سحاب از اشک فشانی باز نمی ایستاد واز انبوهی درختان نور آفتاب کز بزمین نتافتی واز کثرت
کل ولای افیال قوی هیکل جبال از انجا محال عبور نیافتی هرچند عبور اردوی کیهان پوی وجنود
نامعدود دریوی ازان راه در نظر خاص وعوام دشوار بلکه محال مینمود اما رای عالم آرای اشرف
اعلی عبور نمودند ازان راه که متضمن چندین مصلحت وفواید هر کلیه دران منطوی بود مصمم کشته طبقات
حشم فوج فوج وجوق جوق کوچ کرده در عرض سه چهار روز ازان دره تنک کذشته ودر نشیب
وفراز آن راه بر وحل شتر والاغ بسیار از عساکر ظفر شعار ومردم اردو وبازار بکوه بالا کرده
فرو شدند ودر کمال صعوبت ازان کدوک کذشته در کنار رودخانه که منبع آب فاتق وقرب بیست
نزول نمودند وآن سرزمینی بود از نزاهت وخرمی وبسیاری شقایق وریاحین وتازکی کلها
عنبر اکین بورسک فردوس برین که بموجب حدیث الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر مسکن وماوای
کرجیان بی ایمان شده بود وچون مردم از راه بیابانات که درخلال کاخت کارتیل واقع شده
شده هند وسیل طهمورث کشته او را از راه غیر معهود بیرون برده امرا وعساکر منصوره را که بسر
کردکی صفدر محمد خان بعد از دنیا وشش راه او را کرفته بودند مطلع نساخته بودند وعظمای آن طایفه
سرسختی کرده بعیسی خان بازکشت نموده بودند آتش غضب پادشاهی درباره آن طایفه که سر از ربقه
فرمان برداری واطاعت لشکر اسلام پیچیده بودند التهاب یافته عساکر منصوره بتاخت وغارت
آن دو الکا رخصت یافته فوج فوج به بیشه وجنکل در آمده قریب بسی هزار اسیر وچهل هزار رأس گاو و

گوسفند بدست درآمده بعد از افراز حسن کیسه کار پادشاهی متعلق است تمامی بعساکر منصوره تعلق
کرفت وثواب عظیم آن امر که سی هزار کافر بیدین بشرف اسلام دریافتند وبلا شبهه موجب امتداد
دولت ورستکاری آخرت بروزکار فرخنده آثار همیون عاید کردید وچون کنار رودخانه
عوک جایی که فاصله الکا کاخت وکارتیل است محل نزول موکب مسعود کردید رای جهان آرای
بران متعلق کشت که یکی از کاردانان بساط عزت را برسم رسالت نزد کرکین خان حاکم باشی اچوق
فرستند خلاصه پیغام میان نواب همایون ما وحضرت خواندکار روم قواعد مصالحه ودوستی
استحکام یافته ویکی از شرایط صلح آنست که منسوبان طرفین را حمایت نموده نکاه ندارند وچون
او تابع حضرت خواندکار است وطهمورث ولوارصاب که منسوبان این طرف اند کریخته
بانجا آمده اند طریق آنست که ایشان را نکاه نداشته باز فرستد والا لشکر قیامت اثر
قزلباش جهت کرفتن ایشان روی توجه بآنصوب دارند وملاحظه داشتند که مردم جبال
وحشی صفتان نادان وطهمورث ولوارصاب هردو جا بایان فتنه پرست وناهلان بدست اند
مبادا صورتی روی نماید که بالضرورت مشاغل عظیم پیش آید خواجه محمد رضا وزیر آذربایجان از روی
اخلاص ویکجهتی التماس نمود که این خدمت باو رجوع شود وحسب الالتماس روانه مقصد شد
وباموالی باشی اچوق وسلاطین زادهای مذکور ملاقات نموده لوارصاب خان را که بجهت خود را
شریک عصیان طهمورث کرده بود نصایح ارجمند نمود وبعد از کفت کوی بسیار کهی در نواع
کهی درستیز بچرب زبانی وحکمت جویی آن وحشی صفتان بی مآل را از مقام جهل ونفاق کلیم را
شیوه وفا ووفاق ظاهر ساخت وکرکین خان نیز در مقام عجز در آمده کفته بود که راه ندادن
ایشان با قرابت وخویشی ونسبت همکیشی از مروت دور بود واکنون التماس های تقصیر دوام
جناب دستوری جواب داده بود که کاهی زلات ایشان بعفو مقرون میکردد که هردو روی اخلاص
بدرکاه عرش اشتباه آورده بنده وار طریق چاکری مسلوک دارند وایشان نیز معذرتی چند القا
نموده کفته بودند که اکر بجان از باس سخط شاهانه ایمن باشیم سر قدم کرده باستان اقبال شتافته
می آییم وهریک معتمدان همراه کرده بدرکاه فلک مدار کاه فرستادند وجناب دستوری نیز مصلحت در
مراجعت دانسته در یورت حوالی کوری بعتبه علیه رسیده فرستادهای سلاطین مذکور بشرف
آستان بوسی سرافراز شدند وخدمات وتحف افتاده از وفور عقیدت وجانسپاری کرد

آن سفر از و بظهور رسیده بود بلقب ارجمند فدویت فایز گشته مقرر شد که منشیان دیوان اعلی
من بعد در مناشیر و احکام در القاب او فدوی دودمان خلافت مکان افزایند و در خلال این
حال سلطان محمد بیک طالش که بایلچیگری روم رفته بود مراجعت نموده مذکور ساخت که توقف ایلچیلو
جاووش و نهضت موکب همایون را بجانب گرجستان معتمدان سرحد باختلال امر مصالحه حمل نموده
سخنان غیر واقع عرض نموده اند و از جانب گرجیان نیز عرایض حاکرانه رسیده خود را از منسوبان
دولت آل عثمان شمرده بودند و این معنی بیگدا اقوال معتمدان گردیده چون حضرت اعلی زبان صدق
بیان بقبول مصالحه گویا کرده بودند و بمقتضای آیه کریمه ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها
بنقض عهد و پیمان رضا نمیدادند کس فرستادند که حسین بیک مهماندار ایلچیلو جاووش را از سر حد
بگرجستان آورد که از آنجا روانه روم گردانند و ذاکر آقا قوشچی را حاجلا برسم رسالت
بخدمت حضرت خواندکار فرستاده مکتوب محبت آمیز مشعر بر استقرار مصالحه و رسوخ
عهد و پیمان در قلم آمد و بعد از تواصفات دوستانه و تحریر رسوم و عادات پادشاهانه
مرقوم گشت که چون احراز سعادت غزا و کسب مثوبات جهاد در خاطر حقیقت بیان رسوخ
داشت و جمعی از کفره گرجی که از قدیم الایام تابع و خراجگذار این دودمان بوده اند سر از
جیب عصیان و طغیان بمحض اخفای لوای اسلام و تنبیه و تادیب گرجیان شقاوت فرجام در آورده بودند
بدان صوب نهضت نموده بسعادت جهاد فایز شدیم و بسیاری از کنایس و معابد نصارا را
مساجد اهل ایمان گردید و از غنایم گرجیان تاج مکلل مرصع را که مذکور شد با دیگر تحف و هدایا بجهت
خواندکار فرستادند و در اندک روزی ایلچیلو جاووش به حدود گوری و تفلیس گرجستان
باردوی نصرت نشان رسید و قاسم بیک سپهسالار مازندران مشهور به برون قاسم ایلچیگری
روم معین نمودند و تحف و هدایای لایقه سرانجام یافته او را با نامه مصالحه آیین روانه نمودند و از انشا آن
روی به هرکس در حیات بود و ارادهٔ رفتن داشت مثل مصطفی پاشا ولد رضیه خاتون و محمد امین بیک ولد
محمد پاشا وزیر اعظم سابق و محمد قپرسی علی پاشا و جمعی کثیر که در اردو و همراه بودند تا یکهزار نفر رفیق
ایلچی مذکور کرده روانهٔ دیار روم نمایند و چون سنور و سرحد آذربایجان تعیین یافته سنورنامه بمهر
امرا و ریش سفیدان سرحد که از جانبین بدین خدمت مامور بودند رسیده بود مهر صورت آن
نیز فرستادند درین اثنا خبر رسید که در استنبول اضداد نصوح پاشا او را ببعضی امور که منافی دولت

بوده متهم ساخته بقتل آورده اند و محمد پاشا نامی را که بیگلربیگی مصر بود باستنبول آورده وزیر
اعظم کرده اند و در گرجستان کارتیل بخاطر مبارک اشرف خطور نمود که دو قلعه یکی در سواد
کو قریب آخسقه و باشی آچوق است و یکی در گوری که از قدیم الایام حکومت نشین سلاطین کارتیل است
بنا نهند فرمان پذیران حسب الفرمان قضا جریان قلعه بنا نموده در اندک روزی هر دو را باتمام
رسانیدند و در خلال این احوال بعرض رسید که اوسنام ولایتیست از توابع باشی آچوق که
کفره آنجا ملاحده ملت حضرت عیسی علیه السلام اند و بضیق طرق و استحکام مکان و ارتفاع
جبال که بالبرز کوه اتصال دارد و منع او مام جز بیان خیال در سوای آن نشوانند نمود و بسبب
سیر یع السیر نظر آن مسافت بعیده را بدشواری توانند پیمود مغرور گشته اطاعت حاکم باشی آچوق
نیز نمینمایند رای شرع آرا بغزا و جهاد آن طبقه ضاله راغب و مایل گشته فوجی از عساکر اسلام را
بسرکردگی بیکوردی بیک گرجی ملازم امام قلیخان بیگلربیگی فارس که با فوجی از مردم او در رکاب
سعادت انتساب بود بر سر ایشان فرستادند عساکر منصوره از صعوبت راه و درهای پر برف
در آمده رفته آنجا زحمت بسیار کشیده جمعی که بجنگ پیش آمدند از سیف و سنان غازیان بجان
بدار البوار شتافتند و موازی سه هزار و پانصد نفر اسیر و دوازده هزار گاو و گوسفند از آن بدست
آورده مظفر و منصور بپایه سریر اعلی عود نمودند از سوانح اقبال که درین حین بظهور آمد آمدن
شاهین گرای خان بن سعادت گرای خان پادشاهزادهٔ تاتار است که در استنبول بوده ارکان
دولت عثمانی او را بسلطنت موروثی قوم تاتار وعده داده بوده اند و چون خبر رسید که
قبایل تاتار بسلطنت جانی بیک گرای عمزادهٔ او اتفاق نموده اند و میان با او در مقام عذر
در آمده اراده حبس و قید او داشته اند و مشار الیه از اطوار ایشان این معنی تفرس نموده خود را
در سنگام مجال بیرون انداخته بقصد ملازمت اشرف بطریق ایلغار نموده در حدود گوری باردوی
گردون شکوه رسیده بسعادت ملازمت و مجالست مجلس همایون استسعاد یافت حضرت اعلی
بمقتضای طبع سلیم و شیوهٔ مهمانداری که جبلی صفات خدیو زمان است برادرانه با او سلوک نموده بانواع تعظیم و تکریم
و تکلفات لایقه بظهور آوردند دیگری از سوانح آن سفر گریختن محمد بیک و یونس بیک پسران
خندان آقاست قبل ازین رقم زده کلک بیان گردید که پسران خندان آقا منظور نظر عنایت و
التفات شاهی و از زمره مقربان بساط اقدس بمزید توجهات پادشاهی ممتاز بودند و در اصفهان

منازل بهشت نشان بدیشان شفقت شده بهرود درین ولایت متاهل گشته صاحب فرزند
شده بودند و هر روز لطفی تازه و مرحمتی بی اندازه شامل حال ایشان شده با نعامات و قسم
از اسبان تازی نژاد و اسباب تجملات و مرصع آلات و ظروف اوانی طلا و نقره بهره
ور میگشتند و اکثر مقربان و بزرگان اردو با ایشان یگانه و دوستانه مصاحبت و اختلاط
مینمودند هرگز در متخیله احدی قرار نمیگرفت که ایشان اینهمه عواطف و الطاف شاهانه را بعقوق
و عصیان مقابل داشته اراده فرار نمایند درین اوقات که قضا گوری مخیم خیام سعادت و اقبال
بود روزی بعزم سیر و شکار سوار شده دو سه نفری از ملازمان را که محل اعتماد نبوده اند از
صحرا بخدمتی مامور ساخته باز میگردانند و با دو سه ملازم و خدمتکار همه یک بار کاب و سلاح
و اسب کوتل از اسبان خاصه شاهی که بایشان عطا فرموده بودند فرزندان و اهل و عیال
که در اردو همراه بودند با احمال و اثقال انداخته راه فرار پیش گرفته بطرف آخسقه رفته
خود را بقلعه آخسقه انداخته از آنجا روانه دیار روم شدند روز دیگر فرار ایشان معلوم شده
همگنان را موجب استعجاب گشت و حضرت اعلی فرمودند اگر ایشان بی وفائی کردند ما
نمکینیم خدمتکاران عمله و فعله سرکار ایشان بدستور با کوچ و متعلقان ایشان بوده باشند و
عیسی خان بیک قورچی باشی را که با ایشان مصاحب بود فرمودند که از احوال فرزندان ایشان
غافل نشود که هر گاه کس بطلب ایشان بیاید فرستاده شود دیگری از سوانح این سفر مغضوب
شدن فرهاد بیک قوشچی چرکس است و او از زمره مقربان بساط اقدس و در کمال عزت و اعتبار
میرشکار بود جمعی او را بهمکلامی متهم ساختند که با جناب محمد باقر میرزا که بصفی میرزا اشتهار
یافته بود در خفیه اختلاطی داشته او را بعقوق و عصیان نسبت بوالد عالیشان ترغیب مینموده
نایره غضب شاهانه درباره او اشتعال یافته در مجلس او را گیرانیدند و سیاست او بجناب
میرزا مرجوع شد ملازمان جناب میرزا فرمودند تقتلش داخت ندوم ایعرف او سرکار جناب
میرزا تعلق گرفت مضمون آن که محرم بیک نقطه مجرم شود درباره او سمت ظهور یافت دیگر
از سوانح این سال که سفر گرجستان روی داد انکه چون در ایام فتور رومیه جمعی کثیر از رعایا
شروان و قراباغ بگرجستان کاخت رفته آنجا را مامن خود ساخته تا غایت در آن ولایت بودند
درینوقت معروض شد که رعایای متفرق گرجستان از شروانی و قراباغی و یهود و ارمنی بجوخون رعیت

الاصل گرجستان نیستند کوچ کرده بجانب مازندران بهشت نشان رفته در بلده طیبه فرح آباد
اقامت نمایند و دیگری از سوانح انکه شاه نظر بیک یساقچی باشی در سفر گرجستان رنجور
شده معالجه و مداوا مفید نیفتاد و حاقبت نقد حیات بکزیر دل نهاده بعالم بقا پیوست و چون
فرزندی نداشت که جانشین پدر گردد منصب او بیادگار بیک قورمش تفویض یافت ذکر
قضایا که درین سال در خراسان روی داد درین سال چون سفر گرجستان بامتداد کشیده و
گرفتاری لشکر قزلباش و ران سرحد بر اوزبکان ظاهر شد یلنکتوش با بیست هزار کس از
جنود اوزبک و جیره نی سر و سامان یغمائی جمع آمده بود ند از آب جیحون معبر چهارجو گذشته
بمرو آمدند محراب خان حاکم مرو از آمدن جنود اوزبک خبر یافته جمعی از غازیان را که نفر اول قراول فرستاده
بود نفر اولان جنود اوزبک دو چار شده فیما قتال و جدال روی میدهد و غازیان آثار جلادت
و مردانگی بظهور آورده قراولان اوزبکیه را مغلوب میسازند در اثنای جنگ جنود اوزبکیه
فوج فوج متعاقب یکدیگر نمایان میشوند غازیان تاب توقف نیاورده راه انهزام می پویند
و جمعی درجه شهادت یافته بقیه ایشان جنگ کنان بازگشته بمرو آمدند و محراب خان از کثرت خصم
او مطلع شده در استحکام قلعه کوشید و تفنگچیان قدر انداز هر برج و باره بر آمدند یلنکتوش
بمرو آمده چند روز در حوالی مرو اقامت نموده لشکر باز تاخت و غارت فرستاده و از مرو
تا جد و د کوه مشهد مقدس آمده بعضی احشامات سیما اعراب عجان را تاخت و غارت کرده
چون خبر نزول رایات جلال در مازندران مسموع او گشت طبل رحیل کوفته معاودت نمود
و بسیاری از رعایا مرو را کوچانیده همراه برد ذکر قضایای توشقان ئیل مطابق سنه اربع و عشرین
و الف که سال بیست و نهم همایون شاهی است درین سال بهجت آغاز خجسته انجام
سلطان چهار بالش ایام که مسندنشین تخت چهارم فلک مینا فام است یعنی خورشید جهان
آرا از مسکن افسرده دی بمیل طربخانه عز و شرف نمود و یازده ساعت شب بیست و یکم ماه صفر
ختم بالخیر و الظفر ببرج حمل تحویل نمود و نوروز فیروز جهان افروز روز شنبه اتفاق افتاد و گلهای
دل آرا حرمی افزای گلشن روزگار گشته مهوشان زیبا جبین چون بت چین جهان زهره جبین فتنه
گری آغاز نهادند و لاله و گل چون خورشید رخان خطا و چین با نکهت عنبرین چمن چمن
زمانه را رنگین ساخته درهای آرزو بر روی خلایق باز کردند و هوسناکان باده

نشاط است عدگشیدن جرعهای شادکامی از پیاله لاله شد نسیم ردی بهشتی با شمیم گل و سنبل
آمیخته در ریاض جهان وزیدن گرفت چو گشت رایت نوروز آسمان فرسای زمانه لاله
ستان گشت و دهر لاله فرسای شمیم سنبل و گل در دماغ جان بجهد بهار عطرفشان گشت و
غنچه نافه گشای کشید جرعه مکرر از پیاله لاله که گشت شاهد گل بی حجاب چهره نمای در چنین هنگام
نشاط افزا حضرت اعلی شاهی ظل آلهی در دار السلطنه فرح آباد و سایر امکنه لطیفه مازندران
جنت نهاد که از سایه ابر و ترشح هوا نضارت و تازگی دشت و کوهش در بهار و خریف
یکسان و از اعتدال هوای دریا همیشه صحرای دلکشایش پر گل و ریحان بعیش و سرور و عشرت
و حضور میگذرانیدند و چون رستم محمد خان ولد ولی محمد خان بنوعی که گذشت در بلخ منهزم
گشته پریشان حال بدار السلطنه هرات آمده آرزوی آمدن بدرگاه معلی داشت حضرت اعلی
زمان بیک غلام خاصه شریفه را که از زمره مقربان بساط اقدس است بایلغار بطلب
مشار الیه فرستادند که درین هنگام لطافت از ما راست او را بپایه سریر اعلی آورد که
هم در مازندران رفیق موکب نصرت نشان بوده از تماشای شکارهای دار المرز بتخصیص شکار
گوزن میانکاله مازندران و دانکوه گیلان بهره ور بوده باشد و هم چندگاه معاشر حضور
اقدس بوده بر جوهر ذات او اطلاع حاصل شود و زمان بیک مذکور از فرح آباد
ایلغار نموده در عرض هفت روز بیست مرحله را طی نموده بدار السلطنه هرات رسید
و پادشاه زاده ازبک را اندک روزی بفرح آباد رسانید و ایام نشاط انگیز بهار را بگل گل
فرح و انبساط خاطر میگذرانیدند که فلک شعبده باز انگیز فتنه و فساد کرده ایام چون زلف مهوشان
پریشان گردید چشم زخم زمانه ابواب فراغت و عافیت مسدود ساخته چشم فتنه باز و جهان
آرمیده بر هم خورده ولوله و آشوب از سر گرفت و دست حادثه درازی نموده مفسدان سرحدها
دیگر باره فساد انگیخته خیالات فاسده بکاخ دماغشان راه یافت پریشان شد ایام چون زلف یار
پر آشوب شد عرصه روزگار اما بیمن اقبال همایون و مساعدت اختر بخت میمون هر گونه فتوری
که روی نمود عنقریب باصلاح مقرون گشت چنانچه هر یک در محل خود بسمت گذارش خواهد یافت ذکر

ذکر واقعه قلعه دمدم که در اوایل این ظهور پیوست

از سوانح غریبه عجیبه تسلط اکراد برادوست بحیله
و تزویر بر قلعه ارومی مشهور بقلعه دمدم کیفیت آن به گذشت اینکه ایالت ولایت ارومی محالت

مذکور بنوعی که سبق ذکر یافت و بر توشعور بران یافته بقبان سلطان خان بیگدلی برادر محمد بیک
متعلق و مرجوع بود یکی از ازواج امیر امیر خان چولاق و جمعی از مردم مجهول اکراد در ان
قلعه مانده بودند و خدمتکاری قزلباش مینمودند و قبان خان را غفلتی دست داده
بخاطرش نرسید که از طبقه اکراد هر چند مجهول و خدمتکار باشند در ان قلعه کس نگذارد و کار
بکار میرفت الغ بیک برادوست که قوم امیر خانست چون بوم چندروز در ویرانهای
ان حدود بسر میبرد بان عورت و جماعت اکراد برسله و پیغام مواضعه مینماید که در هنگامی که
خان در قلعه نبوده باشد او را خبردار نمایند روزی قبان خان بیرون رفته بود و شب الغ بیک
بانهار آن جماعت با چهل پنجاه نفری از گروان بپای قلعه آمد اهل مواضعه او را خبردار گردانیده از پنهان
سوراخی در برج سولوق که در جنب قلعه است نموده الغ بیک و مردم او بکمک آن برج داخل شده
علی الغفله حارس آن برج را که در خواب بود بقتل آورده از آن راه بقلعه در آمده از هر کس در هر جا
خوابیده بود براه عدم فرستادند و بنقاره خانه رفته نقاره بنام خود بنوازش در آوردند
و از اکراد هر کس در هر برج قلعه بود بر سر او جمع شدند اهل قلعه خبردار شده صورتی که هرگز در پرده
خیال ایشان رخ نمی نمود مشاهده نموده سراسیمه گشتند و چون در شب دیجور غلغله و آشوب
در قلعه افتاد طایفه قزلباشیه بکیفیت و کمیت مخالفان اطلاع نیافتند و از خوف و بیم هر یک از بالای
بدو نیم از اطراف و جوانب قلعه خود را بیرون انداخته میگریختند چون صبح طلوع نمود از
قزلباشیه کسی در قلعه نمانده بود اکراد بر قلعه مستولی شده خانهای قزلباش را قسمت کرده بیوت
ایشان را بتصرف در آوردند و از مخالفان اکراد آنحوالی بتفحص گروهی طلب مینمودند و این خبر موحش
بقبان خان رسیده انگشت ندامت بدندان گزیده جمعی را بجهت تحقیق خبر فرستاد اما سلطان
مقدم تبریز و مراغه این خبر شنیده بپای قلعه ایلغار نموده از مؤیدات اقبال و اتفاقات حسنه در
وقتی که یکصد و پنجاه نفر از اکراد بکومک می آمده اند آقا سلطان و مردم قبان خان دوچار شده
فیمابین جنگ در پیوست و اکراد شکست یافته جمعی بقتل آمده بقیة السیف راه فرار پیمودند پیر بوداق
خان حاکم تبریز و شیر سلطان مکری نیز این خبر شنیده ایلغار نموده بپای قلعه رسیدند و قبان خان
در کمال خجالت و انفعال بامرا ملحق شد که زیاده مردمی در قلعه نبودند با اهتمام تمام در اندیشه
یورش بودند که آتش فتنه ایشان بزلال اقبال منطفی گشت الغ بیک روزی در قلعه باروت

به تفنگچیان خود قسمت مینموده شراره بیان جسته شعله کشیده یکطرف دیوار سوخت مجروح
و ناتوان گردید و گروه اکراد ملاحظه نموده دیدند که لشکر فیروزی اثر قزلباش اطراف و جوانب
قلعه را فرو گرفته اند و سردار ایشان سوخته آتش یاس و حرمان گردیده از نزد و غا خجل
گشته و احوال کومک معلوم ایشان گشته از آمدن کومک مایوس بوده و قدرت قلعه داری
در خود ندیده خوف و هراس بیقیاس بر ایشان مستولی گشته چاره بجز فرار نیافته در شبی چون
دل اهل ادبار تیره و تار بود احمال و اثقال قلعه آنچه توانستند بر اسبان قزلباش که در قلعه بود بند
بار کرده سردار خود را بر اسبی بسته علی الغفله دروازه گشوده راه فرار پیش گرفتند چون امرای
عظام اطلاع یافتند جمعی را بتعاقب ایشان فرستادند اما بدیشان نرسیدند دیگر باره قلعه
مذکور که در متانت و استحکام با قلعه چرخ اخضر برابر است بدست عساکر اقبال در آمد
اکراد و زوالعه بودند چون خبر تسلط اکراد بعرض اشرف رسید موجب اکراه خاطر انور شده بود
این خبر بهجت اثر رسید برادران قبان خان در خدمت خجلت زده غفلت برادر گشتند
و حضرت اعلی شاهی ظل الهی از فراخ حوصلگی این خطای عظیم را از آن سلسله گذرانیده در مقام
مکافات نشدند اما قبان خان از امارت آن ولایت معزول گشته به بهبود اقخان شفقت شد و
بالآخره باقا سلطان مقدم قرار یافته جمعی از توپچیان خاصه شریفه خراسانی بسرداری مجنون بیک
یوزباشی بکوتوالی متعین گشتند **ذکر عصیان و طغیان گرجیان و جمعی از تراکمات دان و**
آمدن طهمورث گرجی بالکار کاخت بسبب آوازه آمدن سردار روم و قضایا که در آن روداد چون عهد
پیمان رومیان بر مثال خانه اطفال که بر رهگذر سیل بنا نهند نااستوار است ارکان دولت چغتائی
بعد از قتل نصوح پاشا که مرد عاقل و صلاح اندیش کاردان بود دستخوش دروغ دو جاهل گرجی و اغوای
مفسدان اکراد خصوصا اولاد شاه قلی بلبلان از جاده مستقیم صلح و صلاح منحرف گشته با آنکه
قاسم بیک سپهسالار مازندران با ایلچیگری رفته در استنبول بود محمد پاشا وزیر اعظم را سردار
کرده بجانب عجم فرستادند چون پرتو این خبر بر آینه ضمیر انور تافت و هنوز حقیقت صدق
و کذب این معنی وضوح تمام نداشت و امری که موجب اختلال امر مصالحه باشد صورت نیافته
بود بنا بر رعایت حزم و احتیاط علیقلیخان ایشیک آقاسی باشی شاملو را از درگاه معلی بجانب
دار السلطنه تبریز فرستادند که باتفاق امرای عظام آذربایجان در تبریز اقامت نموده از سرحد

جبه دار باشد و کس فرستاده قلعه گنجه را که اعتمادی بر آن نبود خراب نموده محمد خان بیگلربیگی
قراباغ را امر فرمودند که بقلعه تفلیس نقل نموده من بعد در آنجا اقامت نماید این اخبار بشروان
و گرجستان و کردستان رسیده مفسدان هر طایفه را هوای عصیان و طغیان بر سر افتاد داود
بیک گرجی را که وکیل عیسی خان شده بود هوس یاغیگری در دل پدید آمده گرجیان کاخت در
روزی که عید نصاری بود بجهت اقامت نماز و عبادتی که رسم و قاعده ایشانست بکلیسای
الورد آمده بودند تفنگچیان مستحفظ قلعه غفلت ورزیده شرط تیقظ و آگاهی بجای نیاورده
بودند و خلق بسیار از طبقه گرجی به کلیسا راه دادند گرجیان بعد از ادای لوازم عید دست تطاول
دراز کرده باغوای داود بیک شروع در گرفت و گیر تفنگچیان قزلباش نموده اکثر آن
بیچارگان را شربت شهادت چشانیدند و داود بیک سرعت نزد طهمورث فرستاده او را
بآمدن کاخت تحریک نمود جمعی از مردم شروان نیز که متهم بموافقت رومیان گشته مجددا
حکم بر اجلاء ایشان شده بود خصوصا ملک بری جهت آنکه قبیله و قالستان که بدلو ملک
اشتهار دارد عصابه عصیان بر سر بسته طرف داغستان را مامن خود ساخت و جمعی بیدولتان
اوباش و فتنه انگیزان بد معاش شروان بر سر او جمع شده دست تطاول بحواشی مملکت
دراز کرده و مردم شروان که همیشه خواهان فترت و آشوب اند آغاز سرکشی نموده حکام را
اقتداری نماند دلو ملک نیز کس نزد طهمورث فرستاده اظهار دولتخواهی او کرد طهمورث
بیدولت نادان باغوای جمعی از نادران گرجی که همراه او بودند و تحریک یاغیان مذکور
غافل از اینکه گوزن تیر شاخ هر چند قوی باشد با شیر ژیان پنجه نتواند زد بدولت دو روزه
فریفته گشته بالکار کاخت در آمده تکیه بر مسند حکومت زد و طایفه گرجی بر سر او جمعیت نمودند
و داود بیک را با جمعی بر سر یکباش بیک یوزباشی قورچیان که در زگم بودند فرستاد و یوزباشی
مذکور و قورچیان فوجی قلیل بودند صرفه در جنگ ندیده باراده بیرون آمدن گرجیان بدست
گرجیان دادند آن گروه بی ایمان یوزباشی مذکور را که علیل و مریض بود با همگی رفقا بدرجه شهادت
رسانیدند و دلو ملک نیز با طاغیان شروانی بر سر محمد حسین سلطان که در ارش بود آمد محمد حسین
سلطان در حینی که مملکت شروان برسم خود زده ارباب بغی و عصیان سر از جیب طغیان بر آورده
بودند از جهل و غرور از قلعه بیرون آمده با معدودی باستقبال خانه کوچ خود بکنار کر رفته بود لشکر

شروان غافل بر سر او ریخته شد و او با اندک مردمی که همراه داشت دست جلادت از
آستین تهور برآورده تلاشی که مقدور ایشان بود کرده همگی مردانه وار جرعه شهادت نوش
کرده سرخ روی دنیا و آخرت گشتند و آنچه از اموال و اسباب محمد حسین سلطان و
غازیان قورغلوی ملازمان او در بیرون قلعه بود بتصرف یاغیان درآمد و بعد از وقوع
این امر سایر ملازمان محمد حسین سلطان چون راه بیرون شد و دیافتند خود را بقلعه کشیده
که چند روزی خود را ضبط نموده شاید بعهد و پیمان از چنگ بدخواهان خلاصی یافته
خود را بمامنی رسانند و لوملک با اتباع خود بیارش آمده در برابر قلعه رحل اقامت انداخت
و غازیان قورغلوی که قوت و قدرت قلعه داری نداشتند در بحر تحیر افتاده چاره جوی
بودند که خبر رسیدن لشکر قزلباش بیاغیان رسیده سراسیمه کوچ کردند و غازیان نجات یافته
سر خویش گرفتند کیفیت این واقعه آنکه چون اخبار آمدن طهمورث بگرجستان و قتل و تاراج
و فتور و بر همزدگی ملک شروان در مازندران بمسامع جاه و جلال رسید و موعد سفر رومیان
گذشته بتحقیق پیوست که سردار درین سال رو بگر قشلاق اختیار کرده که در سال آینده لشکر
بسر قزلباش کشد لهذا حضرت اعلی مقرب الحضرت اسفندیار بیک اوجی باشی عربگیرلو را با کرایی
از قلعچیان رکاب اقدس از درگاه معلی بدان صوب فرستاده حکم همیون نفاذ پیوست
که علی قلیخان شاملو از تبریز متوجه قراباغ گردد و تمامی قورچیان و غلامان آذربایجان و محمد
خان زیاد اغلی و امرای قراباغ باو ملحق گشته بسرداری علی قلیخان لشکر بگرجستان کشیده و بین
زمستان بدفع فتنه طهمورث و شروانیان بپردازند و علی قلیخان حسب الفرمان قضا جریان
بسرعت و استعجال تمام متوجه آن صوب گردید و اسفندیار بیک صلاح در توقف ندیده از
راه تفلیس قدم بولایت گرجستان نهاد و قریب پانزده هزار کس از امرا و قورچیان و
غلامان چریک آذربایجان جمعیت نموده در کنار رود خانه عرک جای که مابین گرجستان و
کاختیل است خیام اقامت نصب نمودند **ذکر محاربه طهمورث با علی قلی خان و عساکر منصوره**
و شکست یافتن لشکر قزلباش بحکمت بالغه الهی چون تمشیت امور عالم و مصالح احوال بنی آدم در قبضه
قدرت حی قدیر و سر پنجه اقتدار خالق هر صغیر و کبیر است هرگاه حکمت بالغه الهی اقتضا امری نماید
که از حیز قوت بفعل آمده از پرده خفا بجلوه گاه ظهور آید اسباب آن را که هزاران مصلحت در ضمن آن

منطوی است بدستیاری کارفرمایان قضا و قدر سرانجام می یابد و سعی عقلای روزگار و
تدبیر مدبران بتجربه کار تغییر و سان راه نمی یابد مصداق این سیاق محاربه طهمورث بیدولت
با جنود اقبال که از جهالت و نادانی جرات نموده خود را عاقبت در ورطه هلاک و بوار انداخته
چنانچه در محل خود سبب گذارش خواهد یافت القصه چون علیقلیخان و امرای عظام در کنار عرک
جای نزول نموده رحل اقامت انداختند و سر راهها را مضبوط ساختند طهمورث با حشری
از جنود گرجیه که بر سر داشت بعزم محاربه قزلباش بدان صوب حرکت آمد و امرای قزلباش
شوارع را مسدود ساخته خود بغرور موفور در محل اقامت آسوده نشسته بودند که خبر آمدن
طهمورث بعزم رزم رسید و محمد خان زیاد اغلی بگلربیگی قراباغ را با فوجی چرخچی نموده از امرای
قراباغ بیکر سلطان ایگرمی دورت و دلو محمد شمس الدینلو را بمعاونت چرخچی مامور کرد ایشان
وارد و ورا در جای خود گذاشته بپای بعزم رزم سوار شده در محل مناسب صف سپاه آراسته
میمنه و میسره جنود اقبال را با امرای نامدار و عساکر نصرت شعار استوار گردانیده مستعد محاربه
گردیدند بعضی از گرجیان که اظهار دولتخواهی پادشاه جهان نموده در خدمت امرا بودند خبر رسانیدند که
طهمورث بنوزدو راست و درین روز باین حدود نمیرسد بعد از انتظار بسیار اثری ظاهر
نشد بازگشته هر کس در محل خود قرار گرفته لشکریان پراکنده شده بودند که از جانب قراولان خبر رسید
که اینک مخالفان نمودار شدند مجملاً بیکبار امرای عظام و عساکر بهرام انتقام سوار شده بعرصه گاه
نبرد آمدند و در زمین مرتبه صف آرائی و تزوک لشکر بر نهج دلخواه نشد و بعضی از لشکریان در اردو
مانده بودند که طهمورث با خیل و سپاه خود که قریب پنج شش هزار بودند با اسلحه و یراق مکمل رسید
بهیئت اجتماعی خود را بر فوج چرخچی زدند چرخچیان تاب صدمه آن گروه انبوه نیاورده منهزم
گشته بیکر سلطان و دلو محمد فرصت معاونت نیافته هر کدام با فوج خود بطرفی افتادند و محمد خان زیاد
اغلی با چند نفر از طایفه قاجار زخم سیف و سنان گرجیان بر خاک هلاک افتاده جرعه شهادت یافتند و
این معنی موجب دلیری کفره گرجی و دلشکستگی جنود اسلام گردید و گرجیان بهیئت اجتماعی دلیرانه جلو
ریز بر سر قول راندند میمنه و میسره سپاه قزلباش که از انهزام چرخچیان و کشته شدن محمد خان سراسیمه
شده بودند از حمله دلیرانه سپاه کفر و ضلال بهم برآمده بی آنکه دست باستعمال آلت حرب دراز کنند راه
انهزام پیمودند و فوجی از مبارزان جنود مسعود و طایفه شاملو ملازم علیقلیخان که در قلب بودند

مجال مدافعه و مجادله نیافته گرجیان چون بلای آسمانی بهر کدام رسیدند از پای درآوردند لشکر
قول نیز بهم برآمده هرکس سر خویش گرفت علیقلیخان و اسفندیار بیک که هر یک در شجاعت
و دلیری یگانهٔ روزگار بودند چون پراکندگی لشکر مشاهده نمودند لحظهٔ علیا خطه نام و ننگ
درنگ نمودند چون بیفایده بود بالضرورت عنان از معرکه برپیچیده بطرف تفلیس حرکت
آمدند و کفرهٔ گرجی بخون دلیران دلیر شده تیغ انتقام از نیام برآوردند و چشم زخمی چنین بجنود
اسلام رسیده درین معرکه گروهی بدرجهٔ شهادت فایز شدند طهمورث نادان که مست بادهٔ
غفلت بود از غایلهٔ او راوست وادمسر و شادمان گشته خود با دو وی قزلباش آمد
و در خیمهٔ علیقلیخان فرود آمده محمود منازل هریک از امرا و اعیان را بیکی از عظما و اعیان خود داده
اموال و اسباب اسلام نصیب ارباب کفر و ضلال گردید و از این معنی غافل افتاده که کلنگ تیز منقار
هرچند بلند پرواز باشد از چنگل شاهین اوج اقبال باز نتواند رست و بدین بی ادبی گرفتار عتاب
در معرض قهر قهرمان زمان درآمده خود را و الکا و مملکت خود را بباد بی نیازی داد القصه
علیقلیخان و اسفندیار بیک و سایر امرای عظام بی سر و سامان بتفلیس رسیده پراکندگان لشکر
بانجا جمع آمدند از امرا و معارف سپاه محمدخان زیاد اغلی و حسینخان حاکم کوه دم گیلان کشته
گشته اسحق سلطان صوفی زخمی گشت مرتضی قلیخان که با مردم خود در یکطرف معرکه ایستاده بود
بعد از گذشتن جنود گرجیه از عقب ایشان درآمده چهل پنجاه نفر را بقتل آورد و خود در عقب امرا
بتفلیس رسید علی قلیخان توقف خود را در تفلیس صلاح ندیده قلعه را بمرشد قولی سلطان و محمدخان زیاد اغلی
و فوجی از تفنگچیان سپرده بگنجه آمده و در خرابه خانهای گنجه نزول نموده در آنجا طرح قشلاق انداخته
و حقایق حالات بعرض عاکفان سدهٔ جلال رسانیدند هرچند طبع آتش مزاج اشرف اعلی از
اخبار وحشت انگیز چون آتش سوزان و دریا مثال جوشان و خروشان گردید از فرط حوصله
رعایت سلسله ظاهر فرموده منشور عاطفت مبنی بر استمالت علی قلیخان و رفقا فرستادند
که در طریق سپاهیگری و آیین حرب و قتال از ازل لایزال هزیمت و ظفر قرین یکدیگر بوده اند این چشم
زخمی که باقتضای قضا و تقدیر آسمانی بجنود اسلام رسیده باشد اندوهناک نبوده منتظر ورود موکب
مسعود بوده باشند که اینک عنان عزیمت بدان صوب معطوف گشته عنقریب بتوفیق ایزدی
صمصام زبرجد فام از نیام انتقام آخته جزای بی ادبان بدکیش و بدکیشان عاقبت اندیش

در کنار ایشان نهاده خواهد شد از نوازشات خسروانه خاطر دغدغه آلوده ایشان اطمینان
یافته در قشلاق گنجه صبر و سامان میکنند ابید نهند که طنطنهٔ آیات فیروزی آیات جاه و جلال
در آن ولایت بلندی گرفته اعلام کشورستانی ارتفاع آسمانی یافت شرح آن در سال همایون
فال آینده نگاشتهٔ قلم سحرساز و مرقوم کلک نکته پرداز میگردد ان شاء الله تعالی و تقدس و درین سال
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که منبع جود و احسان و مطرح اشعهٔ انوار فیوضات ملک منان است
بالهام آسمانی و توفیق ربانی مال محال و اجارهٔ مستغلات یکماهه شهر رمضان که موجب
شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن خلاصهٔ ایام و اعظم شهور و اعوام و هنگام طاعت و عبادت
حضرت ملک علام است بشیعیان کل ممالک ایران تصدق فرمودند که از مطالب دیوانی
معاف بوده در آن ماه مبارک دست تعدی طلبکاران از گریبان زیردستان کوتاه
باشد و طبقهٔ دهقان مسکین چون خوشهٔ پروین دست تعرض متعرضان ... کوتاه
و خرمن گاه چون کهکشان فلک از آسیب محصلان ایمن بوده جز بچشم حسرت در آن
نگاه نتوانند کرد تا بفراغ بال و اطمینان خاطر ماه صیام را باختتام رسانیده بطاعت و عبادت
پروردگار عالمیان مشغول باشند و درین باب مناشیر اقبال بمحال ممالک محروسه ارسال یافت
و این عطیهٔ والا که اعظم عطایاست علاوهٔ سایر بخششها گردید و همچنین احداث جمیع ممالک در دفاتر
دیوان اعلی ابواب جمع قانونی بود و در سنوات سابقه سلاطین عدالت آیین ماضیه غافل از
بوده اند که تکلف آن پرسشها قضایا و جریمهٔ مجرمان است و آنرا خود داخل کان نیل می آورند و جمع
جمع قانونی احداث از رعایا گرفتن موسم سایبه تکرار است و در حین عرض مهمات حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی این نکته را بفطرت عالی دریافته خاطر نشان محاسبان دیوان فرمودند و عملی تصدیق
کرده زبان بدعا و ثنای آن حضرت گشودند الحاصل وجوه مذکور در قلم و همیون تخفیف مقرون
گشته حکم همایون نافذ گردید که مستوفیان عظام هر دو وجوه را که در ممالک بعمل عمال تخمیناً قریب
بمبلغ سی هزار تومان رایج شاهی میشد در دفاتر تخفیف اعتبار نموده از شایبهٔ تغییر و تبدیل مصون
و محروس دارند امید که مثوبات آن بروزگار فرخنده همیون عاجلا و آجلا عاید گردد بالنبی
الامی و مبین سوانحی که درین سال در خراسان بمنصهٔ ظهور رسید درین سال از سرداران جنود ازبک
قرا بقه نام که در صدد ترقی نموده گروهی از طایفهٔ المانچی بر سر خود جمع کرده بهر طرف می تاخت

رفته رفته چار پنجهزار اوزبک غارتگر خونخوار بر سر او جمعیت نموده غنیمت فراوان
آورده بودند و بحسب اتفاق کسی با او مقابله ننمود درین حال هوس تاخت خراسان نموده
با جنود شقاوت ورود بجانب کرخ آمده میانهٔ جماعت جمشیدی محافظان قلعه مذکوره
اوزبکیه اندک محاربه واقع شده از طرفین جمعی مقتول شدند و از آنجا کاری نساخته
بطرف هرات رود آمدند و از اطراف و جوانب غنایم بدست آورده بطرف کوهستان
رفتند حسین خان شاملو والی هرات جمعی از لشکریان مجاهدان را که اسم رسمی نداشتند قریب
ششصد هفتصد نفر بسرکردگی بهرام بیک شاملو بر سر ایشان فرستاد که منتهز فرصت بوده در
هنگام مجال دست بردی نمایند بعد از بر گرفتن آن گروه بخاطر آوردند که آنجماعت سرجدام
مجهول‌اند اما اگر شکستی بایشان رسد موجب نامی اوست دویست جوان بهادر نامی
کار دیده را بسرکردگی خسرو بیک که الحال حسب الامر الاعلی بخسرو سلطان موسوم و حاکم مارو چاق
است بمدد ایشان فرستاد و بهرام بیک خبر اوزبکیه گرفته بطرف ایشان در حرکت آمد و شب
از پهلوی آنجماعت که در کهدستان فرود آمده بودند قریب بصبح قریب یکهزار از جماعت
جمشیدی که از محل نزول اوزبکیه خبر داشتند با ایشان دوچار شدند و ایشان قلاوزی
آن لشکر کرده در وقتی که جنود اوزبک بعضی سوار شده و بعضی هنوز در خواب بودند
بهرام بیک از قلت مردم خود و کثرت مخالفان اندیشیده بخاطر آورد که چون صبح طلوع نمود و
جهان روشن گردد و این جماعت بیدار شده مستعد محاربه گردند یک تن از قزلباش از آن جان
خلاص نخواهد بود توکل بر کرم الهی کرده بر سر آن گروه ریختند هفتصد هشتصد نفری از اوزبکیه
سراسیمه بطرف اسپان دویده سوار شدند که قزلباش ملاقی گشته در حملهٔ اول بسیاری از آن
طبقه را بطعن سنان جان ستان و بضرب بلارک آبدار آتش فشان بر خاک هلاک انداختند
و در اثنای جنگ و جدال و گرمی حرب و قتال خسرو سلطان با بهادران نامی که متعاقب می آمدند
بمعرکه رسیده از طرف دیگر کرنای نواختند و چون بلای آسمانی بسر وقت ایشان رسیدند اوزبکیه
آواز کرنای را بآمدن حسین خان حمل نموده مجال اقامت نیافته روی بوادی فرار آوردند و
تیغ یمانی غازیان سرافشانی آغاز نهاده هر کس رسیدند از پای در آوردند بقیة السیف پیاده
و سوار بدشت و کوه پراکنده گشته بسیاری از آن گروه در بیابان از گرسنگی و تشنگی هلاک شدند

قریب یکهزار سر و زنده و تا دو سه هزار اشتر رمه بدست غازیان در آمده با غنایم موفور
معاودت نمودند قرا نقم معلوم نشد که بقتل رسید و یا بطرفی بیرون رفت دیگر نام و نشان او پیدا نشد
از این فتح مبین که غازیان را روی داد اوزبکیه پای در دامن ادبار پیچیده مدتها از روی
آمدن خراسان از دل ایشان بیرون رفت دیگر از سوانح گشته شدن قراق خان ولد حسین خان
بگلربگی خراسانست که حاکم مارو چاق بود کیفیت این قضیه آنکه جمعی از طایفه ارلات که همراه جلمه
سلطان بهین دودمان ولایت نشان آمده در زاوه و محولات می بودند جلمه سلطان بادعای
آنکه از اطوار ایشان صورت خلاف و نفاق مشاهده نموده از روی دولتخواهی جمعی از عظمای آن طایفه
را بقتل آورد از این قضیه بقیه ایشان خایف و هراسان گشته روی بوادی فرار آوردند حسین
خان بگلربگی خراسان از قضیه قتل ایشان آگاه گشته آنجماعت را که روی بوادی فرار آورده
بودند از رفتن مانع آمد ایشان اظهار عناد جلمه سلطان نسبت بخود کرده برائت ذمت خود
از شایبه خلاف نمودند و چون مردم سپاهی کار آمدنی بودند حسین خان ایشان را استمالت کرده
بمارو چاق فرستاد که در ملازمت قراق خان پسر او بوده بحراست سرحد قیام نمایند و
ایشان مدتی در آنجا اقامت نموده محل اعتماد شده پسر ساده روئی از آن قوم مخصوص بخدمت
قراق خان بود کان دستدرازی بخود با تعلیم پدر و اقوام العلم عند الله شبی که او از افراط باده بی شعور
افتاده بود و مجلس از غیر پرداخته شده و هر کس بخوابگاه خود رفته بودند پسر با وکیله الماس گون بر
او آمده بعجلی آن جوان مبادرت نمود و بمنزل خود رفته اقربا و عشیرت خود را از قضیه قتل قراق خان
خبر داد و همگی آن قوم مستعد فرار شده دروازهٔ قلعه را گشوده راه مخفی پیش گرفته بیابان اوزبک
انجا رفتند اهل قلعه از واقعه عبرت بخش آگاه گشته انگشت حیرت بر لب گرفته غلغله و آشوب
بقلعه افتاده در آن شب بجو اهل قلعه بخود درمانده کسی تعاقب ایشان ننمود و فی الفور خبر بحسین خان
فرستادند و از واقعه فرزند دلبند اندوهناک شده چون قلق و اضطراب سودی نداشت
دست در دامن شکیبائی زده خسرو سلطان را با جمعی مردم کاردیده بجانب قلعه فرستاد که
مبادا فتوری در آن سرحد واقع شود و او بسرعت برق و باد بقلعه رسیده بحراست مشغول
گردید و چون حقیقت بعرض اشرف رسید حکومت آن ولایت و کوتوالی قلعه حسب الامر الاعلی
بخسرو سلطان تعلق گرفت **ذکر آغاز سال مبارک فال همیون لوی ئیل ترکی مطابق [illegible]**

عشرین والف که انجام یک قرن سعادت اقترن است از جلوس شاهی و توجه موکب جهان
کشا بصوب گرجستان و قلع و قمع کفره ضلالت نشان بتوفیق پروردگار عالمیان چون اراده ازلی
و مشیت لم یزلی بتخریب ولایت کاخت و قلع و قمع کفره انجا و ملت اسلام در آمدن صد
هزار نفس از نسا و صبیان آن بی دینان تعلق گرفته بود و طهمورث تیره روزگار را از بخت
برگشتگی اسباب ادبار خود و قتل و آوارگی ان گروه مخذول را سرانجام داده بنوعی که مذکور شده
بمحاربه جنود مسعود جرات و جسارت نمود چون پرتو این خبر در مازندران بر پیشگاه ضمیر
اقدس تافت نایره حمیت شاهانه و شعله غضب پادشاهانه بنوعی التهاب یافت که شرار
ان برق خرمن عالمی بود لهذا عزیمت گرجستان و برانداختن بی دینان انجا که بقتل مسلمانان
دلیری کرده بودند در ضمیر انور رسوخ یافته حکم معلی بنفاذ پیوست که امرای عظام و عساکر
نصرت فرجام بسرعت تمام استعجال تمام متوجه یساق گرجستان گشته آماده غزا و جهاد کفار آن
دیار گردند و چندین هزار تفنگچیان قدر انداز از اصفهان و سایر محال عراق تعیین یافت
که بجار و یلجار معین حاضر گشته بموکب نصرت قرین شهریار زمان و زمین بپیوندند چون
صلاح دولت در مرافقت سلاطین گرجی نبود لوارصاب خان را بفریدون خان حاکم
استراباد سپرده عیسی خان را بدماوند فرستادند که بمرو و در انجا تا معاودت رایات همایون محبوس
باشند و در ساعت سعد از دار السلطنه فرح آباد بقصد جهاد در حرکت آمده از راه گیلان
و دریا کنار روانه شدند و دریای لشکر چون بحر اخضر بتموج در آمده در هر مرحله گروهی از عساکر
ظفر شعار بموکب فیروزی آثار می پیوست موسم خجسته آثار بهار و جنود ریاحین و ازهار چون
فتح و نصرت از یمین و یسار استقبال موکب جاه و جلال نمود و در روز پنجشنبه دهم ربیع الاول شانزده
خورشید جهان آرا با شکوه اقبال و طنطنه جاه و جلال بمنزل عز و شرف خرامیده آوازه کوس
سلو بفتح و فیروزی در گنبد خضرا انداخت جهان رونق ارجمندی گرفت ز نور و فیروز
مندی گرفت بزم دلارای سلطان باغ ز لاله بگردش در آمد ایاغ دگرباره دهقان
اردی بهشت بصحن چمن سنبل و لاله کشت نسیم عنبر اسای بهار چون تتق مشک تتار در
آمده عرصه جهان را چون دل اهل ایمان معطر گردانید و هوای روح فزای ماه فروردین عطر
آغاز نهاده چون شعله جمال لاله رخان و عارض سیمین خوبان صفابخش اقالیم جهان و صبیان

عرصه دوران گردیده شهریار کامکار مجلس جشن نوروزی را بکاشن بزم و سور پر سرور و فتح
و فیروزی مبدل ساخته بلوازم جشن و سرور پرداختند و کوچ بر کوچ روانه شدند و در
حدود گنجه علیقلی خان و امرا استقبال رایات ظفر آیات نموده بسعادت رکاب بوسی
سرافراز شدند حضرت اعلی پیربوداق خان و امرای قبیل او را که از تبریز آمده بودند رخصت
دادند که بجانب تبریز رفته از ان سرحد خبردار باشند گنجعلیخان حاکم کرمان را نیز مرخص ساختند
که با لشکر و حشر خود که متعاقب می آمدند بر سر او رفته بمدد و کومک امرا قیام نمایند و چون بلده
تفلیس محل نزول موکب برجیس گردید عنایت خسروانه شاملحال بکرات میرزا ابن داود خان
که در زمان شاه جنت مکان بشرف اسلام دریافته گردیده بلقب ارجمند خانی و خطاب
مستطاب عمی سرافراز گردانیده بودند و ولایت کاخت زنیل را با و ارزانی داشتند و از انجا ساحت
ولایت گرجستان مضرب سرادقات عز و اقبال گشت طهمورث بجهت آمدن سردار روم
که در دیار بکر قشلاق نموده بود گمان نداشت که در این سال لشکر قزلباش را فرصت آمدن
گرجستان باشد چون از نهضت موکب همایون خبر یافت سراسیمه و حیران در کالهای [illegible] و حرمان
وداع گرجستان کرده با معدودی بطرف باشی آچوق گریخت و در میان گرجیان علامات
روز قیامت ظاهر گشته مفهوم یوم یفر المرء من اخیه سمت ظهور یافت حضرت اعلی عساکر منصوره
را چند گروه منقسم ساخته هر گروهی را بسرکردگی یکی از امرای عظام از یکطرف فرستادند یوسف
خان و امرای شیروان را امر فرمودند که از ان طرف بگرجستان آیند و اردوی کیهان پوی
نیز با فوجی از افواج قاهره از یکطرف در حرکت آمده مقرر شد که مساکن گرجیان را از چهار
طرف احاطه کرده شکاری وار در میان گیرند و بهر گروهی رسند مردم [illegible] که با اهل اسلام
جنگ کرده کافر حربی اند بمقتضای اقتلوا المشرکین کافة طعمه تیغ غزا و جهاد گردانیده بر کسی
از ان بی دینان ابقا نکنند و زنان و کودکان را اسیر نموده اموال و اسباب ایشان غنیمت غازیان
باشد طایفه گرجی از همه طرف خود را راه بسته دام بلا دیده در شبکه اضطراب افتادند گروهی
بمیان جنگلها و بیشهای دور گریختند و جاهای مستحکم که یک راه بیش نداشت رفته سنگر کرده
باطراف و جوانب خود هر جا امکان عبور داشت خندق کنده آب انداختند و جمعیت
و سپاهی با خانه کوچ و اموال بسغناقها در آمده همگی اسلحه و یراق جنگ مرتب داشته بحفظ حال خود

برداختند چون اکثر سفناقها دران طرف آب قانق وایام بهار و بارندگی و طغیان آب
بود و عبور از انجا جز بکشتی میسر نمیشد و کرجیان تمامی کشتیها و زورقها را پنهان کرده
بودند موحضرت اعلی شاهی ظل آلهی اردوی اغرق را در ینطرف آب کذاشته نذر خان ذو القدر
مهردار را اردو بکی و کلب علی بیک یساول صحبت شاملو را حارس و نکهبان اردو نموده از آب
عبور فرمودند و بجهت فقدان کشتی عساکر منصوره زحمت بسیار کشیده اسب و اشتر
بسیار از راه آب بجا کاه عدم شتافت القصه عساکر منصوره حسب الفرمان قضا جریان
کروه کروه و فوج فوج بمیان بیشه و جنکل در آمده بهر سفناقی که میرسیدند بزور بازوی
جلادت و مردانکی از هم پاشیده همه روزه سرهای قیتلان ایران کرجی بنظر همیون در
می آوردند حسین بیک یوزباشی ذوالقدر که از جانب قورچی باشی با فوجی از افواج قاهره
در بجست و جوی نصارا مامور بود بسفناق بزرکی رسیدند که قریب ده هزار خانوار
کرجی و جمعی کثیر از سپاهیان و ارباب جلادت در انجا اقامت داشتند و ان مکان مستحکم
قلعه مثال خندق داشت بر آب که جز یک راه تنک باریک که از چوب بر روی آب بسته بودند نداشت
کروهی از قورچیان و غلامان و تفنکچیان بی آنکه بر کیفیت و کمیت اهل سفناق مطلع کردند و صلاح
فساد آن را بنظر احتیاط در آورند تا موازی سیصد چهار صد نفر اسبان خود را در بیرون
کذاشته از آن راه تنک باریک پیاده در میان سفناق در آمدند و در کمال غفلت و
بی پروائی هر کروهی بطلب غنیمت بطرفی دویدند جنود کرجی خبردار شده فوج فوج با
اسلحه و یراق پیش می آمدند و خبر هجوم کفار بعزم رزم و پیکار بحسین بیک رسیده در رفتن مدد و
کومک فرستادن تعلل کرد و اطراف و جوانب ایشان را کرفته جنک پیوستند غازیان قزلباش
و تفنکچیان هر فوجی در طرفی بودند فرصت جمعیت نیافته تا تیر در کیش و کلوله و باروت با
خویش داشتند دست و پائی زدند بعد از انکه از یراق خالی شدند کرجیان هجوم آورده ایشان را
مغلوب ساختند هر کدام راه فرار پیش کرفتند چون راه خراب شده بود و راه دیکر بجهت
بیرون شدن نیافتند و بیرونیان نیز مدد نتوانستند رفت چون اراده ازلی بشهادت ان
کروه تعلق کرفته بود اکثر ایشان بدرجه شهادت فایز کشتند و قلیلی از غایت اضطرار مجروح
و زخمدار خود را بر آب زده چند نفری بیرون آمدند و این خبر بعرض اشرف اعلی رسیده موجب

افروختکی غضب شاهانه کشته اول حسین بیک را طلب نموده در معرض تعنیف و عتاب و خطاب در
در آوردند که تو بجنک سفناق مامور نبودی چون بسفناق رسیدی می بایست سپاهیانه
تحقیق نیک و بد راه و کثرت و قلت مردم نموده حقیقت بقورچی باشی که ریش سفید و صاحب
و اورا بدین خدمت مامور ساخته ایم عرض نمائی و مردم بیسر را از یکراه بمیان بیشه
و جنکل که سفناق دشمن باشد بی آنکه از اوضاع ایشان خبر یافته باشی چرا کذاشتی و اکر مقید
برخصت تو نشده بخود سر رفتند احتیاط مقتضی ان بود که بر سر راه آمده از چند جا محل عبور
دیکر جمعی را بمحافظت راهها تعیین نموده با ما بقی لشکر بسفناق در آمده مردم را بقاعده
و آداب بجنک ترغیب نمائی که انجماعت دل تو قوی داشته جنک کنند و اکر صلاح جنک
نباشد یا العیاذ بالله شکستی روی نماید راه بیرون شدن متعدد بوده باشد که بسلامت بیرون
توانند رفت مشارالیه اراده نمود که لب معذرت کشاید حضرت اعلی او را بسخن نکذاشته
بعقوبت و رسوائی که کس مبیناد سیاست فرموده که کس جدا او را در تمام اردو بمیان
لشکر کردانیدند که عبرت دیکران کشته در امثال این کونه مخاطرات عظیم غفلت و بی پروائی نکنند بعد از
سیاست او مقرب الحضرت قرچغای بیک را با جمعی از عساکر ظفر قرین بر سر سفناق مذکور
فرستادند قرچغای بیک بانجا رفته اطراف و جوانب آن بیشه را احتیاط نمود و چند جا که
مناسب دید با نت بچه بهای قوی راه ترتیب داد و غازیان را بآیین شایسته بمیان سفناق
فرستاده چند جا را که کرجیان جپر بسته از عقب جپر تیر و تفنک می انداختند مردم را از
جپر مانع آمده از اردو توپ طلب نموده توپچیان جپرها را بضرب کلوله توپ و ضربزن از هم
پاشیدند و کرجیان مردانه بجنک ایستاده کوششهای مردانه نمودند و تا آخر روز بحرب و قتال
اشتغال داشتند آخر روز کرجیان از ستیز عاجز آمده ترک محاربه کرده یکجا جمع آمده بلوازم پاس قیام
نمودند سپاهیان اهل سفناق چهار صد پانصد نفری که یابوی سواری و باری داشتند بعضی
بیسامانی و بعضی بمحبت عیالان خود را بر پس سر کرفته راهی کشوده بدامنه کوه داغستان رفتند و تتمه
مردم که بر جا مانده بودند روز دیکر که لشکر ظفر اثر هجوم نمودند طاقت محاربه در خود ندیده بهر طرف
که دویدند بکروهی از لشکر ظفر اثر دوچار شدند تیغ بیدریغ غازیان آغاز سرافشانی مردان نموده
شمشیر آبدار و زنان و کودکان بدل ربقه رقیت کرفتار آمدند و غنایم موفور دران سفناق

بدست لشکر منصور افتاده تمامت آن سغناق قاعاً صفصفا گردید و همچنین در هر جا سغناقی بود
بتوفیق الهی و نیروی اقبال بی زوال شاه سپهر پنجه قدرت سپاه اسلام از هم پاشیده شد و اقصی
تا بیست روز موکب همایون در کنار آب قانق توقف فرموده مجاهدان نصرت قرین قلع
و قمع کفره بی دین اشتغال داشتند یوسف خان و امرای شیروان که از طرف زکم می آمدند
بهمین قاعده عمل میکردند و روزی در کنار رودخانه فرود آمده بودند که نصاری زکم که
بطایفه ابل معروف اند جمعیت عظیم نموده بآیین جنگ بر سر لشکر شیروان آمدند مبارزان
جنود شیروان تیرهای جلادت بمعرکه دلاوری نهاده فیمابین جنگ عظیم در پیوست بنصرت
الهی شامل حال اهل اسلام گشته آن جماعت مغلوب شدند ~~و بسیاری ازان جماعت مغلوب~~ شدند
و بسیاری ازان گروه معروض تیغ جهاد گردیده قلیلی بصد فلاکت باطراف و جوانب پراکنده
شدند و غازیان مساکن آن طایفه را ویران نموده در شهر زکم از آبادانی اثر نگذاشتند ~~در~~
کل ولایت کاخت برین شیوه عمل شد آنچه بشومی بی ادبی و عصیان ظهور شان از قتل و نهب و
اسیر و خرابی الکا بر سر نصاری کاخت آمد معلوم نیست که از زمان ظهور اسلام الی غایت
در زمان هیچ پادشاه ذی شوکت بعمل آمده باشد و مملکتی چنین را چنین ویران کرده باشند
دختران لیلی طلعت صاحب جمال و پسران یوسف لقای آراسته بزیور خط و خال که بقید و
ذل گرفتار آمدند از تحریر محاسبان خیال بیرون بودند تمامت اسیران که از نظر خجسته اثر همایون
میگذشت قریب یکصد هزار نفر بقلم در آمد اما باعتقاد راقم حروف زیاده از سی هزار دیگر
گوشه و کنار اسیر شد که بنظر در نیامد و قیمتان ازنجاه هزار متجاوز بود و چون سه ماه از نوروز
سلطانی گذشته بود و سردار روم در صحرای موش خیمه اقامت نصب نموده بجمع آوردن
لشکر و یراق سفر مشغول بود زیاده ازین توقف در گرجستان لایق دولت نمی نمود و چون شعله
صورت غضب شاهانه تسکین یافته بود عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده
از راه مرو الصوب بطرف کاریل آمده چند روز در بلده تفلیس اقامت نموده بنظم و نسق قلعه
و مهمات بکرات خان پرداختند و از راه اخسقا و به ییلاق پیدا الجوق توجه نمودند و چون
اسبان قزلباش از کثرت تردد در کل ولای گرجستان زبون و ناتوان شده بود قریب [illegible]
در ییلاق مذکور توقف فرموده از آنجا به ییلاق گوکچه دنگیز تشریف بردند و تا هنگامی که محمد پاشا

آمد ییلاقات مذکور مضرب سرادقات لشکر منصوره بود و شرح آمدن سردار و قضایای
سانحه در ذیل دفتر ثانی از مساعدت بخت مامول است ذکر محاربه که در سلماس میانه
امرای قزلباش و چغال پاشا بیگلربیگی وان و میران بختی اکراد بوقوع پیوست و کشته شدن
بربوداق خان قبل ازین مرقوم قلم وقایع رقم گردید که در حدود گرجستان بربوداق خان
حاکم تبریز را با امرای آن سرحد رخصت دادند که بتبریز رفته بمحافظت آن سرحد قیام نمایند و
گنجعلیخان حاکم کرمان را نیز بمدد ایشان مامور ساختند و بربوداق خان بجهت دفع
فتنه اکراد حضو و اولاد غازی بیک بن شاه قلی بلباس که بقلعه قارنیارق درآمده
دست درازی بسلماس مینمودند بآنطرف نهضت نمود و از امرای آن سرحد مقصود سلطان
کنگرلو و سلمان سلطان سوباشی و ابراهیم بیک حاکم درقدوی و دودمان ولایت نشان
وزیر آذربایجان با چریک آن ولایت و محمد تقی بیک مین باشی تفنگچیان آذربایجان با گروهی
باو ملحق گشته بطرف قارنیارق در حرکت آمدند اکراد کس بجانب والی وان فرستاده از محمد پاشا
بیگلربیگی وان مشهور بچغال پاشا و امرای کرد استمداد نمودند چغال پاشا با جنود رومیه و زیلی خان
محمودی حاکم خوشاب و سایر امرای کرد با موازی شش هفت هزار کس مع گروه قزلباش
بسلماس آمدند چون خبر آمدن مخالفان به بربوداق خان و امرا که کمابیش مرتبه پنجهزار
کس بودند رسید تخمین اصل را کرده بقرینه و قیاس معلوم کردند که مخالفان در چه روز
بسلماس میرسند و جماعتی نیز که بخبرگیری فرستاده بودند موافق آن تقریر کردند بربوداق
خان کس بطلب گنجعلیخان بتعجیل فرستاد که در آن روز بلشکر ملحق گردیده آماده حرب و قتال
گردند اتفاقا یکروز پیشتر از آن روز که امرا آماده جنگ نشده پراکنده فرود آمده بودند
و گنجعلیخان بطسوج رسیده بود قراولان خبر آوردند که طلیعه لشکر مخالف نمایان شد امرا
در کمال اضطرار سوار شده مقصود سلطان کنگرلو با جمعی بچرچیگری مامور گردیدند تا آراستن
صف سپاه قول و ترتیب میمنه و میسره لشکر مخالف چرچیان را مغلوب ساخته بهیئت اجتماعی
رسیدند مقصود سلطان و چرچیان بیکطرف افتاده خود را بقول نتوانستند رسانید جماعت چریک که
ساقه لشکر بودند تاب حمله مخالفان نیاورده پشت بر معرکه کردند ازین جهت لشکر قول نیز بهم
برآمده متفرق و پراکنده گشته راه انهزام پیمودند سلمان سلطان سوباشی و محمد تقی بیک

مین باشی با نقیلیجان و جمعی از غازیان که قریب محوطه باغی فرود آمده بودند از راه فرار مسدود
یافته از روی اضطرار بمحوطه در آمده رخنهای باغ را گرفته شروع در انداختن تفنگ
کردند هربوداق خان که مشاهده این حال نمود از غایت غیرت و ننگ بدنامی عار فرار
بخود قرار نتوانست داد و در معرکه ثبات قدم ورزیده بعد از شکست قزلباش دو سه
نفر ملازم عنان او را گرفته باز گردانیدند درین اثنا زینلخان محمودی با جمعی از عقب او درآمده
بی آنکه بحال او شناسا گردد زخمی منکر بر وزد یکی از ملازمان خود را بر سر خان انداخت
اکراد آن ملازم را نیز بقتل آوردند و هربوداق خان بزخم زینلخان کشته گردید و روز دیگر
و اکراد را چنین فتحی دست داده اموال و اسباب قزلباش آنچه در بیرون محوطه بود
نصیب مخالفان گشت و روز دیگر بر سر حصار هجوم آوردند و اهل حصار بضرب گلوله
تفنگ ایشان را باز گردانیده جمعی را بر خاک هلاک انداختند و چون دو سه مرتبه
زور آوردند و کاری نتوانستند ساخت و هر مرتبه جوانان کار آمدنی ضایع شدند صرفه در
جنگ حصار ندیدند و چون آوازه بیرون آمدن موکب همایون نصرت قرین از گرجستان و نهضت
رایات جلال بطرف آذربایجان بدیشان رسید طبل ارتحال کوفته بازگشتند و اهل حصار نجات
یافته بجانب تبریز کوچ کردند گنجعلیخان در سطوج این خبر شنیده ابراهیم بیک و منهزمان
لشکر باو رسیده چون [illegible] در برابر شش هزار کس رفتن او را
لایق نبود بازگشته بشهر آمد و خبر کشته شدن هربوداق خان و استیلای مخالفان بشهر
رسیده مردم شهر بنوعی بهم برآمده سراسیمه شدند که دست از پای نشناختند و بعضی
اهل و عیال گرفته اراده فرار داشتند که گنجعلیخان بشهر رسیده مردم شهر فی الجمله آرامی گرفته
منتظر ورود مخالفان بودند که متعاقب خبر بازگشتن ایشان رسیده خاطر تبریزیان بالکلیه
اطمینان یافت حقیقت این حال در حینی که رایات جلال از راه اخستاباد بجانب ییلاقات
میرفت باردو رسیده موجب کدورت خاطر اشرف گشت اما بحوصله پادشاهانه کلمه
اظهار ملالت نفرمودند شاه بنده بیک پسر بوداق خان را بجای پدر بامیرالامرای تبریز و
بلقب ارجمند خانی سرافراز گردانیدند سلمان سلطان سو باشی که درین جنگ مردانگی بظهور
آورده بود مورد شفقت شاهانه شده او نیز بلقب خانی سرافراز گشت و محمد تقی بیک مین باشی

مشمول

مشمول شفقت شاهانه گردید و چون آمدن سردار اعلام شیوع داشت بنا بر رعایت حزم و
احتیاط کلبعلی بیک یساول صحبت شاملو را به تبریز فرستادند که امرا و عساکر آنحدود
را با قشون آراسته جمع نموده از آن طرف خبردار باشند حسنخان بیگلربیگی قلمرو علیشکر
را نیز با قشون آراسته بدانجا فرستادند که باتفاق امرای آذربایجان بخدمات شایسته قیام
نمایند و ایشان با جمعیت بطرف سلماس رفته رحل اقامت انداختند و بعد از آنکه آمدن سردار بظهور
نرسید بتحقیق پیوست بازگشته چندگاه در شهر می بودند تا وقتی که حکم همایون بطلب ایشان
عز اصدار یافت در حدود ایروان بلشکر ظفر اثر پیوستند و از سوانحی که در حدود گنجه
بظهور پیوست مغضوب شدن و سیاست یافتن مرشد قلیخان زیاد اغلی بیگلربیگی قراباغست
که پدرش محمد خان در راه دین و دولت بدرجه شهادت رسیده بود و حضرت اعلی
را که همیشه احقاق حقوق خدمت گذاران جانسپار و رعایت بازماندگان ذوی الحقوق جبلی
ذات اشرفست اراده خاطر انور بدان متعلق بود که جا و منصب او را بیکی از پسران او تفویض فرمایند
در وقت مراجعت درین باب با ریش سفیدان ایل و عشایر قاجار و اعمدا ران آن سلسله
مشورت فرمودند که بهر یک از پسران او که راضی باشند داده شود زیرا که مرشد قلیخان اگرچه
پسر بزرگتر و جوان نمایان خوش سیما و بحسب ظاهر شایسته تربیت بود اما جنون طبیعتش غالب بود و چون
بدمستان باده غرور اعمال و افعال ازو بشیوه مردمی دور بود و اهل و عشیرت و منتسبان آن خانواده
ازو بظهور می آمد و سخنان بی ادبانه بیخردانه ازو سر میزد و هرگاه جهل و جنون و بدمستی در یک
طبیعت جمع آید و غرور جاه و حکمرانی بآن منضم گردد هر آینه جزا اعمال زشت بیخردانه ازو سر نزند
بدانجهت حضرت اعلی شاهی ظل الهی رضاجوی خاطر منتسبان آن سلسله شدند و چند روز آنجماعت با یکدیگر
کنکاش کرده آخر الامر رعایت نوزه منظور داشته چون پسر بزرگتر بود بحکومت او راضی
شدند و حسب الرضای ایشان بدین بنده والا سربلندی یافت روزی با امرای قراباغ مجلس شراب
منعقد ساخته صحبت بمستی انجامید میانه بکر سلطان ایگرمی دورت حاکم بروع و خلیل سلطان قرامانلوی
حاکم اخستاباد گفتگو میشود بکر سلطان از مجلس بیرون میرود و خلیل سلطان خود را
باو رسانیده زخم کاری باو زد و مرشد قلیخان که بیگلربیگی ایشان بود تغافل ورزیده
در مقام تادیب در نیامد بنابران بکر سلطان و همکنان این عمل را تحریک و انگیز او حمل نمودند

و چون اینگونه جسارت و دلیری در اردوی همیون مؤدی [illegible] بهزار [illegible]
همیون اعلی سنجیده نیست و در قانون سپهداری و [illegible] لشکر [illegible]
بدستی با بره خشم شاهانه اشتعال یافته حکم شد که [illegible] مرشد قلیخان [illegible] سلطان
کار زد و نماید بعد از آن مرشد قلیخان [illegible] دیده های او [illegible] مصنوعات
الهی که بدترین عقوبات است عاطل ساختن سیاست [illegible] ایالت [illegible] امرای
بمحمد قلیخان برادر کوچکتر او که گوهر [illegible] از آیینه [illegible] نمایان بود تفویض یافت [illegible]

کشیدن محمد پاشا وزیر اعظم و سردار [illegible] جانب دربار [illegible] محاصره نمودن قلعه ایروان [illegible]

سپه آرایان معرکه سخنوری صفوف [illegible] مبین نظام آراسته
وشقه لوای آسمان فرسای خبر را بدینگونه بر افراشته اند که [illegible] احمد خان ابن سلطان محمد
خان ابن سلطان مراد خان پادشاه روم بعد از قرار [illegible] پیمان که میانه او و حضرت
اعلی شاهی ظل الهی وقوع یافته از طرفین ایلچیان سخندان آمد شد [illegible] قاسم بیک
مازندران که از اینطرف نامه محبت نشان بایلچیگری رفته بود در استنبول [illegible] اندکی فتورها
که در مملکت شروان و گرجستان تجربه پیوست وقوع یافته جمعی [illegible] وفرو
مایگان خسیس مثل طهمورث گرجی و دو لو ملک شروانی و دیگران از جیب عصیان و طغیان آورده
فتنه انگیخته بودند سخنان دروغ واخبار کاذب بعرض ارباب فساد هجوم [illegible] کرده باغوای جمعی
از نزدیکان خود که در حریم دولت و سرای عزت نشو و نما یافته از سرپنجه حادثه سیلی روزگار
نخورده اند و از مرحله پیمائی نشیب و فراز فتور و فتن آبله پای نگشته از عالم بیخبر اند معاهده و
پیمان سست بنیان خود را بر طاق نسیان نهاده در سال گذشته محمد پاشا که حاکم مصر بود وزیر اعظم
و سردار کرده بر سر قزلباش فرستاده او چنانچه اشارتی بدان رفت در دیار بکر قشلاق نموده
درین سال بحسب فرمان لشکرهای ممالک روم از ارزروم ایلی و اناطولی و مصر و شام حلب و طرابلس
بلاد قرامان و موصل و دیگر و سایر بلاد جزیره و ارزن الروم و میران سنجق قبایل و عشایر اکراد و
پیوسته جمعیتی عظیم دست داد که در هیچ عصر و زمان سپاه باین کثرت و استعداد بایران
نیامده بودند تمامی وزرا و پاشایان و ارکان دولت عثمانی حتی ینگیچری آقاسی که قانون ایشان
نیست که از موکب پادشاه جدا شود همراه شده با لشکر گران و عساکر بیکران و توپهای کوچک و کلان

و [illegible] و [illegible] روی توجه بدین دیار آورده از ارزن الروم بطرف
ایروان در حرکت آمده [illegible] در ییلاق گوکچه دنگز اقامت داشت که خبر
بوضوح [illegible] اعلی شاهی ظل الهی که [illegible] مواطن خود را امر بزیور توکل آراسته
برحسب [illegible] الله [illegible] مهام خاص و عام میداند رعایت سلسله
ظاهر نمود [illegible] استحکام قلعه ایروان [illegible] مهام قلعه داری شده قورچیان عظام
قاجار [illegible] ولایت [illegible] سغاناقت و خراسانی و یافقی و غیر
هم [illegible] سرداری [illegible] امیر خان [illegible] تفنگچیان اصفهانی که مرد کار دیده
جنگ [illegible] نموده قلعه [illegible] ساعی و [illegible] یافقی و امثال ایشان بحراست
قلعه مامور شدند و از جماعت [illegible] یکلوی شجعان لشکر قزلباش یعنی گروهی که بطیب خاطر
[illegible] مردانگی دارند بوعدهای [illegible] شاهانه مستمال و امیدوار گشته روانه قلعه شدند و ضروریات
قلعه داری از سرب و باروت و فتیله و نفط و غیره مرتب داشته ارسال نمودند مجملاً ایروان
بعد از حفظ الهی بمردان کار و دلیران معارک کارزار و اسباب قلعه داری استحکام یافت و سردار
در عشر ثالث ماه شعبان بپای قلعه ایروان رسیده تسخیر آن را باغوای ینگیچری آقاسی و نگهبان
قلعه کبیر و ترکچه بیلمز حاکم [illegible] که همیشه درین سرحد لافهای گزاف میزد سهل و آسان انگاشته
بمحاصره قلعه پرداخت رای جهان آرا بدان متعلق گشت که عساکر [illegible] را چند گروه کرده
هر گروهی را بسرکردگی از معتمدان کاردیده ارسال دارند که از دو طرف اردوی مخالف
سیاهی نموده در هنگام فرصت دستبردهای نموده باشند و رو به از خوف دست برد
مبارزان جنود قزلباش بهیئت اجتماعی به تسخیر قلعه نتوانند پرداخت و بطاب في جیزه بطرفی
نتوانند رفت لهذا فوجی از عساکر نصرت نشان بسرکردگی مقرب الحضرت قورچیای بیک بیکطرف
فرستاده جمعی دیگر را بسرکردگی خلف بیک سفرچی باشی بجانب کنگیر که موضعیست [illegible] بکوه رنج
طرف شمالی قلعه و بر سمت راه اردو واقع شده فرستادند که آنرا مضبوط نگاه داشته بهر کار از
اردوی محلی کسی بقلعه رفتنی باشد یا از قلعه بارد و آید میان ایشان در آمده بعد از اشتهار و حینت
خود را بسلامت بمقصد رسانند امام قلیخان بیگلربیگی فارس را نیز که دران ایام از فارس
از طرف شرق روانه فرموده بودند و دولو محمد شمس الدینلو را با فوج و لشکر خود بجانب عزنی [illegible]

جرنخمان سپاه روم قتیل و دستگیر شدند در بین اثنا لشکر قول رومیه با غلبه و ازدحام تمام جلو
ریز بمعرکه در آمدند کنجعلیخان که کهنه سپاهی جنگ دیده کار آزموده بود صرفه در جنگ
ندیده خود را پس کشیده بقول ملحق شد و امام قلیخان و سپاه قول هموار را از پیش رفتن
مانع آمده خود را بدامنه کوه کشیدند اما پیکو بردی بیک از غرور شجاعت و خودرائی
بجنگ ایستاده تاب مقاومت آن گروه انبوه نیاورده منهزم کشته شد و پیکو بردی
بیک با چهل پنجاه نفری از تفنگچیان پیاده و مردم مجهول بقتل آمده بقیه لشکر بسلامت بقول
پیوسته شد رومیان نیز در پیش آمدن مصلحت ندیده بهمان اکتفا کرده بازگشت شدند دیگری آنکه خلف
بیک سفره چی باشی و رفقا که حسب الفرمان قضا جریان در کهنه کر بودند و قراول و کوزچی و
دیده بان تعیین نموده از آمد شد قلعه خبردار بودند جماعت رومیه دلاور پاشا و مردم
او که در آن سمت فرود آمده بود از آمد رفت قزلباش واقف گشته مکرر میان ایشان و
مبارزان جنود اقبال دست بازی واقع میشد یکمرتبه رومیان دلیری کرده پیشتر آمدند و
جنگجویان جنود مسعود و تیر تیز عنانی کرده بمیان آن گروه در آمده جنگ در پیوست شد جهان
گیرخان بخت یاری که با دویست نفر از مردم خود همراه بود دلیرانه با اندک مردمی بخود تازه
حمله نموده نزدیک بآن شده بود که گرفتار گردد بزور بازوی مردانگی برطبق قبیله خود بختیاری
گردیده دفع نکایت خصمان نموده بسلامت بیرون آمد و از عساکر منصوره مردانگیها
بظهور رسیده غالب آمدند و چون جنود رومیه فوج فوج میرسیدند غازیان بعد از حمله
دست از محاربه داشته سپاهیانه خود را پس کشیدند رومیان نیز جرات پیش آمدن
نکرده هر یک بمقام خود باز گشتند دیگر آنکه جمعی از رومیان و طایفه اکراد از طرف وان
و کردستان با یروان می آمدند مقصود سلطان لنگرلو حاکم خوی و نخجوان که بحیز داری آن راه
مامور بود بآن گروه دو چار شده بعد از حرب و قتال جمعی کثیر طعمه شمشیر گشته احمال و
اثقال بسیار غنیمت عسکر ظفر شعار شد شتران سرکار حافظ احمد پاشا که از آنجا ذخیره
می آوردند بدست در آمده داخل غنایم مذکور بود دیگری آنکه هنگام ارتحال رومیه
دلاور پاشا و جمعی دیگر از رومیه وان و دیار بکر اعرق خود را با فوجی از رومیان و اکراد
از پای قلعه بطرف وان میفرستادند تیمور بیک یساول صحبت ایواغلی با جمعی از دلاوران

که طرف ارزن الروم فرستادند که راه بر متردّدین اردوی رومیه بسته نگذارند که از
عقب و ذخیره جهت ایشان آورند و امرای عظام را که باتفاق کلب علی بیک یساول صحبت شاملو
در تبریز بودند حکم شد که آمده با امام قلیخان ملحق گردند و سرداران لشکر هر روز در جائی
بلکه هر لحظه در مکانی مناسب اقامت نموده قراولان کاردیده تعیین نمایند که زبان
گیری کرده اخباری که معلوم ایشان گردد بیکدیگر اعلام نموده همواره از یکدیگر خبردار باشند
و از دست برد خالی نبوده هر لحظه رومیه را آسوده و فارغ البال نگذارند و چون هوای ییلاق
سرد شده بود اردوی کیهان پوی از کوچه دنکز کوچ کرده بدره الاکس که محل خوش هواست نزول
اجلال فرموده و سرداران جنود اقبال حسب الفرمان قضا جریان کمر بکین اعدا بسته شب
و روز از حال دشمن خبردار بودند و رومیه دو گروه شده گروهی همه روزه بر سر اسب مستعد
محاربه گردیده بکار قلعه نمی توانستند پرداخت و گروهی قلعه را احاطه نموده در امور قلعه گیری
کوشش مینمودند و محاربات عظیم فیمابین در اطراف و جوانب و مواضع محسوس چون آذوقه
در میان لشکر روم نایاب بود گروهی از میران سنجق و آلای بیکیان سرگروه جماعت آت
اغلانی شده تا موازی سی هزار اسب و استران قطار و الاغ بطرف گرمی که سمت راه
نخجوانست بطلب ذخیره رفتند امام قلیخان با لشکر فارس خبر یافته بر سر آنجماعت رفت
و در حینی که لشکریان اکثر بخانها در آمده قلعچیان بطلب ذخیره مشغول بودند رسیده و فیمابین
جنگ پیوست و به نیروی اقبال شاهی آنجماعت را مغلوب ساخته تا یکهزار و پانصد سر زنده
و دو سه هزار راس اسب و استر و الاغ و اختر مه فراوان بدست آوردند و بقیه آنها فرار
نموده بحصول مقصود بمعسکر خود پیوستند مرتبه دیگر امام قلیخان و امرای عظام که از تبریز
باو ملحق شده بودند در حدود گرمی جای اقامت داشتند جنود روم قریب چهل هزار کس
با پنجاه شصت آلای بعزم محاربه ایشان در حرکت آمدند که جاسوسان و قراولان و قرچغای بیک
خبر باو رسانیدند و او فوراً با امام قلیخان اخبار نموده امرا احتیاط ورزیده اردوی خود را
کوچانیده بالاتر فرستادند و لشکر سپاهی ایستاده سیل بستند که طلیعه سپاه مخالف نمایان گردید چرخچیان
جنود اقبال خصوصاً کنج علیخان حاکم کرمان و پیکو بردی ملک با گروهی از قشون آراسته و
امام قلیخان و سایر دلیران پای جلادت در میدان مبارزت نهاده در حمله اول بدست بکی

برطائجوی بر سر ایشان رفته بعد از محاربه ظفر یافته غنایم موفور بدست آوردند ولو محمد
شمس الدینلو که بخبر گیری و ضبط راه ارزن الروم و قارص مأمور بود دیگر را در آن راه
بنتر دوبین رومیه باز خورده محاربات بوقوع پیوست دست برد نمایان نموده چاوشان
که از روم آمده احکام از جانب خواندکار بسر می آوردند و جمعی که از نزد سردار بروم
رفته عرایض و مکاتیب میبردند بدست در آورده مردم او مجموع آنها را بنظر اشرف
در می آوردند الحاصل سپاه ظفر پناه در مدت محاصره قلعه از دست برد خالی نبوده
رومیه را آسوده نمیگذاشتند و همه روزه سر و زنده و اخرمه بنظر اشرف در می آوردند
اما جمعی که بتسخیر قلعه کمر بسته بودند خصوصا ینکچری آقاسی و طایفه دیگر در چند جا سیبه‌ها
و توبجانها ترتیب داده توپهای قلعه کوب نصب نموده بجهد تمام از طرف دیگر خاکریز آورده
بسعی غیر محصور در لوازم قلعه گیری میکوشیدند و غازیان قاجار و بیات و تفنگچیان و
سایر محافظان قلعه نیز سپر ممانعت بر روی کشیده نهایت جان نثاری و مردانگی بظهور آوردند
و حضرت اعلی شاهی ظل آلهی همه روز کسان عیار پیشه کار آگاه فرستاده از احوال قلعه
خبر میگرفتند در اوایل حال که قلعه محصور گردید چون زیاده از شش صد هزار نفر از
جنود اشرار ایشان را مرکز وار در میان گرفتند اهل قلعه اندک خوفی و تزلزلی داشتند
اما رفته رفته دل قوی کرده دلیر شدند القصه رومیان و توپچیان رومی و فرنگی شبانروزی
از توپ انداختن خالی نبودند و سه برج از بروج دروازه قلعه را بضرب سنگ توپ
و گلوله بادلیج منهدم ساختند روزی جمعیت عظیم نموده بجانب قلعه دویدند از جانب
قلعه نیز توپچیان و تفنگچیان قدر اندازی که فی المثل اگر چشم مور را نشانه سازند تیر مراد ایشان
بر هدف مقصود راست آمده خطائی افتد گلوله ضربزن و تفنگ مثال تگرگ آتشین که از
کره اثیر بارد بر ان گروه ریختند هر چند بپای سعی دویدند دست امید ایشان بخاکریز
مقصد نرسید جمعی کثیر بضرب توپ و تفنگ اهل قلعه بخاک هلاک افتادند و کاری نساخته خائب
و خاسر باز گشتند حضرت اعلی شاهی ظل آلهی احتیاط ورزیده موازی یکهزار نفر از تفنگچیان
رکاب اقدس همیون جدا کرده فرستادند که از طرف کنه کر رفته در کمین فرصت نشسته
در هنگام مجال مردانه خود را بقلعه اندازند و ایشان حسب الفرموده بدان حدود رفته

عیار صنعت شب کس بقلعه فرستاده امیر گونه خان را خبر کردند و او صبح تاریک دروازه
کنه کر را گشوده تفنگچیان چون برق لامع بقلعه در آمده نقاره شادمانی در قلعه بنوازش
در آوردند رومیان از معنی خبردار گشته بیشتر از بیشتر در توپ انداختن و سیبه پیش
آوردن اهتمام میکردند روزی ینکچری آقاسی و ترکجه بیلمز با چند نفر از پاشایان که
زیاده از دیگران در قلعه گیری غلو داشتند بتوپخانه آمده در توپ انداختن سعی مینمودند
از تقدیرات آسمانی و مؤیدات اقبال قوی از قلعه بتوپخانه انداختن گلوله توپ بیکی
آقاهای خجر دار و گذشته به ترکجه بیلمز و از او بدیگری رسیده تا هفت نفر از پاشایان و
معتبران رومیه بضرب گلوله یک توپ ضایع شده خرمن حیاتشان بآتش حادثه سوخت
و جمعی که خاکریز پیش می آوردند و بخندق رسانیده خندق را انباشته میکردند اکثر اوقات
غازیان قاجار و مبارزان معرکه گیرودار چون شیر خشمناک از قلعه بیرون دویده بران مجادل
حمله آورده ایشانرا از خاک پست و سیبه‌ها متفرق ساخته تفنگ و اسلحه و یراق بسیار بدست
آورده بقلعه می آمدند و همه روزه بین الجانبین جنگ و جدال وقوع یافته جمعی از رومیان
بقتل می آمدند و روز بروز اهل قلعه دلیرتر شده خوف و هراسی که مردم قلعه را می باشد بالکلیه
از ایشان زایل گشته و بیرونیان را یاس و نومیدی می افزود چند کس را که بزبان گیری آورده
بودند گفتند که چون چند برج بضرب توپ انهدام یافته و رخنه‌ها پدید آمده قرار یافته که در روز معین
جنگ سلطانی انداخته یورش بقلعه نمایند حضرت اعلی اهل قلعه را خبردار گردانیدند که
در آن روز تغافل ننموده مردانه باشند و امرا عظام تیر و از روز از محل اقامت خود حرکت
کرده آواز نفیر بلند گردانند القصه در روز معهود رومیان چون مور و ملخ بپای قلعه شتافتند
توپها بقلعه انداخته بجانب قلعه دویدند مستحفظان توکل بر حفظ و حراست ملک منان
نموده دست به تیر و تفنگ گشادند از صباح تا شامگاه از جانبین تلاش نموده جماعه
فیتالان بزخم تیر و تفنگ قلعه داران بر زبر یکدیگر افتاده از کشته پشته‌ها پدید آمد رومیان را
چهره آرزو در آینه مراد روی ننمود و بنیل مطلوب و حصول مقصود باز گشتند رومیان نقل
آورده‌اند که چون اهل قلعه دفع نکایت خصم کرده از محاربه و تلاش بسیار بستوه آمده اکنون قلع و قمع
بال شکسته اند در این غفلت و فرسودگی یورش دیگری باید کرد شاید مقصود بحصول پیوندد

و لمکت منشین و استوای نهار که بجان فشه خواستی زنهار دیده حادثات نغنوده
بای سعی فلک نفرسوده رومیان باستان آتش بار حمله آور شدند دیگر بار غازیان
از تردد بسیار ضعف وزه غالب گشته هنوز بمساکن خود نرسیده بودند که آواز غلغله و
آشوب برخاست دیگر باره از اطراف و جوانب یورش عظیم کردند غازیان قزلباش
فی الفور بروج عروج نموده دست آلت مدافعه گشودند و صدمات دلیرانه کشور روم را که
هجوم آورده بودند بضرب گلوله تفنگ و تیغ نموده و زیمرتبه نیز خلقی کثیر بهدف سهام تقدیر شدند
و کاری از پیش نبرده بازگشت شد و چون بذل جهد خود نمودند و اثری بر سعی ایشان مترتب
نگشت و مدت محاصره با متداد کشید محاصره با متداد کشید و از وقه در میان لشکر تخفیف
پذیرفت بلکه نایاب گشت و جنود سرما هجوم آورده بیماری در میان ایشان بدید آمده
هر روز جمعی کثیر براه عدم می شتافتند ناچار که از تسخیر قلعه مأیوس شده راه خلاص و نجات
بیجهت گفتگوی صلح بمیان آورده مکرر ایلچیان سیما خلیل آقا نامی از معتبران روم را
بخدمت اشرف فرستاده و شرایط صلح سابق را اعاده نموده و عذری چند درین آمدن
القا نموده از ینجانب سارو بیک بیکدلی بایلچگری رفت و آمد شد از طرفین تکرار یافته بعد از آن
سارو بیک چراغ سلطان گرامی استاجلو بایلچگری رفت سردار اظهار نموده بود که بعضی از
شرایط صلح که میانه نصوح باشا و قاضی خان صدر قرار یافته بود از جانب شاه الفعل بنیاد مودت
للمجالست همائی را بایطرف اشاره میشود حضرت اعلی فرمودند که هرگز آبا و اجداد ما نقض عهد
روا نداشته اند و از ینجانب شرایط کما ینبغی مرعی بود ایشان بجهت نقض پیمان کرده دیگر باره
آتش فتنه را مشتعل ساختن تصور نمایند لهو که درین نهضت بجز ریختن خونها خلایق که
درین ماه مبارک رمضان بوقوع پیوست و خسران دنیا و آخرت چه منفعت بدان دولت
رسید اکنون که در مقام اصلاح درآمده اند ما را سخن نیست و آنچه در باب شرایط صلح اظهار
نموده اند که میانه نصوح باشا و قاضی خان قرار یافته اگر نصوح باشا در حیات نیست قاضی
خان را بفرستیم که در حضور جمعی دیگر که از کما هی حالات اطلاع دارند مشخص در باشا و با
باشا و دیگران مواجهه شده آنچه در خدمت اشرف قرار یافته بود خاطر نشان ایشان نماید و
حسب الاسند عا قاضی خان را روانه فرمودند در تاریخ بیست و پنجم شهر شوال که هنوز قاضی

خان

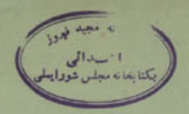
خان بایشان رسیده بود سردار کس بقلعه فرستاده اعلام نموده بود که میانه ما و قزلباش
صلح واقع شد بدین جهت کوچ کرده رفتیم و طبل ارتحال کوفته بجانب ارزن الروم بازگشت
قاضی خان در راه باو رسید سردار و باشایان اعزاز و احترام او نموده از بیم تعاقب
قزلباش سلامت خود را در مرافقت او دیده تا ارزن الروم با وی تکلف همراهی کردند و در آنجا
بعضی مطالب ایشان که رفته قاضی خان را بقبول آنها مجبور ساختند که سردار از او دست آویز خود
کرده در خدمت پاشاه سعی خود را بی هر سازد قاضی خان چون در امر مبادی حال امر مصالحه
را که فیمابین دو پادشاه والا جاه امری عظیم و کاری بزرگ است سرانجام داده بود بنابر خیر خواهی
مسلمانان و ترفیه حال خلایق آسودگی اهل اسلام و اینکه ساخته و پرداخته او استقرار یابد و صورت
نقصان نپذیرد بعضی از مطالب ایشان را تعهد نموده بود که در خدمت اشرف صورت
دهد و سردار نیز متعهد شده بود که در خدمت خواندکار امر مصالحه را بنوعی که فیمابین گفتگو
شده فیصل پذیر گردانند و قاضی خان را از ارزن الروم روانه نموده خود با خواص و اعیان
متوجه استنبول گردید درین آمد و رفت قریب بچهل هزار کس از جنود رومیه چه در پای قلعه
و چه در محاربات که در خارج قلعه روی میداد و چه از سرما و بیماری رخت بسرای آخرت
کشیدند و اسباب و استر که از فقدان علیق سقط شد از حساب و شمار بیرون است و در هنگام
مراجعت از خوف تعاقب قزلباش در هیچ مرحله یکروز رعیال بتوقف و آسودگی
داشتند قاضی خان و رفقای او نقل مینمودند که در هر جا از مدفن بیماران اردو که
فوت میشدند قبرستانی بنظر درآمد در وقت کوچ و از عدم باربردار چندان خیمه و
خرگاه برجا میگذاشتند که گویا اردو کوچ نکرده و نصف لشکر بلکه بیشتر پیاده میرفتند
القصه چون خبر کوچ رومیان باردوی معلی رسید و ده هزار شیعه از ذکور و اناث که
محصور بودند از میامن الطاف الهی و امداد بواطن حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله
و حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از آسیب دشمنان نجات یافتند و
موجب سرور خاطر هواخواهان دودمان قدسی نشان صفویه گردیده فی الحقیقت روز
سعید عید شیعیان گشت ارباب نظم و اصحاب طبع تواریخ یافته در سلک نظم کشیدند و از
آنجمله خواجه محمد یوسف قزوینی که از ارباب قلم و اهل استعداد داشت این تاریخ گفته

چونکه سردار لشکر رومی * وارد ملک ایران گردید * دو سه ماهی بدور قلعه نشست
مهرها بر بساط عربده چید * دید کز تیغ شیعیان علی * همه لشکرش بقتل رسید * کمر
مکر بر میان بربست * چاره جز فرار خویش ندید * ماه شوال چون ز بیست گذشت
و به آخرین نصف رسید * دولت شاه دین مساعد شد * لشکر روم منهزم گردید *
پی تاریخ آن خرد گفتا * آمد امروز شیعیان را عید * در اوایل حال و گرمی حرب و قتال خواجه علی
اکبر اصفهانی که از ارباب قلم و مستوفی خاصه سرکار حضرت اعلی است در عالم رویا
مشاهده نموده بود که از شخصی سوال مینماید که فتنه عظیمی حادث شده دو [illegible]
بیکدیگر گشته اند آیا مآل حال بکجا میرسد و فتح و نصرت از کدام طرف خواهد بود جواب
میگوید که فتح از بهر علی ولی صاحب واقعه واقعه خود را نقل نمود راقم حروف فکر
میکرد که آیا این عبارت که در عالم رویا القا شده بوزن در آید و تاریخ فتح تواند بود
یا نه باضافه عالی ولی بوزن درآمده موافق تاریخ افتاد و از تنگی قافیه بدین طریق در سلک
نظم درآمد * آمد ز دیار روم از بهر ستیز * سرکرده احزاب بکر و دغلی * آراست ز بهر دفع
او شاه جهان * فوجی ز جنود حق بصد زیب و جلی * بربست کمر کینش از لطف آله * بر زد بمیان
خویش دامان یلی * میخواست یکی ز بندگان در شاه * در واقعه بنداز قضا را ازلی *
تا زین دو گروه فتح از جانب کیست * کین راز خفی شود بر او چون جلی * بشنید ز هاتفی
که میگفت ز غیب * فتح از بهر علی عالی ولی * وین نادره تر که این ندای غیبی * تاریخ ظفر
قفای او شد از لطف علی * ۱۰۳۵ بعد از هزیمت بعد از هزیمت رومیان که چون قلعه ایروان
که مجدداً تعمیر یافته بود حضرت اعلی مشاهده نفرموده بودند اردوی اغرق را بجانب [illegible]
فرستاده خود بنفس نفیس با جمعی از مقربان بساط اقدس بایروان تشریف بردند و خرابی قلعه
قلعه و تنگ و بد ارا بنظر احتیاط در آوردند امیر گونه خان بخطاب سارو اصلانی
معزز گشت جماعت رومیه بقلعه داری و قلعه گیری شهره جهان اند در زمان دولت
ابد مقرون شاهی ظل الهی مبارزان جنود قزلباش هم در قلعه گیری بر ایشان فایق آمده
قلعه ایروان و گنجه و شماخی را چنانچه مشروحاً در این دفتر مسطور است از ایشان گرفتند
و هم در قلعه داری رواج آمده دو ماه و نیم با سیصد هزار مرد دلیر قلعه گیری جدل نمودند چنانچه

قلعه کردن و الحق در قرون ماضیه کمتر اتفاق افتاده که از طوایف قزلباش چنین قلعه داری
بظهور آمده باشد که از لشکر جنود قلعه گیر روم صیانت قلعه نموده باشند و میان مکرر
انصاف داده و زبان بتحسین و آفرین گشوده اند القصه بعد از مشاهده قلعه عنان عزیمت بصوب
مراجعت انعطاف داده در حدود نخجوان لسان عساکر ظفر نشان پرداخته لشکرهای کمکی
را رخصت مراجعت باوطان خود دادند و از راه دره علی بر گشاد آمده و قلع و قمع
گرجیان ضلالت نشان چنانچه مکنون خاطر حقیقت سرشت اشرف بود مشیت نیافته
بود و ولایت دانقی را از اعمال شکی که دهنه گرجیانست مناسب قشلاق دیده از آب
کر عبور فرموده در آن زمستان در دانقی قشلاق فرمودند قاضی خان صدر در دانقی
باردوی همایون رسیده بشرف بساط بوسی معزز گشت اما احوال سردار آنکه در ارزن
الروم لشکرهای ممالک را رخصت معاودت بالکا خود داده روانه استنبول شد جمعی از
ارکان دولت عثمانی که اضداد محمد پاشا بودند او را در محاربه قزلباش و قلعه گیری
بتقصیر متهم ساختند و بدین جهت سلطان احمد خان پادشاه روم او را از منصب وزارت و
سرداری عزل نموده خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار کرده در سال دیگر که بیلان ییل است و
عشرین و الف باشد او را فرستادند و در آن سال در دیار بکر قشلاق نمود که در بهار
یونت ییل سبع و عشرین و الف لشکر بر سر قزلباش کشد و جانی بیک گرای خان پادشاه تاتار را
که معاونت طلب نموده بود با بیست هزار کس از جنود تاتار بولایت روم در آمده بود و
با وتیر در دیار بکر اکثر خوالی جای قشلاق داده که در سال آینده در سفر قزلباش رفیق سردار باشد
و از اجماعت خرابی بسیار در مملکت روم واقع شد در خلال این احوال از قضا ملک
متعال سلطان احمد خان پهلو بر بستر ناتوانی نهاده رخت بسرای آخرت کشید مصراع
رفت تا عالم دیگر گیرد * چون دو پسر کودک خرد سال داشت ریش سفیدان سلسله بالضرورت
سلطان مصطفی برادر سلطان احمد خان را که تا غایت بجهت خفت عقل و جنون بجهت
محذورات سلسله عثمانی سالم مانده بقتلش نپرداخته بودند بپادشاهی اختیار کردند
و اخبار جلوس او را باطراف و اکناف ممالک روم فرستادند و این معنی پسندیده طبع
خلیل پاشا نشد و بسلطنت سلطان عثمان ولد سلطان احمد که دوازده ساله بود اتفاق

نمودند بعد از شش ماه که سلطان مصطفی پادشاه بود او را خلع کرده سلطان عثمان بر
سریر دولت عثمانی جلوس نموده و شرح آمدن خلیل پاشا و احمد پادشاه تاتار روی
نمودن با لشکر بیرون زی اثر قزلباش و مغلوب شدن اگر عمر باقی باشد و توفیق کرده در مجلدی
علیحده که آغاز قرن دوم است از جلوس اقدس شاهی ظل اللهی است در رشته تحریر انتظام
انشاء الله تعالی اکنون وقایع ایام قشلاق را در صحیفه بیان می نگارد ذکر لشکر فرستادن بر
نقیة السیف گرجیان کاخت و ساخت آن ولایت از صامت و ناطق پرداختن چون
غیرت شاهانه و حمیت خسروانه مقتضی آن بود که دراز از جسارت بی ادبی طهمورث و گرجیان
کاخت آن ولایت شعله غضب قیامت نهیب جنان سوخته کرده که بالکلیه از حیز انتفاع افتاده
کفره آنجا نوعی معروض تیغ سیاست و انتقام کردند که دران دیار دیار و از آبادانی آثار
و از صامت و ناطق نشان نبوده باشد و در اول سال بجهت آوازه آمدن سردار روم
فرصت آن نشد که مکنون خاطر اشرف بظهور آید و درین هنگام بمسامع جلال رسید که در
ملک شروانی و داود بیک و طهماسب قلی بلکار کاخت آمده جمعی از پراکندگان را از رعایای
و رعیت جمع آورده در هر موضع چند خانوار جمع آمده رحل اقامت انداخته اند لهذا از حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی جمعی از قورچیان و غلامان و تفنگچیان به سرکردگی عیسی خان بیگ قورچی باشی
بر سر ایشان فرستادند و جنود اقبال بمساکن گرجیان در آمده بخت و تاراج … و نسق را پاک
کرده مردان طعمه شمشیر آبدار و زنان و کودکان اسیر غازیان ظفر شعار شدند بعد از آن
خبر داود بیک و رفقا گرفته بر سر ایشان ایلغار نمودند و از صعوبت راه و بیشه و جنگل که سوار
از برف پوشیده بود بدشواری بمکان آن بخت برگشتگان رسیدند ایشان بلحظه پیشتر از ورود لشکر
واقف گشته احمال و اثقال انداخته با معدودی عورات خود را بر اسبان گرفته از راه تنگ
پر برف بجبال طرف اغستان گریخته بودند هنوز رسیدن ایشان از غایت نشده بود که طلیعه
لشکر نمایان شد و غازیان دست از تعاقب باز داشته بجای رسیدند که در میان تنگ
از تنگی راه رفتن و سوار میسر نبود و یکیک می بایست رفت داود بیک گرجی و طهماسب قلی و جمعی از
اکثر اسبان خود را با عورات پیش انداخته خود جنگ کنان پیاده میرفتند حسین علی بیک برادر
سلطان ایکرمی دو نوبت که در تعاقب ایشان بر دیگران پیشی گرفته بود بزخم تفنگ ایشان از پای در

میرفتاح مین باشی تیز تفنگ جوز ده تسلیم شد چون بدین روش رفتن موجب تضییع جوانان
کارآمدنی میشد عنان بازکشیدند و شب تیر میان در آمد القصه درین مرتبه نیز اکثر جماعت از چنگ
اجل جان بردند اما تا موازی ده هزار اسیر کارآمدنی که زبده و خلاصه گرجیان بودند و
امر بتنه خود را حفظ نموده بودند درین مرتبه از شدت برف مجال حرکت نیافته بدست آمدند
و غنیمت بسیار بدست غازیان ظفر شعار در آمده مظفر و منصور باز گشتند و از گرجیان
دران دیار دیار نماند و اگر قلیلی در گوشه و کنار میان کوهها و جنگلها بودند مردم آغستان
همیشه بطلب اسیر بطریق دزدی بدان ولایت می آیند و درین وقت که فتور چنین واقع شد
و حاجی سی در آن ولایت نبود بیشتر از پیشتر آمده تفحص و تجسس اسیری برداختند از خوف لزگی
و مردم و اغستان خود را بالکل کار تیل انداختند مجملا در آن ولایت بوی از آبادانی
بمشام کسی نمیرسید و چنان ولایتی که هر سال چهل پنجاه هزار تومان منافع و مداخل آن بود
بمحض جهالت و بدولتی طهمورث صفت طهمورثی صفصفا گرفته هبا منثورا گشت گروی
از طایفه ایل و جمعی که در زکم و اخذودی بودند تا دو سه هزار خانه وار از بیم جان بجلای وطن شده
اراده رفتن مازندران و اقامت نمودن در فرحاباد نمودند و حسب الفرمان قضا جریان
آن گروه عزیمت راه کرده بسلامت بفرحاباد رسیدند و چون از مردم ولایتی که بمیشه
تابع حاکم گنجه … اند در زمان فترت طهمورث عصیان بظهور آمده جمعی مرافقت و اتحاد
نموده چند نفر … خان محمد خان زیاد اوغلی را که درمیانه ایشان بودند بقتل آورده بودند لهذا
درین وقت … مذکور قشلاق واقع شد سرکشان و بیدولتان آن طبقات مورد غضب و
سخط پادشاهانه گشته ملک انجا باسی چهل نفر از عظما و ارباب عصیان بقتل آوردند و جمعی دیگر را
که محل اعتماد نبود … انجا اخراج کرده بفرحاباد فرستادند و مهمات انجا … و بر حسب دلخواه سرانجام
و فتح و حکام داغستان کسان خود را با پیشکشهای لایق بدرگاه جهان پناه فرستادند و بخلاع
فاخره و نوازشات وافره سرافراز شدند و زمستان را بگورت قشلاق بعافیت و
فراغت گذرانیدند و درین سال چون فتوحات عظیمه قرین حال منتسبان دولت بیزوال
گشته اند دی مخذول العاقبه منکوب شدند و سردار روم که با لشکری از حد و حصر افزون
هجوم آورده به نیروی اقبال و مساعدت بخت فتح فال کاری نساخته چنانچه گذشت راه



انهزام نمود چشم زخمی که از اصابت عین الکمال لازم بود در خراسان وقوع یافت شرح این
سرگذشت آنکه در اواخر این سال قریب یکهزار و دویست

دور

هرات

اوزبکیه برداز

ملحق کردند

دست

دولا

اگرچه

عار فرار بخود قرار نشوانست

و او برایشان حمله نموده در اثنای کیر

بقتل رسیده او از واقعه پسر لی آرام کشته نخواست

قرة العین خود را باد داده خود را سلامت خوید چندان تلاش کرد که با چندار غازیان جنتای از کاس
اجل شربت ناب شهادت نوشیدند غازیان بعد از قتل ابن حسین خان خود را بطرف جوی که از جنگ
گاه بر کنار بود کشیده آنجا را خندق و حصار خود ساخت تا آخر روز را حفظ نموده
مردانه از آن معرکه بمامن کشیده رسیدند و چون حقیقت بعرض اشرف رسید
عاطفت شهریار که همواره باحقاق حق خدمت گذران جان نثار متوجه احوال باز
ماندگان است مظفر حسین خان پسر دیگرش را بجای پدر برتبه ایالت و خانی افراز
فرموده وکلا اقطاع پدر را بدستور سابق باو ارزانی داشته بخلاع فاخره سرافراز گردانید

اگرچه جلوه آرایان عرایس سخنوری و مشاطگان ابکار نکته پروری که در سوالف
دوران و سوابق ازمان صور ابکار معانی و چهره شواهد الفاظ را در نظر خواهندگان
عالم شوق و آرزومندان شواهد ذوق بصد غنج و دلال آرایش خط و خال جلوه در
آورده چون بغمائیان تتاری رفت و روب عرصه صورت و غارت
جهان معنی کرده اند سخن هرچه بگفتنی اند ؛ برو بوم معنی همه رفته اند
وجرعه اقلام عنبر قامشان از باده خوشگوار معنی لبریز و هوای سخن هرائی
از شمیم انفاس قدسیه ایشان عبیر آمیز لآلی طبع در نثارشان لو آویزه گوش و
گردن مستعدان روزگار و صنایع بدایع کلک گهر سلکان آن هنرمندان یادگار
کار در عرصه جهان یادگار است و دست آرزوی طالبان نکات معنی از دامان
سرادق اقبال بخشروان دار الملک ملاحت که منطق زبان را بهر نحو صرف بیان
معانی و ادراک معانی بیان نموده تصورات خیال را بتصدیق خود که متقارن
داشته اند کوتاه است و عقل انصاف گزین از اسرار نکات حکمت آیین
ایشان بعجز معترف اما طبع سلیم و ذهن مستقیم مضمون این که گویند بکسی
سخن نان نمانده است ؛ این نکته مقبول دل نکته گذار است ؛ ورد هر خریدار
نمانده است و گرنه ؛ در پرده غیب است هنوز آنچه بکار است ؛ از پرده حجاب
بیرون آمده میگوید که ابواب فتوحات الهی همواره بر چهره آمال طلبکاران
جواهر معنی گشوده است و مخزن لآلی بحر سخن سرای هرگز از جواهر زواهر نکته
هرای خالی نبوده کس نشناخت در جهان هرگز معدن از لعل و بحر از مرجان هر گاه طبع
سخن گذاری در بادیه جویائی اخبار بقدر خواهش و آرزو تکاپو در آمده خود را مستعد
فیضان مکرمت ازلی گرداند چون سایلان کوی امید دریوزه هر مقصد اعلی و
مطالب اسنی نماید بلا شایبه بحصول مطلوب و وصول مقصود موصول میگردد
تو مستعد نظر شو کمال و قابل فیض که ؛ که منقطع نشود فیض هرگز از فیاض ؛ ما حصل
این ارقام آنکه راقم حروف در دیباچه این نسخه عالم آرا انقلم عبارت رقم نموده که



که صادرات احوال فرخنده مآل پادشاه والاجاه گردون بارگاه سلطان
سلاطین زمان زبده و خلاصه فرمان روایان عرصه جهان که جوذر اعلام
باخلاص امیرالمؤمنین حیدر سلام الله علیه واولاده الاطهر میداند بلکه از
خلوص عقیدت وپاک اعتقادی کلب آستان آنحضرت میشمارد وبطریق
رموز بی التزام بعقیلین عبارات وسلاست الفاظ واستعارات بقید
کنایت درآورده برصحیفه بیان نگارد که مستعدان روزگار وعروسخان
بلاغت شعار را مصالح ودست افزار باشد بحمد الله والمنه که توفیق و
تسوید آن یافته وقایع زمان فرخنده نشانش را از روز ولادت باسعادتش
تا زمان جلوس بر تخت دولت ایران که در ولایت خراسان نشو ونما یافته اند
در صحیفه اول و از آن جلوس همیون بر مسند جهان آرای ملک ایران تا غایت
که سنه هجری بخمس وعشرین والف رسیده و یک قرن سعادت قرانست
از ایام سلطنت آن حضرت درین اوراق که صحیفه ثانی است در رشته
تحریر انتظام داد
رفت که چون سلاطین زمان
این دیباچه اقبال
بسندیده اش را
میدارد

کتابخانه مجلس شورای ملی

خطوط
مکرر شد بدوران
تازه وبهوش
همایون

عمر وفا کند مجلدی
بان مجلد انضمام دید بفضل الله
ما بشار و بحکم ماپرید ※ خداوندا از لطف بیکرانت ※ بده جا در حریم آستانت
شب بخت سیاهم روز گردان ※ بمین مقصد وملم فیروز گردان ※ آمین یارب
العالمین تمت تمام شد بتاریخ روز چهارشنبه بیست وهفتم ماه
رمضان المبارک سنه ۱۰۹۱ حسب الفرموده نواب مستطاب معلی القاب
سپه سالاری حضرت میرزای میرزا ناصر سلمه الله تعالی در دار السلطنه
حیدرآباد نوشته شد تراب اقدام موافق عبدالله دعاگوی

[illegible]

کلاه شبیه [illegible] دیوارهای آن [illegible] مرتفع شده و سقف قصر از صفحات طلاء مرصع [illegible]
و سایر جواهر و ستونهایش از بلور مرتب گشته بجای ریگ [illegible] آب روان گوهرهای قیمتی ریخته [illegible]
از طلاء [illegible] و مشک و عنبر در آنها [illegible]
عوض خاک زعفران و عبیر [illegible]
زمرد و [illegible]
[illegible]
[illegible]
آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

